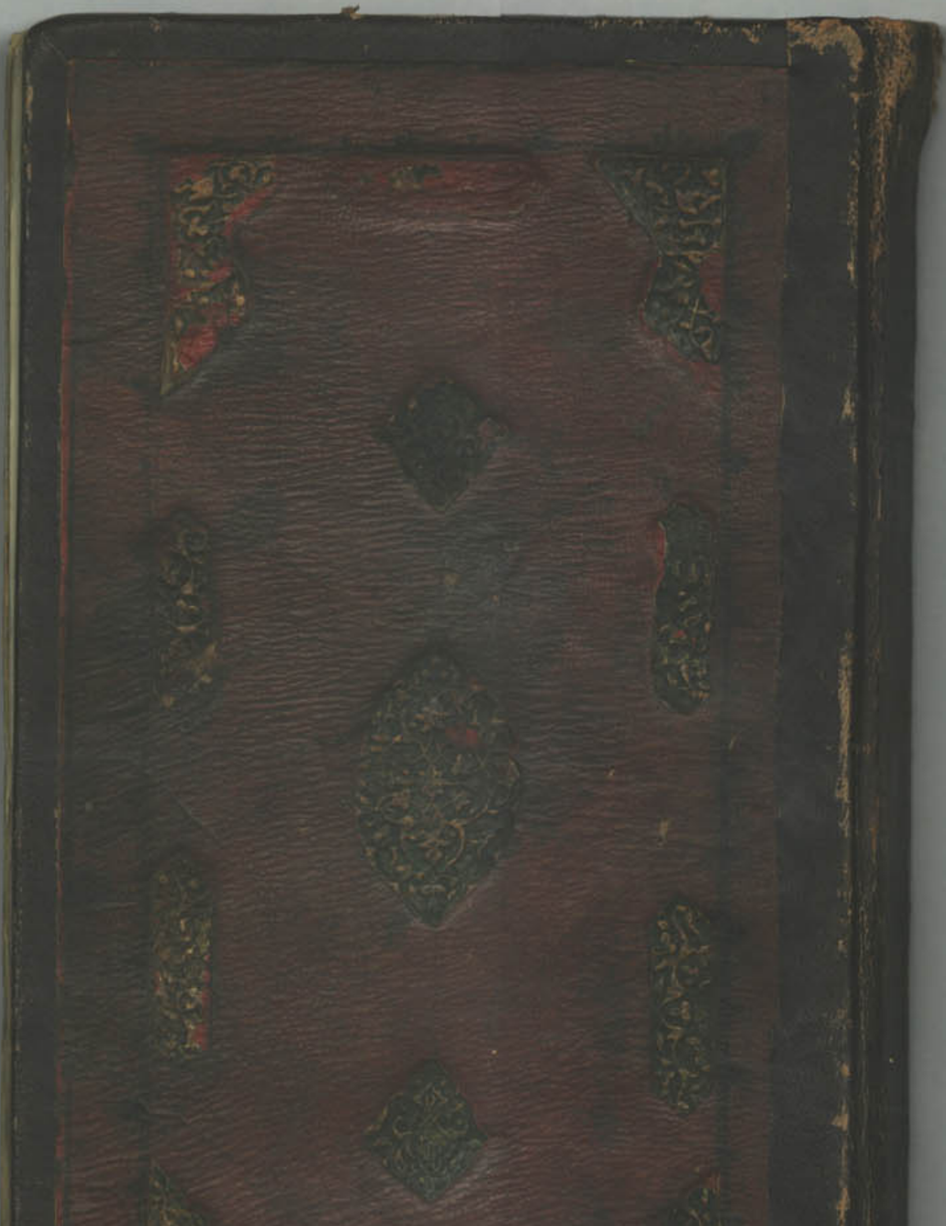


کتاب الروضة الصفویه در [illegible] پادشاهان [illegible]
از اول سلسله صفویه الی عهد شاه [illegible]
تألیف میرزا بیگ جنابذی [illegible]

[illegible] روضة الصفویه

کتاب روضه

روضة الصفویه [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الحکیم العلیم القدیر الذی تفرد بوجوب الوجود ولذاته وتخصص باسمائه الحسنی
صحائف فهرست دیباچهٔ آثار خواقین ذوی الاقتدار را چه سزاوار و شایسته تر از افتتاح
بتحمید و توصیف مبدع الاشیائی که از محیط ملاء اعلی تا محاط مرکز سفلی بقدرت شامله و حکمت کامله
از القیام و ولفظ مفرد منطوق انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون چندین جهان
متنوعه و بدایع متعدده از کتم عدم بمنصهٔ شهود جلوه فرمود و عنوان نسخهٔ اخبار سلاطین عالیمقدار
را چه درخور و شایسته تر از ابتدا بتحمید و عظمت خالق الارض والسماء که ساحت ربع مسکون را
از بر و بحر حقائق گونه گونه مخصص عجائب بی غایت بمضمون هو الذی بیده الخلق جولانگه فارسان مضمار
انواع ابداع گردانید و از آن جمله هیولای انسانی را بمدارج استکمال آتاکم فاکثر رتبه اعتلا
ارزانی داشته بصورت انسانی رسانید فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون
بزرگوار قادری مهیمنا قیومی که ترتیب تنفیذ عالم کون و فساد و نوعی ایجاد فرمود که بغور در وی امکان
نجح و تتبعت را در وی مجال مدخل کبریاوی که هر یک از ذرات کائنات را آنچه در ظرف
استعداد گنجید عطا فرمود و واهبا کریمی که سطح غبرا خاص از بی خوان احسان ممکنات گسترانیده

ادای شکر و تحمید بران لباس دوام مدیل افزونی مطرز گرداند بیت او هم زمین سفره
عام اوست ۝ برین خوان یغما چه دشمن چه دوست ۝ توانا مالک الملکی که از خاصیت
واحسان بنفحه خلق را بآیین دین و ملت و باقتدار خواقین ذوی شوکت متانت داد و نام
از اعیان موجودات بر مدارج صراط مستقیم عدالت سلوک ورزیده واز فوائد بر ضعفا و اغنیا هم
فقرا مبلغ حقی بوقوع انجامد و نضارت بر بستان ملک و خرم سبزی گلستان مملکت را لیبی با
رای زرین خواقین حکمت آثار و عمام صمصام سلاطین ذوی الاقتدار منوط و مربوط گردانید تا
از کلام بکو نظام لولا السلطان لاکل الناس بعضهم بعضا مجموع کاینات ممکنه در مهاد امن و
امان آسوده و غنوده و بنابسبب قواعد نوامیس آلهی بطراز تشیید مشید باشند بیت بی چشمه سار تیغ
سلاطین کامکار ۝ سرسبزی ریاض سر هیبت طمع مدار ۝ بی سایه سیاست شاهان شستنه
سوز ۝ کس در سرای امن نیابد همی قرار ۝ زینت صحایف مجمع اللطایف مغازی و اخبار
دیده نیکو تر از ورود خجسته ورود سید ابراری که در لجه تکوین ایجاد صدف گیتی خاص از تربیت وجود
وجود باجود اوست و پیرایه اوراق مشتمل الاشراق سیر و ثنا را چه خوشتر از انتخاب سکة الملکی
برگزیده اخباری که نو بهار هستی باعتزاز نسیم عیسوی شمیم زنده گانی موقوف بیک خاندان
صفات و نامداری که هر یک از سرداران جهان که رتبه و درجه وجود بیش آورده سر
اعلی علیین گذشته تشریف دولت ابدی بر قامت قابلیتش بطراز دوام مطرز گردیده و بر خلاف
آن هر کس از غرور جهل و نادانی استنکاف نموده در بیدای نابیدای ادبار و نکبت سرگردان
گشته دیگر از اسلاف و اعقاب نشان ندید عالیمقداری که از مبدأ نور وجود باجود
پناهی طلعت راه نجات دیده و رخت بمنزل مقصود کشیده بمضمون حب اقتدا بهم گرازتقاضای

ما ثر نیز محرومان بزم زمانش بکریمه یومنون بالغیب وبالآخرة هم یوقنون مکرم گشته بمقام

صلی الله علی سیدنا و هادینا ما دام فلک الدوار یدار و آله و عترته المعصومین هم الاخیار

در و د نامعدود و سپهر خلایق مذیل منقبت معالی مرتبتی سزاوار است که بحکم لامع و نص قاطع

قایم مقام نبی و خلیفه مطلق سوی ذات منیع صفاتش با رتبه استعداد و ارزانی نداشتند قایم

مقامی که هر کس با او در مقام تخلف آمد و بقل امن چون ابلیس قدم در اسفل سافلین نهاد و هیچ

ابد کرد و بد مقتدایی که انتظام کلام معجز نظام ولی فی الدنیا و الآخرة گشته در دنیا و عقبی رها نکرد

ان دولت و نظام گشت صاحب منزلت انت منی بمنزلة هارون من موسی عالی رتبت و یطعمون

الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا تخت نشین من کنت مولاه فهذا علی مولاه ماه جبین اللهم وال

والاه و عاد من عاداه امیری که قضای النسخ جان بقبول بلاغت نشان و اقضاکم علی از

خصایص اوست امامی که سلونی عما شئتم زعرایس نقابل او امیر المومنین و قاتل المشرکین اسد الله

الغالب غالب کل غالب بیت شه سریر ولایت امیر کل امیر که باز گشته بفرمانش آفتاب منیر

ابو الحسن اسد الله هاشمی نسبت که شرع مصطفوی را جناب اوست نصیر مناقب عترت

طاهره و جمیع خصایلش قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ماثر آل فرخنده مالش و

ستاهم ربهم طهورا صدر نشینانی که انوار ولایت از مشارق مشاهد هر یک لامع و بر

کشتگان تیه غوایت مدان لمعان او ابغان بهمود و اند عالی مکانانی که انوار هدایت از مطلع

طلعه هر کدام ساطع و بازماندگان طریق عقبی ارشاد رخت بسر منزل امانی کشیده اند بیت شهر

یاران شهر فضل و کمال تاجداران ملک جاه و جلال خسروان ممالک معنی پادشاهان

کشور عقبی مقتدایان ملت عربی پیشوایان پاک آل نبی اولهم علی و آخرهم مهدی که

بر ضمایر زکیه فضلای عالم و خواطر صافیه عقلای بنی آدم چهره شاهد این معنی در تتق اختفا پوشیده

نخواهد بود که هر یک از افراد بشر را که بتنمیق الفاظ و تلفیق معانی در تو شیح بر روش کنایه

ازان گزیر نباشد که مدت العمر در جمع نمودن سخنان غرایب آمیز مشتمل بر معانی لطایف انگیز از

فنون حکمت و رموز خرد و نوادر حکایات سیر و بدایع روایات غرر کوشیده بقدر وسع

اوقات خجسته ساعات صرف آن نماید که تا بعد از انکه بحکم حاکم قدر بمعامله ناگزیر بشتن آید

تذکره باشد او را و حاجتی را که در سلک نوع منتظم آید لهذا چون مدت مدید فقیر منکسر البال

میرزا بیک ابن حسن حسینی جنابدی اوقات محفوف بآفات خویش صرف علوم نموده خود را

ازین مقداران و خاکروبان این طایفه شمرده گاهی در بزم باده نوشان معانی ریزه چین خوان

حکایات غرایب آثار بوده گاهی در رشته جوهریان سخن دست فروش عقود لآلی اشعار

اما درین دو فن خود را آن مقدار مستعد نمیدانست که بتالیف تصنیف و مقاله پردازد که

بوسیله آن گاهی بخواطر عاطر بزم فروتران محفل انصاف گذرد و گاهی هدف تیر طعنه حاسدان

برلاف کرده و چون فن سیر و اخبار مستغنی از استعداد وافی و استکمالی کافیست جمع

و حفظ نوادر حکایات که از آثار سلف بر صفحه روزگار مانده و قدرت بر ترکیب الفاظ و

استعارات معانی که آن نیز نتیجه فهم ارباب شعر و انشاست این معنی از شیمه عدم بصحرای

وجود جلوه مینماید بخاطر رسید که در سر نسخه پردازد و احوال قدسی مآل اساطین سلاطین ام

قرین علیه علویه صفویه که خاتم سلاطین و بناء رافع الویه شریعت بیضا اند و اتمام دو بر وقایع

الصفویه موسوم گردانید و این ذریعه را تذکره رهروان خطه مبدا و معاد و هادیان سبل ارشاد

و رشاد گردانید و الیقا و بوسیله عنایت و احسان شهنشاه سلیمان رتبتی سازد که افسر شاهی

از فرق اکلیل سای پرستش با خورشید خاوری دم از مساوات زده اساطین سلاطین روزگار رحله
شاه بعشقش در گوش جان کشیده و جبین اخلاص بر زمین عبودیت سوده‌اند اسکندر منزلتی که چون ره
کشور از رکاب فرقد سایش بر توسن چرخ تفوق جسته اعاظم خواقین عالیمقدار غاشیه سلطنتش
بر دوش فرمان بری افکنده بقدم نیازمندی طریق اطاعت پیموده‌اند فریدون شوکتی که تا وساده
انبساط بر بساط نشاط گسترده بزم آرایان اعلی علیین را در آرزوی پیشکاری خون دل بر رشته مژگان
چون سلک گسسته روانست کیخسرو طلعتی که تا رایت نصرت آیتش از پی تعظیم سلطان فتح بر پای
ستاده پرچم اعلام ظفر اعلامش چون سلسله طره مهوشان زنجیر سودا در پای دل اعدا افکنده همایون
فالی که تا همای اقبالش بر بسیط ربع مسکون سایه افکنده چغد ادبار و نکبت جز بویرانه چشم اعدایش آشیان
نگیرد موسوی الهامی که از پی تعظیم ملک و ملت و صلاح و فساد دین و دولت رای گیتی آرایش آیینه
علم غیب را لوح کودکان داند خاقان جمشید حشمتی که در خاطر بقاع ربع مسکون کوشش سکندر باری
ارسطو بازیچه طفلان شمرده خلافت مرتبتی که عنقای اقبال از پای و هوی اهل ضلال تا از قله قاف
مرتضوی رسید جز آستان جلالش در هیچ آشیان بار نهاده مصطفوی انتسابی که مضمون کلام
معجز نظام سرور انبیا علیه التحیة و الثناء حیث قال لکل قوم دولة و دولتی آخر الزمان همای دولت
بجز شرفات قصر اقبالش در هیچ مکان بار نهاده و نزول نفرموده اعنی سید الخواقین فی الآفاق
مستخدم السلاطین بالعنف والاشفاق مظهر جلال سبحانی مظهر انوار الطاف ربانی وارث خلافت
امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله معزز باعزاز و نعم علم خیر الوارثین آمر بامر خالق افلاک و انجم مصداق
کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم مشید ارکان شریعت خیر البشر موسس مبانی ملت
حق ائمه اثنا عشر فروغ انجمن شاهان جمجاه شمع دودمان سلاطین عالم پناه الخاقان ابن

الخاقان السلطان ابن السلطان ابو المظفر شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی رفع الله تعالی
اعلام الدین باعتلای لوای سلطنته و نور وجه الارض بانوار آثار معدلته ما اضاءت الشمس و القمر
بمحمد و علی و آله هم الذین خیر البشر مامول از موهبت ملک ملک بخش تعالی و تقدس آنکه تا انقراض فلک
بحکم وجوه دنانیر و رؤس منابر در اقطار و امصار از اسم سامی و لقب نامی همایونش
مزین بوده تطرق حوادث و نوایب زمان را بدولت ابدی و شوکت سرمدی از خدمتش مفقود
اسلام را دور و روشن سد و باد بالنبی و آله الامجاد بیت یا رب این خسرو جم قدر سلیمان حشمت
که گلستان جهان تازه و سیراب از وست :: جمع بادش همه اسباب جهان پیوسته ::
زانکه آسایش جمعیت و اسباب از وست :: لیکن هر گاه در گوشه بمحقر نوشته فارغ شده خواست
که بدست یاری بیان و وساطت خامه و زبان اندکی از لآلی آن اخبار و جواهر آن آثار در رشته
تحریر و سلک تقریر انتظام دهد تخته خاطر در آن راه پیچ پیچ وسوسه گاهی بر پس حرف اندوه
گردن امان بر می بست و گاهی بچوب آشوب و فتنه نشست و پهلوی اندیشه می شکست بر خود که
بی ارشاد و شخص پی بسر منزل مقصود نتوان برد زبان نصیحت گشوده مبشر بود که تمشی این امر با وجود
این موانع متعسر است بل متعذر چرا که خردمندان را در حین اظهار هنر دوستی باید درگر آن
مراد آسوده پای در طلب مقصود فرسوده ولی باید از پریشانی و تفرقه اسباب دور
خاطری از جمعیت اسباب تفرقه رنجور بیت ولی آسوده میباید سخن را :: هوای باغ و گلگشت
چمن را :: هنرور را دلی باید ز رنج :: که تا گردد سخن گوی و سخن سنج :: القصه عمری اوقات
تیره بدین و تیره گذران بود که ناگاه از سروش غیب بگوش هوشم رسیده که زیاده ازین آن
درگرانمایه را در صدف اخفا مدار از آن بجو اندیشه بساحل بروزش رسان تا چشم جوهریان

بازار دانش و بینش اجابت پذیر و دو گوش مستمعان مجمع آفرینش از قوت سامعه زینه تزاید گیرد
و آن را نیز ذریعه باشد و التجا سده سپهر مراد و کعبه بست و گشاد تا از آفات زمان در امان باشی و از اتیان
و انتظار سپاه نوایب مصون مانی پس از استماع این مقالات بر یاد آن کعبه مرامات کمیت قلم وفا
رقم را در مضمار بیان بجلوه آورده روز بروز آنچه از موفق مصیبت نصیب ابن ابی نصیب بوده
از چهره قوت بصحیفه عیان مثبت میگردانید امید که بدین وسیله بر آن قبله خواقین مطاف
رسیده با شاهد مراد هم آغوش گردد و این نوعروس که در تتق طبیعت پرورده دانش و
بینش است و بحلیه جمال آراسته بگل عذارش را حاجت مشاطه و نه پیرایه رخسارش را ننگ
غازه بجلۀ عرض در آورده بکابین قبول مقبول افتد انه موفق و علیه التکلان **ذکر بعضی از اوصاف**
بالعصد فارس
شمهٔ از مضمار مصاف المستنصر من الکریم الجلیل شاه اسمعیل بن سلطان حیدر صفوی که بدان
از سایر خواقین ممتاز بوده و گوی قصب را از سلاطین ربع مسکون می‌ربود و حکمت با منفعت و اسباب
صنعت و عادت مقرون با افادت بخشنده همت جل جلاله برین نهج جاریست که از میان طوایف ام
خانت قابلیت پاکیزه طینتی بخلعت خاص و اقتدار بخصیص برحمته من یشاء آراسته باستعداد
فوز معارج و رفع بعضکم فوق بعض درجات بر ابنای جنس تبه تقدم و تفوق کرامت میفرماید
و همانا که این استعداد بعضی از ارباب دولت را با بداع لطایف حسن بر تقاع رسوم مذموم
مبتدعان معنی حاصل است چنانکه از موهبت پادشاه کریم جلیل سلطان شاه اسمعیل حیدر حسینی صفوی
را حاصل گردیده و انیه بدعت و ضلالت که بتشبید و تعمیر جهال و اهل بدعت در ازمنه سابقه یوما فیوما
استحکام پذیرفته تا ابتدای طباشیر صبح دولت شاهی و طلوع نیر اقبال ظل اللهی هیچ یک از
اعاظم سلاطین را توفیق تخریب آن میسر نگشته و چون باراده قادر مختار رونشیب خاک لیل و نهار

برسر براهت و کشور گشایی نشست نخست انهدام آن مبانی را وجهه همت والا نهمت ساخته رسوم
بدعت و علامات ضلالت که چندین سال بسعی مخالفان دین و دولت در اقطار آفاق منصوب و
مرفوع بود مرتفع و منخفض گردانید چنانکه بمرور دهور و اعوام [illegible] امال که زینت و عشرون و الف
موافق ابتدای تحریر این نسخه از آن رسوم مذموم در ایران خصوصا اثری باقی نمانده بر متتبعان
فن سیر و اخبار این معنی مستور نخواهد بود که عظمای سلاطین سلف که مدتها قواعد حشمت ایشان
بمشید و مبانی شوکت شان ممهد بوده هرچند خواستند که کلمهٔ [illegible]
بر زبان گذرانند مقدور شان نبود و چون معتضد عباسی که فرمان او بمشرق و غرب عالم جاری
در دویست و هشتاد و چهار
بود در اربع و ثمانین و مائتین خواست تا بر [illegible] کنند و صحیفه که مخبر بود از
مناقب اهل بیت و مثالب اعدای ایشان بخوانند مقدورش نگشت و همچنین معزالدوله احمد بن
بویه که هر یک از برادرانش حاکم عراق و فارس و کرمان بودند و خود فرمان فرمای عراق
در سیصد و پنجاه و یک
عرب و در کمال شجاعت و اقتدار در سنه احدی و خمسین و ثلث مائه اراده نموده بود که
[illegible] لزوم آید بر ابواب مساجد و ابواب ابر نقش کنند میسرش نگردید و چون [illegible]
[illegible] مبالغه از حد گذرانید ارکان دولتش حسب الصلاح بر آن قرار دادند که در عوض
این کلمات قلمی نمایند که لعن الله الظالمین آل محمد من الاولین والاخرین اما
[illegible] مذکور بکردانیدند و همین دستور سلطان محمد خدابنده که قدمت دودمان و غلبه
لشکریانش بر احدی مخفی نیست در شهور سنه تسع و سبع مایه از ضمیم قلب بارشاد اعلم المجتهدین
شیخ جمال الدین الحق والملة والدین المطهر الحلی و سعادت خدمت قدوة المشایخ الآفاق شیخ
صفی الدین الحق نور الله مضجعهما مذهب حق ائمه اثنا عشر اختیار نموده فرمان داد تا در سکه و

خطبه در ممالک محروسه اسامی حضرات ائمه هدی ذکر کنند و در تمامی بلاد و ممالک فارس قبول این معنی
نمودند الا اهالی اصفهان که بعدم ممانعت پیش آمدند و بواسطه تادیب متمردان آن ولایت قریب بیست
هزار سوار مقرر کردانیدند که بدان صوب رفته کسانی که اباء و امتناع نمایند استیصال اینها را وجهه همام گردانند
و بعد از وصول باصفهان مقدم سپاهیان مولانا اسحق نامی را گرفته بدرگاه آن پادشاه رسانیدند
و بواسطه انکار و اصرار بر رفض بقتل رسید و آن مطلب جهة علو اجل آن پادشاه و صافی اعتقاد
از پیش نرفت و همچنین سلطان حسین میرزا را بحا با خودار در زمانی که متصرف دار الملک هراة بوده از
خاصیت هوای آن ملک و مخالطت متوطنان آن ولایت حقیت مذهب ائمه هدی بر وی ظاهر
گشته در مدد و دو نوبتی در دار السلطنه هراة خواست که در خطبه اسامی همایون حضرات ائمه معصومین
علیهم التحیه و الثنا ذکر کند بواسطه ممانعت میر علی شیر و [illegible] مولانا عبد الرحمن جامی در عقده
تعویق ماند و هجوم عام بمرتبه رسید که امیر سید علی قاینی واعظ مشهور بواعد العین را از منبر
فرو کشیدند و انواع اهانت و ایذا رسانیدند القصه هیچ یک از اعاظم سلاطین صاحب مکنت بیشتر
بر اجرای چنین موهبتی توفیق نیافتند و این معنی در خاطر خطیر شان معقود مانده بعلیین شتافتند
الا حضرت شهنشاه غفران پناه بمحض تایید الهی و توفیقات نامتناهی و امداد دست ولایت
پای در رکاب دولت آورده با وجود صغر سن بر دو امر غریب و دو مدعای عجیب که
یکی از آن دیگری اغرب است موفق گشته نخست مهم سلطنت صوری که از عهد خلافت امیر المؤمنین
تا غایت هیچ یک از حضرات علویه در ایران که عمده ربع مسکونست بدان فایض نگردیده بود
و ثانی هدم بناهای که مبتدعان ملت محمدی در ازمنه سالفه در تشیید آن کوشیده خلاصه مطلب
ساخته باندک زمان از ویرانی آن مبانی صورت جعلنا عالیها سافلها مشاهده عالی و ادانی

گردانید

گردانید و لوای ولای شاه ولایت مرفوع ساخته جنود ظفر ورود و محبان علی ابن ابی طالب
بر معراج استیلا رسانید و یکبار از نهان خانه ضمیر خورشید نظیر انشای مخترعه بساحت ظهور آورد
که بعضی از انها محض لباس سلطنت و موجب وجاهت و شکوه سپاهی و رعیت مانند کشیدن
که اطلاق لفظ تاج بران از روی حقیقت است و بر غیر آن بر سبیل مجاز الحق سبب سرافرازی ارباب
نیاز است و موالی را از معادی ما به الامتیاز مر همگنان جنگ جویان از تلبیس آن پر شکوه و
مهیب و منصبان انوار محبت خاندان مشرف نقش لا فورا یمان تا نصیب سرافرازان بزم دولت
ازان پیست چون شعله شمع فروزان و در نظر خوشه چینان خرمن غوایت مانند زبانه آتش
سوزان صوفیان صافی طویت از تلبیس آن مسمی بقزلباش شوکت و مهابت شان در قطار
آفاق پراکنده و فاش و همچنین در تکمیل مرتبات اسباب جلال و تحصیل محسنات مواد حشمت
و استقلال و تعیین قواعد جلیل الفواید سلطنت و تدوین قوانین متین خلافت و اجرای احکام جهان
مطاع و منفذ امور لازم الاتباع بنوعی مبالغه فرمود که تا مور و لسلطان ظل الله فی الارضین گردو
الف سمند تیز رفتار دولت را در زیر زین سلطنت کشیدن شهسواری بدان چابکروی
در صدر زین جای نگردد و تا دست قدرت مضمار جهانبانی جولان فارسان میدان خلافت
مسطح نبود و تا مداری مانند او مسند پر جرات در میدان شجاعت بجولان در نیاورد و چون نعمتها
خصوصیاتی که واهب بی منت بان تیر برج مکرمت اعطا فرموده از حیز تعداد بیرونست و صنعتها
ایراد مجموع آن بدلیل وان تعدوا نعمت الله لا تحصوها از راقم این اوراق مسلوب لا جرم بمجرد بعضی
از معظمات صفات پرداخت اکنون کمیت قلم در مضمار شرح نسب آن پادشاه عالی حسب بجولان
آورده اوراق چند را از ذکر آبای عظام و اجداد کرامش و آنچه موقوف علیه اعلام است بجهر سلطنت

می‌آرد و بالله التوفیق من عطیات الملک الاحد **گفتار در نسب منتخب آن پادشاه ذی حسب** محرران صحایف اخبار
خواقین سپهر تمکین و ناشران لطایف آثار سلاطین عدالت آیین شرح انساب اطهار و ذکر اسلاف
نامداران پادشاه سپهر جناب را در سلک تحریر و رشته تقریر انتظام داده‌اند و غرض از تزیین
صفحات دفاتر و تسطیر این ارقام موهبت آثار آنست که بر همگنان مبرهن گردد که همچنانکه از روی استحقاق
ذاتی فرق همایون آن سرور زینت افسر فرمان فرمائی میزیبد از طریق ارث نیز سریر جهان آرائی آن
صدرنشینان انجمن اقبال را میسزد و بر همگنان روشن است که نواب شاه عالی نسب را با وفور استحقاق
فرمان فرمائی نسبت موروثست جهانداری از آبای جنس اتم و انسب چه در دری که از صدف اخلاق
شرف دودمان عبد مناف بظهور آید بزینت تاج خلافت از ماسوا احق خواهد بود و اختری که از سپهر
صلب حیدر کرار طلوع نماید بسریر برج سلطنت از سایر خلایق بنابرین در بیان احوال آبای نامدار و اجداد
کامکار زمین می‌پردازد بر خواطر قدسی مآثر مستوفیان انساب اولاد مرتضوی محجوب نخواهد بود که نسب شریف پادشاه
جلیل شاه اسمعیل انار الله برهانه بچند واسطه بحضرت ولایت مرتبت کرامت منقبت هدایت
دستگاه خلایق پناه المکتسب بالنبی والوصی شیخ صفی الحق والحقیقه والدین ابو الفتح اسحق اردبیلی
سقاه الله تعالی من روحانیته المقدسه المنوره میرسد و سلسله آبای عظام ایشان بامام هفتم منبع
المحاسن و المکارم الامام الهمام موسی الکاظم علیه من الصلوات اتمها منتهی میشود بدین نهج که ابو
المظفر شاه اسمعیل بن سلطان شاه حیدر بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم بن شیخ خواجه علی
بن شیخ صدر الدین موسی بن زبده الکمل الآفاق شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین
جبرئیل بن صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید محمد الحافظ بن عوض بن فیروز شاه
زرین کلاه بن محمد بن شرف شاه بن محمد بن حسن بن محمد ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن محمد

بن احمد الاعرابی بن ابو محمد القاسم حمزه بن الامام الهمام موسی الکاظم علیه التحیة والثنا **بیت** خوشا
سرفرازان و خاصان شاه * مقیمان سیاح و مردان راه * سلاطین نشانان خلوت نشین * اقالیم گیران
عزلت گزین * کواکب شناسان برج امل * جواهر فروشان درج ازل * صبوحی کشان شراب الست *
امیران و مامور و احسان یار دوست * همه نامداران گم کرده نام * همه کامکاران نادیده کام *
منازل شناسان راه عدم * ترنم نوازان بزم قدم * زده ناوک و درمیان شسته‌اند *
فکنده سر و تیغ در دست نه * همه غایب و چون جهان در نظر * همه ساکن و چون زمان در گذر *
نخورده می و سرگران از شراب * درون کرده معمور و بیرون خراب * نه ایوان بیکدم بر انجم زده *
دو عالم بیک داو در باخته * جهان بر در قصرشان غرفه * فلک بر سر بامشان شرفه *
خدایا بجاه همه بی زر غلام * دری دوم بدیشان رسان والسلام * چون خامه مشکبار نور افشان
سخن‌گذار در بیان مناقب و مفاخر امام ستوده مآثر و سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین مشک فشانی بسیار و در نثاری بیشمار نموده و انوز مشابه که درج گوش سامعان
احوال اسلاف و طالبان اوصاف اخلاف از آن جواهر زواهر مملو گردیده پیداست که فواید
فکرت این بضاعت از لجه خاطر بی حاصل آنچه بساحل بیان آورد در برابر آن درر از خزف
بی قدرتر خواهد بود لاجرم زبان قلم را در وصف آن سروران و ذکر آبای شیخ صفی الدین
بنابر عدم اطلاع باحوال ایشان از تقریر معاف داشته شمه از معظم صفات و خوارق عادات
آن منشا سعادات یعنی شیخ صفی الدین اسحق بر سبیل ابتدا مبدا احوال این سلسله رفیع منزلت بحیز
تحریر در می‌آورد والله موفق و معین **گفتار در یمن و تبرکه بذکر شمه از صفات و خوارق عادات شیخ**
صفی الدین اسحق اجل سبحانه فی صدر مجالس المقربین و اولاد عظام کرامش در اظهار بر اقبال

۷

شاهی کرم روی که در مسالک مخوفه و مراحل غیر مألوفه جهان پرنیرنگ از مزاحمت نفس اهرمن فارغ
محنت و حزن بدلیل الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون بتوفیق هادی طریق محفوظ و مکفوف بود
قلم شکسته رقم در توصیفش چه تحریر تواند نمود که جناب عالیش را لایق آید سرافرازی که منشی لغات سبحانی
عنایات بیچون باشاره والسابقون السابقون اولئک المقربون بر وسادهٔ قرب تکیه فرموده و بیان قاصر زبان
در تعریفش چه و تقریر بکدام وجه تواند گشود که حضرت باری نقشش را مناسب نماید اما از آنجا که شیوهٔ جهانیان
طبع وقار رقم و فضولیهای قلم گستاخ شیمت در ساخت توصیف آن بزم نشین انجمن ولایت و
آن صدر گزین محفل کرامت در آمد و تقریر مینماید که ذات جامع صفات آن منبع احسان بحری بود
مملو از اصداف معرفت و احسان و سپهری مشحون از دراری مکرمت و عرفان لمعان ضمیر مهر منظرش
آفتابی از سپهر امامت تابان و شعشعهٔ خاطر خورشید مآثرش دری از برج کرامت فروزان سینهٔ
کینه اکتش مرآتی که چون لوح محفوظ صورت ماضیه و آینده در وی هویدا و دل پر اندیشه اش غنچه گلهای
عرفان در وی هویدا زبان معجز بیانش مورد علوم لدنی کلام الهام عبارتش راه نماینده گمراهان
دین و عقبی عتبهٔ علیه اش مقبل شفاه سروران شیخ سلسله اش مسجد جاه از بر و بستان شیوه
از بام تا شام ارشاد طالبان دین و شیمهٔ مرضیه اش از شام تا بام صلوة و خشوع و آمین
همه ذکر او در رکوع و سجود ۞ همه فکر او در قیام و قعود ۞ نشد چشم ابروی محراب را ۞
چه چشمی که نشناخته خواب را ۞ لب و دیدهٔ آن سالک کامیاب ۞ به بسته ز خوردن گشوده
ز خواب ۞ شب زنده داری همه بدر بود ۞ همه شب ز قدرش شب قدر بود ۞ درش هست
قدوسیان را پناه ۞ قدم گاه او عرش را بوسه گاه ۞ ملک گفته آمین چو کرده دعا ۞ شده حاصلش
از دعا مدعا ۞ حضرت بار رفعت و عطیه بخش بی منت آن برج کرامت را چون مسیحا هم دم نام

صباحکم و انتباه الحکم صبیا بتشریف لباس ولایت و تلبیس خلعت کرامت قامت قابلیتش
بر سریر ولایت متمکن گردانید و همواره اوقات با برکاتش بادای وظایف طاعات و لوازم
عبادات مصروف شد و نصیحهٔ باطن خجسته میامنش روز بروز در تزاید بود و در خلال این احوال
رؤیای صادقه میدید که مخبر بود بر آنکه عنقریب او را بر مصاعد مرام و مراد و بمعارج هدایت و ارشاد
صعود و عروج دست خواهد داد از آن جمله شبی در عالم رؤیا مشاهده نمود که بر قبهٔ مسجد جامع
اردبیل نشسته ناگاه آفتابی طلوع نمود که از شعشعهٔ انوارش اقطار و اکناف عالم منور گردید و چون
اشعهٔ آن نظیر نمود آن آفتاب آفتاب جمال آفتاب مثالش بود که از مطلع اقبال طلوع نموده علی
الصباح بعد از آنکه بحالت یقظه و انتباه آمد واقعه را بوالد ماجد خود تقریر نمود و طلب تعبیر نمود آن
روشن دل صافی ضمیر در جواب تعبیر آن خواب او فرمود که عنقریب از آفتاب ضمیر خورشید نظیرش
نور ولایت بمرتبه در لمعان آید که اقطار آفاق اضائت پذیرد و شرح صیت ولایت در روز بات
بقعه افکند از آنرو که آن فرزند آنحضرت از تعبیر والد مسرور گردیده بطریق سابق در ادای طاعات
کمر اجتهاد در بست و بعد از انقضای چند شب دیگر باز در عالم رؤیا ملاحظه نمود که بر کوه بلندی نشسته
شمشیری طویل عریض بر میان دارد و تاجی از پوست سمور بر سر و هم در خواب میگوید که برادر شیخ
امین الدین جبرئیل را با شمشیر و تاج چه مناسبت است و قصد کرد که شمشیر از میان بگشاید نتوانست
پس تاج از سر برداشته آفتابی از فرق فرقد سایش طلوع نمود که تمامی ربع مسکون را اضائت نمود
باز افسر بر سر نهاده آن نور مستور گردید نوبت دیگر تاج را برگرفته آن آفتاب مثل سابق در لمعان
آمد و کرة بعد اخری این کشف و رفع بوقوع آمد از خواب بحالت یقظه آمد بر ضمیر خورشید
نظیر اصحاب حیرت و انتباه و رای صواب نمای معبران آگاه مستور نخواهد بود که درر و بایعی اول

والی

بآنحضرت نموده بودند که از افق صلب تو عنقریب آفتابی طالع گردد که با بهجت رایت اقبالش آفتاب برجی
بیکران علیین گردد و مظلّهٔ چتر اجلالش ساحت زمان و زمین را فرو گیرد و دیهیم والای نور روبانی ثانی
بدولت بر طلوع آفتاب اقبال شاهی و ظهور شمشیر خونریز حضرت خلافت پناهی چه این نیّر برج
سلطنت از افق صلب آن سپهر امامت طالع گشته و این تیغ جهان گشای از امداد روحانیان
مظهر کرامت بظهور آمده و همچنین این تاج وهاج از تشریف خانهٔ کرامتش حوالهٔ فرق فرقدسای آن
پادشاه مؤید گردیده بیت خوش آن خوابی که تعبیرش تو باشی ‖ خوش آن آیت که تفسیرش تو
باشی ‖ القصه هم در آوان شباب آتش محبت محبوب حقیقی خرمن تعلق آن جناب را بباد [illegible]
داده و سالک طریق وصال گردیده در طریق سلوک طالب مرشد کامل گشت و چون همه وقت در رفاقت
شیراز اولیای راه حق و سالکان دریای معرفت مستغرق توطن داشته‌اند و برادر خجسته سیر آن
حضرت صلاح الدین رشید نیز در شیراز در کمال ابهت و جلالت اوقات میگذرانید بهانهٔ ملاقات
برادر و زیارت والدهٔ ماجدهٔ خود مرخص گشته بآن بلده رفت و در خانقاه قدوة المشایخ شیخ ابو عبدالله
خفیف رحل عبادت گشوده بعبادت مشغول گردید و از صلاح صلاح الدین رشید که در مادهٔ بردن
بخانهٔ خود مبالغه میفرمود سر پیچیده هم در آن بقعه باداء طاعات و کسب مثوبات اخروی بسر
میبرد و بعضی اوقات خجسته ساعات خود را صرف شیخ مصلح الدین سعدی و شیخ روزبهان
فارسی و بسیاری از مقربان درگاه احدی نموده استکمال مینمود اما دست ارادت بهیچ یک
از ایشان حاجت نداد زیرا که جذبهٔ خود را از ایشان بلندتر میدید بالاخره بمجلس عبدالله فارسی
از طریق ارشاد بمرشد فرمود که حالا نور اقطاب از باغ شیخ زاهد گیلانی واسطهٔ عقد اولیاست
و سالکان را از شربتخانهٔ خود او را سالک بر این راه را امروز ارشاد و در خدمت آن جناب

بگیر

سیرت آنحضرت از استماع این بشارت اولیای شیراز را وداع نموده بجانب اردبیل مراجعت
فرموده و توجهی دیگر بر دیدن والدهٔ ماجدهٔ خود مشرف نشده بوظایف طاعات و استخبار شیخ زاهد
منتظر میبود قدوة المشایخ شیخ زاهد ولد شیخ روشن امیر بن بابیل بن شیخ بندار الکردی
السنجانی بود و تاج الدین ابراهیم نام داشت و تربیت از حضرت سید جمال الدین گیلانی یافته
در کتاب صفوة الصفا مذکور است که نسب خرقهٔ سید جمال الدین بسید الطایفه شیخ جنید بغدادی
می‌نموده و سلسلهٔ مشایخ شیخ جنید قدس الله سره بشاه اولیا علی مرتضی میرسد بعد از تقریر
این جمله معروضه شیخ صفی الدین بعد از مراجعت بوطن مالوف مدت چهار سال دیگر بپای بادیهٔ
سلوک بسر میبرد تا از شخصی موسوم بمحمد ابراهیمان که از اردبیل جهت آوردن برنج بگیلان رفته
بود استماع فرمود که شیخ زاهد قدس سره در قریهٔ هلیه کران که از توابع گیلانست اوقات بکمالات
میگذرانید و سجادهٔ ارشاد و افاده تمکن دارد از استماع این خبر فرخنده آتش اشتیاق در
کانون درون آن یگانهٔ آفاق مشتعل شد و در فصل شتا که از صعوبت سرما مسافران جمیع از سیر
هوا در زوایای آشیان و خفتگاه بسر میبردند پیاده و تنها متوجه آن صوب گردیده و در ماه
مبارک رمضان بمقصد رسیده و در زاویهٔ شیخ زاهد رحل اقامت انداخت و باداء عرض
حاجات بدرگاه قاضی الحاجات مشغول گردیده و طریق ستوده شیخ زاهد چنان سلوک بود که
در ماه رمضان المبارک از مریدان و طالبان اعراض نموده در خلوت بسر میبرد و متوجه مراد
مطلوب خویش بوده تا عید بدین وتیره با کسی ملاقات نمیفرمود و در آن آوان بدستور معهود
ابواب ملاقات مسدود ساخته کسی را رخصت دخول نزد وی نبود اما چون نور حضور شیخ صفی الدین
در ضمیر او پرتو انداخت یکی از خدام را که محمد خلیلان نام داشت طلب فرموده گفت آن جوان

پشمینه پوشش را که در گوشه زاویه نماز و اوراد و اشتغال مینماید بخلوت خانه خاص ما در آور فادخل …
فرموده علمنموده هم در آن آوان شیخ زاهد وی را در خلوت خانه خاص طلب داشته بعد از استفسار
احوال و علم بحالش در رشاد و تفتیش مبادرت نموده چون انوار ولایت از جناب همایونش
لایح و باهر بود حکم همت از همیت بر تربیتش مصروف داشته نتایج همم آن مرشد عالم اکو در
اندک زمانی شیخ صفی الدین را مبدأ افیاض و معتکفان صوامع ارتیاض مناسبت کلی شد بخوبی
که طبیعتش از لوازم بشری اعراض نموده معارج ملکوت صعود فرمود چنانچه در هفته یک نوبت
افطار می نمود و این نسبت در تزاید بوده بمرتبه رسید که در ماهی زیاده از یکبار طعام و شراب
نمیخورد و نمی آشامید و روزگار بجانب صحرا رفته جهة مطبخ شیخ هیمه می آورد و شب پهلو بر بستر
راحت نمی نهاد و چند سالی از اکل لحوم و دسوم اجتناب کرده هنگام افطار برنج با کاهی
میل می نمود و بالآخره ادراک بوفور شداید و ریاضات و تحمل مشقات و مجاهدات بمدارج
مقامات و مصاعد مراتب ترقی فرموده شیخ زاهد منصب سجاده نشینی و ارشاد عالی
ادوالی را بآنحضرت تفویض فرموده و یکی از بنات مکرمات خود را که در حجله عصمت تربیت یافته
فاطمه موسوم بحباله نکاح وی در آورده و بتدریج او را از مغاک ریاضت باز آورده باکل لحوم
و دسوم ترغیب فرمود و مؤلف صفوة الصفا ایراد نموده که چون شیخ زاهد ان زبده امجاد
بتشریف سجاده نشینی و تلقین ارشاد و فرق عباد و مرتبه جلال ارزانی فرموده نسایم آتش عظیمه
از ابر رشک و کینه در بواطن مریدان اشتعال داده و از طریق تزویر و … و تنحوای معروض
داشتند که این امر جلیل القدر انسب آنست که بوالد زاده خود جمال الدین علی که متصف بکمالات معنوی
و معنویت مخصوص دارید تا جمله مریدان دست انابت در ذیل مخدوم زاده زده و استمداد …

سلسله بطراز ابدی مطرز باشد چه اگر متعلق شیخ صفی الدین گردد طالبان رشد و رشاد پروانه
آن شمع هدایت گشته چراغ ارشاد از دودمان شما منطفی گردد شیخ زاهد بعد از اصغای
این مقدمات فرمود که ما را نیز مطلب همین معنیست اما واهب المواهب تشریف این استعداد
بر قامت قابلیت شیخ صفی عطا فرموده و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و ابواب هدایت و ارشاد
امم بر روی توفیق وی گشوده مصداق این مقال آنکه خلوت خانه شیخ جمال الدین بخلوت ما
متصل است بنوعی که از تعداد انفاس یکدیگر خبر داریم و خلوت خانه شیخ صفی الدین در کنار دریا
بمسافه نیم فرسخ واقع است هر دو را ندا کنیم هر کدام بجواب لب گشایند بدین عطیه از دیگری
احق و اولی باشند پس دو سه مرتبه باعلای صوت شیخ جمال الدین را طلبیده اصلا جواب مسموع کسی
نگردیده بعد از آن شیخ صفی الدین را ندا کرده و ابتدای لبیک با انتهای ندا ملحق مسموع شیخ و مریدان
گشت و از عقب ندا بمجلس شیخ زاهد آمده سلام و تحیت بجای آورد و شیخ پرسیدند که صفی کجا بودی
و سبب آمدن چیست فرمودند که در خلوت خانه خویش ندای شما را شنیده بخدمت آمدم آنگاه شیخ زاهد
بجانب مریدان توجه کرده فرمودند که غرض از این اظهار استعداد صفی و عدم قابلیت جمال الدین بود
چه آواز و فور توجه و حضور مرتبه ایست که از نیم فرسخ آواز مرا استماع کرده جواب میدهد و این از غایت
غفلت بمثابه که با وجود قرب جوار و ندای بسیار آواز مرا نمی شنود این کلمه و نسبت گفتن ما
برار سیده آن جماعت از مقال خویش خجل گردیده برفعت منزلت آن سپهر رفعت معترف گردیده و روی
ارادت بر زمین اخلاص نهاده و از آن اعتقاد متقاعد گشتند و شیخ صفی الدین هم در زمان حیات شیخ زاهد
روح الله روحه حسب الامر … مراجعت نموده بتکمیل طالبان و ارشاد مستعدان مشغول
نموده و هر گاه آتش اشتیاق ملاقات شیخ زاهد در کانون سینه وی اشتعال گرفته عزیمت گیلان

تصمیم و او می واز نور حضورش اقتباس فرمودی و در بعضی اوقات شیخ زاهد نیز تحریک اشتیاق
بجانب آفاق بار دیگر رخصت لازمه اتحاد و اشفاق بجای آورد وی در صفوة الصفا شیخ صدر الملة والدین
موسی مرویست که شیخ زاهد نوبتی بار دیگر آمده در زاویه که مسکن من بود نزول اجلال فرموده بود
پدرم شیخ صفی الدین و بسیاری از احبابان اردبیل در صحبت کثیر المونس حاضر بودند ناگاه سر از جیب مراقبه
برآورده بجانب پدرم توجه فرموده گفت اما هنوز چندانکه خیال تفکر در هوای ربع مسکون و فضای جهان
بوقلمون جولان نمود جهة توطن تو مسکنی بهتر از اردبیل نیافتم اکنون لایق آنکه در این سرزمین اقامت
کرده همت بر بقعه پروازی که ساکنان ملا اعلی در آرزوی عتبه علیه اش سالک مرکز قرار گردند و همواره
روی زمین را کعبه مراد و معرض حاجات باشد و اهبت ترا بارشاد امم و هدایت سالکان طریق
عالم فرستاده و خلق بدار الشفای خوش فضای سده سنیه شما حواله نموده بر تو لازمست که در هدایت
و دلالت امم خیر البشر بر سلوک دین نبوی و شارع ملت مرتضوی اهتمام تمامی و سعی جلیل بظهور رسانیده
ساخته ابواب رشد و ارشاد بر درماندگان طریق مراد بگشایی و بنفس شریف بجانب بعضی بلاد فتنه
شفقت سفر بر راحت حضر اختیار کنی و بصیقل نصیحت شفقت زنگ ریا نکار و جهالت از دل
منکران راه هدایت بزدایی و دل طالبان بصیقل ارشاد روشن گردانی و بعضی علما و بکر خلفا و محبان
معتمد یقین نموده ارسال داری و بقدر طاقت در تمشی این امر مساعی جمیله مبذول داری اکنون
ما شیئی که مراد ارشاد از استاد و تعلیم بود تسلیم تو کردم و آنچه بر من لازم بود در تربیت تو بفعل آوردم
چون گوش هوش شیخ صفی الدین از در نصایح شیخ زاهد صدفی مملو از جواهر راز گردید بعد از انقضای
چند روز شیخ صفی الدین و احباب اردبیل را وداع نموده بموضع سور مرده که از توابع شروان است
توجه فرموده در آن مکان مقیم گردیده چون مرض موت بر قوای جسمانیش مستولی گردیده دانست که

دفعه

واقعه ناگزیر بر سلسله حیات وی راه خواهد رسانید یکی از سالکان طریق انابت که مسمی بخضر بود
طلب داشته فرمود که بیک روز از این مقام باردبیل رفته میباید رفت و روز دیگر صفی را پیش من
حاضر میباید گردانید که وقت تنگ گشته و بوجود او احتیاج است خضر این خدمت را
قبول نموده اما بخاطر گذرانید که طی این مسافت در عرض یکروز از قوت استعداد او چون منی مسلوبست چه از
سور مرده تا خطه اردبیل هشت روزه مسافت معین بود و شیخ زاهد از تامل خضر در این مقدمه بر ما فی الضمیرش
اطلاع یافته او را نزد یک طلبیده و دست حق پرست بر پشت وی و هر دو رانش کشیده گفت قدم در راه
نه از روی راه اندیشه منمای که عنقریب در یکروز بدیدار صفی مشرف میگردی و آن حضرت
حسب الارشاد شیخ زاهد صبحدمی متوجه مقصد گشته در وقت عصر بقریه کلخوران که محل اقامت شیخ صفی الدین
بود بسعادت ملاقات آن زبده و خلاصه امکان فایز گردید و سبب توجه خویش بیان نموده
آنحضرت بقیه آن روز در صرف تهیه اسباب ملاقات شیخ نموده صبحدمی که رهنمای راه به سپهر بر خنگ
فلک تیز رو بر آمده آن سالک طریق عرفان نیز بر اسب جرده خود چون مهر بر ذروه سپهر بر آمده
خضر چون خضر در رکاب معنوی انتسابش روان گردیده در روز دیگر هنگام شام بسور مرده رسیده
بشرف ملاقات شیخ زاهد مشرف گردیده و بعد از تقدیم لوازم پرسش و نوازش فرمود که ای صفی عقرب
هادم اللذات میانه ما طرح مفارقت انداخته از حضور یکدیگر بصد حسرت مهجور خواهیم گردید و شربت
ناگوار معامله ناگزیر میباید چشید و هر یک از اصحاب موضعی وجهه مدفن من اختیار مینمایند تمنای
تو کدام موضع است شیخ صفی الدین قطرات عبرات بر روی جناب همایون روان گردانیده فرموده که
چون مسکن مألوف و مسقط الرأس ملازمان کیلانست اولی آنکه مدفن متبرک ایشان نیز در آن مقام باشد
و این سخن موافق طبع شیخ زاهد افتاده تهیه راه امر فرمود و شیخ صفی الدین حسب الفرموده

آنحضرت خدمتش را باستاره که از مواضع گیلانست نقل فرمودند بعد از انقضای چهار روز
همای روح پرفتوح آن انجمن رشد و ارشاد متوجه آشیان قدس گردید و دود اندوه از نهاد اصحاب
ارادت بلند گشته کریمهٔ انا لله و انا الیه راجعون ورد زبان و بیان گردانیدند شیخ صفی الدین احباب
کلام مجید ربانی لوازم تعزیت جسد مطهر آن حضرت را موافق طریق مرضیه ائمه اثنا عشریه غسل و تکفین نموده
بر جنازه محفوف برحمت بی اندازه نماز گزاردند و در محل مناسب از آن خجسته دفن فرمودند بعد از دفن
آن وحید زمن پرداخت بعد از آن بجانب دار الارشاد مراجعت نمودند و موجب وصایت و استخلاف
بر سجادهٔ ارشاد و تلقین فرق عباد متمکن گردیده طالبان مطالب معرفت و سرگشتگان فیافی
معصیت را بزلال هدایت ارشاد نموده شمه از دقایق راهبری مهمل نگذاشت و از پی حصول امن
مقصد و اعیان و خلفا باقطار امصار عجم فرستاده تا خوان احسان هدایت گسترده منتهیان مبتدی را
از آن بهره ور گردانید لاجرم صیت کمال و صریر جلال آن عدیم المثال باطراف اکناف عالم رسیده
در اندک زمان بسیاری از طالبان حق و مستعدیان مطلق در عتبهٔ علیه عرش مرتبه اش جمع آمدند
در کتاب صفوة الصفا از خواجه مجد الدین که از اولاد آن ملک نهاد بود مرویست که نوبتی از ولایات عراق
و آذربایجان و روم و دیار بکر و شیروان و گیلان از سالکان و طالبان راه حق آن مقدار در
آستان ملک آشیانش جمع آمدند که تمامی معابد و خوانق و مساجد و مدارس و ابواب البر محروسه
اردبیل و توابعش از آن جماعت مملو گردیده و اکثری از آن طوائف حسب الارشاد آنحضرت در خلوت
نشسته مقرر شد که هر شب جهت افطار هر یک از آن خلوت گزینان رغیفی سامان نمایم و در آن لیالی
شب چهار هزار رغیف ترتیب می یافت تا بدیشان وفا میکرد و ایضا در کتاب مذکور مسطور است که نوبتی
در قریه دار ور در بقعه محمد دار ور سی هزار کس بر دست حق پرست آن مقتدای اهل سلوک

توبه نموده

توبه نموده ردای ارادتش بر دوش قبول افکندند بعضی نقاب از مولانا عبد اللطیف که شیخ حرم
آن صدر گزین اهل نیاز نیز نقل کرده اند که شبی از آنحضرت بلا واسطه شنیدم اتفاق که الحال دو
هزار مرید صاحب کمال اند که تا ابد از مضایق منازل خوف و خطر طی نموده اند و در مأمن آن اولیاء الله
لا خوف علیهم و لا هم یحزنون آسوده و از مولانا الملک و الدین شمس الدین برنقی مرویست که نوبتی من
ببغداد و حجاز حتی که دست ارادت در دامن هدایت شیخ صفی زده بودند از راه برتبق متوجه
خدمت شیخ بودند و خدمت پرداختم سیزده هزار کس در عرض سه ماه بشمار آمده و مردم بیکران از
سایر طرف در آن اوقات متوجه ملازمت بودند از حصر تعداد بیرون و از قیاس افزون بوده
چنانچه امیر چوپان سلدوز که امیر الامرای ایران بوده دست ارادت در ذیل هدایت آن راهنمای
طریقت زده و کرتی از آن حضرت استفسار نمود که مریدان شما بیشترند یا لشکریان ما ایشان فرموده بودند
که ارباب ارادت در ایران تنها بشماره ایست که در ازای هر یک از اصحاب جلادت صد نفر از ارباب
ارادت موجودند تا دیگر کشورها چه رسد گویند در سراندیب که از آنجا تا ایران سه ساله راهست جمعی کثیر
از مریدان ایشان اقامت دارند و سبب ارادت امیر چوپان بآنحضرت آن بود که روزی بعزم
شکار کردن بکوهستان طارم رفته و شیخی که اکبر اولادش بوده و در نظر اعتبارش از سایر اولاد ممتاز
بر اسپی توسن بغایت سرکش سوار و از جوی تکاور تیزتر از عقب شکار عنان باد پیما گذاشته چون
خواست که عنان کشیده و از ضبط نتوانست نمود و راکب و مرکوب از قله کوهی عظیم بزیر برکید
او فتادند و دست از جان شستند و امیر چوپان از مشاهده این حالت اضطرابی عظیم دست داده
خود را بدیشان رسانید و اسپ پاره پاره و اشتیمور را بسلامت ملاحظه حیرتش دست داده از وی
سبب آن سوال کرده اشتیمور گفت در حالتی که برای العین قطع امید از حیات کرده زبان بکلمه طیبهٔ شهادت

شنوده بودم حضرت شیخ صفی را دیدم که در جو هوا اکثر بیابان فرا گرفته آهسته آهسته بر زمین آورد جمهور بزرگان
بواسطه این امر غریب حلقه ارادت آن مهر سپهر سیادت در گوش جان کشیده به برکت انفاس قدسی
اقتباس آنحضرت خلقی عظیم از ادنیات آن طبقه مصون ماندند اعاظم سلاطین چون بصحبت خاصش میرسیدند
از درویشی با فقرای مسلمین طریق مساوات می پیمودند و سروران نخوت آیین هر گاه بشرف مجلسش در
می یافتند سر غرور بر پای فروتنی می نهادند شعشعه انوار عرفان از وجنات خورشید سمائش بمثابه درخشان
بود که گمراهان غوایت جهل و نادانی که توفیق رفیق گشته نظر بران چهره می افتاد زنگ ظلمت جهل و نخوت
از صفحه دلش زدوده شمع معرفت در زوایای دل زوایای جان می افروختند و سالکان طریق حق را که
شرف رویتش حاصل میگشت از میامن قدسی بواطنش بمطلوب حقیقی برده پرده خفا از نظر انفاس
مرتفع میکرد و چون زیاده بر سی سال درین منوال بسیاری از سالکان را هدایت و رهروان مقصد
را بمقاصد و مطالب رسانید سر رشته طالع حیاتش بقواطع منتهی گردیده آفتاب زندگانیش بمعرض
زوال جاودانی میل فرموده امراض متضاده که از علاج هر یک ز دیگری بنوبت گرفتی عارض ذات خجسته
صفاتش گردیده از آنحضرت منقولست که روزی در غلبه ضعف و ناتوانی بزبان الهام بیان گذرانید که
از عالم سروش بگوش هوشم رسانیدند که تمامی امراض که بر بدن فنان مقدر است بهیات اجتماعی
بر بدنت مستولی گردانیدیم و ثواب مجموع آن امراض که معین است بتو ارزانی داشته اند و در اوقات
ضعف و ناتوانی و شدت صعوبت امراض از برای هر نمازی براحه بر تجدید وضو تفضل می آورد و اگر استیلای
ضعف اگر هر رکنی از ارکان نماز قدرت نداشتی باعانه عالیه مریدان امداد نمودی که تا از قوت
بفعل آمدی و چون دانست که قوای جسمانی از مقاومت امراض عاجز می آیند منصب ولایت جهانگیر
و ارشاد و خرقه امم بولد ارشد خود شیخ صدر الملة والدین موسی که ثمره درخت شیخ زاهد بودند

توفی

مخصوص داشت و فرمود که سید کمال الدین اصفهانی که از اعیان مریدان صاحب کمال بودند بعد از
واجبات غسل و تکفین عمل نمایند و بعد از ادای وصیت و تعیین ولایت عهد بتلاوت کلام مجید ربانی
قیام نمودند چنانچه مدت دو روز بلا فاصله بمداومت تلاوت اوقات فرخنده ساعات مصروف
داشتند آخر روز دوشنبه شهر محرم الحرام سنه ثلثین و سبع مایه قریب بنصف النهار ندای ارجعی الی ربک
راضیه مرضیه از دوست حقیقی استماع نموده در جواب آن ندای حق کلمه الله را باعلای صوت در نغمات
دمیت ادا نموده همای روح پر فتوحش آشیان باغ رضوان مرافقت الا ان اولیاء الله لا یموتون
لکن ینقلبون من دار الی دار آخر میل نموده او اغذیه لهم طیر اما یشتهون قوت روح حاصل کرده باحرافش
بزم ان الابرار لفی شربون من کاس کان مزاجها کافورا از سبو دن جام مسرت انجام راح و ریحان
روح پر فتوح را منبسط گردانید ازین واقعه هایله درد و آه منشیان دو دمان ولایت و قطرات عبرات از
دیده معتکفان ملا اعلی بر سطح غبرا دوانیده و فغان و نیرو یان روای ارادتش بگوش هوش متوطنان
عالم قدس رسیده و ساکنان غبرا و سما با یکدیگر طریق تعزیه و آیین سلوک داشتند مسوده ازین غزای جهان
سوز و واقعه ناگاه که برفروده نعمتهای روزگار را از خراش ناخن غم کنده چهره و نیاز فراق درد و محن
گرد کرده روی درم چون روزگار در ماتم آن مهر سپهر ولایت لباس سوگواری پوشیده و با
زرین جنگ سپهر عنقای مغرب گردید سید کمال الدین اصفهانی جسد مطهر آن مغرب درگاه سبحانی
را بطریق مرضیه امامیه غسل و تکفین نموده در وقت ادای واجبات و سنن آنحضرت باندک انا فی
از پهلو بپهلو میگردید و در وقت نفاصیل که کسی محافظت ذات میمنت صفاتش نماید می نشست
و در آن اثنا لب مبارکش چون برگ گل از اهتزاز نسیم متحرک گشته چون ارباب ارادت گوش نزدیک
لب مبارکش برده یک نوبت لفظ الله استماع نمودند و مرتبه دیگر لفظ هو سیوم بار بعضی تکلم فرمودند

مفهوم کسی نگردید اصحاب از وقوع این حالت تعجب نمودند و در ورطهٔ حیرت افتادند پس از ادای وظایف
تجهیز و تکفین بر سنن سید المرسلین بر جنازهٔ محفوف بمغفرت بی اندازهٔ ایشان نماز گذاردند و در صحوهٔ روز
سه‌شنبه در روضهٔ منوره و سدرهٔ مرتبه که در ان وقعه در حالت حیات بوظایف طاعات اشتغال مینمودند
و حالا مطاف طوایف ساکنان ملاء اعلی و مرکز سفلی است مدفون گردید از فواید اتفاقات آنکه در روز
نوبت آن قدوهٔ سالکان حرم محترم علیهٔ ایشان که والدهٔ ماجدهٔ شیخ صدرالدین موسی و دختر شیخ زاهد
بود و مسمی بفاطمه در غایت قلق و اضطراب دست بدعا بر داشته ارواح مطهر مشایخ عظام را
شفیع گردانیده از قاضی الحاجات عدم حیات خویش مسئلت نمود و تیر دعای آن مهد علیا و عذرای معلی
بهدف اجابت رسیده بعد از انقضای هژده روز از این واقعهٔ جانکاه بجوار رحمت الهی پیوست و آن
پرده‌نشین رفت و یار بر یار شد و هم در ان روان شیخ صدرالدین موسی بر ضریح منور آن قدوهٔ خاندان
پیغمبر بقعه بر ساخت و آنچه از زیب و زینت مقدور ایشان بود در ان روضهٔ عرش مرتبه بفعل آورده ابواب
مراد از تاسیس آن حظیرهٔ متبرکه بر روی سالکان عالم بالا و زایران خطهٔ غبرا بر گشود **بیت** بر
او افت کرد و فراز پدر ؛ باندک زمان آسمانی دگر ؛ پی مرقد آن امام زمان ؛ زمین جمع کردند
آسمان ؛ رسانید آن روضه سر تا بمه ؛ دو شد کعبه و آسمان گشت ده ؛ و تا این زمان سعی و اجتهاد
اولاد عالی نژادش روز بروز در رواج و رونق آن روضهٔ سدره مرتبه که مهبط انوار رحمت است
در تزاید و ترقیست و تا قیام الساعه و ساعة القیام در هر وقت در برکت آن ثانی کعبهٔ علیا و
ساکن و از علما و امتیاز بوظایف و اورادات مستمره رسیده ثواب آن بروح پرفتوح آنحضرت
عاید میگردد امید که ازین ساحت تا قیام الساعه یوماً فیوماً معموری و آبادانیش که سبب تزاید اقبال
و دوام اجلال این خاندانست متزاید باشد انه یقضی الآمال و یحقق السؤال **مشک‌فشانی خامهٔ عنبرین**

شمامه در ساحت وصف شیخ صدرالدین موسی ابن شیخ صفی علیه الرحمه شیخ صدرالدین موسی بعد فوت
والد ماجد خود بر مصاعد کمال و معارج اقبال صعود نمود و بر جمیع معارف الهی مستشعر گردید و بصوفیان
صافی طویت و مریدان عالی همت در ظلال هدایت و ارشاد آن مهر جهانتاب متمکن گردیده دست
ارادت در دامن هدایتش زدند از جملهٔ مریدان آنحضرت میر قاسم انوار بوده که شرح جلالت
قدر او محتاج باظهار نیست نام اصلی او معین الدین علیست و چون خوابی دیده بود که قسمت انوار میکنند
و صورت واقعه بعرض آن جناب رسانیدند موجب بشارت و کثیر البشاره ایشان مسمی بقاسم انوار گردید
و آنحضرت در رونق و رواج بقعهٔ مبارکهٔ پدر بزرگوار کوشیده و دقیقه از دقایق لوازم آن وضع
متبرکه مهمل نگذاشت و در تلقین فرق عباد و ارشاد زمرهٔ رشد و رشاد پرداخته طریق والد بزرگوار
خود را منظور نظر سلوک گردانید **بیت** بگسترد شیخ معارف پناه ؛ بساطی بزرگانه در خانقاه ؛
نشستند در مجلس سالکان ؛ همه ملک توحید را مالکان ؛ بر او هدایت قدس میزدند ؛ بتکمیل نقص
نفس میزدند ؛ از مؤلف صفوة الصفا این نیز منقولست که در ان وقت که شیخ زاهد روح الله روحه
صبیهٔ صفیهٔ خود را با شیخ صفی در سلک ازدواج منتظم گردانید بعد از انقضای عقد بر خواسته باز
نشست حضار از قیام و قعود تعجب نمودند و از سبب آن استفسار نمودند شیخ فرمود که تعظیم من جهت فرزند
شیخ صفی را از فاطمه تولد خواهد نمود و چون شیخ صدرالدین موسی از نور وجود عالم اضائت بخشید شیخ صفی
فرمودند که آن یگانه که شیخ زاهد در مقام عقد ازبی تعظیم وی قیام نمود همین است و در کتاب مسطور است که
در ولایت اردبیل دو قریه است که یکی را نام نول و یکی را لارق گویند و در قدیم الایام میانهٔ آن دو
قریه پیوسته ابواب نزاع مفتوح بوده تا زمان شیخ صفی که از فیض عمایم نصایح آن بزرگوار نایرهٔ
دعاوی که در این الطرفین در میان بود منطفی گشته بعد الیوم بر آن اقدام نمی نمودند و چون آن قدوهٔ

اهل سلوک بجوار رحمت ایزدی واصل گردید نوبتی دیگر میان آن دو فرقه سواد نزاع در هیجان آمده اهل
تول معیوب نامی را رئیس خویش دانسته بعزم جنگ و جدال متوجه اهل لارق شدند مردم لارق
چون در خود مکنت مقاومت مسلوب دیدند در همان قریه تحصن جسته در محافظت عیال و اموال خود بعلاج
مشغول گردیدند روز دیگر بام محاصره نمیرود اکثر با که از زمره خلفای شیخ صفی بود در حالت نوم مشاهده نمود
که آنحضرت میفرمود که صدرالدین را بگوی که دو مرد در پیش مشغول نزد تولیان رسالت نماید تا نایره نزاع ایشان را
بزلال نصایح منطفی گرداند و الا اگر از نصیحت متنبه نشوند من دانم که با ایشان چه نوع سلوک نمایم نمیرود اکثر با
در حالت یقظه بخدمت شیخ صدرالدین شتافت تا از آن واقعه آن جناب را آگاه گرداند شیخ قبل از تقریر
واقعه فرمودند که میر احمد اخلاطی و حاجی نجیب را از که هر دو بسمت صلاح و سداد آراسته اند نزد تولیان
رفته از مقاتله اهل لارق ایشان را باز آورده والا کار ایشان را بحضرت شیخ صفی حواله دارد آن هر دو عزیز
چون حسب الاشاره شیخ نزد اهل تول رفتند و آنچه مامور بودند بعمل آوردند فایده بر آن مترتب نگردید
و همچنان ابواب جدال مفتوح داشته مواعظ ایشان را کان لم یکن انگاشتند اما اهل لارق چون از معاونت
مایوس گشتند دیدند مگر جد و اجتهاد در میان بسته توکل بر کرم دهنده فتح و فیروزی و امداد روحانیت
شیخ صفی و همت شیخ صدرالدین موسی نمودند و بهیات اجتماعی بر تولیان حمله بردند و باندک زمان
بسیاری از آن مدبران را بر خاک بوار و ادبار نشانیدند و قلیلی از آن مهلکه جان بیرون برده دست امان
در دامن استغفار زدند چون از کیفیت جنگ و مغلوبیت او نزعده و عقده از آن استفسار نمودند
گفتند که در حال قتال از جانب لارقیان سواری سبزپوش مهیب بر اسبی نور سوار با نیزه طویل
متوجه ما گردیده ما را از هیبت آن سوار پای قرار از جای رفته دست از ستیزه و آویز باز داشتیم و راه گریز
پیش گرفتیم ایضا از ثقات منقول است که سلسله جنبانیه شیخ صفی و اولاد عظام کرام انجم لوازم حسن اعتقاد

وارادت

و ارادت داشته اند و همان سنور ملک اشرف چوپانی در اوایل سلطنت بخدمت شیخ صدرالدین حسن
ارادت و اخلاص عظیم داشت چنانچه هر گاه بسعادت ملاقات آن جناب مشرف میگردید بطلب نیاز پای
مبارک آن قدوة اهل نیاز می بوسید اما شرارت ذاتی در اواخر ایام جهانبانی او را بر آن داشت که دل
ارادت را بلوث عداوت آلوده دارد که آن زبده اهل سلوک را سالک طریق عدم گرداند و بجهة تمشیت
این خیال باطل آنحضرت را از اردبیل بتبریز طلبید ظاهرا بنهایت تعظیم و تکریم سلوک میداشت و باطنا
در اطفای آن شمع شبستان ولایت میکوشید تا یکی از محرمان خویش را فرمود که زهری جانگداز
در ماکول آن قدوة اهل راز تعبیه فرماید اما چون راسم این معنی بمشام رای حقایق نمای آن جناب رسید
از آن بانو و عیار و خاتون نقش نفاق جن الجانبین ماروا اگر دید ملک اشرف آن دودمان شاه نجف
در تبریز توقف فرموده رخصت معاودت باردبیل نمیداد تا یکی از فرزندان او شبی شیخ صفی الدین
را در خواب دید که در غایت غضب عصایی در دست مبارک گرفته بجانب ملک اشرف حواله نموده
و میفرمود که فرزند مرا چرا در این شهر توقیف فرموده از قرب جوار و روضه منور فایض الانوار ما
مانع آمده من نهایت آزرده ام یکچند خموشی توانم دید تو یک فرزند مرا منع پریشانی دیده و ملک اشرف
در خواب میگفت که غرض از توقیف مخدوم زاده آنست که اکثر اوقات بصحبت شریفش مستفید گشته
بفواید دارین مستفید گردم شیخ مکرر اطلاق فرزند را طلبید پس عصا را بدیوار زد چنانکه از سقف
تا قاعده شکافته شد ملک اشرف در لرزه افتاد و سر در قدم شیخ نهاده و زبان باعتذار بر گشاد
شیخ میگفت راست میگویی و او میگفت بلی آنگاه شیخ همان عصا را اشاره نموده دیوار بحال اول معاودت
نمود در اثنای مراجعت فرمود که اگر فرزند مرا رها کردی فبها والا من دانم که چه باید کرد علی الصباح
جبیننده جواب ابحیرت دست داده از روی دولتخواهی کیفیت واقعه را بملک اشرف معروض داشت

از این واقعه هراسی عظیم بروی مستولی شده شیخ صدرالدین را در خلوت طلبیده زبان معذرت
بگشود و آنحضرت را رخصت معاودت باردبیل داده انواع تلطف فرمود چون نوبتی دیگر آن شیخ شیبان
ولایت را توفیق زیارت والد ماجد خویش دست داد بطریق استمرار بارشاد خلایق و تربیت و ترتیب
بقعه علیه پدر بزرگوار خود پرداخت و بعد از انقضای مدتی از این واقعه مرتبه دیگر کمهای حسد نایره جهالت
در باطن ملک اشرف مشتعل گردانید و ملازمی را مصحوب یارغون شاه بطلب آنحضرت فرستاد
قبل از وصول یارغون شاه پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر منیر آن بدر منیر تافته روز ده هزار پدر را وداع
فرموده بطرف گیلان عنان عظیمت معطوف داشت ملک اشرف از استماع توجه آنحضرت مضطرب
گشته و غم و غصه بسیار بخاطر راه داد و مکاتیب نیازمندانه مصحوب مردم اخلاص پیشه نزد آن جناب
ارسال داشت خلاصه مضمون آنکه خدام عالیمقام بوطن مالوف مراجعت فرموده متوطنان این دیار را
زیاده از این برکت ذات میمنت صفات محروم نگذارند و خاطر من جمیع الوجوه از جانب این مخلص
صادق جمع داشته اندیشه بخاطر راه ندهند که من بعد در طریق خدمتکاری نوعی سلوک خواهم نمود
که مقرون برضای ملازمان عالی باشد و امری که مقتضی تشتت حال و سبب تفرقه احوال باشد
نسبت بملازمان بحضور نخواهد آمد و لیکن چون بر شیخ صدرالدین ظاهر بود که اقوال وی اعتماد را
نمی شاید بمواعید خوش البنیان او ملتفت نگردید و هم در آن دیار رحل اقامت انداخته بوظایف
طاعات و مراسم عبادات اشتغال می نمود اما جماعتی از خلفا و مریدان که رفتن ایشان در
ملازمت شیخ صدرالدین بگیلان متعذر بود در خطه اردبیل متقاعد بودند و در ان ایام خوابها
میدیدند که دال بود بر آنکه عنقریب آفتاب اقبال خاندان ولایت و کرامت از افق عز نشد
تابان و نهال اعمار اعدای ایشان از صرصر قهار ریزان خواهد بود و از آن جمله مولانا یوسف بر...

نبی شیخ صفی الدین قدس سره را در عالم رؤیا مشاهده نمود که با سپاهی عظیم که تمامی عمودها
دست داشت و از نظر او گشته جمعی بسیار از آن قرار نمودند و مشاهده یکی از آن حضرت پرسید که این قوم که
تیغ برند چه مردم اند جواب داد که طایفه اند که تخم عداوت ما و اولاد ما در مزرع خاطر کشت آن ملازمان
رسته بتوفیق ایزدی همگی خرمن حیات آن جماعت آتش قهر سوخته بباد فنا خواهیم داد و چون بروی
چند از این واقعه منقضی گردید جانی بیک خان ابن اوزبک خان که از نتایج جوجی خان ابن چنگیز خان است
از ظلم و تعدی ملک اشرف و کثرت خزاین و اموال و مواشی او آگاه گشته بدلالت و راه نمایی
قاضی محیی الدین بردعی که از ظلم او تظلم بدرگاه خانی برده در سنه ثمان و خمسین و سبع مایه با سپاهی
بی اندازه متوجه مملکت آذربایجان گردید و بعد از وصول بآن ولایت ملک اشرف را بدست آورده
در معرض سیاست باز داشت و بواسطه اخذ اموال او که وبال او گردیده بود در روزی چند وی را
در حبس توقیف فرمود و چون بخطه اردبیل رسید و بر وی ظاهر گشت که حضرت شیخ بنابر عداوت
آن سرحلقه ارباب شقاق از وطن مالوف مهاجرت گزیده در خطه گیلان بعبادت مشغول است
مکتوبی محتوی بر اظهار ارادت و اخلاص بخدمت آن سرخیل ارباب اختصاص ارسال نموده و در آن
مکتوب استدعای مراجعت بوطن مالوف نمود قید نموده مبالغه بسیار فرمود شیخ صدرالدین چون
بر گرفتاری ملک اشرف و اظهار نیازمندی جانی بیک خان مستشعر گردید عزم روضه سعادت مرتبه
والد بزرگوار خود نموده و در ساعت مقرون بسعادت داخل دار الارشاد گردید و نواب خانی
نسبت بآن مهر سپهر ولایت غایت تعظیم و نهایت تکریم بجای آورده همگی همت اهتمام
اهتمام برای تربیت آن قدوه خاندان امامت بانجام مقرون گردانید توکل ابن اسمعیل بزاز که
کتاب صفوة الصفا از مولفات اوست نقل نموده که در ایامی که شیخ صدرالدین در اردوی

جانی بیک تشریف داشتند روزی که در حرم بدرخمید که مجلس ملک اشرف بود افتاده بغض حوالی شیخ را
طلب فرموده قریب بخود بنشانید و از هر جا سخن در میان آورده استدعا نمود که از شیخ صدر الدین
درخواست گناه و اعتذار من بخواهید هر چند از من بجرم نسبت با آن جناب بی ادبیها بوقوع آمده اما
از خاندان کرامت و ولایت در ایزای بدی بدی نمی آید بیت از من گنه آید و من اینم ؛ از کرم
آید و توانی ؛ امید آنست که حضرت شیخ شفیع این مذنب کشته الناس چون من از نواب عالی شوند
و چندان استغاثه نمود که مرا بر حالت وی رقت آمده هم در آن ساعت بخدمت آنحضرت مبادرت
نموده و آنچه از التماس و استدعای وی مسموع شده بود معروض رای جهان آرای گردانیدم
از موهبت و ترحم جبلی عرق کرامت ذاتی آن جناب بحرکت آمده خواست که ملتمس او مبذول دارد
اما بعضی از سالکان خیراندیش مریدان حقایق کیش که از خبث باطن و سوء عقیدت آن بیرحم اهل ضلال
واقف بودند مانع آمده معروض داشتند که بر صباح و هوام موذیه ترحم نمودن نزد ارباب خرد
مذموم است بیت نکوئی با بدان کردن چنانست ؛ که بد کردن بجای نیک مردان ؛ اکنون مصلحت آنست
که در باب رهانیدن وی صلاح جانی خان بیک حضرتی مذکور نکردند و اطلاق و قتل او را بمقتضای
طبیعت خان واگذاردند چه بر ملازمان طریق سلوک آن جایز داد و نیتش بعامهٔ خلایق بی پرواست
القصه هم در آن اوان که از ماه رجب سنه ثمان و خمسین و سبعمایه یک دو روز منقضی گشته
متیسر مطلع ملک اشرف بدرجه قواطع رسید و تیغ سیاست جانی بیک خان رشته حیاتش
منقطع گردید و یکی از شعرا درین باب فرموده بیت دیدی که چه کرد اشرف خر ؛ او
مظلمه برد و جانی بیک زر ؛ بعد از دفع شرارت و اذیت عداوت ملک اشرف شیخ صدر الدین
موسوی بطریق سابق در خطه اردبیل مربی و ارشاد متمکن گشته خلفا و ارباب ارادت بوده

آن شمع

آن شمع انجمن ولایت گردیده و همگی بوظایف طاعات و مراسم عبادات و ارشاد خلایق و برین
در روضه مزار فایض الانوار والد بزرگوار او اوقات خجسته ساعات مصروف داشته مراسم سکرکاری
و کسب مثوبات اخروی اشتغال می نمودند تا هنگامی که از تقاضای امراض آثار ارتحال بر اظهار ظاهر
گردید نور حدیقه ولایت و نور حدیقه خلافت فرزند ارجمند خود شیخ خواجه علی را طلب داشته کوشش
او را از جواهر زواهر صدف ملو از ورثا مواریث گردانید و ارباب رشد و رشاد را بدو حواله نمود و بعد از انقضای
اندک زمانی طایر روح پر فتوحش بر شرفات حظایر قدس آشیان گزید و هم در خطه اردبیل در جنب
آبای عظام خود مدفون گردید و میر قاسم انوار چند بیتی در مرثیه آنحضرت فرموده و اندر بیت هفتاد و این
که فقد شیخ صفی داشت ؛ قرب تو و سال بود رهبر این راه ؛ حالش بوقت رحلت عطشه زد و گفت ؛
با ملک الموت قد وصلت الی الله ؛ حالت او را ملک چو دید عجب ماند ؛ گفت که با شیخ الف رحمک الله ؛
سوخته شد قاسمی ز فرقت خواجه ؛ صبر کن اندر فراق صبر که الله ؛ و آثار ایشان خطه مقدمه
دار الارشاد اردبیل است سلاطین زمان چون جانی بیک خان و پسرش بردی بیک خان و امیر تیمور
گورکان بقدم نیازمندی بدرگاه فلک اشتباه ایشان رسیده خدمات و اخلاص تقدیم رسانیده اند
رحمة الله علیه و علی آبایه المکرمین ذکر سلطان الاقطاب شیخ خواجه علی بن شیخ صدر الدین حسب الوصایت والد بزرگوار
شیخ خواجه علی بر مسند ارشاد و فرق عباد متمکن گردیده و همگی طریقه مرضیه آبای عظیم و اجداد کرام خویش را
منظور نظر سلوک داشته انوار معرفت از مطلع کرامت در زوایای قلوب طالبان برافروخته و بسیاری
از سالکان طریق هدایت را از سرچشمه ایمان سیراب ساخته رسوم بدعت و علامت ضلالت را بقدر مقدور
منهدم گردانیده و بالآخره بحکم کریمه [illegible]
کعبه معظمه و مدینه طیبه و طواف عتبات عالیات پرداخته همت والا همت ساخته با اعیان صوفیه سالکان سبل

بیت الله الحرام کرده بود و فرزند ارجمند خود شیخ ابراهیم را که مشهور بشیخ شاه بود طلب داشته بدر صلاح
سفید گوش هوش او را بتزئین داد و ابواب فتوحات بر روی همتش بر گشاد و ارشاد طوایف امم را بوی
حواله نمود و انچه از لوازم آداب آن طریق بود دقیقه فرو نگذاشت و با بعضی از اعاظم ارباب ارادت عازم
حج الاسلام و سالک سبیل عتبات آبای عظام خود گردیده و چون مدتی از این عزیمت منقضی گردید مفارقت
والد بزرگوار آن بقیه اخیار شیخ ابراهیم را از جاده قرار بیرون برده طاقت از اندازه صبر و شکیبائی افزون
دید و از عقب والد نیک اختر شتافته در اثنای راه بآن سالک ارشاد پناه رسیده آن نیرین برج ولایت
بمرافقت یکدیگر متوجه مطلب علی و مقصد اقصی گردیدند و باداء مناسک حج قیام نموده از طواف عتبات
عالیات و شرف ذاتی افزوده بعد از آن بجانب وطن مراجعت نموده در طی طریق معاودت شیخ خواجه
علی مریض گردید و چون از امارات مرض صحت ذات میمنت صفات مسلوب انت والد صاحب کمال
خود را بتشریف ولایت عهدی سرافراز گردانیده علم توجه بصوب دار القرار برافراخت و در جهان
انتقال نموده مدفون گردید رضوان الله علیه **قطب الآفاق سلطان شیخ ابراهیم** بتجهیز و تکفین والد بزرگوار بجا آورد
بمرافقت قافله اجداد متوجه دار الارشاد اردبیل گردیده بدستور آبا و اجداد عظام کرام ابواب
رشد و ارشاد بر روی فرق عباد مفتوح داشته بسیاری از مریدان صاحب اخلاص را بسرچشمه ایقان
رسانیده و گمراهان غوایت ضلالت را بجاده هدایت طریق سلوک تعیین فرمود بالآخره از جام باده ساقی
اجل جرعه چشیده بجواب عدم رفت و در هنگام بسیر آمدن بزم آرای این جهان بجدار پسر بزرگوار
خود را که موسوم بسلطان جنید بود طلب فرموده ارشاد طوایف امم را بوی مفوض گردانید و در
جنب آبای عظام کرام مدفون گردید **ذکر سلطان جنید** سلطان جنید الصفوی جوهری بود از برج هدایت
تابان مهر سپهری از کواکب ثواقب فروزان درگاه خلایق پناهش مجمع اصاغر و اکابر گرباس گردون

اساس

اساسش انجمن صوفیان صافی ضمایر چراغ هدایتش در ظلمات غوایت راهنمای طالبان مطالب حق
نکوهش در لحظ ساکن منوت متقاطر بر اقارب و اجانب ضمیر مهر تنویرش مهبط انوار سبحانی دل فیض پذیرش
مصفی از هواجس جسمانی هلال اقبالش چون اقبال هلال روز افزون آفتاب کمالش چون کمال آفتاب
از وصمت نقصان مصون خاطر ملکوت ناظرش دقیقه شناس انی اعلم ما لا تعلمون رای آفتاب ضیاء نشانش
فیض پذیر اعلم ما تبدون و ما کنتم تکتمون **بیت** دلش منور یقین از دریچه امروز **؛** همه مشاهده احوال عالم
فرداست **؛** و چون از مدینه فیض بخشش آثار سلطنت صوری همچو انوار ولایت معنوی واضح و لائح بود
مقتبسان انوار عرفان و مستفیضان مجلس عشاق و رسیده سینه آتشش مجتمع گشته اقدام فلک تمکین بآیین سلاطین
و تور و خواقین سلوک می نمودند و این جمعیت یوماً فیوماً سمت تزاید گرفته برسید که میرزا جهانشاه
که در آن وقت فرمان فرمای عراقین و آذربایجان بود از اشتغال ملک مدینه مالک گشته عم آنحضرت شیخ جعفر را
که بالازمان مضمون الاقارب کالعقارب شیوه معادات می ورزید طلبیده دست و راو رونق و
آستانه سدره مرتبه قوی گردانیده فرمان داد که آنحضرت از خطه اردبیل عزم سفر کرده بهر جانب که
خواهد توجه فرماید بضرورت سلطان جنید با جمعی کثیر از سالکان طریق ارادت بصوب حلب و دیار بکر نهضت
فرمودند چون حصن کیفا که بحسن کیف اشتهار دارد از تشریف قدوم میمنت لزومش غیرت افزای
خلد برین گردید ابو النصر حسن بیگ که در آن عهد فرمان فرمای دیار بکر بود نسبت بمیرزا جهانشاه
در طریق معادات سلوک می نمود از وصول آن سرخیل اهل سلوک مستبشر شده و از تشریف ذات میمنت صفاتش
باستنباط سعادت دارین مستظهر گردیده مقدمش را بمسرت و اخلاص تلقی نمود و کمر ارادتش بر میان
بست و خواهر حسیبه خود را که در نسق عصمت و عفت و حلیه شوکت و ابهت تربیت یافته و مسمی بخدیجه بیگم
بود در عقد ازدواج آن وجه بوستان ولایت در آورد و بعد از انقضای مدت معین بو الولایة

شاه حیدر از آن چمن علی عالم را بوجود ذات سعادت ورود منور گردانید چون مدتی مدید بمواظبت آن
التزام شهریاری در حصن کیفا اوقات شریف مصروف عبادت و ارشاد و ادام گردانید عندلیب خوش الحان
خواطرش نوای حب الوطن من الایمان مترنم گردیده در هوای چمن وطن مألوف آغاز پرواز کرده و منظران
دانه چه جز از کحل الجواهر غبار اقدام و دیده بصیرت روشن گردانید و زبان حال منعطشان زلال وصال
آنحضرت مضمون شکر خداوند راست وهب عنا الحزن گویان گردید و چون میرزا جهان شاه از رجعت
آن شهریار معارف آگاه در کمال ابهت و جاه و وقوع مصاهرت امیر حسن بیک آگاه گردید میران
حسد در کانون قوت او احمد آتش حسد ارتقت مشتعل گردیده گاهی باطفای آن شمع دودمان
خاطر خطیرش ما نورش در ابتلی میداد و گاهی نقش اخراجش کم و تعداخری بر کارگاه باطن نگار
اما چون نیر اعظمی چون بر نیکا ضمیر مهر تنویر سلطان جنید پرتو افکن گردید پرتو نهال غیرت از
جویبار خاطر کیمیا مآثرش سر زد و بداعیه جهانبانی لوای کشورستانی مرتفع گردانید و قطعه این کلک
بر صفحات خواطر ارباب ارادت و صوفیان صافی طویت کشیدن مجموع متفق الکلمه زبان تحسین
اصابت رای جهان کشای گشوده حصول مقاصدش از درگاه رب الارباب مسئلت نمودند و زبان
حال بشان بدین مقام مترنم گردیده بیت که شایسته تخت شاهی توئی ❊ سزاوار ظل الهی
توئی ❊ ز شاهان پیشین توائی یادگار ❊ همه عالمند از تو امیدوار ❊ بود دست ما جمله در دامنت
همه بنده کانیم پیرامنت ❊ بود رای ما جز رای تو ❊ سر ما کند ز نشس از پای تو ❊ زنند حکم و
فرمان پذیری زما ❊ اشارت از و ملک گیری زما ❊ چون خاطر خطیرش از موافقت گروهی
که در سینه آتش حلقه ارادت در گوش جان داشتند جمع گردید سرعان سخن جان سفیران
نکته دان باطراف مملکت آذربایجان ارسال فرموده در اندک زمان ده هزار سوار و پیاده مکمل

دبل

وسلح از مجاهدان سلسله علیه صفویه در آستان مقاوه و دودمان مرتضویه جمع آمدند و زبن بنیاد باطلان
گشوده و سر ارادت بر زمین محبوبیت سودند سلطان جنید نیز تکیه بر کرم مهیمن کارساز نموده با سلطنت
آن جیل نحت متوجه دیار بکر گردید و بعزم غزای طرابزون رایت ظفر آیت برافراشت و در آن جهاد
فی الجمله مکنتی حاصل نموده پس از آن بدفع کافران چرکس عنان عزیمت بصوب ولایات معطوف
گردانید و چون ولایت شروان مضرب سرادقات جاه و جلالش گردید سلطان خلیل که در آن وقت
شروان شاه بود از زوال ملک اندیشه ناک گشته بخود قرار داد که اگر سلطان جنید از غزای چرکس
فراغت یابد هر آینه رایت استقلالش سر بعیوق کشیده ممالک شروان بحیطه تصرفش قرار یابد
و فرمان روایی ما بعد از آن درین ممالک صورت پذیر نخواهد بود بیت سرچشمه شاید گرفتن به بیل ❊
چو پر شد نشاید گذشتن به پیل ❊ اولی آنست که دفع او را نحت وجهه مهام گردانیم و نگذاریم که شوکت
و اقتدارش ازین زیاده گردد و با این اراده سپاه بی شمار جمع آورده در مقام مدافعه راه بر آن
شهریار معارف آگاه گرفت و بعد از معاودت آن دو نهال خلافت آن دو گروه شکوه در برابر یکدیگر
آرای گشته باستعمال آلات حرب قاصد جان یکدیگر گردیدند گاهی فیه صوفیه از سنان جان ستان پیکر شیروانیان را
چون خوان زنبور مشبک ساخته راه خروج ارواحشان پدید می نمودند و گاهی شیروانیان از تیغ خونریز
تارک صوفیان را چون گنبد شکافته طریق عروج روح مطهرشان بعالم بالا مفتوح میداشتند خروش
دار و گیر طرفین و سیحان غبار جا بین راه و عار ابر عالم بالا بسته فرد در روی علویان بیت
ز بس خون که از تیغ پاشیده شد ❊ زمین همچو روی خراشیده شد ❊ اما خیاط قضا و قدر چون
در ازل تشریف کشورستانی و خلعت جهانبانی بر قامت قابلیت واسطه عقد پادشاهان صفوی شاه
اسمعیل حیدر حسینی دوخته در رشته الامور مرهونة باوقاتها تا آن گذاشته آن خلعت گران مایه

۱۹

بالای سیخ یک از مخصوصان خاندان صفوی موافق نمی‌آمد بنابران در اثنای قتال و محاربه بزخمی تیر معتل آن
خلاصه آل آمده بفوز شهادت فایز شدند و این واقعه محنت قرین در شهور سنین هجری از عدد و ستین و
ثمان مایه روی نموده جسد مطهر آنحضرت را در قورمال مدفون ساختند و آن مزار کثیر الانوار الحال
مطاف اهل اطراف است و این محنت لنگر کشتی است که در راه دین در این خاندان اقبال آشیان واقع گشته
علیه و سائر الشهدا رحمة الله الحمید کیفیت احوال خیر مآل ابو الولایه سلطان حیدر بن سلطان جنید انار الله برهانه
سلطان حیدر نهالی بود از ریاض سلطنت سر کشیده بر جویبار ولایت پرورده دانش پذیرش مهبط انوار
سبحانی ضمیر مهر تنویرش عقده کشای مشکلات پنهانی از انفاس میمنت اقتباسش روایح فیض و فلاح
فایح و از شعشعه رخسار مهر التباسش لمعات سلطنت صوری و معنوی لایح ساحت عتبه علیه اش مجمع صوفیان
صافی اعتقاد و قسمت سده سنیه اش مورد مجاهدان غزو و جهاد آن جناب از اولاد سلطان جنید بازشاد
سالکان رشد و ارشاد و اصحاب رای عقده کشای امتیازی تمام داشت و خواهرزاده ابو النصر حسن بیک
بود و از جبین وجهه انوار هدایت و آثار سلطنت از وجنات همایون و ناصیه میمونش در لمعان و هیجان بود
بیت برافروخته از هدایت چراغ * در اندیشه پادشاهی دماغ * بهم جمع درویشی و تاجبخشی * ز درویشی و
شاهی آن کلاهش * همگی همت والا و نهمت علیا بر شیمت غزو و جهاد و سلوک داشته معاضدت تایید الهی
و معاونت مستدعیان دولت حضرت رسالت پناهی باطراف مساکن و اماکن کفار توجه نموده رایت
مقاتله و مجاهده برمی افراشت و تاجی از سقرلاط قرمزی مشتمل بر دوازده ترک بود جهت کسوت خاص مجاهدان
دین قرار داده که ارباب ارادت تاج از غیر ممتاز باشند و از قبل آن تاج قرمزی بقزلباش اشتهار
یافته تا غایت تسمیه این اسم بر خدام آن دودمان علیه مکان باقیست و چون حسن بیک بر میرزا جهانشاه
ترکمان قراقویونلو و میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا محمد شیخ بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه

بن امیر تیمور گورکان نصرت یافته ممالک آذربایجان و عراقین در تحت تصرفش قرار گرفته جوقی کوهزن
تب سیراران مخبر است این عطیات را از دولت و اخلاص کثرت اعتقاد و اختصاصی داشت که نسبت
بمنتسبان سلسله علیه صفویه داشت اراده او پیشتر از پیشتر سمت تزاید گرفته چنانچه با حرم محترم شیخ
سلوف شاه بیگم تجدید ارادت و اخلاص و بی نیاز بدرگاه سلاطین پناه سلطان حیدر آورده پرورده
نسق سلطنت و بختیاری و دری برج عظمت و کامکاری علم شاه بیگم را که دری بود از بحر صلب خلافت
در صدف مکرمت پرورده در سلک ازدواج آن نیر سپهر کرامت انتظام داد و بذریعه این وصلت
تجدید ابواب مراد و کامکاری بر روی اقبال و بختیاری سلطان حیدر مفتوح گشته یوما فیوما سواد
جاه و اقبالش در تزاید بود و آنحضرت را از آن درج سلطنت سه گوهر نیک اختر در وجود آمده که بکمال
اختری بودند تابنده از برج سپهر کرامت و ولایت و آفتابی درخشنده از فلک عظمت و شوکت و واسطه
عقد آن سلک جواهر زواهر دولت که باعث بر ستودیدن اوراق مبین احوال خجسته مآل وی
و دودمان علیه مکان ایشانست تقریر مقال در ولادت شاه دین پرور شاه اسمعیل بن حیدر حسینی
صفوی ارادۀ مقرون بافادۀ خالق ارض و سما و مشیت با موهبت پادشاه توانا الذی لم یتخذ
صاحبة و لا ولدا هرگاه بدوام دولت و اقبال و افزونی جاه و جلال خلیل خلیلی تعلق گیرد هر آینه
ریاض امید او را بنهال اقبال اسمعیل ترتیبی نضارت و بدکه از انوار ازهار بهار عدلش دیده
سالکان سپهر اعلی اضائت پذیرد و در ظل ظلیلش متوطنان خطه غبرا از تاب آفتاب نوایب در
امان باشند از مجتهدان بسیاری از مقربان درگاه احادیث بر زبان احتذار از واهب بی صنعت
مسالت فرزندی نموده اند که از جبهه وجودش آثار دولت و اقبال سمت ظهور داشته باشد
و دعای ایشان بحصول مراد مقرون گشته در اجابت بر روی ایشان گشوده اند کما قال الله

تعالی حکایة عن ابراهیم رب هب لی من الصالحین فبشرناه بغلام حلیم نظیر این مقدمه ولادت مقرون
بسعادت پادشاهیت که تا ماهچه لوای دولتش مرآت پرده نشینان علیین گشته مناطقان قضا و قدر
از چهره پردازی مبتدعان ضلالت نهاد دست کشیده همگی همت شان بر آرایش و پیرایش و تحلی و جمال
مذهب حق الیقین مقصور است و تا شاهباز عدالت رعیت پرورش در هوای بسیط زمین اهل کشاد
جغد ظلم و ظلام بویرانه بدعت و جهالت مبتدعان دین و دولت آشیان گرفت و این مولود عاقبت
محمود و نتیجه دعای نیازمندانه سلطان حیدر است که با وجود آنکه چند پسر نیکو سیر داشت و در ناصیه
هیچ یک از آن دراری برج سلطنت انوار اقبال مشاهده نمی نمود از روی تضرع و ابتهال از درگاه کریم
ذو الجلال طلب فرزندی نمود که روضه امیدوار را از جداول جود و عدالت سرسبز دارد و نهال اقبال
او را از زلال شوکت و ابهت برومند گرداند لاجرم آثار دعای باجابت مقرون و واهب المواهب در
شب سه شنبه بیست و پنجم شهر رجب سنه اثنی و تسعین و ثمان مایه آنحضرت را از مهد علیا در عرصه عالم نا
بیکم بطالع عقرب موافق طالع همایون حضرت امیر المومنین عم گرامی گوهری کرامت فرمود که زیبنده افسر
شهان و برازنده تخت کیان بود بیت در بی آمد از لجه بحر بخت ؛ که شد زیور تاج و تزئین تخت ؛
برون آمد از کان آن لعل ناب ؛ که پرورده مهر گیتی فتاب ؛ هلالی شد از اوج عزت پدید ؛ که نورش
باطراف عالم رسید ؛ برون آمد از نافه آن مشک ناب ؛ گران شد دماغ جهان عطریاب ؛ سلطان
حیدر را از دیدار طلعت همایون قرة العین رایت انبساط بگردون رسیده چشم جهان بینش منور
گردید و زبان بحمد واهب عطیه بخشش گشوده کریمه الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل ادا نمود
اسم همایونش اسمعیل قرار داد و چون از طلعت میمونش کالشمس الطالع من افق الاعاد هویدا
بود که عنقریب از فیضان سحاب افضال ذو الجلال نهال اقبالش در چمن خلافت سر بفلک کشیده و جهان

در ظل

در ظل ظلیلش از تاب آفتاب نوایب مصون خواهند بود و غنچه دولتش در گلبن دولت و سلطنت از
نسایم عطیات واهب المواهب شگفته عطر بخش دماغ روزگار خواهد گردید بیت همان دم که خورشید
گردد عیان ؛ که بر وجهان از کران تا کران ؛ همان دم که گل بر فروزد بباغ ؛ شود گلشن عطر بخش دماغ ؛
سلطان حیدر همگی اوقات با برکات بر تربیتش مصروف داشته مزید اعزاز و تکریم از سایر فرزندانش
برگزیده و منصب ولایت عهدی را بنام نامی همایونش رقم زده کلک عاطفت گردانید اما چون مقدر ربانی
الذی یخص بالبقا ولا ذرکه البقا تقدیر کرده بود که زمان ارتفاع لوای آفتاب شعاع اقبال فرزند
ارجمند را مشاهده فرماید قبل از آنکه آن نخل بسته نخت از مهد طفولیت بعهد شباب رسد مجول قضا و قدر
او را در محفه فنا خوابانیده تفصیل این واقعه بتوفیق موفق محب عنقریب از زبان کلک عندلیب مقال
مامول است از محفل و نیز تقریر مقال در محاربه سلطان حیدر صفوی با اهل شیروان و شهادت یافتن
آن ستوده صفات بتقدیر مقدر موت و حیات سلطان حیدر در مدت زندگانی پیوسته بانقیاد
اقتلوا المشرکین ابواب قتال بر روی کفار و اهل ضلال گشوده اجرای آنرا ضمیمه اجر رسا بر عبادات میکرده
بسیاری از تشنه لبان بوادی بطالت را آب تیغ اتقیا از سرچشمه حمیم و غساق سیراب ساخته در ساحه
تنجوه و قوم نشانیده تا آنکه در اواخر حیات با کثیری از سالکان طریق نجات بجانب دربند شروان
توجه فرمودند تا کفاری که در آن طرف دربند وطن داشتند ابواب جهاد مفتوح دارد اما چون فرخ
یسار بن خلیل که در آن اوان فرمان فرمای عراقین و آذربایجان بود انتظام داشت از عظمت
آنحضرت آگاه گشته بتوهم آنکه چون رایات استقلال سلطان حیدر را ارتفاع یابد ملک از حیطه تصرفش
بیرون خواهد رفت مضمون بیت هرچه آید از آن خلل در کار ؛ هست اول علاج آن ناچار ؛
عمل نموده سفیری از روی استعجال نزد یعقوب بیک فرستاد که سلطان حیدر لوای کشورگیری

براق افراخته با لشکر فیروزی اثر قزلباش توجه بطرف شیروان کرده بیقین که هرگاه داور فتح آن ولایت
میسر نپذیرد خیال تزاع دیگر ممالک از ضمیر خورشید نظیرش سر خواهد کشید بحکم که اختلالی مبانی شوکت
و جهانبانی شمه و مار او بدلالی آنکه ایشان جمعی از دلیران آستان سلطنت بکمک و استمداد او نزد او
ارسال دارند تا با مدد آن جمع در برابر سپاه قزلباش صف آرائی کرده سدی میان ایشان و
حایل گردانند با استعمال تیر و تیغ این سودای زیان نما از سر ایشان بیرون برد یعقوب بیک
بصیر تیزش بصفت و اصفت عقل و موصوف بود در راه صواب بروی پوشید و گفته از استماع این مقدمه
متزلزل خواطر گردیده چهار هزار سوار نامدار بسرداری سلیمان بیژن که از اعیان سپاهش بود
بمدد شیروان شاه تعیین نمود انگاه کتابتی مشتمل بر رخصت محاربه و اجتهاد تمام در این باب قلمی نموده
سپاه کمینه خواهش را مرخص گردانید اما قبل از الحاق سلیمان بیژن بشیروان شاه سلطان حیدر اراده
نور تسخیر شیروانات بطرف مسکن کفار توجه فرموده طایفه که بقدم ارادت و اخلاص پیش می آمدند
از مواید انعام بهره ور میگردانید گروهی را که طریق سرکشی و گستاخی می پیمودند بتیغ حیدر ریغ بسر منزل
ناحوال تیمور تابی معسکر جناب نقابت ماب رسید اهالی آن بلده بمتانت حصار و آلات حرب بسیار
مغرور گشته ابواب دروب چون ابواب سعادت در این بر روی در کار خویش مسدود گردانیدند
و بر شرفات بروج مقاتله کمین جسته باندا ختن تیر و سنگ بنای وبای خویش منهدم میگردانیدند
سلطان حیدر نیز فتح آن قلعه را پیش نهاد همت والا ساخته دلاوران جلادت کیش و غازیان
را بمحاصره و محاربه ایشان مامور گردانید و بعد از کوشش بسیار یک برج از بروج آن قلعه انهدام
یافته مقارن این حال بوضوح پیوست که سلیمان بیژن بفرموده یعقوب بیک با بسیاری از لشکر
آذربایجان بشیروان شاه ملحق گشته بجنگ کار زار متوجه این دیار اند سلطان حیدر پس از استماع این

خبر از ظاهر قلعه کوچ کرده باستقبال مخالفان در حرکت آمده و در نواحی نهر سیران بین الفریقین وقعه
فی الجنه و فریق فی السعیر اتفاق مصاف افتاده آن دو سپاه رزمجوی در برابر یکدیگر صف آرائی کرده
و انچه لوازم سرداری و صف آرائی بود از نقش میمنه و میسره و قلب و جناح از طرفین بفعل آورده دو
هلاک اندور آن قدوه ابرار چون حیدر کرار بنفس گرامی مباشر قتال گردیده بار بار مرة از مجاهدان دین
بر صف اعدا حمله برده بسیاری از آن مدبران را بر خاک ادبار انداخت و در اثنای آن داروگیر سلیمان
آن سلطان حیدر توان در مقام محاربه آمده در حمله اول بضرب نیزه دو نوبت ... حیدری را از پشت زین
بر روی زمین قرار گرفت و آنحضرت مضمون و العافین عن الناس را منظور داشته بخون وی دست
نیالوده آن وفا داده در ربقه ضلالت را بجان امان داد و بر صف اعدا تجدید حمله برد و صوفیان پاک اعتقاد
از وقوع آن عفو و اغماض تعجب نموده از سبب آن سوال نمودند و آن جناب در جواب فرموده که مقدر چنین شده
جات چنان تقریر نموده اند که وی چند روزی در مضمار کار زار مرکب نفس در میدان کامرانی براند و هم در این
مصاف فارس روح من از مرکب پیکر پیاده گشته ترک میدان داری جهان پایدار نماید انگاه کرد اخری
بر صف اعدا حمله برده بسیاری از آن مخذولان را بدار البوار ملحق گردانید و نزدیک بآن رسید که
از آتش تیغ شرربار آن نتیجه حیدر کرار و حملات متواتر مجاهدان دین خرمن ثبات شیروان شاه
و سلیمان بیژن احتراق یابد که از شست تقدیر تیری جسته اتفاقا بر مقتل آن سپهر شوکت رسید
و چون اجداد نام دار شهد شهادت چشیده بنعیم مقیم دار السرور واصل گردید زمانه را ازین مصیبت
جانگداز دود از نهاد بر آمد و اشک خون ریز از دیده روزگار روان گردید و صوفیان
ثبت و غازیان خجسته سیرت را از وقوع این قصه پر غصه پای ثبات از جای رفته روی بوادی
فرار نهادند بیت برآمد غریو چنان تند و تیز : که افتاد در آسمان رستخیز : فرو رفت جمشید خورشید

اساس سپه گردون یک سر جهان را لباس زبادی که بیرون شد شفق و تاج نخ خداس و اما زآن
غم و زور رسست از بسیار و بهمن پر از اشک و آه آسمان و زمین سلیمان ترکمان و شیروان شاه شرعی
در حال از پی رسانیدن این خبر به تبریز فرستاد و استند و جسد مطهر آن سلطان شهید آرا بعد از تجهیز و تکفین
در موضع تبریزان مدفون کردانیده لوای مراجعت برافراختند نظم معاف در محبوس شدن و آرای
سپهر عزت در قلعه اصطخر فارس فیاض علی الاطلاق و مبدع انفس و آفاق استعداد صعود بدرجات عظمت
و عروج بر مصاعد سپیده را در مبادی احوال بی ادراک مکاره و احاطه شداید تقدیر نفرموده تا موجب
التفای وحده فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا در ثانی الحال ابواب عطیه کرامت و مرام و شوکت و احترام
بر روی روزگار خجسته آثار صاحب دولتی که این در جلیش مذکور باشد دست داده چه حضرت اسمعیل
علی نبینا و علیه السلام در وادی غیر ذی زرع از سموم حرمان خشک لب گشت از زمزم عاطفت و احسان
کام مرادش تر گردید و یوسف صدیق از قصد اخوان در بن چاه کنعان در لباس نوی اندوه
نشست باستعانت فائده طایف ربانی بر سریر مصر عزت متمکن گردیده و همچنین نور حدیقه ما زاغ البصر و ما
طغی از نور حضور تنگنای ظلمت نمای غار ثور را مغرب آفتاب موت گردانیده در فضای منور عالم قدس
بر براق تائید مقام قاب قوسین او ادنی رسید پس عادة مقرون بافاده و واهب عطیات بر نهج
جاریست که هر نعمتی مسبوق بنقمتی و هر راحتی مصدر بزحمتی باشد ظاهرا حکمت حکیم دانا درین مقدمه آنست
که قدر عزم نعمت خویش بر کارگاه خواطر محتاجان کند و غنچه دل محبوسان زندان اخراز بنسایم امال
بگشاید نظیر این مقدمات فاتحه احوال خجسته مآل شهزاده‌ای قدوه دودمان صفویه شهنشاه معمار
مصاف شاه اسمعیل بن حیدر صفویست که بعد از شهادت والد بزرگوار دیگر آنچنانچه از شهادت
سلطان حیدر مستفاد میشد سلسله صفویه از صوفیان صافی طویت و غازیان صاحب ارادت در خطه

اردبیل مجتمع گردیده دست بیعت در ذیل عاطفت برادر بزرگ شاه دین پناه سلطان علی میرزا زده
و او را بجای پدر عالی گهر دانسته در جمیع امور هدایت و ارشاد و طریق را منوفی فرق عباد و مطیع و منقاد
گردیدند و از اصحاب ارادت آنانکه بواسطه موانع روزگار از دولت خدمت محروم مانده بودند چون
ازین طریق سلوک آگاه گردیدند از بلاد و اوطان خود احرام کعبه آستان ملایک آشیان شیخ الشیوخ
شیخ صفی الدین اسحق بستند و در خدمت سلطان علی میرزا سلوک آبا و اجداد عظام او را معمول میداشتند
و رخ نیاز بر آن آستان منور سوده بزبان حال ادای این مقال می نمودند که بیت خدا مرا بجدائی
مبتلا مکناد من وجدای ازین آستان خدا مکناد و این توجه یوما فیوما در تضاعف بوده تا والی اردبیل
که بحکم یعقوب بیک مدارالی آن بلده اشتغال مینمود حقیقت این ازدحام و اعتقاد صوفیان بعرض
پادشاه سریر یعقوب بیک گردانید رایحه این خبر مشام جان وی را مکدر ساخته توهم آنکه مبادا این جمعیت
سبب آن شود که سلطان علی میرزا طلب خون والد بزرگوار او جهت همت ساخته سر پنجه قدرت بحسن
مکافات زند یکی از سرداران معتمد را با جمعی کثیر از ایستادگان درگاه باردبیل گسیل نموده سلطان
علی میرزا و برادر کوچکتر سید ابراهیم و شاه واجب التعظیم و والده ماجده ایشانرا گرفته بجانب فارس
برده بمدارای ملک منصور بیک پرناک سپردند تا در حصن اصطخر که متانت آن از وصف مستغنیست
محبوس گردانیده فضای اصطخر از وجود دراری برج عظمت و درج سلطنت رشک فرمای سپهر
برین و غیرت افزای معدن یاقوت قانی و لعل بدخشی گردانیدند هر چند محرمان و نیکخواهان و نزدیکان
درگاه یعقوب بیک را ازین اراده منع فرموده معروض داشتند که محبوس داشتن شاهزادها
بی آنکه مقصد و آشوب و فتنه گردند لایق دولت نمی نماید بلکه منتج خذلان و منتج خسران دارین است و
عطا و استمرار دولت نتیجه ارادت و اخلاص اسلاف عظام شماست که نسبت بسلسله علیه

بود و هنگام دورش مضمون انّی اخاف ان یأکله الذئب بر زبان آوردی متاثر گردیده خاطر
اندوه و خراشش منجر بفساد مزاج و قوی گردید و با مادر شوعرض اسوجی در الم مفارقت و شدت
ملال جزع بسیار نموده انگاه از بن و بر بند محنت اندوز در گذشتند و ابواب نجات بر چهره روزگار
محبوسان و گرفتاران قلعه اصطخر مفتوح داشتند اهتزاز علم سکندر رقم در ساحت تقریر نجات مقتضان
فرقه ناجیه از قید مخالفان طاغیه یعنی مشرف شدن شاهزادگان عالیمقدار باری بگر چون محض عنایت
ازلی بعد لوک کریمه بفضل اقتدار ما شاء و یحکم ما یرید هنگام آن رسید که روزگار از افعال خود خجل و نادم
متدارک مافات محبوسان اصطخر را چون آفتاب از افق و گهر از معدن طلوع و بروز فرماید و گوهر وجود با جود
دو شاه سکندر جاه را زینت تاج و تخت روزگار گرداند منطوق اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه چنین
صورت از کلک نقاش صنع بر صفحه روزگار منقوش گردید که هر یک از آن سبب اطلاق و نجات آن
سروران اتفاق گردید اول چنانچه مذکور گشت انتقال یعقوب بیک میرزا از این جهان گذران دویم
خروج رستم بیک ولد مقصود بیک ابن حسن بیک برادرزاده مهد علیا عالم شاه بیگم بر بایسنغر میرزای
ولد یعقوب میرزا که بعد از فوت پدر بامداد صوفی خلیل و امرای ترکمان بر تخت عراق و آذربایجان
تمکن یافته بود و در حین خروج رستم بیک مملکت تبریز و اکثر بلاد آذربایجان در تحت تصرف آورد
کسی با در آن مملکت سهیم منبد انست دیگر هیجان غبار نفاق میانه شیروان شاه و رستم بیک بن حسن
نج بود که چون شیروان شاه و نزاع و استیلای رستم بیک بر بایسنغر میرزا که دختر زاده اش بود مطلع
گردید سپاهی گران از ولایت شیروان فراهم آورده و ویرا با انتزاع مملکت موروثی ترغیب فرمود
و چون رستم بیک بر این منوال و ترغیب مستشعر گردید برهنمونی دولت صلاح در آن دید که اولاد
امجاد سلطان حیدر را از مضیق اصطخر بیرون آورده دست ایشان را در طلب خون والد بزرگوار ایشان

و آبا و اجداد ایشان داشته اند اما زبیق غفلت گوش هوش رستم بیک میرزا را مصداق ختم الله علی
قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة داشته آن مواعظ و نصایح دولتخواهان چون حلقه زینت خارج صماخ کرده بلکه
بلکه از غایت جهل و غرور سوء اعتقاد و مظنه باطلش بسمت تضاعف پذیرفته بتاکید حبس و غیر آن در اراده
عزت مبالغه از حد گذرانید و حسب الفرمان وی حضرات را بفارس برده منصور بیک پرناک سپارش نمود
و آن جناب شاهزادگان را با والده ماجده ایشان بقلعه اصطخر ارسال داشته محافظان بر ایشان گماشت
و چون بروج قلعه اصطخر از وجود باجود آن دراری سپهر مکرمت و در ثمین عظمت با بروج سماوی هم از سما وق
گرفت مبشر غیب بگوش هوش ایشان دمبدم این ندا میرسانید که اگر یا ... نیاوفت و بقای مدتی
چند در مضیق معدن بسر برید دل تنگ مدارید که عنقریب آفتاب عنایت بیچون تنگنای کان
بفسحت جهان تبدیل یافته زینت اکلیل شهریاری گردید و اگر چون غنچه چندی در خارستان اندوه
و حزن ملال بگذرانید سینه حضرت ما حرز اندیشه مخراشید که بزودی از نسایم عطیات نامتناهی
شگفته عطر بخش دماغ فرمان فرمایی باشند بیت اگر چند روزی سپهر دو رنگ ‖
کند منزل عیش را بر تو تنگ ‖ مخور غم که آخر بقصد مرام ‖ نشینی و گردد جهانت بکام ‖
القصه آنحضرت با والده ماجده خویش قریب بچهار سال چون لعل در مضیق کان و چون یوسف
اسیر زندان بسر بردند و صورت کامات در مرآت مقصود ندیده منتظر فرج می بودند تا برانده
گل ز خار و زر از غار بویرانی مبانی قصر دولت و زندگانی یعقوب میرزای ابن حسن بیک نوید سرخوشی
بگوش هوش ایشان رسانیده در زمستان سال ست و تسعین و ثمانمایه یعقوب میرزا در قرا
باغ آران در منزل سلطان بود که مضرب خیام عساکر و سرادقات جلالش بود از مهجت فرزند
یگانه خویش یوسف میرزا که چون یعقوب از فرط محبت یوسف لحظه از دیدارش شکیبائی نتوانست

بود و سلطان

توجهی کرده اند و با سپاه گران ایشانرا بجانب شیروان ارسال داده و تا طایفه صوفیه و منتسبان سلسله
علیه صفویه بمعاضدت سپاه وی تیغ انتقام از نیام کشیده روز عزت و اقبال میرزا بایسنقر را
بشام نکبت و ادبار تبدیل نمایند و چون این اتفاق موجب آن گردد که فرمان فرمای عراقین و آذربایجان
بروی قرار یابد لاجرم انهای این مدینه مسرعی بطرف حصار اصطخر روان گردانیدند تا آن دراری برج
خلافت را بتبریز آورند و چون خطه تبریز از نزول ایشان رشک فرمای خلد برین گردید هر یک از آن بزرگ
نجباء فاخره و نقود و نفوذه و مراکب سیر کواکب امداد نموده مصلحت خود بر ایشان معروض داشت و بعد از استراحت
رنج راه و تهیه اسباب سفر ابیه سلطان را که بمزید شوکت و استقلال از سایر امرایش ممتاز بود و سردار
گروه متعلقه خویش گردانیده و در خدمت شاهزادگان عالیمقدار بطرف شیروان کسیل فرمود و چون خبر
اطلاق و تهیه اسباب و یراق آن شاهبر آفاق مسموع سالکان طریق و اخلاص و بار یافتگان پیشگاه
اختصاص سلسله علیه صفویه گردید در اندک زمان سپاه فیروزی دستگاه صوفیه در ظل رایت ظفر آیت سلطان
علی میرزا که برادر مهین پادشاه گیتی پناه بود جمع آمدند و روی نیاز بر زمین عبودیت سودند و بموافقت
و مرافقت ابیه سلطان در رکاب فلک فرسای دراری برج خلافت و جهان گشای متوجه مقاتله و مقابله
میرزا بایسنقر و سپاه شیروان شاه گردیدند و چون معبر کر مضرب خیام عساکر ظفر فرجام گردید از سپاه
مخالفان نیز از آنجانب آب ظاهر گردیدند و هر دو لشکر کنار آب را معسکر ساخته یکدیگر را از اذیت آلات
و ادوات حرب حراست مینمودند و هر روزه در کنار آب آتش پیکار بالا گرفته از بام تا شام شعله آن پیکار
آن دو لشکر و سرکرده اثیر رسانیده تسکین نمی پذیرفت و چون روزی چند حال بر این منوال منقضی گردید و از غلبه
و مغلوبیت هیچ یک ظاهر نگردید ابیه سلطان بملاحظه میرزا بایسنقر بطرف شیروان رجعت قهقرا نموده
سلطان و جنود ظفر ورود صوفیه در ملازمت شاهزادگان روی توجه بصوب تبریز آوردند و در یک

معاضدت

بمعاضدت حضرات عالیات از جانب مخالفان کوته اندیش و معاندان بدکیش فی الجمله خواطر جمع نموده
ایشانرا رخصت مراجعت بوطن مألوف ارزانی داشت که باردبیل رفته چراغ دودمان صفوی را که چند روزی
بباد بیداد حساد و دشمنان بد اعتقاد منطفی گردیده افروخته گردانید و منتسبان انوار فیض آن خاندان را
بمطلوب رسانند آن دو نواجی بوستان کرامت و ولایت بعد از طی منازل و مراحل چون قریب باردبیل رسیدند
ارباب ارادت و اعتقاد و اصحاب رشد و رشاد و از روی انبساط تمام مواکب گردون مراکب ایشانرا
استقبال نموده مفرش بساط خلافت مناط سر عزت باوج سعادت میرسانیدند و پس از استقرار آن دراری
برج عظمت و ابهت در وطن مألوف منتسبان دودمان علیه مکان صفویه از حضار و مقیمان قرا و امصار
پروانه سعادت دارین و بی ارادت باستان سعادت نشان ایشان آورده در زمره سعادت ارادت
می افزودند تا باندک زمان جمعی کثیر و جمی غفیر از برنا و پیر در گرد پایه بر سر فلک اساس شاهزادگان سر مباهات
باوج افتخار رسانیدند و هم در آن اوان لطیفه دیگر روی نمود که از هر سبب اجتماع رستم بیک
شاهزادگان عالیمقدار گشت و آن چنان بود که کوسه حاجی بایندر که حاکم اصفهان بود رستم بیک را
خلاف نمود و خطبه بنام بایسنقر میرزا خواند و سپاه عراق عجم را با خود متفق ساخته سفیری نزد بایسنقر
میرزا ارسال داشت و بایسنقر نیز از شیروان با سپاهی که شیروان شاه جهت وی تجهیز نموده بود
متوجه عراق گردیده و در نواحی اهار مسکین از توجه و نزول خویش کوسه حاجی را واقف ساخته در طی
مبالغه تمام فرمود اما رستم بیک چون از دو جانب خود را هدف سهام مخالفان دید بار دیگر
سلطان علی میرزا را با ابیه سلطان بمدافعه بایسنقر نامزد گردانید و قراپیری نواحی را با جمعی کثیر از
سپاه بدفع حکومت آذربایجان بحرب کوسه حاجی بایندر فرستاد و در این نوبت سلطان علی میرزا
با فرقه صوفیه و ابیه سلطان با جنود ترکمان بر میرزا بایسنقر و سپاه شیروان شاه غالب آمده بایسنقر را بقتل رسانید

چنانچه متون کتب سیر از آن مخبر است و قرابتی نواحی تبریز و نواحی ورکزین با کوسه حاجی مصاف ...
بعد از کوشش بسیار بقوت دولت رستمی اثر اخلاص و ارادت بسلسله علیه صفویه بروی ظفر یافته کوسه حاجی
بقتل رسید چنانچه شهیدی شاعر در مدح رستم بیک باین محاربه اشاره نموده و بیت عزم غم کردی شهها
فتح دیگر یافتی ؛ گردن حاجی زدی و کعبه را دریافتی ؛ از استماع این خبر بهجت اثر که در یکروز
خبر برسید رستم بیک افرخاک و مسرور رایت عزت بافلاک رسانید و تمامی گلزار ممالک عراق و فارس
و کرمان و آذربایجان و اران و مغان از تعرض خار معاندان مصون و محفوظ مانده نهال اقبال وی از
ذروه فلک الافلاک درگذشت **شهادت سلطان علی پادشاه** بفرمان رستم بیک ترکمان و بعضی از حوادث
مذکوره در این سال رستم بیک شاهزادگان عالی تبار را بدار الارشاد اردبیل فرستاد که بطریق سابق
در آنجا متمکن بوده خلایق را از ضلالت بهدایت ارشاد فرمایند و بموجب رخصت رستم بیک اردبیل را
از پرتو انوار هدایت آثار رشک خلد برین ساختند و چون خبر ازدحام اهل ارادت بر سر شاهزاده با فلک
رفعت به رستم پادشاه رسید خایف و متهم گشته از زوال ملک اندیشید و کس باحضار شاهزادگان فرستاده
و خاقان اسکندر شانرا با برادران باردوی خود آورد و امر کرد که ایشانرا بچشم نگاهدارند از صوفیان
احدی در خدمت ایشان نباشند و در آن زمستان در خوی قشلاق کرده در بهار به ییلاق رفت و قصد
نمود که سلطان علی پادشاه را شربت شهادت چشاند یکی از چاکران خدمت ... کیفیت این اندیشه را معروض
داشت آن سرور آفاق چون از کید ارباب نفاق اطلاع یافت با برادران بجانب اردبیل شتافت صوفیان
و غازیان که در آن حدود بودند کمر خدمت بر میان بستند و بموکب آنحضرت پیوستند رستم بیک بعد از وقوف
بر فرار سلطان علی پادشاه و اجتماع غازیان کینه خواه از روی جهل و نادانی پسر خاله خود را که موسوم بود
بحسین بیک اعلی خان باتفاق ابه سلطان با لشکر گران بقصد سلطان علی پادشاه باردبیل فرستاد سلطان

سنه ۹۰۰ ...

علی پادشاه

علی پادشاه بنور ولایت دانسته بود که از دست مخالفان شربت شهادت خواهد چشید تاج از سر خود برداشته
بر سر خاقان اسکندر شان نهاد و او را روانه اردبیل گردانید و در اثنای این حال عساکر مخالفان نمودار شدند
ابه سلطان جمعی را در کمین گذاشته خود متوجه میدان قتال و جدال گردید و سلطان علی پادشاه در برابر
مخالفان صف آراسته چون ... لوای نشان افتاد مانند شیر خشمناک که از ... برآشفته
بر ایشان حمله کرد و صفوف ایشان کثرت را برهم زد و کارزاری نمود که داستان رستم و اسفندیار را منسوخ
گردانید گاه به تیغ آبدار سرهای گردنان از بدن طاق میکرد و گاه به تیغ بی زنهار تنهای ایشان را
جفت میکرد و بکار پیکان تیر بر پیراهن وجود دشمنان چون ... چاک میزد و بنوک نیزه خونریز
... لاله میدمید و از شاخ نیزه شکوفه حیات چون باد بر خاک فنا میریخت و بحدید آتش
در دل سنگ سندان آتشی ... میافروخت و بباد زخم آتش افشان خون دشمن چون آب بر جیحون خاک میراند
ابه سلطان و حسین بیک علیخانی ... روی او ... فرار آوردند لشکر قزلباش و
غازیان قلاش ... کسب مشغول گردیدند و جمعی از لشکریان ابه سلطان که در کمین بودند تیغ خلاف
از غلاف آورده مردمی را که بغارت مشغول بودند طعمه شمشیر آبدار گردانیدند و در آن حین هوازی
هفتصد کس با سلطان علی پادشاه همراه بودند که بر مخالفان حمله نموده و در محل اسب تاختن بر سر راه
نهری بود افتاده و گردن آنحضرت شکسته یافته مخالفان سر او را از بدن جدا کرده نزد رستم بیک
فرستادند **گفتار در ذکر** احوال خاقان اسکندر شان و توجه او بجانب لاهیجان بعد از آنکه خاقان اسکندر
شانرا از جانب برادر ... مکان جنت آشیان منتقل مرتبه جلیله ارشاد و ولیعهدی و متوجه بتاج
و ... الحکم ... شد و از ... بعز و اقبال قبل از حرب و قتال ابه سلطان و برادر ... پیش
با دیگر برادران روانه دار الارشاد اردبیل فرستاده بودند که در خطه مقدسه ساکن باشند بعد از ...

پادشاه سلطان علی و والده‌اش عالمشاه بیگم جسد مبارکش را به آستانه مقدسه آورده و عالمشاه بیگم در تعزیه
فرزند دلبند اشتغال داشته که بنیان شکیبائی را دست جزع و فزع پایمال کرده و خاک عدم اصطبار بر فرق
سکون و قرار می‌افشاند و با وجود آن مصیبت این دغدغه در خاطر داشت که مبادا بدست ظلمه گرفتار شده
چراغ حیات این شاهزادها را صرصر اعادی منطفی و منطفی کرده و چون لشکر کینه‌توز سلطان دست تطاول
و تعدی دراز کرده و هر چه لوازم مملکت‌گیری است از قسم نهب و غارت چیزی فوت و فروگذاشت نکرده بودند
اما می‌انگاشتند گمان آن بود که صوفیان و مریدان دودمان کرامت شاهزاده والاگهر را از اردبیل بیرون برده‌اند
و حال آنکه او را در اردبیل متواری و مختفی بود تا آخر الامر معلوم کردند که شاهزاده والاگهر در اردبیل است لهذا
تفحص بسیار می‌کرده بودند که جوری او را نگاه داشته‌اند اما او را نیافتند و خصوص آن حضرت را المهد استشناش
و درج عصمت و صدف عفت و طهارت شاه پاشا خاتون که از مخدرات بنات سلطان ولایت‌پناه سلطان
شاه جنید بود و مرشد کامل او را بازدواج محمد بیگ درآورده و از کیفیت حال شاهزاده حالیه اطلاع
داشته و همگی همت بر اخفا آن در معدن ولایت و اکتناز آن گوهر مخزن هدایت مصروف می‌داشت سه روز
آن حضرت در خانه نگاه داشتن قاضی احمد کاکلی بوده و چون منزل قاضی مذکور نزدیک آستانه منوره معطر
بود و از تردد مخالفان و عبور خلایق دغدغه بود شخصی واسطه [illegible] گشته او را به منزل
عورتی که خان‌جان نام داشت بردند و مدتی یک ماه در منزل او بود و ما تند چشمه حیوان آن از انظار مختفی
بعد از آن به مشورت شاه پاشا خاتون جانه نام عورتی از قبیله ذوالقدر که در ایام رضاعت شاه والاگهر در
خدمت بود به شیدا و خاقان اسکندرشان را از خان‌جان مذکور نقل کرده به منزل خود در محله‌ای در میان
از محلات اردبیل در گنبدی که مقبره الله و بر پیش آقا است برده نگاه داشت و عالمشاه بیگم والده آن حضرت
مطلقا از حال فرخنده مآل آن حضرت اطلاع نداشت و روز به روز مفارقت فرزند ارجمند آتش غم و الم

کانون سینه‌اش می‌افروخت چون ماه از پس حجاب حال خلف بیگم اطلاع یافت او را به بشارت لاتخف لا تحزن انا
او ینک مسرت ساحت امام روم اما سلطان روز بروز در تفحص و تجسس شیرزاده مسکو شنیده و از جانب رستم بیگ
نیز فرمان مکرر باحضار رسیده که به هر طریق که باشد اولاد مرشد کامل ذکورا و اناثا بدست آورده به حضور
این شیرزاده را به تیغ سیاست از محبت حق جدا سازند تا عاقبت الامر جاسوسان گفتند که والده شاهزاده والاگهر نیز با
شکنجه نمایند نص صریح لاتضار والدة بولدها مانع شده ترک بدان اراده کرده بودند نیز خایف و متوهم گشته
قرار دادند او که مجلس دیگر نقل نماید شخصی از صوفیان و غازیان که در حرب سلطان در رکاب عالی
شاه سلطان علی بود و زخم خورده از آن معرکه فرار کرده بود و در مسجد جامع اردبیل متواری و مختفی شده
بجهت استعلاج جراحت خود نزد آیه آمده به او را از کیفیت حال خبردار کرده و شاهزاده را بدو بازنموده آن
زیکه زمره مسرور و مبتهج شده موجب صلاح ابه نزد رستم بیگ قرامانلو که در آن حرب گریخته
در نعره ساکن شده بود رفت و او را از حقیقت حال شاهزاده خبردار ساخت رستم بیگ نیم شبی بر جسب
و دخل المدینة علی حین غفلة من اهلها خود را به اردبیل بحوالی مسجد جامع رسانیده و شاهزاده را در عقب
خود گرفته بجانب نعره برد و بعضی گویند که شاه به کس از خیل اندسلطان فرار نموده در نعره به صحبت
بوده بودند همراه رستم بیگ آمده شاهزاده را از اردبیل به نعره گرگان آورده و سه روز در خانه
خطیب فرخزاد گرگانی بودند و خطیب گرگانی بوظایف خدمات لائقه اقدام نمود بعد از آن منصور بیگ
مهاجی والد بیگ و قرق سیدی علی و چلپیان بیگ زنو غلغا بیگ و کوکل علی و سایر صوفیان که
از آن حرب سالم بیرون آمده بودند در باب شاهزاده عالی گهر فرقه مشاورت در میان انداختند
و هر یک از این جماعت مصلحتی می‌اندیشیدند تا آنکه رای همگی بر آن قرار یافت که شاهزاده را بجانب
رشت برند و روزی چند در آنجا رحل اقامت اندازند بجهة آنکه میانه محمد بیگ زوج شاه پاشا خاتون

واحمدی بیک و امیره اسحق والی رشت مهر رشتهٔ رابطهٔ قدیم استحکام یافته بود و پیوسته ابواب صدق و
الفت بوسایل محبت شاه اسمعیل است تحف و هدایا که فی مابین متحف و مهدی بود افتتاح داشت چون
خاطر برین داعیه جازم شد رستم بیک و احمدی بیک و محمد بیک خاقان اسکندر شان را با هشتاد نفر از
صوفیان صادق الاعتقاد و راسخ الاخلاص برداشته بموضع تول آوردند تا بشارت لا تخف نجوت من
القوم الظالمین بگوش هوش رسانیده روزی چند در خانهٔ امیره مظفر والی تول و ناو بودند و امیره مظفر
مراسم مهربانی و غمگساری چنانکه رسم و قاعده است بتقدیم رسانیده دقیقه از دقایق خدمت نامرعی
نگذاشت چون امیره سلطان در اردبیل واقف شد از آنکه خاقان اسکندر شان در منزل امیره مظفر است
کس نزد امیره مذکور فرستاد که ولد سلطان حیدر نزد تو متوسل و ملتجی شده قاعدهٔ مطاوعت و متابعت آنست
که او را نزد رستم بیک فرستی با جمعی که رفیق اند و او را بانواع عطایا موعود ساخت و بعد از آن
تخویف و توعید کرد و بعد از آنکه اگر درین باب تخلف و تهاونی از تو بظهور رسد بانواع عقوبات معاقب خواهی
شد و جاکیر بیک [illegible] نیز حاکم خلخال و تول بود کس فرستاده درین باب اعلام نمود و ایشان ارادهٔ
امیره مظفر کرد و امیره از غایت اخلاص و اعتقادی که بدین دودمان داشت انکار بودن خاقان
اسکندر شان در تول نمود و تجاهل عرفی ازین مقدمات نمود و شاهزاده و رفقا چون جاکیر بیک را
نیز در مقام مخالفت و معاندت دیدند دیگر توقف در تول مناسب ندیدند از آنجا بیرون آمده متوجه
لنگر شدند و امیره سیاوش حاکم بود و در موضع دنیا چار که از مواضع لنگرانست امیره [illegible]
ملازمی از امیره سیاوش برده و از قول محمد بیک و احمدی بیک مراجعت کرده کتابت بامیره
اسحق والی رشت در باب مراعات خاقان و صوفیان رفقا نوشتند و اگرچه رجعت ایشان مرضی
خاقان نبود و از آن رهگذر بسیار مغموم و متألم بود فاما ایشان در آن مراجعت ملجا و مضطر بودند

اماجون

اما چون خبر بامیره سیاوش رسید که شاه متوجه لنگرست بقدم تلقی استقبال نمود و مراسم تعظیم و
تکریم بجای آورد و در مراسم خدمت فرو گذاشتی نکرد و سه روز در خانهٔ او بودند بعد از آن کمر همراهی
بر میان بسته خاقان را برشت رسانید و چون امیره اسحق را اخلاص و اعتقاد و [illegible] و اتحاد بدین سلسله
علیه بیش از آن بود که در حیز شرح گنجد در عرض سه روز میهمانی و میزبانی بتقدیم رسانید که تا خوان سالاران
قضا قرص ماه و خور را جهت اطعام ساکنان عالم بالا بر اطباق افلاک نهاده اند جشنی بدان نوع
و اجلاسی بدان طرز و طریق ننهاده و بعضی از ثقات گویند که در آن سفر غیر از برادران خاقان اسکندر شان
و دُرّ اصداف خلافت اثمار اشجار ولایت سلطان حسین میرزا و سید سلیمان میرزا و سید داود و میرزا
و سید محمود میرزا رفیق بودند و بعضی گویند که در رشت بخاقان اسکندر شان ملحق شدند و بعضی گویند که
خاقان با برادران از راه آق داغ که بجلکو معروفست بماسوله رفتند و از آنجا متوجه رشت شدند اما
کسی که در آن راه رفاقت نموده باشد نبود که بر قول او اعتماد توان کرد اصح آنست که خاقان با برادران
در رشت نزول اجلال نمودند و در رشت مسجدیست موسوم بمسجد سفید که بقاعدهٔ سابق معمورست [illegible]
شد چون خاقان را طرح و وضع آن مسجد و لطافت هوا و وسعت عرصه و صفای آن دلپذیر بود از آنجا
بجای دیگر خصوصاً بمنزل امیره نقل نفرمود و دعوت او را درین باب که تکرار زیاده از حد و حصر بود اجابت
نکرد و در حوالی آن مسجد دکان زرگری بود که میر نجم زرگر داشت و بواسطهٔ قرب و جوار پیوسته در خدمت
خاقان بود و بوسایل تحف و هدایا روز بروز خود را منظور انظار عنایت شاهانه میساخت و در توقف
خاقان در رشت اختلاف نموده اند جمعی گویند زیاده از هفت روز توقف نفرمود و بعضی چند روز
گویند و گروهی یکماه و چون حضرت سیادت منقبت کارکیا میرزا علی والی لاهجان از ورود قدوم
خاقان اسکندر شان در رشت واقف شد و دانست که از اردبیل جهت هرگونه حوادث فرار کرده

و امیر اسحق از عهده خاقان اسکندرشان بجانب لاهیجان نمود و چون خاقان نسیم اخلاص و هواخواهی از جانب
کارکیا میرزا علی استشمام فرمود اراده و خاطر بران مقصور داشت که در لاهیجان باشد اگرچه مقصد رشت
بود بلاتأمل متوجه لاهیجان گشت و کارکیا ازین معنی بغایت مبتهج و مسرور شد زبان حالش گاه برین مقال
مترنم بود بیت منم که دیده بدیدار دوست کردم باز ؛ چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز ؛ و گاه
بدین بیت متکلم بود بیت بلند چون نشود قدر آستانهٔ ما ؛ که آفتاب قدم می‌نهد بخانهٔ ما ؛ و آنچه
شرایط اخلاص و جان‌سپاری بود بتقدیم رسانیده دقیقه از دقایق خدمتکاری فرو نگذاشت و در
میدان لاهیجان در برابر مدرسهٔ کیا فریدون منزلی جهه خاقان اسکندرشان مقرر داشت خاقان
نزول اجلال دران منزل فرمود زبان بلطایف شکر گشاده دران منزل رحل اقامت انداخت و آبه سلطان
آن مقدار در اردبیل توقف نمود که خبر وصول خاقان اسکندرشان بلاهیجان بدو رسید بعد ازان متوجه
ملازمت رستم بیک شد شخص مسماة آبه را بدست آورده همراه بدار السلطنه تبریز برد و رستم بیک فرمود
که در میدان تبریز مسماة مذکوره را از حلق کشیدند و بعد ازانکه آبه سلطان بملازمت رستم بیک رسید
و آنچه از حسن اخلاص محمد بیک و احمدی بیک در باب خاقان اسکندرشان تحقیق کرده بود معروض
داشت آتش غیرت و حمیت رستم بیک اشتعال یافته حکم کرد که اموال و جهات ایشان را ضبط کنند
آخر الامر قرار داده رستم بیک منقطع زبان گشاده جریمه ایشان را سی هزار تنگه و از رستم بیک استعفای
گناه ایشان کرد **توقف کردن خاقان اسکندرشان در لاهیجان** بعد ازانکه خاقان عالیجاه لاهیجان را
از ورود قدوم سعادت لزوم رشک فردوس فرمود و رحل توقف و اقامت دران دیار فراغت
انداخت روز بروز مواد اخلاص و یکجهتی و یکرنگی کارکیا میرزا علی در تزاید و مرتبه تضاعف می‌پذیرفت
و بهر گونه خدمات و مراعات خود را منظور نظر کیمیا اثر پادشاه عالی‌تبار می‌ساخت و در خلال این حال

صوفیان بجهت از اطراف و جوانب سیما و یار روم و قراجه داغ و تومان سکین و غیره تلک با نذور
و هدایا در لاهیجان بملازمت خاقان اسکندرشان می‌رسیدند و هدایای خود را بنظر اصابت آثر
در آورده و بنابر صلاح وقت توقف نکرده مراجعت می‌نمودند پادشاه والاجاه نزد مولانا شمس الدین
لاهیجی قرآن مجید میفرمود و امیر نجم زرگر که در رشت بملازمت شاه رسیده بود با سلطان حسین
و امیر هاشم برادران کارکیا میرزا علی پیوسته بخدمت آنحضرت می‌رسیدند و شاه را انس تمام از لطف
و مجالست ایشان حاصل و باعث مباسطت و خوشدلی آنحضرت می‌شدند تا آنکه مزاج مبارک از صوب
اعتدال روی بوادی انحراف آورده مرضی طاری شد و مولانا نعمت الله در علاج آن مرض مساعی جمیله
بتقدیم رسانید و باوجود آن تا یک سال آن مرض ممتد یافت بعد ازان حکیم واهب الشفا از دار رحمت
نامتناهی شفای کرامت فرمود و بالکلیه مرض زایل شد و مزاج عالی رو بصوب اعتدال نهاد و زبان
روزگار مضمون این ابیات در ترنم آمد بیت منت ایزد را که ذات خسرو گیتی پناه ؛ در پناه
صحت است از فیض الطاف اله ؛ بوستان بر دوستان افکند ازین صحت نثار ؛ ماه تابان
سپهر انداخت زین شادی کلاه ؛ بعد ازان شاه عالیجاه امر فرمود که از دار الارشاد اردبیل شاه
پادشاه خاتون که عم آنحضرت بود و بعضی تبرکات خصوصاً زیره که شاه را بدان میل تمام و رغبت مالا
کلام بود ترتیب داده بلاهیجان فرستند شاه پادشاه خاتون حسب الامر مطاع ترتیب هدایا و تحف
نموده با جمعی از اقوام و مخصوصان بگیلان روانه ساخت چون فرستادگان او برشت رسیدند
و خبر ایشان بسمع شاه والا رتبه رسید کوک علی را باستقبال فرستاد که این هدایا برداشته بدرگاه
معلی آورد و میر نجم زرگر و میر حسین ولد میر موسوی و امیر جهانگیر رشتی که وکلای امیر اسحق بودند
رفیق ایشان شدند شاه عالیجاه ازان هدایا بکارکیا و برادران فرستاده دانی جهان دار رام

فرمود که آن جماعت را مراعات ملاحظه کرده آنچه شرط میهمانی و میزبانی باشد بتقدیم رسانند تا مدت سه روز
آن جماعت در لاهیجان بودند و در مقابل انواع تحف و تبرکات از اقمشه نفیسه متعدد و مرغ مسمن و ماهی و
نارنج و سایر ارمغان گیلان تحف داشتند و چون آن جماعت بقریه کوریم از قرای اردبیل رسیدند و شنیده
بادشاه و خاتون و محمد بیک از وصول ایشان خبر گرفتند متوجه قریه مذکور شده آن تبرکات و هدایا مرزا
بدار السلطنه تبریز متوجه ملازمت رستم بیک شدند با وجای آنکه شاید که استرداد جهات و املاک
محمد بیک که بطریق صونک با اولیای دولت رستم بیک در آمده بود نمایند دیگر باره بهزاده گذشته
بتوسط تحف و هدایای خود را بنظر رستم بیک در آوردند و باستحسان و قبول مقرون گشته املاک
و جهات را بتصرف ایشان داد و بخلاع فاخره مشرف شدند و حکمی از دیوان رستم بیک بنفاذ رسید
که دیگر احدی متعرض احوال ایشان نشود وقایع متنوعه درین سال منصور بیک برناک از ایالت فارس
معزول شده و ایالت آنجا بنور علی تعلق گرفت و چون چند وقت برین برآمد سیدی علی بیک برناک
که رکن السلطنه بود معروض گردانید که شیراز کورخانه منصور بیک است بنابران مجددا مملکت فارس را
بجوار ارزانی داشتند منصور بیک متوجه فارس شد مرضی بدو مستولی گشت بنحوی که از عهده مهام بر نمی
آمد و شاه علی بیک وکیل مهمات را فیصل میداد و قاسم بیک میر دیوان از غایت رشک شاه علی بیک
را بقتل آورده و بدان اکتفا نکرده و بر منصور بیک مستولی گشته مهمات را برای سامان میداد و وکلای او دست
تطاول دراز کرده خصوصا خواجه فتح الله قزوینی بنابرین اوضاع شیراز تغییر یافت متوفیات
سلطان محمود میرزا ابن سلطان ابوسعید در ماه ربیع الاول سنه مذکور و بعالم عقبی خرامید
پادشاهی ظالم و فاسق بود و مدت عمرش چهل و سه سال مملکتش سمرقند و بخارا و بدخشان پنج پسر
داشت سلطان مسعود میرزا سلطان علی میرزا سلطان حسین میرزا بایسنغر میرزا سلطان اویس میرزا

درین سال سید رضی الدین مرتضی بن سید شریف فوت شد و عمرش هفتاد سال بود وقایع
سنه احدی و تسع مایه گفتار در رفتن سلطان حسین میرزا بحصار شادمان درین سال سلطان حسین
میرزا بعزم تسخیر مملکت بدخشان و قندز و بقلان علم عزیمت برافراخت در اوایل تابستان عبور
ولایت مذکور روان شد و از جیحون عبور نموده در قریه بنا نزول فرمود سلطان مسعود میرزا از
آنجا چون از توجه میرزا ظفر لوا اطلاع یافت قلعه حصار را با امیر باقر و امیر محمود برلاس و درویش علی
ساربان سپرده خود با معدودی چند بجانب شهر سبز که تخت سلطان حسین میرزا قلعه حصار را
مرکز وار در میان گرفت چند روز در میان اهل حصار و لشکر ظفر کردار جدال و قتال دست داد
آخر الامر کار اهل حصار باضطرار انجامید رسولان چرب زبان برسم امان بدرگاه خسرو گیتی ستان
فرستاده در خواست جرایم خود نموده قبول کردند که بعد از مراجعت آن عالی صفات دختر سلطان
محمود میرزا با جهاز لایق و تحف موافق بآستان مکان رسال دارند و چون کار حصار فیصل یافت عنان
عزیمت بسوی قندز تافت خسرو شاه حاکم آنجا منظر بهادر زا با پیشکشهای لایق باستقبال فرستاد
و میرزا همان فتح نموده متوجه تخت هرات گردیده و حکومت بلخ را بخلف صدق خود بدیع الزمان
میرزا عنایت نمود وقایع متنوعه درین سال که چهل روز از نوروز سلطانی گذشته بود و مردم شیراز
بسیر مزار شیخ سعدی رفته بودند امیر یوسف بیک ولد سلطان احمد جولان با جمعی از امرای عظام
که یکی از آنجمله اسمعیل بیک ولد صوفی خلیل و دیگری طیب آقا حاکم اصفهان بود بر سر قاسم بیک
آمده و در حوض بیرون مابین ایشان جدال و قتال دست داد و شیرازیان غالب آمده اسمعیل و طیب
آقا کشته شدند و امیر یوسف بیک فرار نمود و بعد از آن قاسم بیک متوجه ملازمت رستم بیک شد
و بعد از ملاقات خاطر پادشاه و ارکان دولت بران بود که من بعد قاسم بیک بحکومت شیراز

نزود و چون بعضی از امرا و دربراک بودند حمایت کردند قاسم خرج بسیار نمود و مجدداً ایالت فارس
شفقت شد اما خواجه روح الله قزوینی را که وزیرش بود بقتل آوردند وقایع سنه اثنا و تسع مایه
گفتار در آمدن احمد پادشاه از روم و کشته شدن رستم پادشاه در این سال حسن علی مشهور بترخانی
رفته بسلطان بایزید رسانید که [illegible] مقصود بن حسن مشهور است که احمد بن اغورلو بن حسن
بعد از رستم خود محبوب پادشاه و از قرار [illegible] گریخته بروم رفته بود و ایلدرم بایزید یکی از بنات خود را باو
[illegible] داده [illegible] کشید بعد از چند سال بعزم تسخیر ممالک موروثی مراجعت نمود و رستم را بقتل رسانید
گمان عبد از [illegible] حکومت در جنگ قاسم بیگ پرناک بقتل رسید آذربایجان و عراق از لشکری که
یارای ممانعت و مدافعت در میدان محاربه توانند نمود خالیست اگر رای عالی اقتضا فرماید احمد بیگ
اغورلو محمد بن حسن پادشاه که وارث آن مملکت است با فوجی از سپاه مظفر پناه روانه آنجانب گردد که تسخیر
آن ممالک بسهولت میسر است پادشاه روم را سلطنت آذربایجان و عراق موافق مذاق افتاد و احمد بیگ
با فوجی از روم میان سنگ دل برفاقت حسن علی ترخان روانه گردانید چون توجه ایشان در بلاد آذربایجان
منتشر گشت امرای ترکمان طریق بی‌وفائی پیش گرفته روی باحمد بیگ نهادند [illegible] عبدالکریم [illegible] از فارسان
رستم بیگ بود در جلدو سلطانیه بقتل آورده در غره رمضان سنه مذکور خطبه و سکه بنام احمد بیگ کرد
چون رستم بیگ این خبر ناخوش را استماع نمود با لشکر انبوه و گروه باشکوه بعزم ممانعت و مدافعت
احمد بیگ روان شد و در کنار آب ارس آن دو پادشاه عالیجاه بلکه دو پلنگ کینه‌خواه در برابر هم صف
آراستند گردان آن هر دو لشکر و دلیران هر دو لشکر بنیزه و تیغ و شیر و تیر بر دو بهم در آمیختند از کثرت گرد
خاک و دیده افلاک تیرگی پذیرفت غالب از مغلوب و مقهور از منصور ممیز نشد احمد بیگ در همان مقام که از
معرکه در فوج آمده بود لشکر و قرار انداخت رستم بیگ نیز در آن موضع که [illegible] ایستاده و [illegible]

دست زد

دست زده و چوبهای ثبات بنفشه و بهادران هر دو سپاه دلاوران هر دو پادشاه بر یکدیگر
حمل رایت آن دو سپهسالار مجتمع گشته تیغ و شمشیر بر فرق یکدیگر کوفتند بیت دم تیغ بر فرق فرمانکند
بود ٭ دلیران زبان چو بها نشسته روی ٭ چنان بخت کوپال برمرد جنگ ٭ تو گوئی ابابیل بر سجیل سنگ
٭ در آن اثنا ستیز و آویز [illegible] سلطان [illegible] جمعی از حقیقان فتنه‌انگیز بصف سپاه رستم [illegible] کرده
بیگ پیوست بنابران رستم بیگ دستگیر شده و دفتر اوراق [illegible] پادشاه [illegible] و چون احمد پادشاه از مهم
ملک فارغ گشت و روی توجه بتبریز آورده بر تخت سلطنت نشست قبه بارگاهش بمهر و ماه رسید
منجوق رایتش سر بعیوق کشید حسین بیگ علیخانی که بمزید قوت و شوکت از سایر امرا ممتاز و مستثنا بود
بواسطه کینه که او را با مظفر پرناک در سینه بود فرمود که عرق حیاتش بتیغ بیدریغ منقطع ساختند
مولانا ضیائی از [illegible] قصیده باسم او گفته احمد پادشاه یک بدره زر بوی عنایت نمود و بیتی چند از آن
ثبت افتاد بیت چه سرو لاله عذار است اینکه در چمنش ٭ کسی نجوید وجود میان انجمنش ٭
نبود میان مجالس ایستاده همچو الف ٭ ز بهر آنکه تماشا کنند مرد و زنش ٭ ز دور مجلسیان باده میکند
ظاهر ٭ بمجلسی که چو ماه فلک بود وطنش ٭ مگر که نام شهنشاه مهر و روح سپاه ٭ که نور شعله زند لحظه لحظه از
دهنش ٭ شه یگانه روشن ضمیر احمد خان ٭ که شمع مجلس او دید چرخ و شد لگنش ٭ ز بهر خصم برافروخت
تیغ شام اجل ٭ چو یافت رنگ بخون نوک رمح شعله زنش ٭ گرفت روی زمین را بتیغ چون خورشید ٭
چو حسن طالع او داد دولت حسنش ٭ شها بدور تو آفاق سر بسر شادند ٭ بجز یتیم نزول محزون خویش و
از حزنش ٭ ز فقر و فاقه چنانم که مرگ خود خواهم ٭ بود که باز رهم از جهان و از فتنش ٭ بیک [illegible]
صد من گندم ٭ بذات پاک خدا عاجزم من از ثمنش ٭ محاربه سلطان حسین میرزا
با بدیع الزمان میرزا در این سال بدیع الزمان میرزا با پدر خود یاغی شده چون خبر مخالفت او در هراة

اشتهار یافت سلطان حسین میرزا با لشکر بسیار روی گرد و بشتاب طرف بلخ شتافت و از آن جانب بدیع الزمان
میرزا با فوجی از دل آوران بمیدان قتال خرامید در میان دره پل چراغ تقارب فریقین بتلاقی انجامید و
چون چشم بدیع الزمان میرزا بر لوای کشورگشای او افتاد روی ادبار بوادی فرار آورد و بمشقت بسیار
از تلاطم دریای زخار بکنار رسید سلطان حسین میرزا با غنایم بدار السلطنه هرات مراجعت نمود متوفیات
شاه غریب میرزا بن سلطان حسین میرزا بعلت فجأة درگذشت رستم پادشاه بن مقصود بیک بن حسن پادشاه
بغایت کریم النفس بود سیورغال و وظایفی که او بارباب استحقاق داد هیچکس از سلاطین آق قوینلو
و قراقوینلو بکسی نداده در این سال بقتل آمد چنانکه گذشت نقش نگینش بیت عدل کن کز عدل گردی ملک گیر
رستم مقصود بن سلطان حسن ؛ سلطنتش یکسال و شش ماه و ممالکش عراق عجم و عراق عرب و آذربایجان
و فارس و دیاربکر وقایع سنه ثلث و تسعمایه محاربه نمودن ایبه سلطان و احمد پادشاه چون احمد پادشاه
حسن بیک علیخانی را بقتل آورده در کمال حشمت و اقبال در دار السلطنه تبریز بر تخت سلطنت نشست
و ایبه سلطان را ایالت کرمان داده روانه آن صوب گردانید و ایلچی بطلب قاسم بیک پرناک که والی شیراز
بود فرستاد قاسم بیک ایلچی را رعایت نموده از غایت وهم بران بود که از طرفی بدر رود در این اثنا
خبر رسید که ایبه سلطان با جمعی لشکریان متوجه کرمان شد و بحوالی مشهد مادر سلیمان علیه السلام رسیده
قاسم بیک پرناک او را استقبال نموده بشیراز آورد و ایلچی احمد پادشاه را گرفته در روز جمعه خطبه بنام
ایبه سلطان که ابراهیم نام داشت خواندند و بدان قرار دادند که سلطان مراد بن یعقوب پادشاه
را از شیروان آورده بسلطنت نشانند و هر دو باتفاق وکیل باشند و از مردم زر بسیار گرفتند
خصوصا از مولانا جلال الدین محمد دوانی صاحب تصانیف و سیادت و نقابت پناه امیر صدر الدین محمد
بعد از آن دو بد اختر باتفاق یکدیگر علم عزیمت بجانب صفهان برافراشتند و چون خبر طغیان ایشان

باحمد

باحمد بیک رسید با مردانگی روی لشکر جرار مع آن دو بدکار متوجه اصفهان گردید و در روز چهارشنبه غره
ربیع الثانی خواجه حسن ماضی بدیشان رسید جمعی کثیر از لشکر ایبه سلطان قوت مقاومت نداشتند
طوق را خوانیده و ایبه فرار داشت چون مردم احمد بیک ضعف مخالفان را معلوم کردند از حوالی پادشاه
دور شده بتاراج مشغول شدند ایبه سلطان فرصت غنیمت شمرده خود را به پادشاه رسانید از اوج
عزت بخاک مذلتش افکنده سرش را از بدن جدا کرده بر سر نیزه کرده نقاره بشارت فرمود کوفتند
لشکر احمد پادشاه قرار بر فرار دادند بیت دلیران احمد شه سرفراز ؛ که رفتند در پیش راه دراز ؛
هزیمت غنیمت شمردند زود ؛ سراسیمه گشتند بر سان دود ؛ چون ایبه سلطان را بی زیادت مشقتی
صبح فیروزی از مطلع بهروزی دمید و نسیم سعادت بر پرچم علمش وزید روی توجه بقشلاق قم آورد و
سکه و خطبه بنام سلطان مراد غایب زد و خواند و قاصدان سخن دان بجهت آوردن او بشیروان فرستاد
و در قم بارگاهی نصب کرده مسندی در آن بارگاه نهاده و دستاری بر زبر مسند وضع نموده هر صباح
بدستوری که امرا و سلاطین با ملازمت کنند بدانجا میرفت و بسرانجام مهام پرداخته شیلان میکشید و هم
در آن سال در بهار عنان عزیمت بجانب تبریز معطوف ساخت و قبل از رسیدن آن مردود بآنجا جمعی
سلطان مراد را از شیروان بیرون آورده با او در مقام خصومت بودند و ایبه سلطان با ایشان
جنگ کرده غالب آمدند سلطان مراد را در قلعه رویین دژ محبوس کرده مادرش را بعقد خود در آورد و
الوند بیک بن یوسف بیک بن حسن پادشاه را به تبریز آورده بر تخت سلطنت نشاند مرتبه ثانی
نزاع سلطان حسین میرزا با بدیع الزمان میرزا در این سال سلطان حسین میرزا در ییلاق النگ
نشین بپرسش جرایم وزرا مشغول بود که خبر تفرق عساکر روی در قندهار بدیع الزمان میرزا از
باتفاق شجاع بیک بن میرزا ذوالنون ارغون با چهار هزار سوار جرار از قندهار بطرف اردوی نصرت آثار

ایلغار کرده در عرض شش روز بنواحی سبزوار رسیدند فریدون حسین میرزا با جمعی امرا در قلعه سبزوار متحصن شده بسرعتی بدرگاه همایون روان ساخت و چاشتگاه دهم شوال این خبر محنت اثر بپادشاه والاگهر رسید بیاولان بطرف هراة روان کرد که امیر علی شیر در هراة سوار شده گرد محلات گردیده از عساکر هر کرا یابد بار دو فرستد و امیر علی شیر حسب الامر عمل نموده در آخر همان روز امیر محمد ولی بیک و عمر بیک و امیر بابا علی از جانب استرآباد رسیدند و بموجب حکم عمل نموده متوجه اردو گردیدند و قبل از وصول ایشان قراولان اردو بی ظفر نشان خبر رسانیدند که بدیع الزمان میرزا بمحاصره قلعه التفات نکرده بسرعت برق و باد طی مسافت مینماید لاجرم اضطراب سلطان حسین میرزا زیاده شده اگر آن شب بدیع الزمان میرزا میرسید تمکن که غالب آمدی اما تا نیم شب توقف در حوالی اردو بخواب شدند تا صبح طلوع کرد و بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک با سپاه بیک ال و مبارزان جوشن کسل تیغ کین آخته و رایات جدال و قتال افراخته میدان رزم آمدند و از انجانب سلطان حسین میرزا ترتیب لشکر قیامت اثر مشغول شدند و بن حسین سلطان مسعود میرزا که بواسطه عصیان خسرو شاه از حصار شادمان باسید بدرگاه پادشاه عالی شان آورده بود با پانصد کس در رسید و همان زمان امیر محمد ولی بیک و عمر بیک و امیر بابا علی از جانب استرآباد و فریدون حسین میرزا و میر عبد اللطیف و سایر امرا با ایلغار از طرف سبزوار بمعسکر ظفر شعار رسیدند بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک بخلاف مقصود اردوی میرزا را از پیاده و سوار مملو دیدند از غایت دهشت و اضطراب دست باستعمال آلت کارزار بردند

بیت

دو دریا ز هر دو طرف برآمده : دو دریای کین بر لب در دو کف : دو
رنگ خدنگ از دو جانب روان : چو باران قوس و قزح در بهار : رفته پیکان زهر آب دار
زمین خون برو داد و گرفت غبار معرکه بیکبار بالا گرفت و آتش قتال اشتعال پذیرفت عاقبت الطاف ایزدی
و عنایت سرمدی شامل حال سلطان حسین میرزا گشته نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم دولتش وزیده و آثار کمال رحم

صفحات احوال لشکر زمین داور و قندهار ظهور نمود بدیع الزمان میرزا از مقاتله عاجز آمده بطرف جبال غور روانه شد و فوجی از امرا او که لشکر بن تیر ابن اتعاقب نمودند و امیر عمر بیک در دو رسید امیر یوسف اسفندیار بیرز و از دست بدیع الزمان میرزا استاده و جان بر دو ان امیر عمر بیک زد که چند و ندش شکسته از اسب سرنگون کرد دیده کدا علی امیر آخور و از غایت تهور خود را بشجاع بیک رسانید شجاع بیک بیک ضرب شمشیر او را جان کرد و که وکرمحل جبال غافله برگشت بعد از شکست بدیع الزمان سلطان حسین میرزا با فتح و نصرت بجنب هراة معاودت کرد

منقبات

احمد بیک بن قور لو محمد بن حسن پادشاه بغایت رعیت پرور بود و در زمان او ابواب خراجات مسدود بود و مانع شرب خمر بود بجدی که امرا را منع نمودی و در تعظیم علما کوشیدی و در مجلس و مباحثه علمی واقع میشد و خود و بدان میر سید و مولانا جلال الدین دوانی و میر صدر الدین محمد بجای حکم کتابت می نوشت و در عقب کتابت میزد و بدان بود که قانون عدالت پدید آورد و دست برکان از سر عجزه و رعایا کوتاه کرده اند تا جهت بود که بزرگان اگرچه بحسب ظاهر اطاعت او میکردند اما ضمنا با او در مقام عنا بودند و این معنی بر و ظاهر گشته هر چند روز یکی را بقتل می آورد اما امساک بر مزاج او غالب بود در اجرای سیورغالات که سلاطین ماضی بمردم انعام فرموده بودند مضایقه میکرد و این شیوه بر وی مبارک نیامد و در زمستان سنه مذکور بقتل شد چنانکه مذکور شد مدت سلطنتش شش ماه چهره اش سرخ و سفید قصیر القامت دست و پای کوتاه بود با ایران موسوم بود که جمیع یکی از شعرا در آن باب گفته

بیت

کلم روم که سلطان جهانش کردند : وقت وی آمد و در خاک نهانش
کردند : نقش نگینش

بیت

لب خشک مظلوم گوید بخند : که دندان ظالم بخواهیم کند : امیر صدر الدین محمد بن امیر غیاث الدین منصور در روز جمعه دوازدهم رمضان سنه مذکور وفات یافت عمرش هفتاد و پنج سال بود در ایام شباب نزد مولانا قوام کلباری تحصیل علوم نمود و بدرجه کمال ترقی نمود و در شیراز مدرسه ساخته در انجا بافاده مشغول گشت و از جمله نتایج قلم خجسته رقمش حاشیه اجد بجرید و حاشیه جدید تجرید و اثبات واجب

وحاشیه مطالع وحاشیه تجرید و رساله در تحقیق علم و هم درین سال منصور بیک پرناک حاکم شیراز وفات
یافت فاضل نقطچی اغلی از روم آمده بود و احمد پادشاه باو نظر بی ارادت سلوک می نمود و در محل قتل احمد
پادشاه او نیز کشته شد امیرخواند محمد مورخ صاحب تاریخ روضة الصفا در دوم ذی قعده سنه مذکور
وفات یافت عمر شصت و شش سال بود و هم درین سال محمد مومن میرزا بن بدیع الزمان میرزا بن
سلطان حسین میرزا بقتل آمد **وقایع سنه اربع و تسع مائه** ۹۴ ذکر حرب محمدی با الوند بیک محمدی میرزا بن یوسف
بیک بن حسن پادشاه در روز جنگ ایبه سلطان در خدمت احمد بیک بود و بعد از کشتن احمد بیک نیز در رفته
حاکم انجا ابراهیم بیک … بیندر باتفاق شرف بیک او را پادشاه کرده متوجه شیراز شدند قاسم بیک
پرناک با دلاوران … در برابر ایشان در آمده در حوالی … آن دو لشکر خصم و کین را جنگ عظیم واقع
شد بعد از کشش و کوشش قاسم بیک مغلوب شده منهزم بسیار خود را بصاحب قلعه رسانید …
… نزد ایبه سلطان روانه نمود و استمداد کرد و محمدی میرزا بشیراز آمده حکومت آنجا را بمنصور بیک
افشار تفویض نمود و با لشکر و براق بجانب عراق توجه نمود بعد از گرفتن اصفهان بطرف ری روان شد
و در آنجا قشلاق کرد و در آن اثنا ایبه سلطان الوند بیک و قاسم بعراق آمدند و محمدی میرزا از ایشان
فرار کرده نزد حسین کیای چلاوی رفت ایبه سلطان و الوند بیک در قم قشلاق کرده قاسم بیک را روانه
شیراز گردانیدند و کزل احمد برادر ایبه سلطان را با اکثر براق و لشکر سنگین بقشلاق ورامین فرستادند
در اثنا میرزا محمدی باتفاق حسین کیای چلاوی شبخون بر کزل احمد آورده تمامی براق او گرفت کزل احمد …
و هریان نزد ایبه سلطان آمده الوند بیک در میان بستان … رفت محمدی در عراق …
لشکر بسیار کرده … بر سر وی جمع آمدند بسرعت تمام در عقب ایشان روان شدند در … بر کندی …
الوند و محمدی جنگ عظیم بوقوع انجامید محمدی غالب آمد و ایبه سلطان بر خاک هلاک افتاد …

الوند با معدودی

الوند با معدودی چند به یار بکر گریخت و الی قاسم که حاکم آنجا بود الوند بیک را استقبال نموده بر تخت سلطنت
نشانید و محمدی عروس مملکت آذربایجان را در آغوش گرفته در دار السلطنه تبریز لوای حکومت برافراخت و درین
اثنا الوند میرزا از والی قاسم جدا شده عزیمت تبریز کرد و محمدی میرزا از توجه برادر خبر یافت و بجانب سلطانیه شتافت
الوند بیک در دار السلطنه تبریز متمکن شد و لطیف بیک را لطف بسیار نمود و هم درین سال منصور بیک افشار
با جمعی انبوه متوجه شیراز شد قاسم بیک پرناک با فوجی اتراک باستقبال استعجال نمود و در شولستان آن دو
لشکر بیکران بهم جنگ کردند و بعد از جدال و قتال بسیار دلاوران افشار غالب آمده و بسیاری از پرناک را
بر خاک هلاک انداختند قاسم بیک را دستگیر کرده متوجه شیراز گشتند و در حوالی قلعه اصطخر قاسم بیک فرار نموده
و خود را بقلعه انداخته از دست مخالفان خلاص شد **حرب نمودن** سلطان حسین میرزا با فرزندان در موضع
حلو چشمه هم درین سال ابو المحسن میرزا و کبک میرزا خاطر بر مخالفت پدر نهادند و سلطان حسین میرزا …
چون این خبر محنت اثر بمسامع خسرو عالی گهر رسید لوای ظفر پناه بجانب ایشان برافراخت ابو المحسن میرزا
در مرو متحصن گشت و خسرو پادشاهی … مرو را در میان گرفتند و چون محاصره بچهار ماه کشید
و ابو المحسن میرزا بجز عجز چاره ندید کس نزد پدر فرستاده معروض داشت که اگر آنحضرت جرایم بنده
بخشند و بطرف هرات روان شوند از سر قدم ساخته بخاک بوسی درگاه گیتی پناه خواهم آمد بنابر ترحم پادشاهی
التماس شاهزاده گی عز قبول یافته موکب همایون بجانب هرات بحرکت آمد و درین اثنا ابو المحسن میرزا
و کبک میرزا رسل و رسایل بهم ارسال داشتند و بعزم محاربه پادشاه در حوالی ابیورد بهم پیوستند چون این خبر
در بادغیس بعرض پادشاه والا گهر رسیده بود بواسطه ضعف مزاج در محفه نشسته بطرف ایشان روان شد
و ابو المحسن میرزا و کبک میرزا از توجه والد خود خبر یافته بجانب نسا شتافتند سلطان حسین میرزا
چون بر فرار ایشان مطلع شد مظفر حسین میرزا و حیدر میرزا و ابن حسین میرزا و میر محمد برندق برلاس

در عقب ایشان روان ساخت و در جلو اجتماع بهم رسیده مظفر حسین میرزا در قلب لشکر جا گرفته میمنه را بجهت
محمد میرزا سپرد و میسره را با ابن حسین میرزا رجوع نمود و از انجانب ابوالمحسن میرزا در قلب لشکر ایستاده کپک
میرزا در برانغار جا گرفت الکاء و طالبیان آرام و درنگ جنگ در جنگ زده آتش کشش و کوشش برتوجی
برافروخت که تا تیره دخان آن کره زمهریرا بجوش آورد و شعله آن خرمن ماه را سوخته در جرم فلک اثر
کرد هر خدنگی که از شست زرین چنگی کشاد یافت آهنگ جان پهلوانی نمود و هر مرغ تیری که از دست روشن
ضمیری در پرواز آمد در پی در فضای سینه امیری بگشود بیت ز مرغان چوبین فولاد دم ¤ شده در هوا
ماه و خورشید گم ¤ شده سلسله صندوق پیکان گران ¤ ز بس شد پیکان بجد وران ¤ از جوانغار شاه برادگان
ابراهیم ترخان بر برانغار سپاه نصرت نشان حمله کرده حیدر محمد میرزا تاب آن نیاورده عنان لوای فرار
تافت کپک میرزا از میمنه براهیم حسین میرزا تاخت و برا منهزم ساخت مظفر حسین میرزا که در قلب بود
خواست فرار نماید امیر سلطان علی از غایت پهلوانی و مردی عنان بارگی شاهزاده را گرفته از آن حرکت
مانع شد و گفت اگر فضای این معرکه از موکب عالی خالی گردد مخالفان دلیر شوند و این هزیمت باعث ثبات
کنند مظفر حسین میرزا ثبات قدم ورزیده سلطان حسین میرزا دران ایام چون از گریختگان میمنه و میسره خبر یافت
از محفه بیرون آمده با وجود ضعف مزاج بر اسب سوار شده بمعرکه پیکار شتافت چون چشم شاهزادگان
بر علم سلطان حسین میرزا افتاد تزلزل در خاطر ایشان راه یافته هر یک از آن دو میرزا بطرفی گریختند
متوفیات در این سال میر حسین معمائی بمرض اسهال درگذشت و در گنبد مدرسه شریفه اخلاصیه مدفون
گشت یکی از شعرا بجهت تاریخ او گفته بیت مظهر خلق حسن میر حسین که ¤ که از و ثبت نشد جز حسنات ¤
کرد رحلت بسوی خلد برین ¤ یافت از خاوند دهر نجات ¤ نور رحمت چو برو نازل شد ¤ نور رحمت
شد و شد سال وفات ¤ از جمله تصانیف شیخ رساله ایست در فن معما وقایع سنه خمس و تسعمائه

از هر نوع در این سال گزل احمد باتفاق فرخ شاد بیک با پیندر بیرز و سلطان مراد رفتند و او را از دارالملک
روانه شیراز گشتند قاسم بیک از قلعه اصطخر بیرون آمده بایشان پیوست و از کثرت سپاهی شیراز اموال
فراوان گرفته بایشان داد و چون این خبر بمحمدی میرزا رسید با لشکر بسیار و حشم بیشمار متوجه حرب ایشان
گشت سلطان مراد با سپاه جرار خونخوار با صد غرور و ناز از دارالملک شیراز عازم اصفهان
شد و آن دو سپاه جرار روان و دریای زخار در کرانگ بیکدیگر رسیده مستعد قتال و جدال
شده صف آراستند جوانان جانبین و نوخاستگان طرفین حملهای بهادرانه می‌نمودند و از جام حسام
شراب تلخکام مرگ به یکدیگر می‌پیمودند در آن اثنا میر بیک افشار با فوجی از دلیران شیر شکار رو
قاسم بیک پرناک حمله نموده خدمتش پشت بمعرکه نموده بشیراز در هیچ محل توقف ننمود و در اثنای جدال و قتال
طوق سلطان مراد بر زمین افتاد پهلوان شاهی از غایت پردلی و پهلوانی طوق را برداشت و مردمان سلطان
مراد که فرار نموده بودند در ظل آن رایات مجتمع گشتند چون ملاحظه کردند محمدی میرزا او بدنگی جبل و حشم در
زیر علم ایستاده بود و جابران سلطان مراد چون شیر خشمناک با جمعی مبارزان بی‌باک حمله نموده کرد و بار بهر
دولت محمدی میرزا رسیده و سپاه او که شیران بیشه هیجا و نهنگان دریای وغا بودند از مقاومت عاجز
گشته رو بگریز آوردند محمدی میرزا مقتول گشته میری بیک افشار و اشرف بیک نیز شربت شهادت
چشیدند و امرای او متفرق گشته میر علی را مضبوط کرده میر محمد در قم اقامت نمود قبا بیک در کاشان
متوطن شد سلطان مراد بعد از اطلاع با پنجاه هزار سوار و پیاده و سپاه آمده میر علی بیک در شهر متحصن شده
و تا پنج روز وبرا محاصره کرده بلطف الله دین چهره مراد فایض گشت و قاصدان در میان انداخته بهم بر
در مصالحه قرار یافت ابدال بیک پسر وی از قلعه بیرون آمده ملازم شد سلطان مراد کوچ کرده متوجه آذر
بایجان گشت امیرزاده الوند میرزا او را استقبال کرده در حوالی نهر نزول نمود و در این اثنا در دوشنبه

نیکوسیر که موسوم بود بیابا ماخیر الله دان و بپادشاه عالیجاه ملاقات کرده دل هر دو را با بال بصلاح و صفا
گردانید مقرر آنکه آب قزل اوزن که میان الکای آنچ وصف شکن واسطه باشد و تمامی ولایت آذربایجان
و اران و دیار بکر از امیر الوند باشد و مملکت عراق و فارس و کرمان متعلق بسلطان مراد باشد بعد از آن الوند
بیک متهیر زرفته سلطان مراد در قزوین قشلاق نموده میر علی بیک و میر محمد بملازمت آمدند و منظور
نظر کردیدند و منصور بیک فشار با فرزندان بخدمت سلطان مراد پهلوان آمده عذر تقصیرات خواستند
سلطان مراد پهلوان شاهی را که طوق بر داشته بود طلب کرد و گفت از من چه طلب داری جواب داد که
داروغگی میلاجرد که قریه ایست از قرای نظر پهلوان در آنجا داروغگی نمود شخصی از وی سوال کرد که چرا از
وی امارت طلب کردی جواب داد که پدرم بر ذکر میلاجرد بود جده دار و غه آن محل شده ام **بیرون آمدن**
خاقان اسکندر نشان از لاهیجان و رفتن بکوکچه و ملاقات با سلطان حسین ایرانی در این سال خاقان سکندر
شان اراده نمود که از لاهیجان خود را بدار الارشاد اردبیل رساند و از روح پرفتوح اجداد عالیمقام استمداد
کرده انتزاع ملک از اهل بدعت نماید خاقان عالیجاه بعد از مشورت یکی از اهل اختصاص را جهة رخصت نزد
ایالت پناهی میرزا علی فرستاده و کارکیا بواسطه صغر سن و قلت سپاه و کثرت اعوان و انصار خاقان
خاقان اسکندر شان را اذن نداده باز میداشت و نصایح و مواعظ آنحضرت را از آن داعیه باز میکردانید
و دلایل و براهین بر صدق مقال خود اجرا مینمود و مطلقا ترتیب مقدمات او منتج مطلوب نبود تا خود
خود بنفس نفیس با میرزا علی ملاقات نموده در مواجهه نیز آن مقدمات را مذکور ساخت و آن جناب
در باب فسخ عزیمت مبالغه نموده موثر نیفتاد و گفت **بیت** که زنهار از این داوری زینهار : عنان
از ره این هوس باز دار : تامل درین داوری بیشه کن : سر انجام کار خود اندیشه کن : حذر کن
گیتی و غدار زیست : تو طفلی تراوقت این کار نیست : هنوز است نو صبح عالم فروز : نشاید چنین

قارها جز بروز : نبوده در پس پرده راز هنوز : نماندست در بیضه باز هنوز : مکن این هوس ناشنوده
کار : نیابی ثمر جز بفصل بهار : چو از قطره بطن صدف پر شود : محل تا نیاید کجا در شود : حضوری سلاطین
صفات بود : که تعجیل کار شیاطین بود : لاجرم فایده بران مترتب نشد تشرف رخصت ارزانی داشت
خاقان سکندر نشان از لاهیجان عنان عزیمت بصوب رجوان انعطاف داد و کارکیا میرزا علی با جمعی از
سالکان طریق کیب دلی موکب عالی دو فرسخ راه مشایعت نموده و اجازت یافته مراجعت فرمود خاقان
اسکندر نشان در رودبار نزول اجلال فرموده و از انجام بطارم شتافت بعد از آنکه طارم را مضرب خیام
سعادت فرجام نموده نظر در احوال عساکر نصرت مآثر کرده موازی هزار و پانصد کس از صوفیان روم و شام
ملازم رکاب ظفر انتساب یافت و از جانب امیر حسام الدین دغدغه پیرامون خاطر خاطر میکردید چون مذکور
می شد که او سالک طریق خلاف و عداوت از طارم بخلخال رفته در قریه برید نزول فرموده روز دیگر
از مزرعه شالمو فرود آمده در قریه کذار خلخال نزول نموده بر وجه عرض رسیده بود که در مزرعه مزبوره
خربزه ایست و آن بغایت شیرین و لذیذ بوده است خاقان اسکندر شان از ابیل تمام بخربوزه بود بنابر آن
چند روز آنجا توقف نموده و شیخ قاسم در آن منزل ضیافتی نموده که مافوق قدرت و قوت او بود
چهل گوسفند بغیر دیگر اطعمه بریان نموده و از آنجا کوچ کرده در قریه کوی خلخال در خانه ملک مظفر توقاچی
سلطان علی پادشاه که معروف بخلفا بیک بود نزول اجلال فرموده موازی یک ماه دیگر آنجا توقف
فرموده بعد از آن بقریه اصطلاب و اردبیل نزول کرده و از آنجا بقریه الادرق شتافت و از آنجا باردبیل بطواف
آستان مشایخ عظام مشرف شد سلطان علی بیک چاکرلو که از قبل الوند بیک حاکم اردبیل و مغانات
بود کس نزد آنحضرت فرستاد که در اردبیل توقف ننماید والا آماده جدال و قتال باشد پس روز دیگر
از اردبیل کوچ کرده در قریه میرمی نزول فرموده بعد از آن کس نزد میرزا امیرزا محمد طالش فرستاد که جهة توا

اعلی و غازیان عظام محلی تعیین نماید چون میرزا محمد از کیفیت احوال خاقان اسکندرشان واقف شده بود کار
عمل شتافته بدرو عرض شرف اعلی رسانید که اسباب فراغت بهر صورت که در صفحه ضمیر ارتسام یافته
متصور است بنابر آن خاقان اسکندرشان سراوجان قشلاق نمود و میرزا محمد نوعی در سرانجام خاطر اشرف
اعلی کوشید که مکارم اولیای دولت کوشید که قلم و زبان از احصای آن متعذر گردد و اکثر اوقات خاقان عالیجاه
بگذرانیدن ایام اشتغال میفرمود و در آن اثنا سلطان علی بیک چاکرلو کس نزد والده میرزا محمد فرستاده او را
بمواعید بیکران مستظهر ساخته استدعا نمود که بهر نوع که باشد بدر را بیندازد و حمزه طالش که رانق و فاتق
میرزا محمد بود با والده میرزا محمد و سلطان علی بیک چاکرلو متفق شده انتظار فرصت میکشیدند و در اوایل
حال میرزا محمد ازین معنی اطلاع نداشت اما از حرکات و سکنات والده بر این معنی اطلاع یافته والده را از جرم منع و زجر نمود
حمزه طالش را اهانت و آزار بسیار کرده پیوسته در اخفای این معنی میکوشیدند و امیر آقای گیلانی از این حکایت
واقف شده بود روزی این سخن را با الله بیک و خادم بیک گفت و ایشان بعرض نواب کامیاب رسانیدند
میرزا محمد واقف گشت که این مقدمه معروض اشرف اعلی شده بدرگاه عالم پناه شتافته بحضور خاقان
اسکندرشان قسم یاد کرد که اصلا مطلقا ازین اراده خبر نبوده و چون اطلاع یافتم والده خود را منع و زجر کردم و جمع
مضمون قسم میرزا محمد بصدق اقتران یافت صورت قبول آن بر رای گیتی نمای اشرف اعلی و ضمیر ارکان
دولت قاهره پرتو انداخت بیت هر آن سخن که بود مقترن بصدق و صواب ؛ بود حقیقت آن نزد
هر کسی ظاهر ؛ و بعضی این حکایت باین طریق نقل کرده اند که محمد برادر احمدی بیک در آن تاریخ ملازم
میرزا محمد بود و الوند بیک کس نزد میرزا محمد و محمد بیک فرستاده و این برادر را بایالت اردبیل و خلخال موعد ساخت
مشروط بآنکه خاقان اسکندرشان را گرفته نزد او فرستند و میرزا محمد درین قضیه تامل و تفکر بسیار داشت
محمد بیک و برادر گفته که غیرت طالش مقتضی آنست که جهت حکومت دنیای فانی مرتکب چنین امری شود

بیت هرکه در کارها مراتب شد ؛ روی نیکی دگر کجا بیند ؛ هرکه تخم مضرتی کارد ؛ میوه منفعت کجا بیند ؛ و غرض
محمد بیک ازین سخن وی خود را از ارتکاب آن فعل باز داشت محمد بیک کس نزد میرزا محمد فرستاد که هزار تومان نقد
از برای تو میفرستم که خاقان اسکندرشان را با برادران گرفته نزد من فرستی چون این خبر بخاقان
عالیجاه رسید سالک طریق حزم گشت و در آن اثنا بمسامع جلال رسید که میرزا محمد متوجه درگاه فلک اشتباه
و امرای دولت قاهره مثل حسن بیک لله و خادم بیک و بیرام بیک قرامانلو صلاح در آن دیدند که چون
میرزا بمعسکر ظفر قرین رسد فرقه ناجیه سلاح در زیر رخت پوشند اگر میرزا محمد و مردم وی در مقام عناد
باشند ایشان نیز با طوالش ممزوج گشته دمار از ایشان برآرند و بعضی از صوفیان روم و شام که باراده
طواف بدرگاه جلالت مطاف آمده بودند سلاح و کمل کنند چون میرزا محمد با مردم بسیار بمنزل بیک شاه
نصرت شعار رسیدند خاقان اسکندرشان خادم بیک لله را باستقبال وی فرستاد که تفحص
احوال وی نماید و نقود مافی الضمیر او را بر محک امتحان زده آنچه بر رای خورشید آسای ایشان واضح گردد
بدرو عرض رسانند چون میرزا محمد ارکان دولت قاهره را از دور دید از توسن خلاف پیاده گشته
با ایشان مصافحه نمود و مجددا صحایف اخلاص او و دولتخواهی خود را بمطالعه ارکان دولت شاهی در
آورده دعوی یکجهتی و جانسپاری نمود و امرا و ارکان دولت ماجرا را بعرض خاقان عالیجاه
رسانیدند بعد از آن امرای عظام او را بشرف خاقان کرده در مقام رسانیدند میرزا محمد بیک
بعد از شرف این سعادت مکتوب شروان شاه را در آورده استدعای وی را معروض داشته
در مجلس بهشت آیین مصحف مجید طلب کرده مجددا قسم یاد کرد که غیر از بندگی و جانسپاری چیزی
پیرامون خاطر من نگشته و بدین مزخرفات نقضی در مبانی اخلاص من نشده و چون دانستیم که
این معنی بعرض شرف اعلی رسیده و کان این عذر و بیوفائی در باب من فرموده بجهت رفع آن

قائمه خود را برکات مستطاب رسانیده‌ام امیدوارم که چون بکرر انقیاد و اخلاص و جان‌سپاری مرا بمحک
امتحان زده اند خالص و تمام عیار بوده امثال این حکایات در باب من قبول نفرمایند بیت گمان مبری
در حق نیک‌خواهان ؛ روا نیست بگذر ازین بدگمانی ؛ شاه عالم پناه میرزا محمد را بخلع فاخره مشرف
و مردم او را یکان یکان تشریفات لایقه عطا فرموده بمواعید الطاف بیدریغ شاهانه و اعطای نوا
پادشاهانه مستبشر نموده در چهار روز رفیق موکب همایون بود روز دیگر رخصت انصراف حاصل نموده بجانب
پیشکمار مراجعت نمود شاه عالم پناه نیز صوفیان را که بازداشته بود رخصت کرد که بمقام مألوف خود
روند و دران سال بعد از نوروز سلطانی که جهان از آرایش گلزار نمودار باغ فردوس گشته و اطراف بساتین
غیرت ارم و چین در خشند و چون قبه خضرا ابر کواکب شده فراش صبا بساط زمین را بفرشهای رنگ رنگ آراسته
و باغبان صنع چمن را بگلهای گوناگون آراسته بهارهای پدید آمده و نهرمان بر و سلطان اقلیم افلاک بر
علامتی سرادقات جلال را در کره نار نصب نمود و ریاحین از بیم غارت لشکر سرما در زیر برف متواری
شدند بیت رخساره لاله پر زچین شد ؛ آیینه آب آهنین شد ؛ هر برگ که جلوه کرد گستاخ ؛ در دکان آمد
نوجسر تاج ؛ اگرچه تاراج گر زمستان درختان باغ و بستان از لباس خاصیان صحرای نخجوان عریان ساخته بود
اما فرمان فرمای وی و بهمن را هم پوستین قاقم عنایت فرموده و فلفل جال از کثرت برف چون شده
و هامون در نظر یکسان مینمود چمن را که چندین اطفال ریاحین در مهد زمین بود بجز نرگس قرة العین
از و نمانده و همگی چون عارض گل پژمرده و چون شمع لاله دل مرده شد بیت بجز درون آتش تپش
نداشت ؛ که در زندگی تاب سرما نداشت ؛ ز برف اندران وادی جان گسل ؛ زمین و فلک
شد بهم متصل ؛ ز سردی آهن شرر در گریز ؛ چو طفلان ز مکتب برون جسته تیز ؛ ببسوی
شفق و مه با سر گران ؛ که سید او ترکش ز آتش نشان ؛ و طیارات سماوی از سرما بر جای

برف

برف افتاده مجال گریختن و پرواز کردن نداشتند و مردم هرگونه از آن طیور بیکبر فتند و بنظر اشرف اعلی
می آوردند و خاقان اسکندرشان نیز از آن حال تعجبات دست داده بود زیرا که در هیچ زمانی از آن
شدت سرما بدین نهج نمی بوده و بعد از آن آنحضرت فرمود که عساکر نصرت فرجام و مردان خاندان
کرام از برف قلعه ترتیب نمایند و غازیان قلعه ساختند که در رفعت با فلک الافلاک لاف برابری میزد
و از سه جانب دروازه گشاده خاقان اسکندرشان در روز در بیرون قلعه بود و جمعی را مقرر داشته بود
که در اندرون قلعه باشند و جمعی دیگر را فرمود که از دو طرف جنگ کنند و خود نیز از در دیگر یورش نموده
قلعه را مسخر کرد و پس از آنکه سلطان ثوابت و سیار در اردوبیل برج حمل منزل ساخت آنحضرت علم عزیمت
بصوب گرجستان برافراخت در لنگر کنان در موضع شهسوار بیک نزول فرموده چند گاه در آنجا توقف نمود
روز دیگر کوچ کرده در قره ماهیان فرود آمده در خانه بیک طالش که حاکم مغانات بود نزول اجلال
فرموده و از آنجا متوجه زیارت حظیره مقدسه منوره گردیده در خانهای سلطان حیدر نزول اجلال فرموده و از آنجا
بطرف گنجه شتافت و در اثنای راه معلوم شد که یکی از اولاد میرزا جهانشاه موسوم بسلطان حسین ماوانی
با جمعی از مردمان فتنه انگیز در حدود و دگر نشسته بجار چندار بکاخ و باغ نو دراه داده و اطراف آن
را تاخته و جمعی را با خود متفق ساخته غافل از آنکه پای ملخی که از دست موری رها شد
صورت نمی‌بندد و از زراع مقصری که بغارت بزند درع داودی بهم نرسد و از دواج که از محتاج
نمی‌بندد کسوت پادشاهی مهیا نگردد و از مضمون این ابیات غافل گشته بیت ز قیصر ستان افسر
جاه ؛ نه از فرق درویش پشمین کلاه ؛ ز دست جم آور برون جام زر ؛ نه کشکول از دست در
یوزه گر ؛ ز بال عقابان پر تیر گیر ؛ پر ماکیان نیست در خورد تیر ؛ توان خیره کرد از نی سخت
نه از خامه کاتب تیره بخت ؛ بپرواز دو کس هزبران کمربند ؛ چو موسه بوشد کس از بمیش

وخاقان اسکندرشان در دفع استیصال او با ارکان دولت قاهره مشورت کرده در ان اثنا قاصدی
از جانب شاه رالیه بدرگاه معلی آمده نامه آورد مضمونش آنکه اگر همای همایون فال دولت شاهی ظل الهی سایه اقبال
بر مفارق مخلصان اندازد و غاشیه طاعت و فرمان برداری بر دوش گرفته بهر طرف که رایات جلال
نهضت فرماید چون سایه در قدم بوده آنچه شرایط خدمتکاری و لوازم یک جهتی و جان سپاری باشد بتقدیم
رسانیده خواهد شد چون نثار اخلاص و اعتقاد بندگان خضرت پناه در عروق کینه کیفیتی جاریست که نقش سوی وفا
از لوح دل فرو شسته و جذبه مودت و اختصاص در مجاری خاطر کمتر جاییست که بجای عقوبت صفت
اتحاد نشسته هر آینه محبت چنین از خلل تغیر حال و ازال تبدیل عاری خواهد بود بیت چنان بقید اخلاص گشته
مرغ دلم که سیج جانب دیگر نمیکند پرواز خاقان اسکندرشان دانست که ملقات بی فروغ
و تکلفات آمیخته بر فروغ دوغ آن مقالات نفرمود زیرا که ابنای زمانه بهر کو بدم اخلاص و محبت
زنند و بهر نوع از تکلف اظهار ارادت نمایند چون بنظر تامل بر احوال ایشان ملاحظه نماید از منزل اسکلا
بصد مرحله دور از سلوک طریق یک جهتی بصد حیله نفور رانند بیت وفا مجوی ز دوران که هیچکس نشود بهیچ گونه
نکلزار و هر بوی وفا بعد از آن آنحضرت روزی چند در کوهچه دگرکنگر اقامت انداخته سلطان حسین بارانی
از توقف فلک پیمان خبردار شد اخر مکر و فریب بر صحرا طیلسان خدعه و غدر در سر بیمن حیله ورز بر سان
بدرگاه معلی شتافت و بعد از تمهید قواعد اتحاد بمسامع آنحضرت رسانید که اگر خاقان اسکندرشان کلبه
احزان مخلصان را بنور حضور مشرف کرده اند هر آینه از بن شرف تاج مباهات در افتخار طایفه فرق نیلو
بدرود فلک الاخضر خواهد رسید و کدورات موروثی بصفا مبدل گشته قاعده اخلاص بنوعی تاکید خواهد
یافت که از وقوع حادثات زمان تزلزل نخواهد یافت خاقان اسکندرشان و ارکان دولت قاهره
بحسب اقتضای وقت مصلحت در اجابت دعوت دیدند و تکیه بر لطف یزدانی و من یتوکل علی الله

فهو حسبه

فهو حسبه گروه گروه متوجه منزل سلطان حسین بارانی شدند در ان اثنا لشکر نصرت آثار ارادت سر گروه فوج فوج بدرگاه
معلی می آمدند چنانچه در وقت توجه رایات نصرت آیات بصوب اردوی سلطان حسین بارانی هزار سوار
و پیاده همراه بودند چون شاه عالیجاه از غدر ایشان مطلع بود مقرر داشت که خیام عساکر نصرت مآثر را علیحده نصب کرده
با اردوی سلطان حسین ممزوج و مخلوط نکردند و موازی سه روز در اردوی خود توقف نموده در ین ایام سلطان
حسین بارانی در مراسم خدمتکاری و جانسپاری و فرستادن تحف و هدایا بدرگاه معلی و انعام ارکان
دولت قاهره تعلل و تهاون نکرد و خاقان اسکندرشان دانست چون از سحاب موافقش قطرات مطرات
متقاطر است ارتحال از آن منزل لازم و با ارکان دولت صلاح نهضت و ارتحال دیده سلطان حسین از ین داعیه
واقف شده امرا و اعیان بارگاه عرش اشتباه را طلب نموده در توقف نواب کامیاب مشاورت نموده
امرا قبل از آنکه حکایات توقیف را بذروه عرض اشرف علی رسانند بنوعی جواب گفتند که سلطان حسین
استدعا نمود که توقیف متصور نیست و این التماس در معرض قبول نخواهد افتاد و بعد از آنکه امرا متوجه باب
سر بر خلاف مصیر گشتند سلطان حسین بخاطر گذرانید که بهر نوعی که تواند خاقان اسکندرشان را با ارکان
دولت را دستگیر بند و زنجیر گرداند غافل از ینمعنی که طلوع تباشیر صبح صادق را اغام ظلام در حیز
تاخیر نتواند داشت و شموم شمایم فرخنده نسایم مشک اذفر را اشتداد ایام در نافه صبا مستور نتواند ساخت
کمندی که از تار عنکبوت سازند شیر ژیان را بدان بند و شمشیر چوبین که صبیان برای ملاعب سازند
پیل دمان را از پای نتوان درآورد سلطان حسین بارانی بخیال محال در اندیشه باطل طرح صحبتی انداخت
و از مقربان درگاه معلی التماس کرد که منزل ظلمانی انور بحضور خاقان اسکندرشان را بهانه عارضه
که فی الواقع نبود منسوب ساختند و حسین بیگ لاله را در خدمت شاه عالیجاه گذاشته ما بقی
ارکان دولت بمنزل سلطان حسین بارانی برسم ضیافت حاضر شدند و عذر خواهی کردند که خاقان

اسکندرشان از صوب اعتدال بسوی منهج انحراف نهاده میسر نشد که بصحبت شریف رسد سلطان حسین آنرا
بصدق حمل نموده لوای عیش و عشرت و رامش برافراخت و از مراسم ضیافت و مهمانداری دقیقه فرو
نگذاشت و چون روز بآخر رسید امرای عظام رخصت انصراف یافتند و بملازمت شاه شتافتند و خاقان
اسکندرشان صلاح چنان دید که بی رخصت سلطان حسین از آن منزل کوچ کنند و متوجه جوزسعد شوند
چون شب ظلمانی پرده مشکین خود را نقاب ضو آفتاب ساخته و در خیمه ستون گردون مشاعل ثوابت
و سیار برافروخت سلطان مشام حواس فرق انام را عاطل گردانید شاه عالیجاه امر فرمود که هر کس از
غازیان نصرت قرین خیام را از کثرت شموع و مشاعل نمودار سپهر فیروزه فام گردانند و دیگها بار کرده
آتش در زیر دیگها برافروزند تا از دور در نظر مردم چنان نماید که در معسکر ظفر اثر طعام طبخ می نمایند بعد از آن
شیران کوه پیکر و اشتران برق اثر در زیر بار کشیده روانه شدند و سلطان حسین بارانی و مردم او
وی از نهضت و کوچ کردن غافل گشتند از شموع و مشاعل و نیران در تحت سپهر فیروز گون استدلال
استقرار و سکون کرده تا روز دیگر که شموع و مشاعل انجم از پرتو نور آفتاب منطفی و منتفی گشت سلطان
حسین از نهضت خاقان اسکندرشان واقف شده آتش غضبش اشتعال یافت در عقب شاه عالیجاه
ایلغار کرده و نزدیک بمعسکر ظفر اثر رسید خاقان اسکندرشان از کثرت مخالفان اندیشه نکرده و پای ثبات
در میدان محکم کرد و خوف در دل مخالفان جای کرده رو براه وادی رجعت نهادند بعد از آن خاقان
اسکندرشان بجوزسعد رسید و از آن منزل نیز کوچ کرده در دو فوزالم نزول فرمود **رفتن خاقان**
اسکندرشان بدو فوزالم و آمدن صوفیان روم چون آفتاب عالمتاب شاهی با مرآئی الطاف از مطلع
نامتناهی باطراف و اکناف ربع مسکون لامع و درخشان گشت هر کس نسبت بخاندان امامت
دم از اخلاص اعتقاد میزد و قدم از سر ساخته بجانب معسکر ظفر اثر میشتافتند از آن جمله طایفه

بافوجی

بافوجی از صوفیان روم احرام درگاه فلک سایش که کعبه حاجات و قبله مرادات است بسته و قدم در راه
نهاده بعد از قطع مسافت و پس آفت در شور و گل فرود آمدند که از انجا در جوزسعد بغیر ببساطبوسی مشرف
گردند و منتش که بهادری بود بیلتن و سپهداری لشکرشکن در آنجا قلعه داشت محکم چون برم و در فراهم
الباس و صوفیه مطلع شده بر استقبال نمود و طرح ضیافت انداخت و چند نفر صوفی روم را بمنزل فرود
آورده و ملازمان خود را بغارت مامور گردانید و صوفیان بقدر وسع و امکان بمدافعه درآمده و بسعی بسیار
خود را از ان ورطه زخار بساحل نجات رسانیدند و متوجه درگاه معلی شده صورت حال بعرض رسانیدند
آتش غضب قیامت لهب از استماع این ترک ادب ملتهب گشته با فوجی از بهادران بجانب قلعه منتش التفات
فرمود چون منتش از توجه خاقان رستم وش اطلاع یافت قلعه را بمعتمدان سپرده بوادی فرار شتافت
خاقان دشمن شکن با فوجی دلیران تهمتن فن بظاهر آن قلعه رسید و غازیان بنهب و غارت مشغول گشتند جمعی
از مخالفان بعزم جدال بمیدان قتال آمدند خاقان اسکندرشان بقتل ایشان فرمان داد جمعی کثیر از اعدای دولت
بخاک مذلت افتادند چون ظفر ورود با غنایم نامعدود از راه قاقوتان قاغزنبان متوجه زنجان شدند و از انجا بییلاق [illegible]
رفتند و رحل اقامت انداختند در آنجا خبر آوردند که خرسی در مغاره وطن کرده و مردم از آزار بسیار بجان رسانید خاقان
شیر شکار عازم دفع آن بکار گردید سپاه انجم عدد و ملایک مدد گرد آن در ابر کاد دوار در میان
گرفتند خرسی از آواز آن لشکر ظفر اثر از مغاره بیرون شتافته خاقان شیر دل با وجود آنکه سیزده ساله
بود متوجه آن جانور گشته بیک تیر آن سبع مهیب را که نمونه دب اکبر بود از پای درآورد و بمنزل
تشریف آورد دو ماه در انجا بسر برد و بعد از ان متوجه ارزنجان گردید **گفتار در قضایای که** در ولایت
خراسان واقع شده در ان وقت که سلطان حسین میرزا در استراباد بود بدیع الزمان میرزا از سلطان

وامیر ذو النون ارغون از زمین داور با سپاه بلا شر بولایت هراة شتافتند از مواشی و مراعی ارکان
دولت پادشاهی هرچه یافتند تصرف کردند از شیوع این خبر امیر علیشیر و محمد ولی بیگ و سایر امرا باضطراب افتادند
چون بدیع الزمان میرزا باو خبر رسید امیر ذو النون شتر متوجه گردید مردم بلوکات چون وی را تنها دیدند تصور
کردند که بدیع الزمان میرزا مراجعت کرده و امیر ذو النون با لشکر اندک نزدیک رسیده است و اکثر امرا
بیرون روند غافل از آنکه وی دستگیر گردد و مقارن محمد معصوم میرزا از جانب چکچکتو بهراة رسید و امیر
محمد ولی بیگ متحصن شده با دو سه هزار سوار جرار بار کاب شاهزاده عالیمقدار از شهر بیرون رفته در قلب
محمد معصوم میرزا را باز داشت و خود در میمنه ایستاده و ضبط میسره را بعهده سید عبد الله میرزا و امیر بابا
علی گذاشت از آنجانب میرزا بدیع الزمان بقوی اردول آوران در حوالی کهنه خانه با میر ذو النون پیوست در
محل کشیدن شیلان قراولان عسکر ظفر نشان خبر رسانیدند که باغی نمودار شد امیر ذو النون با لشکر ارغون
بدمی در رکاب آورده ایشان را استقبال نموده در نواحی الک نشین آن دو لشکر پر خشم و کین بهم رسیدند
و از صرصر کین مردان جلادت آیین آتش محاربت افروختن گرفت از نیران قتال خرمن حیات دلیران
نبرد احتراق پذیرفت و در اثنا بدیع الزمان میرزا بمعرکه رسیده مردمان هراة از مشاهده آن حالت
دست از کار رفته نخست سید عبد الله میرزا و امیر بابا علی فرار نمودند بعد از آن محمد معصوم میرزا و امیر محمد ولی
بیگ گریز و ستیز اختیار کردند محمد معصوم میرزا و سید عبد الله میرزا از روی باره وی همان آوردند
و امیر محمد ولی بیگ بشهر در آمده دروازه ها را بست بدیع الزمان میرزا شهر را احاطه کرده طمع میداشت
که بی جنگ شهر را مردمان بدو دهند سپاه اجازت حرب نداد و بعد از چهل روز خبر مراجعت سلطان حسین
میرزا بخواتر پیوست امیر علیشیر کس نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده و برا از مقابله بدر برسانید

بنابران

بنابران بدیع الزمان میرزا بهراة رسید **گفتار** در قضایای که در روم واقع شده در این سال سلطان
بایزید پادشاه روم با سپاه و زیاده از حد اوت کرده وان در یک ایمون متوجه دیار کفار گشته در کار
کرده جهة ترتیب آلات جنگ توپ تفنگ جمع آورده و ذو کشتی بسیار از هر دیار مجتمع ساخته توپها و ضربزنها
در سفاین گذاشته از آن جمله دو کشتی بود که باصطلاح ملاحان فرنگ و روم ایلی له کوکه گویند ساختن آن
چنان کشتی بجز ملوک مقدور کسی نیست زیراکه خرج هر کدام بیست و چهار هزار اشرفیست و اسامی و صفات کشتی
برین موجبست کوکه باد نه پارچه قدر رقه قالیان در چه قسمی که موصوف بقدر رفته است باد بان ندارد و حرکت او
بباز وست اما از جمیع اقسام کشتی اسرعست **بیت** نوبسنی در چابکی جا کمتر از باد صبا : مرکبی از تخته
صدره بیار تخت روان : واکنه کوکه معروفست بر مثال کمان بر میان تیر **بیت** بر عکس نکم و کمان همیشه
کمان و همچو تیر روانست و تیر او نیز چو کمان همیشه بر جاست **بیت** بلا این چرخ مقرنس بکه باشد سهمناک
بهر حفظ خویش دارد تیر در بحر کمان : و قسمی که او را باو نه گویند مصال حصارست و سریع کشتی
بیت ماهی از زور صلابت اژدر ماهی روش : الا که بنشست و از کون چرخ سیماب آسمان : در ظهور
چون نهنگ و از نهنگ اندیشه ناک : صفدر با بل تحیث و سرور صاحب قران : مشکلش زحل کمره دانی
تسیم خوشدلی : بیش و آسان کمر دو قطع بحر بیکران : نام وان شلکت و اسپنا وان صنعت بسته ام
بهر اظهار هنر صد خانه بر یک نا و دوان : قسمی که بعقالیان موسومست بر وضع باو نه است اما کجکات
و ورچه کوچکترین اصناف کشتی و سریع السیراست **بیت** جهنده مرکبی بال و رهوار : چو بادش
دم بدم بر آب رفتار : چو اشتر کوه کوهان و سرافراز : ز مستی خروشان و کف انداز :
سلطان بایزید در هشتم شوال با سپاه بسیار بجانب مقصد نهضت نموده و او پادشاه حاکم کلی بول
ا ... سپهسالاران بحر با حنو و بهرام قهر و جماعت ملاحان سیاحت شعار عمده سیاحان بجار بیش رو

عباران دریابار رییس کمال و رییس براق بر دو کشتی که گوینده سوار شده و سیصد کشتی دیگر جوانان
روم با تفنگ و ضربزن بسیار بر جانب جزیرهٔ کلی بولی روانه شدند که از آنجا بجزیرهٔ موره توجه نمایند
کنار موره بحوالی قلعهٔ عینه بختی درآیند سلطان بایزید نیز از راه خشکی قلعه را احاطه کند ایشان بادبانها برافراخته
روانه شدند بیت چو بادبان باد مساعد گشت ؛ شتابنده با موج همراز گشت ؛ بدین گونه تا در گذشته
آفتاب ؛ همی کرد کشتی برفتن شتاب ؛ چون بجزیرهٔ موره رسیدند از آنجانب والی ونذکه قلعهٔ عینه بختی
تحتی بود آگاه گردیده بی ترس لشکر عظیم با کشتی بسیار و توپ و تفنگ بیحد و شمار عازم جدال و قتال شده
در اثنا باد بر خلاف مراد بلکه بر رضای کافران بدنها وزیدن گرفت رومیان لنگرهای خود را در جای
محکم درآوردند و قریب بیست روز توقف کردند خبر این حادثه را بسلطان نوشتند بنابر آن سلطان
احمد پاشای هرسک اوغلی را که وزیر بود با جمع بهادران ظفرشعار بدفع کفار فرستاد و باد مراد رومیان
گرفت و جنوه و فرنگ با صد و پنجاه کشتی قلعه مانند در هر کدام هزار مرد با آلات نبرد و در هر کشتی هفت فرنگی و
بیست قرغان و هر توپی از پنج تا پنجاه من سنگ می انداختند در برابر سپاه روم آمدند و رایات منکوسی
و اعلام معکوسی کفر را برافراختند و از اینجانب رییس کمال و رییس براق متوجه اهل نفاق شدند و توپ و تفنگ
انداختند و از صدای تفنگ و ضربزن ستاره بر آسمان راه گم کرد و غریو کوس و صدای نای و ناقوس بفلک
برآمد در اثنای جنگ از سپاه فرنگ دو عدد گوکه که دماغند که دو هزار مرد در آن بود و یک ... ده
و یک پارچه و پانصد نفر حاضر بودند روی در سپاه روم آوردند و قلابهای آهنین در کشتی رییس براق
انداختند ایشان لعط سفید را آتش زده در میان آن دو کشتی افکنده هر چند رومیان جهد کردند
که کشتی خود را از قلاب کافران جدا کنند میسر نشد و دو کشتی فرنگان و یک گوکه رومیان سوخت و کمال
بیک و قراحسن رییس براق و پانصد نفر از رومیان شربت زهر مذاق مرگ چشیدند و هفتصد نفر

دیگر که جزیره افتاده بود بکشتی درآمدند و سپاه روم هفتصد نفر فرنگ بضرب توپ بکشتند
و یکهزار و پانصد فرنگ را زبون کرده موازی یکصد و پنجاه نفر را براه عدم فرستادند و روزنامهٔ عمر اهل
شرک و ضلال بروز روشن شب تار کرده و روی دریا از خون ایشان همرنگ طبرخون گردید و سپاه فرنگ
بی نام و ننگ راه فرار پیش گرفتند رومیان متوجه قلعه بختی شدند بعد از سه ماه کافران کم او در برابر سپاه
روم آمدند بعد از ستیز و آویز راه گریز پیش گرفتند و رومیان از جانب بحر و بر قلعه را در میان گرفته خوف
بسیار بر اهل حصار مستولی گشت ناچار قلعه را تسلیم نمودند سلطان بایزید حصار را نیز بمعتمدان سپرده
باورنه مراجعت نمود و حکم کرد که سنان پاشا و مصطفی پاشا و قلعه در برابر حصار بسازند پاشایان حکومت ...
و رانکه روزگار دو قلعه استوار در برابر یکدیگر ساختند ذکر قضایایی که در خراسان واقع شده در این سال
محمد حسین میرزا متوجه اسفراین شده امیر بدرالدین را بقتل آورد چون مظفر حسین میرزا از کشته شدن امیر
بدرالدین خبر یافت عزم رزم را جزم کرده بسبزوار بیرون خرامید امیر محمد قاسم بن امیر محمد برندق برلاس
با فوجی از لشکر ظفر اقتباس بر رسم منقلای روانه کرد میان محمد قاسم و مقدمه لشکر استرآباد که سردار
ایشان محمد کوکلتاش بود در میان ایشان محاربه در غایت صعوبت دست داده محمد قاسم بزخم تیر از پای
درافتاد و محمد کوکلتاش بفتح و نصرت اختصاص یافته چون گریختگان مظفر حسین میرزا رسیدند
وی نیز فرار نموده بطرف راوه شتافت کپک میرزا نیز بعد از استماع این خبر مشهد مقدسه را گذاشته
برقرار اختیار نمود و محمد حسین میرزا خراسان را خالی یافته از استرآباد تا نیشابور تصرف نمود وقایع متنوعه
در این سال سلطان حسین میرزا حکومت بلخ را با توابع و لواحق بمیرزا بدیع الزمان میرزا داده و نام وی را
در خطبه ردیف اسم خود گردانید متوفیات مولانا حسن شاه در اوایل ایام جوانی ملازمت میرزا سلطان محمد
مینمود در آن اثنا روزی سخن از ذکر معایب ملوک رسید مولانا حسن شاه هر یک از ملوک ماضیه را بعیبی منسوب گردانید

میرزا سلطان محمد از وی پرسید که سخن چه عجب دارم مولوی گفت که میر کاهلی و رشما عیبی نمی بینم پادشاه
لفت کاهلی مارا از کجا دانستی گفت از انجا که میتوانی گفت ده هزار دینار بمولانا بدهید و میگوئی میرزا سلطان محمد
شنیدن این سخن در خنده شد و پنجهزار دینار بمولانا عنایت کرد مولانا گفت اینک از کاهلی در میان او ماندیمت
عمر مولانا زیاده از نود سال بوده سالها در مدرسه کوهرشاد بیگم و مدرسه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشت
بعد از فوت قاضی نظام الدین ترک تدریس مدرسه کوهرشاد بیگم کرده در مدرسه عباسیه علم افادت بر افراشت از جمله
تصانیفش شرح حکمة العین بوده گفتار در وقایع پسندیده و تتمه مایه محاربه نمودن خاقان اسکندرشان با پادشاه
شروان چون خاقان اسکندرشان در دار زنجان نزول اجلال فرمود در انجا طوایف مریدان و صوفیه جهت همراه
کس از استجلو و شاملو و روملو و تکلو و ذو القدر و افشار و قاجار و ورساق و صوفیه قراجه داغ از آن جمله محمد بیک
یاد و دویست نفر از اولاد و اتباع و عابدین بیک شاملو با سیصد کس بدرگاه جهان پناه جمع شدند خاقان اسکندر
شان بعضی از ارکان دولت قاهره را طلب فرموده امر کرد که با سران سپاه مطارحه نمایند که بکدام طرف توجه
نمایند و بعضی گفتند که در دار زنجان قشلاق باید کرد تا سایر صوفیان و مریدان مرتبه مرتبه باردو ملحق شوند
و بعضی گفتند که در زمستان متوجه غلای فرقره شویم و فرقه دیگر محور سعد را جهة قشلاق تعین کردند بعد از آن امرای
درگاه اختلاف سران سپاه را بمسامع خاقان عالیجاه رسانیدند آنحضرت رای این امرا صواب نشمرده
قرار داد که امشب استخاره خواهم کرد آنچه ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین فرمایند آنرا بفعل خواهم
آورد روز دیگر خاقان اسکندرشان سالکان و دولتخواهی را بپایه سریر شاهی طلب داشته فرمود که از
ارواح مطهره ائمه و صلوات الله علیهم اجمعین مرا محقق شد که توجه رایات جلال بصوب شروان مقرون
بصلاح و صوابست بنا بر آن عنان عزیمت بطرف شروان انعطاف داد و بعد از وصول منزل بالسعین رأی
اصابت آیین چنان اقتضا کرد که خلفا بیک را بحسب فرمان با فوجی از دلاوران بجانب گرجستان المغار کرد

انجر

و صنعت بی نهایت کرفته باردوی همایون ملحق شدند خاقان اسکندرشان هم در آن ایام الیاس بیک
اغوت اوغلی را با فوجی از صوفیان رستم و شس بفتح قلعه منتش فرستاد و امیر الیاس با جنود بی مر بپای
آن حصار سپهر اساس کشته منتش حصار را بیکی از معتمدان خود گذاشته رایت هزیمت بر افراشت و جنود ظفر
قرین آن حصن حصین را محاصره کردند و در میان گرفتند و متعلقان منتش با خاطر پریشان با تیغ و کفن باردوی آن
امیر صف شکن کو شتافتند بیت کفنها بگردن در آویخته ؛ همه سنگ ندامت فرو ریخته ؛ و آن جناب کلان تران
ایشان را بآستان اقبال آشیان فرستاد و آنحضرت بنظر عاطفت در انجاحات
نگریست و ضبط قلعه را بدیشان رجوع نمود چون خاقان اسکندرشان در منزل الخطاباد
نزول اجلال فرمود و منتش روی توجه بجانب اردوی همایون آورده بآستان
خلافت آشیان رسیده روی نیاز بر خاک راه سود و گرد انفعال بر جمال حالش نشسته
بلطف و مرحمت آن مهر سپهر سروری دل بسته از حرکات ناپسند خود شرمسار و لعنات
شهریاری امیدوار آنحضرت از غایت کرم و عاطفت از جامه خانه نرم و بخشایش خلعت
انعام و احسان در قامت قابلیتش پوشانیدند بعد از آن فرمان همایون شرف نفاذ
یافت که بیرام بیک قرامانی با فوجی از جنود ذو القدر جیش از موکب نصرت آثار زرک بجانب
آب کر شتافته از معبر قوین ابوبی عبور نماید امیر بیرام برحسب فرمان بجانب آب روان
شد آن معبر را قابل عبور لشکر ندانست و متحیر ماند خاقان اسکندرشان بکنار آب رسیده
عنان یکران بطرف ایشان انعطاف داد و عساکر نیز متعاقب وی اسپ در آب
افکندند و مجموع عبور نمودند در ان اثنا مردمان شکی اغاز نبرد نمودند غازیان تیغ
بدریغ آتش صفات خرمن حیات ایشانرا بسوزانیدند درین حال سواری رسید

خاقان اسکندرشان نیروی احوال فوج بسیار پرسید و بی گفت و مجلس فتح بسیار مذکور شد که خاقان
اسکندرشان متوجه شیروانست و شیروان شاه گفت اگر او بدین حدود آید انچه بجد ز او رسیده در دو
خاقان اسکندرشان از شنیدن این خبر دانست که آتش فتنه شیروان شاه جز باستعمال شمشیر آبدار تسکین انطفا
نپذیرد و سیلاب طغیان لشکر شیروان بغیر از صرصر حملهٔ مردان صفت انقطاع نگیرد بنابران با سپاه ظفر
متوجه گلکه گیلان شد سالکان آن مکان بعرض خاقان اسکندرشان رسانیدند که شیروان شاه با خیل و سپاه
دریای قلعه قبله نشسته و در صلح و صلاح بر خود بسته بعد از آن شاه جمجاه متوجه شماخی کرده در آن تا هم
رسید که پادشاه شیروان با فوج ناقص اعیان و رعیت که در حوالی شهر واقعست فرود آمده گرد اگرد
خود را خندق کشیده و چون خاقان اسکندرشان از قرب مخالفان واقف شد تعبیه سپاه نصرت شعار کرده
ایشان را هشت هزار بود اقدام فرمود و فوج بسیار بیست هزار سوار و شش هزار پیاده جرار که همراه داشت
برابر بر پشته صعود نموده همت بر ترغیب لشکر گماشت بعد از آن دلیران جنگجوی و بهادران رزم خوی
میدان کین با خنجر و ترکش در زمین و زمان انداختند تیغ یمانی در کف سالکان مسالک پهلوانی آغاز
سرافشانی کرده و مرغ روح ... از تنگنای قفس بدن فانی پر انداختند و ... سنان بطعن پیر و جوان
زبان دراز کرده و تیر خارا گذار در جسم هر یک از دلیران معرکه بکار چندین چشمه خونبار موجود گردانید و ابر
جبین مهر و جبین افکنده سخت روی بیشتی آورد بیت افکند و سپه کرده را بر و با تیغ و دو
شده سخن کوتا وران شاه شیروان شاه با جمعی از طایفه کرد پای جلادت پیش نهاده و مرغان تیر
و از تیر آن آتشیان کمان ... مبالغه نمودند که از سهم سهام خون آشام ایشان
بهرام شد بیدالانتقام بر آفتاب از زر نکار رو کشیده بیت سپه با هشنک شده از خدنگ تا و زان گرد و غبار
مردان جنگ تا جبال آهنین شد ز پیکان سپی تا بجوشن نشد احتیاج کسی تا ز بس تیر افتاد چو میوه ز شاخ

شده روزی

شده روز تیر زاغ و کرگس ... فرخ تا به کام رسان شیروانیان شدند بر ایشان ... شب آورده ترک
ترک حیدر دخت و سنان آتش فشان غازیان چون عروج دولت ایشان بر بالا کشیدند و خورشید ...
و ران تماما بود ... بسپر میمنه و میسره خاقان عالیجاه بهم بر آمده فوج بسیار چیره شده با سواران سپاه
یکبار حمله کرده پیادگان ... و پای ستوران افتاده دیگر مجال نیز انداختن نیافتند دلیران
لشکر شیروان شاه از حدت آتش کینه چون باد می آمدند مانند آب باران بروی ... خاک آورده
بعضی آب حیات را بر باد فنا داده و فرار نمود ... زخم سنان آتش فشان سینه پر کینه بر خاک نهادند در آن
اثنا خاقان اسکندرشان با فوجی از دلاوران که هر یک ... جنگ قله هیجا و نهنگ دریای وغا بودند بمیمنه
جلادت بجانب دشمنان تاخته بهر حمله جمعی را بر خاک هلاک انداختند آخر الامر بواسطه قوت دولت شاهی
بلکه بمحض عنایت الهی نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم خاقان والا گهر وزید و خاک نکبت در دیده شیروانیان
پاشید تمامی احمال و اثقال ایشان چه نقد و جنس و مال در عرصه قتال گذاشته مضمون آیه و ما النصر الا من عند الله
شهیت پیدا شتند بیت سواران شیروان ... بستیز تا گریختند در پیش راه و گریزها شیروان شاه
بحال تباه در روی سپاه بطرف قلعه بیقرو فرار نمود و جمعی از عساکر ظفر مآثر او را تعاقب نموده بمیدان سنگ
او شیروان شاه هست نزدیک بقلعه از عقب رسیده و از اسب پیاده گردیده سرش از تن جدا ساختند و سر ...
و اسب و بر استصرف شده جمعی از لشکر شیروان شاه که دستگیر غازیان شده بودند اسب و ...
ساختند بعد از آن سر او را بجسد وصل کرده بسوختند و از روی قتیلان منارها ساختند خاقان
اسکندرشان سه روز در آن مقام توقف کرده و آنگاه متوجه شماخی کرد و بلده و نواحی آن بلده سادات
و قضات و موالی و اهالی و اشراف و اعیان در استقبال آنحضرت استعجال نموده بشرف بساط بوس
مشرف شدند خاقان اسکندرشان در تخت شیروان مقام و آرام گرفت در آن اثنا خبر رسید که

شیخ شاه ولد فرخ یسار که در روز محاربه فرار نموده بود و حالا در شهر نو قرار گرفته بقیة السیف لشکر شروان
نیز در وی جمع شده اند آنحضرت خلفا بیک را با سپاه نصرت نشان بر سر شیخ شاه فرستاد و موکب
همایون نیز بدانصوب در حرکت آمد و شیخ شاه از توجه خاقان عالی نسب خبر یافت در کشتی نشسته بطرف گیلان
گریخت چون خبر فرار شیخ شاه بعرض شاه ملایک سپاه رسید جهة قشلاق متوجه محمود آباد شده در اثنای
قشلاق منهیان بعرض خسرو با استحقاق رسانیدند که متوطنان قلعه باکو لوازم خراج گذاری بجای نمی
آرند و آن حصاری بود موصوف بحصانت و معروف بمتانت کلمه والسماء ذات البروج درباره او آیتی
و آیه و بنینا فوقکم سبعا شدادا در استحکام او کنایتی **بیت** گذشته سر کنش ز آسمان بلند ؛ ز بیخی و کر
بود بر آسمان ؛ سر کنگرش از فلک بهره مند ؛ ز دو پنجه و رطاق عرش بلند ؛ درش بر فضا بسته
راه عروج ؛ قوی پایه مانند ذات البروج ؛ چار ابواب هشت سرش بر فلک ؛ بود دون همتان
تند قش بر سنگ ؛ امر عالی صادر گردید که از امرای عظام محمد بیک استاجلو و الیاس بیک ایغوت
اوغلی تکلو بجانب باکو روند و در گرفتن آن حصار اهتمام نمایند امر حسب الامر آنحضرت بدانصوب رفتند
و قلعه را مرکز وار در میان گرفتند و اهل حصار از هول جان تیر و سنگ می انداختند و جنود ظفر نشان
تیرهای جلادت در کشیده [illegible] می انداختند و چند روز بدین منوال
جدال و قتال در اشتغال بود بعد از آن خاقان ظفر قرین متوجه آن حصن حصین گردیده [illegible]
زوجه [illegible] قاضی بیک که حاکم قلعه بود فرستاد که او را بصلاح و مواعظ سالک طریق صلاح گردانید فرستاده
بقتل آوردند بعد از آن ابو الفتاح بیک داروغه که داروغه باکو بود نزد آن زوجه مذکوره رفته و برا از غضب خاقان
ترسانیده او را نیز بقتل رسانید بعد از آن غازیان عظام بتخریب نقب مشغول شدند نقابان چیره دست
که بقوت سد سکندر را چون قلعه خیبر از بنیاد بر انداختندی [illegible] قوی بازو [illegible] خیال را چون خانه زنبور

مشبک

مشبک ساختند **بیت** گروهی قوی چنگ فولاد پنجه ؛ که چون موم سازند خارا به پنجه ؛ نقبی در زیر آن
سد سدید زدند و در اثنای نقب زدن بسنگی عظیم رسیدند بر که اجزای آن سنگ را متلاشی ساخته یک
برج قلعه را فرود آوردند ساکنان قلعه [illegible] الحق آن رخنه را انباشتند و سه روز دیگر قلعه را نگه داشتند
بعد از آن عظام یورش نمودند **بیت** دلیران جنگی چو پیلان مست ؛ بقلعه کشائی کشادند دست ؛ شدند
این عقابان آهن ظفر ؛ سوی آن بلند آسمان تیز پر ؛ سراپا رو فرسود از دست شان ؛ بلندی حصار کوه
شد پشت شان ؛ نکردند اندیشه از تیر و سنگ ؛ گرفتند آن قلعه را بی درنگ ؛ باندک زمانی آن
قلعه را بتحت تصرف در آوردند و بزخم شمشیر بران و سنان جانستان جمعی را بقتل آوردند و موازی
هفتاد کس از اعیان باکو مصاحف مجید بر کف گرفته فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند خاقان سکندر
شان از جرایم ایشان گذشته سکان باکو هزار تومان برسم خونبها بخزانه عامره رسانیدند غازیان
عظام میرزا خلیل نقد را پس بردند و جسد او را بیرون آورده سوزانیدند و در گنبد وی زر بسیار
یافتند چون خاقان اسکندر شان قلعه باکو را مسخر ساخت عنان عزیمت بطرف قلعه گلستان منعطف ساخت
زیرا که جنود شروان در آنجا توطن داشتند و خیال مخالفت بر لوح خاطر می نگاشتند در آن اثنا ساکنان قلعه
بعرض اشرف اعلی رسانیدند که قلعه بیقرد در تصرف ولد قاضی بیک است و قلعه سرخاب نیز در تصرف
اوست هرگاه که آن قلاع بتصرف اولیای دولت قاهره در آید ما نیز از روی رغبت قلعه را تسلیم میکنیم
در آن اثنا در خواب خاقان اسکندر شان یکی از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در آمده امر
فرمود که از پای قلعه گلستان برخاسته بجانب آذربایجان عنان عزیمت معطوف دارد صباح که آفتاب
سر از برج گردون بر آورد خاقان اسکندر شان ارکان دولت قاهره را مثل حسین بیک لله و [illegible] بیک
استاجلو و عبدی بیک شاملو و خادم بیک را طلب کرده بدیشان گفت که آذربایجان میخواهیم و قلعه گلستان

ایشان گفتند که آذربایجان آنحضرت فرمود که دوش بما از امامان دین وهادیان طریق یقین وارد شده
فرمودند که اگر آذربایجان میخواهی از پای گلستان برخیز بعد ازان متوجه آذربایجان گشت گفتار در قضایایی که
در ماوراء النهر واقع شده گرفتن شیبک خان ازبک سمرقند را درین سال شیبک خان شیبانی با جمعی از
سالکان طریق کشورستانی کمند همت بر کنگرهٔ تسخیر سمرقند انداخت با امرا وارکان دولت ومغولان
قول بهادر بظاهر آن شهر خرامیده وخیمه وخرگاه وسراپرده وبارگاه با ایوان مهر وماه رسانیده و سلطان
علی میرزا چون طاقت جنگ صحرا نداشت درون دیوار بست متحصن شد ازبکان عالم سوز قریب دو روز
متمکن شدند انگاه آن طایفه گمراه جمعی را در کمینگاه گذاشته نزدیک بدروازه شیخ زاده شد سپاه سمرقند
بیرون شتافتند وبر ازبکان حمله کردند وایشان از میدان جنگ آغاز فرار کردند وشهریاران از فضای
صحرا کشیدند وشیبک خان با فوجی از بهادران از کمینگاه بیک ناگاه بیرون آمده وحمله کرده جنگ عظیم
در پیوست وسمرقندیان را مغلوب گردانیدند وچون شیبک خان بطرف دروازه چهار راهه شتافت
ودرانجا نیز جنگ صعب کرده بر سمرقندیان غالب شد ومظفر ومنصور خان بصوب اردوی خود
رفت ودران اثنا خبر رسید که محمد باقر ترخان قریب ده هزار جوان جمع کرده بمدد سلطان علی میرزا
می آید بنابران شیبک با سپاه فراوان باستقبال مخالفان شتافت در حوالی قلعه دبوسی مقابله
ومقاتله اتفاق افتاد وامیر محمد باقر مغلوب شده بحصار دبوسی درآمد شیبک خان روانه بخارا گشت
مولانا محمد علی قاضی خوارزمی را با پیشکش فراوان بخدمت خان فرستاد وشیبک خان حکومت
بخارا با میر محمد صالح عنایت نمود ومتوجه سمرقند شد دران حال قاصد محمد صالح رسیده معروض کرد که
امیر محمد باقر از قلعه دبوسی بقرشی شتافته وشیبک خان بنابران بطرف بخارا مراجعت نمود وامیر
محمد باقر از قلعه دبوسی بجانب قرشی باز گشت چون شیبک خان ببخارا رسید حکم فرمود که شهر را

تاراج کنند لاجرم ازبکان شهر را بجاروب نهب وغارت پاک کردند وحکومت بخارا به برادر خود محمود سلطان
رجوع نمود ومتوجه سمرقند گردیده در حوالی شهر نزول نمود دران زمان خواجه یحیی ولد خواجه عبدالله
بران بلده استیلا یافته بود وسلطان علی میرزا بن سلطان محمود بن سلطان ابو سعید هر روز بملازمت
خواجه رفته خلافت فرموده اورا محال می پنداشت چون شیبک خان چند روزی بمحاصره ومحاربه سمرقندیان
پرداخت دانست که سلطان علی میرزا از خواجه یحیی بتنگ آمده پیغام داد وکس فرستاد که چنان معلوم
شد که خواجه یحیی درین روزها باستقلال امور ملکی را از پیش خود گرفته وهمت ما متوجه فراغ بال ورفاه
حال نوکر وبد مناسب چنان می نماید که نزد ما آیی تا در سلک اولاد صلبی انتظام یابی ورقعه محبت آمیز
مودت انگیز نزد والده سلطان علی میرزا فرستاد واورا بمکر خویش فریب داد وشاهزاده
باتفاق آن ضعیفه سه صد سوار از مردان کار باردوی خان آمد وشیبک خان در کان گل با آن شاهزاده
باتفاق آن ضعیفه ساده دل ملاقات نموده آخر ویرا بقتل آورد وخواجه یحیی بدرگاه خان آمده با کثر
اخوان بقتل رسیدند ومملکت سمرقند وترکستان وبخارا بتصرف شیبک خان درآمده وترکان کل منزل
گزیده دست تعدی باموال رعایا دراز کردند وبعد از چهار ماه خواجه ابوالمکارم که از اولاد صاحب هدایه عبدالجلیل
مرغینانی بود وقاصدی بدرگاه محمد بابر پادشاه فرستاد که در اندجان قایم مقام پدر خویش عمر
شیخ میرزا بود که مناسب آنست که شاهزاده بروجهی طی مسافت نماید که در فلان شب بسمرقند رسد
وچون این پیغام بعرض بابر پادشاه رسید با دویست وچهل کس از بهادران دلیر عازم تسخیر سمرقند گردید
وچنان بتعجیل روان گشت که در هیچ منزل غیر از صبا بر کسی مجال سبقت نداشت وهیچکس را در رفتن
پیش نگذاشت وچتر آفتاب پیکر همه شب بسان قمر منازل می پیمود وروز چون قطب بمقامی که رسیده
بود آرام میفرمود تا در شب موعود بدروازه سمرقند رسید وخواجه ابوالمکارم آنحضرت را بشهر درآورد

مضبوط ساخت بعد ازان محمد بابر پادشاه بخیر بیک سمرقندیان قریب پانصد کس از مردمان خان بقتل آورد [بیرون]
شیبک خان و خانمیرزا که در خانه خواجه قطب الدین فاخت داشت باتفاق مولانا عبدالرحیم ترکستانی بملازمان
خان شیبانی فرار نمودند و دران زمان شیبک خان با هشت هزار سوار و پیاده جرار در نواحی قلعه دبوسی
شاه روان عظمت و اقتدار باوج فلک دوار برافراشته بود و حمزه سلطان و مهدی سلطان با جمعی [بهادران]
در قورق که نزدیک شهرست مقیم بودند چون این خبر محنت اثر بخاقان والا گهر رسید با سپاه کین
پرور از دو آهنین رسید و چون دانست که کاری نخواهد ساخت روانه ترکستان گشت محمد بابر پادشاه
با هزار سوار جرار از عقب خان ایلغار نموده در موضع خوجیه کاروان خندقی کنده شبی شیبک با فوجی از
شجعان شبیخون آورده از دشت تیغ بندان آستان بابری و چابک سواران ولایت آوردی مظفر
گردیده بابر پادشاه خندق را گذاشته متوجه معسکر شیبک خان شد و ازانجا شیبک خان شد و ازانجا شیبک
خان با هشت هزار سوار جرار در مقابل بابر پادشاه صف کارزار بیاراست آن روز زیاده بر هزار سوار [تیغ]
کم از کسی در ملازمت بابر پادشاه نبود آنحضرت دست در عروه وثقی و من یتوکل علی الله فهو حسبه زده با
آن جماعت اندک در مقابل هشت هزار ازبک غول هیئت عفریت و بدار صف کارزار بیاراست و شمشیر تیز
از نیام آهنجند و مخالفان حمله نمودند بیت کشیدند الماس تیغ از غلاف ۞ برآمد ز دریای قرآب صاف ۞
شمشیر از دو با آهنگ همچون نهنگان دریای هیجا شناور گشته کشتی حیات عدا را در گرداب فنا غرق
میکرد و ترک پیکان چون افشان و چه دل ازبکان را چون لعل بدخشان میساخت بیت سراسر دران
عرصگاه مصاف ۞ ز پیکان درافتاد بخشش ناف ۞ خدنگ بنان فتنه جو بن شده ۞ بتن ها
رگ جان شده ۞ جوانغار شیبک خان عنان بوادی گریز آورده و امرای ازبک بجان کفشنگه چون
زیر و زبر گردید صلاح در اینست که فرار نمایم شیبک خان از دو بکرها و را با فرود خون آتش قتال

کردانید

کردانید فوجی دیگر از بیکان پرشور و شر و رطل رایت آن سرباختر جمع آمدند و جمعی از فضای بابر پادشاه
و درآمده شبه نمودند بابر پادشاه از مقاومت عاجز گشته روی بسوی سمرقند آورد و چون بدان بلده رسید
خاطر بتحصن قرار داده برج و باره را مضبوط گردانید شیبک خان با جنود فراوان بظاهر سمرقند خرامید
شهر را مرکز وار در میان گرفت چون ایام محاصره امتداد یافت قحطی سخت در سمرقند واقع شد ناچار
بابر پادشاه سمرقند را گذاشته متوجه اندجان گردید و شیبک خان بشهر درآمده همت بر قتل اکابر
گماشت خواجه ابوالمکارم مصلحت انگیزی او را شناسد محاسن خود را تراشیده روی بترکستان نهاد
و فوجی از لشکر ازبک او را شناخته نزد خان بردند خان پرسید که ریش را چه کردی خواجه در جواب
این بیت بخواند بیت چراغی را که ایزد برفروزد ۞ هر آنکس پف کند ریشش بسوزد ۞ اما این لطیفه
فایده نداد و قهرمان سیاست خواجه را بعالم آخرت فرستاد شیبک خان سمرقند را دارالملک ساخته و
حکومت ترکستان را باعمام خویش کوچکنجی خان و سونجک سلطان که والده ایشان دختر میرزا الغ بیک بن [میرزا]
شاهرخ است عنایت نمود و حکومت بخارا را برادر خود محمود سلطان داد و بعد ازان متواتر و متعاقب سپاه
بیرق اثر ازبک بتاخت ولایت حصار شادمان و بدخشان و ختلان و قندز و بقلان میسر ساخته و علم
تسلط می افراشت گفتار در فتح سلطان بایزید پادشاه روم شهر متون و قرون را و اوایل این سال سلطان
بایزید پادشاه روم متوجه شهر متون و قرون گردید و آن بلاد از جزایر بوم آن جزایرست بعد از یک ماه
محاصره عالیجاه مفتوح گردید و از انجانب لشکر دیگر در دریا و اول آورد کشتیها سیاه و نور فهایه
استانبول گردید که یعقوب پادشاه و ... پادشاه ارسال فرموده و از جانب والی وندیک و سایر پادشاهان
فرنگ برای جنگ و ... کشتی الوند ما تند مقاومت سفاین روم میان فرنگستان و ... و روم چون
آن قوم را معلوم گردید ایشان نیز با کشتیهای بلند و طور خودی مانند گرده کرده بعظمت و شکوه باستقبال

تناختند بعد از آنکه امتداد جنگ چندین هزار صندوق سینهای کفار نجار فرنگ از ضرب توپ و تفنگ چون
شیشهای شکسته بروی دریا افتاده و زورقهای دلهای پرخون آن کافران نگون مثل جام حباب در روی
آب تزلزل و اضطراب آمدند و در میان بطلاب تدبیر چهار ماه مدت را بجنگ آورده و در هر کدام هزار مرد و
مجموع آنچه از آن [illegible] بر [illegible] بودند و دران [illegible] خلاف مراد آن قوم برگشته روزگار روز بدین آغاز
کرده بنابران کافران بادبانهای کشتی را بصوب فرار برافراختند و میان قلعه [illegible] را از جانب بحر در میان
انداختند بضرب [illegible] برج حصار را چون دل مشرکان ویران ساختند و اهل شهر و قلعه از بادشاه فرنگ
و والی ملک استمداد نمودند بنابر اضطرار اهل حصار حاکم [illegible] چهار کشتی بادرفتار با جوانان جرار
نبرد و هر [illegible] حصار فرستاده تا غافل خود را بقلعه اندازند ایشان از سیصد کشتی که میان گذشته
خود را بحصار رسانیدند فی الفور کشتیهای خود را آتش زدند و سپاه روم ازین حادثه متألم و مغموم
شدند و اهل شهر از غایت فرح بطرف ایشان دویدند و بتوپ و تفنگ مشغول شدند بنابر اعتمادی که
بر بلندی دیوار داشتند برج حصار را از مستحفظان خالی گذاشتند و دران [illegible] با خاصی [illegible]
الامرا [illegible] با جمعی دلاوران میدان دلاوری بطرف رخنه حصار هجوم آورده بر برج قلعه صعود کردند
و جماعت کفار برگشته روزگار در حین [illegible] و استیلای سپاه روم را در بالای دیوار دیدند
[illegible] بطرف ایشان دویدند از هول جان دست بسیف و سنان بردند سلطان سپاه را فوج فوج
بجهت مبارزان اندرون [illegible] فرستاده آن روز از صباح تا رواح قابض ارواح بکار خود مشغول بود و [illegible]
از بیم جان [illegible] و فارو خانهای استوار پناه بردند آن روز آن قوم بد روز جنگ کردند و از غایت
اضطراب آتشهای فروزان [illegible] بر دیوار [illegible] بطرف رومیان می انداختند آتش
در شهر افتاد [illegible] آن حادثه [illegible] تا از قتل [illegible] غنایم بسیار [illegible]

سرخ و سفید

سرخ و سفید و دختران زیبا طلعت و پسران خورشید صورت بدست افتاد و خوبرویان فرنگ و [illegible]
روبان با فرهنگ که هر کدام رنگ نگارخانه چین و غیرت نقش ارژنگ بودند در قید بندگی و اسار
چون صورت منقوش بر در و دیوار و در خانها گرفتار گشتند سلطان بعد از فتح آن دیار باستنبول مراجعت نمود
ذکر قضایایی که در بلاد خراسان واقع شد و چون خبر استیلای محمد حسین میرزا متعاقب متواتر بعرض
سلطان حسین میرزا رسید بنابران علم عزیمت بجانب استرآباد برافراخت در اثنای راه مظفر حسین
میرزا و امیر محمد برندق برلاس در گرگان [illegible] رسیدند و منظور نظر التفات گردیدند چون
محمد حسین میرزا از توجه پدر عالیجاه خبر یافت [illegible] سلطان حسین میرزا بعد از طی منازل
در استرآباد نزول اجلال فرمود و دران [illegible] میرزا احرام ملازمت پدر بزرگوار بسته بادشاه امیر محمد
برندق برلاس را باستقبال وی روان کرد و امیر محمد شاهزاده [illegible] گشته عنان وی متوجه اردوی
همایون شدند درین اثنا محمد حسین میرزا بجانب ایشان ایلغار کرده در محلی که اکثر سپاه [illegible] میرزا بطلب
کاه و جو متفرق بودند بکنار اردو رسید و [illegible] میرزا با امیر محمد برندق گریز [illegible] اختیار کردند
و تمامی اسباب شاهزاده [illegible] محمد حسین میرزا غنیمت گرفته بجانب [illegible] بازگشت و [illegible] میرزا در [illegible]
دست بوس شاه ظفر قرین فایض شد درین اثنا محمد حسین میرزا قاصدان سخندان با پیشکش فراوان
بدرگاه آن بادشاه عالیشان فرستاد آنحضرت سلطنت استرآباد بوی داده متوجه دار السلطنه هرات
شد ذکر قضایایی که در مرو واقع شده درین سال شخصی که موسوم بمحمد رئیس [illegible] ضیعتی در
[illegible] رئیس محمد ملازم شیخ علی بیگ برادر [illegible] که حاکم مرو بود گشته روزی شیخ علی بیگ
از [illegible] برسم شکار [illegible] محمد کرد [illegible] حقوق شیخ علی بیگ را بر طاق نسیان گذاشته جمعی را
با خود متفق ساخته بیکبار بر سر ملازمان شیخ علی بیگ رفته ایشان را از شهر اخراج کرد و آن بلده را

متصرف گردید چون شیخ علی بیک طاقت مقاومت نداشت پس برادر نزد وی فرستاد و متعلقان خود را نیز بر او
روانه نمود و دیگر همه آن سخن ان طرف بستان فرستاد و ملازم طلب نمود بنابران سه هزار کس برداو با
آمدند که بوجود ایشان مستظهر شده بابورات را نیز متصرف شد **وقایع متنوعه** درین سال امیر شمس الدین
ذکریا که سالها وزارت الغ بیک میرزا نموده بود و بشرف بساط بوسی خاقان اسکندرشان مفتخر و سرافراز گشته
عنایات شاهانه شامل حال او شد و منصب وزارت دیوان اعلی بدو شفقت فرمودند و صدارت را بمولانا شمس
الدین کیلانی تفویض نمود و آیات مشهد و ابیورد و نسا و باورد را که بکبک میرزا عنایت نمود و درین سال ابو
المحسن میرزا شنید که سلطان حسین میرزا مشهد را بکبک میرزا داد و وی نیز بخدمت شتافته منظور نظر پادشاهانه
گردید **منوچهر** فرخ یسار بن امیر خلیل الله بن سلطان ابراهیم بن سلطان محمد کیقباد بن فرخ زاد بن منوچهر
مشهور بخاقان که خاقانی شاعر شروانی مدح منسوب است از نسل انوشیروان عادل در زمان فرخ یسار بن امیر
خلیل الله سلطان ابوسعید در قراباغ قشلاق گرفته و بنابر مخالفت فرخ یسار بر سلطان ابوسعید حسن پادشاه
غالب آمد تاریخ ازین جهت نکو یافت شنو **ت** لطیفه ایست عجایب که شکر او را ما ازون حسن زده و
تاریخ شروان شاه است **ه** انفاق شروان شاه تاریخ جلوس سماست و درین سال در موضع جانی
درست غازیان وعظام کشته گردید چنانکه مذکور شد مدت سلطنتش سی و هفت سال بعد از و ولد او
بهرام بیک پادشاه شد و در اندک مدتی فوت شده برادرش قاضی غازی بیک بجای وی منصوب گردید
زر قاضی غازی بیک ... و ماند و امیر علی شیر بن امیر غیاث الدین کچکنه اعداد و اجداد وی در سلک مخصوصان میرزا
عمر شیخ بن امیر تیمور انتظام داشت امیر علی شیر در ایام طفولیت پیوسته در خدمت سلطان حسین میرزا
بسر میبرد و در وقتی که آنحضرت در ملازمت میرزا ابوالقاسم بابر میبود امیر علیشیر نیز ملازم بابر بود و بعد از
وفات بابر میرزا سلطان حسین میرزا از مشهد بمرو شتافته امیر علیشیر در ولایت توقف کرد و

بتحصیل فضایل

بتحصیل فضایل و کمالات مشغول می بود و در زمان سلطان ابوسعید بهراة رفته روزی چند در ملازمت
سلطان اوقات گذرانید اما عنایت نیافت بنابران از خراسان بماوراءالنهر شتافت و در خانقاه خواجه
فضل الله ابوللیثی ساکن گشته اکثر اوقات را بمطالعه مصروف داشت و گاهی با امیر درویش محمد ترخان
و امیر حاجی که صاحب اختیار ماوراءالنهر بودند اختلاط می نمود و در آن ایام که سلطان احمد میرزا بنابر
استیلا سلطان حسین میرزا خراسان را گذاشته متوجه سمرقند شد امیر علیشیر نیز همراه بود و چون خبر
استیلا سلطان حسین میرزا متحقق شد از امیر حاجی اجازت حاصل کرده متوجه هراة شد و قریب بعیدی
با سلطان حسین میرزا ملاقات نموده در روز عید قصیده هلالیه را گذرانیده این معنی موجب ازدیاد اعتقاد
پادشاه شده و بتدریج کارش بجایی رسید که سلطان حسین میرزا بوی مکتوب می نوشت و القاب او را
برین موجب در قلم می آورد که جناب هدایت مآب معانی قباب زبده ارباب دین و دولت قدوه اصحاب ملک
و ملت مؤسس الخیرات و موفق المبرات رکن السلطنة عمدة المملکة اعضاد الدوله الخاقانی مقرب الحضرت
السلطانی نظام الحق والحقیقة والدین امیر علیشیر دام توفیقه که روزی خواجه مجدالدین سلطان حسین میرزا
را ضیافت کرده بود و پیشکش بسیار کشیده هرچند در آن زمان قاعده نبود که چهار قب بازیک دهند
اما بنابر خدمت پسندیده او بتشریف مذکوره مشرف شد چنانچه قاعده چغتائیست خواجه نیز جانزه نوزد
بعد از ساعتی هم در آن مجلس امیر علیشیر فرجی خود را که بجانزه ده تنگه ... و میری عامی ارزید جهة خواجه فرستاد
و خواجه آنرا بر بالای چهار قب پادشاه پوشیده باکه نه ... بجهة میر نیز جانزه نورده
و درین سال که سلطان حسین میرزا از استرآباد عود نمود امیر علیشیر باستقبال شتافت چون به یک
منزلی پادشاه رسید خواجه شهاب الدین عبدالله بشته را نزد امیر علیشیر و برادر را آغوش کشیده و مراسم
پرسش بتقدیم رسانید هنوز از پرسش فارغ نشده بود که تغیر حال بروی پیدا گشته از غایت اضطراب

گفت که خواجه از حال من غافل مباش و مقارن این سخن محفه سلطان حسین میرزا نزدیک رسید امیر کبیر
از اسب فرود آمده پیش دوید تا با پادشاه ملاقات نماید پای وی را قوت نمانده بود یک دست بر دوش
عبدالمجید و دست دیگر بر کتف مولانا جلال الدین قاسم خواندمیر انداخته خود را نزدیک محفه رسانید و بتقبیل
اقدام قیام نموده بواسطه شدت ضعف همانجا نشست پادشاه هر چند وی را مخاطب ساخته احوال
پرسید اصلا جواب نتوانست گفت پادشاه فرمود که وی را در محفه کش خوابانیده و همین شب بشهر رسانیدند
آنگاه علامت سکته بروی ظاهر گشته بعد از ساعتی فصد کردند زیاده از پنج شش قطره خون جریان نیافت
و در شب جمعه وی را بمنزلش رسانیدند علی الصباح تمامی اطبا جمع گشته نوبتی دیگر قصد فصد کردند
مدت سه روز گذشته از دار فنا بدار بقا انتقال نمود در تاریخ وفاتش گفته اند مصراع پنج حرفی بگفت و بشنید
تسلیم ؛ از نتایج طبع و تصانیفش جلد دیوان ترکی خمسه نظامی مجالس النفایس تحفة الملوک
دیوان فارسی محبوب القلوب حالات پهلوان محمد ابو سعید خیر الابرار فرهاد و شیرین سد اسکندری لیلی
و مجنون منشآت ترکی مفردات در فن معما عروض ترکی حالات سید حسن اردشیر خمسة المتحیرین نسایم المحبه
تعمیر مسجد و هفتاد بقاع خیر کرده از آنجمله نور رباطست اما بغایت مستحسن ظرایف

گفتار در وقایع سنه سبع

و تیغ مایه وران او که خاقان سکندرنشان در حوالی قلعه گلستان بود قاصدی از نزد شیخ محمد خلیفه
که جهة تحقیق احوال امیرزاده الوند بقراباغ رفته بود رسیده بعرض رسانید که امیرزاده الوند با سپاه
جرار و حشم بیشمار بعزم جنگ و پیکار از تبریز بر نخجوان آمده و محمود قراجه را با فوجی از لشکر ترکمان بطرف
گنجه فرستاده تا از قومی اولومی گذشته ببلاد شروان درآید چون خاقان اسکندرنشان از کیفیت قضایا
واقف گشته بیکبارگی از سر جرایم مردم گلستان درگذشته متوجه آذربایجان شد چون میرزا موجب فرمان
واجب الاذعان بترتیب جسرها مامور گشته بآن جانب شتافت آنحضرت از جسری که در جواد تکمیل یافته

بود عبور فرموده

بود عبور فرموده در آن حوالی نزول اجلال فرمود در اثنای آن توقف بعرض رسید که حسن بیک شکراوغلی
با جمعی از مخالفان بقراجه داغ آمده ابواب جور و بیداد بر روی عجزه آن ولایت گشاده و فرمان قضا جریان
شرف نفاذ یافت که از همین منزل پیری بیک قاجار با جمعی از غازیان بکوچ بدفع ایشان روند پیری
بیک بجانب قراجه داغ ایلغار کرده لشکر اوغلی فرار نموده در نخجوان بالوند پیوست و پیری بیک اموال
بسیار و غنایم بیشمار در قبضه تصرف درآورده در ارس باب ارعلی باردوی همایون ملحق گشت و در همین منزل
محقق شد که محمد قرچقای در حوالی پرو بلی کشاده در آن اطراف و اکناف بامید آنکه صیدی بدست
آورد دام نهاده بنابرآن همای لوای همایون فال بال اقبال باز کرده در هوای صحرای نخجوان در پرواز
آمد قرچقای محمد کبوتروار از نهیب عقاب عقاب با هزار اضطرار و اضطراب قدم ادبار در وادی فرار
نهاده در نخجوان بخیل نکبت الوند ملحق گشت و رایات نصرت نشان بعد از فرار ایشان از راه سلطان بود
بحوالی قراآغاج متوجه نخجوان گشت در آن اثنا عثمان ... موصول فوجی از دلاوران آق قوینلو نمودار شد
و از عساکر نصرت شعار پیری بیک قاجار و طوطی اوغلی امیر شکار با جمعی از غازیان دولت افزای
بعد از سجدات الهی و استمداد همت از حضرت شاهی بر امید آنکه در میدان جنگ ستمکاری جان سپاری
نمایند قدم مسابقت پیش نهادند امیر عثمان با فوجی از اشقیا که با او همقدم بودند بقدم مقابله و مقاتله
پیش آمده محاربه در غایت صعوبت دست داد و ناوک بلا از شست قضا گشاد یافته از هر طرفی
جمعی کثیر بر خاک هلاک افتادند و برق سنان جانسوز شعله فنا در خرمن استقامت انداخت و تو
پیکان آتش فروز حروف امن و سلامت از اوراق روزگار محو ساخت **بیت** زره را کمانهای خورشید
زره ؛ بدندان پیکان گشاده گره ؛ نشسته زبس تیر بر مرد جنگ ؛ درخت خدنگی شده هر نهنگ ؛
عاقبت نسایم نصرت و برتری بر پرچم رایات سالکان مسالک طریقت بر روی وزید مخالفان از

۵۰ سیدان ستیز جواوی که برمثال قضا حسب سپاه بهرام صولت پسر نجه قدرت آنگزان قوم بی دولت را از قرب
جولت سجاک که حلاوت انداخته عساکر ظفر شعار خیام سپاه معسکر همایون آورده عثمان موصول وقفای
اورا بدرگاه عالم پناه رسانیدند قهرمان غضب پادشاه عجم و عرب بقتل ایشان فرمان داد و جوانان جنگ
شکست نیزه و شمشیر زده بودند رسیده به سپاهی مانند اوراق اشجار بسیار و لبان قطرات امطار بیشمار
همه چون کوه سنگدل و پولاد پوشش موج بیل شده و با افغان و خروش متوجه جور رسید شده و در مهبع
سرور قرار گرفت با سی هزار سوار جرار دل بر محاربه خاقان ظفر شعار نهاد و از این جانب حضرت خاقانی
بتایید ربانی با هفت هزار سوار که اکثر ایشان بی جبه بودند در برابر مخالفان درآمدند و خاقان برقهور
ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادر بنفس نفیس ترتیب امور مصاف و رزم سالکان مسالک جور و خلاف مرّان بی
را بجوشن حمایت آلهی پوشیده و بیت زره دار جوشن شاه ملک رکاب : هزار نور چون چشمه آفتاب :
نهان برجوش بصد فر و سنگ : بدان سان که در موج دریا نهنگ : و کمیت تائید نامتناهی سوار
گشته و در تهیه سپاه ظفر خطبه لوازم اهتمام بتقدیم رسانید و میمنه و میسره لشکر نصرت شعار را بامرای
نامدار مثل حسین بیک لله و ابدال بیک دده و بیرام بیک قرامانلو و خلفا بیک و محمد بیک استاجلو و خندی
شاملو و قراجه الیاس بایبرتلو و میرزی بیک قاجار و رسا و علی مهردار تو و ایشان مستحکم گردانید بیت
و زان سو همی الوند گردون شکوه : بیاراست صف چون الوند کوه : و زین جانب امیرزاده الوند بجبه غیبی
جنود شقاوت ورود پرداخته اشارت فرمود که شتران اردوی تمامی را جمع کرده و زنجیر یکدیگر
بستند و در پس آن رواشتند مصلحت آنکه هر که از معرکه ستیز روگردان شود تنگنای راه بیرون شدن
مسدود باشد بعد از آن طالبان نام و ننگ در میدان کین تا فتند و زلزله در زمان و زمین انداختند
و از صعود غبار خورشید فایض الانوار نقاب ظلمت آمد و درپیش و کرف بیت زگرد سم کم بر فات

از درگاه

از درگاه : جهان کرد در چشم مردم سیاه : بدانگونه گم شد دران گرد مهر : که صحبت با صدق چراغ صبح :
امواج دریای پیکار در تلاطم آمده کشتی عمر جمعی کثیر غریق گرداب فنا گشت و چون رود جیحون و سیحون در
فضای دشت و هامون روان شد بیت در آن دشت از سیل خون تر شده : در آنجا ستوران شناور شده :
چو پیکار جنگ آوران شد دراز : نمی شد گرههای آن رشته باز : ولی عاقبت آسمان بلند : رسانید الوند را
گزند : بدان سد آهن درآمد شکست : ز بد دست ایشان شده زبردست : آن چنان لشکر جرار و سپاه
بیشمار که از قطرات امطار و اوراق اشجار نشان میداد از اندک مردمی چون اوراق خزانی و باران نیسانی بر اطراف
اقطار متفرق و پراکنده گشتند بیت ز جا بر گرفتند الوند را : فگندند کوه دماوند را : و از عظمای امرای
امیرزاده الوند لطیف بیک و سید غازی بیک و موسی بیک و محمد قرجغای بقتل آمدند و الوند از معرکه جنگ
روی گریز بسوی ارزنجان آورد و چون آفتاب زندگانی قوم آق قوینلو بسرحد زوال رسیده بود در گرمگاه
معرکه پس از وصول بصف شتران راه نجات مسدود دیدند و سپاه ظفر شعار از عقب درآمده بیشتر
با شتران تیرباران کردند بیت ز بس تیر شد در شتر جای گیر : شتر مرغ گردید از پر و تیر : فوجی
از غرقاب فنا خود را بساحل خلاص افگندند و راه فرار و سپاه آبی رسیدند که هر کس اسب در آن راند سفینه
حیاتش در گرداب فنا افتاد و دست از جان شست و از مراتب و جهات الوند و لشکریان و آن مقدار غنایم
بدست غازیان افتاد که عشری از عشر آن در خزینه خیال نگنجد و شاه با استقلال متمکن خاقان ممالک بسیار
بعد از فراغ خاطر از جانب دشمنان دران منزل نزول فرمود و روز دیگر علم عزیمت بطرف دار السلطنه تبریز برافراشت
سادات و اکابر بعده چون سعادت و اقبال استقبال نموده بشرف تقبیل انامل فیاض مفتخر و سرافراز شدند و مراسم
نثار و نیاز بجای آوردند و آنحضرت در کمال عظمت در دار السلطنه تبریز که مستقر سریر سلطنت و مرکز دایره
خلافت پادشاه جهانبانست استقرار فرمود و لمعات آفتاب جلال و کرم متوطنان آن ولایت را از ظلمات ظلم

بازرها شد حامی رعایا تیغش نمایی بیچاره را از آسیب خدنگ حوادث که روزگار ترکمان بی سامان
نهاده بود نجات داد **بیت** ز انصاف آن عادل دادده ‖ ز گرگ گوسفندان صحرا وده ‖ چنان در جهان گرد
عدلش عمل ‖ که شد در تموز اعتدال حمل ‖ ز حرف طلب مرزبانها روان ‖ ز جور محصل فلک در امان
رعیت ز انصافش آسوده شد ‖ ز بخشش سپاهش همه شاد شد ‖ کجا را از آن راستی جان نماند ‖ بکی جز
در ابروی خوبان نماند ‖ هم در اوایل جلوس امر کرد که خطبای ممالک خطبه ائمه اثنا عشر علیهم صلوات الله الملک
الاکبر خوانند اشهد ان علیا ولی الله و حی علی خیر العمل که از زمان سلطان طغرل بیک بن میکائیل بن سلجوق
و قرار نمودن فناسیری که از آن تاریخ تا سنه مذکوره پانصد و هشت سالست از بلاد اسلام
عرف شده بود با اذان ضم کرده گویند و فرمان همایون شرف نفاذ یافت که در اسواق زبان بطعن و لعن
بگشایند و هر کس خلاف کند سرش از تن جدا نمایند در آن اوان از مسائل مذهب حق جعفری
و قوانین و قواعد ملت ائمه اثنا عشری اطلاعی نداشتند زیرا که کتب فقه امامیه چیزی در میان نبود جلد اول
از کتاب قواعد الاسلام که از جمله تصانیف سلطان العلماء المتبحرین شیخ جمال الدین مطهر حلی است که شریعت
پناه قاضی نصرالله زیتونی از روی آن تعلیم و تعلم مسائل دینی مینمودند تا آنکه روز بروز آفتاب حقیقت مذهب
اثنا عشری ارتفاع پذیرفت و اطراف و اکناف عالم از اشراق لوامع طریق تحقیق از مشارق
منور گردید **وقایع متنوعه** درین سال سلطان مراد متوجه شیراز
شد چون قاسم بیک پرناک از توجه او اطلاع یافت با مردمان فارس باستقبال شتافت و در سه هم صفر
سنه مذکوره قاسم بیک را گرفته اردوی او را تاراج نمودند امیر محمد سابقی را جهت ضبط اموال قاسم بیک
بشیراز فرستادند و سلطان مراد در کازرون قشلاق نموده در رمضان متوجه عراق شد حکومت فارس را
با یعقوب جان بیک بایندر برادر ابه سلطان تفویض نمود قاسم بیک را بقلعه اصطخر بردند و بعد از چندی

بقلعه اصفهان

بقلعه اصفهانش نقل کردند و در آنجا با علی بیک ولد نور علی بیک پرناک و ابوالفضل بقتل آوردند **ایضاً** درین سال
چند حاکم هر یک داعیه استقلال داشتند در ولایت ایران لوای انا و لا غیر برافراشته بودند بدین تفصیل
خاقان اسکندر شان در آذربایجان و سلطان مراد در اکثر عراق و مراد بیک بایندر در یزد و رئیس محمد کره
در ابرقوه و حسین بیک چلاوی در سمنان و خوار و فیروزکوه و باریک بیک پرناک در عراق عرب و قاسم
بیک بن جهانگیر بیک در دیاربکر و قاضی محمد باتفاق مولانا مسعود بیدگلی در کاشان و سلطان حسین میرزا
در خراسان و امیر ذوالنون در قندهار و بدیع الزمان میرزا در بلخ و ابوالفتح بایندر در کرمان **وقایع متفرقات**
درین سال میرزا الغ بیک بن سلطان ابو سعید فوت گشته پسرش میرزا عبدالرزاق قائم مقام گردید
و هم درین سال مولانا شرف الدین علی بسنگی فوت شد در پیش مولانا محیی الدین و مولانا قوام الدین
کرباری تحصیل علوم نموده بود و از جمله تصانیفش تفسیر آیات احکام و شرح محرر و شرح ارشاد و هم درین
سال محمد معصوم میرزا بن سلطان حسین میرزا در قاین بمرض اسهال بعالم ابدی انتقال نمود **فضلای ...**
که در سنه ثمان و تسع مائه واقع شده درین سال خبر آمد که امیر الوند بار دیگر سپاهی فراهم
آورده بخیال محال استقلال اسباب حرب و قتال معد و مهیا گردانیده بنابران در یوم الاثنین
رابع عشرین شهر شوال خاقان نیکو خصال بطالع سعد و کامرانی و مساعدت فیروزی و بختیاری
روی سعادت و اقبال و وجه راحت و اجلال بدفع مخالفان دین و دولت نهاده تا یوم الاحد عشرین
شهر مبارک ذی الحجه سنه مذکوره تمامی مسافت ییلاق الداغ را شکارکنان قطع فرمودند و در چمن
لکری که در حوالی ترجانست نزول اجلال فرمودند بعد از اطلاع دیده سپاه مخالفان از رویت سرادق
و بارگاه شاهی خصایص و از تفرقه تمام پیدا شد و با ترس و دهشت تمام پای خوف در رکاب در آورده عنان
عزیمت بدست اضطرار داده روی ادبار و خذلان بصوب گریز و هجران نهادند و صباح یوم الاثنین

احدی وعشرین از چمن لکزی کوچ کرده عند الظهر بیورت قولاج احمد قرب درونه کوهی نزول فرمودند دران
اثنا جمعی از مخالفان دولت قاهره را که از اطراف وجوانب بدست قدرت وبخت نصرت لشکر جرار گرفتار
شده بودند بقتل آورده بعد از انکه عساکر منصوره تمامی پشته ارپورت مذکور را چندانکه مد نظر بود
جوانب آنرا احاطه نموده وازکوه وار پشته از ضرب خیام وقطاس فام چون شکوفه بهاری سفید کرده
وسلطان سیارگان یعنی خورشید زرافشان تمامی مسافت قوس النهار را قطع کرده چون آفتاب دولت
ترکمانان آق قوینلو بغروب رفت خبر رسید که الوند بیگ جمع متفرقه که بروجمع شده بود بحوالی سار و
فیه از زنجان متحصن شده اند حضرت خاقانی بنا بمدد ربانی با اکثر امرای نام دار وجوی لاقندار و غازیان
نصرت نشان چون شیر زیان خون خان وخونشان پای موکب اقبال در آورده چون نسیم صبا بسرعت
هرچه تمامتر در عقب ایشان ایلغار کرده از شب تا صباح بیست فرسخ زمین طی کرده بیورت مخالفان رسیدند
وایشان از کمال ترس وهراس تمامی اغروق خود را ریخته بودند غازیان آن غنایم را متصرف شدند
خاقان اسکندر شان استماع نمود که الوند بیگ تبریز رفته عنان تکاور بطرف آذربایجان تافت از...
کرده بتبریز رسید الوند ترکمان از مملکت آذربایجان بیرون رفته روی توجه ببغداد آورد حضرت خاقان
بدولت وکامرانی با وجان رسیده غازیان اعمال واثقال مخالفان را که از غایت استعجال گذاشته
بودند تصرف کرده عازم دار السلطنه تبریز شده در انجا قشلاق نمود **گفتار** در محاربه نمودن خاقان
سکندر نشان با سلطان مراد ترکمان و ران اوان که مملکت آذربایجان بتصرف خاقان اسکندر نشان
در آمد سلطان مراد بن یعقوب پادشاه باضطراب مضمون حدیث الجنة تحت ظلال السیوف
منظور داشته کس باطراف وجوانب فرستاده عساکر خود را جمع کرده بعد سیف آق قوینلو در هر
جاکه بودند مجتمع گشتند و موازی بیست هزار سواره از عراق طلب داشت در اوایل شتا با قرب سی هزار

سوار جوشن

سوار جوشن پوش خنجر گذار از قریه دلیجان علم عزیمت بصوب همدان برافراشت ما در خود را که گوهر سلطان
نام داشت بعلم فرستاده کسلمش بیک را با سپاه بدرگاه آورده خاتم بایلمش بیک گفت که لشکر
قزلباش وولاوران او باش عازم این دیار شده استماع کرده باشی که پدرم شیروان شاه وسایر پادشاهان
عالیجاه را چون شکسته واکر دادا دما اهمال وترددی بشان با سپاه نکین از روی خشم وکین بدین دیار
آمده سلطان مراد را مغلوب ساخته اهل وعیال ترکمان را اسیر خواهند کرد رحم بر فرزندان خود کنند
بنا برین کسلمش بیک با سپاه بسیار عازم گشته از قم علم بطرف معسکر سلطان مراد برافراخت ودر...
منصوریه بیک برناک نزول نمود وکوچ برکوچ روانه اردوی سلطان مراد گردید چون طنطنه کوس استقلال
ودور شوکت واقبال سلطان مراد متواتر ومتعاقب آذربایجان رسید خاقان اسکندر شان ایلچی
قنبر نام که از غلامان سلطان حیدر انار الله برهانه بود وبطلاقت لسان وفصاحت از اقران وامثال
ومستثنی می نمود بیت خردپیشه وزیرک وکاردان ؛ حکیم سخن گوی وبسیار دان ؛ براندیشه
چون خم می خم جوش ؛ برون آرمیده درون پر زجوش ؛ نزد سلطان مراد فرستاده که
ویرا دعوت نماید تا باطاعت وانقیاد درآید قنبر از حاکم عراق جوابهای بی بنیان شنوده وآثار
عناد وسرکشی مشاهده نموده روی بپایه سریر اعلی آورده وانچه دیده بود وشنیده بعرض رسانید
بنابران سلطان ممالک جهان وخاقان عالم وعالمیان بیت فروزنده تاج وتخت کیان ؛
فرازنده اختر کاویان ؛ رایت ظفرنشان بجانب عراق برافراشت بیت درآورده پادر رکاب
سمند ؛ مسیحا برآمد بچرخ بلند ؛ برای صواب وبصدق ونیت ؛ آهنگ رفتن میان کرد
چیست ؛ رایات نصرت مآل قرین سعادت واقبال از قزل اوزن عبور نموده ومنازل ومراحل
پیموده در اواخر حوالی همدان نزول اجلال فرمود وچون سلطان مراد از قرب خاقان والانژاد خبر یافت

بیت چو زین قصد آگاه شد نامراد ؛ قفا داد و تیغ تیز در نهاد ؛ بجنبید از جا نبرد و شکوه ؛ شکوهی که زو بست
تنکتر کوه ؛ با سپاه بیکران فزون از تخمین بهندسان متوجه میدان رزم گشته در برابر آنحضرت نزول
نمودند آن شب هردو لشکر مهیه اسباب حرب و پیکار و استمالت مردان خنجر گذار بردند و صباح که جمشید صفا
علم یعنی خورشید انجم حشم بعزم رزم زره جوشن زرنگار ظفر آثار در پوشید و قدم در معرکه سپهر دوار نهاد و سپاه
ظلمت شب را مغلوب و منهزم ساخت بیت که چون صبحدم شاه گردون خرام ؛ برآمد بر این نیلگون
تیزگام ؛ دم از نور زد صبح صادق شکوه ؛ تجلی موسی برآمد ز کوه ؛ خاقان اسکندرشان بر سمند باد رفتار
که از غایت سرعت بر ایام ماضی سبقت می نمود و بوقت کشیدن عنان زمان مستقبل را فی الحال در می یافت
بیت یکی تیزرو چون شهاب انتهی ؛ فروزان چو برج شرف کوکبی ؛ بجستن چو برق و برفتن چو باد
همانا که از برق و از باد زاد ؛ سوار شده تعبیه جنود ظفر اثر مشغول گشته در آن روز دوازده هزار سوار جرار
نیزه گذار در ظل رایت شهریار کامکار بودند بیت دو ده هزار از یلان دلیر ؛ پلنگ افکن و پنجه
همچو شیر ؛ همه صاحب تیغ خارا شکاف ؛ همه دشمن جان اهل خلاف ؛ آنحضرت خلفا بیگ
و منصور بیگ قبچاقی را جرچی گردانیده پیری قاجار را با هزار و پانصد سوار طرح گذاشته باقی
امرا را مثل ابدال بیگ دده و حسین بیگ لله و محمد بیگ استجلو و بهرام بیگ قرامانلو و عبدی بیگ
شاملو و بکان بیگ تکلو و ساروعلی مهردار بعضی را میمنه و بعضی را میسره فرستاده و بنفس نفیس
در قلب لشکر فیروزی اثر مقام و آرام گرفت و در آن جانب سلطان مراد میدان ستیز و آویز خراب دیده
روی بتعبیه لشکر آورده خود در قلب منزل گزیده و چون از جهات خاقان موید بغایت خایف بود
در پیش لشکر خود عرابها داشته بهم و زنجیر محکم گردانید علی بیگ ترکمان را میمنه و مراد بیگ را بمیسره جای
داد و اسلمش بیگ را جرچی گردانید بعد از آن دلاوران جوشن پوش و مبارزان پرجوش و خروش

فوج فوج مصراع چو دریای جوشان بهنگام موج ؛ در جنبش آمدند و از شعاع اسلحه ایشان دیده فلک
خیره گشت و از صعود گرد و غبار آینه آفتاب تیره گشت بیت بگردون بپیچید گرد نبرد ؛ سقف این
این طارم لاجورد ؛ در آن گرد در کوچه کهکشان ؛ بماند ز نعل مه نو نشان ؛ آن دو پادشاه پرخشم
و کین روز دوشنبه بیست و چهارم ذی حجه بدین ترتیب و آیین بیکدیگر رسیدند و سپاه طرفین مانند
دو دریای اخضر از باد صرصر در موج آمدند غریو صور و نفیر بر اوج فلک لاجورد رسید بیت دم نای
گرویده باد سموم ؛ گدازان دل دشمنان چون موم ؛ و صبر و شکیب از دل مبارزان میدان گریخت
و مرغ تیر از آشیان کمان پریدن بیت خدنگ از کمانها پریدن گرفت ؛ ز فوجی فوج برق
جستن گرفت ؛ ز آمد شد کینه کینه کوش ؛ یکی سقف آمد هوا چوب پوش ؛ شمشیر نهنگ هیئت
رخنه در اساس حیات جوانان انداخت و گرز گران سنگ چون توتیا مغز گردنکشان را نرم ساخت
و سنان ثعبان کردار همین هژبران بیشه کارزار را چشمه چشمه ساخته از فواره جوی بظهور رسانید
بیت شست یغمای تیر خط جان فسخ کرد ؛ دست یغمای تیغ منبر بیکر شکست ؛ حدت دندان
رمح زهره جوشن درید ؛ صدمت آسیب گرز نارک مغفر شکست ؛ اسلمش بیگ با فوجی از قبچاقان
ترکمان حملات متواتر کرده جرچیان قزلباش را از جا برداشته بقلب رسانید در این حین نهنگ
دریای پیکار پیری بیگ قاجار با جمعی از غازیان نصرت شعار بر سر اسلمش بیگ تاخته و او را با مرکبش
از پشت زین بر روی زمین انداخته در آن اثنا عزم خاقان اسکندرشان از سحاب تهور درخشیدن
آغاز کرد از قلب با جیش چون دم غران بر قلب مخالفان حمله آورده آثار روز رستخیز ظاهر گردید
و آن شیر بیشه جلادت و مردانگی و نهنگان لجه بضاعت و فرزانگی در آن معرکه آنچه امکان ستیز و
خونریز بود بجای آورده مردم سلطان مراد نیز پای ثبات افشرده دست نبرد از آستین بجلوه آنی

بیرون آورده جنگی در پیوست که از نهیب آن عنان صبر و شکیب از قبضهٔ اقتدار کوتوال حصار چرخ بیرون
رفت و لمعان سنان آتش‌فشان صاعقه‌کردار خرمن زندگانی بسوخت و پیکان سهام خون‌آشام
برق‌وار شعلهٔ جانسوز در کانون درون می‌افروخت علامت عجز و انکسار بر صفحات احوال سپاه ترکمان
بوضوح انجامید و نامراد دانست که کار نوع دیگرست و فتح و نصرت موقوف بعنایت کارفرمای قضا
و قدر باتفاق امرا عنان ادبار بصوب فرار انعطاف داد و جنود ظفر ورود خاقانی بتایید ربانی رایات
فتح و فیروزی افراخته اعدا را تعاقب نمودند و هزار کس از ایشان بقتل آوردند و ایلمش بیک و علی
بیک را بزخم سنان جانستان بر خاک هلاک انداختند و نامراد با معدودی چند که در اجل‌شان اندک
تأخیری بود بطرف شیراز گریخت بیت بصد حیله سلطان برگشته جان ؛ برون رفت از آن عرصهٔ پر
ملال ؛ چنین است آیین چرخ بلند ؛ که زهرست و هر جا حلاب قند ؛ ندارد فلک رسم آیین داد ؛
سر کینه دارد و بهر نامراد ؛ خاقان اسکندرشان بشکرانهٔ این فتح نامدار لوازم محامد حضرت معبود
بجای آورده جمعی را که در معرکهٔ جولان جلادت گوی مسابقت ربوده بودند باصناف الطاف
نوازش نموده و مثال اعلی باصدار فتح‌نامه‌ها نفاذ یافت و دبیران روشن‌ضمیر در تقریر و تحریر
مشاشیر بیضا نمودند مبشران اقبال همراه صبا و شمال باطراف مسالک و اکناف ممالک دار
و سایر شدند و زبان قضا به خنجال سه نظم بود که بیت نشست خسرو روی زمین باستحقاق
فراز تخت سلیمان سلاطین بدار ملک عراق ؛ و بعد از آن در چمن همدان نزول اجلال واقع شد
قضایایی که در بلاد فارس واقع شده در یوم السبت سیوم صفر سال مذکور ابوالفتح بیک برادرزادهٔ
حاجی بیک بایندر از جانب کرمان با سپاه فراوان بشیراز آمد امیر یعقوب خان همعنان با
همراهان بطرف بیضا شتافت ابوالفتح بیک شهر و اموال او متصرف شد علم عزیمت بطرف

کازرون

کازرون برافراخت و از آن منزل متوجه فیروزآباد گشت و در هشتم در آنجا نزول نمود و در آن اوان منصور بیک
افشار از روی اضطرار با خویش و تبار بخدمت آمده ابوالفتح بیک اراده کرد که او را دستگیر کند شخصی از
نیکخواهان او را از آن اراده خبردار ساخته منصور بیک گفت خدمتش کلمهٔ شهادت بر زبان آورده جلوگاه در آمد در آن
اثنا اهوالی بر قلعهٔ آن کوه مرئی شده ابوالفتح بیک بواسطهٔ زیادتی جراحات بالای کوه سخنی توجه نموده از کمر افتاد
هلاک شد و از روی او هم برآمده عمرا و هامی او شیخ حسن بیک و محمدی بیک حفظ لشکر نموده شیخ حسن بیک
قایم مقام گشت و درین اثنا شیخ علی بیک برادر اشرف بیک بایندر با جمعی از سواران بتعجیل متوجه شیراز شد
و در یازدهم شعبان در میدان سعادت نزول نمود و محصلان غلاظ و شداد که هر یک نمونهٔ نمرود و شداد
بودند بمردم رعایا گماشته از ایشان بضرب شکنجه اموال فراوان گرفت و در آن اثنا امیر محمد با لشکر جرار بیرون
آن بکار شیراز آمد شیخ علی بیک هراس بخود راه داده علم عزیمت بطرف ابرقوه برافراخت در راه
رئیس محمد کره را بقتل آورد قضایایی که در خراسان واقع شده درین سال بدیع الزمان میرزا از قندهار
سلطان حسین میرزا را استدعا امیر خسروشاه پادشاه بدخشان یاوری داده و هزار سوار از ولج بجانب حرم
روان شد و امیر بیک و فاوار را همراه فرستاد و از پدر عالی‌جاه استمداد نمود که عالم نزد بخدمت شتافته
منظور کرده و بدانگاه بدیع الزمان میرزا از سوادان تمراو امیر خسروشاه حصار شادمان فرستاده و همراه
طلب نموده و او اطاعت ذکر وده کردن چه با مرزان میرزا بدیع الزمان باتفاق امیر ذوالنون بیگ جهت
نمود محاربه نمودن یعقوب اوغلی با ناصر ترکمان چون الیاس بیک یعقوب اوغلی بحکم خاقان اسکندرشان
در آذربایجان متمکن گردید بعد از چند روز در والی آق‌دز ناصر منصور ترکمان با چهار هزار سوار از سبیل مغار
بلاد وی با عدا ریختند غازیان سوار شده بر ایشان حمله کردند میان هردو قتال قائم دست داد
جنود قزلباش بر ترکمانان او پیش غالب آمده قریب هزار نفر از ایشان را بقتل آوردند و ناصر منصور

از جنگگاه بدر رفتند و غنایم بسیار بدست غازیان ظفر شعار افتاد الیاس بیک در این روز بمکمن گریخته
و سرهای بیشمار بدرگاه خاقان اسکندرشان فرستاد **وقایع متنوعه** هم درین سال محمد مقیم بن امیر ذوالنون
لشکر بجانب کابل کشیده میرزا عبدالرزاق گریز بر ستیز اختیار کرد و محمد مقیم کابل را متصرف شده دختر
میرزا الغ بیک بن سلطان ابوسعید را بعقد درآورد و درین سال عبدالباقی میرزا و مراد بیک جهانشاهی
که حاکم یزد بود از صدمات سپاه ظفر پناه نواب خاقانی فرار نموده بهراة رفتند سلطان حسین میرزا اعزاز
ایشان بجا آورده عبدالباقی میرزا بمزید الطاف مخصوص گردید هم درین سال سید جعفر خواجه که در سلک
سادات دشت قبچاق منتظم بود بخواقین اوزبک در غایت محبت سلوک می‌نمود از ماوراءالنهر ملاقات
با بدیع الزمان ملاقات نمود و ظاهرا اظهار محبت نموده ضمنا مظفر میرزا را با خود متفق ساخته بعد از
چند روز بعذری اندیشیده برادران میرزا بدیع الزمان سید جعفر خواجه را با منقفا بیسار ساختند **فوت**
حیدر میرزا بن سلطان حسین میرزا فوت شد و هم درین سال مولانا اعظم افتخار اعاظم الفضلای
زمن الامام الاقدم حافظ فنون الحکم قدوة العلماء المتبحرین افهم البلغاء المشهورین مولانا جلال الدین محمد
دوانی که والد مولانا سعدالدین اسعد است و بعلو نسب و دانش مشهور بود و در قریه دوان که از
اعمال کازرون است بقطع و فصل قضایای شرعیه اقدام می‌نمود و جناب مولوی نزد پدر خود تحصیل نموده
آخر بشیراز رفته و در درس مولانا محی الدین کوشکناری و مولانا حسن شاه بقال همت بر کسب کمال
گماشته و ایضا مولانا جلال الدین در درس مولانا همام الدین گلباری که بر طوالع شرحی مفید دارد
مطالعه بعضی از متداولات کرده و در وقت اکتساب علم حدیث در خدمت شیخ صفی الدین ایجی
شرف تلمذ بجای آورده و آن جناب در ایام شباب چندگاه صدر امیرزاده یوسف بن جهان شاه
پادشاه بود بعد از صدارت در مدرسه بیگم که حالا دارالایتام گویند در درس قیام می‌نمود و در زمان

سلاطین

سلاطین آق قویونلو منصب قضای فارس تعلق بدو داشت بعد از آنکه احمد پادشاه بر ولایت ایران
استیلا یافت آن جناب را تعظیم بسیار نمود و سلطان محمد پادشاه روم نیز تحفه‌ها با جهودی میفرستاد
قاسم بیک برناک بنا بر بغض احمد پادشاه از جناب مولوی اموال بسیار ستاد آخر از آن بلیه خلاص شده متوجه
جرون گشت و چون ابوالفتح بیک بایندر بر شیراز مستولی شد مولانا متوجه کازرون شده در اثنای راه
در اردوی ابوالفتح بیک ملحق گشت و تعظیم بیش از پیش یافته بعد از چند روز در ماه رجب بمرض اسهال
از دنیای فانی بجهان جاودانی انتقال فرموده نعش او را بقریه دوان برده در جوار شیخ علی دوانی دفن
کردند مدت عمرش هفتاد و هشت سال از تصانیفش حاشیه قدیم تجرید بود بنظر مولانا علی قوشچی رسیده و
از روی انصاف زبان بتعریف گشوده و حاشیه جدید و حاشیه اجد و شرح هیاکل در حکمت اشراق و
حاشیه مطالع در منطق و اثبات واجب قدیم و جدید و اخلاق جلالی که در برابر اخلاق ناصری نوشته
و حاشیه شمسیه و حاشیه انوار شافیه و رساله زورا و رساله زورا در روضه مقدسه منوره حضرت امیرالمومنین
و امام المتقین علی بن ابی طالب صلوات الله الملک الغالب دیگر روز بر سر با ایستاده و تمام کرده
و شرحی نیز بر زورا نوشته و حاشیه بر اشارات و حاشیه بر تهذیب منطق سواد العین در حکمت العین
گفتار در قضایایی که در سنه تسع و تسعمایه واقع شده درین سال یعقوب جان بیک ترکمان از
اصفهان با لشکری گران متوجه شیراز شد و شیخ حسن بیک بایندر که بعد از فوت محمد و ابوالفتح
بیک بر فارس تسلط یافته بود و بر استقبال نموده در حوالی جوین جنگ عظیم واقع شد یعقوب جان
بیک غالب آمد و شیخ حسن بیک بر خاک هلاک افتاد و مجددا مملکت فارس بتصرف درآمده از آنجا
متوجه دشت ارژن و در این منزل سلطان مراد که از صدمات نواب کامیاب خاقان مالک رقاب
فرار نموده بود بوی ملحق گشت و در آن اثنا خبر رسید که نواب کامیاب با لشکر بی‌شمار از جانب متوجه آن

جاجت آق قوینلو روی ادبار بوادی فرار آوردند و چون بشهر رسیدند میان امرا کدورتی واقع
شده یعقوب جان بیک و سلطان مراد پیش سید محمد فلاح رفته یعقوب جان بیک بجانب وزفول رود و سلطان
واز آنجا بشهربان آمده خواست که با مرای برناک ملاقات نماید و از راه موصل بدیاربکر رود و دران زمان
بیک برادر قاسم برناک بواسطه خون برادر وی را قصاص نمود و سلطان مراد ببغداد رفته باریک بیک برناک
که حاکم آنجا بود بسلطنت نشانید لشکرکشیدن خاقان اسکندرشان بجانب شیراز چون خاقان سکندرشان
در حوالی همدان بفراغ بال و دولت و اقبال کذرانید خبر رسید که سلطان مراد در شیراز رحل اقامت انداخته
و فوجی از ترکمانان بروی کرد آمده بنابران علم عزیمت بصوب فارس برافراخت و در اثنای توجه بنابر
تعیان حسین کیای چلاوی الیاس بیک ایغوت اوغلی را با فرقه از غازیان بدفع وی ارسال فرمود
بعد ازان همای رایت سعادت طراز بهوای تسخیر شیراز در پرواز آمد و چون سلطان مراد خبر یافت
بطریقی که ذکر رفت ببغداد شتافت و حضرت جهانبانی بدولت و کامرانی عروس مملکت شیراز را
بی کلفت اغیار در آغوش تصرف کشید بیت گلستان شیراز بی خار بود ؛ جهان گنج بی کلفت مار بود ؛
گران مایه گنجی رسیده برش ؛ نو ربسته نازنجان پرورش ؛ همای دولت سایه سعادت بران
دیار انداخت و آفتاب طلعت همایون آن خطه میمون را مشرف و منور ساخت پاک کردون اخبار فتح و نصرت
بمسامع جهانیان رسانید عالم را بطراوت عدل و داد سرسبز و شاداب کردانید چون خاطر عاطر آنحضرت
از مهمات ممالک فارس فراغت یافت بسوی غرب شتافت چون ماه رایات آن خورشید جاه
از افق خطه قم طالع شد و آفتاب طلعت آنحضرت بر اطراف آن مملکت لامع کشت حکام اطراف و سرداران
اکناف روی امید بدرکاه جهان پناه آوردند و بالطاف همایون مفتخر و سرافراز شدند فرستادن خاقان
اسکندرشان بفیروزکوه بقلع و قمع آن کروه بی شکوه چون الیاس بیک عازم رستمدار کشت امیر

حسین کیا

حسین کیای چلاوی بر سر وی ایلغار نمود و الیاس بیک از توجه اطلاع یافت عنان بطرف قلعه
تافت و رستمداریان و بوسار را انحصار را در میان کرفتند چون دیدند که فتح قلعه بجنک میسر نشود دست
بمکر و تزویر کرده رسولان نزد الیاس بیک فرستاده در صلح سخن راندند بعد از تاکید عهد و پیمان
با مردم فراوان از قلعه بیرون آمده با عدا پیوست حسین کیای چلاوی نقض عهد کرده وی را با ملازمان
بقتل آورد و چون این خبر ناخوش و قضیه مشوش بمسامع خاقان اسکندرشان رسید در اوایل فصل ربیع که
مصور تقدیر سطح زمین را از رنک نکار رخانه چین نمود و مشاطه قدرت رخسار لاله را از قطرات ژاله
زیب و زینت افزود بیت که چون باد نوروز شد مشکسای ؛ کل غنچه شد دلکش و دلکشای ؛ درخت
شد از برک و بارش درخت ؛ حریف کل آمد ببالای تخت ؛ دف برک لرزان بکف باد را ؛ در آن
جلوه ده سرو آزاد را ؛ بشبنم لب غنچه آمیخته ؛ لبش از ملاحت نمک ریخته ؛ فرمان قضا جریان شرف
نفاذ یافت که غازیان ظفر آثار و عساکر نصرت شعار عنان توجه بصوب کل خندان فیروزکوه و بقلع
و قمع آن کروه معطوف فرموده از راه ورامین درکار آیند و آن عرصه را مخیم سرادقات عز و جلال نمایند
خاقان اسکندرشان در روز یکشنبه نهم شهر مبارک رمضان موافق تنکوزییل از دار المومنین قم عنان عزیمت
بدان صوب معطوف داشت و در حوالی ری تباشیر صبح نوروز سلطانی از مطلع مبادات سبحانی طالع شد
و دران روز مبارک این لفظ بشارت از خاقان جمجاه مستفاد کشت مقتضای حدیث صحیح ارباب الدول
ملهمون که فتح قلعه مذکور در روز عید رمضان واقع خواهد کشت دران اوان محمد حسین میرزای بن
سلطان حسین میرزا از استرآباد احرام ملازمت خاقان والا نژاد بسته بود چون بسمنان رسید بیک محمد
قلعه آن بلده را مسخر کرد و بنیاد امیر افراسیاب چلاوی که از قبل حسین کیا کوتوال قلعه بود بنا و بارک برده
قاصدی بسمنان برق باد بحسین کیا فرستاد و این واقعه را معروض کردانید حسین کیا بالتفاق

مراد بیک جهانشاهلو با جمعی دلاوران آق قوینلو همان زمان بجانب سمنان ایلغار نمود بیک ناگاه آن گروه
گمراه بر لشکر جغتای حمله کردند و ایشانرا متفرق گردانیدند و با موال بسیار آن سردار اشرار بدیار خود
معاودت نمود و در روز شنبه بیست نهم شهر مذکور حوالی کلخندان حضرت خیام جلو ظفر معدود شد و آن
قلعه ایست بحصانت مشهور و بمتانت مذکور از بلندی با چرخ اخضر همسر و از رفعت با برج دو پیکر برابر بیت
حصاری چو دیوار همت بلند ؛ که کوتهی کرده دست گزند ؛ برابر بمر باره اش با فلک ؛ نشسته
برو چون کبوتر ملک ؛ گروهی ز عقل و کیاست بری ؛ در آنجا زده کوس یاغیگری ؛ غازیان
فتح آثار از هر طرف روی توجه بانحصار آورده آتش حرب و کارزار افروختند و هر که از آن فرقه
شقاوت فرجام سر او بار از بام حصار برآورده بیکان آتش رنگ خدنگ جانسوز دوختند مردم قلعه
از هول جان سنگ و تیر می انداختند و در روز حیات اهل حصار جیش نصرت شعار حرب کار زار
دست داد و دران اثنا دلاوران سپاه و نقب آوران بامر شاه عالیجاه از چهار طرف نقب زده شرفات
بروج آن حصار را رو بخرابی آوردند سکان قلعه بعد از وقوع این مقدمه امان طلبیدند و غازیان ایشانرا
دستگیر کرده بدرگاه گیتی پناه رسانیدند قهرمان قهر بقتل ایشان فرمان داد و فتح قلعه چنانچه اختر
فرموده بود در روز عید فطر رو نمود و بعد از آن اردوی ظفر شکوه بصوب قلعه فیروزکوه روان شد
در یوم الخمیس یازدهم شهر شوال نزول اجلال در حوالی حصار واقع شد و آن قلعه بود در غایت
بلندی چون سپهر دیگر و در محکمی چو بن سد سکندر بیت چنان سوده اش کنگره بر سپهر ؛
کز آنجا بپهلو گذر کرده مهر ؛ کوتوال حصار علی کیای ضمانداز بر مخالفت اصرار نموده آثار جنگ و کارزار
ظاهر گردانید بیت بمضبوطی قلعه از راه رفت ؛ نگون ما خرد در رجاه رفت ؛ بلندی آن قلعه
وادوش فریب ؛ که اندازدش سرنگون در نشیب ؛ نداشت کان سربلندی کوه ؛ بود و بنیان چرخ

برین بی شکوه ؛ چون پرتو این خبر بر خاطر انور واضح شد آثار تغیر در بشره پادشاه ربع مسکون پدید آمد
نشان کین در جبین مبارکش ظاهر شد و بترتیب آلات محاصره و تمهید ادوات محاربه پرداخت امرای
نامدار و دلیران شیر شکار آن قلعه سپهر کردار را مانند دایره در میان گرفتند و از شست قهر عقاب
خدنگ جگردوز پرواز آوردند و رستمداریان بموافقت قیام نمودند و اکثر ایام از بام تا شام و از صباح
تا رواح نایره جنگ و جدال و آتش حرب و قتال التهاب و اشتعال داشت حضرت خاقانی بنفس
نفیس کوشش بسیار فرمودند چنانچه هزار چوبه تیر از ناوک دست بجانب مخالفان گشاد داد و بندگان
دیگر سپاه بموافقت شاه چون ستاره در حوالی ماه از شهاب کمان پیکان آتش افشان بجان دشمنان
روان گردانیدند مردم حصار از بیم خدنگ جگردوز و نوک پیکان آتش فروز از سر برجها بحر خزیدند
و بهزار خون دل دم درکشیدند حکم شد که جنگ آوران از ممر آبی که از کنار قلعه میگذشت در آیند
و شروع در نقب نمایند قبل از توجه عساکر ظفر قرین بعضی از شرفات برجی از بروج آن قلعه متین محاذی
سطح زمین شد بعد از انهدام برج مذکور غازیان متوجه حصار شده ساکنان آنجا تیر و سنگ میریختند
لشکر منصور مجروح گشته میغلطیدند و دیگران مضروب را پس کشیده پیش میرفتند دران حین شیر
بیشه پیکار محمود بیک قاجار از جمیع دلاوران نامدار گوی سبقت ربوده تنهای بر باره آن
حصار برآمده رستمداریان بدکردار را متفرق ساخت و بهادران طبقه اول حصار را بحیطه اقتدار
آوردند و مخالفان از هول جان بر بالای قلعه گریزان شدند و هم بقیاس بر ایشان مستولی گشته علی کیای
ضمانداز از غرور و سرکشی و جباری بتضرع و زاری آمده دست در دامن نجم بیک زد و بنابر آن
حضرت از خون آن جماعه در گذشت و علی کیای ضمانداز بترسان از قلعه بیرون آمده بشرف عتبه
بوسی مشرف گشته قلعه را تسلیم نمود و مراحم خسروانه جرایم او را بزلال عاطفت فرو شست و غازیان

چون قلب سپاه ظفر پناه را ملاحظه نمودند خواستند که بمحاربه پیش آیند حضرت خاقانی امرا و بزرگ
برایشان حمله کردند و آن گروه چون شمهٔ آن جلادت آن جلادت شکوه را مشاهده کردند جانبی جنبش
دانستند که رنج ایشان ضایع و مجاهدهٔ ایشان … واقعست راه فرار پیش گرفته بحصار گریختند چون آن
جماعت که بمنع امرای نامدار که دران عقبهٔ مذکوره مشغول بودند این معنی را معلوم نمودند چون بنات النعش
متفرق گردیدند امرا گردون وقار خود را برایات عز و جلال متصل ساختند بعد از آن اردوی ظفر ورود
در کنار آب جیل رود فرود آمدند و جابجا بر افراشته خیمها بر پا کردند بیت ز پیرامن آن کهستان
رود ¶ سپه بحر خونریز آمد فرود ¶ دران موج آهن نشان کرده لرز ¶ خرد برده جوشن بدامان
درز ¶ اکثر ایام غازیان عظام و عساکر ظفر فرجام از آن بان که مهر عالم افروز بر حصار نیلگون تیغ زر
نگار افق میکشید تا وقتی که سپهر سیمین هلال بر سپهر برین ظاهر و هویدا میگردید در برابر خندق قلعه
صف سپاه می آراستند مردم حصین کیا مرباره و برج از سر جان که متاعیست بس گران بر منجا بستند و تیر
تفنگ می انداختند و تیر دلدوز ترک بر تارک سرکشان میدوخت پیکان خارگذار شعلات جانسوز در هوای
فضای افروخت و غرش توپ صدای مرگ بگوش هوش پردلان میرسانید و صدای ضربزان لرزه
در بدن جهاوران می انداخت مهر تفنگ مانند خون در شریان سریان کرده جا بجا از آتش کین … اند
بیت شد از دود چون شب فضای فلک ¶ در و انجم از مهرهای تفنگ ¶ حکم جهان مطاع وارد شد که
حسین بیک لله با فرقه از دلیران معرکه مجادله … را که انغماض محصوران دران بود بجانب
دیگر اندازد حسین بیک حسب الحکم مقدم برسانید اهل قلعه از وقوع آن حال کشتی … لجه فساد در
آتش عطش خرمن شکیبائی ایشان را محترق ساخت چنان از مشاهده عقوبت انگشت ندامت بدندان
میگزیدند از احاطهٔ دایره بلا چون نقطه متحیر میگردید در روز سیوم از بستن آب که متحصنان قلعه مشرف بودند

بعضی از سپاه را که مرد نموده بودند بقتل آوردند فتح قلعه سنا و قتل حسین کیا در بیست چهارم
شوال رایات فتح و اقبال و رحمت کشف ملک ذو الجلال متوجه قلعه شد و آن قلعه ایست بر فلک کوهی رفیع
واقع و سمک کاخش در اطراف عالم شایع بیت بنایش چو ایوانهای سکندر ولان ¶ درش بسته چون خانه
مدخلان ¶ بفضیلش کنج تنه رفعت آسمان ¶ سخت الثری خندقش … امان ¶ لب خندقش آستان عدم ¶
دره تا بخاک عدم یک قدم ¶ ز بسیاری عمق او از سپهر ¶ نمیدید در و پر تو ماه و مهر ¶ کجا چون شداگر
ذی الجلال شاه ¶ بدان قلعه بر دو از بهیشتش بناه ¶ چون سپاه ظفر پناه در حوالی قلعه خیمه و خرگاه و سراپرده
و بارگاه بر افراشتند فرمان همایون شرف نفاذ یافت که از راه دربندی که بقلعه متصل بود در آیند و قلعه را
فتح نمایند عساکر ظفر شعار بدان طریق عبور نموده یک بیک چون سیل بلیل ونهار … بیت پلنگینه
پوشان جنگ آزمای ¶ بران کوه بالا نهادند پای ¶ ز نامور … رزمساریان دیو سار قدم محاربه و مقاتله
پیش نهادند و بازار ضرب و حرب را اشتعال دادند بیت نخستین سوی سنگ بردند دست ¶ ز فولادان
سر و دست در هم شکست ¶ یلان هم کشادند بازو و تیر ¶ از آن دیوساران بر آمد نفیر ¶ بسنگ استخوانها
شد و زیر ریز ¶ تن استخوان پاره پیکان تیز ¶ از امرای نامدار عبدی بیک تواچی از شاملو که در
فنون دلیری بود و پیرام بیک امیر دیوان … لاوران بهرام انتقام تیغ محاربه و مقاتله از
نیام کشیده داد مردی و دلاوری دادند در اثنا ستیز عبدی بیک را زخم تیری رسید و چون در آن
تنگنای میدان بر اندن حسام خون آشام نبود بیامر ای دلاوران کوهی … بوده و آن مقام را از
زمرهٔ خاصه و تخلیص نتوانستند کرد و از آنجا که غیرت شاهی و حمیت پادشاهی بود از طریق دیگر که اهل حصار را
گمان نبود بپای قلعه نزول اجلال ارزانی داشت و در آن حین از ملازمان رکاب ظفر انتساب زیاده
دویست کس همراه نبودند و لشکر مخالف که در دامن حصار ببال بسته بودند از سه هزار می افزودند

ودر آن

روی بسوی ارک که محل تحصن حسین کیا بود آوردند روز دیگر غبار جنگ و شین انتقاع یافت روز شنبه بیست و
هشتم ذی قعده آن موضع نیز بحیز تسخیر درآمد تمامی ارک شربت مرگ چشیدند بیت بنهادند شمشیر در اهل ارک
و روان آمد از یار روز موج مرگ ‖ سر بد سران بود و غلطان چو گوی ‖ ز سیلاب خون کوچها گشت جوی ‖ زره با
ز سیل خون نم گرفت ‖ بسقف سرا جو بها نم گرفت ‖ روان موج چندان بسوی سپهر ‖ که شد غرق ابر بی
از روی مهر ‖ و قریب ده هزار کس مثل مراد جهان شاه و سایر کسان و اقربا و متعلقان حسین کیای بوم اساد در قفس
آهنین محبوس گشت و در حینی که موکلان غافل بودند زخمی بر خود زد و اما کارگر نشد در ثالث ذی حجه اردوی همایون
از پای قلعه کوچ نموده متوجه ری و ساوج بلاغ شدند و در منزل ری اسل لوادی که بکبود گنبد مشهور است
حیات کیای جلاوی زخمی که بر خود زده بود کالبد را پرداخت و زاغ بر تحت قفس را بدان زاغ انسان ساخت
بیت تن [illegible] سینه چاک چاک ‖ درون قفس شد بخواری هلاک ‖ و از غرایب اتفاقات آنکه الیاس بیک
ایغوت اوغلی را در همین منزل کشته بود و همان سیاست الهی در مقام انتقام گذاری برجب فی موده
واقعه [illegible] انتقام رقم فنا و انعدام بر جریده حیات مقتول مذکور در همین منزل کشید در ساوج بلاغ
حاکم قلعه استا امیر سهراب جلاوی بدرگاه عالم پناه آمده منظور نظر کیمیا اثر گردیده مراجعت نموده
از آنجا نواب کامیاب عالیشان متوجه علاف خرقان گشته مردم قلعه استینا باکوتوال متوجه درگاه عالم پناه
گردیده در آن منزل باردو ملحق شدند و خاقان اسکندرشان رایت نصرت نشان بجانب ییلاق سورلق
برافراخت در آن منزل خبر طغیان محمد کره و مبامع جاه و جلال رسید محاصره ازدن شیبک خان اوزبک
بلخ را در این سال خاجه استند عابی امیر محمد باقر بزخان شیبک خان با سپاه فراوان از معبر گوگی
مجبور نموده متوجه بلخ گردید و بدیع الزمان میرزا چون از توجه شیبک خان خبردار گشت ولد خود محمد زمان میرزا
را با قوچی [illegible] در آن بلده گذاشت و علم عزیمت را بصوب حصار و چهار بیک برافراشت شیبک

ازبک

ازبک را مباحث شیرغان روانه کرد چنانچه امیر علی ترخان و امیر عمر چیک با مردم اندک بمواجهه رزم از حصار بیرون
آمدند بعد از جدال و قتال دستگیر شدند و شیبک خان با دو هزار جوان در مقابل دروازه شیر خوار نزول
کرد و محمد سلطان جز ادر خان بدر در دروازه عراق نزول نمود و ازبکان بدکرد اول آن قلعه را مرکز وار در میان
گرفتند آب خندق را از طرف دیگر انداختند هر روز ازبکان بدر روز سوار گشته [illegible] آمدند و جنگ می انداختند
از دست شهریان زخمهای کاری خورده خائبا و خاسرا مراجعت می نمودند روزی شیبک خان با جمعی از
بقصد یورش نمود و قریب پانصد نفر از سپاه هش کشته گردید و هر بدین قیاس دو نوبت دیگران گروه بی هراس
بیلغ جنگ انداختند لیکن چون هیچ از پیش نبرد معاودت نمودند چون مدت سه ماه آن گروه و گمراه در حوالی
شهر نشستند چون معلوم کردند که گرفتن قلعه خالی از اشکالی نیست در اوایل زمستان طبل مراجعت کوفته
بصوب سمرقند شتافتند وقایع متنوعه درین سال کارکیا میرزا علی والی گیلان با پیشکش فراوان بدرگاه
خاقان اسکندرشان آمده آنحضرت مراسم اکرام و احترام در باره او ظاهر ساخت و آفتاب عنایت ساحه
عاطفت بر سر او انداخت و درین سال خاقان اسکندرشان محمود جان دیلمی قزوینی را در وزارت شریک امیر
زکریا کوجحی گردانید ایضا هم درین سال منصب وزارت را بقاضی محمد کاشی مرجوع نمود وفات قاضی میر حسین
یزدی بغضب خاقانی گرفتار گشته و فترات و فوت حیات را بباد فنا داد و از جمله تصانیفش حاشیه شمسیه در منطق
شرح حکمت العین شرح هدایه در حکمت حاشیه طوالع در کلام شرح بر کافیه رساله در معما وقایع سنه عشر و تسعمائة
لشکر کشیدن خاقان اسکندرشان بجانب یزد و کشته شدن کره در آن دوان که مراد بیک بایندر از خوف
خاقان یزد را گذاشته بجانب هراة رفت در غیبت او خواجه سلطان احمد ساروی که وزیر یزد بود شهر را
ضبط نمود و چون نواب بعد از فتح همراه حکومت یزد را بحسین بیک لله تفویض فرموده آن جناب از قبل خود
شعیب آقا را بداروغگی تعین نموده روانه کرد و حکم همایون نفاذ یافت که شاه تقی الدین اصفهانی به یزد

رفتن سلطان احمد سارو تقی را از مقام خلاف و عناد بگذراند و مساعی جمیله شاه تقی الدین بین الجانبین قواعد
مصالحه استحکام یافت سلطان احمد عهد در میان آورد که مدت العمر از جادهٔ عبودیت خاقان
اسکندرشان در نگذشته با نجیب آقا در مقام لطافت باشد اگر نجیب آقا به یزد آمده روزی چند مکث
کرد و سلطان احمد نقض عهد نموده او را بجام قتل آورده و رفقای او را کشته از روی استقلال بمکوب نشست
اما در آن وقت که وی از ابرقوه ایلغار کرده نیمشبی خود را بشهر یزد رسانید مراجعه سلطان احمد را بقتل رسانید و شهر را
مسخر ساخته رایت استقلال برافراشت آخر الامر بواسطه تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی حقوق تربیت
خاقان اسکندرشان را بر طاق نسیان نهاده و باعلان کلمه تمرد و عصیان مبادرت نمود خاقان رفیع الشان
چون خبر مخالفت وی را شنود از سورلوق در ماه رجب با سپاهی در کثرت با ستاره و قرین با اتفاق
مقارن پروین متوجه یزد شد در موسمی که از تاب گرما آتش در تن دلیران می‌فروخت و مرد جنگی در میان
زره و خفتان میسوخت و حرارت هوا از زبانه نار و به ظاهر میساخت و شمشیر در میان چون موم میگداخت
بیت چنان مدکه شمشیر چون قطره آب ؛ فرو میچکید از کف هر ضارب ؛ عساکر نصرت شعار شهر را
در میان گرفتند و از هر دو طرف شیران جنگ از مردان با فرو هنگ اشتعال یافته تیر و سنگ صاعقه‌وار
بابلک کردید **بیت** خدنگ دلیران رستم کمان ؛ چو تیر دعا رفته بر آسمان ؛ شد از نوک پیکان در آن عرصه گاه
ز مردم تهی چشم خورشید و ماه ؛ ز سنگی که افتاد بر گنبد گبر ؛ زمین را گذشته ز افلاک سر ؛ حصار
شکند و دار و گیر ؛ چو دیوار منقل مشبک ز تیر ؛ مدت دو ماه هر روز از وقتی که از افق مشرق علم نور
صبح نمایان می‌شد تا زمانی که تیغ آفتاب حجاب غروب را نیام میساخت شمشیر کینه و جدال آخته
بوده رایات جنگ و جدال افراخته در خلال این حال سپاه جرار بیکبار شهر را بحیطه تصرف در آوردند و سنان
جانستان بسیاری از نوکران کرد را بقتل آورده محمد کرد با اندک مردمی به بالای قلعه که بخته بود دیگر آغاز جنگ

نمود بعد از یک ماه و کسری آن قلعه را نیز مفتوح ساختند کرد را برج بلندی که ابتدا انعقاد و بانی میگفتند بماه برده
از مضمون نص کریمه اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة بی‌خبر و غافل که امر شد که در پای برجی که محمد
کرد بود هیمه بسیار جمع سازند و آن را ابراهیم هیمه آتش زنند فارسان بموجب فرموده عمل نموده شعلهٔ آن آتش به
نوبی رسید و کرد از غایت بیروزنه منزل کرد که فارسان نردبان بران برده او را بادو کس بزیر آورده
خاقان اسکندرشان فرمود محمد کرد را مانند حبس کباب **بیت** سمند عجب بر سرش ساختند ؛ چو مرغ هوس
قفس ساختند ؛ تنش را قفس دام او با رشد ؛ بزندان آهن گرفتار شد ؛ و تیز عسل مردمش مالیدند از نیش
زنبوران الم فراوان بران جاهل نادان رسید القصه مدتی محبوس بود تا وقتی که خاقان اسکندرشان از [illegible]
طبس معاودت فرمود در میدان اصفهان کرد را با جمعی نوکرانش که عبدی بیک از ابرقوه آورده بود [illegible]
ایلغار کردن خاقان اسکندرشان بجانب طبس در آن زمان که خاقان عالی مکان بمحاصره یزد اشتغال
داشت امیر کمال الدین صدر از نزد سلطان حسین میرزا آمده و بشرف بساط بوسی دریافته مکتوبی که داشت
معروض گردانیده و در آن کتاب چون تعظیم خاقان مشرق و مغرب بعبارت مناسب تحریر نیافته بود امیر
کمال الدین حسین منظور نظر نگشت و خیال یورش خراسان بخاطر عالی آنحضرت گذشت در اوایل شعبان از راه
بیابان بجانب طبس ایلغار نموده چنان بسرعت نهضت نمود که مرکب سبک عنان صبا گرد او هم
و شهسواران گران رکاب آفتاب از همراهی اشهب او عاجز میگردید **بیت** از آن تیز رو خیل آتش شتاب
در آموخت رفتار تیز آفتاب ؛ و در آن زمان ترویهی بابا از قبل میر محمد ولی بیک حاکم طبس بود چون
از توجه سپاه ظفر پناه آگاهی یافت بجانب قلعه شتافت غازیان از گرد راه در شهر طبس در آمدند و هر که را
یافتند بعالم دیگر روان ساختند قریب هفت هزار کس از مردم طبس کشته شدند بواسطه آن کشتی
آتش غضب نواب جهانبانی منطفی شده عنان عزیمت بصوب یزد منعطف ساخت و باصفهان نزول اجلال

فرمود چنانکه مذکور شد و بواسطه عبور لشکر نصرت شعار ناپروچی شیوع یافت و دود دل کرسنگان از
کره نار درگذشت بنابران خاقان سکندرنشان امیر غیاث الدین محمد را طلب کرده فرمود که درین زمستان
غله فراوان بعساکر نصرت نشان بفروش رسانید قسم یاد کرد که چندان غله در انبار موجود نیست که مستغنان
را کافی باشد بنابران خاقان سکندرنشان بقتل او فرمان داد و غازیان وی را از بام در آورده هم در آن روز
بعضی از مردمان بدخواه بعرض خاقان عالیجاه رسانیدند که شاه تقی الدین محمد مراسلات داشته بود
وی را بقتل آوردند **گفتار در قضایایی که در ماوراءالنهر واقع شده** درین سال محمود سلطان بعزم مدد برادر
خود شیبک خان متوجه قندز گشت امیر خسرو شاه عبدالرحمن بیک را با فوجی از سپاه برای زبان گیری
باستقبال فرستاد و ایشان در حدود سالسرای از آب عبور کرده در آن حوالی بمحمود سلطان رسیدند
و دست بآلات کارزار برده در اثنای قتال تیری بر کتف عبدالرحمن بیک خورده روی بسوی انهزام
آورد چون کریختگان بشهر آمدند خوف بسیار بر امیر خسرو شاه راه یافته قندز را انداخته متوجه کوهستان
شد و مولانا محمد ترکستانی خاطر صغار و کبار بجانب شیبک خان مایل کردانید هرچند امیر ذوالنون که
در آن حوالی بود کس فرستاده پیغام نمود که صلاح درین است که من همین جا از نفاق
سپاه دشمن سوز بشهر در آیم و دفع ازبکان نمایم مولانا این معنی قبول نکرد بنابران امیر ذوالنون
باولی پرخون باردوی میرزا بدیع الزمان آمده حقیقت زیان را عرض نمود بعد از مراجعت امیر ذوالنون
محمود سلطان با سپاه فراوان بقندز آمده آن بلده را متصرف گشت **گرفتن بابر پادشاه بلده کابل را**
چون نوبت ثانی شیبک خان بر سمرقند استیلا یافت بابر پادشاه بطرف اندجان شتافت
بتدریج تمام مملکت ترکستان و اندجان بتصرف شیبک خان در آمد و محمد بابر پادشاه با خیل و سپاه
راه کابل پیش گرفته در ظاهر شهر نزول نمود محمد مقیم بن امیر ذوالنون در بلده کابل متحصن

شده

شده مردمان کابل بمحاربت پادشاه مایل شدند محمد مقیم مضطرب گشته بعد از عهد و پیمان از کابل بیرون
خرامیده و شرف بساط بوسی دریافته روانه قندهار شد بابر پادشاه کابل را متصرف در آورده بتربیت حال
رعایا اشتغال نمود و هم درین حال بدیع الزمان میرزا باتفاق امیر خسرو شاه و امیر ذوالنون متوجه هرات
شدند و در باغ جهان آرا اجتماع سعدین و مقارنه نیرین دست داد و بعد از چند روز سلطان حسین میرزا
بدیع الزمان میرزا را رخصت داد تا بکنار آب مرغاب توجه نمود **وقایع متنوعه** درین سال کارکیا سلطان حسن
از برادر خود کارکیا میرزا علی که پادشاه گیلان بود یاغی شده و کارکیا فریدون که رکن السلطنه کارکیا میرزا
علی بود در موضع شکندرود جلادت و بطان بقتل آورده کارکیا میرزا علی سلطنت را بکارکیا حسن گذاشته
خود بعبادت مشغول گردید و هم درین سال ایلچی سلطان بایزید بن سلطان محمد پادشاه روم برای تهنیت
فتح عراق و فارس بدرگاه خاقان گیتی پناه آمده تحفات لایق و پیشکشهای موافق بموقف عرض رسانید
آنحضرت بسلطان بایزید اظهار محبت نموده ایلچی را بخلعات و رعایات سرافراز فرموده روانه گردانید
متوفیات محمد کره در زمان سلاطین آق قوینلو داروغه ابرقوه بود در آن زمان که خاقان اسکندرنشان متوجه
شیراز بود تحف و هدایا بدرگاه عالم پناه فرستاده نواب همایون حکومت ابرقوه بوی عنایت فرمود آخر
مخالفت کرده بطریقی که گذشت در اصفهان محروق شد مولانا حسین واعظ درین سال بعالم آخرت منزل
ساخت و در علم نجوم و انشا سرآمد زمان خود بود و از سایر علوم نیز بهره داشت و از مصنفاتش جواهر
التفسیر روضة الشهدا انوار سهیلی اخلاق المحسنین مصابیح القلوب منشآت مخزن الانشا الوند بیک بن
حسن پادشاه بعد از شکست مدتی سرگردان میگشت تا آنکه ببغداد رفته از آنجا بدیاربکر افتاد و در آنجا قاسم بیک
بن جهانگیر بیک برادر حسن پادشاه در حدود ماردین جنگ کرده غالب آمد و بسلطنت نشست و بعد از
چند روز وفات یافت **گفتار در وقایعی که در سنه احدی و عشر و تسعمایه واقع شده** درین سال خاقان اسکندر

حسین میرزای بن میرزا منصور بن میرزا بایقرا بن عمر شیخ بن صاحب قران امیر تیمور گورکان از دی
دوشنبه یازدهم ذی حجه در موضع بابا الهی وفات یافت پادشاه عالم عادل و عاقل و کریم و رعیت پرور
بود علما را تعظیم و اعزاز بغایت نمودی از جمله ایشان مدرسه در هراة ساخته که در عالم مثل آن نیست مولوی
ده هزار طالب علم در زمان سلطنت او موظف بودند در هراة و مجالس او اکثر اوقات بحث علم و گفتن
شعر میگذشت و عمارات عالی را بانی شده باتمام رسانید و از جمله مسجد آتش باغ مراد است که ارم از آن
نمونه ایست و امرای او نیز در هراة عمارات عالی ساختند و در ایام سلطنت قریب بیست سال مفلوج بود
قدرت بر رفتار نداشت همیشه او را چهار کس بر تخت روان گذاشته بهر جا که اراده میکرد میبردند
از کنار آب امویه تا دامغان در تحت تصرف او بود مدت عمرش هفتاد و یک سال ایام سلطنتش سی و شش
سال اولاد ذکورش چهارده نفر فرخ حسین میرزا شاه غریب میرزا حیدر محمد میرزا محمد معصوم میرزا ابراهیم
حسین میرزا محمد حسین میرزا ابوتراب میرزا و این جماعت در حین حیات پدر فوت شده اند و جمعی که
بعد از فوت سلطان حسین میرزا بوده اند بدیع الزمان میرزا مظفر حسین میرزا کپک میرزا
ابن حسین میرزا ابو الحسن میرزا محمد قاسم میرزا فریدون حسین میرزا و اولاد اناثش یازده نفر اند
بعد از فوت آنحضرت امرا و ارکان دولت صلاح جهان و دیدند که بدیع الزمان میرزا را مستقلا پادشاه
گردانند و بعضی گفتند که در سکه و خطبه اسم مظفر حسین میرزا نیز داخل باشد تا صورت مخالفت روی ننماید
درین باب قال و قیل بسیار در طول انجامید خدیجه بیگی آغا که والده مظفر حسین میرزا بود و اعتباری تمام داشت
بامیران جانب شرکت ترجیح یافت در روز جمعه در مسجد جامع هراة خطبه بنام هر دو شاهزاده خواندند و در یک
سکه اسامی ایشانرا نقش کردند و بولکات و محصول تقسیم نموده در کل مملکت هر چیز که بود بالمناصفه قرار
دادند چون این خبر بشاهزادگان رسید گفتند که اگر بدیع الزمان میرزا مستقلا منصوب سلطنت میگشت همگی مطیع

شان میشدند طارم و قشلاق نمود و بعضی امرا از راه خلخال بر سر امیر حسام الدین پادشاه رشت فرستاد
و خود بنفس نفیس چون با جماعه از قطرات امطار افزون از راه طارم و رشت نزول اجلال فرمود امیر حسام الدین
پادشاه رشت تحف فراوان بدرگاه ملایک آشیان فرستاد و شیخ نجم رشتی که از مقربان درگاه بود
شفیع جرم رشت شده گناه ایشانرا درخواست کرده التماس او درجه قبول یافت و از جرایم شان
گذشته معاودت فرمودند قضایایی که در بلاد خراسان واقع شده درین سال شیبک خان اوزبک
از لشکر جرق اترار ازبک را بتاخت میمنه و فاریاب فرستاد و ایشان آن ولایت را نهب و غارت
پرداخته محمد قاسم میرزا که نسبش ... میرزا بایسنغری میپوست بشرف ملازمت سلطان حسین میرزا
مشرف بود باتفاق امیر شیرم جلایر و امیر بابا جان ولد خواجه جلال الدین میرک که در آن حدود
اقامت داشتند متوجه دفع ازبک شدند بین الجانبین جدال و قتال دست داد ازبکان ظفر یافته
و آن سه امیر بقتل آمده چون این خبر بهراة رسید سلطان حسین میرزا اصلاح قشلاق در باغ جهان
آرا ندیده بباغ شهر آمده رحل اقامت انداخت و خواجه شمس الدین محمد تاشی را نزد بدیع الزمان میرزا
عازم شهر شده در منزل امیر علیشیر نزول فرموده و در بهار سلطان حسین میرزا با دوازده هزار کس جرار
از باغ شهر بعزم یورش ماوراء النهر نهضت فرمود بدیع الزمان میرزا را منقلای کردانند و بعد از وصول
بمنزل بابا الهی ضعف پادشاه بمرتبه رسید که کار از آن او در گذشت و کس نزد بدیع الزمان
فرستاد که جریده بخدمت شتابد میرزا بدیع الزمان در زمان با سیصد نفر از ملازمان بخدمت پدر
رسیده سلطان را بغایت ضعیف دیده غمگین گردید وقایع متنوعه هم درین سال خاقان اسکندر
شان حکم کرد که هر که با مخالفان بجنگ سلطان حیدر رفته باشد بقتل آورند و بر پشت آنرا با بدال بیک
دده که قورچی باشی بود رجوع فرموده و بدین سبب بسیار کس بقتل رسید متوفیات درین سال سلطان

بجکن

ونشناخته بودیم اما چون مظفر حسین میرزا شریک شده ما را متابعت هیچ یک ضروری نیست پس هر یک در مملکتی
متصرف بودند و خطبه بنام خود خواندند کارکیا میرزا علی والی گیلان عابد بود اکثر اوقاتش بتلاوت قرآن و طاعت و عبادت
یزدان میگذشت درین سال مردم لاهجان اتفاق کرده در موضع رانکوه او را بقتل آوردند مدت حیاتش شصت و چهار سال
ایام سلطنتش بیست و هشت سال مملکت گیلان بیه پیش و هم درین وقت برادر او سلطان حسن نیز در رانکوه مقتول شد
چون خبر قتل کارکیا سلطان احمد که در اردوی همایون بود رسید خاقان اسکندرشان او را با جمعی غازیان
بگیلان فرستاد و چون کارکیا سلطان احمد بحدود آن مملکت رسید امرائی که برادرانش را بقتل آورده بودند استقبال او
کرده در حالتی که میخواستند که او را پابوس نمایند همه را بقتل رسانید و بسلطنت قرار گرفت **گفتار در وقایع سنه**
اثنی عشر و تسعمایه درین سال خاقان اسکندرشان در خوی قشلاق نموده امرای عظام را بر سر کرد و صارم فرستاد
و چون سپاه ظفر پناه بحوالی الکای آن گروه رسیدند اکراد بپناه قلل جبال آسمان مثال بردند غازیان ملک
ایشان را غارت نموده جمعی کثیر را از آن گروه بی ایمان بتیغ بیدریغ گذرانیدند و درین اثنا خبر رسید که صارم
مستعد قتال شده بدامن کوه رسیده و عساکر ظفر شعار متوجه دفع آن نابکار شدند اکراد بقدم مقابله و مقاتله پیش آمده
محاربه در غایت صعوبت دست داد و از هر طرف جمعی کثیر بر خاک هلاک افتادند و از امرای نامدار عبدی بیگ شاملو و سارو
علی مهردار تکلو کشته شدند بیرام بیک قرامانلو و خلفا بیک باردوی همایون مراجعت کردند **شکست شیبک**
بدیع الزمان میرزا با پادشاه بر سر شیبک خان اما چون نزا بتاخت ولایت خراسان فرستاد و ایشان
از آب آمویه عبور کرده تا کنار آب مرغاب تاراج کردند فوجی از جماعت ارلات بر در رود گذشته بادغیس را نیز غارت
نمودند در آن زمان امیر ذو النون ارغون امیر سلطان بایزید برلاس را با خود برده بجانب ایشان ایلغار
نمود و سپاه ازبک از توجه عساکر نصرت مرکز اطلاع یافته بجانب دشت از رودکی گریختند امیر ذو النون خود را بدیشان
رسانید و قریب صد نفر از ازبک را بقتل آورده و هفت هشت نفر دیگر را اسیر کرده مراجعت نمود در آن اثنا مولانا

خطائی از نزدیک شیبک خان برسالت بهراة آمده بعرض شاهزادها رسانید که شیبک خان میگوید که پیوسته
آبا و اجداد شما در وقوع حوادث پناه بدودمان عالی شان ما می آورده اند مناسب آنکه شما نیز برسنت آبا و اجداد خود عمل
نموده ابواب مخالفت مسدود سازید تا عرصه مملکت آبادان باشد بدیع الزمان میرزا میدانست که غرض کلی شیبک خان
در فرستادن مولانا خطائی آنست که بر حالات خراسان اطلاع یابد مولانا را مقید گردانید و قاصدان باطراف خراسان
فرستاده باجتماع شاهزادها فرمان داد و درین اثنا محمد بابر پادشاه با خیل و سپاه متوجه هراة شد که باتفاق شاهزادها
با شیبک خان مقاتله کنند بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا باستقبال شتافته بشهر در آمدند و پیشکش نوبان
لایقی با انواع تبرکات پیشکش نمودند در خلال این احوال ایلچیان از جانب امیر سلطان قلیجاق که والی بلخ بود رسیده
معروض داشتند که شیبک خان بلده بلخ را محاصره کرده و در شهر ذخیره نمانده آنحضرت با محمد بابر پادشاه و جهانگیر میرزا
برادر محمد قاسم میرزا در اوایل پاییز از هراة متوجه بلخ شدند ابو المحسن میرزا و ابن حسین میرزا و امیر سلطان علی
ارغون متعاقب متواتر باردوی همایون پیوستند و کپک میرزا با برادران موافقت نکرده و بخیال محال استقلال
در محل خود یعنی مشهد مقدس رضویه و هیچ کس را مدد و نفر فرستاده و از جهة هنوز تمام بعزیمت بدیع الزمان میرزا
را واقف امیر ذو النون بعرض رسانید که این اجتماع که حالا اولوس جغتای را افتاده مشکل که دیگر میسر گردد و فرصت
غنیمت دانسته بدفع ازبکان باید شتافت امیر محمد برندق برلاس فرمود که هر گاه ما متوجه بلخ شویم کپک
میرزا بهراة آمده اکثر امرا که متعلقان در شهر دارند از ما فرار کرده نزد او خواهند رفت **ع** علاج واقعه پیش از
وقوع باید کرد **؛** صلاح دولت در آنست که بهراة مراجعت کنیم و این زمستان در دفع دشمنان خانگی کرده
و در اول بهار بدفع ازبکان شتابیم و در آن اثنا خبر رسید که شیبک خان بلخ را گرفته بجانب سمرقند روانه گردید
بنا بر آن سنگ تفرقه در شیشه خانه لشکر جغتای افتاد و بابر پادشاه متوجه کابل شد و بدیع الزمان میرزا
عازم قشلاق هراة گردید **گفتار در وقایع** سنه ثلث عشر و تسعمایه ذکر رفتن خاقان اسکندرشان بر سر علاء

الدوله ذوالقدر و گریختن آن ابتر در این سال خبر آمد که باغی دولت سلطانی و طاغی و مردود سبحانی علاء الدوله
ذوالقدر از گردش قضا و قدر از جاده متابعت و شاهراه متابعت انحراف ورزیده راه عصیان پیموده و در طغیان
گشته و با سلطان مراد وصلت نموده و داعیه آن دارد که بممالک محروسه تعرض رساند چون خبر مذکوره محقق شد آنحضرت
باحضار عساکر منصوره فرمان داده و در اندک زمانی جمع نامعدود در اردوی ظفر ورود مجتمع گشتند و رایات تا ابلستان
علم عزیمت بجانب البستان برافراخت و منازل و مراحل پیموده از حوالی قیصریه که الکای سلطان بایزید پادشاه روم
بود عبور نموده اصلا از عساکر نصرت شعار تعرضی بسکان آن ولایت نرسید و چون علاء الدوله دانست که تاب مقاومت
ندارد از ابلستان فرار نموده متوجه کوه درناکت و آن کوهیست در غایت رفعت که قله او سر بر اوج فلک میساید
و کره زمین از فراز او کمتر از ذره مینماید بیت پلنگش ز خون شفق خورده شام • غزالش ز جدی فلک برده کام
فلک سبزه رسته بر دامنش • شفق دشتی از لاله در دامنش • کسی را که افتد در آنجا گذار • بود پایش از
مار عقرب فکار • خاقان سکندر شان در ابلستان نزول اجلال نموده لله بیک را با فوجی از غازیان بکنار آب
جیحون روانه گردانید تا راه معبر پیدا کنند لله بیک گذار کرده و در آن حوالی نزول نموده اکثر غازیان از الطلب جو و کاه متفرق
گردانید و در آن اثنا ساروقپلان ولد علاء الدوله ذوالقدر با جمعی از دلیران چون در نمایان گردید لله بیک با مردم
اندک سر راه بر ایشان گرفتند تلاقی الطرفین واقع شد آتش قتال مشتعل گشت و ذوالقدران از کثرت دلاوران
بغازیان غالب آمده لله بیک را از اسب انداختند در آن اثنا خلیل آقا از سرجان که ماهیت گران برخاسته
اسب خود را بحسین بیک لله کشیده سوار گردانید و خود را بر آب زده به مشقت بسیار از آن دریای خونخوار بساحل
نجات رسانید و ذوالقدران خلیل آقا را با سیصد نفر از غازیان بقتل آورده مراجعت نمودند و در حوالی البستان
امیر بیک بن گلابی بیک بن امیر بیک موصلو که از جانب سلاطین آق قوینلو سالها والی دیار بکر بود با قوم و اتباع
متوجه درگاه خاقان اسکندر شان گردید و آنحضرت بنظر عاطفت در وی نگریست و منصب مهرداری بدو تفویض

فرمود

فرمود و چون علاء الدوله با خاقان اسکندر شان مقابله نکرده بود و مقاومت ننموده آنحضرت ویرا الادانه لقب نهاد و
و غازیان عظام مخالفانرا سوخته متوجه خوی گردیدند و در اثنای راه بعرض خاقان عالیجاه رسانیدند که در حوالی
قلعه بیت خبر پوری نام قومی از ذوالقدران مفسد و مفسدان متمرد در آن ساکنند که بحصانت حصار و ذخیره بسیار
اعتماد کرده سر بر ربقه خلاف متمکن گشته با آینده و رونده مضرت میرسانند امر عالی صادر گردید که آن قلعه را
مرکزوار در میان گرفته عساکر نصرت شعار یورش نمایند اهل قلعه تسلط غازیان عظام را مشاهده نموده ترک
مخالفت کردند و روی طاعت بر زمین نهاده بخدمت خاقان اسکندر شان شتافتند آنحضرت امر
آن طبقه را بقتل آورده اخیار ایشانرا رعایت نموده حکومت دیار بکر را بخان محمد استاجلو عنایت نموده
روانه آن صوب گردانید عجب است از صاحب حبیب السیر که با آنکه در آن زمان بود میانه خاقان ظفر اثر و علاء
الدوله ذوالقدر سه روز جنگ نوشته حالانکه مقابله نیز واقع نشده چنانچه گذشت گفتار در ذکر محاربه
نمودن خان محمد استاجلو با ساروقپلان ذوالقدر چون خان محمد از اردوی همایون جدا شد متوجه آمد
گردید و در آن اوان قایتمش بیک برادر امیر بیک موصلو که حاکم آنجا بود اظهار مخالفت کرد شهر را تسلیم
ننمود و با برادران غازیان دلاور و دلاوران جلادت گستر در صحرا قشلاق نمودند اکراد دیار بکر بسر نزاع در آمده
چهار طرف اردو را میانداختند و هرکرا میدیدند بعالم دیگر روان میساختند و خوراکی روی بنقصان آورده
چنانچه اصلا یافت نمی شد چون خان محمد از ضیق معاش غازیان مطلع گردید متوجه قتل کردن ایشان شده
و چون کردان جای سخت داشتند و ایشانرا بدست آوردن مشکل بود بنابر کلمه الحرب خدعه بتدبیر
ایشان کرده فرار نمود کردان غازیانرا تعاقب نموده چون بهمواری رسیدند محمد خان چون برق
جهانسوز خود را بر ایشان زده جمعی کثیر را از اکراد مقتول و مجروح گردانیده اکراد نیز دست بسیف و
سنان برده چندین کس را از جیش قیامت انگیز از پای در آوردند آخر الامر نسایم فتح بنام خان محمد معطر

نموده خیلی اکراد و ترکمانی او بود که فرار آورده غازیان ایشان را تعاقب نموده قریب به هشت هزار کس را بقتل
آوردند از منزل ایشان اموال و اقوات فراوان بدست غازیان افتاد و بعد از نهب و غارت عنان مراجعت
بصوب اردوی خود گردانیدند و در این اثنا خبر رسید که قایتمش بیک حاکم حمیدکس نزد علاء الدوله ذوالقدر
فرستاده و استمداد لشکر کرده تا شهر را تسلیم وی نماید علاء الدوله قاسم بیک سارو قپلان برادرزاده و اندبیک
از جمعی فرزندان و ترکمان بود با ده هزار سوار جرار بتیز و گذار ارسال نمود چون ایشان بحوالی اردوی ظفر قرین
آمدند از قرب معسکر اعادی در بحر اندیشه افتاد و با سران لشکر بخت مشورت بجای آورده خواطر ارکان دولت صاحب
عزیزان قرار یافت که جهاد و حمله ابطال نیران جنگ و جدال را بر فروزند خرمن حیات دشمنان را بآتش سنان
جانستان بسوزند زیرا که خیمه اندک مشاهده می‌گشت تصور کردند که مردم اندک خواهند بود و علی الصباح که آفتاب
علم برافراخت و لشکر نجوم را منهزم ساخت بیت سحرگاه کین صیقل آب رنگ ٭ ز آئینه صبح بزدود
زنگ ٭ نمود آفتاب کواکب سیاه ٭ چو صورت در آئینه صبحگاه ٭ محمد خان استاجلو پای در رکاب آورده
با دو هزار کس صف کرده ذوالقدر را استقبال نمود و برادر قرا بیک را با هشت صد سوار جوخه جوخه کرد و ایلغار
خود با هزار و دویست سوار در قلب جای گرفته از آنجانب سارو قپلان وارد و اندبیک با ده هزار
سوار ذوالقدر بمیدان نبرد خرامیدند و بترتیب لشکر مشغول گردیدند سارو قپلان جمیع اتباع خود را
در قلب جمع کرده یکبار بر سپاه استاجلو تاختند قرا بیک را با جمع جوخه جوخه از پشت زین بروی زمین انداختند
و دلیران استاجلو چون آنکه از اسب افتاده بودند از زمین برخاسته شمشیر بر سینه‌های اسب ذوالقدران
زدند و در این اثنا محمد خان با دلاوران از قلب عنان پیچیک و رکاب را گران ساخته نیزه‌های ازدهای
کردار بر گوشش تکاوران باد رفتار نهاده نعره و خروش الله الله بمهر و ماه رسانیده خود را بر ذوالقدران
زدند و اسبهای ایشان هر یک که رو نموده چون زمین رنج گرفته بود و اکثر لشکر ذوالقدر بر زمین افتادند

چنانچه دره بود و آنجا مملو از مرد و اسب گردید سارو قپلان با سیصد نفر از ذوالقدر از اسب افتاده بودند جان
جنگ کرده‌اند خان محمد ویرا شناخته حکم کرد که لشکر او را گرفته بنظر وی آوردند ارد و اندبیک نیز دستگیر گشته
و در این جنگ هفتصد کس غازی و سی امیر که صاحب علم بودند از مردم ذوالقدر بقتل آمدند چون سارو قپلان
نزد محمد خان رسید دست در دامن دولت او زده التماس نمود که مرا بدرگاه خاقان اسکندرشان
گسیل کند و وی قبول کرده آخر بتحریک بعضی از مردم بارد و اندبیک او را بقتل آورده رؤس ایشان را بدرگاه
اعلی روان کردند قاصد در قشلاق خوی باردوی همایون رسیده کیفیت حال را بعرض نواب کامیاب رسانیدند
غریق انعام و احسان بیجانب و بار کرم را جمعیت کرده و غایت عنایت شاهی را که ملاحظه نموده بود بعرض اندبیک
بعد از آن مراجعت فتح قلعه حمید را پیشنهاد همت ساخت و امیر قایتمش روزی چند شرایط حصارداری
بجای آورده عاقبت کلانتر شهر احمد چلبی بدلالت بخت فیروز از امیر قایتمش روگردان شده از برج غازیان را
بالا کشید و امیر قایتمش دستگیر گشته بعقوبت تمام مقتول گردید و صیت حشمت و شوکت آن امیر صاحب حشمت
از ایوان کیوان درگذشت علاء الدوله ذوالقدر بعد از شنیدن آن خبر محنت اثر قطرات خون از مردم چشم
بر صفحه رخسارش دویدن گرفت و مردمک چشم او در موج خون دیده شناور شده و سموم یأس و نهب
شاهی بر صحن سینه و عرصه دماغش آسیب رسانید و مغز در استخوان و لسان در دهن بوته و نقره درگداخت
و خون بعروق نفس لسان شرر بر آتش بجوش آمد گفتار در محاربه نمودن شیبک خان اوزبک با بدیع الزمان
میرزا شیبک خان از آن زمان که بر سریر سلطنت ماوراء النهر استقرار یافت و بر بادشاه بجانب کابل
شتافت همیشه در تدبیر تسخیر مملکت خراسان بود و بواسطه وجود سلطان حسین میرزا آن عزیمت از حیز
قوت بفعل نمی‌آمد و در این وقت که واقعه ناگزیر سلطان حسین میرزا واقع شد شیبک خان بطمع خراسان
با لشکر گلگون و زوارقلک بی نهایت و چون حوادث کائنات بی حد و غایت از معبر کرکی عبور نموده و

سلطان و مهدی سلطان با لشکرهای قلان و قندز و بقلان را جمع نموده باردوی خان ملحق شدند شیبک خان در روز
خود نزول نمود و امیر شاه منصور که از قبل بدیع الزمان میرزا حاکم آن ولایت بود و از خود را بوی سپرد و شیبک خان
با سپاه زیاده از قطرات باران بطرف اردوی شاهزادگان ایلغار نمود و تا آن غایت خبر عبور خان از آب آمویه
بصحت نپیوسته بود و پس از وصول شیبک خان بنواحی بادغیس سلاطین خراسان مضطرب گشتند و امرا و ارکان
صلاح در جنگ صحرا دیدند امیر محمد برندق مصلحت در تحصن هراة دیده قبل از آنکه خاطر بر یکی از دو صورت قرار دهند
صباح پنجشنبه هفتم محرم سنه مذکوره آثار قرب و وصول محمد خان شیبانی با سپاهی افزون از حوادث آسمانی
ظاهر گشت منقلای آن سپاه تیمور سلطان ولد شیبک خان و عبید خان بن محمود سلطان برادرزاده شیبک خان
بود برانغار و جوانغار آراسته بمیدان قتال و جدال رسیدند بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا تعبیه
سپاه پرداخته بمیدان جدال شتافتند مردان هر دو و دلیران معرکه نبرد بیکدیگر مخلوط شده داد مردی و پهلوانی
دادند دخان آتش سنان بایوان کیوان رسید بیت سنانهای خونریز در کار شد ٭ ز خار سنان دشت
گلزار شد ٭ و در آن روز شیر بیشه شجاعت و نهنگ دریای جلادت امیر ذو النون با لشکر افزون از روی قهر بر
جنود ماوراء النهر حمله کرده جمعی را بی روح و مجروح گردانیدند و چون سپاه سمرقند افزون از چون و چند
بود و لحظه بلحظه مدد می‌فزود بیت سپاه خراسان زبون آمدند ٭ ز میدان مردی برون آمدند ٭
از وادی عزیمت بصوب هزیمت شتافتند امیر ذو النون با فوجی از دلیران کشته شدند امیر شیخ علی
طغائی و جمعی از متعینان جغتای اسیر شدند سپاه اوزبک تا نقوز رباط کر بچگان تعاقب نمودند و
سید عبد الله میرزا در مشهد مقدس رضویه بکبک میرزا پیوست عبد الباقی میرزا و امیر محمد برندق
برلاس در حدود سبزوار با ابن حسین میرزا ملحق شدند بدیع الزمان میرزا بطرف قندهار فرار نمود و
مظفر حسین میرزا بطرف استراباد شتافت شیبک خان متوجه هراة گردیده اکابر شهر مثل امیر جمال

الدین محدث و امیر غیاث الدین محمدی امیر یوسف و شیخ الاسلام هراتی باستقبال شتافتند و در کهدستان
بخان ملاقات نموده متوجه شهر شدند تبرائیان پیش پیش می‌آمدند و میگفتند که بگوئید که الله و محمد و علی
بار و بگوئید که الله و محمد و چهار یار بارت باد و مغنیه و زنان میرفت و این رباعی میخواندند رباعی هر روز که
زور دراید که منم ٭ خود را بجهانیان نماید که منم ٭ چون کار جهان بر او قراری گیرد ٭ ناگاه اجل ز در درآید
که منم ٭ خان فرمود تا آن زن را ذکر دف و رباب کردند بعد از آن خان بشهر در آمده در مسجد جامع
نماز گذارد و حکم کرد که در خطبه اسم امام زمان و خلیفه رحمن بر زبان رانند چون خبر شکست بکبک میرزا و ابو
المحسن میرزا رسید بجمع آوردن لشکر و استمالت بهادران صفدر مشغول گشتند شیبک خان تیمور سلطان و عبید
سلطان را با جنود جنگجوی و سپاه تند خو روانه مشهد مقدسه گردانید بکبک میرزا و ابو المحسن میرزا چون خبر توجه
اعدا را شنودند امرا را طلب کرده طرح مشورت در میان انداختند امیر محمد ولی بیک بعرض رسانید که چنان
معلوم میشود که شیبک خان اکثر لشکر خود را در این جانب فرستاده و خود با اندکی مردم در النگ کهدستان
استاده و حالیا صلاح دولت در آنست که ما با جمع لشکری از راه غیر جاده ایلغار نموده ناگهان بر سر شیبک خان
او را منهزم گردانیم و جمعی دیگر گفتند که از غلبه خصم اندیشه نمائیم و استقبال شتافته با ازبکان مقابله نمائیم بکبک
میرزا و ابو المحسن میرزا رای ثانی را اختیار کرده و جدال عبید خان را مستعد شده و در نفس مشهد توقف نمودند
در بیرون بودند خبر رسید که سلاطین بطرق آمده اند بکبک میرزا با لشکر از شهر بیرون آمده و میمنه و میسره
آراسته ما بین مشهد و طرق رسید ز افواج هر دو لشکر مانند امواج بحر اخضر در جوش آمد بیت ز بس نیزه و کمان
و سیف و سنان بروز بیت ز نیزه و تیغ و تیر تارک شکاف ٭ شکاف اندر آمد ز ناوک بناف ٭
سر نیزه مردان سینه سوز ٭ شده چاک شمشیر اختر فروز ٭ پس از کوشش و کشش شکست در لشکر
خراسان افتاد سپاه ماوراء النهر شاهزاده را دستگیر کرده و پیش عبید خان بردند بضرب شمشیر خونریز هر دو را

از پای درآوردند و بقیة السیف این لشکر در سبزوار با ابن حسین میرزا پیوستند عبید خان و تیمور سلطان علم عزیمت
بجانب سبزوار برافراختند چون ابن حسین میرزا از توجه اعدا آگاهی یافت در سر ماده درنگ نمودند بعد از
تقارب فریقین و تلاقی الطرفین دلیران سپاه خراسان ازبکان را مغلوب گردانیده و اکثر را زخمی زده رایت فتح
برافراشتند اما عبید خان پیش کرد جنگیان گردانیده گفت که ای ازبکان مکر بزنید مبادا که گرد عار فرار بر دامن عرض
ناموس شما بنشیند و شیبک خان شما را از نظر عنایت و التفات بیندازد و چون ازبکان آواز او را شنیدند ایستاده نقد
صلاح خود را در مراجعت دانسته و کلمه اعوذ احمد و بر زبان ساخته باز گشتند و بر قلب ابن حسین میرزا حمله نمودند چون
صدمات ایشان تزلزل تمام بحال لشکر جغتایی راه یافت باوجود این شاه زده و ضرب بر عبید خان زد و در آن حین
نهنگ دریای پیکار جاقو بهادر نامدار دست خود را سپر عبید خان ساخت ابن حسین میرزا بعد از آنکه
بر دین جگر فتح و ظفر امیدوار شده بود دل از مال و ملک برگرفته بوادی فرار شتافت عبد الباقی میرزا
و سید عبد الله میرزا بقتل آمدند امیر محمد بوردندق برلاس اسیر گردید ابن حسین میرزا بطرف عراق و آذر
بیجان توجه نمود و بشرف لقای خاقان اسکندرشان و بعنایت و عاطفت نواب شاهی مفتخر و مباهی شد
و در ظل حمایت خاقانی جای گرفت **وقایع متنوعه** در دهم ماه ربیع الاول فی ملک بر پدر تربیت ... سلطان شاه
توران شاه پادشاه آنجا را که تعبیر از سیم چیزی نماند مطیع و منقاد پادشاه برتکال گردید هم درین سال
شیبک خان دارو ملکی هرات را بجان وقاسم میرزا که از او بجان با جان بود مشفقت کرد و جمشید ادوی خواجه
کو میر عمیه خان بود در مشهد مقدس علم ایالت برافراشت و ایالت سبزوار تعلق بر پس بهادر گرفت
قنبر علی در مرو و متمکن شد و الی بی در باخرز حاکم گردید خرم شاه سلطان خواهر زاده بابر پادشاه
بلخ رفته قنبر میرزا که کوکلتاش در خدمتش روان شده و سلطنت سمرقند نامزد تیمور سلطان
شد و عبید خان در بخارا به دستور سابق ساکن گشت هم درین سال امیر سلطان ارغون و امیر شجاع

بیک ولد امیر ذوالنون پیشکش فراوان بدرگاه شیبک فرستاده اظهار اخلاص و بندگی نمودند هم
درین زمستان شیبک خان متوجه ماوراءالنهر گشته اشراف و اعیان خراسان مثل غیاث الدین محمد و شیخ
الدین ابو تش و قاضی اختیار الدین حسن را همراه خود برده رعایت تمام نمود درین سال محمد قاسم میرزا
بن سلطان حسین میرزا لشکر کشیده بجانب مشهد مقدسه آمد سید دوی خواجه تاب مقاومت
نیاورده بطرف مرو گریخت شیبک خان بعد از اطلاع عبید خان را بدفع آنجا و فتنه نامزد فرمود عبید خان
از گذر چهارچو گذشته بمشهد مقدسه آمد محمد قاسم میرزا در دیوار شهر آغاز جنگ نموده مغلوب
گردیده و برادر دستگیر کرده بقتل آوردند هم درین سال بابر پادشاه از کابل و غزنین با سپاه ظفر
قرین بقندهار آمد شجاع بیک و محمد مقیم پادشاه را استقبال نموده جنگ کردند و شکست یافتند
و تمام مملکت قندهار روز بازار در دست تصرف بابر پادشاه درآمد خزاین امیر ذوالنون ارغون را
که مدتی مدید اندوخته بود برادران و امیران سپاه قسمت نموده و فرمانروایی آن ولایت را به برادر خود
کوهر خود سلطان ناصر میرزا تفویض فرموده عنان مراجعت بجانب کابل منعطف ساخت چون
شیبک خان این خبر را استماع نمود با سپاه ظفر شعار متوجه قندهار شد خان عالی در زمین داور
نزول نموده شاه ملک و امیر محمد مقیم با پیشکش بسیار بملازمت شتافتند بموجب فرمان خان همراه
عبید خان بر سم منقلای روان شدند سلطان ناصر میرزا چون از توجه اعدا خبردار شد در قلعه متحصن
گردید و ازبکان برگرد قلعه را دایره وار در میان گرفتند و جناب خانی با عظمت و کامرانی در حوالی
حصار نزول نمود سلطان ناصر میرزا از بیم اعدا قندهار را گذاشته بکابل شتافت و چند کس را پس
شیبک خان فرستاد و شیبک خان حکومت آن دیار را با ولاد امیر ذوالنون جمع کرده روانه
هرات گردید و هر یک از اولاد امیر ذوالنون بمهم ایالت آن ولایات اشتغال نمودند متوفات

حاکم قبلان علاء الدوله ذوالقدر را شمس قاسم بیگ بود بواسطه اتفاق تهجات وبرا ساروقیلان
شکست داده و عسکر پادشاه روم و شام جنگ کرده غالب آمده بود و بعد از آن بدست خان محمد کشته شد چنانکه مذکور شد مظفر
حسین میرزا بن سلطان حسین میرزا چون از شیبک خان فرار نموده و بجانب استراباد رفته علم عزیمت بجانب اخت
برافراخت امیر ذوالنون بن حسن بصری از قبیله ارغون بوده در زمان سلطان ابوسعید در سلک ملازمان
سلطنت آشیان می بوده بعد از واقعه قراباغ امیر ذوالنون بهرات شتافته روزی چند در خدمت سلطان
حسین میرزا اوقات گذرانیده چنانچه طمع میداشت تربیت نیافت با امیران خاطر بر فرار قرار داده و
سلطان حسین میرزا متوجه دفع یادگار میرزا بوده وی از غور بغاج جنوشان عنان بگیران بصوب ماوراء النهر رفت
ولبسیم قندهار رفته از سلطان احمد میرزا عنایت یافت و دران دیار حبر بوده بعد از آن بسبب منازعتی که در میان
امرای ترخانی و ارغونی بوقوع پیوست نوبت دیگر متوجه خراسان گردیده سلطان حسین میرزا ایالت
غور و زمین داور را بوی داد و امیر ذوالنون در سنه هشتصد و هشتاد و چهار متوجه آنصوب گردیده
در مدت سه چهار سال چند نوبت با آن جماعه محاربه نموده در تمام معارک ظفر یافت چون خبر استیلای امیر ذوالنون
بسلطان حسین میرزا رسیده حکومت قندهار و فره و ساخور را بوی داد اما چند سال بعضی از شاهزادگان را
بنوبت باسم حکومت بقندهار میفرستاد و آخر الامر امیر ذوالنون استقلال یافت و شال و مستونک را مسخر ساخت
و حکومت قندهار را به پسر بزرگ خود شجاع بیگ داده و اروغلی ساخور و تونکات را بعبدالعلی ترخان
و ولایت غور را بامیر فخر الدین مفوض داشته خود در زمین داور ساکن گشت و دران دیار عمارات
عالیه برافراشت و با سلطان حسین میرزا آغاز مخالفت کرده بمیرزا بدیع الزمان پیوست و در معرکه امرا ملک
بر دست لشکر شیبک خان کشته شد وی در غایت عدالت بوده و در وظایف طاعات و عبادات ذرات
سعی و اجتهاد بر می افراشت **گفتار در قضایای** که در سنه اربع عشر و تسعمایه واقع شده ذکر لشکر کشیدن

خاقان اسکند

خاقان اسکندر شان ببغداد در این سال خاقان اسکندر شان خلیل بیگ اول را ببغداد فرستاده و در آن زمان
والی بغداد باریک برناک بود و چون از آمدن خلعت خاقانی اطلاع یافت باستقبال و بپوشیدن تاج و خلعت
شاهی سرافراز گشته جمیع مردم خود را تاج پوشانیده و بجهه استادگان پایه سریر اعلی پیشکشهای پادشاهانه
مرتب گردانیده و آن اجناس بقیاس مصحوب ابواسحق شیره‌چی بپایه سریر گردون مسیر ارسال نموده و در همان
تحفه را بنظر شریف خاقان زمان رسانیده تحسین افتاد و ابواسحق مرخص گشته متوجه بغداد شد خاقان اسکندر
شان بعد از رفتن ابواسحق شیره‌چی علم عزیمت بجانب بغداد افراخت **بیت** شهنشاه چون شد آن سال از بابکوه
که بخشش یکی بود دریا و کوه ه روان شد ببغداد چندی سپاه ه که روی زمین شد همه شاه راه ه چون بارک
برناک از توجه آن پادشاه شهر فلک خبر یافت مقرون با انواع تعب بطرف حلب گریخت **مصراع** گریزان هراسان بشد
از آوازه‌اش ه آنحضرت در بیست و پنجم جمادی الآخر در بغداد نزول اجلال فرموده فرمان قضا جریان صادر
شد که مردم برناک را بوادی هلاک رسانند غازیان عالیجاه بسیار جراران سیاه بقتل آوردند و سید محمد کمونه که از سادات
عراق عرب بود یکبار اورا در چاه بند کرده بود از قید خلاصی داده و تولیت نجف را با حکومت بعضی از بلاد عراق
عرب بوی شفقت فرموده و ایالت بغداد را بتوزیع بخادم بیک امیر دیوان ارزانی داشته او را خلیفة الخلفا
ملقب گردانیده بمسامع جلال رسید که در آن حدود بیشه ایست و در آنجا شیران مسکن گرفته و انواع آزار بمردم آن ولایت
میرسد و هیچکس را مجال مرور در آن حوالی و حواشی نیست هر یک از شیران بشجاعت و دلاوری و نهنگان دریای
لشکری در رفع آن سبع ضار و از خاقان شیر شکار رخصت طلب نمودند آنحضرت قبول نموده خود بنفس نفیس
نزدیک آن سبع رفته یک چوبه تیر آن شیر دلیر را بر خاک هلاک انداخت **بیت** برآمد فغان از آسمان و زمین ه
که بر دست و بازوت باد آفرین ه بعد از آن متوجه حویزه گردیده حاکم آن دیار سلطان فیاض مشعشعی از توجه
آنحضرت اطلاع یافته عنان بصوب فرار تافت و آنحضرت امارت آن مملکت را بیکی از امرای [illegible]

۷۹

مفوض ساخت و از آنجا متوجه رزقول گردید حاکم آن دیار با هدیه بسیار بخدمت خاقان ظفر شعار آمده منظور نظر کیمیا
اثر گردید و دوران والی شوشتر نیز با تبرکات لایقه بدرگاه عالم پناه رسیده بعواطف خسروانه اختصاص
یافت و مقارن آن حال ملک رستم حاکم لر کوچک کمر عبودیت و اخلاص بر میان جان بسته بشرف بساط بوسی
رسید و خاقان دست نوازش ایالت خرم آباد و لر کوچک در زمام در آن تیش نهاد و چون از مهم آن فارغ شده در آن
زمستان در شیراز قشلاق نموده در بهار متوجه آذربایجان گشت **گفتار در جنگ کردن** محمد خان استاجلو با کور
شاهرخ ذوالقدر روز بهار که سلطان گل با حشمت و تجمل روی بساحت البوس باغ آورد و بر خیم خارجنود شتای
را از فضای گلزار منهزم گردانید **بیت** برآمد ز کوهسر سحابی خروش ٭ در آمد سپاه ربیعی بجوش ٭ ز باغ
خویشتن ابر در رهم کشید ٭ بدعوی کمانهای رستم کشید ٭ برآورد شاخ شکوفه علم ٭ ز ریاحین جهار است خیل و
حشم ٭ ز ژاله پی فرق خود حباب ٭ بدامن کشان سنگ سوی سحاب ٭ خان محمد استاجلو بیلاق ماردین
نزول نموده برادر خود قرابیک را بساحت جزیره فرستاد قرابیک حسب الفرمان مراسم نهب و غارت
بجای آورده جمعی کثیر از اکراد بی ایمان را از تیغ بیدریغ گذرانیده غنیمت بسیار گرفت و در ماردین باردوی خان
ملحق گردید و در آن اثنا علاء الدوله ذوالقدر جهت انتقام کارزار لشکر جرار و حشم بسیار جمع کرده مصحوب پسران خود که
کلانتر را کور شاهرخ و خرد نیز را احمد بیک میگفتند بجهت خون ساره و قبلان وارده و انه بیک بحرب خان محمد
استاجلو روان ساخت در بیلاق مذکور این خبر ناخوش را شنیده بجمیع آمده با سه هزار سوار جرار که هر یک در
میدان جلادت ثانی رستم و اسفندیار بودند در برابر لشکر ذوالقدر صف آراستند و از آنجانب کور شاهرخ
و احمد بیک با یازده هزار سوار بمیدان جدال آمدند و در اثنای تسویه صفوف قبل از استعمال سیوف سگهای تازی
و تولد که در هر دو لشکر بود در میان صفین بهم مجادله نموده سگهای لشکر استاجلو سگهای لشکر ذوالقدر
را گریزانیدند تا عقب لشکر ایشان رسانیدند و حاضران از مشاهده این حال که از نوادر اتفاقات است بدین حال بیگ

فتح ظفر امیدوار گردیدند نخستین لشکر ذوالقدر با کمینچیان غبار جنگ و شتین پرداخته نزدیک بقلب حسن نظر
اثر رسید جمعی استعمال آلت پیکار گشتند خان محمد قطب وار پای وقار در مرکز قرار چون اساس دولت خود پای
استوار گردانید و حکم کرد که عساکر ظفر فرجام مرکب مبارزت در میدان مبالغت بجهانند و از مقر خود حرکت ننمایند
چون ذوالقدریان دلاوران رسیدند بموجب کلمه و قذف فی قلوبهم الرعب از مهابت غازیان مؤید
خایف گشته جلو اسبان خود را کشیده حیران ماندند و بعد از آن بهادران استاجلو دست تهور از آستین جلادت
بیرون آورده بیکدفعه بر ایشان تاختند و جمعی کثیر را از مرکب انداختند و ادیم زمین از خون کشتگان بسان لعل
بدخشان گلگون ساختند **بیت** کله خود با جام گلگون شده ٭ می لعل گردنکشان خون شده ٭ جهان سر بسر گشته
دریای خون ٭ ز موجش فلک کشتی سرنگون ٭ چون ذوالقدران دستبرد غازیان نژاد بدیدند روی بوادی
فرار آوردند سپاه نصرت شعار از پی ایشان تعاقب نموده بسیار از ذوالقدر بقتل آوردند و از مردمان معتبر که
اسیر گشتند کور شاهرخ و احمد بیک ولد علاء الدوله و محمد بیک ولد عزیز آقا و امرای او با قاسم بیک نعره و مراد
ولد قمر بیک و قایتمش بیک بود در گمر بیک و قایتمش را زنده گذاشته سه نفر دیگر را بقتل آورده سرهای ایشان را
با آن دو نفر بدرگاه خاقان اسکندر نشان فرستادند در آن اوان آنحضرت از قشلاق خوی متوجه عراق عجم گشته
بود ملازم خان محمد در همدان سرهای دشمنان را با اسیران بآستان ملایک آشیان رسانیدند کیفیت جنگ را
معروض گردانیدند خاقان اسکندر نشان اور گمر بیک و قایتمش بیک را آزاد گردانیده ملازم ساخت و جهت
خان محمد تاج زردوزی و کمر شمشیر مرصع ارسال نمود و علاء الدوله ذوالقدر بعد از شنیدن این خبر قطرات اشک
از فواره دیده فرو بارید و تمامی سپاه و پوشید و امرای وی نیز لباسهای کبود در گردن انداختند و تعزیتی داشتند که در
هیچ زمان وقوع نیافته بود و دانست که بشکل زمین در مملکت دیار بکر بسر کردن آب از هاون سودن و آهن
سرد کوفتن است **ذکر آمدن** شیبک خان اوزبک باسترآباد و گریختن بدیع الزمان میرزا در آن سال

شیبک خان از آب آمویه عبور نموده متوجه استراباد گردید و بدیع الزمان میرزا از قرب وصول خان خبر یافته
فرزند خود میرزا محمد زمان را در قلعهٔ اصفهان گذاشته با اندوه فراوان متوجه عراق و آذربایجان گردید شیبک خان
ایالت استراباد را بخواجه احمد قنقرات تفویض نمود و چون بعد از آن رایات ظفر آیات خانی در کمال حشمت و کامرانی از
افق اصفهان طلوع نمود محمد زمان میرزا و فریدون حسین میرزا و سایر امرا که در آن بلده بودند خاطر بر تحصن قرار دادند
ازبکان بدر روز همانروز قلعه را دایره وار در میان گرفتند و مانند مور و ملخ تنبهم نهادند بعد از چند روز شاهزادگان
ایلچیان بخدمت خان فرستاده امان طلب کردند و بعد از عهد و پیمان بجارگاه خان شتافته ملحوظ نظر عنایت و شفقت
شدند میرزا محمد زمان رخصت رفتن بجانب آذربایجان حاصل نمود و فریدون حسین میرزا با استجازهٔ خان بطرف
آب ترکه و میان ترکمان بقیه رفت شیبک خان از ولایت بسطام تا نهایت ولایت ترکستان تصرف در آورد
تابستان در الکهٔ رادکان ییلاق میکرد و در زمستان بماوراء النهر میشتافت **وقایع متنوعه** درین سال خاقان
اسکندر شان منصب میر الامرائی شیخ نجم زرگر عنایت فرمودند و مهر او در دیوان اعلی بر بالای جمیع مهرها زدند
و هم درین سال بدیع الزمان میرزا از صدمات لشکر ازبک فرار نموده بدرگاه خاقان اسکندر شان آمد موجب فرمودهٔ
آنحضرت بیرام بیک قرامانلو پیرا استقبال نموده بمجلس بهشت آیین در آورد و بدیع الزمان میرزا بشرف دستبوسی
اعلی مشرف شده در جائی مناسب قرار گرفته برعایت و عنایت پادشاهی سرافراز گردید **متوفیات** کور شاهرخ
ولد علاء الدوله ذو القدر و جدهای وی از دیدن اشیا معطل بود و سبب کوری آن بود که در سنه اربع و تسعین
و ثمانمایه بوداق بیک ذو القدر اوغلی نزد سلطان بایزید پادشاه روم رفته و از وی لشکر گرفته بر سر شاهرخ
بیک شبیخون آورد و او را دستگیر کرده جهان بینش را میل کشید علاء الدوله ذو القدر بجهة انتقام با سپاه هم
جنگ عظیم کرده بوداق بیک فرار نمود بعد ازان محال اوغلی اسکندر بیک را که سردار روم بود دستگیر کرده
نزد پادشاه مصر سلطان قایتبای فرستاد و از نوادر اتفاقات آنکه در میان لشکر استاجلو کوری بود و دم

کاظم بیک

بخدا مینالید و میگفت الهی کور را اسیر کور گردان در جنگی که مذکور گشت کور شاهرخ گرفتار آن کور گردید و هم در
سال محمد مقیم بن میر ذوالنون که خون و رفتند بار با جل طبیعی در گذشت **گفتار در قضایائی** که در سنه خمس عشر
و تسعمایه واقع شده و ذکر رسیدن خاقان سکندر شان نوبت شیروان خاقان جهان در میان زمستان که از شدت
برد در میان میغ آسمان قطرات باران بسان لآلی عمان منجمد میگشت و مرغابی اگر توانستی خود را با مرغ کباب
در رنگ سیخ کشیده و از سر متاع جان در میگذشت **بیت** مرغ آبی میکند از سوز دل خود را کباب ⁂ هر کجا همچون سمندر
بوی آتش میبرد ⁂ از دم باد خنک لبهای خوبان شد کبود ⁂ آه ازین سرما که رنگ از روی آتش میبرد ⁂
از خوی علم هدایت آیت بجانب شیروان برافراخت موکب عالی بعد از طی منازل و مراحل بکنار آب کر
رسیده از جسری که بامر آنحضرت تابسته بودند عبور نمود شیخ شاه از توجه خاقان عالیجاه اطلاع یافته در قلعهٔ بیغرد تحصن
نمود بعد از ان از روی کرده دون شکی بصوب باکو در حرکت آمده کوتوال آن حصار با تحف و هدایا بدرگاه عالم پناه
شتافته بانعام و خلعات خاص اختصاص یافت خاقان کامران از باکو بشابران رفت و والی آن ولایت چون از
عظمت و شوکت آنحضرت واقف شد اقبال مثال باستقبال شتافته غاشیهٔ متابعت بر دوش گرفته منظور
نظر التفات گردید بعد ازان آنحضرت علم نهضت بجانب دربند برافراخت و آن حصاریست در غایت استواری
مشهور بکمال متانت در افواه و السنه مذکور مرغان فضای هوایش با نسر طایر همراز و ماهیان خندق عمیقش با
گاو زمین دمساز **بیت** بسد سکندر رشک تو امان ⁂ فرود آمده برجی از آسمان ⁂ سر کنگرش بر فلک کرده
راه ⁂ شده راه بر خورشید و ماه ⁂ نهفته زیر سم پایه اش ⁂ پس از قرنها بر فلک سایه اش ⁂
لشکر منصور چون قضای مبرم در حوالی آن قلعهٔ محکم فرود آمدند پیرا احمد آقا و محمد بیک با فوجی از مردمان کار
دیده و گرم و سرد روزگار کشیده که سر طایر از بیم تیرشان بر خطر بود و کوه را سنگ از زخم تفنگ بر حذر دران
قلعه ساکن بودند آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و از جانب تیر دلیران آهنین جنگ جنگ کردند دفعان

بنقب زدن دست برآوردند برج انحصار را بسان غربال سوراخ سوراخ کردند با احمد آقا و محمد بیک و الندکه
مهم حالی از آن نکال نیست لاجرم با تیغ و کفن بدرگاه خاقان صف شکن شتافته بنظر عاطفت شاهانه مفتخر و سرافراز
گردیدند پس آنحضرت قلاده حکومت دربند را در گردن منصور بیک انداخت و حکم همایون شرف نفاذ یافت
که نعش مطهر سلطان الاولیا سلطان حیدر را که تا آن غایت در تبرسران مدفون بود باردبیل نقل کنند و بزرگ
نژادی متعهد آن خدمت شده جسد شریف آنحضرت را از خاک بیرون آوردند و بمحفه نهاده بمقبره اباء عظامش
دفن کردند با وجود امتداد زمان اعضای روح افزایش از هم نپاشیده بود الغرض خاقان عالم پناه عزم
انصراف جزم کرده و انیده از آب کر عبور نموده در دار السلطنه تبریز نزول اجلال فرمود **وقایع متنوعه** درین
زمستان شیبک خان سپاه فراوان از راه بیابان بتاخت کرمان فرستاد و ازبکان بعضی الکای
آن ولایت را غارت نموده خواجه شیخ محمد کلانتر کرمان را بقتل آوردند و بطرف خراسان معاودت نمودند
و هم درین سال شیبک خان کتابتی بخاقان اسکندرشان فرستاد و این بیت را در آنجا نوشته بود **بیت**
مارا طمع بملک عراق و خراب نیست : مکه و مدینه بگیریم حساب نیست : خاقان اسکندرشان در جواب نوشتکه
بیت هر کس بجان غلام شه بوتراب نیست : صد مکه و مدینه بگیرد حساب نیست : و هم درین سال سلطان
شیبک خان از قاسم سلطان پادشاه دشت قبچاق شکست خورده پریشان حال بخراسان آمد بعد از آن
بر قوم هزاره و نکودری که از کوهستان زمین داور بودند لشکر کشیده کاری از پیش نتوانست برد
و هم درین سال خاقان اسکندرشان در ماه صفر ابدال بیک دده را که صاحب الکای قزوین و ساوج بلاغ
درمی بود عزل کرده امارت و الکای او را بزینل بیک شاملو شفقت فرموده او را خان لقب دادند
و منصب صدارت که امر عظیم بود بملا شارکت قبری با میر سید شریف شیرازی که از دخترزادهای امیر سید
شریف علامه بود تفویض فرمودند در تبریز حسین بیک لله را که امیر الامرا بود عزل فرموده منصب او را

محمد بیک سفرچی

محمد بیک سفرچی استاجلو ارزانی داشته ملقب بچایان سلطان گردید و هم درین سال قاضی محمد کاشی
که در دیوان عالی منصب صدارت را با امارت جمع کرده بود و خونهای ناحق ریخته و بانواع فسوق اقدام مینمود
بود و حکومت یزد و کاشان و خیلی از محال عراق عجم بدو مرجوع بود و در اوقات حکومت شیراز و یزد و بغلی
الذمه بفرمان خاقان اسکندرشان او را بقتل آوردند **متوفیات** فریدون حسین میرزا بن سلطان حسین میرزا
چون شنید که شیبک خان برادر قاسم سلطان فتنه از میان ترکمانان کلاتر بیرون آمده حاکم قلعه کلات را بدست
آورده بقتل رسانید نجم الدین مسعود که وکیل خاقان اسکندرشان بود در موضع حمه نواحی تبریز بمرض ذات الجنب
درگذشت و جسد او را حسب الفرمان بمصاحبت بنجف اشرف نقل کردند و منصب او را بامیر یار احمد خوزانی من عمال
اصفهان شفقت فرموده او را نجم ثانی لقب کردند مولانا امیدی طهرانی قصیده باسم او گفته چند بیت نوشته شد
بیت زهی جوهرت گوهر آسمانی : توئی عقل اول توئی نجم ثانی : رواق حرم را نورکن عراقی : عراق عجم را سهیل
یمانی : بگو تیغ زرکار پر جوهرت را : که آبش بود آتش فتنه بانی : بود طرفه دریائی از آب و آتش : که تیغ
بسته بروی بحار فانی : چه ماهیست ماهی جوهرش را : که در آب آتش کند زندگانی : **گفتار در قضایائی**
که در سنه ست عشر و تسعمایه واقع شده ذکر محاربه نمودن خاقان اسکندرشان با شیبک خان ازبک
از آن زمان که شیبک خان بر ولایت خراسان استیلا یافته بود خاقان اسکندرشان پیوسته نقش مقابله
مقاتله او را بر لوح خاطر و صفحه ضمیر منقش و مرتسم میگردانید اما جهة حوادث متنوعه آن عزیمت از قوت بفعل
نمی آمد تا درین سال که در خاطر عالی از جمله ولایات فارس و عراق و کرمان و شروان و آذربایجان و دیار
بکر و عراق عرب خذخذه نماید و خبر استیلای شیبک خان بر خراسان و بدخشان و ماوراء النهر و تاشکند و ترکستان
بمسامع همایون رسید الحق دیگر آنکه شیبک خان غیابی خیال شهریاری و آرزوی کامکاری در دماغش
متمکن گشته بود و آیین صلح و داد که شیوه سلاطین نکو نهاد است بظلم و بیداد تبدیل نموده در فتنه و فساد بر روی

محمود و مسالک کین گشوده و از منهج قدیم و صراط مستقیم ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه کنایت از مذهب حق امامیه و مسالک
منحرف فرقه ناجیه است عدول نموده عزیمت جهانگیری مصمم و نیت کشورکشائی جزم کرده هر روز سلسله آمد و شد
بحکایت وحشت انگیز و رسل و رسایل را بروایات کدورت آمیز تحریک می نمود و مکرر امعد و از جنود و عیر محمود و تحدید
ممالک محروسه و ولایات مانوسه فرستاده دست تطاول بی سببی بنهب و غارت و سلب عجزه و مساکین می گشود
و کتابت بی ادبانه که سواد و شش فتنه ارسال کرده اسمعیل وار روضه عنایت بلانهایت سلطانی بشرف اختصاص
یافته بود اند که مدبر امور مملکت داری و تسخیر بلاد و تقمع اعادی و کمفیر فیاض طالع خیر آثار و رونق فجامع حرجان
فرسا از عهد ازل فیاض لم یزل بقبضه اقتدار و انامل اختیار جد بزرگوار سعید شهید طاب الله ثراه و جعل الجنه مثواه
تفویض فرموده و سپهر عدالت و مرحمت در بارگاه رفعت و عظمت پناه و جهان پناهی بخطبه سیادت اهتمام و انتظام
و سکه شیر مردی در مضمار انجامه دلیری و فیروزی بالقاب همایون ما موشح گشته و صدای امامت و ندای خلافت از
هاتف غیب بما رسیده و پس بدلیل معلوم میشود از قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرموده الولد سر ابیه مقرر است که
آنچه از پدر ماند به پسر میرسد و مستحق و سزاوار او اولاد وی است و دیگری از روی اصلاح عقلی که شب ظلمانی که پیدا شد
و ستارگان در آسمان پدید آمدند بتخصیص سهیل از محلی که طلوع نمود یک نیزه تقریبا از سر کوه بالا آمد و رنگ رو
زرد نمود و ساحتی لرزید از هیبت طلوع نمودن آفتاب چون صبح صادق دمیدن گیرد و پنهان کم بر آمده فرو شد
همچنین ظهور ما از جانب مشرق و طلوع او از حد مغرب از طلوع سهیل و آفتاب قیاس کرده دیگر آنکه چون بیت
کعبه معظمه زادها الله تشریفا و تعظیما رکنی از ارکان اسلامست و فرض بر همه مسلمانانست باید که تمامی راه های
که متعلق براه کعبه معظمه است ساخته و پرداخته نماید که عساکر نصرت مآثر واجب نموده اند که بزیارت مشرف شوند
ساوری و پیشکش لایق ارسال نماید و سکه بالقاب همایون ما در مضمار انجامه موشح سازند و در مساجد هر جمعه بالقاب
جهانگیری ما خطبه ملقب سازند و خود متوجه پایه سریر اعلی شود والا که از حکم همایون تعدی نماید فی مشارق الارض

ومغارب

ومغاربها جدا و از انحراف و تمرد و انصراف ورزد و قرار مدار چنیند و لشکر سعادتمند جامع سلطنت و جهانداری
سپار ظفر اقتداری سیاوش سحر کاووس هوش چنانکه وارد است مصرع جوانی جوانبخت روشن ضمیر مصرع بدولت جوان
بعقل پیر پیر مصرع بدانش بزرگ و بهمت بلند مصرع ببازو دلیر و بدل هوشمند مصرع ابوالمبارز عماد الدین عبید الله بهادر خان
ابقاه الله تع با جمعی امرا و لشکریان سرحد بخارا و سمرقند و هزاره و کوه دوری و غور و غرجستان همراه خواهیم فرستاد
تا دور انتظام و سیاست معمور سازند و اگر چنانچه میسر نشود دیگر فرزند خلف نوجوان مقصود سلطنت و دوران حافظ
بلاد و امن و امان قامع الکفر و الطغیان الکه مرکب ظفر بهر جانب که راندی از مقصود دهر کشور رو بفتح و فیروزی
مفتح گردانند بیت رو و نیش اندر رکاب و فتح استقبال او مصرع هر کجا رو می نهد چون ملایک لشکرش مصرع
و رنگ ربا نهنگ از برق تیغش مچید مصرع پشت از شیر فالی اجوف پیکرش مصرع ابو الفوارس تیمور بهادر
خان اطال الله عمره با جمعی امرا و لشکریان سرحد قندز و بغلان و حصار شادمان و بدخشان تا نواحی ترکستان
متوجه شود تا آن ولایت بکف اختیار و قبضه اقتدار مسخر سازند و اگر چنانچه نحو دیگر بار متعذر شود
رایات نصرت شعار و فرصت آثار را متوجه خواهیم فرمود و اول فرزند اخر غنچه گل مراد و تسکین جان و قوت جگر
نواه که مشهور شد و ضرب و دلاوری او بهر جا هر بر به هیجا بیت بضرب سنانش فلک پشت خم مصرع ابر بلند شش
دو صد شاه جم مصرع در آورد که تیغ چون بر کشد مصرع سر سرکشان را بخون در کشد مصرع ابو نصر کمال الدین سو بجک
بهادر خان اطال الله تعالی عمره با اجتماع امرا و مقربان تعین فرماییم و فرزند دره التاج سحاح الدوران تمساح
همچون الصلابه فی المیدان حمزه بهادر خان و در برانغار و فرزند عمده الملک فی الآفاق و نعمتی با لا سنحاف
سلیم الدین مهدی بهادر خان در جوانغار با اجتماع امرا و دلاوران و عساکر دین و اقبال که از اندجان و فرغنه
اوام و هر شاخیه و تاشکند و شهر سبز و اطراف او سیران و ارکنج و خوارزم و جیحون و سیحون و کاشغر و منغت
تا نواحی قبچاق و قلماق مقرر شده که استادگی نمایند و با مخالفان حرب نمایند و اعیان دولت

کوران معرکه حاضر باشند پای وقار در زمین غور نگاه دارند باشد که بتوفیق الله تعالی از خزانه نصر
الله نصر العزیز بر آن حضرت استقبال نمایند که در هیچ محل مقام مقاومت خواهد بود والسلام بنابران عزم و توجه
بدان جانب تصمیم یافت تواجیان بهرام صولت جهت اجتماع لشکرهای ممالک محروسه باطراف و اقطار
و امصار در حرکت آمدند سپاهی بعدد قطرات امطار همه تیغ زن و نیزه گذار بیت یکایک تیغ
زنان چون نرگس آید ۞ سراسر صف شکن چون زلف دلدار ۞ در اردوی همایون جمع گشته اعلام نصرت اعلام
از الکای سلطانیه بطرف ری در حرکت آمد بیت ز جنبیدن آن سپاه گران ۞ بجنبید گیتی کران تا کران ۞
ز سم ستوران هنگامه سوز ۞ زمین پرده بسته بر روی روز ۞ خرامیدن خرزه شیران مست ۞ کمرگاه گاو
زمین هم شکست ۞ در ری عثمان کمران بصوب ولایت دامغان نافذ حاکم آن بلده احمد سلطان که [illegible]
شیبک خان بود چون از توجه عساکر ظفر شعار واقف گشت بطرف هراة گریخت خواجه احمد قنقرات که حاکم استراباد
بود او نیز فرار کرده بجانب خوارزم رفت و ارباب استراباد مثل سید [illegible] و بابا نوروز و غیرهم باستقبال
قراوان در بسطام بعز بساط بوس مشرف گشتند و در خطه جاجرم خواجه مظفر بتکچی نیز بشرف ملازمت رسید بیت
مظفر ز چرخ برین نام او ۞ همای ظفر سایه در دام او ۞ قدم ساخت از سر بپابوس شاه ۞ سر قدر سودش
بخورشید و ماه ۞ شد از نام فرخنده اش نام زد ۞ که مرغ ظفر سوی ما بال زد ۞ از جانب شیبک خان
اربودش جهار زره باول محمد باره باز گشته در باغ جهان آرای مقیم بود که احمد سلطان هراة رسیده و عرض رسانید
که خاقان اسکندرشان با سپاهی که نطاق عدد و بیان از احصای آن عاجز آمده و کمیت قلم را در میدان
استیفای آن پای سنگ آمده بگمان دارانی که بزخم تیر نسر طایر را از اوج فلک بزیر آورند و بتیغ گذارانی
که بحدت شمشیر تیز مغفر رستم از جان مریخ خونریز بر آورند و نیزه بازانی که بسر نیزه در شب تیره ماهی را
از قعر دریا بر آورند و با دلیرانی که روز مصاف را شب زفاف پندارند و زخم رماح را مرهم جراحت دانند بیت

ملک شدند

ملک شدند و دیوار این فلک تاثیر گوالت ۞ نهنگ آسا و شیر افکن پلنگ آشوب و پیل افکن ۞ دلیرانی که
از گردون بنوک رمح سیاره ۞ ربودندی چو گنجشکان بمنقار از زمین ارزن ۞ آهنگ رزم بولایت خراسان
رسید و شیبک خان با آنکه دایم زبان بلاف و گزاف گشوده میگفت که عنقریب لشکر بکشید و عراق و آذر
بایجان خواهیم کشید و بعد از تسخیر آن مملکت متوجه حجاز خواهیم شد از مقدار خوف بر وی استیلا یافت که بی [illegible]
انکه جنود نصرت شعار بسبزوار آید در آخر رجب در روزی که قمر در طریقه محترقه بود از هراة بمرو گریخت بیت
زکلبانگ شیر افکنان دلیر ۞ گریزان شود از پی آن شیر زه شیر ۞ سپهدار ایران تبار زمین [illegible] ۞
تا دامن شهر بند ۞ و از سهم پیکان ماهی پشت جان ماهی بر خشکی اضطراب میکرد و از بیم خدنگ [illegible]
رفتار چنانکه مار پوست افکند رزه می انداخت و از ترس سپاه شیر صولت از دیده مور [illegible]
فرار او جان فامیرزا با مردم ماوراءالنهر از عقب خان بطرف مرو شتافت شیبک خان خاطر بتحصن قرار
داده رعیت بیرون شهر را بشهر آورده برج و باره مرو را بطریقی مستحکم گردانید که شرح آن بنوشتن
گفتن است نیاید رسولان را باب طلب عبید خان و تیمور سلطان بسمرقند و بخارا فرستاد این خبر
در نواحی طوس بخاقان اسکندرشان رسید بنفس نفیس احرام طواف آن آستان ملایک آشیان
امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام بسته بقدم نیاز و اخلاص بآن عتبه کعبه اختصاص شتافت بیت
در آمد بآن روضه جان سرشت ۞ قیامت ندیده شد اندر بهشت ۞ چو کرد آسمان قدر عالی مقام ۞
طواف چنان کعبه را تمام ۞ برون آمد آن ماه تا کاسته ۞ لب از آستان بوسی آراسته ۞ فلک را
بزیر قدم پست داشت ۞ که پروانه فتح در دست داشت ۞ سادات عظام و نقبای کرام و سایر
مجاوران آن سده سدره مقام را باصناف انعام و احسان خوشدل و مسرور گردانید در ان [illegible]
قراولان لشکر فیروز اثر که بحوالی جام رفته بودند چند نفر از اعیان خصمای این دولت را اسیر و دستگیر نموده

به درگاه اقبال پناه آورده بودند استفسار احوال آن مدبران بکار و جماعت تیره روزگار نمودند از نفر بر جان معلوم شد که
بجانب مرو فرار کرده داشت جابران رایات نصرت اثر بجانب مرو در حرکت آمده و از سرخس دانه محمد
بیک افشار را با فوجی از غازیان جرار بر رسم منقلای بمرو روان ساخت چون شیبک خان از توجه موکب
همایون نصرت نشان خاقان وقوف یافت جان وفا میرزا و قنبر بیک را که از عظمای امرای او بود با جمعی از بهادران
باستقبال ارسال داشت در نواحی قریه طاهرآباد و ازبک و قزلباش بیکدیگر رسیدند دست باستعمال آلات
کارزار بردند از برق تیغ آب دار آتش حرب و پیکار اشتعال یافت و از صاعقه آتشبار سینه مردان کار
مانند اخگر می تافت و امیر محمد تبرکی (?) از ازبکان شربت شهادت چشید مع ذلک غازیان بواسطه قوت دولت
شاهی رایت تفوق بلند گردانیده لشکر ازبک را بدرون مرو دوانیدند و مقارن این حال خاقان
اسکندرنشان در بیستم شعبان در ظاهر مرو نزول اجلال فرمودند و از دلیران سپاه قزلباش
دیو سلطان روملو و چایان سلطان استاجلو و بادنجان سلطان روملو و زینل خان شاملو و میرزا
محمد طالش با فوجی از دلاوران تیغ جلادت آخته بطرف دروازه تاختند و صورت انداختند از لشکر بهرام
قهر ازبک طایفه از شهر بیرون آمده باشتعال آتش قتال پرداختند و جمعی کثیر از طرفین کشته تیغ و تیر
شدند و چون بواسطه غروب آفتاب جهانتاب نقاب ظلمانی پیش قوت باصره انسانی حایل گشت هریک
از فریقین در منازل خود فرود آمده شب پاس داشتند بیت چو صبح از میان تیغ کین برکشید ✿ بدم آه
شام را در کشید ✿ امرای نامدار سوار گشته روی بمخالفان آوردند و از آنجانب فوجی از ازبکان در برابر
بار دیگر دلاوران جوشن پوش چون بحر اخضر آغاز جوش و خروش نمودند و بضرب شمشیر بران و نیزه
جان ستان در خانه تن پهلوانان روز تنها گشودند بیت جز سیه نقشی نمیکرد آن سیه دل بر خیال ✿
جز سنان چیزی نمیکرد آن زمان در دل گذر ✿ تا رگ او ترک و کلاه و کله را گوی ذوق ✿ در میان گلزار گشت (?)

قطعه زخم

قطعه از زخم تیغ شمشیر و تیر ✿ تیغ گاهی تن زدی گاهی زبان کردی دراز ✿ بر دهی از زخم زبان گرز گران
مغز سر ✿ چون کشش و کوشش بسرحد افراط رسید و ظلام لیل نور باصره را از رؤیت اشیا عاطل گردانید
هریک از آن دو فرقه در منازل خود فرود آمده بشرایط پاس پرداختند تا نظارگیان میدان آسمان
وقت طلوع صبح دیده برهم نزدند صباح امرا مانند شیران خشمناک با فوجی کثیر از دلیران بی باک روی
بتسخیر شهر آوردند و از لشکر ازبک جمعی از پیاده و سوار و بهادران روز پیکار از دروازه بیرون
آمدند بیت ز دور و از پا شورش انگیختند ✿ سواره پیاده فرو ریختند ✿ برون از عدد بر سواره
نجیب (?) ✿ چو ریگ بیابان چو برگ درخت ✿ دست بانداختن تیر و راندن تیغ دراز کردند و از وقت
چاشت تا رایت و القیس او استحی بر افراشت تا آن زمان که نیر سحق (?) در حاشیه شام زد دود آتش پیکار
اذا زلزلت الارض زلزالها حکایت میکرد از گرد و غبار پیاده و سوار تعبیر اذا زلزلت الارض زلزالها میگفت و از
دلاورانی که در آن معرکه آثار شجاعت بظهور رسانید میرزا محمد طالش بود که چون پلنگ خشمناک خلقی را
بر خاک هلاک می انداخت و بضرب شمشیر دوره کار مخالفان ناکرده میساخت تا بعضی از غازیان زخم دار گردید و
چون قیاس صفت روز بر ظاهر مرو نایره قتال التهاب می یافت و شرار قتل بر صفحات رخسار اندرون بیرون
می تافت گفتار در جنگ سلطانی و کشته شدن محمد خان شیبانی چون روزی چند خاقان سعادتمند مرو را
محاصره نمود و رهی از فتح و فیروزی بر روش نگشود و بر خاطرش گذشت که تا کوچ بر عقب ننشیند شیبک
خان دلیر شده از مرو بیرون نیاید آنگاه چه نمود و دمار از روزگار او برآرد با این اراده عمل نموده در روز
چهارشنبه بیست و هشتم شعبان از مرو در حرکت آمده در نواحی قریه محمودی که از آنجا تا شهر سه فرسنگ
نزول نمود و یک روز و دو شب در آن منزل توقف فرمود روز دیگر امیر بیک ترکمان را با سیصد
بر سر پل محمودی باز داشت مقرر آنکه چون امیر بیک سپاهی سپاه ازبک را مشاهده نماید فرار نموده

بنوک تیغ همایون جو ندو تا مخالفان اسیر شده از سپاه ابی که در آن اردو بود بگریزند چون شیبک خان از مخالفت
جنود ظفرنشان مطلع گشت پنداشت که آنحضرت عنان یکران بحدود عراق و آذربایجان باز نخواهد کشید
و روز اول جهت رعایت حزم از مرو بیرون نیامده با دولتخواهان خود مشورت نمود قنبر بیگ و جان وفا میرزا که
از عاظم امرا بودند بموقف عرض رسانیدند که انسب آنست که دو سه روز دیگر درین مقام توقف نمایم تا جنود پادشاهان
و تیمور سلطان بما ملحق شوند بعد از آن بیرون رویم چرا که کوچ کردن قزلباش از روی فریب است از غیرت
شیبک خان که این سخن بشنید از آنجا که عجب و غرور بر روی مستولی شده بود آغاز دشنام کرد و قنبر
بیگ و جان وفا میرزا خاموش شدند و مغول خانم که زن شیبک خان بود دشنام مکرر رکیکات تعرض آمیز بخاقان
اسکندرشان فرستاده و ویرا بجنگ طلب فرموده او با سپاه مانده و دگر از راه دور رسیده و اعدا
دشنام کاکی با موسی بر سر خود یا شنیده از شهر بیرون نرفتید حالیا صلاح دولت در آنست که رعایت حزم
بخاطر راه نداده با دل قوی بمیدان محاربه روید که چنین و بد دلی کار عجب مرد آنست بیت چه از بیشه
داری ز شمشیر و تیر ؛ دو سه پاره نان دگر خورده گیر ؛ نه نام و نه ناموس و نه همت اگر ترس هست ؛ بر تست
داراز دستار معجز هست ؛ از سخن مغول خانم عرق غیرتش در حرکت آمده صباح روز جمعه با سپاه بی
چون و رواق شجار و قطرات امطار قدم از دروازه حصار بیرون نهاد با وجود آنکه او را مجال جدال
و طاقت مقاومت محال مینمود اما ناکام خود را در کام نهنگ انداخت و چون نزدیک بقریه محمودی رسید
امیر بیگ ترکمان با فوجی از غازیان لوای فرار شتافت شیبک خان بسان برق و باد از سپاه
آب عبور کرده و چون عساکر نصرت شعار را مستعد جدال و قتال دید متحیر گردید منقولست که چون نظر شیبک
خان بر لشکر قزلباش افتاد از مبادرت نادم شده در حین تغیر خواجه محمود وزیر را کف زده جان وفا
میرزا را فحشنده ایراد محاربه بترغیب نمای و از زبان من بگوی که دل قوی دار که لشکر قزلباش اضطرار منهزم

جون خواجه

جون خواجه پیغام خان را بوی رسانید او را اعراض تمام شده دشنام فحش نسبت بخان بر زبان آورده گفت
بخان بگو که این لشکر بغایت پرزور است و ما این مردمی که داریم ایشانرا مغلوب نمیتوانیم کرد و صلح که
ما را قبول کرده و ما را و خود را بکشتن داده و عیال و اطفال ما را اسیر قزلباش کردانیدی بعد از آن بتصفیف
صفوف پرداخت بیت انان سوی خان قیامت شکوه ؛ بیاراست صفی جو البرز کوه ؛ یمین و یسار از فرس شد
آراسته ؛ ز صف هژبران نو خاسته ؛ همه پوست پوشان جو شیر و ببر ؛ ودر آهن نهان گشته
یکسر جو ابر ؛ جوانان و پیران شان ساده روی ؛ نهنگان ندارند بر روی موی ؛ خود در قلب لشکر
بایستاد و میمنه و میسره را بقنبر بیگ و جان وفا میرزا حواله نمود اما خاقان ظفر لوا از رسیدن امیر بیگ موصلو
اعلی و از قرب وصول اعدا واقف گشته بتعبیه جنود ظفر ورود اقدام فرمود میمنه و میسره را بامرای نامدار مثل
امیر نجم ثانی و بیرام بیگ قرامانی و چایان سلطان استاجلو و دیو سلطان روملو و حسین بیگ لله و ابدال
بیگ ده و زینل خان شاملو و ادهم سلطان روملو مقرر کردانید بعد از آن از صهیل سمان ترکی نژاد و
بختیان حجازی و صدای نقاره و نفیر غلغله در سپهر مستدیر افتاد بیت در زمین افتاد از سم ستوران
زلزله ؛ در غریو کوس گوش آسمان کر و کر ؛ از زمین و آسمان بر خاست گرد رستخیز ؛ فتنه و آشوب
محشر آشکارا شد مگر ؛ بعد از آن بهادران از قوچی و غازیان رزمجوی شمشیر کین آخته و بر یکدیگر تاختند از
تیغ جون صاعقه ساطع نایره پیدا و می افروخت و شعله سنان لبان برق لامع خرمن حیات میسوخت
و خاقان اسکندرشان دست از آنچ باز کرده شمشیر ذو الفقار آثار از نیام انتقام بیرون آورده بر
مخالفان حمله نمود بیت تیر او هر جا که بی زنهار آمدش نصرت زنی ؛ تیغ او هر جا که دم شد دم او کارگر
از نهیب مار و مور نیزه و شمشیر شاه ؛ چون کشف میکرد پنهان اژدها سر در حجر ؛ در بهار رمح و
نصرت لاله زاری کشته است ؛ گرد ابر و کوس رعد و تیغ برق و خون مطر ؛ مدعی شمشیر شد با دل

هم • بسته و رکین شهنشه همچو پی ده جاکر • خاقان اسکندرشان تیغ جبار رنگ را از خون اهل نام و ننگ گلگون
کرده و نوک پیکان خون افشان دیده و دل مخالفان را چون لعل بدخشان ساخت و سنان خارزبان تیره گون
از شهریان نهاد دران پیکشاد و پیکان الماس نشان ازبکان بر هدف سینه دلیران آمده نقد بقا بباد فنا میداد و
شیبک خان از وقت طلوع والشمس والضحی تا هنگام واللیل اذا سجی پای ثبات و قرار افشرده داشت و علم
برهمی فراشت آخر سپاه بهرام صولت بنیروی دولت و بزور بازوی سعادت لشکر ازبک را منهزم ساختند
چون آفتاب تیغ گذار دشمنان بی اندازه را ذره وار تار و مار ساختند • بیت • صف آن گرانان گریزان شده
زهم جمله چون عقد پیران شده • اسیر آوران گشته یک سر اسیر • کمان داران گشته هر زخم تیر • از مردم خراسان
خواجه جلال الدین محمود و خواجه حسین دیوان و خواجه عبدالله مروای با جمعی از ازبکان کشته شدند و قنبر بیک و جان
وفا میرزا اسیر گردیده بحکم قهرمان زمان بقتل رسیدند و در حالت فرار بقیه السیف ازبکان نابکار از روی
اضطرار خود را بسیاه آب رسانیده و عبور آنرا موجب خلاص میدانستند و از آن غافل که در گرداب هلاکت می افتند
تا از کثرت مرد و اسب نهر محمودی با زمین برابر شده هر که عبور میکرد بر بالای مرد و مرکب میگذشت و شیبک
خان در اثنا با دگر بزرگان رستخیز خود را بچهار دیواری رسانیدند که راه بدر رو نداشت و جمعی از غازیان
احاطه آن محوطه کرده ازبکان از غایت ازدحام بر بالای یکدیگر افتاده و بسیاری از ایشان در زیر دست و
پای ازبکان و ستوران هلاک شدند و بعضی که نفس چند از حیات باقی داشتند پای بر زبر مردگان نهاده
و بر سر آن دیوار می آمدند و بتیغ غازیان شربت مرگ چشیدند و چون تمامی آن قوم که در چهار دیوار بودند
کشته شدند بعضی از ملازمان موکب همایون در میان کشتگان شیبک خان را یافتند که از غلبه مردم خفه
شده جان تسلیم کرده خاقان سکندرشان همان لحظه فرمود که سر پر شر او را از بدن جدا ساخته پوست کنده
و پر کاه کرده سلطان بایزید پادشاه روم فرستادند و استخوان کله اش را در طلا گرفته قدحی ساختند

ودر انجا شراب

و در انجا شراب بخشد در مجلس بهشت آیین گرفته بدست می آوردند و این مطلع مناسب حال او گفت • بیت •
کاسه سر شد قدح از کف دشمن مرا • وا رود این دیو خراب آباد سرکه را این مرا • ما موقنی و فاحشیم
و تمامی امرا و رؤسا و اعیان طایفه ازبکیه قریب ده هزار مرد از لشکریان مخذول در جنگ گاه مقتول شدند
و ران بار از ایشان دمار برآمد مفهوم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بوضوح پیوست گلزار ممالک خراسان
از خار و خاشاک وجود آن طایفه ناپاک پاک گشت و در انتهای این خاقان اسکندرشان کامران علم سعادت بجانب
مرو برافراخت و از کمال مرحمت سایه عاطفت بر اهل مرو انداخت و اموال شیبک خان را که سالها اندوخته بود بام
غازیان قسمت نموده حکومت مرو را بده بیک عنایت فرموده و فتحنامها بممالک ارسال داشت و علم توجه بجانب
دار السلطنه هرات برافراشت و قشلاق در انجا مقرر شده و در محلی که عبید خان بعد از شیبک خان آمد [illegible]
وقتی رسید که لشکر ازبک از هم پاشیده بود مغل خانم را برداشته خانیا خانم را متوجه بخارا گردید • وقایع متفرقه •
و در همین سال ایل بارس که از اولاد شیبان بن جوجی خان بن چنگیز خان بود بر خوارزم مستولی گردید کبک بن
تونجی را بدار الملک آن دیار ارسال نمود و در همین سال خاقان اسکندرشان خراسان را مسخر گردانید امارت خراسان را
باشتیک بیک رجوع نمود و دران تها شریف صوفی میر خضر ایلی خوارزم از دو اخراج نمود و ایل بارس با لشکر بمقابله
از و رفت تا آن ایار آمد شریف صوفی حکومت خوارزم را بوی گذاشت و در همین قشلاق میرزا سلطان ویس
بن میرزا سلطان محمود بن سلطان ابوسعید که مشهور بود به خان میرزا از بدخشان [illegible] وان بزرگان
خان اسکندرشان آمد و بعد از چند روز متوجه الکای خود گردید و هم در همین سال میان سلطان سلیم و درویش
سلطان بایزید با پدر او رنده و استنبول در موضع چورلو کوی جنگ عظیم واقع شده سلطان سلیم بطرف
دار ابوردن گریخت • متوفیات • شیبک خان بن بداق سلطان بن ابوالخیر خان بن دولت شیخ بن ابراهیم
اوغلن بن فولاد اوغلن بن ایبه خواجه بن تقتای بن بلغای بن شیبان بن جوجی بن چنگیز خان است در [illegible]

بیگم است ورا شاهی گوکی بدرش فوت شده وجدش ابوالخیرخان ورا نگاه میداشت بعد از فوت جدش
محمد سلطان که حاکم دشت قبچاق بود تربیت و رعایت تمام یافت بعد چندی در طایفه ازبک را بخود متفق ساخته
متوجه اترار و حیران از حاکم آنجا ایرنجی خان بن جانی بیک خان شکست خورده ببخارا شتافت عبدالعلی ترخان
که از قبل سلطان احمد میرزا بن سلطان ابوسعید حاکم بخارا بود او را تعظیم نموده بسمرقند نزد سلطان احمد میرزا برد
دو سال در آنجا ماند بعد از آن روانه دشت گشته با برندق خان که پادشاه دشت بود جنگ کرده غالب آمد
و بر جیران مستولی شد و سلطان محمود خان اترار را با وی بخشید سال بسمرقند مستولی شد چنانکه مذکور گشت و رتبه
شاهیت تمام یافت وجد احمد بن حسن پادشاه داشت مدت عمرش شصت و یک سال و ایام سلطنتش یازده سال
ممالکش ماوراءالنهر و خراسان و حصار شادمان و بدخشان بود بعد از قتل او ولدش تیمور سلطان در سمرقند
سکه بنام خود کرد و عبید خان در بخارا لوای سلطنت برافراخت و زن شیبک خان را بعقد خود درآورد و جانی
بیک سلطان ولایت کرمینه را تصرف نمود حاکم مازندران آقا رستم روزافزون که روزی پیش از فتح خراسان
بر زبانش جاری شده بود که دست من و دامن شیبک خان چون خاقان اسکندرشان شیبک خان را
بقتل آورد حکم کرد که درویش محمد یساول یک دست شیبک خان را بساری برده و در دامن آقا رستم اندازد
جابران اعراض کرده رحلت نمود بعد از و فرزندش آقا محمد باتفاق میر عبدالکریم و خواجه مظفر بتکچی متوجه
خاقان اسکندرشان شدند در حوالی سمنان بدرگاه شاه مظفرنشان رسیدند و مبلغ سه هزار تومان برسم فرمان سلطان
قبول نمودند شیخ الاسلام هراتی در علم تفسیر حدیث و فقه فرید عصر خود بوده قرب سی سال در زمان
حسین میرزا در خراسان شیخ الاسلام بود و در ماه رمضان [illegible] نموده و خاقان اسکندرشان بواسطه تسنن
کشته شد **گفتار در قضایائی که در سنه سبع عشر و تسعمایه واقع شده** درین سال خاقان اسکندرشان از هرات
متوجه بلاد ماوراءالنهر شد چون بمیمنه و فاریاب رسید ایلچیان از نزد عبید خان و تیمور سلطان با پیشکش بسیار

و تحف بیشمار باردوی گردون قار همایون شدند و هدایا را بنظر اشرف رسانیده باعرضه داشتی که مبنی بر
اطاعت و انقیاد بود در وی درج که حالا بلاد ماوراءالنهر حکم ممالک محروسه دارد چه احتیاج که نواب کامیاب
بتسخیر آن تشریف آورند بنابران خاقان اسکندرشان ملتمسات ایشانرا قبول کرده حکومت بلخ و شیرغان
خود به بیرام بیک قرمانی ارزانی فرموده عنان مراجعت بصوب عراق معطوف گردانیده در بلده قم قشلاق نموده
و در بهار اراده جرگه شکار فرموده در حوالی زنجان من اعمال ساوه شکار بهم رسید و قریب بیست و چهار
وحش در شمار آمده و از آنجا بییلاق [illegible] رفته از آنجا متوجه ییلاق سورلوق گردید **گفتار در قضایائی**
که در بلاد روم واقع شده درین سال شاهقلی بابای تکلو از ولایت منتشا و کرمیان که [illegible] اشتهار
داشته با فرقه صوفیان احرام درگاه خاقان جمجاه بسته روانه آذربایجان گردید چون حاکم ولایت
[illegible] ملازم سلطان بایزید بود با هزار سوار جرار بدفع صوفیان عالیمقدار آمد و شاهقلی بابا از غایت
همت والا راه میانه را استقبال کرده و بین العسکرین آتش جدال مشتعل گشته ارباب هدایت بر اصحاب
ضلالت غالب آمده و سرداران ایشانرا بقتل آورده و جمعی کثیر از رومیه اسیر و دستگیر شدند شاهقلی
بابا بعد از آن تمامی را تیغ گذرانید و چون خبر استیلای بابا بسرداران خاندان رسید و از اطراف و اکناف
ولایت مذکوره سلیح و [illegible] بابا ملحق شده اراده تسخیر ولایت قرامان نموده در آن حدود نزول کرده و در آن ولا
قراگوز پاشا از قبل سلطان بایزید حاکم آنجا بود بعد از وقوف آن سپاه بترتیب لشکر پرداخته دل بر حرب نهاد
بعد از تقارب فریقین نایره جدال اشتعال یافته قومی از هر طرف بر خاک هلاک افتاد و نسیم فتح بر پرچم علم
بابا وزیده و قراگوز پاشا فرار بر قرار داده و صوفیان تعاقب نموده و اموال ایشانرا کسب نموده متوجه سیواس
گردیدند چون خبر این شکست بسلطان بایزید رسید خادم علی پاشا را که وزیر اعظم بود با پنجاه هزار
سوار بجنگ بابا فرستاد پاشای مذکور با طایفه از سپاه که در شب تیره چون [illegible] تیره و کلف از روی ماه [illegible]

بیکر دوانیده بطرف صوفیان در حرکت آمدند شاه قلی بابا چون از توجه اعدا آگاه شد بترتیب لشکر مشغول گردید
و چهار غلام حبشی که با او بودند در پیش لشکر باز داشت و از آنجانب علی پاشا چپ و راست لشکر خود آراسته
بمیدان نبرد آمدند و لشکر روم یکبار بر پیاده‌هائی که در پیش لشکر غازیان بود حمله کردند و قریب پانصد نفر
بقتل آمده و بقیة السیف منقلب ملحق شدند بابا حاجین را بر قلب ضم کرده فدائی وار بر علی پاشا حمله نمود بیت
زوندان دلیران آهن کلاه ۞ بیکبار بر قلبگاه سپاه ۞ تسلیم مدار زبانی در روز میدان آمده و اهالی
مخالفان در طپیدن که علی پاشا مغلوب گشته بیت سواران و می‌زان رستخیز ۞ گرفتند در پیش راه
گریز ۞ تکلویان این نزاع بکار هستی کرده بضرب شمشیر بران و سنان جانستان علی پاشا را با فوجی رومیان
بقتل آوردند و بابا نیز بشهر شربت شهادت چشید صوفیان خلیفه را بر خود سردار کرده روانه ارزنجان شدند
و در حوالی آن بلده شنیدند که پانصد نفر از تجار با متاع وافر و اموال بسیار از تبریز متوجه روم‌اند قوت طامعه
ایشان بحرکت آمده چون بلای ناگهان بر سر آن بیچارگان رفتند و همگی را کشتند بیت کسی جان سلامت
از ایشان نبرد ۞ بغیر از اجل هیچکس جان نبرد ۞ اموال ایشان را تالان نموده روانه درگاه معلی گردیدند
و دران حین خاقان سکندرشان از ولایت خراسان معاودت نموده در شهر یار برین نزول فرموده بود که
صوفیان تکلو بموکب ملحق شدند و بعز زمین بوسی مشرف گشته آنحضرت سرداران ایشان را بجزای قتل تجار
بیاسا رسانیدند و سایر را با مرا قسمت نموده ملازم ساخت **گفتار در محاربه** نمودن بابر پادشاه و نجم
سلطان و مهدی سلطان اوزبک درین سال بابر پادشاه متوجه حصار شادمان و بدخشان و قندز
بقلاع کرده بیدیه حمزه سلطان و مهدی سلطان که حاکم آن ولایت بودند چون از توجه آن پادشاه عالیشان
اطلاع یافتند لشکرهای طخارستان را جمع آورده باستقبال شتافتند در مفصل هر دو ناحیه بیکدیگر رسیدند
چندان کوشش نمودند که شمشیر آهنین دل برای مردمان کارزار خون گریست بابر پادشاه چون

شیر کینه

شیر کینه خواه بر سپاه بدخواه حمله نمود دشمنان تاب نیاورده فرار نمودند حمزه سلطان و مهدی سلطان کشته
شدند بابر در کمال عظمت در بدخشان تمکین کرده بیدیه و رسولان چرب زبان نزد خاقان سکندرشان روان
کرده عرض نمود که اگر آنحضرت فوجی غازیان را بمدد ارسال دارند ممکن که ولایت سمرقند و بخارا بتصرف
این محب در آمده سکه و خطبه بالقاب آن مالک رقاب مزین کرده و برادران خاقان سکندرشان احمد بیک صوفی
اوغلی و شاهرخ بیک افشار را با فوجی غازیان جرار بمدد پادشاه روانه کردانیدند بابر پادشاه باتفاق امرای
درگاه مرفع ازبکان کینه خواه روان شد تیمور سلطان و عبید خان از آمدن وارث ملک خبر یافته بجا
بجانب ترکستان شتافتند بابر پادشاه باتفاق غازیان دولتخواه در سمرقند نزول نموده خطبه باسم خاقان
سکندرشان خواندند و در سکه اسامی ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم نقش کردند و خاقان میرزا الحکم
خاقان بحکومت بدخشان روان کردانید و احمد بیک صوفی اغلی را با پیشکش فراوان بدرگاه خاقان
گردون احترام فرستاد و اما در باب رعایت محمد جان آقای ایشک اقاسی نجم بیک که بمهم سمرقند رفته
بود اتفاقی مرعی داشت چون محمد جان در قم باردوی همایون رسید عرض نمود که بابر پادشاه خیال سرکشی
دارد و از استماع این خبر خسرو فریدون فر در اندیشه دفع بابر فرو رفت و نجم ثانی که وکیل بود تدبیر آنجهت
که او را روانه ماوراءالنهر گردانند خاقان اسکندرشان التماس او را قبول کرده حکم کرد که از امرا ملا
زین العابدین بیک صفوی و بیری بیک قاجار و بادنجان بیک روملو با نجم ثانی روانه ماوراءالنهر گردند
امیر نجم با شوکت تمام و عجب و غرور پیش از او را که او هم متوجه مقصد گردید **وقایع متفرقه** درین سال
امیر سید شریف شیرازی متوجه عراق عرب شد و منصب صدارت را خاقان اسکندرشان در اوایل
ذی الحجه با میر عبدالباقی یزدی که از اولاد عارف ربانی امیر نعمت الله کرمانی بود تفویض نمود و درین سال
مولانا فصیح الدین صاحب دارا از دار غرور بدار سرور انتقال نموده وی در فن شطرنج خواه کبیر و خواه صغیر

برج نوبت فرستاده استدعای مدد و کومک کردند بیرام قرامانی امیر محمد شیرازی را با فوجی از غازیان
طریق جانبازی بامداد بابر غازی ارسال نمود و سلاطین ازبک از وصول غازیان اطلاع یافته از محاصره
پشیمان شدند و مراجعت نمودند **گفتار در محاربهٔ** عبید خان ازبک با نجم بیک و چون این خبر بنجم بیک رسید
دفع ازبکان را پیش نهاد همت ساخته با دوازده هزار سوار از هرات و خراسان در آمد از عراق حسین بیک
لله با فوجی از شیران میدان مجادله بوی ملحق گشت و آن دو نیک اختر باتفاق یکدیگر متوجه ماوراءالنهر شدند
و در حدود بلخ بیرام بیک قرامانی شرایط ضیافت و مهمانی بتقدیم رسانید امیر نجم قریب بیست روز در
ظاهر بلخ قرار گرفته جمعی از غازیان بکنار آب فرستاد که کشتی بسیار جمع آوردند بعد از آن با لشکری از
قطرات مطر افزون از جیحون عبور نمود و امیر محمد بن امیر یوسف را نزد بابر پادشاه فرستاده پیغام
داد که آنحضرت زودتر بدین جانب توجه نمایند که در انجام مهام کشورگشائی موجب اقتضای رای همایون
عمل کنم امیر محمد یوسف بحصار شادمان رفته شرایط ضیافت بتقدیم رسانید بعد از آن با سپاه جرار
امیر محمد متوجه معسکر نصرت اثر شد و میر نجم از قرب وصول آن پادشاه آگاه گشته با امرای معظم باستقبال
در حرکت آمد و در موضع در بند آهنین اجتماع سعدین دست داد و از آنجانب سلاطین ازبک از توجه
جنود نجم بیک خبر یافته غلات و حبوبات را بقلعه کشیده برج و باره را مضبوط گردانیدند امیر نجم ثانی
بعظمت و کامرانی بجانب حصار رفته فولاد سلطان که حاکم آن موضع بود در مقام مصالحه در آمده بعد از
وقوع عهد و پیمان با اعیان و کلانتران از قلعه بیرون آمده بفرمان میر نجم او را با فوجی از ازبکان که در آن
قلعه ساکن بودند بیاسا رسانیدند و از آنجا لوای عزیمت بجانب قرشی برافراخت حاکم آن ولایت
شیخم میرزا قلعه را مضبوط گردانید غازیان عظام قرشی را در میان گرفتند و از زخم توپ و تفنگ
دلاوران فیروز جنگ رخنها در برج و باره قلعه پیدا شد سپاه قزلباش در شهر ریختند و رایت فتح و فیروزی

برافراختند شیخم میرزا اسیر سرپنجه تقدیر گردید بحکم عالی بقتل عام صدور یافت قریب پانزده هزار کس از
صغیر و کبیر و برنا و پیر بقتل آمدند و سادات آن ولایت با عیال و اطفال پناه بمسجد جامع بردند و کس نزد
امیر محمد یوسف فرستادند که ما از منتسبان خاندان مرتضویم و یقین که لشکر قزلباش نیز خود را از محبان
حیدر کرار میدانند لایق آنکه احوال ما را بعرض امیر نجم رسانیده عیال و اطفال ما را از قتل و اسیر سازی
امیر محمد یوسف نزد امیر نجم رفته خون سادات درخواست کرد بعد از عرض آن التماس آن ناسپاس
حق ناشناس در جواب امیر محمد یوسف بر زبان آورد که غازیان ملکی را که بجنگ میگیرند خورد و بزرگ
این قرار بقتل میرسانند و ملاحظه سید و غیر سید نمیکنند لشکر قزلباش که از آن جاهل فحاش این سخن
شنیدند بمسجد در آمده مجموع سیدان را با زنان و فرزندان کشتند بعد از آن باتفاق بابر پادشاه و امرای
دولتخواه متوجه بخارا شدند زیراکه عبید خان و جانی بیک سلطان در آن شهر مقام داشتند و نقش مقابله
و مقاتله بر لوح خاطر می نگاشتند امیر نجم ثانی چون بده فرسخی بخارا رسید شنید که تیمور سلطان ولد
شیبک خان و ابو سعید سلطان ولد کوچم خان از سمرقند با سپاه زیاده از چون و چند بیرون آمده
بیرام بیک قرامانی بدفع ایشان روان گردید ازبکان چون از توجه غازیان آگاه شدند در قلعه غجدوان
در آمده متحصن شدند امیر نجم ثانی بدولت و کامرانی بپای آن قلعه در آمده آنرا محاصره نمود تیمور سلطان
و ابو سعید سلطان فوجی از مردم خود را بیرون فرستادند تا با غازیان مقاتله نمایند و از دلیران
قزلباش جماعتی که روز مصاف را بر لذت شب زفاف رجحان مینهادند بسر وقت ایشان رسیده
غبار میدان هیجا را ارتفاع دادند از هر طرف طایفه مجروح و بی روح شدند گرد ادبار بر مفارق ازبکان
بدکردار پاشیده بجانب حصار گریختند هر روز از وقتی که خورشید روشن چهر بعزم تسخیر شبستان
سپهر لوای مصارا مرتفع میگردانید تا زمانی که مشعل نجوم بر زیر برج فلک کرد دوان دا بر میگردانید غازیان

عظام حسام خون‌آشام از نیام آخته بر مخالفان حمله افکندند ازبکان تیر در شست باختن تیر مرگ آهنگ بکشادند
و چون چند روز لشکر عالم سوز با ازبکان هر روز مقابله کردند ذخیره در میان اردوی نجم بیگ کم شده بابر
پادشاه با نجم بیگ گفت در این زمستان فایده بر محاصره غجدوان مترتب نمی‌شود و مناسب آنکه از اینجا کوچ
کرده جهت کوفته در حوالی قرشی قشلاق نماییم تا از سرکار بلخ اردو و بازاریان غله و اجناس بار اردوی ظفر
انتساب آورند و چون زمستان به پایان رسد و ذخیره ازبکان رو به نقصان آورد ما با این تازه و لشکر آراسته
متوجه قلاع و بلاد ایشان شویم امیر نجم قبول ننموده گفت فردا جنگ سلطانی می‌اندازیم در روز سه‌شنبه
سیوم ماه رمضان علی الصباح منقلای لشکر ازبک از میان درختان غجدوان ظاهر شد صورت حال آنکه
چون مسامع عبیدخان و جانی بیگ سلطان رسید که کار امیر نجم در ظاهر غجدوان از پیش نمی‌رود عزم رزم
جزم کرده با حشر بسیار از پیاده و سوار همه مردان کار همه بر سبیل ایلغار متوجه غجدوان شدند بعد از وصول بدان حدود
ابوسعید سلطان و تیمور سلطان که در حصار بودند بدیشان پیوسته روی به میدان کارزار آوردند امرای
قزلباش بنابر عداوتی که با امیر نجم داشتند همان زمان کوچ کرده متوجه خراسان شدند نجم بیگ و بیرام بیگ
با مردم اندکی به استقبال ازبکان رفتند انگاه فوجی از مردم عبیدخان بر جوانغار عساکر قزلباش حمله کردند بیرام
بیگ قرامانی با مردم خویش از پی دفع آن جماعت در کمین میدان شتافت در اثنای حرب تیری از
در آمد ازبکان یکبار رجوع انداختند و جنود نجم بیگ را شکست داده او را دستگیر کرده نزد عبیدخان
بردند و هم به اشارت او کشته گردید در اثنای فرار جمعی کثیر از غازیان در آب مو یه غرق شدند بابر پادشاه
رو به حصار شادمان شد چون سلطان ازبک خود را به جمعیت دیدند تسخیر ولایات خراسان
بخاطر ایشان خطور کرده اول جانی بیگ سلطان از جیحون عبور کرده به جانب هرات در حرکت آمده والنگ
کهندستان نزول نمود حسین بیگ لله و احمد بیگ صوفی اغلی که از معرکه غجدوان بجهت فراوان بیرون آمده

بودند

بودند برج و باره هرات را مضبوط ساختند احمد بیگ صوفی اغلی قلعه اختیار الدین را محافظت نمود
حسین بیگ لله برج میرزا سلطان احمد را محافظت کرد و امیر غیاث الدین دروازه ملک را ضبط کرد و امیر عماد الدین
محمود دروازه فیروزآباد و لوای استقرار برافراخت مردم جانی بیگ سلطان دو نوبت خود را از طرف
برج سفید بر دیگ خندق رسانیده از ضرب پیکان غازیان مجروح گشته بازگردیدند و سه چهار بار دیگر
از جانب دروازه فیروزآباد جنگ پیش آوردند و از دست ملازمان امیر عماد الدین محمود زخمهای
کاری خورده مغلوب شدند و در بعضی از معارک با عشق بهرای بدست ازبکان افتاده دفتر
اوراق بقا را باد فنا داد و مقارن این حال عبیدخان بظاهر هرات رسیده در قریه حافظ سلمان
فرود آمده مردم او نیز چند نوبت قریب بکوچه بلوه آمده جنگ عظیم کردند اما مهمی از پیش نبردند
مدت دو ماه آن دو سلطان گمراه در ظاهر هرات نشستند و چون در آن سال محصول هیچ نیک
نیامده بود و تنگی در میان مردم شهر پدید آمد گفتار در فرستادن خاقان سکندرشان نور علی به روم
و خراب شدن آن مرز و بوم در این سال خاقان سکندرشان چون خبر انقلاب ولایت روم را شنید
نور علی خلیفه روملو را بدان دیار بواسطه جمع آوردن صوفیان اخلاص شعار روانه کرد و چون خلیفه
بتکلیه حصار رسید از صوفیان و مریدان مرز و بوم قریب سه چهار هزار سوار با خانه کوچ بوی ملحق
شدند خلیفه بوجود ایشان مستظهر گشته بطرف ملطیه در حرکت آمد چون فایق بیگ که از قبل سلطان سلیم
حاکم آن دیار بود با پنج هزار سوار به جنگ وی شتافت در موضع توقات هر دو حشر در برابر
یکدیگر ثبات نمودند عاقبت خلیفه غالب آمده رومیان از میدان ستیز بوادی گریز شتافتند
و اموال فراوان بدست غازیان افتاد از مردم شهر به خدمت خلیفه آمده خطبه به اسم خاقان سکندر
شان خواندند بنابر این خلیفه متعرض ایشان نشده متوجه آتیه بازاری شد و از آنجا عبور کرده در قارقار

نهضت نمود و درین منزل سلطان مراد بن سلطان بایزید از لشکر سلطان سلیم با ده هزار کس فرار ۸۲
کرده به خلیفه ملحق شد آن دو نیک اختر با یکدیگر متوجه شهر توقات شدند این بار مردمان شهر اظهار مخالفت
کردند غازیان شهر را سوزانیده متوجه جنگ شهر شدند سلطان مراد از خلیفه جدا شده در رکاب خاقان
اسکندرشان توجه نمود و خلیفه فوجی از غازیان را به تاخت حشم شیخ حسن اوزون فرستاد و ایشان مهم حشم را ساخته
با اموال بی اندازه و فتوحات تازه به اردوی خلیفه مراجعت نمودند خلیفه متوجه ارزنجان گردید دران امیرخان
چون به موضع ابو یازی رسید خبر آمد که سنان پاشا و حسین بیک و تاج الدین بیک با پانزده هزار سوار
جرار از عقب جنود ظفر شعار رسید خلیفه عود نموده در برابر ایشان صف آرا گردید فوجی از بهادران را
جرجی گردانیده از انجانب امرای روم نیز دسته صف نموده به ترتیب لشکر مشغول گردیده جلو انداختند هم
دار آتش [illegible] و دسته بقلب رسانیدند خلیفه با جمعی شیران بیشه جدال و پلنگان کوه قتال خود را بر مخالفان
زده و از تیغ آب دار آتش کارزار اشتعال یافت و از صاعقه خنجر آتشبار سینه مردان گل دمانند اخگر می افروخت
و از خمار [illegible] تا شب میان جان و تن و تیر و جوشن فصل و وصل و فراق و وفاق بود بیت اجل
بجان آشنائی شده ۰ میان تن و جان جدائی شده ۰ سنان پاشا چون تاب صلابت آن افواج لشکر قزلباش
ملاحظه کرد خوف بر وی استیلا یافته هنگام غروب آفتاب با دل پر آتش و چشم پر آب راه گریز پیش گرفت
و هر یک از غازیان را سنان جانستان در دست و خدنگ خون افشان در شست در قفای منهزمان
روان شده سنان پاشا را با هزار و پانصد کس بقتل آوردند و از بخت برگشتگی رومیه یکی دیگر
در آن شب در اثنای گریختن بجنگ رودی رسیدند و در حال یک [illegible] عظیم بر سر ایشان فرود آمد
چنانچه هزار و پانصد نفر در زیر آن ماندند بعد از آن فتح سر رومیان را با غنایم فراوان به درگاه خاقان
اسکندرشان مصحوب معتمدان روان گردانید و خود در ارزنجان که به تیول او مقرر بود نزول فرمود و درین

تسعه و درین سال سلطان بایزید بن سلطان محمد بن سلطان مراد بن سلطان محمد بن ایلدرم بایزید
بن سلطان مراد بن اورخان بن عثمان بن ارطغرل در روم به علت [illegible] اتفاق نموده پسرش سلطان
سلیم که حاکم طرابوزون بود به اسلامبول آورده به سلطنت نشانیدند و پدر اعتزال نمود و از غصه بیمار گردیده
از دار ملال ارتحال نمود و جامی کتاب سلسلة الذهب را بنام او مزین کرده و این ابیات از آن جمله در مدح
او واقع شده بیت کاش نوشیروان کنون بودی ۰ عدلش از بیشتر فزون بودی ۰ تا زد [illegible]
عدل شرمنده ۰ خسرو روم را شدی بنده ۰ باسط العز و العلا سلطان ۰ بایزید ایلدرم شه دوران
و در زمان سلطنت او شکست بسیار بر اهل روم واقع شد خصوصا از لشکر مصر مدت سلطنتش سی و دو
سال بعد از فوت و پسرش سلطان احمد در اناطولی خطبه بنام خود خواند سلطان سلیم از زبان پاشایان
درگاه مکاتبات نوشته مضمون آنکه هرگاه آنحضرت با مردم اندک خود را به اسلامبول رساند این بندگان
کمر خدمت بر میان جان بسته سلطان سلیم را گرفته تسلیم پادشاه میسازیم و آن ساده لوح بدین فریفته شده
سلطان مراد پسر خود را در میان لشکر گذاشته خود با پانصد سوار متوجه اسلامبول گردید و سلطان سلیم با
جمعی کثیر وی را استقبال نموده بقتل آورد و بعد از آن لشکر بسیار به دفع سلطان مراد ارسال نمود و سلطان مراد
مغلوب گشته پناه بخاقان اسکندرشان آورده و در اردوی همایون باجل طبیعی درگذشت هم درین سال
امیر زکریا که سالها وزارت اق قوینلو و خاقان اسکندرشان کرده بود در خراسان وفات یافت امیر یار
احمد اصفهانی که نجم ثانی ملقب شده وزیر با استقلال بود و در وزیری تا صد گوسفند در مطبخ او صرف
[illegible] می شد و همیشه سیزده دیگ نقره بجهت طبخ طعام در او می نهادند بحکم خلیفه کشته گردید مولانا مانی نام
بنام او شیر علی بوده در علم موسیقی و تصوف وقوف تمام داشت در زمان سلطان حسین میرزا از
امیر علیشیر رنجیده به آذربایجان نزد سلطان یعقوب رفت بعد از چند وقت باز بخراسان مراجعت نموده با

دیگر خشم کرده متوجه سمرقند گشته در خدمت سلطان علی میرزا بن سلطان احمد بن سلطان ابوسعید می‌بود
و هر دو برادر زبان ایشان هجو کرد و این ابیات از آنجاست بیت چو بابل و جوال تولد جان : خفتی
جنسی مرد کلان : چون نه مخنثی توانه و میر : حکمه ملت نو خواجه جان : تو بچوگان حسن غنی بردگی : حاقت
گوی پس از میدان : چون شیبک خان بر سمرقند استیلا یافت بنای مجلس او کرد و بعد از
قتل شیبک خان در خدمت تیمور سلطان ولد او می‌بود و درین سال که امیر نجم ثانی قرشی را قتل عام نمود
بنای عمر مولانا بنای آب تیغ غازیان منهدم کرد و مولانا در اواخر اوقات حیات تتبع دیوان خواجه
حافظ شیرازی مشغولی نموده و حالی تخلص کرده **گفتار در قضایای** که در سنه تسع عشر و تسعمایه واقع شده
از لشکر کشیدن خاقان اسکندرشان نوبت ثانی بخراسان و فرار نمودن عبید خان درین سال سیوم ماه
محرم که اول روز نوروز بود میان عبید خان و جانی بیگ سلطان از جیحون عبور نموده بکرمینه رفت اما
دران ایام تیمور سلطان بدینجانب آب آمده در حدود مرغاب بعبید خان پیوست و او را از رفتن
بخارا منع کرده بمشهد آمدند و تا اسفراین در زیر نگین آوردند چون این خبر بهرات رسید حسین بیگ لله
و احمد بیگ صوفی اغلی شهر را گذاشتند و از طرف طبس بعراق و آذربایجان پیش گرفتند تیمور سلطان
ایلغارکنان بهرات رسید و در باغ مراد نزول نمود و بسیاری از تبرائیان بقتل آورده دل بحکومت خراسان
نهاد و چون این خبر بخاقان بحر و بر رسید از بلده اصفهان با سپاه فراوان بدفع ازبکان بطرف خراسان
روان شد چون ییلاق کلاه‌پوشان محل نزول خسرو بافر و هوش گشت خلیل سلطان ذوالقدر قبل از موکب
نصرت اثر بفرمان خاقان دوست‌نواز با لشکر شیراز بصوب مشهد مقدس رضویه علیه السلام والتحیه
نهضت نمود و چون بیک فرسخی رسید عبید خان تاب مقاومت نیاورده بطرف بخارا روان شد و تیمور
سلطان نیز از وصول آن رستخیز راه گریز پیش گرفته روانه سمرقند شد بیت چو دیدند خانان گردن

فراز : کزان شیر آمد سوی پنجه باز : چو خسروان همه شیر مردا خفتند : بآهنگ توران فرس تاختند
هنوز پادشاه ربع مسکون در ییلاق کلاه‌پوشان بود که از ازبک دیار در دیار خراسان نمانده بعد از فرار تیمور سلطان
ابوالقاسم بخشی که هواخواه سلاطین ازبک بود دو هزار سوار فراهم آورده باتفاق غجیس بهرات آمده غالب
شهر از روی مهر او بی مقاومت نموده در اثنای ستیز منقلای سپاه ظفر لوا بهرام بیگ سلطان
با جمع غازیان دشمن گداز در باغ سرافراز معرکه رسیده قریب بصد نفر از اتباع آن داخر بقتل آورد و
ابوالقاسم بغرجستان گریخت خاقان اسکندرشان از خبوشان بالکاء رادکان نزول نمود و از انجا حاکم
مرو دده بیک را که از قوم سپاه ازبک مرو را گذاشته فرار کرده بود محاسن او را تراشیده معجر بر سر او نهاد
و سفیداب و غازه در روی او را ... کردانیده و منعکس بر دراز گوشی سوار بر بازار گردانیده و بازار کرده
عبرت ناظران کرد و بیت بعبرت محاسن ز رویش سترد : دران انجمن آبرویش ببرد : عروسانه
بر روی خویش بگذری : بپوشانند تن چون زنان معجری : بسرخیش چون قحبگان ساخت روی : ولی لحیه کش
برکند موی موی : رخی کان شود زرد روز نبرد : بسرخی همی بایدش سرخ کرد : ز بی غیرتی گر شوی
رو سیاه : ز رخت سفیدی شود عذرخواه : بعد از ان روی گردون شکوه بطرف بادغیس و ان ...
... و وصول بدان حدود چنان معلوم شد که مردم آن دیار بغازیانی که از جنگ نجم بیگ فرار نموده بودند آزار
بسیار کرده بعضی را بقتل آورده بنابران فرمان قضا جریان بقتل عام صدور یافت چوهه سلطان تکلو با فوجی
از غازیان بقتل آن جاهلان روانه شده خورد و بزرگ ایشان را بیاسا رسانند بیت درآمد به بستان دراق
کمی : بری شد دران ناحیت آدمی : خاقان اسکندرشان دران تابستان در الکاء بادغیس ... نشستی
نمود و بوسلطان را بحکومت بلخ روانه گردانید مردم از خود یکی از اهل ضلال موسوم بود بقراتوقال بر خود
حاکم ساخته آغاز مخالفت کرده بودند بوسلطان ایشان را بقتل رسانیده و قراتوقال را گرفته روانه درگاه عالم پناه

گردانیده هم دران ایام شاهرخ بیک افشار بفرمان خاقان عالی تبار بطرف قندهار ایلغار نموده آن ولایت را
غارت کرده دو ساله غائله قندهار که بعرض اشتغال مراجعت کرد و چون مهمات خراسان حسب المدعای شاه جهان
ساخته و پرداخته شد حکومت هرات را بنذر علی خان شاملو داده از راه خاکی علم مراجعت بصوب اصفهان برافراخت
و دران بلده طرح قشلاق انداخت **گفتار در مخالفت** سلطان سلیمان بن سلطان حیدر بخاقان اسکندر شان
درین مستان سید سلیمان بن سلطان حیدر نسبت بخاقان اسکندر شان اظهار مخالفت کرده خلق بسیار بسر او
جمع شده گفتند که خاقان زمان بخراسان رفته و از آذربایجان دور افتاده فرصت را غنیمت شمرده تبریز را بتصرف
باید آورد سلیمان با بی‌صواب آن ابلهان فریفته بخار نخوت و غرور بکاخ دماغ راه داده اسباب عناد را
بهم رسانیده و از مضمون این بیت غافل **بیت** با ولی نعمت اگر سر درون آری ۞ گر به سپهری که سر نگون آری ۞
جمعی مردم فتنه انگیز بطرف تبریز ایلغار نمود و چون این خبر بحاکم تبریز رسید باتفاق شهریان کوچها را مضبوط کرده
در شوارع آب انداختند تا زمین یخ گرفته تردد سوار دشوار باشد سید سلیمان با سپاه فراوان باندرون
خیابان در آمد تبریزیان اوباش از روی پرخاش از روی پرخاش دیوارهای خیابان را سوراخ کرده
آن روز بر کشتگان از ضرب و تفنگ مغلوب گردانیدند سید سلیمان با اندوه فراوان روانه آب
شور گردید چیانیان چون بلای ناگهان و شب غازان بدنبال رسیدند و سلیمانیان نیز چون بار روی
صف پیکار بیاراستند تبریزیان بضرب شمشیر آتشبار روز رستخیز ظاهر ساختند و سید سلیمان را از اسب
انداختند و با وجود آن سید سلیمان شانزده نفر را از مرهم و زخم دار گردانید دران ثنا مقتضا سلطان
استاجلو که در آن وقت قورچی بود خود را بوی رسانیده بضرب شمشیر او را هلاک ساخت هم درین سال
مولانا سلطان علی متوجه عالم باقی گردید در حسن خط مرتبه اعلی رسیده بود **بیت** انکه در عالم بخط
مشکفام ۞ نسخ کرده خط استادان تمام ۞ گشته شاگردانش از راه یقین ۞ در طریق خط گرام

الکاتبین ۞ چه بندگان خواجه میر علی که درین اسلوب واضع قاعده جدید و ضابطه سدید است بدو می
رسد **مصراع** مولانا جعفر خطاط بروانی خط و صفای آن در اطراف جهان اشتهار یافته و در جنب آن
محیط هنر که منبع لآلی و درر است چون جوی خردیست در پهلوی عمان و مانند کوی زمین است در
مقابله آسمان مولانا اظهر که درین فن اظهر من الشمس است هم با وی چون نسبت سهاست با آفتاب
عالمتاب و مانند شب یلداست با روز بی غمام و سحاب در قدیم خط نبوده و ظهور رث پیدا کرده تفصیل
خط این است عبری بربری اندلسی ضیفی قبطی یونانی حمیری سریانی رومی کوفی معقلی فارسی واضع
نسخ و ثلث ابن مقله است چون نوبت او را برید و چنانچه در جلد ششم نوشته شده و حضرتو و تعلیم کرد و اقتدا
علی بن بواب محقق و ریحان را اختراع کرد و کتاب نوشت بعد از آن یاقوت غلام مستعصم خلیفه عباسی که
احوال او هم در جلد هفتم نوشته شده و شاگردانش شش کس استادان شده میگویند شیخ زاده سهروردی
در بغداد می بود و ارغون مولد شریفش عراق عجم است اما در بغداد ساکن شده بود و دیگر میر محمد صوفیست و دیگر
مبارکشاه و زرین قلم و ... سلطان اویس می بود و دیگر نصرالله طبیب ملازم سلطان احمد جلایر میکرد
دیگر یوسف مشهدی شاگرد یاقوت بود و در تبریز ساکن گشت صیرفی از جمله شاگردان وی است حاجی محمد بند دوز
شاگرد صیرفیست عبدالله طباخ در خراسان می بود و عبدالحی سبزواری شاگرد وی است میر علی تبریزی
واضع خط نستعلیق است مولانا عبدالله ولد مولانا سلطان علی شاگرد و مولانا جعفر از خوش نویسان
روزگار بود و مولانا اظهر از جمله نوادر استادان است سلطان محمد خندان از جمله خوش نویسان سلطان
محمود و سلطان محمد ابریشمی زین الدین محمود از جمله خوش نویسان عراق و خراسانند مولانا میر علی خط
نسخ بر جمله خوش نویسان کشیده و در اوان شباب شمس الدین محمود مشق میکرد و چون خط بکمال
رسانید مکرر با مولانا سلطان علی دعوی کرد مردم جانب او گرفتند روزی بخدمت مولانا آمد

[illegible]

نظم گرفت و تقلید در قطعهای مولانا گذاشت خدمت مولانا متحیر گشت که آیا خط او کدامست بعد از تأمل
بسیار خط مولانا میرعلی را برداشت مولانا میرعلی در آخر عمر ببخارا رفته عبدالعزیز سلطان ولد عبید خان
و بیرار رعایت بسیار کرده در آن دیار از عالم فانی بجهان جاودانی شتافت از جمله شاگردان مولانا
خواجه محمود سیاوشانی است مولانا میرعلی از وی رنجیده این قطعه گفت بیت خواجه محمود که چندیک
چندی ؛ بود شاگرد این فقیر حقیر ؛ سحر تعلیم او دلم خون شد ؛ تا خطش یافت صورت تحریر ؛ در
حق او نرفت تقصیری ؛ لیک او هم نمیکند تقصیر ؛ هرچه خود می نویسد از بد و نیک ؛ بجای را میکند بنام
فقیر ؛ خواجه سید احمد مشهدی شاگرد مولانا میرعلی است قاسم شادی شاه مولانا عبدی نیشابوری
مولانا شاه محمود و مولانا دوست هراتی مولانا رستم علی خواهرزاده استاد بهزاد حافظ باباجان تربتی
از جمله خوش نویسان شد مولانا مالک قزوینی سرآمد خوشنویسان زمان شاه دین پناه بود جمیع خطها خوب
می نوشت در علوم شاگرد مولانا جمال الدین محمود شیرازی بود راقم این حروف ذره بمقدار
حاشیه شمسیه پیش او خوانده در این سال امیر اسمعیل شیخ خازنی از عالم فانی متوجه جاودانی گردید نزد
مولانا علی قوشچی خوانده بود و بعد از رفتن مولانا بروم بشیراز رفته در درس مولانا می فهم اعظم
جلال الدین محمد حاضر شده مدت عمرش شصت و نه سال از جمله تصانیفش شرح بر فصوص گفتار در
ولادت شاه دین پناه ظل الله طهماسب شاه روز چهارشنبه بیست و ششم ذی حجه شاه دین پناه ظل الله
در قریه شهاباد من اعمال اصفهان متولد شد ملکی بصورت بشر قدم سعادت اثر بعرصه عالم نهاد بیت
طالع عالم منور شد چنین اختری ؛ منتظم شد سلک ملک دین بوالا گوهری ؛ تاج شاهی سرافرازی
میکند امروز از ذکر ؛ گردنان مملکت را در تنش پیدا شد سری ؛ تا حباب طالعش چند در
اسطرلاب ماه ؛ شب همه شب بود کیوان منظر بر منظری ؛ تا سپند شب بسوزاند برفع چشم بد ؛

مهر

صبحدم زین مجمر فیروزه برگرد آذری ؛ امرای عالیمقدار و وزرای نامدار نقود و نامعدود و از اجناس
و احمر و در و گوهر نثار کردند و شکرانه چند روز جشن و سرور بعیش و حضور گذرانیدند گفتار در قضایایی
که در عشرین و تسعمایه واقع شده محاربه میمون خاقان اسکندرشان با پادشاه روم در این سال سلطان سلیم
پادشاه با دستادگان بارگاه خاقان جمجاه در مقام عصیان آمده باعث مخالفت او آنکه چون خان محمد
استاجلو بر دیار بکر استیلا یافته و لشکر ذوالقدر را با مردم اندک در دفعات شکسته و ملازم او بود
و عراق با هفتاد سوار و سیصد نفر غلام سلطان قاجهان پادشاه مصر را که در دلاوری شهرت عظیم داشتند
و اسامی ایشان نزار و چندی میکاشتند مغلوب گردانیده بود از واسطه این شجاعت عجب و غرور و
عظمت و جبروت و باد نخوت او از حد اعتدال درگذشته به سلطان سلیم مکاتیب بر تهدید و بیم
ارسال میداشت و او را بر مقابله و مجادله ترغیب و تحریک میکرد بلکه چیزی معجر و غیره که موجب فساد
بود بوی میفرستاد و وسیله دیگر آنکه نور علی خلیفه روملو در آن دیار خرابی بسیار کرده شهر توقات
را شورانیده این معانی او را بر جنگ داشته لشکرهای ولایت قرامان و اناطولی و منتشا و کرمیان ایلی
و کفه و طرابوزون و سمن دره و افلاق و بوسنه و موره و صرف را جمع آورده با حشم انبوه رجم شهاب
ثریا گرد و سیل نهیب دریا شکوه که اوهام بنی آدم را تصور یک فوج از افواج بی نهایت و اسلحه
بی غایت آن عاجز آمدی و اقلام اقالیم اهل عالم بکتابت شمار آن کفایت ننمودی بیت افزون
زوزن ریگ و عدد قطره در شمار ؛ بیش از نجوم در فلک و موج در بحار ؛ با دو صد و بیست هزار
سوار و پیاده متوجه از زنجان گردید و ایلچی درگاه خاقان اسکندرشان فرستاده خود را بعزم
رزم اعلام داد و قاصد در همدان بدرگاه عرش اشتیان رسیده خبر مخالفت سلطان سلیم را عرض
رسانید و آنحضرت جواب داد که خاطر مستعد قتال ایم و در هر جا که ملاقات واقع شود ایستاده ایم

وایلچی را رخصت داده کس بدیار بکر فرستاد که خان محمد استاجلو با عساکر دیار بکر بدرگاه اعلی شتابد
آنحضرت با دلاوران که تیر دیده دوز بر قبه خورشید دیده سهام پدید می آوردند و در شب تار چشم
باول در یک سلک میکشیدند و جرم خردل و خشخاش بنوک نیزه از زمین میربایند متوجه رزم گردید چون
بتبریز رسید خبر آمد که سلطان سلیم بی خوف و بیم کوچ بر کوچ متوجه است پادشاه صاحبقران با اعتماد زور
بازوی غرور از همه فراغت و حضور یافته و کوچ عنان یکران بطرف دشمنان معطوف ساخت در اوایل
رجب در منزل چالدران که بیست فرسخی تبریز واقعست آن دو گروه با شکوه بیکدیگر رسیدند
و طریق سلاطین روم آنست که در وقت محاربه عدد و جنود خود را بعراده و زنجیر استحکام داده حصنی
بغایت حصین جهة خود میسازند و تفنگچیان در اندرون آن باندافتن ضربزن و توپ تفنگ مشغول میشوند
و بر بالای عرابه بر هیأت اژدر قرقانهای صغار و کبار گذاشته و ایشان در انداختن توپ و تفنگ
در عراده و ضرب زنک بآن مرتبه مهارت و اقتدار دارند که جزء لایتجزی را در امتداد اشعه نظری از
یک میل جای هدف اصابت میسازند و نقطه موهوم را بسهام خطوط بصری از یک فرسنگ راه بر
نشانه می اندازند خان محمد استاجلو و نور علی خلیفه روملو و بعضی از مردمان که از اطوار رومیان با خبر بودند
عرض نمودند که قبل از آنکه مخالفان خود را احراست نمایند بر بالای چالدران بر سر ایشان رویم و مهم
آن ناتمامان را باتمام رسانیم دورمشخان شاملو این سخن را رد کرده بخان محمد گفت که کدخدای تو در دیار
بکر بیکدر دو معروض داشت که ما مکث میکنیم تا وقتی که آنچه مقدور ایشان است از قوت بفعل می آورند
در محافظت خویش بعد از آن قدم در میدان کارزار آورده و مار از لشکر ایشان بر می آوریم خاقان
اسکندرشان سخن دورمشخان را قبول نموده سلطان سلیم ازینسته از چالدران بپایان آمده در استحکام
جنود خود اهتمام کرده اطراف خود را بعرابه و زنجیر سد و ساخت بیت عرابه بهم بسته جوانان چو جان

بکار ؛ هزبران و میان همچو طفلان سوار ؛ عرابه چو فیل و تفنگها بدست ؛ نمایان چو خرطوم پیلان مست ؛
و دوازده هزار ینکچری را مقرر کرد که در پیش صف ایستاده بکار خود مشغول گردند میمنه و میسره لشکر را
بپاشایان نامدار مثل سنان پاشا و مصطفی پاشا مشهور به بیغلو جامس و فرهاد پاشا و قراجه پاشا
و ذوالقدر اوغلی و علی بیک ولد شهسوار بیک تفویض نمود و مال قوج اوغلی را چرخچی گردانید
و محال اوغلی را موجی کرد زیاده از صد هزار سوار مرسوم خوار ثعبان کردار اهرمن دیدار بمیدان
هیجا فرستاد از ینجانب خاقان گردون غلام بر ابرش خوش خرام سوار گشته بیت بیالای کوه تن
برآمد دلیر ؛ بر آهنگ میدان چو غرنده شیر ؛ فروزان رخش بر فروزان ستور ؛ تجلی نمایان
شد از کوه طور ؛ خاقان ظفر شعار یمین را با امرای نامدار چون و قدمش خان شاملو و خلیل سلطان ذوالقدر
و نور علی خلیفه روملو و خلفا بیک و خان محمد استاجلو چابن استاجلو با جنود دیار بکر منزل کرد مقرر
شد که امیر عبد الباقی و سید محمد کمونه و امیر سید شریف در قلب قرار گیرند و یسار و هیره قورچی باشی با فوجی خاص
چرخچی گردانیدند و آنحضرت با جمعی قورچیان طرح شده انتظار میکشید که بهر طرف که زور افتد خود را بایشان
رساند و لشکر قزلباش گروهی با شکوه همه شیر صولت ببر هیات پیل شوکت که جبال از مهابت ایشان مکدر
و آسمان از صلابت ایشان سپر خورشید می انداخت در برابر رومیان صف آراستند و از صهیل اسب
و غوغای سپاه ماه بر آسمان راه گم کرد و از غریو کوس چهره گردون مانند موی چون سندروس زرد
لرزید و از بیم جان در تن دلاوران چون برگ بید از باد و عکس آفتاب بر آب میلرزید بار اول
سارو پیره استاجلو با فوجی چرخچیان بر لشکر مخالف دست انداخت و منقلای لشکریان را از جای بر
داشته بموجی رسانید و محال اوغلی که سر موجیان بود بر سارو پیره حمله آورده او را باز گردانید چون خاقان
اسکندرشان و شیر دل و بیباک را مشاهده کرد آتش غضبش اشتعال یافته ؛ دلاوران که از صدمه قهرشان

دم صبح در سینه شام شکستی و از جیب تیغشان خنجر آفتاب در بام ظلام پنهان شدی بر ایشان حمله آوردی
وران اثنا ملفوچ اوغلی که نهنگی بود در بحر بردلی در برابر آنحضرت آمده زبان بلاف وگزاف گشاده گفت
بیت من آنم که در روز پیکار و کین ؛ توانم زدن آسمان بر زمین ؛ بدوزم ز پیکان بهم چشم مور
گشایم به تیر درکری قصور ؛ نظر گر کنم سوی دشمن بخشم ؛ دهد جان شیرین ازان زهر خشم ؛ سنانم
ز پهلو درآید بناف ؛ دروغی نگوییم اینک مصاف ؛ امانش ازانکه دست به تیر و کمان و سیف و سنان
برد خاقان اسکندرشان شمشیری بر فرق آورد چنانکه مغفر با سر او دو نیم شده بگردون رسید و خاقان
ازین دستبرد که در مدت العمر خود ندیده بودند حیرت دست داد و هراس بیقیاس بر ایشان استیلا
یافته تعقب کنان شدند و میمنه جنود قزلباش بر میسره رومیان تاخت آورده گرد و غبار فتنه و آشوب
بر هوا کرد و آتش حرب فروزان و خاشاک ابدان بدان سوزان شد شعله تیغ خون افشان با
آسمان کشید و دخان آتش سنان بایوان کیوان رسید میسره رومیه که در نیروی جلادت سنان با
خصاص داشت چون دل عاشقان و زلف معشوقان پریشان گردانیدند و از پشته جلادران گذرانیدند
و آنروز سلطان سلیم چون شب هجران و ایام فراق سیاه و تباه گشت از میسره خان محمد میمنه رومیان را
از جا بر داشته بقلب رسانید و ران تا توبی بروی خورده کشته گردید لشکر روم بدین واسطه غیره گشته
یکبار هجوم آورده دست چپ قزلباش را مغلوب ساخته بمیان لشکر رسانیده تیپ را نیز از
ترتیب انداختند و خاقان اسکندرشان چون چرخ بیاراسته تیپ رومیان رسانید ایشان نیز غازیان را
تفنگ باز گردانیده آنحضرت تیغ آبدار را چون نهنگ بحر زخار دوران و بجولان درآورده جوی خون
چون رود جیحون و سیحون روان ساخت و از موج خون قصر آسمان هفتم رنگ لعل بدخشانی یافت
سند بسنجابی قاضی حصن شنقم رنگ و زعفرانی گرفت و تیغ نیلوفری جلاد خط چشم جگر گلزار ولاله زار گرفت

و جوشن سیم اندود ماهی از نم خون برگ طبرخون گشت بیت ستوران دران کارزار خون بر همه ؛ چو سنبلان
آبی شناور همه ؛ مصراع ز خون دشت کین همچو عمان شده ؛ در و نیزها شاخ مرجان شده ؛ دران روز جمعی کثیر
از رومیان بی باک بضرب تیغ پادشاه شیر فتاک بر خاک هلاک افتاد و تیغ از شراب خون دلیران چون سنان
سر افشانی آغاز نموده و نیزه جانها بغارت داده دست تطاول دراز کرد و هر چند نیزه تطاول نمود سر گل
فرمود و هر گاه گرز بر دستی آغاز کرد درع فروتنی اختیار کرد و غازیان و راه آورده سمند میدان
دراها بعرابه راندند و سگبانان بضرب توپ و تفنگ باز گردانیدند تفنگ چون برق از خود و خفتان
و جوشن و برگستوان میگذشت و بسان صاعقه در گرداب دریای آتش جنگ می فروخت بیت
ز تیغ و تفنگهای آهن ستیز ؛ زهر گوشه بازار کین گرم و تیز ؛ دران گرم بازار جنگ و جدل ؛
نبودی خریدار جان جز اجل ؛ پشته که مشرف بر لشکر قزلباش بود قریب هزار بیگوی برانجا رفته ایشان
نیز غازیان را از زخم تفنگ مجروح و بی روح میگردانیدند بیت دران عرصه از شهر مردان جنگ ؛
تفنگ فصل و خون لاله رنگ ؛ یلان از تفنگ داده دل از دست ؛ ز نقش چنان گشته بی پا و دست
آنروز از آن زمان که نیر عالم افروز تیغ از غلاف افق کشید تا وقتی که سپهر زرین بر قبه زر جلی
و قلعه زنگاری بجد استوار رسید آتش قتال در غایت التهاب و اشتعال بود آنحضرت نوبت خود را به
بعرابه رسانیده بضرب شمشیر را بر بدی مخالفان را میگردانید رومیان بر گرد آنحضرت محیط
گشته نقطه کردارش در میان گرفتند خاقان سکندرشان بر ایشان اسب انداخت بر هر طرف که
میتاخت از دشمنان لشکری گالی می انداخت و از هر جانب که حمله میکرد از کشته پشته میساخت آب تیغ آتش بار
ابر هر جا که بگردون رسیدی بر خاک هلاک می افتاد و آتش حمله و تیغ شرار بارش هر مخالفی که در بار فتح
زخت برادر و پا و بیمر سیتاد بیت بهر جا که شمشیر در کار کرد ؛ یکی را دو کرد و دو را چار کرد

وحشت‌شعار سلطان استاجلو و سایر قورچیان جنگهای نمایان کردند و میان خود را با آنحضرت رسانیدند
خاقان اسکندرشان باتفاق قورچیان بر مخالفان حمله کرده و زخم شعبان شکل از سروران بار آورده و تفنگ
آتش‌فشان در جبه و جوشن و حلقه زره شهاب‌وار می‌افروخت قلاق در زیر و آورد دلاوران بیان کوره آتش
تفسیده و مغز در سر گردنکشان بر مثال نقره در گاه بگداخت خاقان سکندرشان فرمود که کرنای نواختند و هوای
سیصد سوار هنرور آنحضرت جمع آمدند بنابران ترک قتال کرده و جلو گردانیده و جوق جوق که قلب را شکسته بودند
در میان ایشان میرسیدند و صفوف ایشان را شکافته روانه میکردیدند و در اثنای آن اسب آنحضرت بسیار آیی
و رفت خضر آقا استاجلو بارگی خود را کشیده خاقان سوار گردیده روانه شد و لشکر روم سلطان علی
میرزا افشار را گرفته تصور کردند که خاقان اسکندرشان است نزد سلطان سلیم بردند بعد از تحقیق که دیگریست
او را بقتل آوردند میمنه قزلباش که میسره روم را شکسته بودند مراجعت کردند بر قلب لشکر سلیم خود را زدند
جنگ نمایان کرده از معرکه بیرون رفتند و سلطان سلیم امر کرد که تعاقب سپاه قزلباش نموده احدی بغارت
دست نگشاید بواسطه آنکه مبادا مکر کرده باشند قریب بشب معلوم کردند که اثر حشر قزلباش در اردو
نمانده بضبط اموال و اسباب شروع کردند درین جنگ خان محمد استاجلو و سارو پیره قورچی باشی
و حسین بیک لله و امیر عبدالباقی و سید محمد کمونه و امیر سید شریف شهید شدند و از طرفین پنجهزار کس
بقتل آمده بودند سه هزار از سپاه سلطان سلیم و دو هزار از طرف خاقان سکندرشان متوجه درجزین
گردید و سلطان سلیم از آنجا متوجه تبریز آمد و جمعی اشراف تبریز استقبال نمودند سلطان سلیم همه را اعزاز و اکرام
نموده صورتی که آبا و اجداد او را در خیال محال مینمود بعین الیقین مشاهده فرمود و تخت مسجد حسن پادشاه
که در میدان صاحب‌آباد بود رفته نماز گذارد و منقولست که در محلی که خطبه بنام پادشاه روم خطیب گفت
السلطان بن السلطان ابوالمظفر اسمعیل بهادرخان رومیان خواستند که خطیب را بقتل آورند سلطان

سلطان سلیم مانع گشت و گفت که زبانش عادت کرده است و گفت حیف شد که شه سید عالیشان در جنگ
چالدران شهادت یافتند بعد از هشت روز دولت شاهی بامداد لطف الهی بر طبق کلام معجز نظام و قذف
فی قلوبهم الرعب خوف تمام بر خاطرش استیلا یافته در آخر همان ماه طبل مراجعت کوفته بصوب روم روانه
شد و در اماسیه قشلاق کرد و این خبر در درجزین مسامع خسرو ظفرقرین رسیده متوجه تبریز گردید و در ماه
شعبان وارد آن بلده و منزل گزیده قشلاق کرد **گفتار در محاربه نمودن** بیرون سلطان و خواجه مظفر
بتکچی با محمد زمان میرزا درین سال محمد زمان میرزا بن بدیع الزمان میرزا از اردوی خاقان اسکندرشان
جدا شده باسترآباد رفت میر غیب بیک طالش که حاکم آن دیار بود منهزم گردید میرزا محمد زمان کامیاب
و کامران در استرآباد متمکن گردید و در اثنا بیرون سلطان تکلو که اسفراین بود باتفاق خواجه مظفر
بتکچی متوجه دفع او گشتند اما بواسطه وصول سلطان سلیم خبر تاراجیت بسیار در میان قزلباشان افتاده
بود و امرا بتأنی حرکت میکردند چون بقریه خوارزم‌شاه رسیدند قراویس قورچی و رساق از درگاه
خاقان باستحقاق خبر مراجعت سلطان سلیم رسانیدند امرا خوشحال گردیده روانه جرجان شدند
و در آن ولا با محمد زمان میرزا جنگ کرده او را مغلوب گردانیدند و میرزا محمد زمان روانه غرجستان
گردید امیرار دوشاه که حاکم آن دیار بود بوی ملحق گردید **وقایع متنوعه** درین سال در خراسان
خصوصا در هراة قحطی بمرتبه اشتداد یافت که مردم یکدیگر را میخوردند و زنبیل خان که حاکم آنجا بود
[illegible] سیاست نمود هم درین سال خاقان اسکندرشان امیرالامرائی را بچایان سلطان
استاجلو تفویض فرمود و نظارت دیوان اعلی را بمیرزا شاه حسین اصفهانی شفقت کردند و منصب
صدارت را بسیادت‌پناه میر عبدالله لاله که از اکابر سادات آذربایجان بود تفویض فرمودند
چون وی از عهده مهم بیرون نتوانست آمد بنابران بامیر جلال الدین محمد استرآبادی عنایت کردند

حکومت دیار بکر را بقراچیک برناورخان محمد لطف نموده و ویرا لقب خان کردند **متوفیات** سلطان مراد ٨٩
بن یعقوب پادشاه در آن زمان که خاقان سکندرشان روانه بغداد شد بار دیگر بیک برناک و میرابر و رشته
متوجه شام گردید و بعد چند مدت در ظل دولت سلطان قانباد او قات گذرانید و از آنجا نزد علاء الدوله
ذو القدر رفته دختر ویرا بعقد خود در آورده و دو فرزند او را شد حسن نام و یعقوب نام در این سال که سلطان
بجنگ خاقان اسکندرشان می آمد سلطان مراد او بوی ملحق گردیده خواست که در جنگ رفیق باشد علاء الدوله
او صلاح ندیدند سلطان سلیم جدا گشته روانه دیار بکر شد چون باورفه رسید احمد سلطان قاجار که از جانب
خاقان شیر شکار حاکم آن دیار بود با وجود هجوم و کثرت اشرار خیره روزگار و جمعی امرای آن دیار و قلت
عساکر نصرت آثار ظفر کرد و از مقتضای کلام ملک جبار کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة حظ وافر در گذشته
برابر سلطان مراد علم جدال برافراشته فریقین را نهایت کوشش و کشش دست داد آخر الامر احمد سلطان
فایق آمده او را بقتل رسانیده و سر او را با انگشتری جواهر بپایه سریر شاه سعادت قرین ارسال نموده احمد
سلطان بواسطه آنکه با هشتصد کس هشت هزار کس را مغلوب گردانیده بود قدر و منزلتش سلطان ملقب
گردید دولت سلاطین آق قوینلو بر قتل سلطان مراد بنهایت رسید و از آق قوینلو سیزده تن سلطنت
کردند بدین ترتیب قرا عثمان علی بیگ سلطان حمزه جهانگیر میرزا اوزن حسن حاکم دیار بکر و بعد
حسن پادشاه سلطان خلیل یعقوب پادشاه بایسنقر میرزا رستم بیگ احمد بیگ محمدی میرزا الوند
میرزا سلطان مراد ایام سلطنت همگی باستقلال صد و یک سال بود سوای آنکه بار یک برناک پنج سال
و کسری حاکم عراق عرب بوده در جنگ چالدران همراه سلطان سلیم بود و بعد از مراجعت از آذربایجان
کور شد و بعد از چند مدت فوت شد ممالک سلاطین آق قوینلو عراق عجم عراق عرب فارس کرمان آذر
بایجان و دیار بکر بود و بدیع الزمان میرزا چند ماه در اردوی خاقان عالیجاه بسر برده و موجب علم جهان مطاع

دیوان کن

در ری ساکن گشت و بی استجازه باسترآباد رفته و از ملازمان شیبک خان شکست خورده بهند رفت و دو
سال در آن دیار بود و باز در خراسان بخدمت خاقان اسکندرشان آمده رعایت یافت و مقرر شد که در
شنب غازان تبریز ساکن بوده هر روز مبلغ هزار دینار بجهة خرج او بدو واصل گردانند در این سال سلطان
سلیم که به تبریز آمده میرزا بدیع الزمان را رعایت کلی کرده با خود برد و بعد از چهار ماه در آنجا بعلت طاعون
فوت شد امیر عبد الباقی از اولاد عارف ربانی شاه نور الدین نعمت الله کرمانی بود و خدمتش در ایران و
پاکیزگی عبارت از اقران ممتاز بود در اوایل زمان خاقان اسکندرشان صدر بود بعد از آن زمام حل و عقد
و قبض و بسط امور مالی و ملکی من حیث الاستقلال بقبضه آنحضرت در آمد در این سال کشته شد حاکم محمود
خان دیلمی که از بزرگ زادهای قزوین بود مدتی وزارت یعقوب پادشاه کرده بود بعد از آن وزیر خاقان
اسکندرشان شد در این سال رحلت کرد خلیل سلطان ذو القدر چون در جنگ پادشاه روم از وی
تقصیری واقع شده بود خاقان اسکندرشان کور سلیمان قورچی را بسوختن خرمن حیات او مامور
گردانید چون کور سلیمان مانند بلای ناگهان بشیراز در آمد چون دید که جمعی کثیر در پیش سلطان خلیل ملازم اند
آهسته بگوشش گفت که امر شاه چنین شرف نفاذ یافته که ترا بضرب دوازده چوب تادیب نموده
مراجعت نمایم و اگر درین بزم مرتکب آن امر میشوم کسر حرمت تو واقع میشود صلاح در آنست که
بخلوتخانه در آیی تا حسب الحکم عمل کرده باز گردم و خلیل سلطان تنها بخانه در آمد کور سلیمان از عقب
در آمده حکمی که در باب قتلش آورده بود نمود و خلیل سلطان ملتفت نگرده بدرون در آمد کور
سلیمان گردنش را زده و سرش را برداشته از آنجا بیرون آمده و روانه درگاه عالم پناه گردید
خاقان اسکندرشان حکومت شیراز بعلی بیگ ذو القدر عنایت نمود و امیر سید شریف شیرازی
از نبایر امیر سید شریف علامه بود و چند سال صدر خاقان اسکندرشان بود در انشاء مذهب حق سعی مشکور

ناچار محصور بظهور رسانیده و ورا امانت جمعی که سالک طریق ضلال بود و ذکور شش بسیار کرده خانه ۹۰
خدمت او بر صفحات زمان ثبت مساعی جمیله او در مروج شرع اقدس برافواه السنه مذکور دربن سال گذشت
گردیده **گفتار در وقایع سنه احدی** و عشرین و تسعمایه ذکر گرفتن سلطان سلیم قلعه کماخ را دربن سال سلطان
سلیم علم عزیمت بطرف قلعه کماخ افراخت یوسف بیک درساق که از قبل خان اسکندرشان کوتوال آن قلعه
بود مصلحت در توقف ندیده محمد بیک ملازم خود را با سیصد کس در آنجا گذاشته متوجه درگاه همایون شد
سلطان سلیم با سپاه جرار زیاده از قطرات امطار در حوالی قلعه نزول نموده رسولان نزد
غازیان روانه گردانیده پیغام داد که مناسب آنکه بالطاف سلطانی اعتماد نموده بدست متابعت در آمده از
حصار بگشایند تا از تعرض لشکر قیامت اثر ایمن گشته در اردوی همایون اوقات گذرانید جماعت درساق
گفتند که مجرد آنکه اندک شکستی بولی نعمت رسیده باشد چگونه جایز دانیم که حقوق تربیت آن پادشاه عالیمقام
را نابوده انگاریم و قلعه را که بما بر سبیل امانت سپرده باشند مانند اهل خیانت بتصرف شما گذاریم رسولان
آنچه شنیده بودند بسلطان سلیم رسانیدند آتش غضب او زبانه کشیده سوار شد و قرب صد هزار سوار رومی
جبه پوش با جوشن و خفتان پیش رو روان گشتند تا در برابر قلعه آمدند امر شد که بکجرابان جنگ انداز دو
سپاه روم از جوانب هجوم آوردند و جمعی بکجرابان بر بالای پشته که در حوالی قلعه بود بر آمدند و مردم
حصار را بتفنگ گرفتند **بیت** گرفته زدود تفنگ مهر و ماه * فضای فلک شد چو کلگون سیاه * غازیان
درساق و دلیران با استحقاق دست بتیر و سنگ بردند و رومیان بروج حصار را با زمین هموار
گردانیدند و جبراً قهراً قلعه را گرفتند غازیان پناه بمسجد بردند رومیان متوجه ایشان شدند درساقیان
شمشیرها کشیده از مسجد بیرون آمدند و چندانکه می توانستند کوشیدند تا مجموع بر روی کشته شدند اما سلطان
سلیم قلعه را بمردم خود سپرده روانه علاءالدوله ذوالقدر گردید **گفتار در محاربه نمودن مصطفی**

پاشا و چلو جاوشلو با نورعلی خلیفه روملو دربن سال مصطفی پاشا که از قبل سلطان سلیم حاکم وارابورون
بود با لشکر بسیار رومیان خونخوار متوجه ارزنجان گردید چون نورعلی خلیفه روملو از توجه او مطلع گردید
باتفاق محمد بیک استاجلو و ایقوت اغلی رایت نهضت بدان جانب افراخت و عساکر نصرت اثر که در حوالی ترجان کرک
رسیده و چلو جاوش با لشکر با جوش و خروش نمایان شده در برابر غازیان صف سپاه بیاراست
نورعلی خلیفه با هشتصد سوار جرار بر قلب رومیان و بوسار که زیاده بر ده هزار بود تاخت و بنوک
سنان نقش وجود جمعی را از صفحه هستی محو ساخت و عاقبت رومیان غالب آمده نورعلی خلیفه را بقتل آوردند
و ایقوت اغلی با جمعی سالم بیرون رفتند **وقایع متنوعه** دربن سال دیو سلطان روملو از بلخ بدرگاه
خاقان اسکندرشان آمده و یک صندوقچه پر از پیکان که در جنگ ازبکان از اسب و مرد بیرون آورده بود
حضرت نمود و در جمیع معارک بر ازبکان غالب آمده بود و احوال بی صاحبی ولایت خراسان را عرض نمود
بنابران خاقان اسکندرشان سلطنت خراسان را از سرحد سمنان تا کنار آب آمویه بحضرت شاه دین پناه
عنایت فرمود و امیرخان ترکمان را للۀ آنحضرت ساخت **متوفیات** علاءالدوله ذوالقدر مدار خود را
بر مکر و تزویر نهاده بود و هر بار که رسولان روم نزد وی می آمدند جمعی از ملازمان خود را رخوت مصر
می پوشید و بمجلس در آورده میگفت که ایشان ایلچی مصرند که از نزد سلطان قانصوه غوری آمده اند و تحفه
بسیار آورده و در نزد رسولان روم میفرمود که ایشانرا اذای بسیار میکردند و ایلچیان روم میگفت که
تابع سلطان روم و از مصریان بیزاریم و برسولان سلطان نیز بر همین منوال سلوک میکرد و از طرفین
زر میگرفت و دایم میگفت دو مرغ دارم که بیضه طلا میکنند و یکی نظر و که مدعا سلطان روم و مصر باشد
دربن سال سلطان سلیم داعیه آن داشت که دیگر با خاقان اسکندرشان مقابله نماید و با این عزیمت
ذخیره بسیار در سرحد علاءالدوله جمع آورده بود و علاءالدوله آنرا مغتنم دانسته غارت کرد و از آنجا

غافلی که با خرطوم فیل بازی کردن و بجای پیشانی مار خاریدن در هلاک خود کوشیدنست یاد کرد و از کرده فتنه بر

و خاک او باد بر فرق روزگار خود بیخت چون سلطان سلیم ازان نهضت کامکار فسخ عزیمت آذربایجان

کرده بصوب مرعش روانه شد علاء الدوله چون تاب مقاومت نداشت لوای فرار بجانب کوه در ... بر

افراشت سلطان سلیم سنان پاشا را با چهل هزار سوار ازپی او روان ساخته مقدمه لشکر روم در وسط

جبال مذکوره با او رسیدند علاء الدوله باتفاق پسر خود سلیمان بیک از کمین در آمده بر جنود روم حمله نمود

و بعد از کشش و کوشش لشکر ذو القدر شکست یافتند و مرد مجهولی علاء الدوله را یافته آورده سرش را

نزد سنان پاشا آورد و پاشا سر او را نزد سلطان سلیم فرستاد بیت ولی آخر از جسم آن بی

نفاق ؛ تنه ذو القدر کرد از رو در محاق ؛ که منار شد خصم آهن شمشیر ؛ بریده برش پشم ستیز ؛ و خواجه

کار آن مرد که سر بریده بود پرسید که داعیه چه منصب داری تا بتو دهیم آن مرد احمق گفت منصب آقائی

خود و آقای او از اوسط الناس بود آقای او را با تاکرو منصب و پرا او پی داد و ندو سلطان سلیم

بر تمام ولایت ذو القدر استیلا یافت پیش ذو القدران بعضی ملازم سلیم شدند و فوجی متوجه درگاه خاقان

اسکندر نشان و زمره متوجه درگاه سلطان قانیا و گشتند و دولت سلاطین ذو القدر بنهایت رسید

واذین ملحقه در کتب تواریخ چهار نفر یافتیم که سلطنت کرده اند ملک خلیل سلیمان ناصر الدین علاء الدوله

مملکت ایشان مرعش و ابلستان و صاحب هشتاد هزار خانه ذو القدر بودند خواجه آصفی ولد خواجه نعمت الله

قهستانی که چندگاه بوزارت سلطان ابو سعید قیام می نمود در شانزدهم شعبان وفات یافت و شیخ

در تاریخ او گفته رباعی چون آصفی آن خسته خوار مردم ؛ در ابر اجل گشت نهان چون انجم ؛ پرسید ... از

من که چه آمد تاریخ ؛ گفتم ز برات آمده روز دوم ؛ مولانا نظام استرابادی در این ورزه مهر

مرتب نهاد و از تصانیفش کتاب بلقیس و سلیمان و دیوان قصاید است مولانا ریاضی ساوجی در این سال از

عالم انتقال نمود و سنش از هشتاد متجاوز بود و از تصانیفش تاریخ سلطان حسین میرزاست گفتار

ورود فایع سنه اثنی و عشرین و تسعمایه ذکر محاربه بیقلو با قراخان استاجلو و رای آنکه خاقان اسکندر نشان

حکومت دیار بکر را بقراخان مرجوع نموده خان در ماردین قرار گرفته زمام مهام را در قبضه اقتدار محمد

چلبی نهاد و احمد چلبی مال و جهات آمد را بقراخان نداده خان قصد او نمود و احمد چلبی بر مضمون اطلاع یافته

و چنانچه بی وفائی لازمه ذات او بود قاصدی نزد بیقلو جاوش فرستاد و عرضه داشت کرد که مناسب چنان

مینماید که بسرعت هرچه تمامتر خود را بدین دیار اندازی تا آنچه مطلوب تست حاصل گردد و بیقلو جاوش

در طی مسافت مسارعت کرده و چون بحوالی شهر رسید احمد چلبی ویرا استقبال نمود و مفاتیح قلعه را

بوی سپرده و بیقلو جاوش در آمده متمکن گردید و قراخان چون از استیلای رومیان آگاه گردید نایره

انکار از جا در خلاف شاه و فاق آورد و چون بدان حدود رسید مردمان شهر دروازه بیمان اتفاق کرده

از دروازه بیرون شتافتند و دست بانداختن تیر و راندن شمشیر بردند و غازیان تا آنگاه اشتند که بحال

آمدند و خان از موافقت ایشان مایوس شده اطراف آن ولایت را متصرف شد و شوارع را مضبوط کرده

که یکی کس از شهر آورده بیقلو جاوش عاجز گشته پنجهزار سوار بجنگ غازیان روانه ساخت و قراخان با قوجای

ازابطال دهر و سپاهی سراسر با خشم و قهر عنان بگیران بجانب رومیان معطوف کرده شدید بر ایشان

تاخت و مهم ایشان حسب المدعا ساخت چنانچه یک تن از ایشان سالم نماند و چون این حالت را ... و دو

مظفر و منصور عنان بصوب اردوی خود تافت و بعد چند روز خبر آمد که بیقلو جاوش قریب بیست و چهار

هزار سوار رومی جاو مجمع ساخته از آمد بیرون آمده با یاران قراخان از اردوی خود جدا شده روی بطرف

معسکر بیقلو جاوش آورده و در فوق سرباری مین معسکر ساخت امکاد متوجه آن شد که بر وی مقاتله

خصم توجه نماید و محدود اردیم زمین را از خون عدو گلرنگ سازد و قلدورمیش سلطان و برادرش حبیب

نمود و میگفت که دشمنان خاندان صفویه را بیش ازین مهلت نمیباید داد و در خشم تیغ و خنجر خشم اندر بود
وجود ایشان نمیباید گذاشت و امرا و دیگر اولیای دولت خاقان سکندرشان قورچی رسیده بود و حکم آورد که مقابله کنند
تا از جانب بلد و ترسید و سایر مردمان نیز رغبت در محاربه مصلحت نمیدانستند و میگفتند تا زمان وصول کمک
بطریق دست در کمر نمیباید زدن و خاقان را این فدویت را بصواب قریب تصور نموده روز دیگر برابر ایشان
گردون خرام سوار شده و اعلام را بر افراخته چون انقار و برانقار را چنانچه باید مرتب ساخته از آن جانب چغلو
جادوش نیز میمنه و میسره را بمردان کار استحکام داد و در پیش لشکر خود عرابهها بر از ضرب زن و فرنگی تعبیه
نمود و اطراف آن را بزنجیر بر یکدیگر بست و پس خود را خندق کنده مضبوط گردانید و چون هر دو لشکر در آن
صحرا که نمونه دشت محشر بود مرتب گشت بار اول غازیان شمشیر بر آخته و نیزه ها بر مخالفان راست ساخته
بر رومیان حمله انداختند و دست چپ و راست از جا برداشته بقلب رسانیدند چون او فوراز رومیان
سد و بود با چار بجنگ شروع نمودند منقولست که در آن روز جمعی از رومیه از ضرب شمشیر غازیان از
گذاشته پیر دو رش یکدیگر نهاده و میگریختند **بیت** از هیبت بلارک چون برگ گندمان ؛ شخص بیمار زان شده
چون شاخ زعفران ؛ از صاعقه چو باطن آتشکده زمین ؛ و از زلزله چو ظاهر فلک زده نمان ؛ غازیان
توان بضرب تیغ بر آن رخنه و رجان جوانان انداخته خرمن لقای ایشان را بباد فنا دادند زبان تیغ
و یکل من علیها فان بگوش جان فرو میخواند و صغیر تیر معانی کل نفس ذائقة الموت بهر یک و در سینه
و چندان کشته بر هم افکنده که سوار را مجال گذشتن و پیاده را محل گذشتن نماند **بیت** ز بس کشته در عرصه
نشور رو شد ؛ اجل را نبود هیچ مجال گذر ؛ امرا یستجی بپاشا گفتند که لشکر باز بیرون ز برگشته هم از اشتعال
نیران قتال گذشت لایق آنکه مضمون الفرار فی وقته ظفر عمل نمائیم و از مقتضای فحوای الفرار مما لا یطاق
من سنن المرسلین تجاوز نفرمائیم چغلو جادوش این سخن را قبول نکرده و لشکر خود را استمالت داده بجنگ

تحریک

تحریک نمود بار دیگر رومیان پر شور و شر حمله کردند باز غازیان ایشان را بقلب رسانیدند نزدیک
بآن رسید که چغلو جادوش از معرکه ستیز عنان بگردان بسوی گریز منعطف گرداند خان عراقی کرد
بر قلب رومیان سبب انداخت قضا را تفنگی گشاد یافته سبب انقطاع رشته حیات او گردید غازیان
دل شکسته شدند و رومیان در حرکت آمده قزلباش قرار بر فرار دادند و چغلو جادوش سر علی جهت این خبر
نزد سلطان سلیم فرستاد و دیار بکر را تصرف نمود **ذکر محاربه نمودن** سلطان سلیم با سلطان قانصو
پادشاه مصر و شام و شکست یافتن سلطان قانصو و درین سال سلطان قانصو از مصر علم عزیمت بطرف
حلب بر افراخت و در آن زمان خیر بیک که امیر الامرای حلب بود از سلطان خوفی داشت چاپاران
رسولان نزد سلطان سلیم فرستاد و عرضه داشت کرد که اگر چتر زر نگار سایه سعادت بر این دیار
اندازد و بنده با بندهای دولت و اقبال کمر خدمت بر میان جان بسته در فتح ولایت عربستان سعی مینمایم
و حلقه عبودیت در گوش جان کشیده و بقیه ایام زندگانی در ظلال اعلام میگذرانم سلطان سلیم تسخیر
ولایت عربستان را با خود مقرر گردانیده حکم کرد که جنود ممالک محروسه از اقصای ولایت فرنگستان
تا دیار قزلباش و داماسپه جمع کردند و ترتیب اسباب قتال و جدال از ضرب زن توپ فرنگی
اشارت فرمود و بعد از اجتماع عساکر بجانب حلب در حرکت آمده از آن جانب سلطان قانصو با سپاه بسیار
روانه جنگ و پیکار گردید و در مزار داود نبی علیه السلام نزول نمود و سپاه چون ذرات آفتاب وافر
و مانند قطرات مطر متکاثر همه جوانان نو خاسته و سرا سر تن و پیکر ملکونه بیکبار آراسته مستعد قتال
و جدال گردیدند و سلطان سلیم در حوالی معسکر دشمن نزول نمود **بیت** چو آهوی چین مانده شد
از جستجو ؛ شکم در و بنهاد و سر تیغ کو ؛ شکم را کمان کشتش از تیغ خاک ؛ چرا نافه مشک شد نافه خاک
جاسوسی را بجاسوسی لشکر دشمن فرستاد و از جنود پادشاه مصر فوجی نیز طلایه بیرون آمدند و لوازم پاس نگاهداشتی

آورند چون آفتاب نورانی علم برافراخت و لشکر کواکب را مغلوب ساخت بیت سحرگاه کین شاه انجم
حشم ؛ بجنبید از جا بطبل و علم ؛ دمید از افق صبح صادق شکوه ؛ کف انداز شد بختی مست کوه ؛
ز دراغ افق آسمان در گرفت ؛ فلک پنبه صبح را بر گرفت ؛ ز داغ جهان تازه شد خون روان ؛
شد از خون افق عرصه نهروان ؛ بی کینه این خونی فانه سوز ؛ بخون شست رخسار عالم فروز ؛ ز خورشید و
مه طبل زرین بجنگ ؛ از و ندار فلک مه پیمان طبل جنگ ؛ سلطان سلیم بترتیب جیش پرداخته قراجه
پاشا و قرامانی را بمیمنه فرستاد و سنان پاشا و ذو القدر اوغلی و علی بیک و لد شهسوار را بمیسره جای داد
و پیش صف را بعرابهای پر از ضربزن و توپ فرنگی بیاراست و نگهبانان چپ صف در عقب یکدیگر در آ
پیش ایستادند و سلطان قانباو نیز از انتخاب صف سپاه را بپرداخته خیربیک را بجوانغار مقرر کرد
و جان وردی غزالی را که حاکم حمص و حماة بود برانغار امر فرموده خود در قلب جای گرفته آن دو پادشاه
جنگجو بدین ترتیب در برابر هم ایستادند لشکر مصر قریب صد نفر سوار مرد و از برو فراز بسته که منحرف بود
برآمدند تا سپاه سلطان سلیم را ملاحظه نمایند قراجه پاشا پنج شش عرابه با ضربزن در برابر ایشان
فرستاد و توپ چیان آتش داده چهار کس را زدند و باقی فرار کرده بقشون ملحق شدند و در آن اثنا جان
وردی غزالی با جمعی دلاوران عرب از روی غضب بر میمنه رومیان تاخت و قراجه پاشا بر خاک هلاک افتاد
و ارکان شکسته جنود مصریان ثبات و قرار ایشان تزلزل پذیرفته شکست بر جوانغار سلطان سلیم افتاد
مصریان بعقب قلب سلطان سلیم در آمدند و قریب پنج شش هزار کس را بنوک نیزه از اسب انداختند
افتاده پیاده روانه قلب سلیم شدند بار دیگر جان وردی غزالی از قفای میسره در آمده سه هزار سوار
از مرکب در انداختند و لشکر روم فرار کرده تا پیش خاندکار رسیدند توقف را محال دانستند و غلامان
مصریان نیز تعاقب نموده در برابر ترتیب خواندکار آمدند و یکمان ضرب تفنگ ایشان را که ثریا صفت

سپاه مصر کرد

جمع گشته بود مانند بنات النعش متفرق گردانید القصه سنان غلامان مصری همچو شهاب ثاقب
بسوی عفاریت روم زبانه میکشید و تفنگ و میان از درع و خفتان مصریان چون باد شبگیر از
لباس حریر بیرون میسوزید بیت دران انجمن بهر دفع گزند ؛ تفنگ ریخت بر آتش کین سپند ؛
ز نوک سنانهای خارا گذار ؛ شده چشمه چشمه زفا سرببر ؛ دهانها ز تفنگ از ستم باز کرد ؛ در جای
درو جو از عدم باز کرد ؛ واز خشم وکین دوی یلان ؛ تبر خشکار هر یک دیده و شیر شده و از غبار میدان
کام گردان جانسپار بطعم زهر مار گشت و از جوارح و اعضای جرکسان مجال گشتن و طریق گذشتن تنگی یافت
و زمین و هامون از تل و کوه قفاوی پذیرفت بیت ز غلطیدن کشتگان در مصاف ؛ شده پشته بر
پشته خون کوه قاف ؛ اما چون سلطان سلیم جاجین خود را مغلوب دید بنگریاران استمالت داد
باداصتی توپ و تفنگ مامور گردانید و توپ در جنبش آمده متوجه سلطان قانباو شدند و قلب او را
بتوپ و تفنگ از هم فرو ریختند در اثنا آمده و شد خیر دلدوز و تفنگ آتش فروز خیر بیک صف سپاه
ویران کرده بسلطان سلیم پیوست سلطان قانباو چون حال برین منوال دید و دست از ستیز باز
داشته روی بجنگ گریز نهاد و سپاه ایشان نیز راه بنگاه هزیمتی کرده جمعی کثیر را بقتل آوردند و در میدان
پیکار سلطان قانباو را مرده یافتند و هر چند ملاحظه کردند زخمی در او نبود و اموال محصور و غنائم
موفور بدست عساکر روم افتاد و سلطان سلیم بحلب رفته اشراف و اعیان آن دیار از قلعه بیرون
آمدند و مقالید خزاین و مفاتیح دروب و دفاین را بدست وکلای سلطان سلیم دادند عجب است
از صاحب کتاب افادت اثر حبیب السیر که در آن عصر بوده و نوشته که سلطان قانباو باجل طبیعی فوت
شده و سلطان سلیم بی جنگ بران دیار مستولی گشته و راقم این حروف حسن روملو از یاوه از نفر
دلاورانی که در آن دیار حاضر بوده اند دیده و از ایشان شرح این جنگ پرسیده بدین نوع جسته کم

مذکور گشت **گفتار در مستولی شدن محمد زمان میرزا بر قبة الاسلام بلخ** و در این تاریخ محمد زمان میرزا باتفاق دو
شاه بیگ به بلخ رفته آن بلده را قبل کرده اند و امیر محمد بهادر که ملازم دیو سلطان روملو بود برج و باره
شهر را مستحکم کرده ایستاده بعد از چند ماه در شب شنبه خواجه حیدر علی باتفاق کلانتران دروازه عکاشه را
بر روی محمد زمان میرزا باز کردند وی بشهر در آمد امیر محمد بهادر بارک متحصن شده بعد از دو روز بعهد و
پیمان بیرون خرامید و ملازم گردید و هم در آن اوان امیر جان محمد قاسم از شبرغان با پیشکش فراوان
بخدمت میرزا محمد زمان آمده ملازم گردیدند و میرزا دو شاه حکومت بلخ را به برادر خود قوام بیگ داد و
بدان واسطه غبار نقاری بخاطر محمد زمان میرزا نشسته اتفاق شان بنفاق مبدل شد **گفتار در قشلاق**
نمودن خاقان اسکندرشان در نخجوان و رفتن دیو سلطان بگرجستان در این سال میان قرقره و چهره
در گرجستان محاربه واقع شد قرقره فرار کرده در تبریز بسعادت خاقان اسکندرشان استسعاد یافت
و احوال مملکت گرجستان و استیلای منازعان عرض کرد و رای آفتاب اشراق پرتو التفات بر
احوال قرقره انداخت و حکم فرمود که دیو سلطان روملو و چرکین حسن تکلو و نارین بیگ قاجار و
قاراق بیگ روملو و حسین بیگ چوته بتعجیل تمام متوجه شوند و سعی نمایند که تا بعنایت الهی عرصه
گرجستان از وجود این منحوس پاک شود امرا از راه شوره گل متوجه آق شهر گشتند چون قضای آسمانی
و بلای ناگهانی باطراف بلده محیط شدند منوچهر از مشاهده این حال آتش در نهادش افتاده و بی
قرار شده از جای رفته با زنان و دران متوجه قریه ول گشته قاصدان نزد دیو سلطان فرستاده و از
جمیع سخن گفته امرا رسولان او را بقتل آورده بدان طرف روی ایلغار نمودند چون بحوالی قریه مذکور رسیدند
منوچهر فرار نموده بروم رفت و امرا بحوالی قلعه تومک نزول نمودند و آن قلعه بر قله کوهی در میان دره
عمیق شده غازیان اعلام نصرت گشوده و شمشیر ظفر کشیده و دایره وار در گردش درآمده نقطه

گردار در میان گرفتند و چهار روز میان گرجیان و گردان و غازیان جرار جنگ واقع شده و
آخر لشکر اسلام آب انبار سوراخ کردند و کبران عاجز گشته روی بدرگاه دیو سلطان آوردند و از ز
کرد و کمیل منوچهر بود با پیشکشهای لایق و تحفهای موافق از قلعه بدر آمدند و دیو سلطان حکومت گرجستان را
بقرقره داده مراجعت نمود و در این ییلاق دیو سلطان صبرکن بیمار سارسانید **وقایع متنوعه** در این سال
خاقان اسکندرشان در تبریز قشلاق نمودند و هم در این سال شاه دین پناه بهرام میرزا در
بلخ شهر نزول اجلال فرمود و بر مسند حشمت و اقبال برآمد ابواب عدالت و رعیت پروری
گشود و همین مقدم آنحضرت در این سال محصولات در کمال فراوانی آمد **متوفیات** مولانا عبدالله مروارید
در جوانی ملازمت سلطان حسین میرزا نموده بمرتبه صدارت رسید آخر در جرگه امرای عظام درآمده
بجای میر علیشیر مهر زد و بعد از فوت سلطان حسین میرزا در کنج انزوا قرار گرفته و در این سال از عالم
انتقال نمود و مصنفاتش بدین موصوف دیوان قصاید و غزلیات و تاریخ شاهی و منشآت
تاریخ منظوم خسرو شیرین سلطان قانصوه غوری بغایت فاضل بود و عالم پرور بواسطه قتل او
دولت سلاطین چراکسه برطرف شد و از این طایفه بیست و سه تن پادشاهی کردند بدین ترتیب عز الدین ایبک
ملک منصور سلطان قطز رکن الدین بندقدار ملک سعید سلامش ملک منصور ملک اشرف ملک قاهر ملک عادل
کتبغا حسام الدین لاجین سلطان ناصر سلطان برقوق سلطان فرج ملک جقماق سلطان جانبک
ناصر ابوسعید سلطان قانصوه غوری و امان تومنی بیگ دست و پایی زد و کاری نساخت و ممالک شام مصر و
شام و حلب و مکه و مدینه سکه بنام ایشان بود و ایام دولت شان دویست و هفتاد و پنج سال **گفتار**
در وقایع سنه ثلث و عشرین و تسعمایه ذکر لشکر کشیدن سلطان سلیم بجانب مصر و شام و جنگ
نمودن با تومنی بیگ و ظفر یافتن بر او و تصرف نمودن آن ولایت در این سال سلطان سلیم روانه شام

والی آن بلده شهر را تسلیم نمودند و عنایت خسروانه شامل حال ایشان گردید و در روز جمعه در مسجد بنی امیه
خطبه بنام سلطان سلیم خواندند و بعد از فتح آن دیار شتر بسیار آب بار کرده روانه مصر گردیدند و چون
بحدود آن مملکت رسید شنید که امرای مصر بعد از کشته شدن خواهرزاده سلطان قانصو را که تومن بیک
نام داشت پادشاه خود ساخته اند و لوای مخالفت افراخته سلطان سلیم بعرض سپاه و ملاحظه یراق ایشان
جا بجا پرداخته کوچ بر کوچ متوجه مصر گردید و در حوالی بلده مذکور نزول فرمود از آنجانب تومن بیک را تاب
جنگ و جدال افراخته با سپاهی از هرچه تصور توان کرد و بیشتر همه را مغفر پهلوانی بر سر و جوشن در بر
در بیرون خارج شهر صف قتال آراسته و ضربزن و فرنگی بسیار در پیش لشکر داشت در عرصه آن
اثنا یکی از امرای معتبر مصر بود بعرض رسانید که صلاح دولت در آنست که در درون شهر را استحکام
بیرون از بیم تومن بیک سخن وی را قبول نکرده و در برابر سلطان سلیم صف آراست در آن اثنا
غلامی از لشکر سلطان مصر فرار کرده نزد سلطان سلیم رفته معروض گردانید که مصریان در برابر شما
توپ و تفنگ و فرنگی بسیار تعبیه کرده و انداخته بر لشکر شما اندازند سلطان سلیم از عقب مخالفان
در آمده آن توپ و تفنگ گرفت و چون مصریان توپ و تفنگ خود را بر بالای [illegible] سوار کرده
بودند و از گردانیدن عاجز آمده فرار نمودند و سلطان سلیم توپ و ضربزن ایشان را گرفته در برابر مصر فرود
آمد و کلانتران و اعیان مصر بپای اعتذار و استغفار از حصار بیرون آمدند و روی نیاز بر خاک
سوده امان طلبیدند و سلطان سلیم از جرایم ایشان گذشته سنان پاشا را با جمعی از دلاوران
بدرون شهر فرستاد و تمامی قلعه آن کند چون سنان پاشا در شهر نزول نمود در نصف شب
غلامان و مردمان عرب بر سر او ریختند سنان پاشا بمدافعه در آمده بعد از کشش و کوشش بسیار
مصریان غالب آمدند و سنان پاشا را با پانصد غلام بقتل آوردند و باقی امرا جنگها میکردند و

نعش ویرا

نعش ویرا از شهر بیرون آوردند و سلطان سلیم بنفس خود باندرون شهر رفت و در میدان معظم
نزول نمود و مکحلان [?] تفنگها را پر کرده مستعد قتال و جدال شدند سلطان سلیم اعیان شهر را گرفته
جمعی کثیر از ایشان بقتل آورد و مصریان بعرض رسانیدند که ما از ارتکاب افعال سابق نادم و پشیمان
گشته ایم امید آنکه پادشاه از گناه ما گذشته من بعد طریق جانسپاری و خدمتکاری بتقدیم رسانیم سلطان
سلیم بعضی را خلعت فاخر بخشیده خوشحال و خرم گردانید چون غلامان از موافقت رعایا مأیوس
شدند شب از شهر فرار نمودند و روانه صعید و زنگبار گردیدند سلطان بی خوف و بیم در مصر قشلاق نمود
و در بهار تومن بیک از حبشه با چهار [هزار] غلام حبشی بعزم مقابله از حبشه بمصر آمد سلطان سلیم چون این خبر
شنید قراجه پاشا را با جمعی کثیر بر سر راه ایشان روان گردانید و آن هر دو لشکر بهم رسیده و بتسویه صفوف
پرداختند و از جانبین طالبان نام و ننگ بمیدان جنگ تاختند تیغ خون افشان [illegible]
رنگ لعل بدخشان داد و نسیم شکست بر غلامان افتاد و تومن بیک گرفتار گشت و از دست [illegible] شربت
شهادت چشید و تمامی مصر و شام و حلب و حجاز در حوزه تصرف سلطان سلیم در آمده ایالت مملکت مصر را
بخیر بیک رجوع نمود و حکومت شام را بجان بردی غزالی که در اوائل از مصریان [illegible]
بود عنایت فرمود و با غرور موفور و اموال محصور متوجه اسلام بول شد گفتار در جنگ امرای غرجستان
و شکست دادن میرزا محمد زمان در این سال محمد زمان میرزا امیر [illegible] و شاه را بقتل آورد و دوام بیک برادر
شاه [illegible] برج و باروی [illegible] را مضبوط ساخته رسولان متواتر بکابل فرستاد و از پادشاه مدد طلبید
بنابر آن آنحضرت متوجه بلخ گردید و دوام بیک قلعه شهر را بملازمان سپرده باردوی همایون ملحق
گردید و پادشاه با فوجی از شجاعان بر سر میرزا محمد زمان ایلغار کرده خانه کوچ ویرا متصرف شد
میرزا محمد زمان با الم فراوان بجانب غرجستان روان شد حاکم آن ولایت امیر شاه محمد سیف الملوک

و خواجه غیاث الدین علی شرایط استقبال بجای آورده غاشیه متابعت بر دوش گرفت بعد از دو روز آن
نصرت آیات با بری در موضع آن گنبد سایه افکند اما چون تمامی غرجستانیان حامی میرزا محمد زمان بودند با
پادشاه و کوهستان نتوانست در آمدن از راه فیروزکوه و غور روانه کابل شد چون آمدن محمد زمان میرزا
بولایت غرجستان بسمع شاه دین پناه رسید ابراهیم سلطان موصلو و احمد سلطان افشار را با لشکر جرار
بر سر شاهزاده و عالی تبار ارسال نمود و غازیان از غرجستان معاندان رسیدند میرزا محمد زمان و سیف الملوک
صلاح در آن دیدند که خود را بدر های مستحکم رسانند اما جمعی از مردمان معقول قابچی بزبان آوردند
که ما قتیل خود را بدین زمین میخواهیم مستعد جنگ شدند و غازیان از رستم جاه و ملازمان طهماسب شاه
آغاز مجادله کردند بعد از محاربه طرفین و اشتغال نایره حرب و شین سپاه حضرت شاهی آن سالکان
طریق تباهی غالب آمدند میرزا محمد زمان روانه سان و چهارکرد و بدو امراء اسائی غلبا بهراة معاودت
نمودند و امین بیک که از قبل پادشاه حاکم بلخ بود باتفاق ابراهیم چالیق بر سر وی فرستند میرزا
محمد زمان با صد نفر از ملازمان آغاز مجادله نمودند مخالفان وی را از اسب انداختند یکی از مردم مغول شبرغانی
بر دست وی زده خواست که او را بقتل رساند محمد زمان نام خود گفت آن شخص بر اسب خود او سوار
کرده نزد امین بیک آورد و او را روانه کابل گردانید تا بر پادشاه بعد از قواعد و بهمان ایالت بلخ را
بوی عنایت نمود و صبیه خود را در حباله نکاح وی در آورده بعد از سه ماه او را با خیل و سپاه و بلخ
فرستاد چون بمقصد رسید مقتضای هوای نفسانی تحریک زمره او باش اکثر ایام بتجرع شراب ارغوانی
مشغول گشته از تدبیر مملکت باز ماند **وقایع متنوعه** درین سال خاقان اسکندرشان در نخجوان قشلاق
نمود هم درین سال منوچهر از روم باتفاق قزل احمد اغلی با جمعی و میان بقتل آمدند و دو سلطان که
در نواحی بود و داو ملی را غارت کرده و بحکم رسد مراجعت نمود **گفتار در وقایعی که** در سنه اربع و

عشرین و تسعمایه واقع شد درین حال خاقان اسکندرشان استماع فرمود که والی مازندران آقا محمد روز
افزون سر از ربقه طاعت داری و گردن از طوق فرمان برداری برتافت و روی از طریق وفا بوادی
نفاق آورده بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که دورمشخان شاملو با فوج دلاوران روی
بمازندران شود و دورمشخان با سپاه زیاده از کواکب بروج و افزون از امواج با موج متوجه مازندران شد
چون آقا محمد از توجه عساکر باران عدد واقف گشت قلعه اولاد و کلیس را احاطه نمودند بعد از سه روز خود
عالمسوز مهر او قهر او را گرفته آنگاه خان شجاعت پناه با خیل و سپاه روانه قلعه اولاد شد قاضی جهان
با مرخان بیرون قلعه رفته بعهد و پیمان آقا محمد را بیرون آورده جناب خانی بتوفیق باری متوجه سیکمان
شد و الی آن دیار عبد الکریم بواسطه خوف و بیم پسر خود سید سلطان محمد را با دو هزار تومان تبریزی
فرستاده مقارن این حال سید حسین هزارجریبی و حکام رستمدار ملک کاوس و ملک بهمن با پیشکش
فراوان باردوی خان آمدند و رعایت یافته بوطن خود مراجعت نمودند **وقایع متنوعه** درین سال خاقان
اسکندرشان در نهر خر قشلاق نمودند اندرین سال شیخ شاه پادشاه شروان و امیره دباج با و خان
رشت و کارکیا سلطان احمد والی لاهیجان بشرف عتبه بوسی مشرف شدند امیره دباج مظفر سلطان لقب یافت
اندرین سال ملک قرقره حاکم گرجستان بدرگاه عالم پناه آمد و خاقان اسکندرشان دیو سلطان را با امرا
او بگرجستان فرستاد و دیو سلطان بقلعه لوری و صورم مستولی گردید **متوفیات** مولانا علاء الدین طبیب
بمرض ذات الصدر درین سال از عالم انتقال نمود **گفتار در** قضایایی که در سنه خمس و عشرین و تسعمایه
واقع شده درین سال شاه عالم پناه ابراهیم سلطان موصلو را بتاخت ولایت گرجستان فرستاد و
امیر شاه محمد چون از آمدن سپاه ستاره عدد آگاه گردید بقلعه کشتی نوز متحصن شد امیر جعفر علی را برسم
رسالت نزد ابراهیم سلطان فرستاده التماس نمود که ولایت مذکور را بوی تسلیم کند ابراهیم سلطان

و میرا نقش آورده و بعد از سه روز سپاه عالمسوز یورش نمودند شیر بیشه جلادت و مردی سوزا و علی
بالای برج صعود نمود و شاه محمد سیف الملوک با جمعی از مردمان مغلوک قلعه را گذاشته بطرف میمنه گریخت
ابراهیم سلطان قلعه را ویران کرده متوجه هرات گردید **گفتار در وقایعی که** در سنه ست و عشرین واقع
شد در این سال بابر پادشاه علم توجه بجانب قندهار برافراخت شجاع بیگ بقلعه متحصن شده سپاه را
باشتعال آتش قتال مامور گردانید ملازمان بابر پادشاه غالب آمدند و این مرتبه تا دروازه راندند شجاع
بیگ قاصدان کاروان هرات نزد امیرخان فرستاده و التماس مدد نمود امیرخان ایلچیان نزد بابر پادشاه
فرستاده پیغام کرد که هرچند شجاع بیگ قبل از این سر از ربقه طاعت و پا از جاده اطاعت بیرون نهاده بود
اما چون حالا بقدم ندم پیش آمده قبول نماید که من بعد از بندگان درگاه شاهی باشد مناسب آنکه حکم
ترک محاصره کرده روانه کابل گردد بابر پادشاه جواب داد که بعد از گرفتن قندهار شجاع بیگ را در کار
شاه دین پناه خواهم فرستاد بلکه قندهار بهر که عنایت کند تسلیم خواهم کرد و در فتح قندهار سعی تمام نمود
و قریب سه سال محاصره بر یک حال بود و احوال محصوران قندهار دشوار گشته فرو ماندگان شهر و درماندگان
زندان قهر در زحمت و عنا و محنت و بلا گرفتار شدند و در سال دیگر که در شعبان حکومت هرات
مظفر بیگ که ملازم شاه بود نزد بابر پادشاه فرستاده و التماس نمود که وی از قندهار کوچ کرده لوای
توجه بطرف کابل برافرازد و بنابران بابر پادشاه از ظاهر قندهار کوچ کرده روانه ولایت خود گردید شجاع
بیگ قندهار را بملازم خود مولانا باقی سپرده روانه خراسان شد مولانا دفتر حقوق تربیت شجاع
بیگ را بر طاق نسیان نهاده قاصدی نزد بابر پادشاه فرستاده و او را طلب فرمود بابر پادشاه
توجه نموده قندهار را متصرف شده حکومت آن دیار را بولد خود کامران میرزا رجوع نمود و هم در این
سال خاقان اسکندرشان در اصفهان قشلاق نمودند **متوفیات** سلطان سلیم بن سلطان بایزید

بن سلطان محمد

بن سلطان محمد بن سلطان مراد بن سلطان محمد بن ایلدرم بایزید بن سلطان مراد بن اورخان بن سلطان عثمان
از طغرل بمرض طاعون وفات یافت پادشاهی قهار بود مدت سلطنتش هشت سال و هشت ماه و هشت
روز بود و مملکتش اناطولی و ارام ایلی و تکه ایلی و مرعش و کفه و شام و حلب و مصر و دیاربکر چهار جنگ
کرده اول با پدرش سلطان بایزید دوم با برادر خود سلطان احمد و سیوم بحضرت شاه اسمعیل و
چهارم با سلطان قانصوه پادشاه مصر و شام ولدش سلطان سلیمان در اماسیه بود بعد فوت پدر
او را باسلامبول آورده تخت نشاندند و امینی شاعر قصیده که از هر مصراعش تاریخ جلوس او بیرون
می آید در سلک نظم کشیده و این بیت از آنجاست **بیت** باد دوران مملکت کامرانی ؛ بکاوس عهد و
۹۲۶ ۹۲۷
سلیمان ثانی ؛ **وقایعی که** در خراسان واقع شده و آمدن عبید خان ازبک بهرات در این سال عبید
خان با سی هزار سوار از آب آمویه عبور کرده متوجه هرات شد در روز پنجشنبه شانزدهم جمادی الآخر
سنه مذکوره حاکم ولایت سرخس سوندک بیگ کس بهرات فرستاد و این حادثه را اعلام نمود
غازیان باستحکام قلعه مشغول شده سلطان روملو با صوفیان خلیفه روملو دروازه عراق را مضبوط
گردانیدند و دروازه ملک را امیر احمد بن امیر یوسف محافظت کرد و حمک سلطان دروازه
خوش را نگاه داشت نخود بیگ همت بر محافظت دروازه فیروزآباد گماشت امیرخان با پانصد
کس از جوانان در باغ شهر قرار گرفت سحر روز شنبه سیزدهم ماه مذکور شاطر عبدالله که بفرمان
امیرخان در قصبه چهل دختران می بود بشهر آمد خبر قرب عبیدخان را بعرض رسانیده بشارت جناب
خانی از نفس بلده بیرون رفته در حوالی باغ زاغان نشیمن گردانید صباح روز یکشنبه عبیدخان
با بسیاری از ازبکان از راه و برادران بسر خیابان آمده در حوالی ییلاق سلمان نزول نمود بعد از
دو روز باتفاق ازبکان خرمن سوز سوار شده و سپاه را به افروختن آتش جنگ مامور گردانید

ورمره از ایشان بطرف قلع زاغان آمدند و بعضی از خیابان درآمده نزدیک مدارس سلطانی رسیده
امیر حسین علی نوکر میر غیاث الدین محمد با جمعی از مردمان جون و نیو و دوازده شهر بیرون رفته در میان آن
دو مدرسه جنگ عظیم بوقوع انجامید مردمان چپیدخانرا بضرب تیر و تفنگ بازگردانیدند و همچنین از کمین
چپیدیه از هر طرف دروازه عراق جنگ انداختند از دست غازیان زخمهای کاری خورده باردوی
خود معاودت نمودند در روز جمعه دوم رجب کوچ کرده با سپاه دیو شعار به نیل سالار رفته از آنجا
کوچ بر کوچ متوجه بخارا گشتند و اهل هری از محاصره خلاص شدند چون خبر وفات سلطان سلیم ببلاد شام
رسید جان وردی غزالی آغاز مخالفت کرده با جمعی از امراء چرکس و عرب در حوالی حلب نزول نمود و قراجه
پاشا که از قبل سلطان سلیم حاکم آن قلعه بود در شهر متحصن گشته چون بیک شام آغاز مجادله و محاصره کردند
رومیان رومی بمدافعه و مقاتله آوردند قریب یک ماه آن گروه گمراه در کنار شهر نشستند و چتر بهادر
چون کاکل بر دیوار بستند هر روز جوانان جنگجوی و بهادران تندخوی از روی قهر از شهر بدر آمده
بدایشان میمودند شب هنگام که طناب دود اندام شام را بدوتا و چرخ ازرق فام بستند شب جنگان
شب سیه تر و دراز قا شبی تیره چو روز دوزخی یاد جهان تار گیر از روی زنگی چو چشم
بر عاشق زنگی کوس رحیل کوفته روانه دمشق گردیدند قراجه پاشا کیفیت حال بپایه سریر اعلی عرضه
داشت کرد سلطان سلیمان فرهاد پاشا را با سپاه جنگجوی درشت خوی با سپاه بسیار و توپ
و تفنگ بیشمار بدفع و رفع او ارسال نمود پاشا بر سبیل ایلغار طی مسافت کرده باتفاق علی بیک ولد
شهسوار بیک ذو القدر در حوالی دمشق نزول نمود جان وردی غزالی نیز با جنود خونریز بمدافعه ستیزه
آویزه باستقبال شتافت بعد از جدال و قتال نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم فرهاد پاشا وزید مظفر و منصور
باستنبول معاودت نمود نزد سلطان سلیمان فرهاد پاشا ببلاد ذو القدر ارسال نمود خدمتش چون

بدان دیار رسید

بدان دیار رسید از روی مکر و تزویر خود را بیمار ساخته علی بیک اراده نمود که بعیادت رود و ولد بیک
فرزندش گفت صلاح دولت در آنست که فرهاد پاشا را بقتل آورده اردوی او را غارت کنیم و روی
درگاه خاقان اسکندرشان نهیم زیرا که بیماری وی از روی مکر است علی بیک سخن فرزند را بسمع
رضا اصغا نکرده بدیدن فرهاد پاشا رفت ایشان او را گرفته بقتل آوردند لشکر کشیدن دیو سلطان
بگرجستان درین سال لوندخان حاکم گرجستان سر از ربقه اطاعت داری و گردن از طوق فرمانبرداری
بیرون نهاده و جمعی کبران بی ایمان را بتاخت ولایت شکی فرستاده غبار بلا در آن دیار ارتفاع یافت حسین
بیک حاکم آن دیار عرضه داشت نوشته بپایه سریر اعلی فرستاده و مدد طلبید خاقان اسکندرشان
دیو سلطان روملو را با جمعی از امراء کبار و بهادران مدد بمدد وی ارسال نموده دیو سلطان از فارغی
دلیری عبور نموده زکم و کیرم را تاختند و در قریه اران که محل اقامت انداختند لوند دانست که با سپاه دیو سلطان
پهلو زدن و با شیرژیان پنجه آزمودن موافق عقل نیست تدبیر جز آن ندانست که از کرده پشیمانی
و سرواری بجای بسپاری و خدمتکاری و چون خاطر وی بدین رای صواب قرار گرفت پرتو
این خبر درخنده و اثر بر ضمیر او تافت و وسائل انگیخت و دست عجز در دامن شفاعت آویخت و بزبان
عجز و نیاز عذر گذشته خواست و بعرض رسانید که چون چهره مروت بواسطه مخالفت خراشیده
شد طریق ملاقات درین ایام صعوبت دارد و صورت ملازمت متعذر مینماید اگر آنحضرت امر
نمایند بعد از چند وقت بنده بدرگاه شاه عالم پناه شتافته مراسم خدمتکاری و شرایط جانسپاری
بظهور خواهم آورد بنابرین دیو سلطان از آنجا مراجعت نموده متوجه درگاه اعلی گردید وقایع
تنقوزئیل اندرین سال خاقان سکندرشان در نخجوان قشلاق نمودند درین سال آقا محمد روزافزون
از اردوی همایون فرار کرده بمازندران رفت امیر عبدالکریم با وی جنگ کرده شکست خورد

آقا محمد قرار نموده بقلعه اولاد متحصن شد خاقان اسکندرشان جوهر سلطان تکلو را با سپاه عراق
و کردستان بسر وی فرستاد جوهر سلطان در یک هفته قلعه اولاد را گرفته آقا محمد را بجنگ آورده
بدرگاه فرستاد و ایالت مازندران با میر عبدالکریم قرار گرفته وی قبول نمود که هفت هزار تومان
بخزانه عامره رساند هم درین سال پادشاه روم قلعه ... را فتح کرده کفار فرنگ از آن دیار اخراج
نمود **وفیات** خواجه مولانای اصفهانی در مذهب تسنن بغایت متعصب بود و در زمان ظهور دولت
خاقان اسکندرشان بهرات رفت و بعد از آنکه شیبک خان بخراسان استیلا یافت مولانا ملازمت خان
اختیار نمود خان او را دایم بواسطه عداوت اهل بیت طعنه میزد و در بخارا در پنجم جمادی الاول
در سنه مذکور درگذشت از جمله تصانیفش تاریخ عالم آرای مولانا عبدالله هاتفی خواهرزاده جامی
بود در محرم سنه مذکور بعالم آخرت شتافت از جمله منظوماتش خسرو و شیرین لیلی و مجنون هفت
منظر تمرنامه شاهنامه حضرت شاه اسمعیل امیر محمد یوسف امیرخان ترکمان او را در روز شنبه هشتم
رجب شهید کردانید چون این خبر بخاقان اسکندرشان رسید توهم آن نمود که امیرخان سالک طریق
خلاف گشته در میدان مخالفت جولان کند و درمش خان را بایالت خراسان فرستاد
امیرخان بواسطه قتل میر محمد یوسف خوف بر ضمیر او استیلا یافته در روز دوشنبه نوزدهم
شهر ذی القعده در رکاب شاه دین پناه بطرف ولایت سبزوار توجه نموده آوازه انداخت که امیر
محمد بن امیر یوسف داعیه آن داشت که با برادر پادشاه را بخراسان آورده بهری رساند و بعد از
آن داعیه تیغ سیاست رشته جانش را منقطع گردانید اکنون میروم که با برادر پادشاه را
از میان بردارم در آن زمان درمش خان و زینل خان و ... قرمود آمدند و درمش خان
از رفتن امیرخان آگاه شده نزد او رفت و امیرخان او را ضیافت نموده در بستارهای جام باده

فرخ انجام

فرخ انجام آمده بود و در آن از هرات سروران بیرون رفته و از پیاله محنت درمش خان کلفت عام
خان با الفت مبدل شد و مشارالیه را یقین گشت که بدستور سابق ایالت هرات متعلق باو خواهد بود
خان از توجه بادیه بداندیشی و سرکشی انعطاف داده عازم هرات شد در آن اثنا خواجه حبیب الله
از درگاه خاقان عالیجاه آمده در حوالی اردوی شاه دین پناه فرود آمده کس نزد درمش خان
فرستاد که پروانچه چند در باب مواخذه وزرا و مقربان امیرخان بواسطه قتل امیر محمد بن امیر یوسف
آورده شده اگر نواب خانی صلاح داند با میرخان ملاقات کرده احکام مذکور را ظاهر نمایم درمش خان
جواب ارسال نمود که من راضی نیستم که امیرخان از من آزار یابد احکام مهمور را اخفا کن روز دیگر
خواجه حبیب الله در اثنای کوچ با میرخان ملاقات کرد و امیرخان از روی اعراض و اعتراض از وی
پرسید که من نسبت بخواجه حسین چه بد کرده ام که در مقام اضرار منست خواجه در جواب گفت که شما بی تقریب
بقتل میر محمد بن یوسف که از اولاد رسول صلی الله علیه و آله بود اقدام نموده میرزا شاه حسین
مجال آن جا نه داشت امیرخان چون از خواجه این سخن شنید روی بر تافت و خواجه متوجه هرات گردید
گفتار در قضایائی که در سنه سبع و عشرین و تسعمایه واقع شد درین سال شاه دین پناه روانه درگاه
خاقان اسکندرشان شد امیرخان در رکاب آنحضرت روانه گردید و روز یک شنبه آن خسرو قلم
چهارم با لشکر زیاده از انجم بطرف آذربایجان در حرکت آمد و در اثنای طی مراحل و منازل مرض عام
بر مزاج امیرخان عارض شد چنانچه قوت سواری مفقود گشت از اسب غرور پیاده شد در محفه نشست
شاه دین پناه چون باردوی خاقان عالیجاه رسید اعاظم امرا و ارکان دولت آنحضرت را استقبال
نمودند آداب پیشکش بجای آوردند و زبان بدعا و ثنا گشودند خاقان اسکندرشان بدیدار فرخ
آثار شاه دین پناه مسرور گردید **وقایع متفرقه** درین سال خاقان اسکندرشان در تبریز قشلاق نمود در بین

سال یورش خان هر قریه و ناحیه که ویران بود همه را مروج ساخت و باشارت خاقان اسکندر شان ایالت
استراباد و بزییل خان نامزد فرمود و زین الدین سلطان را بحکومت اسفراین تعیین فرمود و احمد سلطان افشار را
در ولایت فراه حاکم ساخت **متوفیات** امیرخان بن کلابی بیک بن امیر بیک موصلو امیر بیک در زمان
سلطنت حسن پادشاه بغایت معتبر بود و با امرای سلطان ابوسعید جنگها نمایان کرد و درین سال در شب
یک شنبه دوازدهم شعبان امیرخان نقد جان بقابض ارواح سپرد **گفتار در قضایائی که در سنه ثمان**
وعشرین و تسعمایه ذکر گرفتن سلطان سلیمان پادشاه روم رودس را چون بکرار از کفار ره زن نسبت بسلطان سلیمان
پادشاه روم مخالفت ظاهر گردید درین سال از آب عبور نمود و متوجه رودس گردید مقال مشهوری که حاکم آن قلعه
بود چون از آمدن رومیان آگاه گردید پیش بعضی پادشاهان فرنگستان فرستاده مدد طلبیدند سلطان سلیمان با جنود
فراوان در حوالی قلعه نزول نمود از موج لشکر بسیار روی ساحل آن محیط بی کنار مصداق مرج البحرین یلتقیان
مشاهده افتاد پادشاه روم لشکر را بتسخیر قلعه فرمان داد و چون شش ماه در رجب فرموده دست اقتدار از آستین
سعی بیرون آوردند و رومی بتسخیر حصار آورده توپها و بادلیجها نصب کردند و سنگ انداز های قلعه را خراب
کردند حکم شد که از ممالک محروسه قرب سیصد هزار پیاده با بیل و کلنگ بدست آورده باطراف قلعه آمدند و نگاهبان
مضطرب گشته رسولان سخندان نزد سلطان سلیمان فرستاده از صلح سخن راندند بعد از تاکید عهد و پیمان
قلعه را سپرده اموال خود را بکشتی گذاشته متوجه فرنگستان شدند سلطان سلیمان بران دیار مسلط
شده باسنبول آمدند مولانا نیازی شاعر قصیده که از اول مصرعش تاریخ جلوس و از مصرع دوم تاریخ فتح
از وی بیرون می آید در سلک نظم کشیده و این بیت از انجاست **بیت** در اول جلوس بوی
سرفرازی دوم فتح ارودس الاهی نیازی امیدی طهرانی بجودت طبع سلیم سرآمد شعرای
دوران بود میان او و شاه قوام الدین نوربخش بواسطه باغی نزاع واقع شد درین سال باینداو

با جمعی شب بر سر مولانا امیدی فرستاد تا چند زخم برو زدند و برحمت الهی رفت و از غضب منتقم
جبار و خشم احمد مختار نیندیشید یکی از شعرا جهة او تاریخی گفته **بیت** نادر العصر امیدی مظلوم
چون بناحق شهید شد ناگاه بهر تاریخ قتل من بنویس آه از خون ناحق من آه میرزا
شاه حسین پسر استاد حسین در اوان شباب در اصفهان بامر معماری و بنائی اشتغال داشت بعد از آن متصدی
امور جزویه خصوصا وزارت داروغه آنجا که ملازم دورمش خان بود گشت و بعد از آن بواسطه کثرت
خدمات لایقه که نسبت بخاقان اسکندر شان نموده بود منظور انظار عواطف خاقانی و مشمول مراحم
سلطانی شده بامر جلیل القدر عظیم الشان وکالت شرف اختصاص یافت فی الحقیقه که تا معماران
رواق مقوس و مهندسان این طاق مقرنس بنای چرخ زمرد اساس و این سطح زبرجد خشت را
ساخته صاحب جاهی چون او در امر وزارت دیوان متمکن نگشته و علو همتش بجایی رسیده
بود که یکروز هزار تومان برسم صله و جایزه بهر کس عنایت فرموده بود و از کمال غرور تکیه بر
الطاف خسروانه کرده مجلس را وجود بی ملکه داشت ارکان دولت قاهره را معدوم می انگاشت
تا آنکه خاطر همگی از و آزرده گشته در قلع و قمع اساس بقا و حیاتش متفق گشتند از جمله مهتر شاه
قلی رکابدار که تحویلدار رکاب خانه شریفه بود مبلغی باقی داشت آن وزارت پناه از و طلبیده در مقام
کسر حرمت او بود در روز چهارشنبه بیست و هشتم جمادی الاول در سنه مذکور از دولتخانه بیرون
رفته متوجه منزل خود گشت دران حین مهتر شاه قلی از غایت دغلی در عقب او آمده خنجر از میان
برکشید و بر شانه اش زد و قورچیانی که در انجا حاضر بودند گفتند که امر شاه است که این شخص را پاره
پاره کنیم ایشان نیز شمشیرها کشیده وی را بقتل آوردند از ین واقعه نازله خامه عنبرین عمامه بخون
غرق گشته بر خاک افتاد و دوات مشکین رشحات سیاه پوشید کاغذ بواسطه سیلان سرشک دمادم

جون خسار خوبان ساوه عذار از خط پاک گردید **بیت** دولت از غصه شد باده وده دم ساز ، دو نفس
مانده از سحر فغان باز ، تعجب گشت غالب آن حالش ،
در وقتش چون بر وقتش گشت منعم ، زیاقطاعه شد زین ورد دانکم مهتر شاه قلی میرزا شاه حسین را بقتل آورد
بر باره کیر قرمز سوار شده متوجه شیروان شد و شیخ شاه پادشاه وی را گرفته بدرگاه عالم پناه فرستاد
قاقان دستگیر نشان و برادر غلامان میرزا شاه حسین داد وایشان او را بقتل آوردند واز نوادر اتفاقات
آنکه قبل از قتل میرزا شاه حسین بچهار روز قاضی عبدالرحمن ساوجی که برادرزاده قاضی بود در عالم
رویا مشاهده نمود که میرزا شاه حسین با آسمان عروج کرده بیکبار بر زمین افتاد ودر آن اثنا کسی با وی
گفت که اوقات زندگانی میرزا شاه حسین اصفهانی بنهایت انجامید نام ونسبش فانش تاریخ گردید ناگاه
قاضی از خواب درآمده نام میرزا شاه حسین اصفهانی را حساب نمود وچون اعداد آن حروف با آنچه در خواب
بوی گفته بودند موافق یافت حیرتش زیاده شد بملازمت امیر جمال الدین صدر شتافته کیفیت واقعه را
عرض کرد ناگاه آن حادثه از قوت بفعل آمد خواجه ضیاء الدین بیرم در مرثیه میرزا شاه حسین گفته **بیت**
مهر سپهر لطف که از رای انورش ، آئینه فلک شده جام جهان نما ، دریای جود شاه حسین آنکه از شرف
شاهش ندیده دیده ایام عمرها ، با قصر همتش که فلک آستان اوست ، کر سدره کوتهی بکند هست منتها
از پای خوردن فلک از دست رفته است ، بنگر ز دست حادثه افتاد چون زپا ، در گلشن زمانه چو گلگون غرق خون
چون لاله ساخت پیرهن عمر را قبا ، در کربلا که جنت عدلست شد مقیم ، فی روضة مکرمة عرضها السما ،
تاریخ فوت او چو ضیائی ز عقل جست ، آمد بگوش جان من از غیب این ندا ، بر صفحه زنور نوشتست کلک صنع
خطی که خون چکد از و در روم قضا ، مضمون آنکه چون بگوارش مقام یافت ، تاریخ گشت شاه شهیدان
کربلا ، بعد از فوت خواجه علاء الدین محمد خواند امیر تبریزی مقام او گردید **گفتار در قضایائی که در سنه ثمان**

وتسعمایه

وتسعمایه واقع شده چون فصل شتاء بنهایت انجامید وشاهد گل از بی صیدو دل بلبل چهره برافروخته بر مسند
خاص نشست **بیت** بفرخ ترین ساعتی حرم حجاب ، شد از تختگاه حمل کامیاب ، شکفتند گلها بفر و شکوه ، پر از لاله
شد دامن دشت وکوه ، شقایق چو لعل بتان می پرست ، بعشرت قدحهای گلگون بدست ، هوای سیرگلگشت
وهوس تماشای کوهسار در ضمیر شهسوار مضمار کارزار جدا شد از تبریز کوچ کرده بجانب سنگی در حرکت آمد
اشاره علیه صدور یافت که غازیان واعیان از مقر خود تست خویشتن بپایان صحرای ارزنده دربکی از مواضع
آن سرزمین با جمع سازند ایشان امتثال امر شاهی کرده چون حرکم بهم سید ابسپا نزاکر فتنه ودران اثنا
حسین بیک والی شکن با پیشکش فراوان بدرگاه آسمان نشان آمده منظور نظر کیمیا اثر گردید آنحضرت از
شکار مراجعت کرده بعد از زیارت آباء واجداد متوجه سرخاب شده درصاین کره وکی نزول نموده در مقام ارج
وباج آنحضرت انحراف یافته **وقایع متنوعه** هم درین سال لوندبیک کرجی لشکر سنگی کشید حسین بیک حاکم
آن دیار بود با فوجی از لشکر جرار بجنگ آمده وبین الجانبین محاربه در غایت صعوبت دست داد وشکست بر
سپاه سنگی افتاد وحسین بیک دران معرکه شهید شد لوندبیک کرم معاودت نموده ومروان سنگی درو تجمع
نمانده پسرش الوند را حاکم خود گردانیدند هم درین سال خان سلطان استاجلو که امیر الامرا بود وفات
یافت ودیو سلطان روملو امیر الامرا شد شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم
بن سلطان خواجه علی بن سلطان صدر الدین بن سلطان صفی الدین درین سال عرض مرض بر جوهر
ذات آنحضرت مستولی گشته حکمای مسیحادم واطبای حذاقت شیم هرچند معالجه کردند فایده نداد وساعت
بساعت ضعف قوت پیدا کرد وطبیعت از مقاومت او عاجز گشت **بیت** درین وقیعه بماندند جمله حکما ،
چکنند با قضای کن فیکون ، اصول نبض چو شد منحرف ز جنس اصل ، بپای عجز فرو رفت پای افلاطون ،
صلاح طبع چو سوی فنا روی نهاد ، بماند بهت زده در دست بوعلی قانون ، لاجرم در شب دوشنبه

نوزدهم شهر رجب آفتاب سپهر اقبال از برج جاه و جلال بمغرب فنا غروب نمود و نیر آسمان سلطنت در
ابرج عزت و کمال بسر حد زوال نقل فرمود بیت گرچه دل از کار این کهنه فرش • جز بد از نفس پرغش
بر رخش ... [illegible] • شد از کشت آباء عالم بدر • و نفس آن زر و کرد و ملک کرد • امیر جمال الدین محمد استرآبادی
بدین ... آنحضرت را غسل داده بعد از آن نعش او را باردبیل برده در جوار آبا و اجداد بزرگوارش دفن
فرمود بیت زره برده عالمش درنج • نهان گشت در خاک مانند گنج • بار خدایا و زیر و ...
برنهج معدلت و شفقت زندگانی میکرد و از مهابتش هیچکس بواب تعدی بر روی خلایق نمیکشود بیت
دانشمند کرد و نی ز روی ادب • هر پیشه ... خویش ... • زکوة و ... وزکار • بند جا ...
ورزش کهر • نه با حاکمان نسبت میل و قصد • نه با قاضیان و صحبت رفت • هر آنکه تلبیس کرد و حج
نام • چو صبحش ... بود سی ... • میان ترازو شدی سنگسار • بز هر که مایل شدی از هوا •
مدت عمرش سی و هشت سال بود و زمان سلطنتش بیست و چهار سال و مملکتش آذربایجان و عراق عرب
و عراق عجم و خراسان و فارس و کرمان و خوزستان و بعضی از قات دیار بکر را نیز متصرف بود و آنحضرت
در میدان رزم هر برزی بود و خنجر گذار و در مجلس بزم ابر جود و گوهر بار از غایت سخاوت زر تمام عیار
و سنگ مقدار در نظرش یکسان بود و بواسطه علو همت حاصل بحر و کان بخشش بکرد و زمانش وفا
نمی نمود و اکثر اوقات خزانه اش رو به خرابی داشت و بنگار میل تمام داشت و تنها شیر را میکشت
و امر کرده بود که هر کس خبر شیر بیاورد و کلاه و اسب و زین بدو دهند و هر که خبر پلنگ بیاورد اسب بی زین
بدو دهند و تنها میرفت و شیر و پلنگ را بقتل می آورد آنحضرت در ایام سلطنتش پنج جنگ کرده بود جنگ اول
با فرخ یسار پادشاه شیروان در موضع جبانی جنگ دوم با الوند و در شرور جنگ سیوم با سلطان مراد در المه قولاق
همدان جنگ چهارم با شیبک خان در حوالی مرو جنگ پنجم با سلطان سلیم در چالدران اولاد ذکور آنحضرت چهار

بعل و بر کامور

اول نواب کامیاب سپهر رکاب شاه طهماسب دوم سام میرزا سیوم القاص میرزا که برهنمونی نفاق
خیال قدم جرات در وادی مخالفت نهاد چهارم ابو الفتح بهرام میرزا اولاد اناث آنحضرت
اول خانش خانم دوم در اصداف خلافت و کواکب افلاک ولایت پری خان خانم سیوم خورشید احتجاب
کردون جناب مهین بانو سلطان چهارم فرنگیس خانم پنجم شاه زینب خانم اولاد ذکور و اناث آنحضرت
که در طفولیت وفات یافته اند ذکر ایشان درین کتاب متضمن فایده نیست بنابران راقم حروف بر این
آن نگرویده و در تاریخ آنحضرت گفته اند بیت شاه گردون پناه اسمعیل • آنکه چون مهر در
نقاب شده • از جهان رفت و ظل شد تاریخ • سایه تاریخ آفتاب شده • بیت هر که مارا
کند به نیکی یاد • نام او در جهان به نیکی باد • رباعی شاهی که چو خورشید جهان گشت مهین • برد و
غبار ظلم از روی زمین • تاریخ وفات آن شه تیر کمین • از خسرو دین طلب که شد خسرو دین •
قاسم خان بن سید ک خان بن جانی بیک بن براق بن قراجه بن قوزی خان بن ارمغان بن حنهای خان
بن ایرزن بن ساسی بوقا بن قولی بن آورده بن جوجی بن چنگیز خان درین سال از عالم انتقال نموده و پادشاهی
شجاع بود و ممالک دشت قبچاق و احشام قزاق بعد از وحق نظر خان فرزندش خان گشت حالا فرمان فرمایی
ایشان اوست شیخ شاه بن فرخ یسار درین سال از دار الملال بدار السرور انتقال نموده مدت سلطنتش بیست
سه سال بود و مملکتش تمام شروان بعد از آن سلطان خلیل پسرش قایم مقام شد خواجه جلال الدین خواند
امیر تبریزی که بعد از میرزا شاه حسین وزیر گشته بود و در روزی که وزیر شد این رباعی خواند رباعی
ای نور دو دیده جهان افروزم • رفتی تو و چون شب سیه شد روزم • گویا من و تو و شمع بودیم بهم
کایام ترا کشت و من میسوزم • مادام که لباس ستعار حیات بر قامت فلاکت آنحضرت مزین بود
خواجه مومی الیه وزیر مستقل آنحضرت بود بعد از فوت خاقان اسکندر شان مستقل وزارت حضرت شاه

دین پناه گشته میان او و دیو سلطان روملو که امیرالامرا بود کدورتی سانح شده آخرالامر منجر بدان شد که اشتغال
نواب عمده امیر موصی الیه اساس لقایش منحرف گشته خاک وجودش بباد فنا رفت مشهور است که روزی که او را در
تور با هیمه سوخته‌اند این بیت مناسب حال خود میخواند بیت گرفتم خانه در کوی بلا در من گرفت آتش ❊ دگر گو
خانه در کوی بلا گیرد چنین کمیره ❊ جلوس شاه دین پناه طهماسب بر تخت سلطنت در چاشتگاه روز دو
شنبه نوزدهم رجب همین سال حضرت شاه دین پناه ظل الله خلف خاقان اسکندرشان بر سریر سلطنت نشست
در آن وقت سن مبارکش ده سال و شش ماه و بیست روز بود بیت طهماسب شاه عالم گر نصرت الهی ❊ جا یافت شاه
غازی بر تخت زر گرفتی ❊ جای پدر گرفتی کر روی جهان مسخر ❊ تاریخ سلطنت شد جای پدر گرفتی ❊ امرای عالی
تبار و وزرای عالی مقدار کمر خدمت بر میان بسته بجای خود ایستادند بیت بشه شاهزادگان سپاه
چو شاهان شطرنج در پیشگاه ❊ صدور خرد ور دران انجمن ❊ نشستند چون گل بصدر انجمن ❊ و سایر اکابر و اصاغر
بر اطراف بارگاه سپهر اشتباه قرار گرفته چشم و گوش باشارت آنحضرت نهادند و مناظم دین و دولت و کار
ملک و ملت رونق تمام یافت مصراع بازار نو بدو شاه نو آمد پدید ❊ شاه دین پناه اعیان و امرا
بمواهف پادشاهانه و عوارف خسروانه اختصاص نموده همه را خاطر جویی کرد و زمام امور مملکت را بدیو سلطان روملو
رجوع نمود و نظارت دیوان اعلی را بعد از احراق جلال الدین محمد بقاضی جهان قزوینی تفویض کرد و امر قوام الدین
حسین را او رام صدارت با میر جمال الدین محمد استرآبادی شریک گردانید و در آن ... سلطان ... قاق
نمود و حکومت خراسان را بطریق سابق بدرمش خان حواله کرد عبید خان بن محمود سلطان که در بخارا حاکم شد
بعد از قتل شیبک خان داعیه تسخیر خراسان داشت و از بیم حسام خاقان اسکندرشان دندان طمع بکام در
کشیده و بمملکت بخارا قناعت نموده بجای خود نشست در این سال باتفاق قانان چنگیزی و ازبکان فتنه انگیز
از آب آمویه عبور کرده متوجه خراسان شدند چون این خبر بهراة رسید تیمورا و غلی و حسین میرزا و خواجه حبیب الله

و سایر غازیان و دولتخواهان بمجلس قانان عالیجاه رفته بر بساط مشورت نشستند خاطر ایشان بتحصین قرار گرفت
ضبط دروازه فیروزآباد بخواجه حبیب الله قرار گرفت و دروازه عراق را تیمورا و غلی مستحکم گردانید حسین میرزا
بهادرخان بدروازه ملک را مضبوط گردانید و درمش خان با جمیع غازیان در ارگ و سام میرزا ساکن گردید
نسبت ایشان بادروب و بروج علی السویه باشد که از هر طرف مردی که احتیاج باشد بمدد وی توانند رسید
روز دیگر کوچم خان و عبید خان و سایر سلاطین بنواحی آن بلده فرود آمدند و کوچم خان در قریه [illegible]
نزول نمود و عبید خان و بخارائیان در باغ آهو قرار گرفتند و سونجک سلطان با جمیع بهادران در باغ
مراد لنگر اقامت انداخته و ابو سعید سلطان در قریه میران قبه بارگاه بلند ساخت حاصل آنکه نفس بلده هرات
را ازبکان چون پرگار در میان گرفتند بیت بگرد وی هری حلقه بست آن سپاه ❊ چو هاله که گیرد دو
گرد ماه ❊ ازبکان روی بنهاد متوجه دروازه فیروزآباد شدند و ملازمان خواجه حبیب الله و سایر سرداران
پیاده و سواران برزم ساز و پیادگان تفنگ انداز از ملحقات بیرون خرامیدند و بیادجرات نیران
جنگ را مشتعل گردانیدند بضرب تیر و تفنگ ایشان را مغلوب ساختند و روز دیگر عبید خان و سایر
ازبکان سوار شده و فوج فوج بکوچه بند آمدند غازیان بضرب تفنگ مرگ آهنگ ایشان را متفرق گردانیدند
بیت ز هر گوشه ابر تفنگ آله رای ❊ چه ابری که از ژاله شد جان ربای ❊ در آن اوقات بکرات از جنود
ازبکیه و دشمنان خاندان با سیدان کارزار آمدند هر کرت آن گروه شکست یافته خایبا و خاسرا باز
میگردیدند چون ازبکان را تیر مراد بر هدف مقصود نرسید صبح سعادت از افق طالع شان ندمید ناچار
در صلح درآمده و حلقه موافقت جنبانیدند کوچم خان نشانی بدرمش خان فرستاده مضمون آنکه ترک
نزاع نموده از شهر بیرون آیند و مقالید بلده تسلیم نمایند که در سلک امرای این جانب اندراج نمایند
چون درمش خان از مضمون نشان واقف گشت نشانی از زبان سام میرزا بکوچم خان فرستاد

واینک مضمون عمدة الخواقین کوپم خان بعنایات شاهانه مستظهر بوده بداند که نشانی که بنام دورمش فرستادی
بود و بنظر ما درآمد از توجهات عجب است که با وجود دیدن معارک و طی مسالک و تجربه در امور و اختلاط ما امثال
این امور را پسندیده عاجیبنانی باید که در روز کوچ کرده بجانب شهر خود روی و از غضب تیغ بیدان درگاه شاهی
اندیشیده در حفظ ناموس خود باشی با شارت دورمش خان روانه کوپم خان کردانیدند پس از اطلاع بر مضامین
الیه بر مضمون مسطور باز در جنگ آمد روزی دورمش خان با فوجی از مخصوصان سرفراز بیج میرزا سلطان
محمد که مشرف بر باغ مراد بود برآمد جمعی از ملازمان بسرداری قراابنک بباغ مراد فرستاده و عساکر ظفر
شعار بر سمند تیز رفتار سوار شده بطرف باغ مذکور بحرکت آمدند چون بباغ سفید رسیدند که محل پاسبانان
ازبکان بود جنگ عظیم بوقوع انجامید ازبکان خونریز از دست شامیان پرستیز راه گریز پیش گرفتند
دلاوران سفاک و غازیان بی باک از باغ سفید گذشته تا در باغ مراد راندند یکی از دلیران بضرب گرز
گران در باغ شکسته قضا را در آن وقت عبید خان بسوی سونجک محمد سلطان آمده بود با یکدیگر صحبت میداشتند
که فوجی از ازبکان سراسیمه و مضطر نزد ایشان آمده گفتند که برخیزید که لشکر قزلباش و شامیان اوباش
از روی پرخاش زور آورده بباغ آمدند سونجک محمد سلطان از غایت اضطرار در جوی افتاده عبید
خان از بیم تمام خود را باسب رسانیده بطرف معسکر خود گریخت و غازیان از همانجا بازگشتند چون جلادت
و دلیری چنین از غازیان صادر شده معلوم ازبکان گشت که گرفتن هرات بجنگ از مقوله ممتنعات است کوچ
کرده روانه بلاد خود شدند **گفتار در قضایایی که** در سنه احدی و ثلثین و تسعمایه واقع شده در این سال
در میانه دیو سلطان روملو و کپک سلطان استاجلو بواسطه وکالت غبار نقار ارتفاع یافت چه ملازمان
دیو سلطان در رنجور رسید بوده اند از امرای استاجلو تنزل کرده رخصت رفتن بخراسان و مقابله
کردن با ازبکان حاصل نموده روانه ییلاق لار کردیدند چون بر توقف و وصول بر ییلاق مذکور انداخت بر نجوم

سلطان

سلطان تکلو و ابی کلهر و علی سلطان ذوالقدر حاکم شیراز و قراجه سلطان تکلو توپیدار همدان و سایر امرای
عظیم الشان نامه در قلم آورده مضمون آنکه ما با خیل و سپاه با مرشد شاه دین پناه بر سر ازبکان میرویم میباید که
آن عزیزان طریق اتحاد و یگانگی را منظور داشته عساکر خود را جمع آورده در ییلاق لار باردوی ظفر شعار
ملحق گردند و قاصدان از جهت رسانیدن کتابات در حرکت آورده و در آن تابستان آنجا ییلاق نموده حکام
مازندران و هزار جریب و رستمدار ملازمان خود را با تحفه بیشمار بدرگاه آن امیر عالی تبار ارسال کردند
امرای نامدار با سپاه بسیار در ییلاق لار باردوی ملحق شدند و دیو سلطان بلوازم طوی و جشن پرداخت
اقداح می ارغوانی از دست ساقیان گلعذار دایر گشت و مغنیان طرب ساز و الحان مطربان خوش آواز
از عشرتخانه ناهید در گذشت **بیت** نغمه سرایان زهره نوا : در شده بچرخ آمده در هوا : زهره
تهی جام نای بدست : گرفته همی آفتاب بدست : مغنی چو دف را بدستان گرفت : نی انگشت
حیرت بدندان گرفت : چو زلف پری پیکران تار عود : ز جان حریفان برآورده دود : و نشانها
بمهر شاه دین پناه رسانید که همراه آورده بود بحکام کاشان و قم و سایر ولایات عراق فرستاده و جبه
جوشن آورده بملازمان امرا بخشش کرد و بدانه انعام و احسان مرغ دل ایشان را رام کردانید و مجموع
او کرویدند بامرا گفت که شاه دین پناه متوجه تربیت و رعایت من بود و کپک سلطان افساد کرده بنابر آن
از آن دیار بیرون آمدم از شما میخواهم که از صمیم قلب کمر امداد بر میان بندید که تا منصب وکالت را
از وی انتزاع نمایم امرا با وی موافقت کرده بجانب تبریز بحرکت آمدند کپک سلطان چون از
توجه ایشان خبردار گردید با مقربان خود مشورت نمود چاره جنگ گفت دیو سلطان مردی حق ناشناس
و بیوفاست با وجود چندان عواطف و اشفاق که از شاه دین پناه در باره او بوقوع انجامید طریق کفران
نعمت را مسلوک داشته نسبت بآنحضرت این نوع سلوک میکند صلاح در آنست که توکل بر خداوند ملک بخش

گروه از غلبکی ایشان اندیشه نمائیم و باستقبال شتافته ابواب جنگ و جدال بر روی ایشان بگشائیم
کپک سلطان این سخن را رد کرده گفت ما هر دو غلامان شاهیم و از محبان این درگاهیم با یکدیگر نزاع
نیکنیم بعد از آن بوسلطان را تا ترکمان کندی استقبال نموده باتفاق متوجه درگاه عالم پناه شدند در حین
آنکه بدان شرف ملازمت دریافتند و بوسلطان قراجه بیک استاجلو و نارین بیک قاجار را که خمیرمایه آن
فتنه بودند بقتل آوردند و قاضی جهان را گرفته بقلعه زلوری فرستاد و کپک سلطان را با جمیع استاجلو
روانه غزای گرجستان گردانیده بعد از رفتن ایشان تولی که متعلق استاجلو بود قطع کردانید کپک
سلطان بواسطه مخالفت چشم آن میداشت که بوسلطان او را در وکالت شریک خود گرداند اما آن
اندیشه از حیز قوت بفعل نیامد بیت منسوخ شد مروت و معلوم شد وفا ✽ و ز هر دو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا
درین سال شاه دین پناه نظارت دیوان اعلی را بامیر جعفر ساوجی حواله نمود و اندرین سال چوهه سلطان
مهر بجای کپک سلطان زد و هم درین سال قشلاق در تبریز واقع شد وقایع سنه [illegible] و درین سال
دورمش خان بن عبدی بیک شاملو وفات یافت شاه دین پناه حکومت هراة را ببرادر زاده او حسین خان
عنایت نمود و علی سلطان والی شیراز درین سال از عالم فانی بجهان جاودانی شتافت شاه دین پناه
حکومت آن دیار را ببرادر او سلطان ذوالقدر شفقت نمود و امیر جمال الدین محمد استرآبادی از جمله تلامذه
مولانا جلال الدین محمد دوانی بود و بعد از آن در هراة در خدمت مولانا شیخ حسین محتسب شرح طوالع مطالعه
نموده آخر صدر رفاقان اسکندرنشان شد چنانکه مذکور گشت و میرزا شاه حسین با وی در مقام کدورت
سلوک مینمود و بنا بر آن امیر غیاث الدین منصور را بپایه سریر اعلی طلب کرد تا او را با وی شریک گرداند
اما بوقوع مقرون نشد مکرر میانه ایشان مباحثه واقع گشت و چون مطایبه و هزل بر مزاج امیر جمال
الدین محمد غالب بود مباحثه را بظرافت منجر میساخت و غیاث الدین منصور را حصول مقاصد بجانب شیخ از

مراجعت فرمود و مولانا خلیل الله منجم کاشی این رباعی را در سلک نظم آورد رباعی ای میر با القاب
مقید رفتی ✽ ما نوشته ترا خلیفه چند رفتی ✽ تعظیم تو آخر خواه اول کردند ✽ افسوس که پیک آمدی و
پر رفتی ✽ و در مرتبه اول که خاتم المجتهدین وارث العلوم سید المرسلین شیخ علی از عراق متوجه پایه سریر
خلافت مصیر شد و میانه ایشان طریق محبت ظاهری مسلوک بود میر قرار داد که شیخ در نزد او شرح
تجرید مولانا علی قوشچی را بگذراند و وی در خدمت شیخ علی قواعد خواند میر گفت که بواسطه افاده و استفاده
هفته هفته آینده آخر الامر شیخ یک درس از امور عامه شرح تجرید بر میر گذرانید و در هفته که مقرر بود
میر فقه خواند میر عارض کرده درس نخواند فی الواقع بعد از محقق بارگاه قدسی خواجه نصیر الدین محمد طوسی
هیچکس در اعلام مذهب حق جعفری و ملت ائمه اثنا عشری زیاده از آنحضرت سعی نکرده و در منع و زجر
فسقه و فجره و قلع و قمع قوانین مبتدعه و ازاله فجور و منکرات و اراقه خمور و مسکرات و اجرای حدود
و تعزیرات و اقامت فرایض و واجبات و اوقات جمعه و جماعات و احکام صیام و صلوة و تفحص حال
امامان و موذنان و انقطاع شرور مفسدان و موذیان و انزجار مرتکبان فجور بحسب الطاقه مساعی جمیله
بظهور رسانید و عامه عوام را بتعلیم شرایع و احکام اسلام ترغیب و تکلیف نمود درین سال از عالم
انتقال نمود و نعش او را بموجب وصیتش نقل به کربلا کردند و در آنجا دفن نمودند گفتار در قضایا
که در سنه اثنی و ثلثین و تسع مائه واقع شده ذکر محاربه نمودن شاه دین پناه با امرای استاجلو
درین سال بواسطه قطع الکای امرای استاجلو آغاز مخالفت کرده کپک سلطان در اوایل [illegible]
از طریق خلخال بسلطانیه آمد مقتدی سلطان و قلیچ خان و کرو بیک و بدر بیک برو ملحق شدند و متوجه
میدان قتال گردیدند چون دیو سلطان و چوهه سلطان از مخالفت امرای استاجلو گشتند با لشکر گران
بکمال استیفای اعداد و اجلال رجال آن ماجرا بدر خدمت شاه دین پناه متوجه ایشان شدند

١٠٦

و در موضع سنگچک نزول نمودند و در خاطر ایشان گذشت که نوبت دیگر با گنگ سلطان طرح مصالحه اندازند
و شاید آن فتنه را به آب مدد منطفی سازند و غبار رخت و آتش فتنه که در میان برخاسته فرو نشانند
بزلال موعظه و نصیحت فرو نشانند قاسم خلیفه و رخاق را به رسم رسالت نزد امرای استاجلو ارسال نمودند
و در باب تمهید اساس وفاق و قطع شجره نفاق فصلی مشبع پیغام فرمودند قاسم خلیفه و رخاق مقتضای
نص و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما عمل نموده و راه موافقت پوشیده و دست صلاح
از آستین صدق بیرون آورده و نزد گنگ سلطان آمده در صلاح جانبین سعی بلیغ نمودند اما نقار آتش فتنه
غالب آمده شرار شر مشتعل گشته و قطع رشته خصومت جز تیغ تیز تعلق نگرفت و مخاطبات و مکالمات
بمضاربات سرایت کرده و نصایح نافع‌تر از آب زلال و سحر حلال نزد ایشان چون خاک خوار و بی‌مقدار
گشت و مواعظ در وشنتر از نور و نار پیش او چون بادی و بی اعتبار شد **بیت** بود کز آواز خوش نای و نی
بی خطر مرده را از علاج طبیب ؛ بناد آن بود پند پس صواب ؛ نشاید نوشتن نصیحت بر آب ؛ و در فرو
آتش پیکار آتش پای گشتند و دیده و کامکاری خاک در چشم وفاداری انداختند و صف‌ها صف صف آراستند
شمر و فضول در پس غلاف فتنه کشیدند و با لشکر جرار چون سپهر تیغ زن و صبر و داد و بلسان سنان
شهاب نیزه و رو خنجر گذار با غلاف آتش دو دو تیغ در ریاح آورده و با جوش و خروش و بکر دار آب از هوا
بجوش مثوجه میدان جدال و قتال شدند و از هر دو طرف تعبیه صفوف و تهیه اسباب رماح و سیوف
قیام نمودند و از جانب قلب سپاه نور طلعت شاه دین پناه و آرایش یافت و دیو سلطان و دو میه سلطان
در خدمت آنحضرت توقف نمودند و در میمنه بیرون سلطان تکلو و قرابه سلطان تکلو و اخی سلطان تکلو
ایستاده و در میسره و دمری سلطان شاملو و نوا القدار و علی محمد خان قرار گرفتند و جنود استاجلو را
از هر طرف قوال چشم امید منور ساخته لوای گنگ سلطان روشن بود و در برانغار از فرشکوه سنجش

سلطان مستحکم نموده و دور جوانغار از لمعان تیغ و سنان قزاق سلطان آرایش داشت و چون آن دو
کینه خواه با یکدیگر رسیدند از دل از حسرت خون شد که چنین دو لشکر از یک جنس با بیست (؟) نگفت
یکدیگر اعدای دولت را منکوب و دشمنان ملک را مقهور کردانیدند گنگ سلطان و منشا سلطان بر
امرای تکلو اسب انداختند و از گرد و نعال مرکبان چشمه آفتاب پوشیده و از غبار سم اسبان بسیط غبرا بر اوج
بر سر کشید **بیت** نمود ار گشت از غبار سمند ؛ زمین و کرد بر سپهر بلند ؛ ز گردی که بر چشم افلاک ریخت ؛
زمین بر سر از دست خود خاک بیخت ؛ گنگ سلطان و منشا سلطان چون رعد غرنده و برق درخشان
تیغ کشیدند و تیر و خشت پیمودند و از هر طرف بتاختند و مبارز می انداختند به هر ضرب شمشیری یکی را به
عدم روان میساختند و به هر زخم پیکان پهلوانی بر خاک هلاک می‌انداختند **بیت** بهر جا که ایشان نهادند
پی ؛ نوکشتی در افتاد و آتش بنی ؛ زمین را بخون بار تشنا ختند ؛ همی اسب بر کشتگان تاختند ؛
همه رزمگه گشته چون کوه کوه ؛ هم بر فکندند زهر دو گروه ؛ شکست بر تکلو افتاد و بیرون سلطان و قراجه
سلطان بقتل آمدند استاجلو ایشان را تعاقب کرده و در پس نعب کرد آمدند پادشاه سلیمان مکان با
فوجی از قورچیان بایشان حمله نمودند **بیت** نوابت شکوه و طلایه سپاه ؛ گل باغ اقبال طهماسب شاه ؛
بجنبید بر عزم جولان دلیر ؛ به آهنگ میدان چو غرنده شیر ؛ گنگ سلطان چون شهاب بلند پرواز
چتر همایون را بال اقبال کشاده دید مرغ صفت بال در دام اضطراب کرده پای از میدان جنگ باز کشید
عنان بدست نامرادی داده با جمع اندک و خوف بسیاری بوادی فرار شتافت قورچیان ایشان را
تعاقب کرده جمعی را بقتل آوردند امرای استاجلو بجدود اهر آمدند و از آنجا یلغار بر ایشان رسیدند
ناچار بنا به مظفر سلطان حاکم رشت بردند مظفر سلطان هشت هزار پیاده بمدد ایشان فرستاد و چون
این خبر باردو رسید شاه دین پناه اردو را در خلخال گذاشته یلغار فرمودند و دیو سلطان و جوهه

سلطان و محمد خان ذو القدر و علی وامی سلطان و دمری سلطان را مستقلا یکرده اند چون افغان کار
خوزویل رسید نوزکاه و کپک سلطان و منتشا سلطان و قراق سلطان و کرد بیک و بدر بیک و قلیج خان
میمنه و میسره را آن بسته مانند شیر ژیان و ببر دمان از جنگل گیلان بیرون آمده صف آرای شدند و آن
لشکر خونخوار را آن ورد و دریای زخار بتموج آمدند و غبار معرکه پیکار را متصاعد نمود و شمشیر آبدار سرهای سرافراز بخاک
مذلت انداخت بیت فرو ریخت چندان سر و دست و پای ✿ که از جنس خالی نشد هیچ جای ✿ چنان زد
چندان هم خون ز تیغ ✿ که صد سال باران نبارد ز میغ ✿ آخر الامر نسیم ظفر ربانی بر پرچم امرای شاهی وزید
لک سلطان پای در وادی فرار آورد و امرا ایشان را تعاقب کردند و اکثر گیلانیان را بقتل آوردند و کپک و منتشا
لک و تن از مخلب عقاب خلاص گشته بمشقت تمام گیلان رفتند گفتار در … نمودن پادشاه و متوجه
شدن بسوی هند در این سال پادشاه بهرام شکوه ظهیرالدین محمد بابر متوجه ولایت بهره گشت چون کابل
افغان از توجه پادشاه عالیجاه خبر یافتند آن دیار را انداخته فرار نمودند پادشاه آن ولایت بیکی از ملازمان
سپرده بصوب کابل عود نمود در این سال بطرف لاهور روانه شده آن بلده را نیز تصرف نمود سلطان ابراهیم
که والی هند بود با لشکری از ریگ بیابان افزون و از حساب محاسبان بیرون با اقبال کوه پیکر حضرت منظر
بیت همه زنده فیلان گردن شکوه ✿ جنیبی چو دریا بهیکل چو کوه ✿ متوجه میدان قتال گردید بخیال
اگر مبادا پادشاه از آمدن او آگاه گردد و لاهور را گذاشته بکابل مراجعت نماید بخلاف تصور پادشاه
تیغ کین از نیام آخته و رایت نصرت آیت افراخته با جیش سعد و بصوب سلطان ابراهیم روان شد و
در موضع ... موضع پانی پت تلاقی فریقین دست داده و گرد میدان بر فرق فرقدان نشسته و آن گروه شکوه
چون شیر خشمناک در یکدیگر افتادند و سر و شمشیر در یکدیگر نهادند بیت ز برنده شمشیر تارک
شکاف ✿ شکاف اندر آمد ز تارک بناف ✿ گران گرز در روی سر سروران ✿ وزان درد سر سروران

سرگران ✿ ندای فلکی و صدای کوس پادشاه بسمع رسید که الم ترکیف فعل ربک باصحاب الفیل
چو سلطان ابراهیم اقبال را پشت داده و سپاه جغتای بضرب تیر و تفنگ اکثر ایشان را مجروح و بی روح
ساختند بیت ز هر گوشه خرطوم پیلان جنگ ✿ چو قندیل پر شد ز تیر خدنگ ✿ هندوان از میدان ستیز
رو به بیابان گریز نهاده و دوران و یاران ... بیت گریزان شده زنگی خانه سوز ✿ بدامان
کوه چون شب از ترک روز ✿ رسیده در دیوان زجانان امید ✿ چو زاغان ز پرواز باز سفید ✿ سیاهان برآورده
بچنگال سیاه ✿ چو سایه شده پایمال سپاه ✿ ز برق تفنگ گرم و گرد کش همه ✿ گریزنده چون دود از آتش
همه ✿ سلطان ابراهیم همچنان خوف و بیم بهادرانه ... پادشاه اولاد و افغان نقل آوردن
حکومت دهلی را با فتح قدم داده روانه آگره گردید و بلاد هندوستان را متصرف گشت گفتار در گرفتن عبید خان ازبک
شهر طوس را چون اختلاف امرای درگاه و قتل خواجه حبیب الله و استیلای شاملیان بی راه و مردود ...
و قتل بیرون سلطان و پریشانی خراسان بعبید خان رسید از آب آمویه عبور کرده بمرو آمد و آنگاه با فیل و
سپاه روانه شهر طوس شد و زمره از سلطانان و بهادران بظاهر آن بلده خرامیده و آن شهر را چون
دایره در میان گرفت و در آن زمان خانه کچ بیرون سلطان در آن مکان بود و غازیان مبلغ اینان از
شهر بیرون آمده مقابله نمودند و زمان کشش و کوشش از صباح تا رواح امتداد یافت و غازیان بشهر
آمدند و عبید خان ایشان را احاطه نمود و غازیان مدت چند ماه در آن محاصره مصابرت نمودند در آن اثنا
ذخیره جمع در کانون محصوران نضج یافت و دود دل گرسنگان از گره تار گذشت و وقت تنگ بمرتبه
رسید که چرم کهنه را جوشانیده میخوردند و بعضی که اسب داشتند رگ ایشان را گشاده خون آن خوردند
و بجهه علیق اسپان چوب را تراشیده بعوض کاه میدادند بیت فشرد آن چنان قحط پای ثبات
که نایاب شد نان چو آب حیات ✿ گرسنه شکم بر شده و خفت چشم ✿ که همسایه گوشت بود شیشم ✿

و غازیان نزد حکام خراسان فرستاده کومک طلبیدند هیچکس نفرستاد و خبر رسید که محصوران از قلعه
درگذشت چنانکه از کمینه برایشان مستولی شدند و ولایت معهود متصرف آن قوم مردود و در آمد عبید خان یکی از
روانه هسته آباد گردید **گرفتن کپک** قرا سلطان ازبک بلخ را در این سال کپک قرا سلطان ولد جانی بیک
سلطان بر سر محصول بلخ بسیاری از ازبکان مجهول بلخ ظاهر آمد محمد زمان میرزا در آن بلده متحصن گردید
بعد از دو سال بابر پادشاه ویرا طلب نمود و محمد زمان بلخ را گذاشته متوجه آگره گردید کپک قرا سلطان
بر بلخ مستولی شد میرزا محمد زمان چون باگره رسید بابر پادشاه ویرا رعایت کرده مبلغ بیست هزار تومان
انعام بوی عنایت نمود **جنگ علاء زمان** زین الدین سلطان با جغتایی بهادر ازبک در این سال جغتای
با سه هزار سوار آهنین پوش با جوش و خروش تا سمت خراسان آمده غارت کرده و علم مراجعت برافراخت
چون زین الدین سلطان شاملو حاکم اسفراین این خبر را شنید محمود بیک را با جمعی از علاء زمان خود بجنگ ایشان
ارسال نمود در شش فرسخی اسفراین سپاه ظفر قرین با ازبکان الی وی رسیدند از طرفین دست بقتال
بر آوردند و کشش و کوشش تا مرتبه رسید که از جانب او چند کس کشته شدند و از
جانب ازبک که سه هزار بود هفتصد نفر بقتل آمدند شب از طرفین بموافقت شهسوار گردون عنان از
کارزار در بر تافتند سپاه ازبک راه بخارا پیش گرفتند و غازیان باسفراین عود نمودند **وقایع متفرقه**
در این سال شاه دین پناه در قزوین قشلاق نمودند هم در این سال کارکیا احمد حاکم لاهیجان در قزوین بخدمت
شاه ظفر قرین آمده منظور نظر گشته بوطن خود مراجعت نمود کشته شدن خواجه حبیب الله روزی که
مشغول بود جماعتی شاملویان که مرسوم بدیشان نرسیده بود نزد خواجه آمدند و آواز بلند کرده گفتند
چون مواجب بدست ما نمی آید از نوکری ما را اخراج کن خواجه گفت شما را رخصت دادم ایشان در برابر گفتند
پس چیزی بما بنویس که خط راه باشد خواجه از کمال غرور دوات و قلم طلبید بدست خویش رخصت ایشان

نوشته مهر کرده بدیشان سپرد و شاملویان در زمان نزد احمد خلیفه که سردار ایشان بود رفتند و کیفیت
سخن خواجه را بوی گفتند خلیفه احمد باتفاق ایشان خانه خواجه را احاطه کردند ملازمان خواجه بمنع مشغول شدند
آخر شاملویان زور آورده و پسر خواجه را بقتل آوردند و تمامی اقربا و نوکران خواجه را که قریب صد نفر بودند
شربت فنا چشانیدند و درویشی یک رو علو خواجه را گرفته بمشار الیه التماس نمود که مرا نزد سام میرزا ببر
که اگر کشتنی باشم مرا بکشند درویش یک جامه بسر او انداخت که کسی او را نشناسد او را شناخته بقتل آوردند
وی بغایت کریم بوده در ماه رمضان هر کس که استعداد گوشت خریدن نداشت زیاده از آنچه در آن
ماه او را کافی بود بوی دادی و در اوایل زمستان محتاجان عور جامهای پنبه دار و پوستین چراغ
ارزانی داشتی و مقرر کرده بود که مریضان محتاج اسباب علاج از شربتخانه او ستانند و یکی از ملازمان
خود را معین کرده بود که هر روز در اطراف ولایت گردیدی تا غریبی که فوت شده باشد او را کفن دادی
و از مردم اکابر کسیکه بصحبت رسیدی از وی پرسیدی که اگر در جوار تو محتاجی باشد مرا اعلام کن تا احتیاج او را
بر آورم **گفتار در وقایع** سنه ثلث و ثلثین و تسعمایه ذکر محاربه نمودن دیو سلطان و چوهه سلطان و امرای
استاجلو در موضع شرور و شکست یافتن ایشان و کشته شدن کپک سلطان از آن زمان که از دیو سلطان
و لاوران گیلان فتنه بود روز بروز در تب دیگر آن بود که بچه طریق منصب وکالت را از دست دیو سلطان برون
آورده و در مقام آن بود که چهره مراد بجه در آیینه مقصود رو نماید و کدام منصوبه مهره امید از ششدر غم
بیرون آورد و بنابراین در اوان با سپاه فراوان از گیلان رایت عزیمت بطرف اردبیل برافراخت
دیو سلطان و چوهه سلطان عمر بود مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود و بواسطه کبر سن خلل تمام بجوهر
عقلش راه یافته در اردبیل ساکن بود باتفاق یاقوت بیک ذوالقدر و بیک چلبی و امرای طالش قریب
سه هزار و هشتصد سوار باستقبال شتافتند و در قراد رود بیکدیگر رسیدند و در برابر هم صف آراستند

منت سلطان با فوجی از شجعان که غبار معرکه را توتیای دیده دولت دانستندی و آب حیات را از
علامات زنگ جستندی بر قلب ایشان حمله نمودند با وجود لشکر بسیار و غرور بیشمار غبار بی
برفرق خود بیخته از پیش اندک نفری فرار اختیار نمودند و استاجلویان ایشان را تعاقب کرده احمد آقا جاوشلو را
اوان توقابی قاروق سلطان بود با بادنجان سلطان را بقتل آورده سر و سر امرا آورده و استاجلویان
بشهر آمدند و احرام زیارت حضرت سلطان اولیا شیخ صفی الدین اسحق بسته بادب تمام و غایت تعظیم
و احترام شرایط زیارت بجای آوردند و علم عزیمت بجانب تبریز افراختند چون خبر قتل بادنجان سلطان
و تیز رفتن امرای استاجلو بجانب تبریز بشاه دین پناه رسید دیو سلطان و چوهه سلطان و ذوالقدر
او غلی محمد خان را با هشت هزار سوار نیزه گذار و هزار قورچی بجنگ ایشان فرستاد و امرا بسرعت تمام بطرف
معاندان ایلغار نمودند و در آن زمان استاجلویان به تبریز رسیده بودند ناگاه دیو سلطان با دلاوران که هنوز
از تیغ کوه کلاه نشان نه روشنی نورزه و از نوک پیکان موشکاف هر یک بصد پاره شدی پیدا شد فوج از
سوار بیت همه بر ستوران فولاد سم ۞ کمر وار در بحر فولاد گم ۞ در آهن ولی رنگ خارا همه ۞ چو
تیغ اجل بی مدارا همه ۞ در پیش آن سپاه پیل صفت مار زخم مور شمار صف کارزار بیار استند امرا از سر تیغ
که در حرکت میمونه با ایستادند و جمیع سپاه پروا افکندند دیو سلطان در قلب آرام گرفت چوهه سلطان
در میمنه اقامت نمود ذوالقدر او غلی محمد خان در طرح قرار گرفت اول تاج الدین بیک که در علاوت و مردانگی
یگانه روزگار بود کالبرق الخاطف و الریح العاصف بر قلب لشکر اسپ انداخته سپاه را شکافت
در میان کتلهای که در عقب قوشون بود رسیده و از قفای او کپک سلطان و غنی سلطان و قاروق سلطان
و بدر بیک و سایر استاجلو حمله کردند و شعله سنان پر دلان خرمن حیات جوانان بسوخت و از باد حمله
پهلوانان آتش کینه برافروخت بیت سنان تیز کرد آتش ستیز ۞ بعالم فکند آتش از خوی تیز ۞

شمشیر از تیز

شمشیر از تیز زبانی دشمن بد خو را خاموش میساخت و کمان از کمال نخوت و کبر پشت بر جانب مخالف کرده
عدو را بر خاک مذلت می انداخت در آن روز دلاوران استاجلو جنگی کردند که داستان رستم و اسفندیار جهان را از
فراموش شد دیو سلطان و چوهه سلطان نیز بیت بنوک سنان و بخنجر فرنگ ۞ ربودند از روی
خورشید زنگ ۞ و در اثنای ستیز و آویز ذوالقدر او غلی محمد خان از پهلوی استاجلویان در آمده و تیغ بیدریغ
در ایشان نهاد و آرزوئی که سالها در ضمیر و خاطر داشت هیچ از آن در دل باقی نگذاشت کپک سلطان و
تاج الدین بیک و درویش بیک با فوجی از دلاوران استاجلو بقتل آمدند و غنی سلطان و قاروق
سلطان صف سپاه را شکافته بدر رفتند و بمشقت بسیار بگیلان رسیدند امرای نامدار با غنایم
بیشمار متوجه درگاه اعلی شدند و در ریحانه روزبار دو ملحق شدند محاربه نمودن عبید خان اوزبک با اخی سلطان
و وفری سلطان و کشته شدن ایشان در این سال عبید خان با لشکر ملتقین و بهادران صف شکن علم
عزیمت بصوب استرآباد افراخت بعد از وصول آن مرز و بوم برادر خود و قرا اولان زینل خان که سرداران
بود قیا بایک استاجلو بود قدم جلادت پیش نهاد و جنگهای مردانه کرد و بعضی غازیان دست توانائی
در نطاق انفرار [illegible] زدند اما سرداران سپاه و جرار قیا بایک قاچار چون مردمان جگر کاه
ازبکان را میدرانند و بهر طرف که حمله میکرد مخالفان را چون صید وحشی میراند بیت ز نیزش تو گفتی که
در مغز ترک ۞ همی آشیان کرد زنبور مرگ ۞ بتیغ و سنان هر کجا کینه توخت ۞ گهی دل دریدو گهی
سینه سوخت ۞ همیکرد شمشیر شان در شتاب ۞ هم اندر هوا کرکسان را کباب ۞ جوشان و خروشان
قرب چهار فرسنگ جنگ میکرد آخر منهزم بازگردید زینل خان کوچ و متعلقان را برداشته متوجه ولایت
ری شد عبید خان ولایت استرآباد را باولد خود عبدالعزیز سلطان رجوع نمود و بجانب بلخ معاودت
نمود و زینل خان و اخی سلطان و شیر قلی سلطان را که شاه دین پناه بکمک مردم خراسان فرستاده

بود علی ساخته بطرف استرآباد مراجعت نمود و عبدالعزیز سلطان از ایشان گریخته گریان و نالان پیش
آمده و شرح واقعه را باز گفت عبیدخان از استماع این خبر دود حیرت بسر آمده آتش غیرت در درون او
شعله زدن گرفت و در روانه استرآباد گردید متعلقان سپاه آن بلده را غارت نموده واقعه آن دیار را زکی
نقش آورده و به سر شش به استرآباد برده چون اخی سلطان خبر ازبکان را در بسطام سپاهی مشاهده امرا گشت
متفحص شده که عبیدخانست و مرمی سلطان گفت صلاح در آنست که بشهر رویم کس بشاه دین پناه فرستاده
اعلام نماییم اخی سلطان بزبان آورد بیت نه عبید از من و دشمن بدگمان ✿ بجز روی شمشیر و نوک سنان
عبیدخان بتعبیه سپاه پرداخت مقرر شد که قنبر علی با جمعی از سالکان طریق پردلی در جوانغار
قرار گیرد و روز پنجشنبه با جمعی از مردمان بهادر از برانغار و معرکه کارزار آورد و عبیدخان در قول
توقف نمود و از اینجانب اخی سلطان در قلب قرار گرفت و مرمی سلطان را در میمنه باز داشت و ضبط
میسره را بشاه علی بیک رجوع نمود و غازیان در غایت وحشت و اضطراب داشت استمال با آنکه کارزار
برده واقع جای حیرت بود که غازیان دو هزار و پانصد بودند و ازبکیه بیست هزار متجاوز میبودند و صدای
تکبیر و صوت کوس و سم نیلگون گردون افتاده و دلاوران حمله کردند ازبکان با قدام مرافعه پیش رفته
بیاد حمله آتش قتال را مشتعل گردانیدند و دلاوران بازبکان حمله کردند چشمه نوربخش آفتاب از غبار
معرکه تیره شده و چشمهای کواکب ثوابت از گرد سپاه سپاه خیره گشت بیت زمین شد چنان گرد و
هر سو شتافت ✿ که در زیر و بالا سپهر نیافت ✿ و امرای سلطان بزخم سنان دشمنان خنجر گذار را
از جای کنده بر قلب رسانیدند جمعی کثیر از ازبکان از قلب بیرون آمده حمله کردند و مرمی سلطان را اسب پیش
بر دوش بسته از پس قول در آمده شبیه کردند اخی سلطان خنجر را بر قلب عبیدخان زده دست با استمال
تیغ و شمشیر بردند آخر بزخم کی از ازبکان از اسب افتاد و عبیدخان را استیلا میسر شده و مرمی سلطان

بزانوان

نیز بعد از ظاهر ساختن جلادت و پهلوانی بجهان جاودانی شتافت اخی سلطان را نزد عبیدخان
آوردند و دشنام چند بعبیدخان داد و بحکم او کشته گردید و زینل خان این خبر را شنیده استرآباد را گذاشت بطرف
کوه رفت و عبیدخان حکومت استرآباد را بجرتیش بهادر داده و خود متوجه هراة گردید و در غور بان قشلاق
نمود گفتار در قضایایی که در دیار روم واقع شده و ذکر محاربه نمودن سلطان سلیمان با کفار فرنگ در این
سال سلطان سلیمان پادشاه روم لشکر آن مرز و بوم را جمع آورده روانه دیار انگروس گردید و در میان
فوج فوج روانه شدند چون بکنار آب تونه رسیدند خواندگار حکم کرد که بر سر آب پل بندند اطاعت
گزاران در مهارت دست برگشادند و جسر معتبر بستند و رومیان عبور نمودند افرنگیس قرال اردل
در کنار آب مذکور در موضع موهاج سپاه خود را جمع آورده بودند همه توبها و عرابها در پیش داشته جای
خود را محکم گردانیده و می بود مقاتله اما و گشته چون خواندگار با سپاه بسیار اکثر فوج از صفهای آراسته
نزدیک رسیدند چون کفار سوار شده روی بکارزار آوردند و تفنگچیان و ... پیش سپاه آن رو سپاه آتش
انداختند و جدال و قتال بودند از اینجانب خواندگار پرتو التفات بر ترتیب سپاه انداخت بر حسب اشارت
ابراهیم پاشا وزیر اعظم بر میمنه قرار گرفت و در میسره قاسم پاشا و فرهاد پاشا ایستادند و ارکان زمین
از بار سلاح و مواکب بتزلزل پذیرفت و سقف آسمان از زخم نعال مراکب در جنبش آمده خاک بطارم
افلاک رسید بروی هوا از تکاثف غبار ابری تیره بلکه زمینی دیگر پیدا شد بیت هوا از گرد چو ایران
هنگی چون دل عاشق ✿ زمین از زخم خونخواران بسرخی چون رخ جانان ✿ آخر دلیش با پیش خواست بر
جوانغار لشکر روم حمله نمودند ایشانرا از جای خود کنده بقلب خواندگار رسانیدند از دولت بالا ضرب تیغ
و سنان آتشبار ابراهیم پاشا ایشانرا شکسته و بر قلب خواندگار رسانیدند بکوه ساری توبچیان یکبار توپ و تفنگ
به جنبش فرنگ ریختند بیت پی ماتم کشتگان مهر و ماه ✿ زده دود تفنگ در لباس سیاه ✿ تیره دیده دو رن

حلقه زره را در حلیه جوشن میدوخت و خدنگ مرگ آهنگ صاعقه کردار با آتش زخم جگر مردان کارزار
و دلیران نامدار را میسوخت و شمشیر برنگ شکوفه آن میدان جنگ مرغ روح را از قفس قالب بفضای عالم
ارواح پرواز میداد و سلطان سلیمان خنجر آبدار از نیام آخته با لشکر قلب بر خصم حمله نمود بیت
سلیمان نشیمن چون که خنجر کشید ❊ فرو رفته خورشید را بر کشید ❊ و لاوران فرنگ و هزبران میدان
جنگ ثبات قدم نموده دست بتیر و کمان و سیف و سنان برده حمله نمودند شمشیر آبدار از تارک مغفر
تا دامن زره جبان قبای گل و خفتان لاله چاک میزد و از خون چهره نیلوفری از رنگ ظفر خون میداد و فرش
زمین را از آب بقم رنگین میکرد بیت ز شمشیر چاک افکن تابناک ❊ بر آمد ز هر جانبی چاک چاک ❊
بکوشش و دلیران شمشیر گیر ❊ بسرعت روان آتش شمشیر و تیر ❊ بعد از قتال و جدال لشکر کفر و ضلال
از صف جنگ و جدال پشت بهزیمت داده و از پس و هراس لشکر روم روی از میدان بصحرای بیابان
گریز نهادند و از غایت سرعت و کمال عجلت رکاب از عنان و نشیب از فراز نشناختند بیت
شکسته سلاح و گسسته کمر ❊ نه پروای دست و نه پروای سر ❊ و زان تنگنا فرار با پاشاها با لشکر اسلام و ولی
تعاقب کرده شمشیر بر ایشان نهاده دمار از ایشان بر آوردند و در آن اثنا که سلاطین کفار بود
رسپلد کیران تصور نمودند که از سپاه روم است که عقب ایشانرا گرفته یکبار از هم فرو ریختند چون سپاه روم
ایشانرا تعاقب کرده جمع کثیری از کفار را بقتل آوردند بیت گریزان ز میدان کین جابجا ❊ ز خون
رفته تو بیان نشان سیلها ❊ فتاده سر علم گرد ناک ❊ چو خورشید جا کرده در برج خاک ❊ و غنائم بسیار
بدست رومیان افتاد و روانه شهر بودین که پای تخت ولایت انگروس شد فرزند آقوش ابامینگش
فراوان بدرگاه خواندگار آمده شهر و قلعه را تسلیم نمود و خواندگار حکومت آنجا را باو ارزانی داشته
باستنبول معاودت نمود وقایع متفرقه درین سال در یلاق کوزل دره در روز پنجشنبه پنجم شوال ایلچی

چوبه سلطان و بو سلطان و ملو کشته شد قنوق اوغلی یکی از ملازمان او سلیمان بیک روملو او را بچوبه
سلطان وکیل شد اندرین سال قشلاق در قزوین واقع شد گفتار در محاصره کردن عبیدخان دار السلطنه هرات
را چون عبیدخان در الکای خوریان قشلاق نمود و حسین خان بیج و باره و هرات را تعمیر نموده دروازه‌ها
مردمان معتبر که پیسرو گذر و کوچه‌ها را تعمیر نمود عبیدخان اوایل بهار در اسقوای پل و نهار در قریه
که قریب بشهر بند هرات واقعست شامیانه بارگاه برافراخت و دو سه نوبت عساکر اوزبک جنگ انداختند
اما بنابر استحکام شهر و شجاعت شاملویان بهرام قهرکاری از پیش نبردند حسین خان با جماعت شاملویان
مانند شیر ژیان و بروهان بمیدان مردی تاخته غایت شجاعت بجا آوردند و در مصادمات بر رو
از صدمه شیر حربی تاختند و چون که نیزه و سنان زهره و جگر دلاوران میشکافتند عبیدخان معلوم کرد که
از عهده هرات بجنگ میسر نمیشود اوزبکان عالم را چپاول کرده باز داشت که از جنس غله و اشیاء چیزی بدرون
شهر نگذارند و آب را از محصوران شهر و محبوسان بی بهره گرفته انهار عافیت آن دیار را بجانب کوه
ظلم انباشت منقولست که شخصی در لباس گدایی اندک غله‌ای بدرون شهر می آورد و بهمان لباس از شهر
بیرون می آمد یکی از جاسوسان بعبید رسانید که مردی نمک بدرون شهر میبرد خان فرمود که او را بمیان
آورده بقبیح ترین وجهی بقتل آوردند چون عبیدخان چهار ماه در حوالی هرات با لشکر و سپاه نشست گرد
آن گروه بی غیرت جنگ را پیش نبرفتند بسیاری از ایشان آزرده و مرده خاسر و خایب بخوقان
با نوع معایب مراجعت مینمودند و درین اثنا ایدی بیک که امیر الامرا بود از طرف بخارا آمده بعبیدخان
اعراض اعتراض کرده که نشستن و جنگ کردن در کوچه بند فتح میسر نمیشود و لایق آنکه درین وقت باتفاق
سپاه عالمسوز از اطراف و جوانب جنگ اندازیم و مقصود را بچنگ آوریم بعد از آن با سرداران از کیسه
باین داعیه برای تماشای کوچه بند با باشند الکهی با چند کس سوار شده بعد از تماشای بسیار و آرزوی بی شمار

از راه کوچهای عبور پس کوچه بندی که در مجازی برج خاک سر بود افتاد و ملازمان خود را گذاشته از پی تماشا
در رفتار آمد در این حین توپچی از خارسان آن سرزمین تفنگی بجانب او انداخت بروی خورده خدمتش از
مرکب عزت بخاک مذلت افتاد و تفنگچی فی الفور سرش از تن جدا کرده و اسب و یراق او را نزد جبش خان آورد
از کیسه وی مهری بیرون آورده اند و بر کاغذی نزد خود را نجا منقوش بود که العبد یارمی بن جان وفا میرزا
در این حین یکی از ملازمان وی بی زبانی تحقیق قتل و بشهر آمد احوال او را معلوم کرده معاودت نمود آنروز که
قتل این مقصد واقع شد از ولایت دامغان از نزد زینش خان بهادر شخصی آمد و خبر قتل زنبیل خان آورد
وارد وصول این خبر نشاط بسیار عبید خان واقع شد که محرمان قدیمش گفتند که ما هرگز او را چنین شکفته ندیدیم
در آخر جمادی که یاری بپکنشسته شد آن نشاط نیم مبدل گردید چون ایام محاصره همراه امتداد یافت و قحط
بحد شیوع یافته قافله بخش بدیار عدم شتافت حسین خان و ارباب و کلانتران چاره کار در آن دیدند که
اوسط الناس و آنانی که بمتبع شهرت دارند با عیال و فرزندان عاری از جهات و غلات از شهر بیرون
کرده آذوقه ایشان را ضمیمه ذخیره سازند و جهت این کار غازیان درشت تعین فرمودند و مجموع ایشان را اخراج
کردند حاصل آنکه در آن هرات بنوعی از مردم خالی شد که در بازار آواز رعایا و غیره هم کس بنظر در نمی آمد
و یک من نمک سنگ هرات بمبلغ سیصد دینار تبریزی شده بود و نبود و ارباب تنعم که چو هر الماس از
غایت نزاکت مزاج بدست گرفتندی پارچه نمک در بین دستار پنهان کرده و در وقت خوردن طعام
اندکی از دستار بیرون آورده اندکی از آن بر روی زبان میرسانیدند چون از طعام خوردن فارغ میشدند
آنرا باز پنهان میکردند بیت ز شوری نشان چشم دوران نداشت ۞ نمک جز لب لعل خوبان نداشت
چون مدت هفت ماه ایام محاصره و مخاطره امتداد یافت خبر رسید که زینش بهادر که از قبل عبید خان
در دامغان حاکم بود با مقدمه جیش شاهی محاربه کرده بقتل آمد و عبید خان از ظاهر هرات کوچ کرده راه

ازبکی

وازپیش گرفت و توجه شاه دین پناه و قتل زینش خان و تمرد و کلک بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی
ذکر ... و محاربه نمودن زینش ازبک با جگرکه سلطان و مصطفی سلطان در این سال زینش بهادر از
دامغان با جمعی ازبکان بطبرسان رکوه آمد و در آن وقت زنبیل خان و جگرکه سلطان و مصطفی سلطان و جمعی از روم
بیابان برسم شکار سوار شده بودند و شکار میکردند که ناگاه زینش با این رسید بیت که ناگه گردی ز صحرا
برآمد ۞ تو گفتی سطح خاک از جا برآمد ۞ گروهی آمدند از گرد بیرون ۞ چو آتش از میان گلخن تون ۞ ز صحرا گردان
مردم روی به پنصد ۞ همه درنده و خونخوار چون دد ۞ صراحی وار خونی و حرامی ۞ چو می در کبر و مرد آشامی
زغامی ۞ چو مطرب کیسه پرداز آن رهزن ۞ چو چنگ از زخم شان نالنده هر تن ۞ در آن موضع میان آن
دو گروه منازعه و محاربه عظیم واقع شد یکی از غازیان مظفر ... خود را بر زینش رسانیده بضرب سنان
او را از اسب انداختند خواست که تن او را از بار سر سبک سازد و از غایت حقارت کم ... او را بود و دست از
قتل آن سرگشته کشیده داشت در آن حال زینش بر مرکب سرکش سوار شد و ازبکان پرشور و شر خود
آن تیغ بر او حاضر آمدند و یکبار حمله نموده غازیان از روی اضطراب قدم بر وادی فرار نهادند زنبیل خان
و جگرکه سلطان و مصطفی بقتل آمدند زینش سرهای سر غازیان گرامی را نزد عبید خان فرستاد
و خود متوجه دامغان شد **گرفتار و کشته شدن** ابراهیم خان و مستولی شدن ذوالفقار ترکمان بغداد
اندرین سال ذوالفقار بن نخود سلطان که حاکم کلهر بود از محض جنون و جهالت با جمعی مردمان بیدولت
بر سر عمش ابراهیم خان که والی بغداد بود در ییلاق مالی دشت آمد هر چند ملازمان معروض کردند که
ذوالفقار با سپاه جرار بالمغار می آید قبول نکرد با پنج نفر از ملازمان در دیوانخانه نشست در آن اثنا
ذوالفقار با یکصد و بیست نفر از اشرار بر او رو بر وی خان رسید یکبار اسب انداخت ابراهیم خان
از بیم جان خود را بحرم انداخت ذوالفقار پیاده گشته طناب خیمه را بشمشیر برید خیمه بر سر ابراهیم

رنو و آمده ذوالفقار بضرب تیغ آبدار ابراهیم خان را با پنج شش نفر از ملازمان پاره پاره کرد و انید ۱۱۳
نوکران خان تابع ذوالفقار شدند و در ان اوان سید بیک ولد سید محمد کمونه با چهار صد سوار از سید
از روی اضطرار با سپاه ذوالفقار پیوست و منظور نظر آن بداختر گردید و بعضی از ملازمان محمود
را ابرو و محاسن تراشید آنجا بدر بغداد آمد بعد از محاصره بر آنجا مستولی شده جمیع اقوام خود را
بکشت و والی تمام عراق عرب گشت **بیت** ز بغداد آمد فرستاده ای • خرد و بنده مرد آزاده ای • که دوران
طریق ستم ساز کرد • در فتنه بر نیک و بد باز کرد • فلک گردش دیگر از سر گرفت • جهان رسم
آیین دیگر گرفت • کمر بسته در داوری ذوالفقار • کشاده در فتنه و کارزار • دماغش بر سنان
زفکر محال • ندارد بجز سروری در خیال • **ذکر وقایع سنه خمس و ثلثین و تسعمایه** محاربه مولانا
شاه دین پناه با خانان ازبک در موضع جام در ان اوان که شاه دین پناه در ییلاق خرقان
بود هر روز صورت فرح و سروری روی می‌نمود و همواره قاصدان از طرف خراسان می‌رسیدند
و بعرض می‌رسانیدند که عبید خان رایت مخالفت افراخته دیگر باره در آن دیار آتش فتنه و فساد اشتعال
داده و هجوم بدو نواحی محدث در میان آورده و طریق متابعت نفس بدکیش پیش گرفته و مقتضای
عادت ذمیم و خلق لئیم چون سنگ و سندان قساوت قلب و صلابت جنانی پیشه ساخته و نقاب
و پرده حیا برانداخت و راه جور و بیداد که پیوسته بسته بود گشوده و مخافت در آن دیار چون عنقا
معدوم گشته و رعایت چون گوگرد احمر و رواج اهل هنر بدید گشت خلق بسیار خانه و اهل و عیال
گذاشته فرار نموده اند و جمعی کثیر در زخم شکنجه هلاک شده اند **بیت** بیفکند در باغ غنچه چون
گره بود از شکنجه هلاک نشستی رعنا • تهی دست چون سرو در تخته بند • درم دار چون سکه خورد
قفا • مدارس چو اهل کرم مندرس • مکارم سیه رو چو دست قضا • چون شرح این احوال بسمع

همایون رسید رای اعلی چنان اقتضا فرمود که لشکر منصور بخراسان عبور نمایند و به بستان شراب غرور
را گوشمالی بسزا فرمایند همایون شرف نفاذ یافت که نواجیان بر اقصای ممالک و نهایات ولایات کسان و دونده
جار رسانند که عساکر گردون مآثر روی آورده حاضر شوند **بیت** و و آمد ز هر سوی بر مرد و زن خروش • بر آن
کو تیر از کمانهای نخش • چو فرمان بفرمان پذیران رسید • خروش دلاور بکیوان رسید • ز هر سو یکی
دجله موج ریز • روان شد سوی آن محیط ستیز • چنو و گران و سپاه بیکران چون حوادث گردون بی
نهایت و چون ذرات آفتاب بیرون از حد و غایت در ظل رایات نصرت آیات جمع آمدند پادشاه ربع مسکون
به سور جمشید و آیین فریدون از قزوین بجانب خراسان نهضت فرمود و در اوایل رمضان اقبال و دولت
همعنان و بر چمن گلزار نزول اجلال نمود و در وقتی که هلال عید انگشت نمای لب تشنگان گشت آنحضرت در بسطام قومش
رسید و در آن مقام فرح انجام آداب عید صیام اقدام نمود و سه روز بلوازم جشن و سرور و عیش و حضور
پرداخت چون ظاهر سلطانیه مضرب خیام سرادقات فلک فرسای و مرکز رایات ظفر نگار گشت خبر آمد که
با جمعی بهادران سرکش کمر از میدان جلادت برگزیده و روز مبارزت عبید خان نه اعتبار بحصانت و متانت
قلعه دامغان نموده و از سر متانت تمکن و غرور شسته اند و خیالات باطل و تصورات بیحاصل بخود راه داده اند
امر عالی صادر شد که چوبه سلطان و الله سلطان و محمد خان و ذوالقدر اوغلی با جمعی از سالکان طریق مردی
بطرف دامغان ایلغار نمایند و زنش را اسیر دام هلاک گردانند ایشان برحسب اشارت اتفاق صادق و اعتقاد
موافق خطاب این امر خطیر را از جان لبیک گفته متوجه شدند موکب همایون در عقب ایشان با دلاوران که خاک
معرکه توتیای چشم دولت دانند و آب حیات را از ظلمات رزم جویند طره مشکین علم را بر زلف عنبرین خوبان
ترجیح کنند بزخم پیکان آتش بار و بلارک خونخوار صاعقه بار دمار از جان مخالفان خاکسار برآورند چون کوه کمر
سر سبزی گل از تیر باران کمانها دانند و چون فولاد سرخ روی از آتش جدال جویند **بیت** بتا یک چون تیغ

فولاد و مهره ❊ بخونریزی همه چون تیغ تیزرو ❊ همه چون گرز دشمن کوب و سرور ❊ همه چون نیزه خصم انداز و
صفدر ❊ ببازو وقت کوشش چون کمان سخت ❊ بکاو رزم چون کوپال یک لخت ❊ چو زوبین سر بلند و در قصد
خونریز ❊ کمند آسا بکارگیری و تیز ❊ همه سر دار و آهن بال چو مغفر ❊ همه رو بین تن و در رزم چو بکتر ❊
زره پشت شان بکند بکره بپیکار ❊ نهاده رو بسی ورد دشمن سپردار ❊ به هنگام وغا و رزم چون پای ❊ چو
رایت سرافراز و پای برجای ❊ الغرض امرا روان شدند چو بهمه سلطان با فوجی از بهادران چون قضای
آسمان و بلای ناگهان باطراف و اکناف محیط شدند و نقاره نواختند و صدای کورکه و غریو کوس و
خروش زلزله در کوه و ولوله در گروه افتاد و از کثرت لشکر دشت و صحرا لبالب آمد از مشاهده این حالات آتش تیموری در
نهاد زنبیش افتاد و حیرت بر سرش برآمد و پای قرارش از جای رفت و بمشقت بسیار خود را بدرون
حصار انداخت امرا و ازبکان دولت و عساکر مریخ صولت قلعه را مرکز وار در میان گرفتند استاد توپچی
توپچی با فوجی از تفنگچیان رو بطوبر درخت چناری که مشرف بر حصار بود و صیه ساخته مخالفان را تفنگ گرفتند
هر لحظه مهره تفنگ مرگ آهنگ غبار ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج
مشیدة بدل ایشان میرسانید هر دم خطیب تیر زبان حمام شده الاحکام خطبه بگوش ایشان میخواند هر چند ازبکان
بحر عرب عن مفر میجستند چو سقر مقر نمیدیدند بهر طرف که گوش میکشیدند جز فغان بحر الفکاو من
عذاب الیم نمی شنیدند درین شکل ناگاه با جمعی از ازبکان گمراه از گوشه بیرون میتاخت و از بهادران خود
چند را بکشتن میداد و هر چند چون غمزه خوبان تیغ میکشیدند چون سر زلف بتان شکسته و پریشان میگردید
و بهر طرف که روی می آورد راه خلاص مسدود میدید فریاد این المفر از نهاد او برآمد شبی ریسمانی بر میان
بسته از قلعه فرود آمد و غازیان اطلاع یافتند مشعله حیاتش را بتیغ افغان منطفی گردانیدند سپاه نصرت
شعار یک حمله حصار را گرفته بدلیل قاطع و فرمان ساطع تیغ تیز مفصل بعد الی هدین باموالهم و انفسهم بتاراج

خواندند جمیع ازبکان را بقتل آوردند چون خبر قتل ازبکیش و توجه پادشاه رستم روش بعبدخان رسید بیت
چو خان را خبر شد که خاقان رسید ❊ منوچهر ملک خراسان رسید ❊ هراسان زآن پیل رستم صفات ❊ هوای
سمرقند کرد از هراة ❊ خوف تمام بر ضمیر وی استیلا یافته از ظاهر هراة کوچ کرده با دل پر خون از جیحون عبور
نمود و دست در دامن سلاطین ماوراء النهر زده استمداد نمود و کنگ نمود و شاه دین پناه از دامغان روان
شد چون موضع کالپوش محل نزول سپاه ظفر جوش و خروش گشت خبر رسید که قنبر علی با فوجی از ازبکان در اسفراین
لشکر است و ابواب ستم بر روی رعایای آن بلده گشاده آنحضرت چو بهمه سلطان و دیگر سلاطین را با جمعی از غازیان
بدفع ایشان نامزد فرمود و قنبر علی چون از توجه امرا خبر یافت مانند برق و باد بجانب ماوراء النهر شتافت امرای
عالیشان تا قصبه جوشان با لشکری چون دریای جوشان از عقب ایشان رفتند و مراجعت کرده باردوی معلی ملحق
شدند و موکب ظفر انتساب چون ماه و آفتاب منازل و مراحل طی میفرمود بیت همی رفت سلطان عاجز
نواز ❊ سلامت ترا زکار روان حجاز ❊ بجنبید زین خیل انجم عدد ❊ بجز همتی از رعیت مدد ❊ و در مشهد مقدس
نزول فرمودند بعد از زیارت امام علیه الصلوة والسلام روانه جام شدند رایات خورشید طلعت چون سایه
دولت بر جر کرد انداخت و دران قراولان عساکر ظفر فرجام آمده معروض گردانیدند که خانان درین حوالی
نزول کرده اند آنحضرت چهار دو کس از قورچیان تیز بالگیری فرستادند و از آنجانب چهار صد سوار بهم کاه
آمده بودند غازیان با ایشان دچار شده چند نفر دستگیر شدند روز دیگر شاه دین پناه الیه سلطان و ذو
القدر محمد خان را فرستاد که از دشمن خبر درست آورند ایشان بخانان و ازبک دچار شده معرکه جنگ گرم کرده
باردو مراجعت نمودند روز دیگر سلاطین او ازبک در عقبه زیارتگاه که مشرف باردوی گردون شکوه بود فرود
آمدند و از طرفین آتش فروختند و پاسی از شب شد صبحی که از اثر توجه نیر اعظم خیل حشم مواکب کواکب منهزم گشت
فضای جهان از ظلمت ظهور زنگی شب پاک گردید بیت سحرگاه کین خسرو نیمروز ❊ شد از مشعل تیغ گیتی فروز

سوز ❁ چنان شعله شد آتش را لهند ❁ کران سوخت پروین چو عقد سپند ❁ بقصد سپاه شب تو بهر
همین تیغ شد آفتاب سپهر ❁ شاه دین پناه ظل الله مظفر ظفر بر سر نهاده و سلاح کشته بیت زره کرده بر تن
عدو بر جهان ❁ چو فولاد در زیر جوهر نهان ❁ چو خور بر کمر تیغ آیین ظفر ❁ اجل بسته بر تنش بخدمت کمر ❁ نی
تیر در ترکش همه انگیخته ❁ سیاهی شکر خون از او ریخته ❁ بر بادره تند خوئی که در شب از خیل خیال رمیدی و در روز
از نسیم شمال جهیدی بیت فلک کرده خنگی پسان شهاب ❁ جهانگیر چون پرتو آفتاب ❁ ز سیر نظر
در روش تیزتر ❁ ز باد سحر در سبکی تیزتر ❁ بر فتن چو ابر و بجستن چو برق ❁ بیکدم ز غرب آمدی تا بشرق
بود هم از همه سوی مطلق خرام ❁ چو اندیشه در وقت رفتن تمام ❁ سبق برده از آهوان در شتاب
بگرمی چو آتش بنرمی چو آب ❁ اگر هی بر آن تند گلگون زدی ❁ ز هر شش جهت گام بیرون زدی ❁
بر آمده بر آن پیکر چون نگار ❁ سلیمان شده با دو صد سوار ❁ متوجه بتعبیه سپاه کشورگیر چو به سلطان
تکلو و حسین خان شاملو و تبرک خان شاملو و حمزه سلطان ذو القدر و حمزه سلطان تکلو و احمد سلطان استاجلو
و احمد سلطان افشار و محمد خان ذو القدر و اوغلی و پیرقلی سلطان شاملو و یعقوب سلطان قاجار و محمد سلطان
شرف الدین اوغلی و چپنی سلطان ذو الغدر اوغلی و ملک بیک خوئی بعضی در میمنه و بعضی در میسره قرار گرفتند
و غراجهای پیکار صبر بیرون و فوجی در پیش صف سپاه ارواشتند پیش قزلباش چون ذرات آفتاب بیشمار
و بسان قطرات سحاب بسیار همه چون شیر و پیل قوی بال و بزرگ هیکل بمثال هر بر و بیر سکندر آهنین
جنگ و مانند پلنگ و گرگ جنگجو بیت همه گرگ زاوان و درنده خوی ❁ ربوده ز شیران در نده گوی ❁
همه زره و جوشنان و بیرانشتی ❁ سرشته زخشم و جدا آشتی ❁ عبید خان و کوچم خان نیز سپاه خود را
بیاراستند بیت ز سوی دگر از یلان دلیر ❁ رسیدند مانند غرنده شیر ❁ همه سبز چشمان خسار
زرد رو ❁ فتح ننموده بر کهربا لاجورد ❁ ز خط صفحه چهره شان بی نیاز ❁ زنخشان بجای محاسن دراز ❁ برز

چین و دو ابروی بی موی شان ❁ نهان خشم در چین ابروی شان ❁ همه جغد چشم و همه دیو خوی
همه شوم خشم و همه شوم روی ❁ همه روی و بر روی شان موی نه ❁ بجز کرد و کبت بر آن روی ❁
نشان کند فرق بی موی شان ❁ جدا از چین پسان سپر روی شان ❁ سرشته بریخ جمله سرتا پای
همه کنده پیران امرد نمای ❁ عبید خان از تمامی مملکت ما وراء النهر و کاشغر و ترکستان و اندجان و ...
و حصاران و قابل و طرخان و قرا باغ و از دشت قبچاق و قرقز لشکر بسیار و خیل بیشمار جمع آورده بود
چنانچه از خروج چنگیز خان تا این زمان لشکری بدین کثرت از آب آمویه عبور نموده بودند بیت زیاده
ز مور و فزون از ملخ ❁ گرفته همه کوه و هامون فرخ ❁ عبید خان و کوچم خان در قلب قرار گرفتند و در
جوانغار براق خان و فولاد سلطان و عبد العزیز سلطان و عبد اللطیف سلطان را باز داشته و برانغار
جانی بیک سلطان و کیلدی محمد سلطان و ابو سعید سلطان را مقرر گردانیده و سو نجک محمد سلطان
باتفاق قنبر علی بی و شیخ درویش بی و رستم قلی بی در طرح گذاشتند و طبل خواجه و خواجه بهادر بقراولی
مقرر شدند و دیگر سلطانان و میران مثل کس قرا سلطان و قمش اوغلان و جش بی و سیدم میرزا
و چغتای بهادر و ماه بهادر و شیخ ابو سعید اورا باب هر کدام بجای خود قرار گرفتند آنگاه از طرفین
صوت نقاره و نفیر و آوازه صور و نای بهادران در میدان دار و گیر گوش حاضران سپهر ... رسید
بیت ز بانگ نفیر قیامت نهاد ❁ جهان شد گرفتار طوفان عاد ❁ گجک بر دل فتنه بنیاد کرد ❁
دهل دست بر سر زده داد کرد ❁ هر دو لشکر چون دریای اخضر تموج آمده و بر یکدیگر حمله نمودند و دلاوران
شیر دل و گردان صف شکن در یکدیگر آویختند جنگی در پیوست که چشم بسیط غبرا از شدت و صدمت سم
ستوران آهنگ هوا نمود و نعال مراکب آن مقدار گرد و غبار انگیخت که آفتاب جهانتاب در نقاب
غبار مستور گشته چهره و گم شد بیت ز گردی که بر چرخ دوار شد ❁ بره برج خاکی نمودار شد ❁ در آن

و هنگام از غبار سپاه ٭ سراسیمه شد برق و گم کرد راه ٭ حسام در میان غبار رزمگاه از لمعان جو برق
در میان ابر سیاه نشان میداد و زبان سنان در قبضه مبارزان از شهاب ثاقب سخن حکایت میراند
جون سپاه فتح فضای صحرا را سیاه کرد و نقاب کحلی بر رخسار آفتاب می بست پیکانهای آبدار جون ملخ
ناصحان و رد دلهای مبارزان می نشست بیت تندی خدنگ از نظرها نهان ٭ رسیدی جو تیر اجل
ناگهان ٭ شدی تیرها کافی تن را ستون ٭ ستونی گران شد بنا سرنگون ٭ نی نیزه از تیغ گردون شکاف ٭
شده ناوک از بحر تیر مصاف ٭ تفنگ همچو اژدر سری پر ز قهر ٭ دهان پر ز آتش درون پر ز زهر ٭
لشکر قیامت اثر قزلباش با صرصر جلادت آتش جنگ را می افروختند و عساکر برق اثر اوزبک ملکان
خدنگ مرگ آهنگ هفت هزار را بر کمر بند جوزا میدوختند در اثنا جانی بیگ سلطان با جمعی از اوزبکان
جلادت پیش نهاد بر امرای تکلو حمله آوردند و در اثنای دار و گیر شکست بر امرای قول باشی واقع شده
انتخاب سالک طریق جرئت محمد سلطان شرف الدین اوغلی از اسب افتاده یکی از ملازمان او را سوار ساخته
جون سلطان دور اوغلی بمدد وی رسیده بجنگ مشغول شد آخر الامر امرای تکلو فرار نمودند و
بیگ سلطان ... را از پیش خود داشته در پس صف سپاه نصرت اثر رسانیدند شتران اردو بازار
بر گرفتند بیت شتر کینه خورده نیش تیر ٭ شتر مرغ شد از پی هر شتر ٭ ز پیکان نمود
گریش چند رنگ ٭ پریدی شتر بر هوا چون کلنگ ٭ اردو بازاریان دلیر اوزبکان الضرب تیر
از جود و دور میافتند و اوزبکان غلبه کرده اکثر بازاریان را مجروح و مجروح گردانیدند امرای دست چپ نیز
فرار نمودند چنانچه یعقوب سلطان قاجار و ملک بیگ خوئی تا دامغان و سمنان هیچ جا آرام
نگرفتند بعد از فرار جنداغار رو بر افغان شاه دین پناه قطب وار در مقام خود قرار گرفته اصلا تغیر احوال
راه نداد و حضرت شاه با خاصان خویش استاده در قلب سپاه ٭ با قدی چون سرو و روئی نه چون گلبرگ تر

جهد اسپ از قلب با ان همچو ماه آسمان ٭ فتنه را سر کرد و آن سر فتنه دور قمر ٭ تیغ جوهر دار او را
از غضب چین در جبین ٭ دشمنان را جوهر تن از غضب خون در جگر ٭ توپچیان و تفنگچیان که در پیش صف
استاده بودند بواسطه آنکه اوزبک از برابر در نیامدند از تفنگ انداختن متقاعد شدند و در محل خود
توقف نمودند و ظلمت غبار بمرتبه رسید که تمیز دوست و دشمن در آن انجمن بدشواری میسر می شد بیت
هوا شد سیاه از غبار سمند ٭ برآمد یکی تیره ابر بلند ٭ ز بس کشته کوهی زمین کرد ناگه ٭ گران کشته و
افتاده غلطان بخاک ٭ بعد از زمانی که تیرگی هوا بر طرف شد و روشنی ظاهر گشت علم سفید که جمعی از
کرد آن ایستاده بودند بنظر شاه دین پناه در آمد بر آن حضرت روشن شد که عبید خان در پای آن
علم است و شاه دین پناه سپاه را بدفع آن رو سپاه فرستاده و غازیان و تیحواه و قورچیان از رکاب
همه تیغها آخته بر عبید و کوجم تاختند بیت بر آن تنگ چشمان نهادند تیغ ٭ بخوردند بر جان ایشان دریغ ٭
بنوعی سر انداختن عام شد ٭ که میدان پر از شغل خام شد ٭ و سپاه عبید خان و کوجم خان نیز بمدافعه
در آمدند و آنگاه از طرفین شاهد و در از زخم شمشیر نقاب ظلمانی از چهره نورانی گشود و مقصد جان بیدلان
جلوه گری آغاز نمود کمان پشت بجانب دشمن بدگمان کرده مصحوب قاصد سریع السیر خبر واقعه گریز
بکشور دل صغیر و کبیر ارسال فرمود و جون معرکه کارزار از تیغ آتشبار قورچیان نامدار گرم گردید و باد
پرچم علم غازیان با اقبال وزیدن رایحه فتح بمشام دلاوران با احترام رسید عبید خان و کوجم خان از میدان
محاربه رو گردان شد و راه گریز پیش گرفتند بیت ز میدان شاهی گریزان عبید ٭ ز جولان
شاهی بکم و ار جهید ٭ سراسیمه خانمان گرد دون ستیز ٭ یکبار گر روز روز و در گریز ٭ منقولست که
در آن اثنا که لشکر قزلباش فرار نموده سرداران اوزبکیه و دشمنان خاندان صفویه نزد عبید خان
آمده بشارت فتح و ظفر بوی رسانیدند شاه را دیده گفت که سپاهی از دور می بینیم و نمیدانم که در جای

ایستاده در حرکت نیامده و ظاهرا که بقیه السیف قزلباش است که در انجا توقف کرده اند باید که جمعی رفته
حقیقت حال را عرض نمایند بعضی از نزدیکان گفتند که شکست در لشکر قزلباش بمرتبه راه یافته که توقف ایشان
درین مکان از محالات است غالبا که چهارپایان مردم آن لشکر است که در انجا ایستاده اند عبیدخان این
سخن را قبول نکرده گفت که سپاهی سپاه هست نه از چارپایی لاجرم چند نفر از سپاهی بجهت تحقیق آن سیاهی
در جنبش آمده و مردمانی که بتحقیق رفته بودند دانستند که آن لشکر است فی الفور مراجعت کردند و حقیقت حال
معروض گردانیدند در آن وقت قورچیان شاملو و ذو القدر و سایر عساکر ظفر اثر بجنگ رسیدند عبیدخان
با اندوه فراوان روی در بادیه ادبار نهاده روی فرار آورده یکی از قورچیان شاهی بدان سالک طریق تباهی رسیده
شمشیری بر پشت وی زد و از غایت حقارت جثه که او را بود از وی درگذشت عبیدخان از ضرب آن جوان
بیخود شده یکی از نزدیکان جلو او را گرفته بود و دیگری از عقب اسب او میراند در آن حال قورچی دیگر خود را بو
رسانیده خواست که مهم آن نا تمام را بتمام رساند طبل فواجه امیر آخر بزخم تیر آن قورچی را انداخت عبیدخان
و کوچم سلطان بمشقت بسیار از آن ورطه بدر رفتند لشکر دشمن تا آن غایت که در مقابل هر نفری بیست نفر
بودند پشت بهزیمت نمودند و مضمون ان لم تکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین بابلغ وجهی بظهور آمد

بیت تخت آن جهان جوی نصرت پناه ◊ چنان لشکر انبوه که سیاه ◊ چو آن مهر روی اقبال فرخنده

فال رایت شوکت اقتدار از کیان مرکز دار که باوج گنبد دوار افراشته بودند گوشه نشین شد شاه دین پناه
با قورچیان رزم خواه از کیب فلک سیر فرود آمده بسترا حت تکیه زد **بیت** شب تیره کین ماه
گردون غلام ◊ بزیر آمد از ابلق تیز گام ◊ فرود آمد از اسب شاه جهان ◊ مسیحا بزیر آمد از آسمان ◊
زانجم فلک مشعل افروز شد ◊ غازیان تند خو و دلاوران جنگجوی اردوی او را احاطه کردند در آن وقت جانی بیک
سلطان که از آن کیب و تعاقب قزلباش رفته بودند آمده و در عقب اردوی نصرت شعار فرود آمدند اتفاقا

اتفاقا دو

اتفاقا دو روی عبیدخان است و شاه و سپاه از رزمگاه بدر رفته شاه دین پناه و سرداران و تنخواه و بند
که لشکر عظیم بی خوف و بیم در حوالی ایشان فرود آمده عازم تحقیق شدند غازیان جرار دو نفر از نزدیکان را
گرفته نزد شاه دین پناه آوردند اسیران حقیقت حال را تقریر کردند خسرو گردون غلام بر کبت خوشخرام
سوار شده و بر سر ایشان روان گشت جو به سلطان از کمال نامردی زانو زده گفت چندان توقف نمود که
باید نمود که غازیان فرار کرده و بما ملحق شوند نقد این گفتار بر محک رای اصابت شعار آنحضرت تمام عیار
نموده روان گشت بر جانی بیک سلطان ظاهر شد که عبیدخان شکست یافته است از روی اضطرار فرار
نمود جنود انجم علامات مدوان تا انگاه تعاقب کرده جمع کثیری را بقتل آوردند و ازبکان از غایت اضطرار اسبها را
پی کرده بر شترها سوار شده فرار نمودند **بیت** از حد فتح تواب توبی کرد خصم ◊ همچو جی کز صدو کجر خه مادر شکست
از نوادر اتفاقات آنکه عبیدخان چهل نفر از علماء ماوراء النهر همراه آورده بود که در روز جنگ دعا کنند که لوای
اعلای این نزاع بر سپاه قزلباش غالب آید مجموع ایشان درین جنگ بقتل آمدند شاه دشمن سوز چند روز
انجا توقف نموده قورچیان رزم آزمای که از چشمه تیغ آبدار نهال فتح و فیروزی سبز و سیراب کرده
بودند بعنایت آنحضرت سرافراز گشته بانواع عطایا اختصاص یافتند و قلاده حکومت هرات بدستور سابق
بگردن حسین خان انداخت زیرا که دران معرکه کارهای مردانه ازو صادر شده بود بعد از ان نثار بو
آمده بود و دبیر روشن اخبار فتح و نصرت و آثار ظفر و فیروزی که حضرت پروردگار میسر گردانیده بود
بحسن عبارت و لطف استعارت در سلک تحریر و عقد تقریر انتظام داده و منشیان همایون را باطراف
ربع مسکون دایر و سایر شدند **گفتار در رفتن** عبیدخان مشهد مقدس رضویه را چون شاه دین پناه را جهت
نمود بعد از چند ماه عبیدخان سونجک محمد سلطان و عبد العزیز سلطان را با شش هزار سوار اوزبک بطرف
مشهد مقدسه رضویه فرستاد و در آن زمان احمد سلطان افشار و یعقوب سلطان قاجار و اغورلو سلطان شاملو

باسه هزار سوار از غازیان نامدار دران دیار بودند از شهر بیرون رفته با اوزبکانی که با قبال فعال پیش آمده
بودند دست در کمر زده ایشان را تا نزدیک طرق راندند و چند سوار ازان گروه را اسیر از مرکب حیات پیاده
ساخته روی پس با مبارکی اینها را بشهر آوردند برین قیاس قرب دو ماه میان آن دو سپاه نایره جنگ
و حرب و غبار طعن و ضرب در هیجان بود امرای عالیشان در محافظت آن بلده جهت نشان نقد از کان
سعی میمودند دران اثنا شبی عبید خان با جمعی از اوزبکان بحوالی شهر آمدند و صدای کرنای او غازیان را
پریشان گردانید زیراکه باروی مشهد مقدس با تمام نرسیده بود و تفنگچیان در انتظار زمان و جان
تروا میر آمدند گفتند که عبید خان با سپاه بیشمار از روی خشم و کین رسید بحوالی و کوچه بند با لشکری زیاده
از حد و چند مقاومت نمیتوان کرد روز دیگر عساکر اوزبک جنگ انداختند و غازیان هنر دست تیر و کمان
بروی زخم تیر و لد و زر و پیکان خدنگ سینه سوز مخالفان بدرو روز را مجروح و بی روح گردانیدند امالشکر
تهر ماوراء النهر کوچه بند بارا گرفته عساکر خراسان ازین جنگ خایف و هراسان شدند و دیگر مصلحت جنگ
ندیدند اول شب رو بهزیمت نهادند عبید خان با جمعی اوزبکان از عقب غازیان روان گردانید
اما با مرا نرسیدند بعضی از قزلباشان گرفته مراجعت نمودند عبید خان با سپاه فراوان بشهر در آمد و نقرب
سعید کس از غازیان شهید کرد و یکی از علماء زمان حج ورا و رانجا گذاشته روانه هراة گردید حسین خان و نجم
از سرداران کار دیده که بقلت ذخیره مطلع گشتند چاره کار در مصالحه دیدند باستصواب خواجه اسحق
سپاه شانی مصالحه بدین نوع مقرر شد که عبید خان چند کوچ پس نشیند تا غازیان با عیال و اطفال و احمال
و انتقال از شهر بیرون رفته خود را بامنی رسانند و اوزبکان را گذارد که از عقب ایشان الفاق نمایند
تاکید عهد و پیمان خان چند کوچ بپس نشست حسین خان و تمامی غازیان و شیعیان از هراة بیرون آمده
بجانب سیستان روانه شدند چون بقرب ولایت مذکور رسیدند ملک سلطان محمود کیکش فراوان

از دخان

تن و خان روانه گردانید دران تاخت جامع خان رسید که رعایای پشت و در رویای گشت و ملک بع و فی
اقدام مینمایند حسین خان و سایر شاملویان بر سر ایشان رفته بعد از استیلاء آوینر خود را ظفر اثر بدان قوم بد اختر
و وزر وان کرده منظور غالب آمدند و اموال ایشان را تالان نمودند دران اوان معلوم شد که در ولایت کیج و مکران اموال
بسیار است و ملک و نیار حاکم آن دیار بغایت پریشانست غازیان آن ولایت را نیز تاخته و اموال فراوان گرفته
روانه شیراز شدند **گرفتن** عبید خان هراة را بعد از کوچ کردن غازیان از هراة عبید خان با جیش فراوان
بشهر در آمده و در مسند سلطنت متمکن گردید اشرار اوزبکیه و خوارج سمرقند دست ظلم و ستم بر کودکان
دور و نزدیک دراز کردند و امور ی که دران ایام ازان قوم ناتمام بوقوع انجامید آن بود که با کسی از مردم هراة
اندکه جهاتی گمان میبردند دست در دامن وی زده نزد قاضی میبردند و میگفتند این مرد در زمان قزلباش
لعن صحابه کرده است و آن مدبخت بی اکمو تحقیق نماید مجرد و شنیدن صیغه شهادت از ان دو کذاب بی سعادت
حکم بقتل میکرد و مفسدان و رذا حق کشان بچهار سوق هراة میبردند و بلسان تیز دان بقتل در می آوردند با
سنی مذهب که بسبب مال او را شیعه گفته و در آن زمان کشته گردید و بسا شیعیان محتاج و موالیان آل تاج که بنابر
عدم تمول سالم ماندند و از جمله مقتولان مظلوم و کشتگان معلوم مولانا هلالی است که عنقریب احوال او معلوم
خواهد گشت **لشکر کشیدن** شاه دین پناه بجانب بغداد و کشته شدن ذو الفقار صاحب بغداد در این سال شاه
دین پناه با لشکر نامحدود و سپاه نامعدود که مهندس عقل از شمار آن عاجز آید و مستوفی فهم از حساب آن
حیران گردد متوجه بغداد گردید از ییلاق جرپادقان عبور کرده بجانب بغداد نهضت نمود و در هر منزل از منازل
سپاه بحر جوش و رعد خروش جلادت میرسیدند و شرایط نیاز و نماز تقدیم میرسانیدند و دران اوان
آفتاب عالمتاب سایه بر برج سرطان انداخته بود و از شدت حرارت بسیط زمین بساط آتشین مینمود و
قوت در رحم کان از حرارت هوا میگداخت و سنگ ریزه را در قعر آب تابش خورشید لعل مذاب میساخت

بیت چنان آفتاب آتش افروختی * ز تابش بیابان در دهان سوختی * چو ذره وران سوزناک آفتاب * همی
بار و ماهی خود کباب * سمندر گر از آتش افروختی * اگر سوی آب آمدی سوختی * چون شاه عالی تبار بنا بغداد بر روز دوگاه
در حوالی بغداد نزول اجلال فرمود عساکر گردون مآثر گرد حصار در آمدند ذو الفقار نسبتی تنبی الی عتاب بعزو
گشته کفران نعمت این خاندان ظاهر ساخته و خیال محال و فکر جنگ و جدال بخود قرار داده هر روز سپاه دشمن
سوز مخالفان هر روز محاربه می نمودند بعد از چند روز علی بیک خیره صوفی خلیل موصلو برادر [illegible] که ملازم
ذو الفقار بودند در روز پنجشنبه سیوم شوال بیاری پروردگار سر آن نابکار [illegible] بضرب شمشیر آبدار سر
ذو الفقار از غایت اضطرار خود را بر دجله زد و از ممر آب با آتش دوزخ پیوسته بعضی اسیر [illegible] کشته
شاه دین پناه علی بیک را امارت داده و جوبار قانا بتو بل او مقرر گردانید و ایالت بغداد را باللقب خانی محمد
سلطان شرف الدین اوغلی مقرر داشت و آنحضرت در کمال عظمت بجانب شهر روان شده رایت نصرت
شعار برافراخته در ضمان عنایت پروردگار بدار الخلافه بغداد در آمده انوار معدلت شاهی بر اطراف آن
ولایت تافت آفتاب عنایتش سایه مرحمت بر مفارق رعیت آن مملکت انداخت و منادی گردند که هیچ آفریده
در شهر مزاحم و متعرض مسلمانان نشوند ایلچیان حکام اعراب برسم تهنیت فتح بغداد آمدند تحفه های لایق
و پیشکشهای موافق بعرض رسانیدند چون شاه دین پناه بعد از تسخیر عراق عرب رایات آفتاب اشراق برافراخت
و ابطرف عراق عرب نهضت نمود وقایع متفرقه درین سال قشلاق در قزوین واقع شده هم درین سال
شاه دین پناه امیر نعمت الله علی را در منصب صدارت با میر قوام الدین حسین شریک ساخت متوفیات مولانا
هلالی جمیعا شعرای زمان و زبده بلغای دوران بود قصاید و غزلیات و مثنوی را در کمال ملاحت و بلاغت
نظم میفرمود درین سال از فرط ارامل حسادی [illegible] عبید خان گفتند که مولانا رباعی در هجو شما گفته
آخرش اینست بیت غارت کنی و مال یتیمان ببری * کافر باشم اگر مسلمان باشی * و مع ذلک او را بهانه

بسیار

بسیار است و بواسطه بسیاری جهات خان منع حرکات بحبس وی حکم کرد و پس از ایذای بسیار و آزار
از شمار آن ها در روز بازار در چهار سوق هرات بقتل آوردند و باده جو دانگو این ابیات در مدح عبید خان
گفته بود بیت خراسان سپند روی زمین از بهر آن آمد * که جان آمد در و یعنی عبید الله خان آمد *
سمند تند زرین نعل او خورشید را ماند * که از مشرق بمغرب رفت و یکشب در میان آمد * قوی دستی که
در میدان مردی همچو رستم * بر رخش دست او فرسوده مشتی استخوان آمد * خطا و شعر ما یکس خط
بر خطای من * که آن سهو القلم افتاد و آن سبق اللسان آمد * از جمله منظوماتش دیوان غزلیات و شاه و گدا
و لیلی و مجنون و صفات العاشقین است گفتار در وقایع سنه تسع و ثلثین و تسعمایه ذکر رفتن شاه
دین پناه بجانب خراسان درین سال عبید خان علم عزیمت بجانب خراسان برافراشت احمد سلطان افشار که
از قبل شاه علی تبار حاکم آن بلده بود در قلعه متحصن شد و عبید خان قلعه را دایره وار در میان گرفت بعد از
چند روز معلوم کرد که گرفتن آن حصار نه مردم افشار خالی از اشکالی نیست طبل مراجعت کوفته بهرات آمد
بعد از چند روز که اوقات در آنجا گذرانید خبر توجه شاهی شیوع یافت و در جهت و کم ذی حجه سال مذکور
هرات را گذاشته بمرو رفت و رسولان سخندان نزد سلاطین توران روان گردانید و ایشان را طلب نمود
و خانان بتعجیل تمام در مرو بوی ملحق شدند عبید خان در باب دفع غازیان با ایشان مشورت نمود ابو سعید
خان گفت که در اوان پادشاه جمیع ازبکان بود و گفت که ما با قزلباش مقاومت میکنیم تو با لشکری که داری
با ایشان جنگ توانی کرد و خوب اول که جنگ نموده مصلحت [illegible] وقات هر چند با لشکر قزلباش
محاربه کردیم بجز خسران چیزی دیگر ندیدیم عبید خان چون از امداد ایشان مایوس گشت ایلچی نزد شاه دین
پناه فرستاده بود و آمده خبر کثرت لشکر آورد و با ایشان عبید خان بطرف بخارا گریخت چون این خبر بسمع شاه
دین پناه رسید که بار دیگر عبید خان باشتعال نایره عصیان پرداخته بخراسان آمده شهر هرات را

لزم هاست عزم یورش خراسان را جزم کرده ظلال التفات باحوال سپاه ظفر مآل انداخت امرا و مقربان
و سایر جوانان را از اسب و زره و جوشن و کمر نواخته در ساعت مسعود و زمان محمود روان گردید بیت بفرخ
ترین ساعتی عزم را ساز پس ٭ بجنبید با لشکری بی قیاس ٭ برستن چو کوه قیامت شکوه ٭ قیامت بود چون روان
گشت کوه ٭ ز نعل ستوران که در راه بود ٭ زمین آسمان پر ز ماه بود ٭ هر روز خسرو ایران و حکام ماوراء النهر
همایون می پیوستند و نوازش می یافتند چون موضع از فرزند اول پادشاه ربع مسکون عبرت افزای آستان
گشت ایلچیان عبید خان و سایر سلاطین تا آستان اقبال آشیان رسیدند و بوسیله امرا بارگاه سپهر اشتباه
در آمدند و پیغامی که آورده بودند عرض نمودند سواد کتابت عبید خان نامه نامی و صحیفه گرامی که از جانب سلطنت
و نصفت ایالت حشمت مآب ایالت انتساب جلالت اکتساب معالی نصاب طهماسب میرزا شرف ورود
یافته بود و در زمان خوب و ساعت مرغوب رسید و سخنانی که بر صفحات تقریر نموده بودند مسموع شد انچه
در باب خرابی ولایت خراسان از توجه جنود طرفین نوشته بودند چهان و تحت غرض آنست که دین و ملت
که از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و خلفاء راشدین و امامان متقین الی غایت در عالم
و عالمیان انتظام یافته تغییر پذیر بود و اگر بمقتضای قضا در زمان خلل و فتوری در ملت نبوت واقع شود واجب
الامکان در دفع آن کوشیدن بر ما لازم است و در ملکی که خاقان شهید انار الله برهانه شربت شهادت
از جام قضا چشیدند مردم خراسان از دست اهل بدعت و ضلالت گرفتار شده خواه و طوع و خواه بکره
تابع تشیع و رفض شده‌اند و این صفت طبیعت طبیعت آن مردم شده است بنا بر جهت در تقیید جنود سعود اسلام
آن چنان که می باید در نمی آیند و همراهی نمیکنند بدان سبب روی در خرابی وارد و آن کسانی که از روی صداقت
برجوع لشکر اسلام کرده همراهی دین میکنند معلوم کرده باشند که چه نوع التفاتها در باره ایشان
بظهور رسیده و آنها که نفاق می ورزند و گردن از اطاعت می پیچند تفرقه که بدیشان عاید شود و ظلم که

بود چنانکه گفته بیت ظلمهائی که بعالم پیداست ٭ همه عدلست ولی ظلم نماست ٭ وگرنه هر گرد
نیت و فعل ما غیر از رفاهیت اهل اسلام و عدالت و آبادانی ملک چیزی دیگر نیست و نخواهد بود
و بمقتضای انما الاعمال بالنیات امید میداریم که موافق نیت خود درجه یابیم و دیگر اینکه نوشته بودند
که درین سال گذشته با وجود که آن نوع شکست واقع شده باشد باز آرزوی سلطنت خراسان کرده‌اند
خود معلوم دارند که شوکت لشکر اسلام چه نوع استیلای بر سپاه ایشان برده بود چنانچه فردوسی گوید بیت
ز سم ستوران دران پهن دشت ٭ زمین شد شش و آسمان گشت هشت ٭ از غلبات گرد و غبار طرفین بعلت
انفراد لشکریان غازیان لشکر اسلام این فرصت غنیمت دانسته در اخذ اموال و اسباب ایشان بر دو جهة
ازان غافل بوده‌اند که جمعی در میان گرد مخفی مانده‌اند بحسب تقدیر این نوع صورتی دست داد و در عالم سپاهیگری
این کیفیتها عیب نمی باشد بیت مباش غره که دارم عصای عقل بدست ٭ که دست فتنه دراز است
چوب را ده سر است ٭ در غزوه احد که یک دندان مبارک رسول صلی الله علیه و آله شهید شد بعد از ان جمیع
و نصرت نصیب اهل اسلام گشت اگر امتان آنحضرت را هم بدان حضرت موافقت شود بعد از آنکه فتحها و نصرتها دست
دهد عیبی نمی باشد ملاحان بحار اسلام جهة آن کشتی شوق را در بحر عمیق غرا انداخته اند که تا صدف صدق را بدست
آورده و لولوی شهوار کیف مراد در آرام کنند و بدین قدر ضرر و نقصان ظاهری با همت از معارک مردانگی
و حرارت پس نخواهد کشید بیت تا آن دریگانه نیفتد بدام ما ٭ ما بار خود بساحل دریا نمیکشیم ٭ اگر دران جنگ
جهة شکست لشکر اسلام این قضیه واقع شد از عنایت سبحانی امید میداریم که درین دفعه تلافی آن کوششها مقصود
بحصول پیوندد چنانکه گفته اند بیت یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور ٭ کلبه احزان شود روزی گلستان
غم مخور ٭ دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت ٭ دائما یکسان نباشد کار دوران غم مخور ٭ هان مشو نومید
چون واقف نه از سر غیب ٭ باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور ٭ حضرت حق سبحانه و تعالی

اهل اسلام این نوع تشبهات بسیار کرده است و دیگر از ابیات ما نوشته‌اند بیت هری را کرم لطف اله
و هم شام و تبریز را با سپاه ؛ مضمون الفال علی ما جری بیت و فکر و اندیشه ما همیشه مضمون این بیت است
الامور مرهونة باوقاتها چون عنایت کریم ازلی و حکیم لم یزلی همراه لشکر اسلام شود با الامرا از ان هم توقع دارم
بیت دیگر را نوشته بودند که بیت منم شیر شیران مرد آزمای ؛ که از ضرب شیران نجنبم ز جای ؛ بعد از وجود
حصول دار السلطنة هرات گذاشتن و بجانب مرو شتافتن خلاف مضمون این بیت است اگر صاحب وقوف
نیستند از مردمی که میدانند بپرسند در محلی که کفار غلبه کردند حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجهة طریق
هجرت کردند و مهاجر و انصار میگویند که در آن زمان ظهور کردند از برای مصلحت مومنین و رفاهیت اهل یقین
و جمعیت لشکر دین در هرات بود و صلاح ندیدند جهة آن و تغییر مکان کوشیدند چنانچه گفته‌اند بیت ای کاو عاقلی ز قضا
بلا گریخت ؛ زو طعنه جاهلی که فلان از قضا گریخت ؛ گر نیست ز سبب سبب التجا روا ؛ خیر البشر ز مکه بیثرب چرا
گریخت ؛ و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و در باره خود در این بیت میفرمایند بیت ای یوم من الموت
افر ؛ یوم لم یقدر او یوم قدر ؛ یوم ما قدر ما اخشی الردی ؛ و اذا قدر لم یغن الحذر ؛ با وجود اینمعنی در غزوه‌ها
تغییر مکان کرده‌اند بعد الحمد که این هجرت ما بطریق سنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله واقع شده در این
هر کسکه ما طعن میکنند طعن او بر رسول صلی الله علیه و آله عاید میشود پس مطعون داشتن این امر را کمال جهالت دیگر
مذکور کرده بودند که دو ویرش که یکی از امرای ما بود در هرات با اهل نگاران چنان معاش کرده بود که مردم زمان پادشاه
مرحوم سلطان حسین میرزا را فراموش کرده بودند آیا در زمان پادشاه مذکور مدارس و خوانق بدین رسوایی
بوده که مساجد و معابد را طویله اسپان و خران کرده بلکه میرز ساخته بودند و همه کاشیهای رنگارنگ
را ویران کرده در با و چوبهارا جهة هیمه برده بودند اکثر مساجد و معابد را شراب خانه و مغفقه ساخته بوده‌اند
ما بدولت که بشهر در آمدیم بجو و در تعمیر مدرسه و خانقاه سلطان حسین میرزا و سایر بقاع خیرات کوشیده اخلاط

خلایق و ستور آنرا از مساجد و معابد بیرون آورده مدرسان و طلبه و حفاظ معین کرده آباد آن ساختیم چنین
معاش دو ویرش از همین معلوم است دیگر نوشته بودند مصرع ز تیر آه مظلومان حذر کن ؛ ای عزیز
بحضرت واجب الوجود روشنست که هرگز راضی بستم و رضا نمیدهیم و در نیت و فعل ما نیست که بر مومنی از
لشکر ما نقصانی رسد اگر بغفلت یا سهو واقع شده باشد که مطلع نباشیم بعد از لول اگر میدواتم روا و از ره
اخروی معاف خواهیم بود و بعد از اطلاع اگر غور سی نفرمائیم در مذمت ماست دیگر نوشته بودند مصرع بال ما
هر که در افتاد برافتاد ؛ هر که مومن و مسلمانست و امید نجات آخرت دارد و محبت اصحاب کبار حضرت رسول
صلی الله علیه و آله را از دست نمیدهد و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام یکی از آن مذکوران شده اولاد و امجاد
ایشان مخالفت کردن در تعاول از دیانت و اسلام دور است اما با آن طایفه مجادله و گفت و گوئی دارم
که مذهب حق پدران خود را گذاشته تابع بدعت و ضلالت شیاطین شده طریق حق را برطرف کرده و با نفس
و تبع اختیار نموده با وجود آنکه میدانند که مذهب شیخین کفر است و این کفر را مذهب و روز شعار خود ساختند
دیگر از اولادی آن بزرگوار متبرّز شده مضمون کریمه انه لیس من اهلک حضرت مرتضی علی از آن نوع فرزند
بیزار است بیت فرزند خوشست اگر خلف است او ؛ ور ناخلفی بود تلف باد ؛ فرزند لئیم طبع کم بیش
رنج پدر است و محنت خویش ؛ مخبر صادق در کلام مجید خود خبر میدهد که و نفخ فی الصور فلا انساب بینهم
و لا یتسائلون و در روز جزا پرسش از عمل خواهد بود از نسب نخواهد بود دیگر ایشان دعوی فرزندی
و محبت حضرت مرتضی علی هم میکنند از دو بیرون نیست فرزندان بزرگوار هستند یا نیستند اگر هستند
چون دعوی فرزندی میکنند چرا که حضرت پیغمبر فرموده هر کس پدر کسی را گوید در جنت و مدارا
نباشد الکس جنت در نمی آید و اگر فرزند مرتضی علی هم اند آن بزرگوار کدام مرده و را از کور بیرون آورده
سوخته‌اند و چند کس را ریش و ابرو تراشیده و در گوش و حلقه انداخته خلیفه اسلام ساخت کدام با کی

بی نماز مخمس کو که در عمر خود یک رکعت نماز نگذارده و است نهرانی ساخت و مقبول خود کردانیده و کدام کس آن
فرموده که بس سجده و کی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند که اگر سجده کردن بغیر خدا تع روا می بود
ضعفا را میفرمودم که شوهران خود را سجده میکردند پس محقق شد که سجده کردن بغیر خدا تع روا نبوده و کسانی
و این فعال مذکوره با تلاف و اضعاف در سلسله شما هست با وجود این مقدار قباحت بما موعظه میفرمایید
ع کنون شناس خود را و یکی سر در گریبان کن ؛ و حضرت مرتضی علی این نوع بزرگواری بود که با اصحاب
لجاجت کرده و در عقب ایشان نماز گذارده و تابع ایشان بودند بعد از فوت آن بزرگواران مدتی
آنحضرت خلیفه برحق بودند اگر میدانستند که آن بزرگواران باطلند چون نعش ایشانرا در پهلوی حضرت
رسالت صلعم میگذاشتند و بیرون نمی آوردند پس معلوم شد که آن بزرگواران برحق بوده اند که بر ایشان
تعرض نکرده اند و معلوم جمیع خلایق که حضرت مرتضی علی عه تابع روش رسول صلعم و اصحاب کبار بوده اند
و هرگز بدیشان مخالفت نکرده اند و بدرگان شما جناب مرحوم شیخ صفی را هم چنین شنیده ایم که مردی عزیز
و اهل سنت و جماعت بوده و ما را حیرت عظیم دست میدهد که شما از روش حضرت مرتضی علی عه و بعد از
روش پدر کلانان پس اولادی آن عزیزان از کجا ثابت میشود چنانچه گفته اند بیت شیر را بچه همی
ماند بدو ؛ تو به پیغمبر چه می مانی بگو ؛ و جای دیگر میگوید که بیت آنرا که بذاتی نسب و نسبت حالش ؛
و برانبود هیچ گواهی چو فعالش ؛ هر آینه هر کسیکه تابع روش آن بزرگواران بوده باشد مصلحت دنیا
تابع بدعت و ضلالت شود و مضمون الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا نظر باید
کرد و عبرت باید گرفت بیت در پس آینه طوطی صفتم میدارند ؛ آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم ؛
و دیگر توقف در ولایت مرو بجهة آن بود که اعلیحضرت سلیمان مکانی با جمیع خواقین و سلاطین ماورا
سمرقند و تاشکند و ترکستان و اندجان و حصار شادمان و بلخ و شیبه خان با لشکر عظیم ایشان متوجه گشته

مکاتبات و مراسلات مبالغه هرچه تمامتر فرستاده بودند که عنقریب بشرف دولت غزا مشرف خواهیم
شد تا آمدن عساکر نصرت مآثر جنگ را موقوف دارند که از این دولت محروم نمانیم و درین ایام حضرت
بجمعیت کل نزول اجلال فرموده ولی قضای الهی کوچ بر کوچ متوجه غزا و جهاد نیستم انشاء الله تع هر آینه
کسانی که مخالف شریعت نبوی و بی روی بدعت ضلالت نموده اند اکابر دین و پیشوایان اهل تقوی
در حق ایشان چنین فرموده اند مص هر کس بغبار وضو در دین آرد ؛ یا وقت زکوة بر جبین چین
آرد ؛ مستوجب جهد کرده و جبار جهان ؛ بر عهد زدن شش ترک نماز چین آرد ؛ هر وقت که روش شما
روش آن بزرگواران می بود ما را با شما هیچ مجادله و مناقشه نخواهست بود این زمان که این طریق حسنه را
برطرف کرده اند دفع و رفع آن بر ما لازم و واجبست بیت مرا که با تو همه تعصب آیین است ؛ برای
جاه نباشد تعصب از دین است ؛ شعر اتور نار بل علی عالم مدام ؛ ففخر و لا جلک منها علی الدوام ؛
والسلام علی الذین یستمعون القول و یتبعون احسنه بعد از آن شاه دین پناه ایشانرا خلعت داده روانه
گردانید چون ایلچیان نزد عبید خان رفتند و کثرت لشکر را که عدد آن زیاده از هفتاد هزار بود بعرض رسانیدند
بنا بر آن عبید خان بطرف بخارا گریخت چنانچه مذکور شد شاه دین پناه کوچ بر کوچ بهرات آمده بر تخت سلطنت
نشست حکومت آن دیار را به برادر اعیانی خود بهرام میرزا رجوع نمود و غازی خان تکلو را لله آنحضرت
گردانیده و در شانزدهم ربیع الاول لوای عزیمت بصواب عراق برافراخت متوطنان هرات یکبارگی از نیر
آفتاب فرقت افتادند و بسموم غموم مهاجرت گرفتار شدند خواطر برنجع ساغر فراق زهر مذاق قرار
دادند چون از روی سپهر نگون به پایان طبس رسید که از هیبت ستاره بر آسمان راه گم کرده و دلیل
از فضای آن هزار حیله جان بگیران بردی برون رفت در آمدند بیت بدوآن بیابان نهایت نداشت
ندیده ور رو کس نشان آدمی ؛ جو دو دون همتان خالی از مردمی ؛ گریزان از آن عرصه جان کسل ؛ جوانم

صحبت جانان اهل دل ؛ چو صحرای محشر پر از شور و شر ؛ ز غولان و دیوان در و صد خطر ؛ نه جغد و بوم مرغی
در آن مرز و بوم ؛ نه ره و خرامان در آن چند شوم ؛ چو باز اجل مرغ او جان شکار ؛ چو دشت فنا
عرصه‌اش پر غبار ؛ در آن تابی که امید بود ؛ همان چشمه کرم خورشید بود ؛ شهریار عالیشان با جنود
فراوان از آن بیابان عبور کرده در بلده اصفهان نزول نمود **و وقایع متنوعه** هم درین سال قبل از
رفتن شاه دین پناه بخراسان در منزل شرف آباد قزوین امرای استاجلو چون منتشا سلطان و قازوق
سلطان بعز پای بوس رسیده اعزاز و اکرام تمام یافتند اندرین سال دین محمد برادر زینش با هزار سوار
بیرون آمده اغروار سلطان با صد سوار با وی جنگ کرده او را با جمعی اوزبکان بقتل آورده سرهای ایشان
بدرگاه عالی فرستاد و هم درین سال امیر غیاث الدین منصور با امیر صدر الدین محمد در امر صدارت
با امیر نعمت الله شریک گردید **متوفیات** کوچم خان بن ابو الخیر خان بن دولت شیخ اوغلن بن
اوغلن بن فولاد اوغلن بن ... خواجه بن تقتای بن بلغان بن شیبان بن جوجی بن چنگیز خان در سمر
قند وفات یافت پسرش ابو سعید بجای او خان شد امیر قوام الدین حسین اصفهانی بواسطه استیلای
پیری قوت قوای او روی بوادی هزیمت نهاده بود و در امور او را گاهی اشتباهات واقع می‌شد
از آن جمله در زمان سابق مولانا جلال الدین حافظ تبریزی و مولانا سعد الدین خطیب نزاع بوده هر یک
از آن برای طلب خود تردد نموده بود و هر یکی را بتفویض منصب خطابت مسجد و منبر و
ساخته بود روزی مولانا جلال الدین بخدمت میر رفته که در باب مدعیات خود حکایت چند
معروض دارد و حضرت امیر او را مولانا سعد الدین تصور کرده و قبل از آنکه مولانا جلال الدین آغاز
حکایت نماید میر گفت که دعوی مولانا جلال الدین دارد بی معنی است و این مهم لایق تست و اگر
من گاهی او را بتفویض این امر امیدوار میسازم بنا بر آنست که حامی دارد و اما خاطر جمع کن که من

خطابت مولانا جلال الدین شنید هم مولانا جلال مافی الضمیر میر را دانسته دیگر تردد ننمود و بواسطه منصب خطابت
ملتفت نگردد **گفتار در وقایع** سنه سبع و ثلثین و تسعمایه درین سال شاه دین پناه عزیمت ییلاق کوه نمان
فرمودند حسین خان شاملو از شیراز آمده بتقبیل عتبه شاهی سرافراز گشت و بوفور الطاف خسروانه و عواطف
پادشاهانه از امثال و اقران ممتاز گردید چون توجه سلطان نسبت بحسین خان در مقام غدر درآمده اراده
نمود که در جشنی او را بقتل آورد و این امر بر ترتیب ضیافت نمود و روز دیگر ایشان را طلب کند بعضی
از ملازمان شاه دین پناه او را ازین واقعه آگاه گردانیدند چون پرده شبگون شام صفحه کافوری ایام را
مانند خال رخسار خوبان گل اندام رنگ سودا زانی داشت **بیت** جهان چون شاهدی بگشاده گیسو
ز شب مشکین نقابی بسته بر رو ؛ جهان را محترق در معده صفرا ؛ مبدل گشته از صفرا السودا ؛ فروبست
آسمان را از جوانب ؛ قضا آن شب مسمار کواکب ؛ ثوابت جمله در ماتم نشسته ؛ لب ضحاک صبح از
خنده بسته ؛ شکسته سایرانرا خار در پای ؛ بمانده هر یکی چون قطب بر جای ؛ حسین خان با جمعی
از شاملویان غازی و دلاوران پای کار اسلحه جنگ پوشیده بر سر خیمه توجه سلطان آمد **بیت** که ناگه گروهی
بکف ساز جنگ ؛ رسیدند غران چو شیر و پلنگ ؛ ز سرها برون رفت خواب غرور ؛ چو در صبح
محشر ز آواز صور ؛ توجه سلطان از ایشان کوچکه خود را بدیوانخانه شاه دین پناه رسانید حسین خان
در عقب او تعاقب کرده در خیمه شاه و آن دو میر گرد او با یکدیگر جنگ نمودند و از اتفاقات کیر و تیر از شاملویان
بتاج شاه دین پناه رسید چون قورچیان ذو القدر در کنگ بودند با شاملو متفق گشته مصر نام قورچی
ذو القدر زخم کاری بتوجه سلطان زده وی درگذشت اما تکلویان مرگ او را مخفی داشتند **بیت**
چو خورشید تابان برآورد تیغ ؛ که بر فرق دشمن زند بیدریغ ؛ ز خواب قضا فتنه بیدار شد ؛
اساس قیامت نمودار شد ؛ و حسین سلطان تکلو که در حوالی اردو نزول کرده بود بمدد رسید همه

ناملویان و رانقب نارجه وسعی بسیار بجنگ و کارزار نمودند از آثار سپاه نجمی ایشان بغیر از سپاهی
چیزی دیگر روی ننمود چون آن گروه بی اقبال ظفر مطلوب خود نیافتند در غایت یاس و حرمان شبی منهزم گشته
تمام بشهر اصفهان شتافتند قرب سیصد نفر از جوانان رعنا و سرقدان زیبا گرفتار شدند تکلویان ایشان را بقتل
آوردند امرای تکلو شاه قباد پسر بزرگ خود را سلطان را بجای وی وکیل گردانیدند اما قطرات سم بلاهل
سم قاتل از تیغ خون افشان منافقان تکلو ترشح میرفت از زبان سنان آن سیه دلان اخبار زقوم
خصومت اجرا پذیرفت بعد از ظهور این واقعه آغاز عناد کرده بالضروره دیگر طوایف مثل استاجلو
و روملو و ذوالقدر و افشار آغاز خلاف کرده بعد از چند روز در حوالی امامزاده سهل علی میان ایشان
جنگ شد و در آن اثنا یاسیجی قلی که از هواخواهان تکلو بود خود را بدولتخانه انداخت تا شاه دین پناه را حمایت
تکلویان برد آنحضرت فرمودند او را بقتل آوردند شاه دین پناه آن طایفه گمراه فرمان داد امرای تکلو
سوار گشته بنزدیک بدولتخانه آمدند قورچیان آغاز شمشیر کردند مخالفان بی‌گمان دست به تیغ و سنان
برده فرار نمودند و بسیاری از ایشان کشته شدند و درویش قورچی باشی اسیر سرپنجه تقدیر گشته بقتل
آمد از کجای کبت کرد و خذلان و مذلت بر چهره دولت ایشان نشسته از دست بخت طپانچه نکبت خوردند
و از کاسه پیش هر جام زهر مذلت نوشیدند در جبال و بیابان افغان و خیزان و سرگردان و بدبختان در
عین سیلا چون موج طوفان پیکر شدند و از راه کردستان با مشقت تمام ببغداد رفتند محمد خان
شرف الدین اوغلی قدوری سلطان را با بعضی از مخالفان بقتل آورده سرهای ایشان را بدرگاه شاه عالم
پناه فرستاده و آفت تکلو موافق تاریخ شد نواب اعلی خلعت را عقب حسین خان فرستاده او را
طلب نمود **گفتار در رفتن** الامه تکلو بروم و آنکه از رنیامن تربیت شاه دین پناه و ولایت آذربایجان
در تحت حکومت او بود سودای محال اندیشیده سلطنت و استقلال بخود راه داده و اراده کرده بانگ

بجای وی چون سلطان وکیل کرد و موازی هفت هزار کس هم رکاب شده متوجه شاه دین پناه گردید
و در حوالی خاید از پیغمبر نزول نمود چون شمه از عصیان و کفران او بمسامع عز و جلال رسیده بود شاه
دین پناه بر سر وی ایلغار فرموده اولمه روی از رزم و قتال برتافت و از سهم خسرو جهانگیر گردان
تیر از کمان بیرون جست و از مهابت چتر خورشید آثار چون سایه مدقوق شده و از تکلو و عادت
ترقه فرسای بسان هلال مرد و منحنی گشته تا بخشم و دل غریق آب و حریق آتش خود را انداخت
و در تکلو بخواص خویشان خود مشورت نمود مجموع گفتند که طریق آنست که در ره رضای خاطر خود ولی
آنحضرت بهر نوع که میسر گردد باید کوشید و اصرار نمودن بر مخالفت پادشاه متضمن عذاب و وبال
بود که حکما گفته‌اند مخالفة الملوک کعارفی الاجل والعاجل اولمه را این سخن موافق مزاج افتاده او کرده الصدر
را پیشکشهای لایق و تحفهای موافق بدرگاه عرش اشتباه فرستاد و بعد از روانه ساختن او از نجه
دیگر گرده باخود گفت که جای که من تخم جفا کشته باشم ثمر وفا چگونه بردارم و در موضعی که نهال
خلاف نشانده باشم ثمر موافقت بچه وجه توقع نمایم **مصرع** چو کردی بدی چشم نیکی مدار
در باب رفتن نزد شاه دین پناه متردد گشت و در آن اثنا از نزد خواندکار سلیمان پادشاه روم
جامه زردوزی و کمر زر طلا دوزی آوردند خلعت خواندکار پوشید و روانه روم گردید **گفتار**
در رفتن امرای اوزبک بتاخت خراسان در این سال قمش اوغلان و بسا؟ و شیخ ابوسعید
و در اسباب بطریق میرزا ولی از آموی عبور کرد و از سرخس بمشهد آمدند و منتشا سلطان استاجلو
حاکم آن دیار بود صلاح جنگ ندیده بنیشابور آمد و اغزوار خان را با خود متفق کرده بجانب مخالفان روان
شدند چون امرای اوزبک قوت مقابله ایشان در حیز تمکن خود ندیدند بالضروره فرار کرده
در سیاه آب عبور نمودند و اغزوار سلطان و منتشا سلطان در آن مکان بایشان رسیدند

اوزبکان آب را پناه خود ساخته خارها بزرا ابیزر گرفتند و فوجی از اوزبکان بخیال دستبرد از
آب عبور نمودند اغزوار خان چون برق جهان خود را برایشان زد و چندکس را بقتل آورده
و بقیه السیف هزیمت مستولی شده راه فرار پیش گرفتند امرای عالیشان بمشهد مراجعت نمودند
و اردوی شاه قورچی از شاه دین پناه آمده امرا را طلب نمود ایشان روانه درگاه اعلی گردیدند وقایع
[illegible] درین سال شاه دین پناه آمده امیر الامرائی حسین خان و عبد الله خان استاجلو که هر دو
خواهرزاده شاه غفران پناه بودند ارزانی داشت هم درین سال قشلاق در تبریز واقع شده در آنجا
کرا و کبر بیک ذو القدر از تبریز و اولمه آمده بود سوزانیدند درین سال راقم حروف حسن روملو در
بلده قم متولد شد متوفیات بابر پادشاه بن عمر شیخ بن سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان
محمد بن میرزا میران شاه بن صاحب قران امیر تیمور گورکان آنحضرت بعلو همت و سمو منزلت
و کمال عقل و فراست و فهم و کیاست سرآمد سلاطین دودمان امیر تیمور گورکان بود هر سال مبلغ
هژده هزار تومان تبریزی برسم سیورغال بارباب استحقاق شفقت میفرمود و هرکس از هر جانب که
بنزد وی می آمد از محتاج و صاحب تاج از عالم و جاهل و قابل و ناقابل بمراد و مقصود مراجعت میکرد
مدت عمرش چهل و نه سال و ایام سلطنتش سی و هشت سال ملکش در اوایل پادشاهی ولایت
فرغانه و سمرقند بود بعد از آنکه ما وراء النهر از قبضش بیرون رفت ولایت قندهار را گرفته و لاهور و
کابل و دهلی و هندوستان در تصرفش بود و در آگره فوت کرد و همایون پادشاه بجایش بر سریر سلطنت
متمکن گردید چون خبر فوت بابر پادشاه بمحمد زمان میرزا رسید باغوای مردم جهال داعیه استقلال
در ضمیرش رسوخ یافت لاجرم پادشاه خجسته شیم لشکر بسیار فراهم آورده در کنار آب گنگ
که معسکر وی بود رفته با جنگ محمد زمان میرزا را بچنگ آورده در یکی از قلاع محبوس ساخت بعد از

مدتی از حبس

مدتی از حبس فرار کرده با معدودی چند سرگردان و بی سامان میگردید آخر الامر از روی اضطرار
و مذلت بسیار نزد شهریار عالی تبار آمده رعایت یافت گفتار در وقایع [illegible] که در سنه ثمان
و ثلثین و تسعمایه واقع شد و چون الامه بروم رفت سلطان سلیمان را بر آن داشت که نسبت بشاه دین
پناه مخالفت کند بنابران فیل پاشا را با پنجاه هزار سوار همراه اولمه بر سر شرف خان کرد که حاکم
بتلیس بود فرستاد که آن دیار را از تصرف او بیرون آورند این خبر در اوایل شیوع یافت
شرف خان پسر خود شمس الدین خان را در بتلیس گذاشته متوجه درگاه عالم پناه شد بیت از آن
بیاهدا اولمه زروم بیاورد لشکر ز هر مرز و بوم گرفتند بتلیس را و میان نشستند
برگرد حصن آن مرز مان ازینجانب شاه دین پناه مانند شیر خشمناک و ببر سهمناک با سپاه آراسته
و جوانان نوخاسته در جانب ایشان در حرکت آمد چون آوازه توجه آنحضرت بسمع رومیان رسید وحشت
و حیرت برایشان مستولی شده اختر بخت ایشان منحوس گشت و دولت شان منکوس از تسخیر بتلیس مایوس
شدند توپها را انداخته راه انهزام پیش گرفتند و بوبا و کار رو جلی خبر فرار رومیان را در قرا الغو دره بعرض
شاه رسانید آنحضرت مراجعت کرده در تبریز قشلاق نمود گفتار در محاربه نمودن عبید خان اوزبک
با بهرام میرزا در هراة درین سال عبید خان در بیست و نهم رمضان با جنود بی پایان از جیحون عبور نموده
ظاهر هراة را معسکر گردانید در قریه شامیانه بارگاه برافروخت عزیزان آنجا که مذلت تشنگی دیده
نخست آب را از فقیران لب تشنه و عموم خلق بازگرفت اوزبکان ظالم راه مسالک و شوارع باز داشت
تا از جنس غله چیزی بقلعه نرود لاجرم روز بروز تنقیص و تشویش محصوران هراة زیاده شده در آن
اثنا غازیان با اخراج مردم محتاج حاکم گردیده دروازه ها و گذرها بزرگان غلاظ و شداد که هر یک قرینه
نمرود و شداد بود مدار برای تحقیق اموال شهریان باز داشت و ایشان بالش و لحاف کهنه مردم

شهر را پاده کرده و می‌پیچیدند که مبادا در میان آنها از نقد و جنس چیزی بوده باشد بعد از تحقیق از خانه
نوعی که بحیات از زنی و مردی باشد مبلغ صد و پنجاه دینار تبریزی گرفته بیرون میکردند مشهور مرتبه
خالی شد که در اسواق کسی بنظر در نمی‌آید مع ذلک بسیاری از غازیان از غازیجان روگردان
شده نیز بعبیدخان میرفتند عبیدخان مصلحت آنکه غازیان از غازیجان رو گردان شده نیز و او آمده
بیش از نوازش کرده خلعت میداد و در اوان عبیدخان قطعه گفته بخواجه امیر بیک مهرکه وزیر
غازی خان بود فرستاده و خواجه در جواب این ابیات ارسال نمود بیت ای باد اگر برابلی
بنجارا گذر کنی ؛ زنهار عرضه کن بر ایشان پیام ما ؛ واکه بگو زراه کرم آن گروه را ؛ کاخی کشته‌ایم
کمینه خواه شما خاص و عام را ؛ کلک غم در جهان شما کرده است ثبت ؛ در رقعه که بود در آن
رقعه نام ما ؛ گاهی خواجه بعد ازین طمع از زندگی ببر ؛ اکنون که گشت سکه خاقانی بنام ما ؛ ای مدعی که
نشنیدی که میرسد ؛ شاه سپهر خیل سپهر احتشام ما ؛ ما بندگان حضرت شاهیم لایزال ؛ شد
ثبت است بر جریده عالم دوام ما ؛ از جز تو عنایت او هست آنچه هست ؛ سالک نظام سلسله
انتظام ما ؛ باشد جواب دعوی خالی که کرده ؛ بیتی که گفت حافظ شیرین کلام ما ؛
چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان ؛ کاید بجلوه سرو صنوبر خرام ما ؛ در این اثنا غازی
خان حکم کرده که قزلباشان در خانهای مردم که از شهر بدر رفته اندر روند و هر چه بیابند تصرف
نمایند غازیان محصور و ترکان از انصاف دور از حاکم این سخن شنیدند مبادرت بر عایا در آمده
آغاز جستن چیزها کردند مردمان هر چیز که دفن کرده بودند متصرف شدند در آن اثنا آتش جوع شروع
یافت و چند گاه غیر از قرص مایده خورشید و ماه که هر شام و صباح از تنور افلاک بر می‌آمد چشم غازیان
بر گرده همی افتاد بیت بنانی که در عالم امید بود ؛ همان گرده ماه و خورشید بود ؛

تهی چون شکم

تهی چون شکم و گیها از طعام ؛ چو طاس فلک سرنگون صبح و شام ؛ طبق را بی طعمه چشم امید ؛
شده چون طبقهای کاغذ سفید ؛ زبی‌طعمگی عالم بی‌ثبات ؛ گر بسته شکم خورده پس از نجات ؛ بقیمت از
زعفران کاه بود ؛ که روزی با دو دانه همراه بود ؛ تنور شقایق برافروخته ؛ ز سودای نانش جگر سوخته ؛
و گوشت و روغن مانند گوهر شب چراغ و عنقا عزیز الوجود ناپیدا گشته بود و بعضی از مردم محتاج بعوض گوشت
از لحم گربه و سگ بدل ما یتحلل حاصل میساختند و نوعی چرم کهنه را جوشانیده میخوردند و میرزاده بزرگان
از برگ درختان علیق الاغاق بهم میرسانیدند و بعضی از اوزبکان پنهان از عبیدخان قریب بدروازه آمده
اسپان لاغر می‌آوردند و بهای تمام میفروختند و اگر این پیچ نمی‌بود کار غازیان دشوار می‌شد گویند
آخر اوقات محاصره غازیان چنان بی‌قوت شده بودند که بعضا تردد مینمودند و بورچی بهرام میرزا طبق
برنج از گوشت اسپ نزد آنحضرت با چند طبق خالی می‌آوردند میرزا بهر کس که لطف میکرد یک قاشق
برنج در طبقی که گنجایش سه چهار من برنج داشت میگذاشت پیش آنحضرت میبردند و در مجلس هر
قاشق برنج جنگ می‌شد از بهرام میرزا منقولست که روزی با غازیجان نشسته بودم که توقاقی معتبر با
توقاجی و دیگری ترخان یکی گفت چند روز است سگی را [illegible] رفته بودم
وی در جواب گفت این سگ زخم دار بود و ما [illegible] با جا بسته
سگ او و پاره کرده هر یک پاره را بیکی داد و در اوان گذشتن [illegible] بیک سلطان
والی بلخ بمدد عبیدخان آمده در حوالی هرات نزول نموده با قزلباشان [illegible] و برده سپر
مت و کرده اسپی بهرام میرزا فرستاده و ملازمانش اسپ را آورده [illegible] و گفتند رسولان از
جانب عبیدخان آمده از صلح سخن راندند میرزا و غازی خان گفتند [illegible] و منزل کوچ کرده
پیش رود تا ما شهر را گذاشته روانه عراق گردیم عبیدخان گفت [illegible] ایشان از زیر طناب خیمه ام

ولایت روانه شوند غازی خان سیول کرد و بعد از چند روز تا تالیق ابو سعید خان پادشاه و سمرقند آمده
از صلح سخن گفت اما محاصره هرات منتظر گشت چون قریب یکسال و نیم آن محاصره و مخاطره امتداد یافت
و غلبه جوع و ضیق معاش در بلده هرات بار اقامت انداخت و محبوب مرغوب بعیت عیش بر باد عدم شتافت
امر معاش معاشران حیاتش بسان دهان خوبان تنگ گشت و لب نانخوران شیرین ملیح بسبب فقدان طعم از نیم
اما گروه قزلباش و از بهادران و اهالی هرات از طبقات سادات در گذشت به بشارت تسلیم و رای شاه بر مرور رضا امید گزیدند
هرات و زنده و خبر توجه پادشاه عالمیان بجانب خراسان وارد و وی مخالفان شایع گردید در چهاردهم ربیع الاول
سنه تسع و ثلثین و تسعمایه عبید خان در ظاهر هرات کوچ کرده راه فرار پیش گرفت و توجه شاه دین پناه عنقریب
مذکور خواهد شد **محاربه نمودن** غازیان با اوزبکان درین سال جمعی از بهادران اوزبک بتاخت ولایت بسطام
آمدند چون ذو القدر سلطان که حاکم دامغان بود از آمدن اوزبکان خبردار گردید پیش شتافت
مرد طلبید **بیت** جهان و هم ایل مامور ذو القدر ✽ فرستاد و سوی کربلی خبر ✽ شجاع سرافراز میرزا علی ✽
چو سلطان فرخ نقاش علی ✽ بر انداز هر لشکری همچو کوه ✽ که گشتی زمان از دلیران ستوه ✽ ذو القدر سلطان
به پیشتر روانه مخالفان گردیده در ظاهر بسطام عساکر ظفر فرجام با اوزبکان رسیدند هم از گرد راه حمله نمودند
ایشان نیز تیرباران کردند آخر الامر باد نکبت بر رایات اوزبکان بدولت وزیده و علم شوکت ایشان نگونسار
گردید و از نیروی قوت حیدر بضرب شمشیر جمعی کثیر را بقتل آورده غازیان اعدا را تعاقب نموده چند نفر را دستگیر کرده
و بدرگاه عالم پناه فرستادند **وقایع متنوعه** درین سال میر غیاث الدین منصور از صدارت معزول
گشته امیر معز الدین محمد اصفهانی را بجای او نصب کردند هم درین سال وزارت دیوان اعلی با جمعی [illegible]
تعلق گرفت امیر قوام الدین جعفر ساوجی وزیر شاه دین پناه بود در رباط [illegible] بقتل آمد **گفتار در**
قضایایی که در سنه تسع و ثلثین واقع شده در اوایل این سال در چهاردهم شعبان [illegible] اوغلان

اوزبک بر طرار روی محمد خان ذو القدر اوغلی که در حین محمد زمان ساوخ بلاق بود ریخته احمال و اثقال او را
بغارت بردند هم درین سال شاه دین پناه القاس میرزا رخصت کرد و با تفاق بدر خان روانه استرآباد
ایلغار کنند و بعضی حلقه قیات اثر نهال اقبال اوزبکان را از بیخ بر کنند و سرداران سپاه را در مجلس جانفی
نشانده مافی الضمیر خود را ظاهر ساخته تمامی آن جماعه این رای را تحسین نمودند بدر خان و القاس با هزار و
پانصد سوار بجانب استرآباد ایلغار کردند و نیم شب که هیچ زبرجدی با انواع سیارات و ثوابت آسمان
بافته و اجرام نورانی چون گوهرهای شب فروز از حقه آبگون گردون تافته بود **بیت** چو در روز روی
ستاره گرد نهد مهر ✽ فرو افتاد ماه در حرم قهر ✽ ز تاریکی جهان را بند بر پای ✽ فلک چون قطب حیران
مانده بر جای ✽✽ باستر آباد رسیدند و آن گروه اوزبکان در حمام بودند غازیان از روی قهر و تهور
در آمدند و صوران نواختند و نقاره نواختند و اوزبکان برهنه و عریان از حمام بیرون آمدند عسکر ظفر نشان
ایشان را گرفته بقتل می آوردند و قمش اوغلان از واقعه این قضیه حیران و سرگردان در میان شهر میگردید
بعد از مشقت بسیار با پنج سوار از مضیق حصار خلاص شده روانه مرو گردید غازیان پانصد نفر و چهار
برادر و برادرزاده گرفته بقتل آوردند و سرهای ایشان را روانه درگاه معلی گردانیدند و القاس و بدر خان در
استرآباد متمکن شدند **لشکر کشیدن** شاه دین پناه نوبت سیوم بخراسان و فرار کردن عبید خان
چون استیلای طغیان اوزبکیه و انحصار غلامان خاندان صفویه از حد گذشت شاه دین پناه بجانب خراسان
توجه نمود چون از لوای کرج از پرتو رایات خورشید نهاد مانند فضای سپهر نورانی گشت صوفیان خلیفه
ره طلایه دویست سوار بجانب سبزوار در حرکت آمد در آن اوان کلدی اوزبک با چهار هزار سوار
در سبزوار بود صوفیان خلیفه بر سر وی شبیخون آورده صد و پنجاه نفر از ملازمان او بقتل آورد و کلدی
بدر رفته صوفیان خلیفه روانه نیشابور گردید و در آن بلده اوزبکان رسیده و ایشان نیز [illegible]

کردانید و علم عزیمت بطرف مشهد برافراخت در آن اوان عبدالعزیز سلطان با هشت هزار سوار [illegible]
بود و در آن تا حسین خان شاملو و امیر سلطان روملو از شاه دین پناه جدا شده بمرو و خلیفه رسیده و عبید العزیز
سلطان بطرف هرات و کریخت عبیدخان نیز از آنجا فرار نمود چنانچه مذکور شد و شاه دین پناه در بیست و دوم شهر
جمادی الاول سنه مذکور بهرات تشریف آورده و در باغ شهر بر مسند کامرانی و جهانبانی متمکن گشتند اکابر
و اشراف بسعادت پای بوس استسعاد یافتند و بالتفات خسروانه و عنایات پادشاهانه سرافراز شدند انگاه بموجب
اموال رعایا گشت و غازی خان و اتباع او که در زمان محاصره اموال مظلومان را گرفته بود و موقوف حساب آورد و
و بعضی محصور را از خزانه نوازش نمود و حسین خان و منتشا سلطان و امیر سلطان روملو را بتسخیر غرجستان روانه
گردانید و امرا فتح آن دیار کرده و شاه محمد سیف الملوک را دفع کرده بجایه سر براغلی میرزا را روان گردانید
وقایع متنوعه در این سال اولمه برسر تفلیس آمد و شرف خان باتفاق حسین بیگ جونه و قلیچ بیک اینکی و سایر
امرای کرد و پسیان در موضع جنگ صعب کردند و شرف خان بقتل آمد و اولمه بر تفلیس مستولی
گردید و اندرین سال شاه دین پناه از جمیع مناهی توبه کرده و فرمان همایون شرف نفاذ یافت که محتسبان
ابروی باده و جام عمر انجام را ریخته شیشه ناموس ایشان را بسنگ افسوس زنند و مصالح الحق مرجعیه تعطیل
از کوشش چراغی باکشند اگر مهر کیسی کند کبر دل و دراز نم سازند بحکم کل مسکر حرام از بوزه و بنگ هر چه بینند
بیدار نمد مغنی بی معنی کوسی را اگر بی قانون شرع آواز کند چون مغنی مرخم کوشمال فریاد از نهاد او بر آرند
و چنگ بی ننک را در کنار هر کس بینند موی گیسو ببرند اگر بی آهنگ شرع راه بر گیرد و کمند از نذ که نفس ازو
بر آید طنبور بی مغز نامعتدل کوس را چنان زنند که چون عود بسوزد و رباب خوش مزاج در هر مجلسی که
ببینند بر خرش نشانند و اخراجش نمایند مبالغ کلی از شرابخانه و قمارخانه و بیت اللطف از دفتر اخراج
نمودند و در این سال امارت هرات را شاه دین پناه بسام میرزا ارزانی داشت و اغزیوار خان شاملو را

للگی کردانید

للگی گردانید اندرین سال شاه دین پناه بداعیه یورش بلخ در یازدهم شهر ذی حجه از هرات بیرون
آمده و قریب چهل روز در النگ نشین توقف نمودند **متوفیات** ابوسعید خان بن کوچم خان بن ابو الخیر خان
در سمرقند وفات یافت و برادرش عبداللطیف خان بجای وی نشست **گفتار در قضایایی** که در سنه اربعین
و تسعمایه واقع شده و ذکر لشکر کشیدن سلطان سلیمان بار اول به آذربایجان در این سال سلطان سلیمان پادشاه
روم متوجه آذربایجان گردید سبب لشکر کشیدن او بدین موجب اتفاق افتاد که اولمه پیوسته رسولان بدرگاه شهریار
روم ارسال داشته پیغام میفرمود که شاه دین پناه به یورش ماوراءالنهر از هرات بیرون رفته و آذربایجان
و عراق خالی است اگر بدینجانب نهضت فرمایند تمکین که آن دیار متصرف در آید خواندکار سخن او را قبول نمود
بترتیب اسباب قتال و تکمیل آلات جدال اشارت فرمود و با سپاه خونریز بجانب تبریز در حرکت آمد ابراهیم
پاشا را که وزیر اعظم بود با هزار سوار منقلای گردانید ابراهیم پاشا و اولمه را با ده هزار کس پیش فرستاد
در آن اوان خواجه شاه قلی که وزیر موسی سلطان بود باتفاق مولانا احمد طبسی رسولان نزد رومیان
فرستاده و ایشان را بجانب تبریز طلب نمودند آن غداران که با اولمه قرار داشتند قلم تمامی صورت وفا بر
لوح خیال می نگاشتند بنابر آن آوازه انداختند که پیره وسنان اوغلی صباح بشهر می آید و غازیان و شهریان
باستقبال شتافتند و اولمه با سایر سروران سپاه روم بشهر در آمدند بعد از چند روز ابراهیم پاشا
با جمیع امرا در حوالی تبریز نزول نمود و اولمه را بطرف اردبیل ارسال نمود و خسرو پاشا را بتسخیر قلعه النجق
فرستاد و القصه اکثر بلاد آذربایجان را گرفتند **بیت** خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی گر فلک
شان بگذارد که قراری گیرند بعد از چندگاه خبر آمد که شاه دین پناه با خیل و سپاه از خراسان کوچ بر کوچ
متوجه است از استماع این خبر ابراهیم پاشا سراسیمه گشته سر تفکر بجیب تدبیر فرو برد و لحظه در بحر تحیر
غوطه خورده و هم لشکرش در تلاطم امواج تصادم امواج ندامت غرق گشت و چون سحاب در [illegible]

آمده عرضه داشت بسلطان سلیمان فرستاد مضمون آنکه موسی سلیمان بمجرد استماع توجه موکب همایون
بعراق رفت اما شاه دین پناه در غایت عظمت و حشمت از خراسان بر می آمده ما را طاقت مقاومت
آنحضرت نیست بیت بحر شاه و پادشاه همسنگ نیست ٭ قدر دریا بحر کوه هم سنگ نیست ٭ نذارند تاب شهان کجا
از خورشید برهم خورند اختران ٭ چو دریای عمان برآرد خروش ٭ خروشیدن نای ناید بگوش ٭ بکام
تو آتی بیا و روا او ٭ بمیدان تو با تنی هم او روا او ٭ چو بشنید سلطان روم این پیام ٭ بشد جام اندیشه اش
تلخکام ٭ سلطان سلیم بعد از وقوف بر مضمون عرضه یورش تبریز را پیش نهاد همت ساخت و با اکثر
سپاه روانه گردید و ابراهیم پاشا ملحق گشته باتفاق متوجه عراق شدند چون آمدن رومیان به آذربایجان
در موضع الکه نشیمن بسمع پادشاه اورنگ نشین رسید بعزم دفع مخالفان کوچ فرمودند منتشا سلطان
و قلان خلیفه قورچی باشی را برسم منقلای روان گردانید بنفس همایون متوجه دفع اعدای دولت
گردیده و بیست و یک کوچ یکبو و کنبد آمدند و اسپ و استر بسیار تلف شد اصحاب رای و فرهنگ و فارسان میدان
جنگ در مقام تفکر و تحیر افتادند و هر کس را خیالی در سر و اندیشه در ضمیر پیدا شد که زیراکه سلطان سلیمان
سپاه زیاده از ریگ بیابان و اوراق خزان همراه داشت و جنود منصور از راه دور آمده و اسپان ایشان
لاغر و ضعیف گشته اکثر جیش متفرق چنانچه زیاده از هفت هزار کس در پایه سریر اعلی نبودند و یاد و جوهان
غازی خان تکلو با اکثر امرا دل دگرگون کرده در مقام نفاق بودند اما چون حضرت که بکرات فتح مدد کرده بود
که بیمن دولت قاهره مهمات کلیه و قضایای مشکله علی سبیل سهولت بقطع و فصل میرسید هیچ تفکر
بخاطر نشان نمیرسید از منزل گرم القاس میرزا و بهرام میرزا و حسین خان شاملو برسم منقلای روانه
تبریز گردیدند و اردوی گردون شکوه بقزوین آمدند و روانه ابهر گردیدند و در آنجا از امرا خبر آمد که خواندگار
بتحقیق متوجه است امرا روی باردوی خواندگار نهادند بعد از وصول بیلغار اخلاج با ابراهیم پاشا و جا

خورده و آغاز کارزار نموده چو فیه بخیه رومیه زیاده از حد و حصر بودند بعضی از امرا مثل حسین خان و
غازی خان و ملک بیک خوی دل دگرگون کرده بودند بنابر آن جنگ صعب واقع نشد و بهرام میرزا
و امیر سلطان و سلیمان سلطان تا شب با ایشان مقاومت نمودند و چون شاه دین پناه خبر مقابله امرا را
شنید با فوجی از بهادران نامدار بر سبیل ایلغار روان شد و تا باندیشه تمکین و وقار بمدافعه خصم پردازند
دران اثنا و القدر او علی محمد خان بواسطه خیانت و قباحت ذاتی که مرکوز فطرت و مکنون جبلت او بود
اظهار نمود بنابران عداوتی که از پدر خود کور شاهرخ در خاطر داشت باتفاق قیا سلطان و حسین سلطان
ولد بیرون سلطان تکلو پشت بر دولت کرده از موکب عالی روگردان شدند از آن جهت فتور تمام بحال
عساکر ظفر فرجام راه یافت لاجرم آنحضرت بر سایر امرا و ارکان دولت بی اعتماد گشت و از جهت
رعایت حزم روزی چند جنگ را در تاخیر انداخت و چون خواندگار بسلطانیه رسید آخر فصل خریف
مقدمه لشکر زمستان حریف معرکه سلطان سلیمان گشته برف عظیم بارید بیت ز نو بس قزح برف
شفاف ریخت ٭ چو آن پنبه کز نو بس از ف ریخت ٭ کف اندازی برف شد هر حباب ٭ ز هر سو کشتی های
مست سحاب ٭ قلال جبال و اطراف مرغزار از برگ و بار عاری گشت و عمامه و قبای خضرا از سبزه و
لشکر بهار از فرق صنوبر و قد سرو ریخت خرده کافور از دست سحاب بر اطراف عالم فرو بیخت
دست و پای لشکریان روم ضایع شده بسیاری از جاریان ایشان بچراگاه عدم رسیدند و جمعی
کثیر از مردمان ایشان فوت شدند و مضمون و لله جنود السموات والارض بظهور پیوست یکی از
شعرا در ان واقعه گوید رباعی رفتم سوی سلطانیه آن طرفه چمن ٭ دیدم دو سه هزار مرده بی گور و
کفن ٭ گفتم که بکشت این همه عثمانی را ٭ از صحرا میانه برخاست که من ٭ بالضروره از اندیشه که
داشت در گذشته با الم و تشویش راه بغداد در پیش گرفت و شاه دین پناه از قرا آغاج کوچ کرده

رباط و تنک را محل نزول همایون ساخت و بعد از گذشتن عبور کرده دران موضع الوند خان افشار با یک هزار سوار
بعسکر نصرت شعار ملحق گشت و شاه دین پناه محمود آقای اوجی باشی را بزبان گیری ارسال نمود و غازیان بموضع
قلعه کن خرقان بمخالفان رسیده پنج نفر از ایشان گرفته بدرگاه عالم پناه آوردند و آن اسیران بعرض
خسرو جهان رسانیدند که سلطان سلیمان با سپاه فراوان متوجه بغداد گردیده اولمه و ذو القدر اوغلی را
بخبر گیری ارسال نموده و از استماع این سخن شاه دین و دنیا بر سر ایشان ایلغار فرمود و غازی خان
تکلو خشاو عقوق حقوق این خاندان با مهر و سعادت او را پوشیده وانکار روی بنصرت شعار فرار نمود و
بخبر بر شتافت اولمه را از توجه شاه دین پناه خبر دار گردانید باتفاق سردار اهل نفاق بقلعه وان
متحصن شدند پادشاه کامران با جمعی از غازیان متوجه قلعه وان شد چون حوالی قلعه مضرب خیام خسرو
ظفر فرجام گردید سرداران قزلباش چشم گشودند حصاری دیدند چون قلعه افلاک از ساکنان
خطه خاک مصون و برجی مشاهده فرمودند که مانندش از دایره فصل عقل بیرون فصیلش با فلاک
البروج توامان و خندق عمیقش با گاو زمین همعنان بیت کسی کر شدی چرخ را برز برج :
فصیلش نبودی در آمدی در نظر : از ان سهمگین حصن گردون ستیز : خلا و ملا خندق خاک ریز :
زحل تا شود بر درش پاسبان : کند طوبی و سدره را نردبان : یکی سنگ از ان قلعه
با شکوه : در افتاده و گشته البرز کوه : اطراف قلعه را بامرا قسمت کردند و سرهنگان کشور
ستان و قورچیان رزم آزمای آغاز جنگ کردند و صورت صور و نفیر حارسان برج
را مضطرب و هراسیمه گردانیدند و اولمه از بالای برج و باره و بنواختن نفیر و نقاره اشارت
فرمود و جنود روم بانداختن تیر و تفنگ پرداختند و دلاوران قزلباش نیز باتش زدن
توپ و تفنگ شروع نمودند تفنگ از قضای مبرم و مرگ مفاجا خبر میداد و ضربزن دشمن

شکن

شکن سوز نهایر جن بیک شاد روزی دیو مصطفی از جانب رومیان از قلعه بیرون آمده و زبرابر
عساکر قزلباش ایستاد بیت ز پهلوی لشکر که شهریار : برون رانده مرکب یکی شهسوار :
کلاهی ز فولاد و جوشن ببر : بر خش : که گوهر برنگ آمد از جوهرش : حمایل یکی تیغ هندی چو
آب : بگوهر تراز خنجر آفتاب : درفشان یکی تیغ چون چشم کور : بلارک برون خته چون پای
مور : ازینجانب دلو توقاجی از قوشون بیرون رفته باوی مقابل نمود بیت در آمد بمیدان
عقرب بدست : کمندی جهانده کمانی بدست : چو کوهی روان گشت بر پشت باد : عجب آنکه بر پای
کوه ایستاد : مبارز طلب کرد جولان نمود : بنام آوری خویشتن استود : چو بالای نیزه
درازی گرفت : دران معرکه نیزه بازی گرفت : دیو مصطفی بروی حمله نموده نیزه بر دامن
بروی زد و از حج بغل وی گذشته نشان او شکست و شمشیر کشیده بار دیگر با دلو توقاجی جلو
انداخت شمشیری بروی زد و چهار انگشت وی را قلم نمود ازینجانب دلو ترخان اسپ انداخته دیو
مصطفی چون دید که مدد رسید بدرون قلعه گریخت القصه قشلاق همایون پای قلعه بپایان
رسید و خواندگار ببغداد رفت محمد خان شرف الدین اوغلی که والی آن دیار بود حسب الامر شاه
دین پناه بغداد را گذاشته بیرون رفت ابراهیم پاشا از موصل رسولان کاردان نزد محمد خان
فرستاده و از صلح سخن گفت که قلعه تسلیم کند خان قبول کرده روسای تکلو را طلب نمود و
قرع مشاورت در میان انداخت ایشان رفتن نزد شاه دین پناه قبول نکردند و مدرسه را مضبوط
ساخته لوای مخالفت برافراختند محمد خان اراده کرد که بر سر آن قوم بیدولت رود و ایشان
را گوشمالی بسزا دهد سعید بیک کموند مانع شد اما توهم بسیار بر ضمیر محمد خان مستولی گشته قراولی که
بترکمان و عراق بیک کمک لان همراه کلید بغداد نزد سلطان سلیمان فرستاد اما حیرانه

روانه درگاه عالم پناه گردید و مشقت بسیار بمصر رسید مقامی و اهالی آن دیار طعن بسیار خان را کردند
و ملامت کردند بنابر آن محمد خان بدرگاه آمد سلطان سلیمان میخواست که در موصل قشلاق کند و ملازمان محمد خان
کلید قلعه بردند و اورا ببغداد آوردند و خواندگار در آنجا قشلاق کرد و **وقایع سنه** … در این سال
صوفیان خلیفه روملو و … شان بر درویش علی تکلو که بتاخت آمده بود جنگ کرده و صد و پنجاه کس را
بقتل آوردند و در این سال صوفیان خلیفه بر سر بدیع الزمان میرزا که در قلعه کلات بود شبیخون آورده و جمع کثیری
از اوزبکان بقتل آورده در حال مراجعت و بیست نفر از ملازمان وی از کوه افتاده هلاک شدند چون این روش علی
سلطان ضعف خلیفه را معلوم کرد و با هزار و هشت صد سوار بتاخت آمد صوفیان خلیفه با پانصد سوار و بیست
پیاده با ایشان جنگ کرده غالب آمده چهار صد نفر بقتل آورد و **متوفیات** شیخ علی بن عبد العالی المجتهد
در روز شنبه هژدهم ذی الحجه از عالم فانی بجهان جاودانی شتافت مقتدای شیعه موافق تاریخ افتاده
و از جمله مؤلفاتش حاشیه الفیه و رساله جعفریه و شرح ارشاد و حاشیه ارشاد و حاشیه شرایع و شرح لمعه
حسین خان بن عبدی بیگ شاملو برادر دورمش خان بعد از قتل چوهه سلطان وکیل شاه دین پناه شده
بود و در این سال مزاج شاه دین پناه از او منحرف گشته و در این ایام بعضی از امور شنیعه از وی و آن انحراف گردید
از جمله قبایح یکی آنکه باشندان قزاق نامی از قوم شاملو که از اقربای حسین خان نزد شاه دین پناه قرب تمام داشت
بنابر بغضی که نسبت بآنحضرت داشت در شیشه شربت خاصه شاهی زهر داخل کرده خواست که آنحضرت
مسموم بآنحضرت و پادشاه بفرستد یا بالهام … از قصد آن بدبخت اطلاع یافت و آن بد را بسیاست
از اطلاع آن واقف شده فی الحال بهانه از مجلس بیرون آمده بجانب ماوراء النهر شتافت و بعضی مردم
معروض نمودند که این قضیه شنیع باشندان قزاق … حسین خان است و این سخن در دل پادشاه زمان جا کرد
و چون این قبایح با تقاضای وساوس شیطانی و استدعای هواجس نفسانی عازم آن شد که در تغیر دولت

بسر

و سعی بلیغی نماید و مردم را بسلطنت سام میرزا ترغیب نماید و بدانست که نور ماهتاب بغرباد و هرزه درایان
زوال نپذیرد و چراغ آفتاب بدم افسونگران فرو نشیند **بیت** بدانست کان شمع با این بهار نمیرد ز پف
برفراز سپهر **؛** در … اش شاه او را اعتراف … بستا که حسن آقا که از ملازمان او بود بعرض شاه دین پناه
رسانید که عنقریب حسین خان مسالک طریق عناد گشته روانه اردوی و میان خواهد شد شاه دین پناه او را
طلب نمود اشاره کرد که او را پاره پاره کردند و سر او را بر فراز علی بر سر نیزه کرده در اردوی همایون گردانیدند
و قشون او را به بهرام میرزا داد و امیر نعمت الله حلی از جمله سادات رفیع الشأن حله بود و فضایل و کمالات
آنحضرت و مهارت در علومی که از لوازم اجتهاد است بمرتبه رسیده بود که جمعی گمان اجتهاد برده و نسبتند خود
نیز دعوی اجتهاد و … فاما باد جان علما مقرون نبود و حدت فهم و ذکا و فطنت و فطرت عالی او بر نهجی بود که
جمعی از علما که در رها ده و مولویت مراتب برو ترجیح و تفضیل داشتند با او تاب مقاومت در مباحثه نداشتند و او
الزام می یافتند … و در علمی که از مقدمات آن واقف نبود بحث میکرد و بکثرت فهم و موافقت سلیقه از
پیش میبرد بنحوی که احدی بر حقیقت آن واقف نمی شد و مردم تصور میکردند که در آن علم مهارت تمام دارد
و وی از تلامذه حضرت خاتم المجتهدین وارث علوم سید المرسلین علیا عبد العالی بود و از تربیات کلیه او
از پرتو استفادت آنحضرت دست داده اما کفران نعمت کرده و حقوق آنحضرت را بعقوق یاد داشت و تدارک
نمود بنای مخاصمت آنکه خاتم المجتهدین با شیخ ابراهیم قطیفی داشت و امیر نعمت الله مومی الیه برغم او
از استفادت بعضی از مسایل فقهی ترک نمود و گاه گاهی که در پاره امر بر خلاف معتبر بود و کتابت بشیخ ابراهیم
قطیفی می نوشت و او را بر بعضی امور که مستلزم نقص حضرت خاتم المجتهدین بود ترغیب میکرد فاما از تکاثر
این معوده حکایات نقص ایشان … او را … یافت و انواع آزار و اضرار دینی و دنیوی که بروی عاید شد
در باب صوم صلوة جمعه در زمان امام علیه السلام با نایب امام که فقیه جامع الشرایط و الفتوی باشد بخلاف رای حضرت

خاتم المجتهدین با حضرت مولی الیه در مجلس بهشت آیین اراده مباحثه داشت و جمعی از علما و فقها مثل قاضی مسافر و
حسین اردبیلی و جمعی که با حضرت خاتم المجتهدین در مقام عداوت و کدورت بودند با خود دران بحث متفق
ساختند و از امرا و ارکان دولت شاهی مثل محمود بیک مهردار و ملک بیک خوبی و غیرهم حمایت ایشان
مینمودند اما مطلقا آن مجلس منعقد نگشت و آن بحث از قوت بفعل نیامد و ترتیب آن مقدمات منتج مطلوب نشد
و دران اوان شرار کتابتی مشتمل بر انواع کذب و بهتان نسبت بخاتم المجتهدین نوشته در رقعهای خانه آنحضرت
که در صاحب آباد دار السلطنه تبریز در جوار زاویه نصریه بود انداختند بخط مجهول و از اقسام مناهی وقوع
آن دران کتابت نسبت بآنحضرت داده بودند پادشاه موید لا یزال ملکه و سلطانه در صدد ساختن کاتب و نویسنده آن
کتابت جهد موفور بظهور رسانید تا آخر الامر ظاهر شد که حضرت میرزا اطلاعی بران بوده و بمرور ایام کدورات
خاتم المجتهدین با او بحدی رسید که منجر بنفی بلد و اخراج گشت و یکاولی از دیوان اعلی بر او موکل ساخته
که او را روانه بغداد نمایند و حکمی از دیوان اعلی باسم محمد خان تکلو که دران زمان حاکم بغداد بود نافذ گشت که
نگذارد که میر نعمت الله با شیخ ابراهیم قطیفی و دیگر اعادی خاتم المجتهدین طریق مخالفت و مضادت
سلوک دارد و از کماهی احوال او صاحب وقوف باشد و بعد از آنکه آنحضرت بجانب بغداد رفت اندک زمانی
که خاتم المجتهدین نیز رخصت گشته متوجه عراق عرب شد و میانه فوت آنحضرت و فوت امیر نعمت الله ده روز
فاصله بیشتر نبود و از جمله اموری که حمل بر کرامات حضرت شیخ توان نمود آنست که محمود بیک مهردار که اشد خصام
و اشد عداوت آنحضرت بود روزی در میدان صاحب آباد در موکب صاحبقران چوگان می باخت و گلگون نخوت
و غرور در عرصه وسیع بیکران طرف میتاخت و آن روز جمعه بود و قریب بعصر حضرت خاتم المجتهدین در دفع شر
دشمنان دعای سیفی و دعای انتصاف مظلوم از ظالم که منسوب بامام همام ابی عبد الله الحسین علیه
السلام است میخوانده هنوز دعای مذکور را باتمام نرسانیده بود که در قرب اجله دانیم ولوله در زبانها افتاد که محمود بیک در

اثنای چوگان بازی از اسب افتاد و سرش چون گوی پامال سم سمند غزالان گشت و برخاک مذلت و هوان
یکسان شد مولانا لسانی در سلک عالم نظم سخن گذاری انتظام داشت و دیوان اشعارش مشهور
و ابیات بلاغت آثارش بر الواح خاطر فضلا مسطور در این سال از عالم رفته در سرخاب مدفون گشت

گفتار در قضایایی که در سنه احدی و اربعین و تسعمایه واقع شده ذکر آمدن سلطان سلیمان پادشاه
روم نوبت ثانی باذربایجان چون سلطان سلیمان از ضبط بغداد فارغ گردید متوجه آذربایجان گشت
شاه جهان پناه که آیینه رای جهان آرای او بصیقل تایید الهی جلا یافته بود صورت حزم را که فی قطعت
آن مرحمت ارباب دولت لازمست رعایت کرده از پای قلعه وان برخاسته متوجه تبریز گردید و
درانجا ملک بیک خوبی که بقیه اهل نفاق بود بیاسا رسید و اولامه از تبریز بخوندکار فرار
کرده خبر قرب لشکر روم رسانید و شاه دین پناه روانه سلطانیه شده بدرگزین آمد و درانجا امیر سلطان
روملو و چراغ سلطان استاجلو را با قزلباش بجانب معسکر خوندکار ارسال گردانیدند ایشان در قریه وهنه
جزین با اردوی خوندکار رسیدند و رومیان بغرور موفور بایشان تاختند و ملازمان چراغ سلطان
اکثر فرار کرده و بعقب نگاه نکردند و ملازمان امیر سلطان موازی دویست نفر جنگهای مردانه کردند و
امرا اسب در میان انداخته بسیاری را از پا در آوردند و سرهای ایشان را از بدن جدا کرده نزد
شاه دین پناه آوردند و از مردمی که ایشان را بودند تعاقب نکردند چون سلطان سلیمان آگاهی یافت
که فوجی اندک از سپاه قزلباش این نوع جنگ کرده اند بر خاطر او گران آمده بر آشفت و امرای خود را
سرزنش کرد که دویست نفر قزلباش را نتوانستید گرفتن چگونه آنحضرت را جواب خواهید داد و از
درگزین عبور کرده رایات عزیمت بصوب روم برافراخت چون شاه دین پناه شنید که رومیان از در
گزین عنان مراجعت منعطف گردانیده اند لوای توجه از عقب مرتفع گردانیده بسرعت تمام بحرکت آمده

بهرام میرزا و خشتا سلطان و امیر سلطان و شاه‌قلی خلیفه مهردار و محمد امین بیک سفره‌چی و جاجتی یساول
و قاپوچی از عقب ابراهیم پاشا فرستاده و ناو پسته روی نمایند خود بنفس نفیس عنان یکران بطرف قلعه وان
منعطف گردانیدند دران زمان جمعی از رومیان از قبل سلطان سلیمان در قلعه بودند چون از توجه موکب ظفر
ورود خبردار گردیدند قلعه را گذاشته فرار نمودند در عشرین ربیع الاول سنه مذکوره پادشاه جهان
چمن وان نزول اجلال فرموده قلعه را متصرف شد چون خواندکار قبل از آنکه شاه دین پناه قلعه را متصرف
نماید متوجه آنکه سابقا غازیان حصار را بگیرند محمد پاشا را که امیرالامرای دیاربکر بود با فوجی از امرا مثل اولمه
تکلو و رستم بیک و دلو برواند و احمد بیک و مصطفی بیک و بدر بیک کرد و اویس پاشا و ملک سلیمان
حاکم هیزو و ملک ویس سلطان زاده و دو هزار ینگچری با دو هزار سوار سپرده متوطنان قلعه وان فرستاده
بود و آن گروه بخت برگشتگان بعد دو سلطان آمده بودند و بعضی از قورچیان ترکمان در عصر روز چهار
شنبه بیست و چهارم ربیع الاول بجهت خبرگیری بآنجانب و سلطان رفته بودند و هنگام غروب بایشان رسیده
چند نفر را بقتل آوردند و سه کس را گرفته بدرگاه همایون فرستادند و آمدن ایشان معلوم گشت جهان
لطف شاه دین پناه مراکب کوه پیکری سحاب منظر که چون آب از بالا بنشیب دوید و چون آتش از نشیب بالا
رود و **بیت** سیه چشم و گیسو وش و مشک دم : پری روی و آهو تک و گور هم : ز اندیشه دل
سبک پوی تر : ز رای خرد هند ره جوی تر : چو شب بود در شب چو شبتافتی : بیک روز
بنوشته دریافتی : چو مینای دیده بی رنج راه : رسیدی بهر جا که کردی نگاه : بی مورچه بر پلاس
سیاه : شب تیره و دیدی دو صد میل راه : سوار شده با جمعی از مخصوصان درگاه و قورچیان رکاب
خاص غیرت بطرف ایشان منعطف گردانید چون موکب پادشاه جهان بحوالی و سلطان رسید
مشخص گردید که آن بخت برگشتگان بعد از تلاقی قراولان چاره کار در فرار دانسته بتعدی

تمام

تمام بگواشی رفتند **بیت** کسی را که برگشت روز از قضا : بکوشش نیابد خلاص از بلا :
اگر باد گردد بجا ماه گریز : بود آسمان بر سرش فتنه ریز : رایات نصرت آیات شاهی بعنایت
الهی از آن اصعب عبور کرده در بالای کوه‌بان گروه پاسنکوه رسید و دران مکان و چهار
سوار در ملازمت شاه عالی تبار بودند زیرا که سایر سپاه در راه خواب کرده ماندند هر چند اوغلی
با محمد پاشا گفت که با پادشاه دین پناه مقابله کردن صلاح نیست زیرا که سپاه ما طاقت صدمت
و صولت آنحضرت ندارند **بیت** ضمیر نیز زبانش چو در آید سخن : کلامش همه بر صحیفه ابدان
باشند : ایشان قبول نکرده از خوف عسکر ظفر نشان ینگچریان را در پیش صف بازداشته و پیاده و ولد
بسته در صدد قتال و جدال بودند و دران تما براق بیک وکیل ذوالفقار برهنمونی توفیق پروردگار
از میان آن قوم بسیار فرار کرده و بعز بساط بوس مشرف گشته شرف نجات یافت چون سپاهی
ایشان معلوم لشکر شاهی گشت ایالت پناه غازی خان ذوالقدر با جمعی از قورچیان ترکمان و
ذوالقدر قبل از موکب نصرت اثر بدفع آن قوم روان گردیدند و شیران معارک کارزار و صف
شکنان میدان پیکار چون هزبران خونخوار جمله بر ابطال ادبار حمله کردند مطلقا از تیر و لد و زنبورک و تفنگ
اندوه اندیشه نمودند و رصد ماوال بیاری حضرت باری آتش هستی در خرمن هستی ایشان
انداختند و در یک طرفة العین چهار صد نفر از آن قوم کریه منظر طعمه شمشیر آبدار ساختند و سرهای
ایشان را از بدن جدا کرده در پای کمیت خوش رفتار شاه انداختند و جمعی دیگر را مثل در لو بروان
و قورچی باشی خواندکار و ملی جلبی را دستگیر کرده بنظر اشرف آوردند و عساکر منصوره بقیة
السیف آن گروه مغرور را تا حد و تملیس تعاقب نمودند و تمامی احمال و اثقال بدست غازیان
در آمد و چون بهرام میرزا و سایر امرا روانه از حبس گردیدند و در حوالی قلعه مذکور مستحفظان

حصار با جنود نصرت شعار مقابله کردند و غازیان ظفر فرجام قریب چهل نفر از ایشان بقتل آوردند و بقیه
السیف بصد حیله خود را بقلعه انداختند کس بخدمت خواندگار فرستاده طلب مدد نمودند خواندگار سنان پاشا
و دورزی علی و حاجی پاشا و یحیی بیک امیر سنجاق را با جمعی کثیر بمدد ایشان ارسال فرمود و بدان خان
قاجار با جمعی از دلاوران جرار با آن سپاه بسیار مقابله نموده بنیروی دولت قاهره بر ایشان غالب
آمده سنان پاشا را با یکصد نفر بقتل آوردند و حاجی پاشا و یحیی بیک را منهزم بهلاک گردانیدند
و سر سنان پاشا را با سایر کشتگان در حین مراجعت باردوی همایون آوردند چون خبر قتل
سنان پاشا بخواندگار رسید خلاصه لشکر خود را رفیق ابراهیم پاشا ساخته بمعاونت متوطنان
قلعه فرستاد و ابراهیم پاشای مذکور بعضی از مردم کارآمدنی خود را منقلای کرده بجنگ بهرام میرزا
ارسال نمود غازیان و دلاوران ایشان را شکست داده چند نفر از جاوشان و متعینان او دستگیر کرده
نزد بهرام میرزا آوردند چون ابراهیم پاشا از وقوع این حال اطلاع یافت مردمان قلعه را بیرون کرده
بسرعت تمام روانه مقام خود گردید بنیروی دولت قاهره الکای وان و ارجیش مفتوح شده و باب
آن دیار و کوتوال آن قلعه با محمد سلطان صوفی اوغلی تعلق گرفت

گفتار در یاغی شدن سام میرزا

و اغزوار و رفتن ایشان بطرف قندهار و شکست یافتن ایشان از میرزا کامران بعد از رفتن
شاه دین پناه از هرات سام میرزا و اغزوار خان بر مسند حکومت نشستند و اغزوار خان همگی همت
بر نظم احوال سپاه و رعیت مصروف داشت و در تعظیم و احترام سادات و موالی و اوساط الناس
و ادانی مردم اهتمام کرده رایت مرحمت برافراشت بعد از شش ماه و کسری که در بلده هرات بود
نمودند خبر قتل حسین خان و پریشانی احوال شاملویان بهرات رسید اغزوار خان توهم نمود که
آنچه بحسین خان رسید بوی هم رسد و در آن اثنا باشندن قرابوزی قرا از ماوراءالنهر گریخته نزد

اغزوار و سام میرزا آمده ایشان را بر مخالفت تحریک و تحریض نمود و ایشان بسخن آن جاهل نادان فریفته
شده و سر از ربقه موافقت و پا از جاده متابعت بیرون نهاده و بر مرکب جهالت و ضلالت سوار شده و بسلک
سالکان کفران نعمت گشته از مراحل سلامت دور گشتند و در آن اثنا ملازمان میرزا و خان در خانهای مردم
نزول کرده بودند و بدستکاری میر وزرا از خانه خصت حاصل نمود و جهات ملازمان تصرف میکردند
و در طلب اجناس مدفونه نیز صاحب خانه را شکنجه می نمودند و شاهزاده عالی تبار باب فرمان اغزوار را شامل
متروک و سپاه بیان مشغول که خلیفه سلطان میر اخور محمود بیک و ابراهیم بیک را همراه کرده با نزد ایشان رفته بیست و دوم
شعبان سنه مذکور بصوب قندهار علم توجه برافراختند و در ولایت فره مراد سلطان افشار را از روی اضطرار
با غزوار ملحق شده گشته گردید چون سام میرزا و اغزوار با لشکر جرار بقندهار رسیدند نزول کردند و آن خواجه کلان
از قبل میرزا کامران حاکم آن دیار بود چون از قضیه آگاهی یافت مردمان آن نواحی را بقلعه در آورده و برج
و باره را مضبوط کرده و اندیشه خاطر بتحصن قرار داد و نزد سام میرزا و اغزوار قلعه را دایره وار در میان گرفتند
خواجه کلان با فوجی از دلاوران تیغ انتقام از نیام جلادت بیرون آورده بر سپاه مخالف یورش کرده از قلعه
بیرون آمده دست باستعمال سیوف و رماح برده و اغزوار نیز خود را با ایشان زده جمعی کثیر را از سر شمشیر
بشربت فنا چشانیده اعدا را تا بدر قلعه راندند و چند ماه اغزوار کرد او با خیل سپاه در برابر حصار قندهار دست باستعمال
آلات جنگ سپرد و چون مدت مدید امر محاصره امتداد یافت کمند جیبی میرزا بنیاد قصور دولت بر فراز برج مقصود نرسید
و مرآت تیغ جوهردار اغزوار بسبب غبار نسبت شاه کامگار مظهر چهره فتح و ظفر نگردید خواجه کلان قاصدان
کاروان نزد میرزا کامران که در آن زمان در لاهور بود فرستاده استمداد نمود و میرزا کامران با سپاه
ترکمان و ترکان و مقربان بارگاه که پیش از همایون پادشاه فرستاده و از ممالک هند و هندوستان گرد آمده
توان نزد میرزا کامران جمع شده بعد از آن بطرف قندهار حرکت آمده و خواجه بیک را منقلای ساخته کوچ

بر کوچ بکابل آمد و از انجا با سپاه و اربعه روی بسام میرزا و اغزوار آورد و در لشکر قزلباش یک منزل پیش
نشسته میرزا کامران و سرداران را با خود درین امر او متفق نمود و مقابران میرزا کامران از ظاهر قندهار
کوچ کرده بطرف معسکر سام میرزا که از انجا قندهار جهت فرح راه بود توجه نمود و چون نزدیک ایشان رسیدند تعبیه
صفوف مشغول شدند سام میرزا میمنه را باغزوار سپرده و میسره را با اول سلطان افشار تفویض نموده و نفس خود در
قلب قرار گرفت و از انطرف میرزا کامران با بیست هزار جرار در برابر سام میرزا که ده هزار مرد داشت صف آرا[ست]
اغزوار چون شیر غران با فوجی از دلاوران بر خواجه کلان که سردار جوانغار بود حمله نمود بیت بجولان درآمد
چو شیران مست ۞ سر و تیغ کاو زمین می شکست ۞ سپاهی با غرق جوشن همه ۞ ز گرمی چو آتش دگر
آهن همه ۞ و فوجی را از مرکب انداخته ملازمان خواجه کلان همعنان یاس و حرمان راه فرار پیش گرفتند
و خواجه کلان قدم استوار داشته بضرب سنان شاملویان ظفر آیین از پشت زین بر روی زمین افتاد و بکلی
بواسطه استحکام جبه چندان آزار بوی نرسید ملازمان میرزا کامران بمدد او رسیدند بیت ز خیل
مخالف دران رستخیز ۞ رسیدند جمعی چو سیلاب تیز ۞ همه ۞ کمر بسته
در کین چو البرز کوه ۞ و پر از تلاطم دریای زخار بساحل خلاص رسانیدند و دامان آتش نایره غضب سام میرزا
التهاب یافته تیغ زهر طبیعت را از نیام حمیت کشیده بر خواجه بیک که سرداری جوانغار بوی تعلق میداشت
حمله کرد و [illegible] اورا پیش برگشته چون قراجه را از [illegible] رسانید باز عود نموده دران اثنا اغزوار ازین
تیغ [illegible] و عالی تبار بر قراجه بیک [illegible] انداخته در میان معرکه دست اسب وی بسوراخی در رفت چهره
آن بهادر بخود بسته [illegible] بر اسب نتوانست که دست خود را از ان سوراخ بیرون آورد دران حال یکی از
جغتایی مجهول بوی رسیده اورا از اسب جدا ساخته بنظر سیاست اثر کامران میرزا آورده و بفرمان
وی کشته گردید و بعد از کشته شدن اغزوار آثار ضعف و انکسار بر روزگار سام میرزا ظاهر گشته بطرف گرم

گرم[illegible]

گریخت و میرزا کامران بعد از فتح [illegible] بقندهار مراجعت نمود سام میرزا دانست که این شکست بنابر تخلف
شاه دین پناه است بنا بران باشندن قرار بعضی از [illegible] که باغوای ایشان مرتکب خلاف شده بود
گشته و سرها با عرضه داشت بدرگاه عرش اشتباه ارسال نموده مضمون عرضه آنکه بعضی از مخالفان و [illegible]
مرا بر مخالفت شاه دین پناه تحریک نموده چنین بدحالی گرفتار و بال گردیدم و از ان مخالفت ناپسندیده
کیفیت بران جاهل مغرور است بسیاران کشته انگشت ندامت بدندان تاسف گزیدم اگر عاطفت شاه جهان
پناه شامل احوال این مخلص گشته نقوش آن جرایم بزلال عفو شسته گردد قدم از سر ساخته متوجه پایه سریر اعلی گردم
گفتار در محاربه نمودن صوفیان خلیفه روملو با امرای عبیدخان اوزبک درین سال شیخ ابوسعید
افراسیاب با قراجه بهادر و [illegible] میرزا با چهار هزار و پانصد سوار بر [illegible] ایشان [illegible] در حوالی
زاوه و [illegible] رسیده [illegible] حمله نموده اوزبکان را [illegible] پیش گرفتند غازیان دولت و نجاه نفر
از ان قوم را آخر بقتل آوردند شیخ ابوسعید افراسیاب از غلبه اضطراب در سوراخی پنهان گردید
که [illegible] آن را تمام [illegible] بخارا گردانیدند درین سال صوفیان خلیفه روانه خاف شده
و چهار سوار اوزبک که از ترس عبیدخان [illegible] آن دیار آمده بودند باینان رسیده آنها را نیز مغلوب ساخته
دویست نفر را بقتل رسانید گفتار در آمدن بیرم اوغلان بجهت تسخیر ولایت خراسان [illegible]
محاربه نمودن با خلیفه سلطان شاملو و شکست غازیان پس از رفتن سام میرزا و اغزوار بجانب قندهار خلیفه
سلطان که ایام عمرش از هشتاد سال تجاوز کرده بود بر مسند حکومت نشسته و محمود بیک تیز بر منازل
مناسب قرار گرفته و خروش آن [illegible] از کار رفته از فلک المستدیر و چرخ انقلاب پذیر درگذشت
و ضعف خلیفه سلطان و زبونی آن [illegible] سرداران باطراف و اکناف به بیرم اوغلان اوزبک
که از قبل [illegible] سلطان بن جانی بیک سلطان حاکم ولایت غرجستان بود لشکر جمع آورده بتاخت [illegible]

هراة روه و در حرکت آمده چون بولایت مذکور رسید اموال بسیار بدست آورده این خبر چون بحکام و ولات
خراسان رسید کلانتر و وزیر و امرای بی تدبیر بر سبیل مشورت نشستند محمود بیک صلاح در آن دید که
از شهر بیرون نروند اما جناب مرحومی امیر سلطان ابراهیم امینی عمل کرده حکم کرد که کلانتران بلده و بلوکات
هر کس اسب و اسلحه داشته باشد از شهر بیرون آمده با غازیان در محاربه موافقت نمایند لهذا امیر سلطان
ابراهیم امینی و از اعیان شاه محمد جاندار و شاه وجیه محمد جیش سلاح جنگ پوشیده در زیر علم خلیفه سلطان
از پی مقابله اوزبکان در نوردند هم [illegible] قعده سال مسطور از شهر بیرون آمده محمود بیک را با معدودی چند
جهة حراست در شهر گذاشتند چون قریب بقرار اسفزار رسیدند که از ولایت هراة روه و بیست و از نفس
بلده هراة تا آنجا ده فرسخ شرعی مسافت واقعست سپاهی سپاه مخالف نشانه بود و ایشان شده کسانی که خلیفه
سلطان را در بیرون رفتن و حرب کردن ترغیب کرده بودند از گفته خویش نادم و پشیمان گشتند و خوف و
هراس بیقیاس بر ضمایر راه یافت بیرم اوغلان را بفایده تقدیر بسوی معرکه دار و گیر بحرکت آورده
چنان توجه بصوب غازیان [illegible] مضمار کارزار گرم گشته از طرفین در هم آویختند اما چون لشکریان خلیفه
سلطان اطرافی بوده و مفت خوارده سرداران بی اعتبار از محاربه ممتنع قانع شدند بیرم اوغلان بر ایشان
غالب شده خلیفه سلطان و ابراهیم سلطان امینی با نه صد نفر از ملازمان و شهریان بقتل آمدند بیرم اوغلان
سرهای مقتولان از بدن جدا کرد و از همان مقام متوجه غرجستان شد وقایع سنه و درین سال شاه دین پناه
در تبریز قشلاق نمود و هم درین سال شاه دین پناه الوند سلطان افشار را بقتل آورد گفتار در
قضایای که در سنه اثنی و اربعین و تسعمایه واقع شده و ذکر رفتن صوفیان خلیفه و ملوک بحکومت هراة بعد از
شکست جهان امت بیک و [illegible] مردمان سمرقند [illegible] و صوفیان خلیفه رو ملوک که حاکم مشهد بود و در بسته [illegible]
وا او را طلب نمود صوفیان خلیفه متعلقان خود را در مشهد مقدسه رضویه گذاشته متوجه هراة گردید و در جهام

محرم سنه مذکور بشهر در آمد محمود بیک و امت بیک و غازیان و شهریان وزیر استقبال نمودند
بالشکر بهرام قهر در باغ شهر نزول نمود بعد از پنج روز بتسخیر مردمان بدخواه از راه بدر رفته دست ستم
بر رعایا و ارکان نویسندگان شهر و عملداران در نفس [illegible] تسلط کرده [illegible] خوشه گندم را
دانه بیرون آورده میشمرد و میگفت که از کدام گندم سه چهار خوشه حاصل میشود و از هر خوشه اینقدر دانه
و از ینجهة این مقدار [illegible] شصت میباید داد و هر کس که کمان [illegible] او را طلب کرده میگفت که
من وقتی در مجلس یکی از ائمه علیهم السلام بودم امام مرا گفت که از فلان که عبارت از تست این مبلغ
گرفته بغازیان تسلیم نمای من گفتم که یا امام او دوست منست او را از دادن این مبلغ و مرا از گرفتن
این وجه معاف دار هر چند مبالغه نمودم فایده نداد و در اثنای این مزخرفات آن دیوانه حماقت صفات
اشک از دیده افشانده بنوعی سخن میگفت که بعضی از حضار مجلس این مقالات دروغ را راست انگاشته
میکرد و بعد از آنکه آن مرد را بیکی از ملازمان خود می سپرد تا او را شکنجه کرده آن وجه را حاصل میکرد و چون
خبر ظلم صوفیان خلیفه بشاه دین پناه رسید او را از امارت هراة عزل کرده آن ولایت را بسلطان محمد
میرزا عنایت فرموده محمد خان شرف الدین اوغلی را لله آن جناب کرد گفتار در محاربه نمودن صوفیان
خلیفه رومی با عبید اوزبک و شکست غازیان درین سال عبید خان از آب آمویه عبور نموده متوجه مشهد
مقدسه رضویه گردید چون مردمان شهر این خبر شنیدند وضیع و شریف متصدی محافظت قلعه گشتند و حکومت
صوفیان خلیفه بنوعی ضبط آن قلعه میشد که مزیدی بر آن متصور نبود چنانچه شب و روز بر گرد برج و باره میگردید
و چون عبید خان در روز جنگ آورده از دست غازیان و شهریان زخمهای کاری خورده در مراجعت
نمود هر چند اوزبکان نقب و تیر و تفنگ و اسباب قلعه گشائی توسل جستند سهم غرض ایشان بر هدف
مقصود نیامد چون صوفیان خلیفه احاطه کردن مشهد را شنید از هراة بعزم رزم بجانب مشهد مقدسه

بحرکت آمد و خضر چلبی را که وکیلش بود در شهر گذاشته سر و ضبط جهل و نادانی نورالدین اصفهانی را صاحب
اختیار ساخت و او را در آن بلده گذاشته گفت که مبلغ چهار هزار تومان تبریزی تا آمدن من از مردم گرفته
نگاه دار و اگر در تحصیل این مبلغ مسامحه ورزی یقین دان که بعقب من گرفتار خواهی شد چون بصوفیان
خلیفه نوشته رسید نظرش بخرمن کاهی افتاد و فرمود که حوالی آن کاه را بر گرد ده بر داشتند بیت آنکه
چون عبیدخانرا در جنگ بگیرم پوست کنده و از آن کاه پر کنم بعد از آن کوچ بر کوچ متوجه گشت عبیدخان که
از نقل و حرکتش آگاه گردید در تامل شد خواست که با وی مقابل نشود زیرا که از امرای شاه دین پناه
بود و مقابل شدن با وی عارش می آمد و دیگر بوی رسیده بود که او را چون عار نیست و در اثنای
محاربه چون لشکر با او می شود و از بسیاری سپاه اندیشه نمی نماید و دو سه هزار قزلباش همراه دارد
و چند بار بر لشکر اوزبک غالب آمده و شیر گشته عبیدخان با سرداران لشکر خود مشورت نمود بعضی گفتند
با یکی از امرای شاه دین پناه مقابل نشوید و اندیشه از شجاعت او نمایید چرا که از بخارا بیرون آمده
بگرفتن مملکت وی می آیی عبیدخانرا از شنیدن این سخنان عرق غیرت بحرکت آمده و بجانب معسکر صوفیان
خلیفه روان شد و از آنجانب صوفیان خلیفه جمعی از اوزبکان دچار شده سی نفر از ایشان بقتل
آورده و در قریه عبدل آباد نزول نمود سرداری از اوزبکان که اسیر شده بود معروض کرد که صلاح دولت
در آنست که همین زمان طبل مراجعت کوفته متوجه هرات گردی که عبیدخان با سپاهی زیاده
از حوادث دوران متوجه است و شما را طاقت مقاومت او نیست زیرا که او را رتبه پادشاهی هست
و ترا رتبه امارت بیت مران بر سپاهی ز خود بیشتر ٭ که نتوان زد انگشت بر نیشتر ٭ و چون
غرور و پندار او را بپوشانیده بود سخن وی را قبول نکرده و در آن مقام توقف نمود صباح روز پنجشنبه
سیوم رجب سال مسطور عبیدخان با لشکری زیاده از حد [illegible] و در آن ظاهر گشت سنقلاهی آن سپاه

عبدالعزیز سلطان ولد عبیدخان و علی سلطان که از سلاطین اوزبک بود و نمایان شدند و سونک
محمد سلطان با جمعی از اوزبکان روانه اردوی صوفیان خلیفه گردیدند و صوفیان خلیفه باستقبال شتافت
و مانند کسی که خواهد دریای حجاز را بقبضه خاک منافذ انباشته گرداند و آب ارس را بخار و خاشاک از رفتار
باز دارد در مقام مدافعه در آمد صوفیان خلیفه با پنج شش نفر جدا شده که تا نظاره لشکر عبیدخان کند
علی سلطان خوارزمی تیری بر اسب وی زده او را بقتل رسانید و عبیدخان از عقب بحرکت
آمده و بلشکر صوفیان خلیفه حمله نمود و جنود قزلباش چون بهرام خون آشام تیغ انتقام از نیام کشیدند
و خدنگ آتشبار بزهر کین آب داده متوجه حرب گشتند و آن دو لشکر جرار مانند دو دریای زخار بیکدیگر
مخلوط شدند و خدنگ جانستان حدیث دل مجروح مشروح میگردانید بیت فی بزم آفت
روزگار ٭ اجل گشته هر نی چو طفلان سوار ٭ اجل را تن هر کمین رهنمای ٭ بهر دو نیم فتنه جانها
زنگی جای ٭ سپاه صوفیان خلیفه از مقاومت عاجز گشته فرار نمودند و آن دیوانه خود پسند [illegible]
چند خود را بویرانه عبدل آباد انداخت عبیدخان آن ویرانه را مرکز وار در میان گرفت چون [illegible]
مذکور چیزی از جنس ماکول نبود و غازیان اسپان خود را کشته و زهها را شکسته بجای هیزم میسوزانیدند
و از گوشت اسپ تناول می نمودند بعد از سه چهار روز اوزبکان عالمسوز سپه آتش بر [illegible]
ساخته و ویرانه را گرفتند و صوفیان خلیفه را زخم زده پیش عبیدخان بردند و او را بآتش می سپرد که در حین
پرسش که در جنگ صوفیان خلیفه کشته شده بود بقتل آورد و از مردمی که در آن معرکه حاضر بود [illegible]
که در آن وقتی که صوفیان خلیفه را نزد عبیدخان بردند یکی از اوزبکان او را از پس گرفته صوفیان
خلیفه بر وجهی سر خود را بر پشت وی نهاده بود که رویش نمی نمود و هر چند که مردم عبیدخان سعی نمودند که
همراه او را بر داشته روی او را به بینند میسر نشد گفتار در در گرفت عبیدخان اوزبک بلده هرات را

خضر جلبی بعد از رستن صوفیان خلیفه از هراة نور الدین احمد اصفهانی قلم ستم کشیده و هر کس از رعایا و مجزو
کمان جهانی سپرد و مبلغی باسم او رقم کرده فرمان عالم را تحصیلداران وجه مساخت جا بازان عوام شهر او
هجوم آورده در حمام بقتل آوردند چون خبر شکست صوفیان خلیفه بهراة رسید خضر جلبی و امیر حسن قاضی با سنگ ملکیم
شهر را پوشیده مردم بلوکات را بشهر طلبیدند تا باتفاق ایشان محافظت آن بلده نمایند اکثر ایشان مخالفت
نمودند خصوصا خواجه احمد زیارتگاهی و برادر وی خواجه مبارک و خواجه قاسم و باعث مخالفت ایشان آنکه
صوفیان خلیفه در چهار سوق هراة دار برای نصب کرده بود و میخواست که این جماعت را بر دار کشد اما فرصت نیافت
خواجه مبارک با خضر جلبی و امیر حسن قاضی صحبت بنفاق میداشت روزی محب میکائیل که در آن زمان کلانتر
شهر بود در خفیه کس نزد خواجه احمد فرستاده و پیغام نمود که جماعتی بسیار با براق بشمار بلده مادر سال
تمامی خضر جلبی و امیر حسن قاضی را از میان برداریم و جلید خان را طلبیده شهر را بتو تا بوی داده هیچ چند روز
این اندیشه معصیت بنه در میان بود تا بالاخره بنا بر حدیث نبی علیه السلام
این خبر تقصیر به بسیاری از صغیر و کبیر رسید امیر ابو طاهر ولد امیر سلطان ابراهیم امینی از این واقعه
اطلاع یافته نزد خضر جلبی رفته قصد ایشان را گفت خضر جلبی کس بطلب ارباب نفاق فرستاد خواجه مبارک
فرار کرده محب میکائیل بدست افتاد و با تیغ وجهی بقتل آمد و اعیان هراة اگرچه با ایشان اتفاق نداشتند
اما در قلعه اختیار الدین محبوس و بی اختیار شده بودند و رعایای بلوکات هراة باتفاق مردم زیاد نگاه عصبانی
شده و عصیان بر پیشانی بسته مستعد جدال و قتال شده متوجه دروازه فیروزآباد شدند هرچند خضر جلبی رسول
فرستاده و نصیحت نمود مخالفان بصلح راضی نشدند بلوکاتیان درآورده و آسیابانی قریب بدروازه آمده
شمشیرها بر دروازه زده تیغ یکی از غازیان از پا درآمده و لاوران از قلعه بیرون آمده بتیغ آبدار غبار آن فتنه را
تسکین دادند و اهل نفاق یقین کردند که مهم بر وفق دلخواه ایشان سرانجام نخواهد یافت پشت داده بمقر

خود رفتند رسولان چرب زبان نزد عبید خان فرستاده او را طلب نمودند تا آمدن عبید خان در بعضی از
فضول وجهانیان مجهول قریب بدروازه آمده جنگ می نمودند و از دست غازیان مغلوب شده فایده
حاصل مراجعت میکردند در آن اثنا عبید خان در هفدهم رمضان با لشکری گران و گروهی بی پایان نظام
هراة آمده در باغ مراد نزول نمود خضر جلبی امت بیک را در دروازه خوش باز داشت و امیر حسن قاضی
و امیر حسن خطیب را در دروازه عراق گذاشت و بنفس خود با بعضی از غازیان و سلوبرین عارسان
شده بهر طرف که اوزبکان زور می آوردند از پی امداد متوجه می شد عبید خان شهر را احاطه نموده طریق
آمد و رفت را مسدود گردانید روزی اوزبکان هجوم آورده بکنار خندق آمده غازیان ایشان را بزخم
تفنگ باز گردانیدند خضر جلبی و امیر حسن قاضی روزها از طلوع فلق تا غروب شفق و از غروب تا طلوع
با مخالفان جنگ میکرد و بقرب چند ماه آن گروه و کم او با غازیان عالیجاه مقاومت نمودند آخر آن مرا ولد حاجی
ولد سلطان ابراهیم امینی که حراست و برج از بروج دروازه خوش بوی تعلق میداشت و با امیر حسن
قاضی نزاعی داشت بواسطه آن بدبخت دوان در خفیه یکی از معتمدان خود را نزد عبید خان فرستاده
عرضه داشت که اگر منصب عالی که مناسب من باشد بمن دهی از برجی که حفظ آن تعلق بمن دارد
لشکر را بشهر آورم عبید خان بعد از تاکید عهد و پیمان قاصد را باز روانه گردانید قاصد نزد وی آمده عهد
نامه را آورد و منار الیه منتظر وقت می بود تا در شب بیست و هفتم صفر سنه ۹۳۳ در وقتی که غفلتی از شب گذشته
بود آن بدبخت بی سعادت کنگره های بروج را ویران کرده نردبانی نهاد و بقرب صد اوزبک را بقلعه در
آورد ایشان نفیر کشیده متوجه دروازه شدند غازیان چون استیلای مخالفان آگاه شدند بدفع ایشان
روان گشتند بعد از کوشش فراوان اوزبکان بر ایشان غالب آمده خود را بدروازه رسانیدند و در
را بر روی یاران خویش باز کردند و لشکر ماوراء النهر از روی قهر بشهر درآمدند حیث از اطراف لشکر

درآمد شهر ۵ مهری پر از کمینه ولی پر ز قهر ۵ و طوفان بلا بالا گرفته بتاراج مال شهریان شد مشغول شدند ب
ز هر گوشه ترکان غارت پرست ۵ بتاراج و غارت کشادند دست ۵ یکی برده اسبان و زیور و گنج زر
قرابات تا و بچه و دز کمر ۵ یکی را گرفتند و اندیشه بر ۵ که هست این صندوق زان گرانمایه‌ور ۵ ز کشکول ...
انجام زر ۵ ببردند ترکان تاراجگر ۵ خضر چلبی با متعلقان در قلعه اختیار متحصن شدند و لشکر قیامت اثر
بغارت محلات درآمدند با شارت ... و امان ملوکات در خانه شهریان درآمده و جهات ظاهر می‌ساختند
می‌شدند و از برای جهات مدفونه مردم را شکنجه کرده و کمال ستم و تعدی بجای می‌آوردند و ناله صغیر و
کبیر از فلک مستدیر درگذشته زهره صبیان پرده عفت بدست مغولان غول هیات گرفتار شده ساعتی
نمی‌آسودند عبید خان بعد از خرابی شهر و سکان تا صحابه ... بازار شهر فرستاد که مردم را از تاراج
مسلمانان باز دارد و او در بلده درآمده جار رسانید که کسی از پی تاراج نگذارد مردم را و ... آن شهر
تسکین یافت و مردم ملوکات امیر حسین قاضی را گرفته در آتش انداختند چون عبید خان مملکت خراسان را
که جای محل جلوس سلاطین عالی‌شأن است تسخیر فرموده و از غازیان و تیراندازان هر کس را یافت بقتل آورد
و متوجه قلعه اختیارالدین گردید و رسولان سخندان پیش خضر چلبی و امت بیگ فرستاد تا ایشان را از
عقوبت بادگاه ... ایمن گردانیده بپایان آورند و رسولان از قبل خان سوگندان
بر زبان آوردند که چون قلعه و اموال صوفیان خلیفه را تسلیم نمایند هیچکس باموال و عیال ایشان تعرض
ننماید لاجرم متوطنان قلعه اختیارالدین بعضی باختیار و بعضی باضطرار از مضیق حصار بیرون آمدند
در آن اثنا محمد رحیم ولد خود را با جمعی اشرار باهل حصار رسانیده دست باموال مردم قلعه دراز کرده چنان
ساحت عبید خان چون ملاحی ناگهان بوی رسیده بزخم تیر یکی از مخصوصان او را براه عدم فرستاد
خضر چلبی و امت بیگ با فرزندان و عیال برهنه و عریان بعد رسید سلطان حسین میرزا آمدند و عبید خان خضر

چلبی

چلبی را با فرزندان بسوی بخارا فرستاد و بعد از چند گاه خرد و بزرگ ایشان را بقتل رسانید هر روز بحکم
خان بی ایمان پنج شش کس را بواسطه تشیع با توابع و عیال در چهار سوق هرات کشته می‌شدند و ...
بی دیانت و شهریان با خیانت با هر کس که عداوتی داشتند او را گرفته نزد قاضی می‌بردند که این مرد از
قزلباش است لعن ابوبکر و عمر و عثمان کرده است بسخن آن دو گواه جاهل قاضی بقتل آن مظلوم حکم می‌کرد و او را کشان
کشان بچهار سوق هرات می‌بردند و بقتلش می‌آوردند و از شومی ایشان امواج محن و امواج فتن بدرجه اعلی
رسید و سلب و نهب در اطراف خراسان شایع گردید **وقایع متنوعه** اندرین سال شاه دین پناه
در تبریز قشلاق فرمود **متوفیات** پادشاه سلطان خلیل بن شیخ شاه بن فرخ یسار بن امیر خلیل الله
بن امیر شیخ ابراهیم سلطان محمد بن کیقباد در روز نهم جمادی الاول سنه مذکوره از دار فنا بدار بقا انتقال
واز و نسلی نماند مدت سلطنت او دوازده سال بود مملکت بلاد شروان بعد از فوت او شاه فرخ بن سلطان
فرخ بن شیخ شاه که در صغر سن بود بر تخت نشست صوفیان خلیفه روملو رحلتش از شهر سیواس بود چند سال
در خراسان حکومت کرد و چهار هزار و هشتصد اوزبک را بقتل درآورده بود در جنگ در روز دوشنبه
سه شنبه و جمعه دوازده من حلوای قند و چهل من حلوای عسل و دویست کاو قند و دوازده گوسفند مع مراق
دوازده هزار و چهار نوردا و دوازده امام صرف ... کرد و درین سال کشته شد چنانچه مذکور گشت مظفر سلطان
حاکم رشت و ران وان که جنود خواندکار را آذربایجان آمد مظفر سلطان بواسطه نفاق ولایت خود را گذاشته
نزد خواندکار رفت بعد از رفتن او میان روانه گیلان گشت و غیبت او امیره حاتم که ملازم وی بود
رشت مستولی شد و بود در موضع ... مابین ایشان محاربه عظیم دست داد امیره حاتم مرد وی غالب
آمد و مظفر سلطان با الم فراوان بکشتی نشسته و مدتی بر روی دریا حیران و سرگردان میگردید آخر سفینه
دولتش در حوالی باکو در گرداب ادبار افتاد و سلطان خلیل والی شروان که جد و مظاهرت شاه

دین پناه گرفتار گشته او را به تبریز آوردند چون بحوالی شهر رسیدند شاه دین پناه حکم کرد تا شهر آذین
بستند و صنایع و مخترعات و ساط انبساط [illegible] مشغول گشتند اسواق و کوچها و قیصریه را به انواع رفعت و تنعم
مذهب و مزین کرده انبوه و قوالان و مغنیان و مضحکان باستقبال وی سرعت نمودند و او را بخلع [illegible]
چوبین ساخته بسخریت تمام بشهر درآوردند و آخر او را در قفس آهنین کرده بسوزانیدند امیر خواجه سعد الدین
عنایت الله خوزانی بمتانت رای و اصابت تدبیر از سایر وزرای عالیمقدار امتیاز تمام داشت و درین سال
بغضب شاهی گرفتار گشت و سببش آن بود که بدرجه عرض رسید که با عیسی پسر باسلیق بیک اراده و فای
داشته او را به انواع صلات و عطایا موعد ساخت بنابران نایره غضب شاهی مشتعل گشته بحکم آنحضرت
روزی که مظفر سلطان گیلانی را در قفس کرده آتش زدند خواجه مشار الیه را در زیر قفس مظفر سلطان
از خطبه آویخته در یکدیگر سوخته خاک وجود شان بباد فنا دادند تاریخ فوت شان از عشق پسر باسلیق تو
یافت بیت خواجه عنایت که همی زد مدام ¤ لاف خردمندی و فکر دقیق ¤ بدگلی کرد و ز منصب فتاد ¤
گفتمش ای با غم و محنت رفیق ¤ از غم عشق کو تاریخ چیست ¤ گفت ز عشق پسر باسلیق ¤ مولانا اهلی
شیرازی درین سال در شیراز فوت شد و از منظوماتش جواب قصیده مصنوع خواجه سلمان و دیوان
غزلیاتست گفتار در قضایایی که در سنه ثلث و اربعین و تسعمایه واقع شده و ذکر لشکر کشیدن شاه دین
پناه نوبت چهارم درین سال ایلچیان متواتر از خراسان می آمدند و عرض میکردند که عبید خان بدستور
پیشین در میدان مخالفت جولان مینماید بنابران حمیت پادشاهی و غیرت شاهی نایره غضب را اشتعال
داده فرمان قضا جریان نفاذ پیوست که لشکرهای جهانستان در ظل رایت نصرت نشان بجانب خراسان
روان شوند و در قلع و قمع جماعت ضاله اوزبکیه [illegible] سعی تمام و جهد مالا کلام بتقدیم
رسانیده آن [illegible] را از وجود خبیث [illegible] پاک گردانند و مجاهدان دین و غازیان ظفر آیین کمر انقیاد بر

میان خان بسته از شاه [illegible] بشارت [illegible] تبریز و درین کوهان توجه شدند آنحضرت بالشکرهای کوه شکوه جهان
آرا باستیفای اعدا و ابطال و رجال آن عاجز آید متوجه خراسان گردید امیر سلطان روملو و صدر الدین خان
استاجلو و علی سلطان تکلو و علی بر رسم منقلای در پیش روان شدند و غازی خان ذو القدر از شیراز و شاه
قلی سلطان افشار از کرمان و حسین خان سلطان روملو و بداق خان قاجار و سرداران هر دیار باردوی همایون
ملحق گشتند انگاه شاه دین پناه بطرف [illegible] بحرکت آمد در منزل درون
گرد امیر سلطان روملو و شاه قلی خلیفه مهردار بطرف قلعه طبس روان شدند زیرا که سام میرزا در آنجا
بود سام میرزا از قلعه بیرون آمده و سر خجالت از گریبان ندامت بیرون آورده و بپای استغفار
بایستاده و امرای او را بنوید مرحمت شاه عالم پناه امیدوار گردانیده بدرگاه آوردند شاه دین
پناه بعضی ملازمانش را بقتل آورده و از سر گناه وی درگذشت آمدن شاه دین پناه بجانب خراسان
و فرار نمودن عبید خان چون عبید خان چهار ماه در هرات توقف نمود و عزیمت تسخیر ولایت مشهد مقدس
رضویه نمود درویش بیک را که از عظمای امرای وی بود در هرات گذاشته بجانب مقصد در حرکت
آمد چون بولایت باخرز رسید شنید که شاه دین پناه از مقر خویش بیرون آمده متوجه خراسانست کسان
از برای تحقیق این خبر باطراف فرستاد و در اثنا فرستادگان وی آمدند و مرد مجهولی را با کتابتی گرفته
آوردند آن مکتوب را یکی از اعیان ولایت مشهد بیکی از دوستان خود که در هرات بود فرستاده مضمون
آنکه در فلان روز حضرت شاه طهماسب بخراسان آمده از پی قلع و قمع اوزبکان کوچ بر کوچ متوجه هراتست
عبید خان حامل این کتاب را بیکی از ملازمان سپرده و در ساعت از ولایت باخرز کوچ کرده بهرات آمد
و در انتظار خبر دیگر بود که در شب شانزدهم شعبان از ولایت مرو شاهجان از نزد سونجک سلطان
کس آمد و قزلباش که قراولان ایشان در دره گز گرفته بودند آوردند آن شخص گفت که حضرت شاه بجانب

آمده و درین زود می بهراة می آید عبید خان امرای اوزبکیه را جمع کرده در تکلم آمد گفت اکنون شما
تولیش بموافقت کرده توقف نمائیم تا هنگام رسیدن لشکر قزلباش محاربه کنیم بجان این دیار
فایق می آییم زیرا که ایشان در قلب زمستان اوزبکان خود هروی آماده اند و در فنا و ابیورد زمستان
کشیده اند و یراق ایشان تلف شده و ما در کثرت سپاه و یراق زیاده ایم امرای اوزبکیه معروض
گردانیدند بیت نداریم ما طاقت جنگ شاه ٭ بود فتح و نصرت هواخواه شاه ٭ فلک یار و انجم
هوادار اوست ٭ ز برق تفنگ گرم بازار اوست ٭ باو نیست ما را مجال ستیز ٭ نداریم چاره بغیر از
گریز ٭ مزن باد و مشت از حقت بخت را ٭ مکن بی سبب رنجه انگشت را ٭ اولی آنکه از هراة کوچ کرده بجانب
زرو یم عبید خان این جواب را رد کرده و در توقف سخن گفت فایده نداد امرا و سرداران اوزبکیه گفتند
اگر درین کار با ما موافقت میکنی والا کمر مهاب بسته بجانب ماوراء النهر میرویم عبید خان بنا بر آن
بهنگام هم شعبان که آفتاب در برج دلو بود بر مرکب گریز سوار شده [illegible] از هراة فرار نمود
از خوف جنود ظفر شعار از راه پنج که غیر متعارف است متوجه بخارا گردید شعر انوار آفتاب چو سر بر زند
زکوه ٭ پیدا بود که چند بود رونق سها ٭ و بعد از فرار او شاه دین پناه در ساق سلیمان نزول
اجلال فرمود و روز دیگر با عظمت و حشمتی که وهم و فکر در وصف آن هیچ جوان بختی را بآن امکان نبود
از راه خیابان بشهر آمده بر سریر سلطنت خراسان تمکن گردید بیت بملک خراسان بعهد
کرد و فر ٭ چو آمد شهنشاه آیین ظفر ٭ خراسان زمین زیب و زیور گرفت ٭ تن ملک از روح جان دیگر
گرفت ٭ آفتاب مرحمتش سایه معدلت بر مفارق رعایا انداخت مردمان آن دیار که از کشاکش
بادیه محنت و کربار [illegible] متوجه زحمت و مشقت بود از شرب عذب فضل او سیراب نوال حسنه شدند ذکر
کشیدن شاه دین پناه بجانب زمین داور و قندهار و مسخر شدن آن دیار چون فصل شتا با خر

انجامید

انجامید سپاه و سبزه و ریاحین بساط زمین را منقش گردانید بیت شکفتند گلها بهر و شکوه ٭ بر آن زد علم
شد دامن دشت و کوه ٭ شقایق چو لعل بتان می پرست ٭ بعشرت قدحهای گلگون بدست ٭ پادشاه
عالی تبار رایت یورش قندهار از هراة بحرکت آمده و سلطان محمد میرزا [illegible] در هراة گذاشت [illegible]
[illegible] قندهار روان گردید چون کنار آب هیرمند محل نزول آن
پادشاه [illegible] گردید امرا و لشکریان بعضی [illegible] و طایفه خود را بآب زده عبور نموده فرمان
همایون نافذ شد که امیر سلطان [illegible] قندهار [illegible] آن بلده را محافظت نماید بنابر آن
امیر سلطان روانه گشت چون خواجه کلان از توجه عساکر ظفر نشان خبر یافت کس فرستاد که از خویشان و معتمدان
[illegible] متوجه ولایت سند گشت چون ماهچه طوق [illegible] عالی [illegible]
و بار قندهار [illegible] کرده خواجه و اعیان باستقبال شتافتند و منظور نظر خسرو فریدون فر گردیده
آن دیار بعداق خان قاجار قرار گرفت آنحضرت بهراة آمد چون پادشاه ربع مسکون از یورش قندهار [illegible]
بسیار بهراة آمد ایلچیان عبید خان و [illegible] بهراة آمده و عنایات یافته [illegible] معاودت نمودند
هم درین سال دین محمد خان بن اویس خان و برادرش علی سلطان که از اولاد چنگیز خان بوده [illegible]
عقل بود ولالت دولت کمر عبودیت بر میان بسته بدرگاه شاه دین پناه آمده و آنحضرت الکای [illegible]
بانواع ولواحق [illegible] عنایت کرده روانه آن دیار گردانید هم درین سال بهرام میرزا [illegible]
بخراسان بحکومت فرستاد و سبب رفتن میرزا بگیلان آنکه چون کارکیا سلطان حسین والی گیلان بجوار
رحمت یزدان پیوست و کیا خور کیا طالقانی که وکیل سلطان حسین بود بدرگاه عالم پناه آمده و تسخیر ولایت
گیلان را قبول کرد و شاه دین پناه بهرام میرزا را با جنود فراوان روانه گیلان کرده میرزا [illegible]
ایلغار شش ماهه در رودبار [illegible] کیا خور کیا [illegible] نفر از [illegible]

خان احمد را در لاهیجان انداخت بهرام میرزا با جنود ظفر اثر روز ... از رشت در لاهیجان نزول نمود و هر دو نفر
از امرای گیلان بدرگاه شاهزاده آمدند چون میرزا متوجه آن دیار گردید اکثر آن ولایت تحت تصرف آمد
و در آن کیا خورکیا سی طالقانی که نیز از گیلانیان با اعتبار تمام داشت بجانب میرزا التجا برد و آن هر جا را
گرفت و بواسطه آن گیلانیان با افغانان آغاز مخالفت کردند بهرام میرزا منقلب گشته ییلاق در پایه کوه
انگند و بعد از چند روز بقزوین رسید و راقم حروف حسن روملو که در آن اوان در قزوین بود آن بلده مشمول
جدا و امیر سلطان جدا و مقرر بود باتفاق والد مراسم استقبال و شرایط تعظیم و اجلال بجا می آوردیم و خیمه
و خرگاه و سراپرده و بارگاه و مبلغی نقد و اسپان خوب و اقمشه و اجناس مرغوب بطریق پیشکش گذرانیدیم
و اکابر و اشراف و طوایف نیاز و نثار بظهور آوردند و درین سال شاه دین پناه امیر معز الدین اصفهانی
را از صدارت معزول کرده منصب وی را با میر اسدالله مرعشی که از سادات شوشتر بود تفویض نمود و آنکه
در این اوان بوقوع پیوست قتل خواجه کلان غوریانی است و مشار الیه از غلات خوارج بود و چون عبید خان
بغوریان آمد خواجه کلان با بعضی از اعیان باستقبال رفته گردید و پرسش کرد و این بیت را ورد خود ساخت

اگر چون خار بر فاکم کشی خاک درت گردم ... وگر چون گرد بر بادم دهی گرد سرت گردم

بی ادبانه نسبت بشاه دین پناه بر زبان جاری گردانید منهیان و دولتخواه و مخلصان بلا اشتباه
واقعه معهود را معروض گردانیدند بنابران حکم عالی بقتل او صادر یافته فرمان بران او را کشان کشان
بچهار سوق هرات آورده و پوست کنده در بارگاه گردو ... تعبیه کردند و درین سال کارکیا سلطان
حسین بن کارکیا سلطان محمد بن ناصر کیا بن امیر سید بن مهدی کیا بمرض طاعون علم عزیمت بعالم آخرت
برافراشت امیر عباس که صاحب اختیار بود ولد وی خان احمد را که در آن اوان یکساله بود بجای او
بحکومت نصب کردند گفتار در قضایایی که در سنه اربع و اربعین و تسعمائه واقع شده ذکر توجه

نمودن

نمودن شاه دین پناه از خراسان چون مهمات مملکت خراسان بر وفق مرام بندگان دولتخواه تحصیل یافت
شاه دین پناه عنان دولت و سعادت بصوب مقر سلطنت و مستقر خلافت منعطف گردانید و قطعه
همایون زا ایوان کیوان گذرانید در اوایل جمادی الثانی در عین سعادت و کامرانی در حوالی طهران نزول
نموده در آنجا حکم بر کشتن امیر قوام الدین نوربخش صدور یافت تفصیل این مجمل آنکه شاه قوام الدین نور
بخش در زنده دل درویشی که خلعت حیات جاودانی است برآمده پا از حد خود بیرون نهاد و بطریق پادشاهان
عالی تبار و خواقین ذوی الاقتدار سلوک می نمود شب و روز با سگ و یوز در شکار بود و بطریق
و قیاصره حاجب بر ابواب بیوت خود نصب کرده ایشان هیچ فردی از افراد انسانی را نمیگذاشتند که بمجلس او
در آید و از هر کس اندک کاری که مرضی طبع او نمود سر میزد جمعی را شب بسرای او میفرستاد و تفتیش حال
او کردند

چو تیره شود مرد را روزگار ... همه آن کند کش نباید بکار

درین اوان که اردوی
همایون در حوالی امامزاده واجب التعظیم عبد العظیم بود محمد منتش بدرگاه عالم پناه آمده بر جمیع امرا و قضات
و موالی و اهالی تقدیم نموده و اهالی ری چون سالها لگد کوب ظلم او بودند و جانها بلب و کاردها باستخوان رسیده
بود از وی شکوه کردند بار اول جناب فضایل مآب قاضی محمد ولد قاضی شکرالله که از بزرگان زمان بود
و ... و شیرینی کلام ممتاز و مستثنا بود متکلم درآمده گفت ای شاه قوام الدین شما پادشاه
وی جواب داد که من درویشم حضرت قاضی فرمودند که سبب ساختن قلعه و جمع آوردن جبه و جوشن ها
چیست وی سکوت اختیار فرمود باز قاضی گفت که شما در سلک ... اسراف نمودید که جهانیان
عبید خان اوزبک و قاسم جلاد را فراموش کردند و اسامی مقتولان را که بتیغ کشته شده بودند تحریر
گرفت چون مولانا امیدی رسید منکر شد شاه دین پناه فرمودند که اگر شما ... القتل نمی آوردید اطلاع
چرا منصرف میشدید و در اثنا میر فیضی که معرف اردوی همایون بود گفت تراچه حد آنکه بر سید مجد

گونه تقدیم کنی شاه دین پناه فرمودند که راست بگوید در خبر که جای تو نیست بعد از گفت و گوی بسیار و تمنا
بیشمار بر آنحضرت چون آفتاب روشن گشت که دعوی او کاذب و سپاهی و تشویش غیر واقعست بنابران حکم
عالی بگرفتن او صدور یافت و چند روز در خانه قاضی جهان محبوس گشته بقلعه النجق فرستادند و در اوایل آن
هوای قزوین از غبار سم سمند پادشاه سعادتمند عبیر سرشت گشت چند روز در آنجا بکامرانی گذرانیدند در منتصف شعبان
خسرو عالمیان در دار السلطنه تبریز نزول نمود **رفتن امرا الفتح قلعه استاره و فتح شدن آن**
عدو و گرفتار شدن خواجه کلان مردود چون خواجه کلان ولد خواجه ملک خان یکی از قلاع آن دیار که
بود باستحکام بوده و با بنده و رونده تعرض میکرد امر عالی صادر شد که غازی خان ذو القدر و شاه علی سلطان
افشار و علی سلطان تاتی اوغلی با لشکر جرار بتسخیر آن حصار روند بنابران غازیان عظام بطرف قلعه روان شدند
چون چرخ آن حصار مغرب خیام جنود کواکب احتشام گردید غازیان باسباب قلعه گیری شروع نمودند آن حصاری
بود سر بر فلک الافلاک کشیده و چشم روزگار مثالش ندیده کنگره برجش از بی نظاره بسیط زمین از آسمان
بر زمین سر بر آورده و جدار با استوارش با سد سکندر دعوی همسری و برابری کرده بیت بلندی که
در سقش تو امان برج فلک با رواقش همعنان ز بالاش سنگی گر افتد بزیر عجب گر رسد تا
قیامت بزیر حمل کرده بر خاک ریزش طواف چو سیمرغ در دامن کوه قاف سپاه ظفر پناه
نصرت شعار سه ماه از صباح تا رواح شرر آتش بیکارزمی افروخت و شعله تفنگ جانستان خرمن حیات
دلاوران میسوخت **بیت** ز برق تفنگ شد دران دشت کین پر از رعد و برق آسمان و زمین
دران اوان یکی از معتمدان خواجه کلان از وی رنجیده از قلعه فرار نموده نزد امرا آمده بعرض ایشان رسانید که
این قلعه را راهی است و ممکن است که از آنجا بقلعه توان رفت و با این راه بغیر من و خواجه کلان و دو دیگر از معتمدان
کسی دیگر مطلع نیست صلاح آنست که امشب بر قلعه جنگ اندازید و قلعه داران را بجنگ مشغول سازید و قورچیان

همراه

همراه من کرده تا فتح قلعه نمایم حسب الامر اعلی جماعت را با جمعی از غازیان همراه شخصی روان کردانیدند و بپای آن کنگره
انداختند و غازیان بی باک و کوه روان چالاک بیک گام خود را در قلعه انداختند و صور را شنیدند چون مردمان
آن حصار از آن حال که در خیال شان نمیگذشت آگاه شدند مضطرب گشته از بیم جان دست به تیر و کمان بردند خواجه
کلان دو سه کس از غازیان را بقتل آورده و آخر جنود ظفر شعار آن مدبر نابکار را دست بسته بجای آوردند و
ملازمانش را براه عدم فرستادند و خواجه کلان را روانه تبریز گردانیدند چون نظر شاه خجسته نهاد بر آن
بد اعتقاد افتاد فرمود که او را از مناره نصریه از خصیه اش آویختند تا بشفقت تمام بدار الجزا انتقال نمود
ذکر قضایایی که در شیروان اتفاق افتاده در این سال قلندری دعوی نمود که من سلطان محمد بن شیخ شاهم
و لشکر بسیار بهم رسانیده بر سالیان مستولی گردید و از آنجا بشماخی آمد چون شاهرخ قوت مقاومت نداشت
فرار کرده بقلعه بیقرد رفت قلندر بر شماخی مستولی شده بعد از چند روزی جهتی رایت مراجعت بر افراخت
چون شاهرخ در قلعه بیقرد شنید که قلندر باز گشته است از عقبش روان شد در حوالی سالیان تلاقی فریقین دست
داد و بعد از ستیز و آویز قلندر شکست خورده و در رفت شاهرخ از عقب رفته و برا بچنگ آورد و شیخ
بدار بضرب چماق اهل نفاق را براه عدم روان ساخت مولانا رکن مسعود کازرونی علم علما و بهره افضل
اطبای عصر بود و گاهی در ارشاد امراض بخلاف قاعده حکما و قوانین اطبا عمل میفرمود و تصرفاتش موافق
افتاد و پیوسته در امور ملکی دخل میکرد در این سال حضرت صدارت پناه امیر معز الدین محمد اصفهانی ارادۀ
در خاطر گذرانید که حصول آن موقوف بعرض اشرف اعلی بود و حکیم آنرا در خفیه بسامع عز و جلال رسانید بنابران
آینه خاطر همایون از آن وقایع تیره گشت و حکیم را احراق فرمود و امیر معز الدین محمد را عزل نمود و در این
سال کامران میرزا با لشکر بسیار از کابل و هند بحوالی قندهار آمده خواجه بیک را استقلالی گردانید ... خان
قاجار شاه وردی بیک زیاد اوغلی را با جمعی از فارسان میدان لا ادری باستقبال ارسال نمود شاه وردی

یک با مردم اندک در حوالی شهر میرزا کامران رسیده بعد از ستیز و آویز بسیار گرفتار گردید لاجرم باقی
خان طالب صلح و صلاح گشته بعد از عهد و پیمان قندهار را به میرزا کامران سپرده متوجه درگاه عالم
پناه گردید و میرزا کامران نیز شاه وردی بیک را رعایت کرده رخصت داد و **گفتار در مخالفت نمودن**
خواجه محمد صالح بیکچی در استرآباد و گرفتار شدن بدست ملازمان صدرالدین خان و در این سال محمد صالح
ولد خواجه مظفر بیکچی سر از ربقه طاعت و روی از قبله متابعت برتافته جمعی سپاه و پوشان استرآباد را مجتمع
ساخته بعضی از قصبات ولایت استرآباد تصرف نمود و قاصدان با تحف فراوان بخوارزم نزد عمر غازی سلطان
فرستاده و هر دو طلبید خود را در سلک هواخواهان وی منتظم گردانید و والی خوارزم را حکومت استرآباد هوا فی
افتاد از احشام و صحرانشینان سپاه فراوان بهم آورده متوجه استرآباد گردید محمد صالح با سپاه پوشان
از جنگل جرجان بیرون آمده بعمر غازی سلطان ملحق گشت خوارزمیان اعزاز و احترام بتقدیم رسانیدند چون والی
ولایت استرآباد صدرالدین خان استاجلو از اتفاق آن دو سردار آگاهی یافت با مردمان خود مشورت
نموده تمامی کیفیت متفق اللفظ معروض داشتند که جوانان عادی و در غایت کثرت اند و سپاه ما در نهایت
قلت مناسب چنان مینماید که استرآباد را گذاشته متوجه بسطام گردیم محمد صالح بدرون استرآباد خرامیده
بر مسند حکومت متمکن گشت و برکات لالی و تحفها بی موافق بعمر غازی سلطان و سایر اوزبکان داد و عمر غازی
سلطان حکومت آن دیار را بوی گذاشته روانه خوارزم گردید بعد از رفتن اوزبکان سودای سروری
بر دماغ او استیلا یافت و کدوی سرش از شراب غرور پر گشته کلاه آزرم از سرای شرع برگرفت و از مهر باغر
او که از خرد و هوش بهره نداشت بتاج بغاوت بیاراست و چشم و دل او که از نور بصیرت بی نصیب بود بمراد …
جلاوه آن سر دفتر ابلهان بساط عیش و طرب مبسوط گردانید از ثقات استماع افتاد که در آن ایام
آن جاهل نادان طلا و تیغ سکه زر را بحریفان محال اندیش نزد اوزبکان خویش قسمت مینمود و لابیکه جز …

ازان ابلهان

ازان ابلهان نام زر میکرد آن بی عقل در برابر او سجده کرده زبان بدعا میکشاد و مشهور است که در میان
ملازمان وی جهة قسمت ربع مسکون جنگ عظیم بوقوع انجامید و چون صدرالدین خان از استرآباد برفت
خبر آن واقعه بشاه دین پناه رسانید آنحضرت امر کرد که امیر سلطان موصلو و شاه علی سلطان استاجلو
حسن جان سلطان روملو و حسن بیک شاملو بر سر وی روند امرا بفرمان حضرت روانه شدند قبل از رسیدن
ایشان صدرالدین خان جوشن توکل پوشیده با فوجی از بهادران کاردیده و گرم و سرد روزگار چشیده از
بسطام بطرف استرآباد ایلغار نمود در ماه مبارک رمضان بعنایت یزدان بحوالی آن ولایت رسید قوشچی
از شجاعان استقبالی گردانید و بخفیه … و بسرعت تمام از عقب ایشان روان شد در آن زمان محمد صالح
با مردمان طالع جای و نوش اشتغال مینمود که ناگاه صدای نقاره و صور در گوشش رسیده آن نابکار
سراسیمه وار راه فرار پیش گرفته متوجه جنگل شده بود در روی بیک کمکر گره که از ملازمان خان بود او را بجنگل
آورده بخدمت رسانید و صدرالدین خان در مقام خود آرام گرفت از ثقات استماع افتاد که عورتی
سیده که در نکاح یکی از قضات بلده هراة بود از شوهر خود جدا افتاده با والده خود در آن ولایت بسر میبرد
روزی که والده وی وفات یافت او بسبب فوت مادر سیاه پوشیده و جمعی زنان بر وی گرد آمده
گریه میکردند فرمود که دست آن ماتم زده را گرفته از آن مجمع پر فزع بیرون آرند و بخانه برده بروی دخول
کرد اما با وجود این قبایح بذل تمام داشت و علما و شعرا را رعایت می نمود و مولانا حیرتی در استرآباد
پیش وی رفته این قصیده را باسم او گفته گذرانید **نظم** ای که رایت ز صفا آینه غیب نماست
هست پیش تو عیان آنچه نهان در دل ماست خسرو کشور اقبال محمد صالح که سر قدم آراسته از لطف
خداست در مقامی که گذر کرد نسیم غضبش کوه صد پاره سراسیمه تر از باد صباست جایزه
این قصیده هفت خروار ابریشم با هفت استر بوی داد چون صدرالدین خان آن سر خیل اهل خذلان را مقید

کرده بدرگاه شاه دین پناه فرستاد و چون بتبریز رسید غازیان متوهم از آنکه افغانها و دبانه مرزبان و
جارسی نکرده و حوالهٔ وزی برزبان آن جهد و زر و قوت نکرده از وی طلب کردند و منتظر سیاست انتقام
شاهی رسانیدند بادشاه مظفر وداد آن مرد و ورا فرمود که زخم کرده و بر بالای مناره و بضربه جرد و میدان دیر
فرمان برای امتثال حکم کرده ان دو فعال بعالم دیگر انتقال نمود گفتار در وقایع سنه خمس و اربعین
و تسعمایه و ذکر لشکر کشیدن شاه دین پناه بجانب شیروان و گرفتار شدن شاهرخ شقاوت فرجام در سال
مذکور چون بشاه دین پناه رسید که اعیان شیروان از ناخوشی شاهرخ بن سلطان فرخ ملول و متنفر شدند امرای اقصی
و دیگر بروفا عوض میدیدند و سپاهی بی سر بی هر چه میخواهند میبرند رسوم شرعیه در آن دیار مهمل و بقاع خیر
رونق و معطل پیوسته بواسطه افعال ایشان نظام کار دیگر گسسته شده و مصالح خلایق با فعال ناخوش مبدل
و قوانین جمعیت و رفاهیت از جهت استقامت و نهج صواب منحرف گشته هر یک بقوت بازوی خویش
مغرور شده و بزیردستان انواع ستم و الم رسانند نظم بسا خانهای بس قدیم که بود از بس مصفا
ستون مسکنها که از اوج چرخش بیک دست بود فکندند تا که بتحت الثری چو او تا ابد سجده افتاده
سقف چو ابدال کشته ستونها دوتا امامان چو قندیل آویخته چو سجاده افکنده محرابها درخت هنر
همچو شاخ کودن فرو مانده بی برگ نشو و نما گر انمایه را کار در انحطاط فرومایه را پایه در ارتفاع
بنابراین فرمان عالی نفاذ شد که القاص و منتشا سلطان استاجلو و سوندک بیک قورچی باشی و بدرخان
استاجلو و یعقوب سلطان قاجار و قراول عرب کر تو و محمد بیک طالش و سیاه و قراینج و موغان و جمعیت
هزار جنود نصرت نشان بموافقت قورچی باشی با دارکه در آن اوان از شیراز آمده بود و جرد افق و کنار
آن ولایت و توقف تمام داشت متوجه تسخیر شیروان شوند امرا موجب فرموده روبراه آوردند و کشتیها
را جمع آورده و از آب عبور نمودند نظم سراهل شیروان تهی شد ز خواب که بگذشت دریای آتش از آب

زآب • چون ظاهر قلعه گلان کلند که در حوالی سر خاب واقعست محل نزول سپاه ظفر جوش و رعد خروش گردید
مردمان قلعه آغاز مخالفت نمودند لشکریان بیک حمله آن قلعه را گرفتند و متوطنان آن حصار را اسیر کردند
و خانمان ایشان را یکبار بتاراج دادند و قومی را امر القلعه قبله و فرستادند و غازیان حصار را
مسخر گردانیدند و سیصد کس که در آن قلعه بودند گرفته نزد امرا آوردند آنگاه امرای عالیجاه که بجهت
فتح قلعه گلستانی که محکم ترین قلاع شیروان بود انداختند حاکم آن یار نعمت الله بیک در قلعه متحصن گشت
و امرای شاهی در ظاهر قلعه گلستان خیمه و خرگاه بلند ساخته و بتقرب ده روز تمکین و نشیند جمعی را و راه
حصار که داشتند روی بقلعه بقدم آوردند شاهرخ پادشاه شیروان چون از توجه غازیان آگاه گردید چهل بیک
را که وکیلش بود با لشکر جلاوت اثر بمیدان محاربه فرستاد و آن گروه با لشکر و در میان راه بقدم
رسیدند شعر رسیدند خسروانیان موج موج ز دو لشکر همه دوستان همه دست موج بقدر و کینه
رسیدآن گروه که از هم فرو ریخت البرز کوه وست انداختن تیر و راندن شمشیر بردند اسپها
محاربه در گردش آمد و جوی خون و ران و روان گردید چهل بیک با تازد و انکسار بر ناصیه خویش
مشاهده نموده و سلوک طریق گریز اختیار کرده بقلعه رفت و آن حصاریست در غایت رفعت و استحکام
بسان حصار سپهر فروزان قائم بحر و پس از توابع بام خندق عمیقش چون میدان اقل در غایت وسعت
خاک ریز بلندش مثال همت خردمندان در کمال رفعت نظم بر و جنش مجوئی زبان کرده باز
سخن کرده با کنگره وش ساز بنایش بود طوق گردان سپهر دو و رو زنج و دیوار او ماه و مهر
رواق فلک طاق در وار اوش بعرش برین رفته آوازه اش ز بالاش پستی که افتاده
سمت در آسمان از و گشته کمی لت و دست تسلط اجنبی را بجز پنجه مهر عالمتاب بر آن قلعه
استیلا نبوده هر گز مرغ رایت فتح بنیر خسرو جابرین چرخ بران پر و بالی کشوده و جنود قزلباش بر قلعه گرجی گ

در پهلو چقرو واقعست استیلا یافتند و شروانیان از خوف دلاوران بستن دروازه را فراموش کرده
غازیان که در درون قلعه در آمدند بدرخان مانع ایشان گردیده گفت اگر همه مظفر نشان بحصار در آیند
ایشان را امان نخواهند نمود شروانیان فرصت غنیمت دانسته دروازه‌ها را ببستند و در مقام مقابله و مقاتله
و مدافعه سپاه نصرت انجام ثبات قدم نمودند مبارزان لشکر قزلباش اطراف و جوانب قلعه را گرفته جنگ
انداختند و از درون و بیرون تیر و تفنگ مانند قطرات امطار و داعیه مردم پرهیزکار را بربط و ضابطه گرویده
و دران ایام شاهرخ شقاوت فرجام با جمعی از جاهلان کجستا انجام دست از جان شیرین شسته فدایی
وار بیکو شسته بود و از جام حسام شربت مرگ می کوشیدند بدین قیاس قریب چهار ماه میان امرای عالیجاه
و آن طایفه گمراه نایره حرب و جنگ در اشتعال بود و روز بروز در جنگ جدال آن جماعت سمت ازدیاد
می پذیرفت و ساحت سباحت آنقره و عصیان ... می شد آخر الامر لشکر ظفر قرین برج
آن حصن حصین را بضرب توپ فرود آوردند **نظم** ز بس سنگ رعد اندران کارزار ∴ جوانب
شده رخنها در حصار ∴ در این اثنا درویش محمد حاکم شکی لشکر کوهستان را فراهم آورده بامداد شاهرخ
بحوالی قلعه آمده تا معسکر امرا شبیخون آورد بدین داعیه بحوالی رود آمده نقاره نواخت و صوری انداخت
محمد بیک شیر بخت اوغلی خالش و بعضی قورچیان بدفع آن گمراهان روان گردیدند و اینمعنی را ...
ساخته اکثر مردم او را از جامه حیات عریان ساختند چون شروانیان از امداد درویش محمد خان مأیوس
شدند زبان بتقریر این معذرت گشادند که شاه دین پناه بنفس خویش بدینجا آید قلعه را تسلیم کنیم امرای سخن
پادشاه شروان را عرضه داشت کرده بپایه سریر اعلی فرستادند قاصد در مرند باردوی پادشاه
رسید و آنچه شروانیان گفته بودند معروض گردانید لاجرم پادشاه گردون حشم عازم شروان گشت و در حوالی
قلعه نزول نمود تمامی دره و بیشه از خیام و اعلام و طویله و سپاه و بارگاه **شعر** جهان گشت گیتی ز ... یکسر

دور

دو ره گه روبسته شد بر صبا و دبور ∴ و شروانیان را معلوم بود که شاه دین پناه بنفس نفیس بظاهر قلعه ...
تشخیص که آنحضرت برای شناخت مراسم رسالت ارسال نموده اند بر تحقیق بیاورد آن شخص چاپکدست ...
انتساب آمده بواسطه سخنان شروانیان را بعرض رسانید و نوازش یافته بازگردید و بعد از آنچه وعده شنیده بود با
ایشان درمیان نهاد روز دیگر شاهرخ و حسین بیک و اشراف و اعیان حصار با کفن و تیغ گناه ...
باستان آسمان مقدار آمده و اظهار بندگی و سرافکندگی نمودند **نظم** بامید لطف شه کامکار ∴
امان خواه آمد برون از حصار ∴ در آمد بآن بارگاه بزرگ ∴ تواضع کنان تا جدار سترگ ∴ شده سکه اش
عیب بر روی زر ∴ چو حرف غلط بر خط معتبر ∴ شده پادشاهیش بی اعتبار ∴ ... امثال
خوبان یار ∴ مقالید خزاین و مفاتیح دروب و دفاین بدست نواب اعلی دادند و شاهرخ و حسین بیک و
محمد بیک مقید گشته فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که آن قلعه را خراب کردند **شعر** حصاری
... با مهر و ماه ∴ چو برج فلک گشته زیر و زبر ∴ رسیده ... ∴ بخاکش شده ...
خندق بلند ∴ بکوی کنگرش از تباهی همه ∴ ستاره از پشت ماهی همه ∴ ... در بیست و سیوم جمادی
الاول نعمت الله بیک کوتوال قلعه گلستان بپای آمده قلعه را تسلیم نموده و ... جمادی الاول حسین بیک
از عساکر شروان بقتل آمده و شاهرخ را مقید ساخته همراه تبریز برده بودند چون مملکت شروان بعنایت یزدان
مسخر شد منشیان بلاغت شعار صورت عظایم امور را که دران ایام از خسرو عالمیان بظهور آمده بود
بنوک خامه گوهربار بر صحایف اوراق نوشته ببلاد آذربایجان و عراق و فارس و کرمان و خراسان
و خوزستان و سواحل عمان فرستادند چون شاه دین پناه بآب تیغ غبار عصیان جنود شروان را فرو نشانید
و شرار طغیان ایشان را بزلال شمشیر آبدار ناچیز گردانید و در هر جا که سرکشی بود معدوم گشت **نظم**
بهر جا غباری که دید از ستیز ∴ نشانیدش از آب شمشیر تیز ∴ ز باران پیکان جوشن گزش ∴ نماند اثر ...

مخالف اثر؛ و حکومت آن دیار با قامس تعلق گرفت و رایات نصرت آیات متوجه مستقر سریر سلطنت
گشت و چون غبار موکب پادشاه و خیل سکون صفر شد و سیدهای هریرآمد و آن دیار از فر نزول آنحضرت
غیرت فزای باغ ارم و روضهٔ جنان گشت و یکی از شعرا قصیده که از هر مصراعش تاریخ فتح شروان بر
می‌آید گفته و این دو بیت از نتایج اوست **بیت** ورا دوست سدره نشینان فلک زیبا هم ؛ فتح
موج آمده وصف زده در صف قتال ؛ با چنین عسکر و این جمع که رو می‌دهد ؛ که نه اقبال کند جانب او
استقبال **گفته‌اند و قضایای که در دیار خوارزم واقع شد** ذکر محاربه نمودن دین محمد اوزبک
با امرای عبیدخان و درین سال سلاطین خوارزم سلطان غازی را بقتل آوردند مواد هرج و مرج در آن
دیار پدید آمده و در هر سری هوای سلطنت پیدا شده و در هر گوشه‌ئی تو شه دست از آستین ظلم برآورد
هر گدایی پادشاهی و هر اسیری امیری و هر کزی وزیری و هر خسیسی رئیسی **نظم** بدان
سر آورده و از کوشها ؛ کشیده سر از تخم بد خوشها ؛ فرومایه و دونان هندو نژاد ؛ زده تکیه بر جای سام
قباد ؛ پدید آمده چتر کیانی خلل ؛ نگین سلیمان در انگشت شل ؛ انواع خرابی باحوال رعایا راه یافته
فرزندان صوفیان خان یوسف سلطان و علی سلطان وایش سلطان و پهلوان قلی سلطان و
ایش سلطان بر بلاد خوارزم مستولی شدند عمر غازی فرزند سلطان غازی که خواهرزاده براق خان
بود فرار کرده به تاشکند رفته از براق خان استمداد نمود براق خان باتفاق عبیدخان پی شکست افیال
عروس مملکت خوارزم را در کنار آورد و چون یوسف سلطان بمقصد رسید برادران و منی بسپاه
گران باو پیوستند باتفاق روانهٔ ارگنج گردیدند در کنار آب آمویه امرای عبیدخان و براق خان بایشان
دچار خوردند و ما بین ایشان محاربه در غایت صعوبت دست داد امرای ماوراءالنهر فرار نمودند
از مین جلادت پای مخالفان از جای رفت دست از ترتیب جنگ باز نمیداشتند عبیدخان

والد خود و عبدالعزیز سلطان زاده را در ارگنج گذاشتند باتفاق براق خان و عبداللطیف سلطان روانهٔ ما
النهر گردیدند مقارن این حال دین محمد بن اوش خان که در نسا و باورد از قبل شاه دین پناه حاکم بود و عمده
یوسف سلطان آمده و او را بجانب ارگنج پوشانده آوازه انداخت که لشکر قزلباش رسید باتفاق ایشان
شهر را در میان گرفتند و عبدالعزیز سلطان باعلام این خبر قاصدی نزد عبیدخان فرستاده
مدد طلب نموده عبیدخان از آب آمویه عبور نموده سلاطین خوارزم از بالای ارگنج برخاستند و متفرق
گردیدند عبیدخان بشهر درآمده بر آنجا مستولی شد و حکومت آن بلده را بیکی از امرای خود رجوع نموده
بطرف بخارا معاودت کرد چون بهزاراسپ رسید شنید که دین محمد سلطان قصبهٔ خیوق را تاخته و لوای
مخالفت برافراخته ؛ پرهٔ غضبش در اهتزاز آمده و درویش بی را با اکثر لشکر و کرنایی بطرف خیوق روان
گردانید و ازین جانب دین محمد سلطان باتفاق مردم بقیهٔ ترکمان و علی ایلی بجانب مخالف در حرکت
آمده در چهار فرسخی هزاراسپ که چون کف دست هموار بود و نهری در میان داشت که تقارب فریقین
بهلالی انجامید یوسف سلطان که منقلای سپاه دین محمد بود بر فوج بهادر که پیشتر از همه جنگ بود حمله کرد
و ایرا با جمع کثیر دستگیر گردانیده فوجی را تعاقب نموده بپایان نهر روان گردید امرای عبیدخان سر
پل را گرفته تیرباران کردند و کرنای نواختند و هر تیر که در جعبهٔ امکان داشتند بر لشکر دین محمد انداختند
شعر زهره و طرف شبه تیره شد ؛ در رو دشت پر صید و نخجیر شد ؛ ندیدی از رفتار تیر
از کمان ؛ فرشته زمین آدمی آسمان ؛ ز صندوق سینه دران ترکتاز ؛ کمان وار کرده صندوق
ساز ؛ هراس سپاه بر بقیهٔ ترکمان مستولی گشته علم دین محمد را برداشته فرار نمودند ایش سلطان
علم انداخته این مرا بضرب شمشیر باز گردانید مقارن این حال یوسف سلطان که از پی گریختگان رفته
بود رسید یکبار بر جانب امرای عبیدخان اسب انداختند و آفتاب اقبال مخالفان بشرف زوال رسید

روی با او بار بوادی فرار آوردند از عظمای امرای عبیدخان لطیف میرکا و شیخ نظری و تاجی بهادر نوا...
بائیی و قراجه بهادر وکیل و حافظ عفوات دستگیر شدند و درویش بیک و کپک سلطان هم فرستند و عبید
خان در هرات چون این خبر را شنید برشته‌ی سوار شده بطرف بخارا گریخت چون فتح چنین در دولت
پادشاه ظفر قرین دین محمد را میسر گشت و این خبر بشاه دین پناه گیتی ستان قاصدی بتبریز در درگاه جهان
عالم پناه آمده شرح واقعه را بیان نمود آنحضرت زیاده از حد مسرور گردیده از جهة دین محمد خلعتهای فاخر
روان ساخت و پروانه مسعود تومان تبریزی که هر سال از تبریز وارد میگرفت باو عنایت نمود

گفتار در وقایع سنه ست و اربعین و تسعمائه ذکر [illegible] گیتی ستان شاه دین پناه شاه [illegible]

خلیفه مهردار را بجانب استاره چون بکمر را آثار عقوق امیره قباد حاکم استاره بظهور رسیده بود
شاه دین پناه شاه قلی خلیفه مهردار را با جمعی از غازیان جرار روانه آن دیار گردانید امیره قباد چون از
نهضت غازیان اطلاع یافت متعلقان خود را در جنگل متفرق ساخت قبل از شاه قلی خلیفه سلیمان بیگ
توپچی باشی با [illegible] میرانشرف [illegible] با بعضی از ملازمان امرا و از جوانان نزول نموده بودند و در اثنا
امیره قباد با سوار و پیاده بسیار [illegible] قدم مقاتله و مقابله پیش نهاده آغاز جنگ نمودند
غازیان بیک حمله ایشان را مغلوب گردانیدند در آن روز سلیمان بیک توپچی باشی جنگی کرد که روح رستم
اسفندیار مرو آفرین خواندند امیره قباد و هزیمت را غنیمت شمرده خود را بجنگل انداخت و غازیان
ایشان را تعاقب کرده هشتصد نفر از آن گروه [illegible] بقتل آوردند سرهای ایشان را از بدن جدا کرده
روانه درگاه جهانبان گردانیدند و حکومت آن دیار بفرمان شاه دین پناه با [illegible] خان قرار گرفت
درین سال بهرام میرزا و کوکجه سلطان ۹۴۶
قاجار بتاخت ولایت کردستان رفتند حاکم آن دیار سلطان علی [illegible] فرار نمود غازیان ولایت او را تاختند

واموال بسیار

واموال بسیار گرفتند و بجانب تبریز معاودت نمودند و دران یلغار از بعضی مردمان اندک سستی و [illegible]
شده بود و ایشان را [illegible] خرها سوار کرده برای عبرت در بازار گردانیدند درین سال سلطان مهدی قلی سلطان
افشار که حاکم شوشتر بود و به غرور و پندار از راه برده داعیه سرکشی و گردنکشی پیدا کرده و قلعه شوشتر را [illegible]
ساخته دست تطاول بتعذیب عباد و تخریب بلاد دراز کرده حیدر قلی سلطان افشار رفع آن ظالم بدکار [illegible]
گردیده آن جماعه را محصور ساخته [illegible] که برادر مهدی قلی سلطان بود در روز یکشنبه بیست و یکم شهر [illegible]
[illegible] کشته سرش بدرگاه عالم پناه فرستاد هم درین سال در تبریز طاعون واقع شد شاه دین پناه از
شهر بدر رفت چون طاعون برطرف شد به تبریز معاودت نمود عبیدخان بن
محمود سلطان بن ابوالخیرخان بن دولت شیخ اغلن بن ابراهیم اغلن بن فولاد اغلن بن ایبه خواجه بن
[illegible] بن شادمان بن جوجی بن چنگیز خان پادشاهی بود [illegible] مشهور و بعدم علم معروف [illegible]
موصوف از علوم با خبر و در شعر [illegible] در زمان شیبک خان حاکم بخارا بود و اکثر فرزندان سلطان حسین میرزا
را او کشت و او درین سال [illegible] یورش خراسان و تاراج اموال مسلمانان [illegible] درین اثنا
جبار شدید الانتقام و عافیت بخش خواص و عام مرضی مهلک بر مزاج وی مستولی گردانید و [illegible] سفر
[illegible] گشاد و دست تصرف [illegible] از شهرستان بدن وی کوتاه کرد و از شحنه فتنه از روی [illegible]
رحلت کرده در زیر زمین منزل گزید فضای بلاد خراسان که بنابر هجوم [illegible] آواره گیاه و [illegible] عاری بود
از فیض سحاب این عنایت سمت خضرت و نضرت یافت فارس میدان اضرار که در [illegible] حضرت [illegible]
در می آورد و عنان توجه بسوی دیار عدم تافت عبیدخان هفت جنگ کرده بود جنگ اول با کپک میرزا در
مشهد دوم با ابن حسین میرزا در حوالی سبزوار سیوم با بابر پادشاه در حوالی بخارا چهارم با میرنجم و بابر
پادشاه در غجدوان پنجم با اخی سلطان و [illegible] سلطان در بسطام ششم با پادشاه دین پناه در جام هفتم
با صوفیان خلیفه روملو در مشهد [illegible] نیشابور غیر از جنگ جام شکست نخورده بود و بعد از وقوع این واقعه امرا

وارکان دولت آن سید دولت عبدالعزیز سلطان را بتخت نشاندند و عبدالرحیم فرزند دیگرش تابع گردید ۱۴۹
عمرش پنجاه و سه سال و ایام سلطنتش سی سال بود و مملکت بخارا و شهر کش و در جمیع ماوراءالنهر سکه
بنام او بود و بعد از فوت او سکه بنام عبداللطیف خان بن کوچم خان زدند شاهرخ بن سلطان فرخ
بن شیخ شاه بن فرخ یسار بن امیر خلیل الله بن سلطان ابراهیم بن سلطان محمد بن کیقباد از نسل نوشیروان
عادل در ین سال بحکم شاه دین پناه بقتل آمد بواسطه قتل او دولت سلاطین نوشیروان منقرض شد در ین
سال امیر سلطان روملو که والی قزوین بود و ساوج بلاغ در شهر تبریز وفات کرد و راقم این حروف ذره
بمقدار که همراه او بود بمحنت قورچی گری گرفتار شد و قوشون او را به امیر سلطان خلیفه که در رکاب
از اقران خود پیشتر بود و خدمات نمودند مولانا رکن الدین مسعود کاشی مولد وی شیراز است اما ابا و اجداد
توطن در کاشان بکاشی شهرت یافته وی از شاگردان مقرر مولانا صدرالدین علی طبیب است فی الواقع
در مهارت علوم جالینوس بلکه در کثرت تجربه بطلیموس بود و در آخر عمر طبیب شاه دین پناه گردید و در ین
سال از عالم انتقال نمود — در ین سال شاه دین
پناه ییلاق سرین فرمودند اندران مقام غازی خان تکلو با پنجهزار سوار از خواندکار روگردان شده
بپایه سریر سلطنت مصیر رسید و الکای سالیان و محمود آباد از اعمال شروان تیول او مقرر گردید
در اثنا بمسامع عالی رسید که حاجی شیخ کرد با جمع کثیر از قطاع الطریق بهم آورده داعیه سرکشی دارد بعد
خان و شاه قلی خلیفه مهردار و غازی خان تکلو و قراولی عرب گرلو بدفع آن بد اختر مامور گردیدند
توجه نمودند حاجی شیخ کرد از خوف عساکر نصرت نشان راههای تنگ گرفته علم مخالفت افراختند و جنود ظفر
در رو و پیش فتنه کوشش نمودند — ز هر سو شتابان چو باد سموم — بیکبار
گروهند گردان هجوم — چو غرنده شیران در آن عرصه گاه — رساندند خود را بقول سپاه — هوا تیره گون
شد از گرد سپاه — جهان تیره بر چشم خورشید و ماه — در اثنا دار و گیر از شست تقدیر تیری بحو

ظفر رسید

ظفر رسید کمان حیاتش را زه بقا گسیخت گردان دیو منظر بضرب خنجر هندی از جنود ظفر اثر را بقتل آوردند
غازیان بواسطه استحکام مکان کاری از پیش نبرده و بار دیگر معاودت نمودند ۹۴۹
و اربعین و تسعمایه حضرت شاه دین پناه بار اول بگرجستان با لشکر بیکران در ین سال شاه دین پناه
بواسطه نصرت اسلام و تقویت دین رسول علیه السلام بقصد قلع و قمع گرجیان بی ایمان لشکر کشان روانه
برگشتند دلیران آوازه ارکان دولت و سرداران مملکت با سپاه بی پایان بهر دیار بازوی ظفر شعار
قوی شدند بعد از ان خسرو کامران با فوجی بهادران بجانب گرجستان ایلغار نموده و شبی که دماغ زمانه
از ظلمت سواد و هم بر آمده بود — شبی چون شبه روی شسته بقیر — نه خورشید پیدا نه کیوان
نه تیر — لشکر اسلام که مکان و ماوای ابلیس بود در گذشتند — غنیمت بر آن قیامت شکوه
شدند از پی تاختن هم گروه — قراولان سواران گرجی سپاه — که بودند آگه ز سرهای راه
همه سر نهاده بخواب سحر — که خفتند غارتگران بیخبر — دم صبح رایت برافراختند — همه بر سوارها
بیخبر تاختند — دلیران گرجی بخواب فراغ — که باد سحر کشت شمع و چراغ — یکی در شکسته
برون برد اسیر — یکی برد سوی رمه بیره ... شتابان
بگشت و به روشن سه ... — طوفان بلا بالا گرفت آتش نهب و تاراج در شهر زدند اطفال و عیال
ایشانرا اسیر کردند کلباد گرجی که از امرای معتبر لواسان بود با بعضی از ناموران پناه بقلعه تفلیس برد
و امان خواسته قلعه را تسلیم نمود و در سلک اهل اسلام اندراج یافت غازیان ظفر شعار بزخم خنجر
آبدار و شمشیر آتشبار عرصه ولایت گرجستان را از وجود کبران ناپاک پاک گردانیدند و در اثنا حصن گرجی
از امرای معتبر لواسان بود از خوف جنود جرار خود را بقلعه برتیس انداخت و آن حصاری بود که دست
خیالش بسنبله فلک نرسیده و گوش ساکنانش نغمه زمزمه ملک می شنیدند — محیط فلک خندق

آن حصار همگی پس پا بردوخت جز گریز و کار بالای آن قلعه مشغول دوان چو بر آسمان انجم تاب
دوان جنود ظفر شعار بنا بعد مرور روزگار دو ایوار یکرد آن حصار در آمده و نقطه گردوار در میان
گرفته جنگ انداختند یکی رفته بر خاک ره پر ز شتاب بر نشان که بر آسمان آفتاب بر
آن دیگر ز دوبان برده پس که بر برج خاکی نهد پای خویش بهم کوه و دریا بجنگ آمده جهان
زان خصومت بتنگ آمده از صدمت و صولت غازیان نصرت فرجام خوف تمام بر کبرای آن لیان مستولی
گشته قلعه را تسلیم نمودند هر که بتلقین و تعلیم و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم موفق گشت امان یافت
هر کس که از کمال جهل و طغیان بمضمون لن نومن لک حتی نری الله جهره اصرار نمود خرمن هستی بباد اضلال داد و رخت
نیستی بدار البوار کشید بعد از آن اعلام نصرت بجانب جبل ... کور گرجستان در حرکت آمده و آن کوه ها
شکوه با قلعه سپهر دوار دعوی برابری و با قمه قصر این نیلی حصار دعوی همسری دارد چه
کوهی که ره بود تن سخت سر ز روز فرو ماند کی سخت سر درافشند کلاه از سر مهر و ماه کند گر ببالا کشش
کاهی نگاه ز بالا چو نخجیر شش تیر تاب خورد آب از چشمه آفتاب بر شش از فلک سبزه و نیلدر
هم بر غلاف اشس آسمان داده شیر ستاره بر اطراف پیرامنش درخشنده چون لاله در دامنش
در آن سنگلاخ و در آن کوه جای وطن گاه کبران مردوم ربای عساکر گردون مآثر جای
حصین و موضع رصین آن کوه را جبرا و قهرا مسخر گردانیده و جمع کثیر از کفار فجار را در مضایق و مغایل
جبل بقتل آورده و هوم بنیاد و ثبات آن ملاحین را بباد حمله آتشین آهنگ منهدم الارکان گردانیدند و بقیه السیف
آن مخاذیل چون وحیران ... جهاد کفار بد اعتقاد و کیفیات آب گرفته
لوان گرجی که حاکم آن دیار بود فرار کرده خود را بکوهها سخت و بیشه‌ها پر درخت انداخته از دست
غازیان خلاص گشت آنگاه رایات ظفر آیات با اقبال و سعادات بازگشت و در تبریز نزول اجلال نمود

درین

درین سال پیر سلطان خلیفه روملو و حسین خان سلطان روملو
و شاه علی سلطان استاجلو و احمد بیک ترکمان با فوجی دلاوران متوجه استیصال شدند حاکم آن دیار جهانگیر
بیگ کاوس باتفاق رستمداریان بی ناموس پناه بقلعه لارجان بردند و عساکر قزلباش از روی تجاسر
بقلعه جنگ انداختند احمد بیک ترکمان با فوجی از دلاوران بدروازه حصار در آمدند رستمداریان هم
گروه را نخجیروار متفرق گردانیده ملک جهانگیر از خوف حسام جنود عالمگیر امان طلبید در آن اثنا پیر سلطان
خلیفه که سردار سپاه بود از کمال مقبل بر دانش در باغی که در حوالی قلعه بود در آمده بر درخت قیسی صعود کرده
باکل آن مشغول بود و احمد بیک برسید رستمداریان چون نامردی سلطان خلیفه را مشاهده کردند بزخم
تیر ریختند بزخم تیر بزین و زره احمد بیک را با جمعی از ملازمان بقتل آوردند پیر سلطان خلیفه از غایت جبن و دل
مراجعت نمود چو جدول بود پیشوای سپاه شود کار لشکر سراسر تباه سپهدار بد زهره
هرگز مباد که ناموس لشکر برود زو بباد چون بکرات از حسن سلطان حاکم
استحق علامات نفاق ظاهر شده بود فرمان عالم مطاع صدور یافت که غازی خان ذوالقدر با جنود قا
متوجه آن دیار گردد و بنده مشار الیه را گرفته بدرگاه عالم پناه گرداند بنابر فرمان امرا با سپاه بهرام
عازم شهر شدند حسن سلطان از خوف دلاوران پناه بقلعه برده جیش قزلباش آغاز محاصره نمودند
و ایشان از بیم جان بمدافعه مشغول شدند چون ایام محاصره امتداد یافت امیر سید شریف وی را با امان
از قلعه بیرون آورد و غازی خان وی را روانه تبریز گردانیده و بامر شاه دین پناه کشته شد درین سال
شاه دین پناه ییلاق شهر رفتند و در آنجا التماس محمد خان حاکم تکلی بدرگاه عالم پناه آمدند هم درین
سال غازی خان تکلو قلعه [illegible] را گرفته جمع کثیری را بقتل آورد و قشلاق شاه دین پناه در تبریز واقع شد
و درین سال غازی خان ذوالقدر والی شیراز متوجه عالم آخرت گردید حکومت

شیروان با ابراهیم بیک ولد کهل بیک مخاطب کرده نام وی خان نهادند
و از عقب متعاقب ذکر گرفتن شاه دین پناه مدرنقول و درین حال موکب همایون فال بدولت و اقبال بطرف
ولایت خوزستان نهضت نمود و سبب این عزیمت آن بود که علاء الدوله ذو القدر که والی ذرنول بود سر از ربقه
اطاعت و گردن از طوق متابعت بر تافت و فرمان همایون با جمیع سران سپاه گردون کشان درگاه نفاذ یافت
و بعد از مکمل شدن بهادران رزم خواه بجانب مقصد نهضت نمود   روان شد باقبال شاه جهان
سعادت مساعد ظفر همعنان   چون حدود خرم آباد محل نزول پادشاه با دین و داد گشت جهانگیر حاکم کرکوک
در درگاه سلاطین پناه رسید شاه دین پناه عزم ذرنول نمودند علاء الدوله ذو القدر بالمره ناخوشی چون بشنید
تضعیف بهادرتش و وصول شد با وکر ترازان مدر و زیر سپهر گریخته بطرف بغداد ورفت   پس انگه
ازان عشرت آباد در رفت   گریزان بسرحد بغداد رفت   و رعایای آن دیار باستقبال شتافته مفاتیح
قلعه را تسلیم نمودند و حکومت آن دیار را بحیدر قلی سلطان افشار رجوع نموده و ازانجا سید سجاد بن بدران
مشعشع که حاکم حویزه بود کمر عبودیت و اخلاص بر میان جان بسته بدرگاه عالم پناه شتافت شاه دین
پناه حکومت حویزه را باز بوی رجوع نمود آنحضرت ابراهیم خان ذو القدر و حسین خان سلطان روملو
با فتح ولایت قلعه جات فرستاد و امرای آن دیار را آمده ساخته با اردوی همایون معاودت نمودند
چون شاه دین پناه خاطر از کلیات مهمات خوزستان جمع ساخت و رعایا را که از خدنگ حوادث آزرده
خاطر بودند بمراسم خسروانه نواخت عزم معاودت نمود و عنان عزیمت بصوب بلده قم منعطف گردانیده
دران شهر قشلاق نمود و راقم حروف حسن بیک ولد روملو ملازمت شاه دین پناه تا این سال که تاریخ
هجری بسته نهصد و شصت و سه رسیده است در جمیع اسفار همراه اردوی گردون شکوه بود و اکثر وقایع
را امرای العین مشاهده نموده امیر صدرالدین محمد و امیر نظام الدین احمد و امیر قمرالدین محمد و امیر لوا

لطف الله

لطف الله از سادات حسینی اند مولد ایشان قریه اسکون من نواحی تبریز است امیر ابوالقاسم جد
ایشان از سادات عالی شان بود جامع کمالات صوری و معنوی و مستجمع سعادات دینی و دنیوی
سلاطین سابقه پیوسته تعظیمات و تکریمات اوی می نمودند و از سادات مشارالیهم مدت مدید در خدمت
شاه دین پناه مدار الیه امور سلطنت و خلافت و صاحب تدبیر مهام ملک و ملت بودند تقرب و محرمیت ایشان
در خدمت شاه دین پناه بر سبیل حقیقت بود و از اجداد ایشان بر سبیل مجاز القصه تا خامه دبیر فلک
اثیر بر صفحه زرفشان مهر منیر قدم در وادی تحریر نهاده و دست صانع قدسی اوراق لاجوردی سپهر
مسطر را بنقوش ثواقب کواکب آراسته هیچ فردی از افراد بدین تقرب در خدمت ملوک و سلاطین
ندیده و در حریم حرم خاص بدینگونه محرم و اختصاص نشنیده ارباب فضل و کمال که ایوان کیوان رتبه
و منزلت شان یکتاست اولو العلم درجات آراسته بر آستانه رفیع شان سر مباهات بر افق افلاک افراشته بود
و اصحاب جاه و جلال که صحایف احوال شان منقوش و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا پیراسته غاشیه
اطاعت و فرمانبرداری ایشان بر دوش جان بر داشته نواب کامیاب نواب انعامات فراوان بر
روی ایشان مفتوح و داشته الطف و احسن ملابس و مراکب و سایر ما یکون من هذا القبیل را بدیشان
لطف نموده هر آنچه هر اراده که در خدمت آنحضرت می نمودند بلا توقف و تعلل بعد از عرض بحصول اقتران
یافته بود اگرچه انواع محظورات ازان رهگذر لازم آمدی و مکررا نواب علی با ارکان دولت قاهره بر آن
شیافت بجانب ایشان ... و نسبت بدیشان نهایت التفات و کمال مرحمت و نهایت لطف بجای آوردی
و بجهة ملاحظه خاطر ایشان مجالس عشرت انگیز و محافل مسرت آمیز ترتیب میفرمودند و انواع مباسطت
و شگفتگی میکردند اما ایشان قدر این نعمت را ندانستند و شکر این عطیه را بجای نیاوردند بنا بر آنکه
در سر کار ایشان کسی که از راه و رسم خبری داشته باشد نبود و ایشان در مهم دیوانی شروع

نداشتند بعضی امور که مناسبت بدیشان نداشت مرتکب می شدند از آن هم کدورت بخاطر اشرف اعلی رسیده
ارکان دولت را وسخن یافتند و بمرور ایام خاطر اشرف اقدس را از ایشان برگردانیدند و قاضی جهان که
واسطه ارتقاء شان و اعلای مکان ایشان شده بود بنا بر مصلحتها و مقتضیات زمان طریق برگردانید
در مقام نفاق با ایشان می بود و آنها در خلوات با جمعی از محرمان در امور ملکی تدبیرات اندیشیدند و جهد
وکالت و صدارت و وزارت و سایر مهمات سرکار شاه دین پناه اقوام و مخصوصان و عزیزکان خود صلاح
دیدند آخرالامر فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که ایشان در قریه اسکویه ساکن گشته دیگر در درگاه معلی
نیایند و نواب علی سیورغالات ایشان را که مبلغ کلی می شد شفقت فرمودند و در اوایل این سال سلاطین اوزبک
جهان چرو از جانب کپک قرا سلطان حاکم بلخ خداوردی از قبل عبدالعزیز سلطان بن عبید خان حاکم
بخارا با پیشکش فراوان در تبریز بدرگاه شاه دین پناه آمدند و رخصت انصراف یافتند حاجی آقا
بهمراهی ایشان برسم رسالت روان کردید   امیر غیاث الدین منصور بن امیر صدر
الدین محمد شیرازی از روی جامعیت حکمت علمی و عملی ثالث معلمین بود و کواکب فضایل نفسانی او
از مطالع طوالع احوال آن معلم ثانی طالع و اشراق لوامع کمالات از مقاصد علوم مواقف نفائس نفیس
ساطع بود   دکه صاد صدارتش گشت   از شرف بحث صلوة و صیام   کرده و دیباجه ربانی
را   چون بیاض ارم بجنس کلام   و علو شان و غایت دانش او همین کافیست که در زمان سلطنت
خاقان اسکندرشان و راجهه تعمیر رصد حضرت اعلم العلماء المحققین اکمل الفضلاء المدققین وارث
علوم سید المرسلین استاد البشر عقل حادی عشر خواجه نصیر الدین طوسی که در مراغه است بکلیه ویران
شده طلب نمودند چون اتمام آن بدرود و زحل که سی سال بوقوع می انجامید خاقان اسکندرشان از
طول زمان آن اعراض نموده و راتمام آن سعی ننمود و جناب میر از مرض آنکه متغیر بود و از ان جهت او

جمیع اهل عالم متنفر گشته بود و دوست نداشت هیچ فردی از افراد انسانی میسر سانید بملاحظه آنکه مبادا آنکه
داشته باشند اگر گاهی اراده مصافحه کردی با اکابر و اهالی دست در آستین کشیده و مصافحه نمودی و اگر کسی
اراده کردی که یکی از متعلقان او را از نظر اعتبار او ساقط سازد بمجرد استماع آن مرض از نظرش ساقط شدی
بوقوع و عدم وقوع آن التفات نکردی و در زمان صدارتش قاضی علی بغدادی مدار علیه دیوان او بود روزی
قاضی مسافر بنا بر هزل و مطایبه بعرض میر رسانید که قاضی قبل از این مرض آنکه داشته روز دیگر که قاضی
علی نزد آنحضرت آمد که توقیع و مهر را از جیب میر بیرون آورد امثله و احکام را بمهر و توقیع رساند میر از قاضی
نفرت نموده خود را از وی دور داشت هر چند قاضی نزدیک وی میرفت میر خود را از و کشیده و میدانست
تا باین نهج تمام دیوانخانه را میر با قاضی گشتند بعد از آن قاضی دانست که سبب نفرت میر چیست هر چند در ازاله
آن کوشید فایده نداشت از آنجهت در حق او گفته اند   آن میر که پوشیده ز وسواس لباس
و ز آتشش مدام هست هراس   وسواس نداشت دست از دامن او   هر چند که بشست دست و شست
وسواس   در مرتبه ثانی که مجتهد الزمانی از استماع حکایت که در باب عدم تحمل میر از شیخ اقدس که
می شد بفساد و بعضی مفسده و اشرار و تجهیلاتی که میر او را میکرد در مقام عداوت درآمده از طرفین مبانی نزاع
استحکام یافته بود که مطلقا اصلاح را در آن مدخل نبود آخرالامر منجر بمباحثات کلیه شد تا آنکه روزی در مجلس
بهشت آیین مجتهد الزمانی حاضر بود و میر تشریف آوردند مباحثه علمی در میان آمده و آن بحث بخشونت و
نزاع انجامید و شاه دین پناه حمایت مجتهد الزمانی نمود و در همان مجلس و را از صدارت عزل کرد و روزی
چند ملازم درگاه بود آخر بجانب شیراز روان گشت و در این سال از عالم انتقال نمود و از جمله مصنفات نفیس
حاشیه حکمت العین و حاشیه زورا و اخلاق المنصوری و محاکمات و حاشیه اشارات و اثبات واجب
و مشارق و حاشیه تجرید و تفسیر سوره هل اتی و لباب الحقایق و صغیر و رهبات و لوامع و کفایه

٩٥٠

منصوری در حساب و در اقیس رضوان و ایمان الایمان در علم کلام و دلیل شفا

در سنه خمسین و تسعمایه واقع شد و ذکر رفتن شاه دین پناه بییلاق سهرویند و آمدن دین محمد اوزبک باسترآباد

در اوایل فصل بهار پادشاه جمشید اقتدار از بلده قم بییلاق سهرویند در حرکت آمده روزی چند بخسرو شکار مشغول شدند

و در آن مقام بعیش و عشرت گذرانیدند و در آن اوان مزاج آنحضرت از نهج صحت انحراف جسته علالتی انگیخت

علی قرین ذات خجسته صفات گشت در آن ایام بعرض شاه دین پناه رسید که طایفه از لشکر ماوراءالنهر داعیه

نمودند که از آب آمویه عبور نمایند بنابران بهرام میرزا و بدر خان استاجلو و حسین خان سلطان روملو و بداق

خان قاجار را بییلاق لار روان گردانید بهرام میرزا خواجه عنایت که وزیر وی بود با جمع کثیری بجانب استرآباد

ارسال نمود خواجه عنایت بعد با غازیان شجاعت پناه دیار را تاخته غانم و سالم باز مراجعت نمودند در آن

ایام شاه دین پناه عبدالله خان و شاه علی سلطان را بتاخت الوس کلهر فرستاد و امرا آن الوس را تاخت

کرده بدرگاه فلک اشتباه مراجعت نمودند چون خبر انحراف مزاج شاه دین پناه بدین محمد اوزبک رسید بی توقف

نسیان در صحایف حقوق شاه دین پناه کشیده با لشکر گران باسترآباد آمد حاکم آن دیار صدرالدین خان

فوجی از غازیان را از قلعه بیرون فرستاد چون عدد اعدا از اندازه زیاده و از حد و حصر بود غازیان مراجعت کرده

پناه بشهر آوردند و دین محمد مصحف بدست گرفته و دیده را و ولایت نمود چون این خبر بییلاق لار

بمیرزا و امرا رسید بدر خان و حسین خان و بداق خان قاجار بطرف استرآباد ایلغار نمودند چون

دین محمد را شنیدند در ییلاق لار معاودت فرمودند

سلطان سلیمان پادشاه روم پادشاه را که حاکم ارزروم بود با شصت میر سنجق بتسخیر گرجستان ارسال

نمود رومیان برحسب فرمان متوجه آن ولایت شدند ملک بقراط که با پاشا حق آشنا بود ره رفتار و قلعه

مستحکم ساخته جمعی از ارناودان در آنجا گذاشته خود بکوهستان و جنگلستان رفت و رومیان حصار را

محاصره کرده

محاصره کرده بعد از دو روز فتح کردند و از آنجا با لشکر آراسته بولایتی آمدند و قلعه آنجا را در میان گرفتند

از پیش قلعه و سیبها را مرتب ساخته ترتیب توپ فرنگی و دیگر اسباب جنگ حصار مشغول شدند و اهل

قلعه از سر اضطرار دست بجنگ و پیکار برگشادند در آن اثنا پاشا حق از روی مکر و حیله جمعی را با تحف بسیار

پیش موسی پاشا فرستاده پیغام کرد که بنده را چه حد آنکه با جنود خواندکار مخالفت کنم اگر پاشا مراجعت

کند مفاتیح قلعه را بهر که امر کند بسپارم پاشا بسخن وی فریفته شده از ظاهر قلعه بولایتی کوچ کرده روانه

ارزروم گردید و جمعی از امرای سنجق را بر بالای توپ گذاشت که تا از عقب او بارزروم آیند چون پاشا

اجوق از مراجعت پاشا خبردار گردید و سایر سرداران گرجستان چون بلای ناگهان بر سر رومیان

که بر بالای توپ متعین بودند ریختند و اطراف و جوانب ایشان را فرو گرفتند که از هزار یکی جان بدر نبرد

بعد از آن گرجیان بجنگ پاشا روان شدند و در وقت چاشت بوی رسیدند و حمله نمودند و بزخم شمشیر آبدار

دمار از روزگار رومیان برآوردند و عرصه صحرا را از خون ایشان لاله‌گون گردانیدند و موسی پاشا را

با جمع کثیر از رومیان بقتل آوردند و قبیتوال ایشان را تالان نمودند چون خبر قتل موسی پاشا بجمشید خادم

علی پاشا با لشکر دیگر بطرف گرجستان ایلغار نمود چون بدان حوالی رسید امرای گرجستان بولایت

خود رفته بودند علی پاشا بعضی از قریه آن دیار را سوزانید و بطرف حمید معاودت نمود

چون خبر استیلای گرجیان بسلطان سلیمان رسید متغیر و ... علی

پاشا را با سپاه بسیار بگرجستان فرستاد ایشان در موضع قالوجینی بگرجیان رسیده جنگ کردند چون

آتش حرب از جلادت دلاوران اشتعال یافت گرجیان زور آورده علم ... الدین کرو را گرفتند و ...

الدین بر جهشته بر گرجیان حمله آورده و باز علم خود را از ایشان گرفته بقوشون رومیان پیوست

بعد از ستیز و آویز گرجیان شکست خورده رو بگریز آوردند و اموال بسیار بدست رومیان افتاد

بر بابر نموده معاودت نموده‌اند و در این سال شاه دین پناه در غایت عظمت و حشمت در قزوین قشلاق
نموده علماء ایران همین معدلت آنحضرت آماده گشته و کافهٔ رعایا و عامهٔ برایا در مهد امن و امان آسوده‌اند

ذکر آمدن همایون پادشاه بدرگاه شاه دین پناه

سال همایون پادشاه التجا بشاه دین پناه آورد و سبب آمدن وی آنکه شیرخان افغان با همایون پادشاه آغاز
مخالفت کرده بود پادشاه همایون متوجه آن افغان بود و چون گشته سرحد بنگاله بوی رسید و صف قتال بیاراست
حربی بغایت صعوبت دست داده همایون پادشاه با وجود جنود نامعدود مغرور بود و برطبق کلمهٔ یوم حنین اذ
اعجبتکم کثرتکم با لشکر مخالف که در غایت قلت بود اصلا التفات نمی‌نمود غافل از آنکه کم من فئة قلیلة غلبت فئة
کثیرة باذن الله موافقت بعد از جنگ فراوان شیرخان را صورت نصرت روی نمود و سپاه جغتای شکست
فاحش یافتند میرزا محمد زمان نبیره سلطان حسین میرزا با جمعی از امرا در آب گنگ غرق شدند پادشاه
پریشان و بدحال بلاهور آمد و در آنجا بواسطه توجه افغانان و مخالفت برادران بسکر آمده حاکم آن ولایت
میرزا شاه حسین بن شجاع ارغون ابواب سعادت بر روی خود بسته و در برج خلاف رایت فساد بر افراخت
و چند بار پادشاه عالی تبار مردمان باعتبار را نزد میرزا شاه حسین فرستاده او را به سلوک طریق وفاق
دعوت نموده فایده نداد معلوم آن پادشاه گشت که گرفتن قلاع ... و از بیت آن مرز و بوم متعذر است
بنابر آن کوچ کرده متوجه قندهار گشت حاکم آن دیار عسکری میرزا که برادر پادشاه بود و چون از توجه همایون
پادشاه آگاه گشت بخاطر گذرانید که بهر نوع که تواند همایون پادشاه و ارکان دولت او را دستگیر کرده
تحفهٔ زر و تنخواهان و مخلصان پادشاه که در ملازمت عسکری میرزا بودند از اندیشه آن ضلالت چه اطلاع
یافته بجانب اردو شتافت و در ولایت شال و مستانگ بشرف دستبوس بلند مرتبه موفق گشت کیفیت حال
مقرون بوبال عسکری میرزا را بعرض رسانید بالضروره همایون پادشاه اموال و اثقال را در آن نواحی

گذاشته با سی چهل نفر از ملازمان علاوت اثر از خوف آن بداختر با قوافل غم و خوف از طریق غیر معروف
عنان یکران بطرف سیستان منعطف فرمود و احوال یوم یفر المرء من اخیه مشاهده فرمود و بعد از طی مسالک
بولایت مذکور رسید حاکم آن ولایت احمد سلطان شاملو با اکثر اشراف و اعیان باستقبال پادشاه عالیشان
آمدند و در موضعی از مواضع آن ولایت بآنحضرت ملاقات نمودند و در منزلی که لایق آن پادشاه بود فرود آوردند
پادشاه زمان باتفاق احمد سلطان بصوب هراة توجه فرمود چون محمد خان از وصول همایون پادشاه
واقف گشت علی سلطان را با تحف فراوان باستقبال فرستاد و صباح روز شنبه عشرین ذی القعده
محمد خان با اکابر و اعیان و سایر غازیان از هراة بیرون آمده از پی استقبال خسرو نیکو فعال شتافت
در قریهٔ مالان خان و بعضی از فرزندان و سایر سلطانان با پادشاه ملاقات نمودند و در ملازمت آنحضرت
بشهر آمدند و در باغ زاغان سلطان محمد میرزا با خیل و سپاه با همایون پادشاه ملاقات نمودند و روز جمعه
پادشاه سعادتمند در هراة متمکن شد و بسعادت و اقبال بپایه سریر اعلی روان شد بهر ولایت که میرسید
امرا و سرداران آنجا مراسم بندگی بجای آورده پیشکشهای لایق میکشیدند چون رکنب ذوالجلال بنجاح
و اقبال بری آمد حسین خان سلطان و علو حاکم آن دیار با خویش و تبار باستقبال استعجال نموده بشرف
بساط بوسی استسعاد یافت پیشکش کشیده در مقام خوب فرود آورد و چون پیک فرخی شاه دین پناه
رسید بهرام میرزا و سام میرزا و قاضی جهان و سوندک بیک قورچی باشی و بدر خان و شاه قلی خلیفه
مهردار و سایر امرای عالی تبار باستقبال مبادرت نمودند و در هر قدم خیل و حشم آمده فوج
فوج با وی ملاقات نمودند چون قریب بپارگاه خلافت پناه رسید از سمند خویش فرود آمده بپارگاه
توجه نمود چون پادشاه همایون مشاهده شاه دین پناه گشت از درون خرگاه که محل جلوس آنحضرت بود
برخاسته از پی تعظیم پیش آمد و معانقه نمودند و اجتماع سعدین دست داد و شاه دین پناه باتفاق

همایون پادشاه بدرون خرگاه درآمدند و در جای مناسب قرار گرفتند از جمله پیلاکات او یک قطعه
الماس بود که بوزن چهار مثقال و چهار دانگ بود وارد دو می کرد و شکوه از چمن فرود و در حرکت
آمده آنگاه فزای روح فزای سورلق از پرتو نزول همایون حضرت سپهر بوقلمون گشت و ران
شاه دین پناه بعزم شکار سوار گردیدند چون جرگه بهم رسید آهوی بسیار و گوزن بیشمار و سایر جانوران
شکار پابسته دام تقدیر گردیدند و بضرب تیغ و تیر پادشاه عالمگیر بقتل رسیدند   گوزن از
خدنگ شکاری هلاک   چو گاو زمینش هوس بر خاک   سر و شاخ آهو که خونبار بود   چو شاخ
گل از تیر پرخار بود   ربوده سگ از آهوان هوش را   بخواب عدم برده خرگوش را
شاه دین پناه جشن عظیم ترتیب کرده همایون پادشاه را طلب فرموده و برادر محل مناسب جای
داده و پیشکش از اکل و شرب نقود و جواهر و کمر مرصع و اقمشه زرنگاری و اکثر متاع فرنگ و ادوات
آلات جنگ و اسپان تازی و شتران جمازی و استران بسیار بعضی بقطار و بعضی زینی و سراپرده
و خیمه و خرگاه و طبل و علم و بارگاه بوی عنایت نمود بیرام خان بهارلو که وکیل پادشاه بود بوی نیز
طبل و علم شفقت فرموده و داعیه زیارت مرقد آبا و اجداد پادشاه پاک اعتقاد در ضمیر جناب همایونی
جا کرده بصوب ولایت اردبیل توجه نمود بعد از سیر تبریز و اردبیل باردوی شاه مراجعت کرده حکم
عالی صدور یافت که شاه قلی سلطان افشار و بداق خان قاجار و احمد سلطان و اما سیستان و بعضو
بیک نبیره و جاجان سلطان و او هم بیک ولد و بو سلطان و سعد قورچی میرواری شاه ورد بیک
کچل و هزار سوار از ملازمان محمد خان بامداد پادشاه نامدار بولایت زمین داور و قندهار رفته
بعد از فتح آن سرزمین بولایت کابل و غزنین روند و آن ولایت گرفته بهمایون پادشاه تسلیم نمایند
سرداران مذکور بولایت مسطور روان شدند چون بگرم سیر رسیدند عسکری میرزا که از قبل کامران میرزا

حاکم قندهار بود قلعه را مضبوط کرده بر برج خلافت متمکن گردیده و عرضه داشت بکابل آمدن همایون پادشاه
را اعلام کرد میرزا کامران قاسم حسین سلطان و امیر خلیل را با فوجی از فارسان میدان دلاوری بامداد
میرزا عسکری بولایت معهود روان نمود چون این خبر بشاه والاگهر رسید با لشکر قزلباش از روی تعجیل
ایلغار کرده و جمیع امرا که برسم منقلا پیش رفته بودند و مخالفان نیز جرات و جلادت نموده گروهی
از پیاده و سوار بخیال قتال از حصار بیرون آمده جنگ در پیوست و بعد از کوشش و کشش طرفین
اشتعال آتش فتنه و شعله تیغ بندان استان میرزا عسکری و جابک سواران میدان دلاوری روی
بانهزام آورده پناه بقلعه بردند عساکر جرار حصار را مرکزوار در میان گرفتند و آن قلعه ایست سر بر فلک
الافلاک کشیده چشم روزگار شبیهش ندیده وهم را عروج بر بروج آن خیال محال   سپاه ظفر مآب
نصرت شعار   نشستند بر دامن آن حصار   حصاری که مهر سپهر بلند   برو رفته بالا بپیچد کمند
سپهر آستان فلک پایه   ز دیوار او آسمان مایه   صف کنگرش آسمان عروج   زده خیمه
بر طاق ذات البروج   کسی را گر افتد بر آن قلعه راه   نهد پای بر چشم خورشید و ماه   لب خندق
کنگرش یک بیک   یکی در سما دیگری در سمک   و از وصول لشکر قیامت شکوه زلزله و ولوله در جان
آن گروه افتاده مردمان عسکری میرزا دست به تیر و کمان برده آغاز جنگ نمودند چون مدت یک هفته
همایون پادشاه و غازیان دولتخواه قلعه را احاطه کردند عسکری میرزا از امداد کامران میرزا مایوس
گشت و علامات ضعف و انکسار بر صفحات حال او ظاهر شده بجز تضرع و تشفع چاره دیگر ندید رسولان
بدرگاه همایون پادشاه فرستاده امان طلبید شهریار نیک اخلاق خود را در زمره والکاظمین الغیظ
جا داده و در فقره والعافین عن الناس شمرده و الله یحب المحسنین منظور نظر داشته خشم فرو خورده
و عسکری میرزا و اعوان و انصار از محبس قلعه بیرون آمده ببوسیدن انامل فیاض مفتخر و سرافراز گشت

براق سلطان وارد درون شهر نزول کرده بلده را متصرف خویش آورده همایون پادشاه و امرای شاه
دین پناه در بیرون قندهار نشستند بعد از چهار روز غازیان عالمسوز بی رخصت پادشاه کوچ بر کوچ بالکای
خود توجه نمودند با آنکه شاه دین پناه حکم کرده بود که تا ولایت کابل را از کامران میرزا انتزاع نمایند
عود نکنند همایون پادشاه با پنجهزار سوار در نواحی قندهار مانده امرای خود را طلب کرده قرعه مشورت
در میان انداخت الغ میرزا که از نبایر سلطان حسین میرزا بود بعرض رسانید که صلاح در آنست که قندهار را
از بداق خان گرفته کوچ و متعلقان را در آنجا گذاشته متوجه کابل گردیم این تدبیر خسرو روشن ضمیر را
معقول افتاد و الغ میرزا با قرب سیصد کس از دلاوران مشهور از جانب دروازه ماشور متوجه شهر شد
امیر حاجی محمد کوکه با فوجی از بهادران از طریق دروازه کندکان خوب بلده مذکور در حرکت آمدند و آن دو
سردار چون قریب بدروازه قندهار رسیدند دروازه بانرا غافل یافتند بدرون قلعه خود را انداختند
ملازمان براق سلطان از ارک بپایان آمده از پادشاه رخصت کرده متوجه درگاه شاه دین پناه گردیدند
چون بار دیگر مملکت قندهار بامداد شاه دین پناه بتصرف همایون پادشاه در آمد امرای جغتای
فوج فوج از کامران روگردان شده بآنحضرت می پیوستند همایون پادشاه باستصواب مردمان نیکخواه
متوجه کابل گردید در اثنا قراجه بیک بشرف دستبوس پادشاه نامدار مشرف شده باصناف الطاف
اختصاص یافت هم دران اثنا شیرافکن بهادر ولد قوش بیک با هزار سوار جرار از کامران جدا
فرار کرده باردوی معلی گشت و همچنان خضر خان حاکم هزاره با ده هزار جنود نامدار بجنود ظفر شعار پیوست
چون میرزا کامران از توجه پادشاه آگاهی یافت کابل را گذاشته فرار نمود همایون پادشاه در رفعت
عظمت و شوکت در کابل نزول نمود و هزاره و احشام صحرانشینان با پیشکش فراوان روی توجه
بخدمت شاه نهادند بتقبیل بساط همایون استسعاد یافتند در این سال قران علویین واقع شد و شاه دین

پناه در قزوین قشلاق فرمود   در سنه اثنی و خمسین و تسعمایه واقع شد
ذکر رفتن شاه دین پناه بدامغان در این سال شاه دین پناه ییلاق بلکه کنند که در حوالی قزوین است
نزول نمود و از آنجا روانه سلطانیه شدند و مدت دو ماه در آنجا اوقات گذرانیدند و از آنجا روانه دامغان
گردیدند   در این سال دین محمد سلطان با جمع اوزبکان بمشهد آمده شصت نفر از
ملازمان شاه قلی استاجلو که حاکم مشهد بود بقتل آورده روانه نیشابور گردیده بتخریب بلاد و تعذیب عباد اشتغال
نمود بعد از بیست روز روانه دیار خود گردید در این سال شاه دین پناه در قزوین قشلاق نمود و هم
در این سال در تبریز طاعون واقع شد   امیر معز الدین محمد اصفهانی اتقی و اورع و ازهد
و اعلم و افضل سادات رفیع الدرجات عراق عجم بود در علم فقه خصوصا کتاب عبادات مهارت
تمام داشت اکثر مسایل فقهیه از حضرت مجتهد الزمانی فرا گرفته بود در عنفوان شباب بشرف زیارت بیت
الله الحرام مشرف شده و در وقتی که مجتهد الزمانی بسبب عزل میر غیاث الدین منصور از منصب صدارت شد
در جامه و نوشته از اوصاف حمیده حضرت میرزا در مجلس اعلی مذکور ساخت و بدرده عرض رسانید که
هیچ احدی از جمله سادات وافره نقبا و علما را لیاقت این مرتبه سامی و منصب نامی غیر از آن حضرت
نیست و در آن دوران میر در اصفهان تشریف فرمان قضا جریان باحضار او نافذ شد تا زمان وصول
او بدرگاه معلی حضرت مجتهد الزمانی جهت او نواب و وکلا تعیین فرموده بودند مهر و توقیع ترتیب او مدت
هشت سال صدارت کرده در ترویج شرع اطهر و تنسیق دین اظهر سعی موفور و جهد نامحصور بظهور
رسانیدند و در رفع بدع از صدور آن مقدار جهد و سعی نمود که آنحضرت خصوصا در تخریب شیره خانها
و دار القحبه محوره منکرات و کسر آلات لهو و قمار و زجر فسقه و فجره و ملاحده و با وجود این رتبه مزاج
آنحضرت غالب افتاده بود چنانچه لطایف و ظرایف و لطیفه پردازی بظهور رسید حسن خلق و تواضع

بر وفق همت آنحضرت دران مرتبه و درجه بود که قلم دو زبان شمه از آن در سلک بیان نتواند آورد اما بنا بر
تقدیر و قضیه که مولانا رکن الدین مسعود طبیب کازرونی نسبت بدان حضرت بعمل آورد و شاه دین پناه را
خاطر مبارک آزرده گشته آنحضرت را از صدارت عزل فرمود بعد از آن در روضه عرش مرتبه رضویه
معتکف گشته اوقات خود را صرف افاده علوم دینیه و طاعات و عبادات میفرمود و درین سال
متوجه طواف حرمین الشریفین شده در راه بصره فوت گشته جسد شریفش را در کربلا مدفون ساختند
از جمله تصانیفش رساله ایست در اقسام میاه و تاریخ وفات آنحضرت از خیر الناس معلوم میشود و
مولانا سلطان محمد صدقی استرابادی از مشاهیر شعرا بود و همه پیوسته میان آن جناب و مولانا حیرتی
بواسطه بحث شعر نزاع بود و درین سال در ماه رجب مهر سکوت بر لب نهاد و از تصانیفش نسخه مطلع
و دیوان غزلیات و در همین سال حضرت سلطان ... طبل مرگ نواخته از عالم گذشت

ثلث و خمسین و تسعمایه ذکر مخالفت نمودن القاص حق ناشناس چون القاص چند وقت
در شیروان حکومت نمود بخار نخوت و غرور در کاخ دماغ راه داده بواسطه چند روز دولت
بی نور و درین نشیمن پر از پر سلک طاغیان مغرور و شیوه تیره دلان از شمع هدایت دور نسیان
حقوق سابق و طغیان با جمیع لواحق بنا نهاد و بجهد تمام اسباب عناد و خلاف مهیا ساخت
و همت بر ابطال حق ولی نعمت مصروف داشته از فحوای الکفران اشد من الکفر غافل شد
بعد از آنکه حال عصیان و خلاف بر چهره او ظاهر گشت بخیه خلاف بر روی انداخت و بر همگنان
این معنی واضح و لایح شد شاه دین پناه با خیل و سپاه روانه تبریز گردید و از گنج اولغی را نشد
القاص و ... و شاه را الیه جوابهای درشت بوی گفت القاص از توجه شاه دین پناه در جلد
اندیشه افتاده مادر خود خان بگی خانم و پسر خود سلطان احمد را با پیشکش چند و رکاب ارسال نمود و

بعضی شد که رنجش نه از او نیست سرانجام کارش پشیمانیست بما در چنین گفت کای
نیک زن تو خواهی که گردد تقصیر من شد آن نوجوان پر غرور ... که نزاد و ... از ...
مادرش و خان بگی خانم رسالت القاص را عرض کرد و مضمونش آنکه آنحضرت ولی نعمت و ...
کردار تباه و مخالفت بیجا که بواسطه بخت تیره روز و وقوف مردمان شرپر بر آمده اکنون پشیمان شده ام و از آن
شرمسار و پشیمانم بکمال عواطف شاهانه امید دارم اگر مراحم خسروانه گناه این بنده را عفو نموده انکار و جمیع
محو و ناساخته بعد ازین پا از طریق متابعت بیرون ننهم و در مراعات خدمتگاری و جانسپاری هیچ
دقیقه فرو نگذارم شاه دین پناه نیز از تقصیرات وی گذشته از امرای عالیمقدار سید بیک کمونه و شاهقلی
بیک قورچی باشی و شاه قلی خلیفه مهردار و بدر خان و معصوم بیک متولی اردبیل را با والده القاص بجانب
شیروان گردانید ایشان در جواد و القاص ملاقات نمودند و بر آن قسم قرار دادند که دیگر قدم از جاده متابعت
بیرون ننهد و هر سال هزار تومان تبریزی بخزانه رساند و هزار سوار یساق فرستد از آنجانب شاه دین پناه
از سهند کوچ کرده بتبریز آمد و در آنجا برکت خلیفه یکدلی که از معتبران القاص بود با قرب چهل نفر از اقوام
از القاص خلاف کرده بملازمت شاه دین پناه رسیده و در تبریز میان طایفه افشار و ذو القدر صورت مخالفت
روی نمود و از جانبین اسلحه جنگ پوشیده مستعد جدال و قتال گشتند شاه دین پناه ایشان را با لطف و عنف
ملامت نمود لاجرم امرا بصلح و صفا مایل شدند شاه قلی خلیفه ذو القدر و ابراهیم سلطان ذو القدر و علی سلطان
ذو القدر و سوندک بیک قورچی باشی افشار و شاه قلی سلطان افشار در وثاق ... آمده عهد نمودند که مدت عمر
با یکدیگر در مقام خلاف و نفاق نباشند بعد از آن شاه دین پناه با سپاه بیکران روانه گرجستان
گردید از شور کل عبور نموده بوقت شهر آمد و دران بام از بام تا شام و از صباح تا رواح پیوسته ابر چون
گریبان سیم چیان شنیده و گرد و از سبب مهر ماهی چون دل مخالفان دین از بیم میلرزید در چنان حال پادشاه ظفر مال

بر سر کفران شبیخون آورده لشکر اسلام چون بمقام کفران شقاوت فرجام رسیدند تیغ جهاد از نیام انتقام
کشیده و روی برف را از خون ایشان گلگون ساختند و بسیاری از زنان و کودکان و غنیمت گرفتند و خانهای
آن بدکیشان را آتش زدند و درین اوان آفتاب در آخر جدی بود از شدت برودت روده گرسنگی مانند
نقره خام می‌نمود و از بسیاری برف فلک کوه و فضای صحرا همچون سطحی شده بود با هم مساوی گوییا که ل
اسمعیل برای آن زمان گفته — مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است — اجرام کوه جهات نهان
در میان برف — و در آن اوان راقم این حروف حسن بیگ و امیر سلطان روملو با جمعی از قورچیان روملو
چینی بقوچی از کفران بی ایمان دچار گشته این کمینه باتفاق شاه قلی نام قورچی چینی حمله کردیم و این گروه را
متفرق ساخته و جمعی را بی روح و مجروح کرده و اسیر چند گرفته معاودت نمودیم غازیانی که در سبق (?)
از کمال دلاوری یک قدم پیش نهاده بودند شاه دین پناه از آن شهر کوچ کرده روانه شدند می‌شدند در اثنای
راه لوند بیک حاکم ترکم و کمرم و بابشی آجوق حاکم گرجستان بدرگاه سلاطین پناه رسیدند و بنوازش
خسروانه سرافراز گردیدند و یاشی آجوق خلعت پوشیده بالکای خود مراجعت نمود و لوند بیک روزی
چند در خدمت پادشاه سعادتمند توقف نمود چون سعادت ملازمت مجلس همایون ادراک می‌نمود
شاه دین پناه مشمول عنایات فاخره و انعامات وافره و اسبان رهوار و خلعتهای شاهوار نواخت بعد از آن
رخصت حاصل کرده روانه دیار خود گردید و شاه دین پناه کوچ بر کوچ بگنجه آمده و از گنجه کوچ کرده در موضع
یولاق نزول نمود و از آن منزل ابراهیم خان ذوالقدر و حسین خان سلطان روملو و کوک سلطان
قاجار و شاه ویردی سلطان زیاد اوغلی و خواجه امیر ساز را با پنجهزار سوار جرار بر سبیل ایلغار بشماخی که
در آن اوان القاس میرزا شمخی نشسته بود در اینجا چهار سال بود غازیان جرار توکل بحضرت پروردگار کرده
و بتاب کرده متوجه شماخی شدند و مهتر دولتیار که امیر اردوی القاس بود خبردار گردید و بخانه کوچ القاس را

بر دو پسر

بر وابسته بقلعه گلستان رفت امرا و ارکان دولت و عساکر بهرام صولت شماخی را گرفتند و قلعه گلستان را
در میان گرفتند بعد از رفتن امرا شاه دین پناه با فوجی غازیان خونخوار و دلیران که تیرها از زخم
پرتاب شان شهپر انداختی و کوه ثابت قدم از صدمه گوپال شان بر سر افتادی — سپاهی چو آشفته
پیلان مست — همه خنجر و گرز و خنجر بدست — از قورین اکوی عبور کرده متوجه ارش گردید — همایک
خسروان بر اکمیت رخش — سلیمان نشان خسرو تاج بخش — غبار سیه را بر باد برده — تزلزل بگاو زمین
راه برده — ز نعل ستوران زمین بیقرار — ولی آسمان با قرار از غبار — و کوچ بر کوچ روانه علی شبان گردید
از آن مقام سلیمان چلبی را که در پای قلعه گلستان بود با ششصد نفر از دلیران جوشن پوش بطرف قلعه بیغو (?)
فرستاد در یک فرسخی قلعه بندکور (?) کلانتر قلعه از نزد القاس میرزا رسیدند و غازیان ایشان را اسیر
گردانیدند و بقرب سی نفر از آن قوم را ختر (?) بقتل آوردند بعد از آن علم توجه بطرف قلعه بر افراختند
سارو قیماس و دیو قیماس بقصد جنگ از دربند بدر آمدند بعد از ستیز و آویز مغلوب گشته بقلعه
متحصن شدند سلیمان چلبی مراجعت کرده باردو آمد — درین سال سلطان سلیمان
پادشاه روم سپاه بسیار بتسخیر بصره فرستاد و عبدالصمد نامی که والی آن دیار بود از قلعه بیرون آمده
تا شب بر در میدان مقاومت کرد و چون دید که حریف ایشان نیست شهر را گذاشته فرار نمود و رومیان
بر بصره مستولی شدند و درین سال از اطراف و جوانب از ترکمان و دشت قپچاق از صحرانشینان و
سرداران کوهستان مثل حسین علی بیک قیطاق و قراقماق بدرگاه عالی آمدند و اظهار بندگی
و سر افکندگی نمودند آنحضرت رعایت عاطفت از خلعتهای فاخره و جامه‌های زربفت و کمر شمشیر زر
و اسبان تازی ایشان را نواخت — سلطان جغتای جوانی بود در کمال زیبایی و طراوت
عذارش غیرت گلبرگ تری و لوامع رخسارش رشک ماه و مشتری رخساری چون گل سیراب و خطی چون

سنبل پرپیچ و تاب گوئی که نقاش حکمت لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم بپرکار ابداع دایره از عنبر تر بر
صفحه عذارش کشیده و با رخساری چون گل شکفته و عارضی چون ماه دو هفته   تو گوئی بسته
سرو از لاله زیور   لباس ارغوانی کرده در بر   دو چشم ترک مست اما کمین ساز   دو ابرو بر جگر ناوک
انداز   اما پیش از آنکه گل امید از باغ مراد چیند بخار فنا گرفتار شد   ز لطف گل او چون غنچه برآید
ز آفت پر وحشت باد خزانی   بوقتی که آمد گل از غنچه بیرون   شد اندر کفن همچو غنچه نهانی   بلبل خوش الحان
مولانا قاسم گاهی این ترنم آغاز کرد   سلطان چمنی بود گل گلشن خوبی   لیکن سوی [illegible]
احبابش همایون شد   در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ   وز ماتم غمش غنچه صفت فرقه بخون شد
تاریخ فوتش از بلبل ما تمزده جستم   در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد   مولانا کمال الدین حسین ولد
مولانا مسعود کاشی حکیمی بود فاضل و نکته دان و قانون دان که صحبتش بواسطه شفای امراض و
علیات قوا معد ذهن [illegible] و غیره از او اعراض بود و بعد از وفات والد ماجد منصب طبابت شاه دین پناه در کار
قرار گرفت چون بسته منظور انظار عنایات سلطانی و مشمول عواطف خاقانی بود درین سال وفات یافت

ذکر رفتن القاس بجانب چرکس و [illegible]

آنکه چون دیار روس کشت یافتن از امرا و رفتن بجانب [illegible] چون القاس با امرا ملاقات نمود با لشکر [illegible]
سوار و پیاده بجانب چرکس روان شد خانه کوچ را در شماخی گذاشته بتعجیل هر چه تمامتر روانه دربند گردید
مادر شش خان کمی خانم را در قلعه گذاشته روی بدیار چرکس نهاد و بواسطه برودت هوا کاری از پیش
نبرده معاودت نمود شاه و نظر چاپار درویش محمدخان حاکم شکی را با جمعی از ملازمان تجدید اول گردانیده
و فوجی از مردمان چرکس با ایشان رسیدند شاه و نظر پای ثبات افشرده جنگ صعب نمود آخر بضرب سنان
چرکسان از اسب افتاده کشته گردیدند و دران معرکه برونذی آقا [illegible] و جمعی کثیر از ملازمان القاس

بقتل آمدند

بقتل آمدند چون مردمان چرکس برجنود القاس غالب گشتند لشکری بسیار از پیاده و سوار جمع آورده برای
القاس بی خوف و هراس صف قتال بیاراستند القاس نیز بتصفیه صفوف و تهیه اسباب رزم و پیکار
قیام نموده یکبار بر ایشان حمله کرده و چرکسان هزیمت را غنیمت شمرده ملازمان القاس ایشانرا تعاقب کرده
و قریب بصد نفر از آن قوم مدابر بقتل آوردند و عنان عزیمت بصوب دربند معطوف گردانیدند بعد از
وصول مراجعت نموده خبر رسید که شاه دین پناه بشروان تشریف آورده اند و خانه کوچ لشکریان از تصرف [illegible]
اکنون [illegible] سی هزار سوار جرار مستعد جنگ و پیکار است چون القاس این خبر را شنید بیار و قیماب [illegible]
قیماب که از مقربان او بود با جمعی از مردمان جرار بر سر شاه وردی سلطان زیاد اوغلی قاجار و
محمدی بیک ترکمان و سلیمان چلبی چپنی و محمد بیک [illegible] اوغلی طالش قورچیباشی و امرا با این سپاه [illegible]
آب سمور جنگ کرده غالب آمدند چون خبر القاس حق ناشناس سید محمد بیک افشار را با جمعی اشرار بجنگ
رستم بیک و چکر بیک قورچیباشی و امرا در حوالی قبله با ایشان جنگ کرده مغلوب ساختند و صد و شصت نفر از آن
قوم مدابر بقتل آوردند محمد بیک شقت بسیار برد رفت و هم دران ایام چوپان لچک اوغلی را از
کیری ارسال نمود [illegible] چون بحوالی اردوی امرا رسید قضا را شاه وردی سلطان زیاد اوغلی
[illegible] بود و [illegible] در کاه [illegible] گردانید بفرمان آنحضرت کشته گردید و دران اوان کوچ [illegible]
ذوالقدر بدست افتاد و بیاسا رسید چون خبر آمدن القاس بدربند شاه دین پناه رسید [illegible]
بهروان و بدر خان استاجلو و حسین خان سلطان روملو و چراغ سلطان استاجلو همه امرا
در مقابل مخالفان نشسته بودند روان ساخت چون القاس از توجه عساکر ظفر اقتباس مطلع گردید
هراس بیقیاس بر وی مستولی گشته بطرف خالق فرار کرد و لشکر جوق جوق بقدم اخلاص و دولتخواهی
بامرای شاهی پیوستند القاس از خالق کوچ کرده در کنار آب سمور نزول نمود امرا بر سر وی ایلغار کردند

و شاه وردی سلطان زیاد اوغلی و محمد بیگ ترکمان بقرب بیست نفر از ملازمان امرا از کنار سمور غافل
بالقاس رسیدند — بمیدان رسید از هر آتش یکی — نبود در دماغ از رامش اندکی — ستوران شان
مانده و از رزم و جنگ — چو آسیابان تصور نمایند همه — القاس هم وقت سوار گشته بود و در فرار شتافت
بسان برق از آب عبور نمودند و دست تیغ و تیر و کمان بر دو شیده کردند — ز پیکان چنان آتش
افروختند که بر فلک بر فلک سوختند — سالمش ملازم شاهقلی خلیفه مهردار بضرب تیر القاس زخم دار
گردید القاس با چون آتش بگوشه و آهستگی بارگاه از ماده غرور دره میندار بالا گرفته فرو نشست و شکست خورده برگشت
تمام خود را که بود رسانید بیشتر نوکرانش بدست غازیان گرفتار شدند عنقریش با چهل نفر از ملازمان بروم
قرم شمخال رفته و از راه ازاق بدریا نشسته روانه کفه شد و از آنجا باسلامبول رفت
چون مهتر دولت یار بر مهمات حصار دربند و ذخیره بسیار و کثرت اعوان و انصار مغرور گشته
دروازها را بست — کشید آن کج اندیش ناپاک کیش — ز خندق خطی از خطا گرد خویش
در قلعه گشت و آن بی بصر — فرو بست بر بخت فرخنده در — شاه دین پناه فرمود تا لشکر بر کنار قلعه سنگر
سازند و اسباب قلعه گیری از توپ و ضربزن مهیا گردانند حمزه بیگ کاتب استاجلو اوغلی را برسم
رسالت نزد آن مهتر دولت فرستاد و او را از قلعه پایین آورده و ایشان آن بیچاره را بجبالاهی بیج آورده
در نظر غازیان پاره پاره کردند و قریب سه ماه عساکر نصرت دستگاه قلعه را در میان گرفته هر روز جنگی
جنگ پیش میبردند و از طرفین فارسان مضمار رفته و شتی کشته تیر و تفنگ می شدند محصوران از صدمات
فرج رو مینهادند و حاضر از افرح فتح اتفاق می افتاد و تا آخر کار چند ابواب مراوده در میان کشیدند و جنگ
ارانسیان کج نهاد و سعی کرد که قلعه مفتوح شد و در آن ایام زنانی که در قلعه بودند نسبت باو همگیان شده
روزی که مهتر دولت یار و خواجکی ولد خواجه میرکان از ارک بپایان رفته بودند زنان بطناب خیمه کرده

قلعه بود جمعی از قورچیان شاملو را بالا کشیدند تیغها آخته با تنها مانند بلای ناگهان بر سر مهتر افغان رسیدند و مهتر
را با جمیع مردمان قلعه دستگیر کردند و بدرگاه شاه دین پناه آوردند و همه را بحکم آنحضرت بیاسا رسانیدند
و حکم بتخریب قلعه واقع شده و شاهقلی خلیفه مهردار و حسین خان سلطان روملو از دربند که شش فرسخ است
قیطاق را تاخته و اموال و اسباب ایشان از قلیل و کثیر حقیر و جلیل بغارت بردند و از آنجا با جمال و سیاست
سالم و غانم باردوی همایون معاودت نمودند

بتوفیق خداوند چون خبر فرار القاس بشاه دولت اساس رسید امر عالی صدور یافت
که بهرام میرزا و عبدالله خان و سایر شیخاوندان با امرا همگی گشته قلعه دربند را احاطه نمایند امرا بفرمان قلعه را
در میان گرفتند کهنه شاه وردی کوتوال قلعه بود حصار را مضبوط کرده اند و فرمان شد که نقب چیان همچنین
جنگ کنند نقب بپردازند و توپچیان بانداختن توپ مشغول گردیدند چون دو ماه براین کار برآمد هفت برج را
بزخم توپ ویران کردند و باره را مانند غربال سوراخ سوراخ نمودند کهنه شاه وردی قاصدان بدرگاه
شاه دین پناه فرستاده و بجان امان طلبید شاه دین پناه جرایم او را نابوده انگاشت کهنه شاه وردی باتفاق
خان بیگی خانم بیرون آمده امان یافتند و او حاکم قلعه سلوط مسیح سروانی کمر خدمتگاری بر میان
جان بسته بدرگاه آمده قلعه را تسلیم نمود و چون ولایت شیروان بار دیگر مفتوح شاه دین پناه درآمد شاه
دین پناه تمامی مملکت شیروان را بفرزند خود اسمعیل میرزا ارزانی داشت و کوکچه سلطان قاجار را بجهت
شاهزاده عالی تبار گذاشت بعد از آن علم عزیمت بجانب تبریز برافراخت در بیست و ششم شعبان در
دولتخانه مبارکه نزول اجلال فرمود و اشراف امم و اکابر آن بلده معظم بدرگاه فلک اشتباه
شتافتند و مراسم پیشکش بتقدیم رسانیدند
درین سال وردی داود که از قبل سلطان سلیمان پادشاه روم حاکم پاسان بود با جمع کثیر از رومیان

شبیخون بر قایتمش بیگ غلو کرده و در آن شب گرد بود آورده و غازیان متفرق بودند اکثر بخواب رفته ناگاه با معدا
ده سیان بر سر ایشان چون خواب گران تاخت آورده و قریب صد نفر از مردمان الیاوت بقتل رسانیدند
و قایتمش بیگ و الوند خان بیگ سعدلو خود را بمعرکه انداخته و حرب عظیم واقع شده و قلیل بجانب
لشکر کثیر غلبه کرده و قریب هفتصد نفر بقتل آورده و سرهای ایشان را در تبریز بدرگاه عالم پناه فرستادند

درین سال امرای کردستان بفرمان سلطان
سلیمان پادشاه روم با پنجهزار سوار بارمن آمده و ولی سلطان ذوالقدر که از قبل شاه دین پناه حاکم آن
دیار بود با پانصد سوار جرار از حصار بیرون آمده و از کثرت دشمن نیندیشیده و تیغ تیز از نیام آخته برقلب
سپاه کردستان تاخته و در حمله اول جمعی انبوه را بر خاک هلاکت انداخت امرای کردستان چون دست برد ولی
سلطان را مشاهده کردند خوفی تمام بر ضمیر ایشان مستولی گشته بجانب دیار خود فرار نمودند و ولی سلطان ذوالقدر
از دنبال آن قوم بدا ختر روان گشت و جمع کثیر از کردان که بتالان مشغول بودند بقتل آورده و سرهای ایشان نیز
روانه درگاه عالم پناه گردانید

درین سال همایون پادشاه رایت نصرت آیات بجانب بدخشان برافراخت میرزا سلیمان که در آن اوان
در طخارستان بود و این خبر را شنید سپاه ختلان و ختلان و قندز و بقلان را جمع آورده بعزم رزم سپاه کابل
در حرکت آمده و در موضع تیرگران اندراب آن دو لشکر قیامت اثر مانند ابر بهاران جوشان و خروشان
بهم رسیدند و بنیاد حمله آتش قتال را مشتعل گردانیدند بگرز و کمند و پیکان تاختند
سنگ پستند و بستند و انداختند و درخشیدن شمشیر آتش فعل مانند خورشید جهانتاب و شعله سنان
نقشبان مثال عرصه عالم را چون لعل بدخشان ساخت عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایت همایون
پادشاه وزیده و میرزا سلیمان بوادی فرار شتافت همایون پادشاه بر آن دیار مستولی گردید میرزا سلیمان

ازدرتنگ

از در تضرع و نیاز درآمد پادشاه ظفر پناه نوبت دیگر آن دیار را بوی عنایت نموده در صحبت همایون پادشاه
کامران که او بکابل آمده خانه کوچ پادشاه را گرفته بران دیار مستولی گردیده و لد بیگ و دیو قاسم که شاه دین
پناه همایون پادشاه فرستاده بود گرفته عریان ساخت چون این خبر بپادشاه عالی گهر رسید از بدخشان با سپاه
فراوان روانه کابل گردید موکب جلیل بعد از قطع کوه و صحرا در حوالی کابل نزول نمود میرزا کامران با فوجی از جان
از روی قهر از شهر بیرون آمده در آن زمان تلاقی عسکرین دست داد و هر یک از آن دو سردار صف کارزار
آراستند بعد از آن دلیران پای در میدان مبارزت نهاده دست بانداختن تیر و راندن شمشیر کین گشادند
شکست بر جانب میرزا کامران افتاده بزحمت بسیار خود را بشهر انداخت همایون پادشاه با خیل و سپاه در آن
حوالی نزول نموده در آن اوقات بکرات جنگهای سخت واقع شد در آن اثنا میرزا کامران شیرافکن بهادر را با
هزار سوار شبی از شهر بیرون کرده باراده آنکه قطع طریق کرده نگذارد که آذوقه فراوان باردوی
پادشاه آورند چون این خبر بپادشاه والا گهر رسید میر قراجه را با جمع کثیر بدفع ایشان روان گردانید امیر قراجه
دلاوران چون بلای ناگهانی بر سر آن جماعت ریختند و شیرافکن بهادر را با هفتصد سوار بقتل آوردند همایون
پادشاه بعد از فرستادن قراجه بیگ از حوالی شهر کوچ کرده و قلعه را مرکز وار در میان گرفت و پیش از دو روز
خندق کنده مصلحت آنکه از بیرون و درون شبیخون نزنند و میرزا کامران قدم در وادی خلاف و نفاق استوار
هر روز بنیاد وقت و غرور آتش جنگ و جدال افروخته نهایت شجاعت بظهور رسانید بعد از چند ماه میرزا کامران
غبار نکبت و ادبار بر چهره روزگار خود مشاهده نموده مکرر ایلچیان بملازمت آنحضرت فرستاده پیغام
داد که ملتمس آنست که از خون من درگذشته سپاه ظفر پناه را راه دهند که بدرگاه آیم همایون پادشاه
این التماس را بعز اجابت مقرون گردانیده فرمان داد که هیچ آفریده متعرض او نشود و میرزا کامران بموجب
از ملازمان حلقه عبودیت پادشاه عالی منزلت در کوشش کرده از حصار بیرون آمده روی براه بدخشان

اقبال آشیان آورده پادشاه همایون رقم عفو بر جریده اش کشیده در سلک شاهزاده منتظم گردانید
وقایع متنوعه درین سال غورسی ملازمان القاص گرده از مرکس که آثار عقوق و کفران ظاهر شده
بار بسیار سیاست رسانید درین سال حسین بیک شاملو که بکرات علامات غدر و نفاق بر صفحهٔ احوالش ظاهر شده بود
با اولاد گرفتار گردید هم درین سال ادهم بیک روملو و پوسلطان را برسالت نزد نظام الملک پادشاه دکن
فرستاد متوفیات آقا محمد بن آقا رستم روزافزون دی بغایت کریم و خیر بود درین سال از جهان
انتقال نمود برادرزاده او شمس آقا سهراب اگرچه دست و پایی زد اما کاری نساخت

درین سال برهان که از تبار سلاطین شروان
بود سر عصیان از جیب تعدی و طغیان برآورده و پای از جادهٔ راستی بیرون نهاده از قیطاق بشروان
آمد چون این خبر بشاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا رسید با سپاه بسیار متوجه دفع آن نابکار گردید و در موضع
خیلان برهان با مردم فراوان چپرها در کنار جنگل ترتیب کرده مقابله و مقاتله را آماده گشته رایات
نصرت بر افراشت و فوجی از غازیان طاقت نموده پیش از وصول رایات عالیات بدان جماعت باغی
یاغی ملاقی شد و نیران جدال و قتال التهاب و اشتعال دادند و در آن اثنا شاهزاده عالیشان
با لشکر گران برزمگاه رسید و از غلغلهٔ نفیر و کوس غازیان ولولهٔ نهیق و زفیر شروانیان طنین در
طاس فلک دوار افتاد و آخر الامر بحکم کریمهٔ ان الباطل کان زهوقا طاقت صولت آنحضرت نیاورده
و مانع مردم شروان برآشفت چنان کز روشنی سرها میارا برهان دانست که سررشتهٔ
دولت از دست داده و روزگار برگشته روی ادبار بصوب فرار آورده و از نهیب خدنگ
ها زخم آتش نهنگ ماهی صفت بر خاک طپیدن گرفت و از صدمهٔ شاهزاده جنگی کوه مانند نشیب نهر میپندار
از ترس شیر رایت آنحضرت روباه طور روی از رزم و قتال برتافت و از هول آتش سجاو

گرداب

گرداب سیل آسا بصحرای شتافت و غازیان ایشان را تعاقب کرده جمع کثیر از مردمان او را بقتل آورده و
سرهای ایشان را از بدن جدا ساختند و زیر پای کمیت میرزا انداختند و در آن اثنا خبر آمد که سلطان سلیمان
باتفاق القاص متوجه تبریز است حضرت میرزا روانه درگاه شاه دین پناه شد بعد از رفتن میرزا جماعت
شهر را خالی دیده از کوهستان شماخی آمده آنجا را متوجه و متصرف

درین سال سلطان سلیمان باتفاق القاص با لشکری بیقیاس که از ولایات انگروس و افلاق و بوسنا و سرف
و موره و فلاندروان و دایره و دست و اناطولی و شامی و قرامان و مرعش و حلب و شام و مصر و حجاز و یمن و
بکر و عراق عرب و کفه جمع آورده بودند با یراق تمام از اسلحه و جبه و جوشن و توپ و تفنگ با عرابها که گویی
منطقة البروج و معدل النهار را در محور کشیده اند با دایرهٔ میل کلی و مار و یا قطاب ربعیه با یکدیگر منطبق کرده اند
عرابه روان کرده و گرد سپاه چو بالا زده خیمه بر دور ماه حصاری ولی رفته از جا بجای چو چرخ
فلک گش و دلگشای کوچ بر کوچ متوجه تبریز گشت چون شاه دین پناه از آمدن رومیان کینه خواه آگاه
گردید از دار السلطنه تبریز بعزم پیشتر بدر رفت و در شب خازان نزول اجلال واقع گشت و بقرب یکماه بواسطه
اجتماع سپاه در آن مقام توقف نمود آنحضرت سر راه مخالفان را آتش زده بنحوی که در آنجا از غله و گیاه اثر نماند
قنوات و کاریزها را مردم تبریز مسدود ساخته بودند چنانچه آنقدر آب که جهت آشامیدن ایشان کفایت
بود میسر نبود عبد الله خان استاجلو و حسین خان سلطان روملو و شاهوردی سلطان زیاد اوغلی و
علی سلطان تکلو را بمرند فرستاد و بنفس نفیس متوجه ییلاق النکبز گردید و در کنار آب شور شاهزاده عالمیان
اسمعیل میرزا با لشکر شروان باردوی ظفرنشان ملحق گردید خواندکار سلیمان از راه دوغی جابر کبری آمد و
اوله را با جمع رومیان بمحافظت قلعه وان فرستاد و از آنجا بطرف تبریز در حرکت آمد و از قصبه خوی علی

پادشاه و محمد پادشاه و احمد پادشاه و حیدر پادشاه و القاص میرزا با چهل هزار سوار بر سبیل ایلغار بر سر امرای
ذوالقدر که در همین مرتبه بوده‌اند ارسال فرموده از این جانب عبدالله خان و شاهوردی سلطان زیاد اوغلی و علی
سلطان [?] اوغلی در پیشاهنگ بودند و غازیان نصرت پیشه در گرد و پیش معقد لشکر روم رسیدند و در هم آویختند
گرد میدان بر تارک فرقدان نشست و چشمه خورشید در کثرت غبار پوشیده گشت (بیت) ز گرد سپه
سروران زمان ۝ زمین گشته با آسمان توامان ۝ سراسیمه کانزاوران ستیز ۝ شده از بیم جان
بسته راه گریز ۝ شاهوردی سلطان جنگ مردانه کرده جمع کثیری را از رومیان بقتل آورد و چون عسکر
روم زیاده از حد قزلباش بود و چون دریای پر موج فوج از عقب یکدیگر میرسیدند امرا ناچار شده باز
گردیدند و این خبر [?] عالیشان رسید [?] آقا که وکیل حسین جان سلطان روملو
بود و بیست نفر تحقیق خبر ارسال کرده و امیر غیب بیک استاجلو با جمعی از اهل تبریز او نیز روان گردید
ایشان معقد لشکر روم جنگ کنان متوجه امرا گردیدند و القاص میرزا و پادشاهان چون بکمین مردم رسیدند
در آن اثنا عبدالله خان و سایر سلطانان کوچ کرده رفته بودند و قریب دو هزار سوار جرار نیز [?]
بجبال و سنجیه توقف نموده بودند روی بمیدان رزم آوردند و غازیان عنان کشیده حرب
میکردند و رومیان تصور کرده که کمینی هست جرات نمی‌نمودند بعد از کشش و کوشش استفسار نمودند
که کمینی نیست دلیر شده بر ایشان تاختند و غازیان جنگ کنان خود را از معرکه بیرون انداختند و رومیان
از این جلادت خایف و هراسان شدند و امرا و سایر غازیان در اشکر [?] باردوی نصرت اثر ملحق شدند
چون امرای خوزستان و فارس و کرمان و عراق نرسیده بودند مصلحت آنکه ایشان جمع شوند
از اشکر بر خانه امر نزول فرمودند سلطان سلیمان از عقبه یام عبور کرده به تبریز آمده در چرنداب
نزول نمود و القاص میرزا اساس تخت و بخت باغ هشت بهشت را [?] در عوض چهار روز که در تبریز

بودند

بودند عقیق [?] و شتران از برگ و پوست درختان میکندند و در چهار روز موازی [?] اسب و استر و شتر
[?] تلف شدند در آن چند گاه بواسطه شدت باد و گرد و غبار مرتبه آینه مهر را تیره و تار ساخت که نزدیک
او اولوالابصار تمیز روز روشن از شب تار نمی‌نمود و بواسطه غلا و غلات و ضیق مطاعم و اقوات و هلاک چهارپایان سواران
کوه شکار از [?] شکار کور و پیادگان آهو رفتار مدام بی توقی و موتی گرفتار بنابر آن سپاه روم هجوم نموده
شروع بغارت شهر کردند و اهل تبریز چون کشتی شکستگان قلزم و عمان که از امواج طوفان سفینه ایشان شکسته
گیرد دل از جان کنده باشند فریاد و فغان بآسمان رسانیدند چون این خبر بسلطان سلیمان رسید رستم پاشا را
فرستاده که سپاه را از غارت باز دارد و چون ببلده در آمد چاره رسانیده که کسی بر رعایا زحمت نرساند بنابر آن فتنه
تسکین یافت شاه دین پناه دلاوران قزلباش را از چهار طرف روانه ساختند و قراولی فرستاده و غازیان تکتاز
از روی [?] آمده مردم را دستگیر میکردند و بازار [?] میرسانیدند سلطان سلیمان از
جلادت و تهاون قزلباش [?] و حیران گشت و خیال محال از دماغ بیرون کرده از آمدن پشیمان گشته
بغیر مراجعت چاره دیگر ندانست و در شبی از شبها که آوازه از نزدیک شدن قزلباش در اردوی او شایع
شده بود [?] اثقال برداشته روانه دیار روم گردانیده تا بروز از بیم سپاه قزلباش [?] ایستاده و دو
شنبه بیست و چهارم ربیع الثانی روانه گردید قیلیان و اوباش تبریز دست تعدی بحشم او دراز کردند و جمع کثیری
از مردم او بقتل آوردند و امرا ابراهیم خان و محمدی بیک ترکمان از عقب او رفته در حوالی شبستر با [?] نام
و دیار بکر [?] جنگ صعب کرده فیروزی دولت قاهره امیر غطاب را با دویست نفر از ایشان کشتند
سلطان سلیمان هر روز سه چهار فرسخ راه میرفت و جنود او از خوف قزلباش افتاده و جدا می‌شدند و از راه
کردستان بر سر قلعه وان شد و علی سلطان تکلو که در آن اوان از قبل شاه دین پناه کوتوال قلعه بود آغاز جدال
و جدال کرده و سپاه روم یکبار هجوم آورده و در انداختن توپ و تفنگ شروع نمودند و قبل از این [?]

و شش توپ در حاو بجوز ریخته بودند دران اوان آورده بر برج قلعه انداخت   تفنگ همچو عاشق ز هجر
سپیده   جهان را سیه کرده از دود آه   ز پر خندگی آسمان تنگ کین   زمین متصل شد بچرخ برین   شاه علی
جنبی از غایت نامردی حصار را تسلیم نمود و سلطان سلیمان حکومت و آنرا بپاشا سکنه رجوع نموده متوجه دیار بکر
گشت چون شاه دین پناه در ییلاق اشکنبر شنید که خواندکار از تبریز مراجعت کرده روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر
مذکور بعزم الکه و ستبر و بی تمام کوچ بر کوچ روانه شدند غازیان دلاور لشکر نصرت اثر از ان کرده بد اخر نقل
آوردند در روز شنبه ششم رجب در بلده خوی نزول اجلال نمودند ابراهیم خان و سایر امرای عالیشان با سپاه
فراوان باردوی ظفر نشان ملحق شدند در یوم الاربعا عاشر شهر مذکور خسرو منصور در چمن چالدران فرود آمد
دران مقام شاه قلی سلطان والی کرمان و محمود خان افشار با سه هزار سوار بعتبه بوسی رسیدند چون اتباع
جلال رسیده بود که سلطان سلیمان علی بیک برادر محمد خان ذو القدر را با شاهی داود و عثمان چلبی قولاغاسی
با چهار هزار کس بتعمیر قلعه فارس که در سر حد گرجستان واقعست فرستاده و بنا بر آن شاه دین پناه فرزند ارشد
ارجمند اسمعیل میرزا را با کوکجه سلطان قاجار بقلع و قمع ایشان روانه نمود و شاهزاده عالمیان از ارد و جلال
اجل کردار بر سر آن قوم بیشمار ایلغار فرموده چنانچه بر باد صبا و اسپ بغبار مرکب با پیمای او نمیرسید و د
فراز و نشیب بر آب و آتش و خیش و پستی می نمود   کمر بر کمر کوه بر کوه راند   گریوه گریوه جنیبت جهاند
گفتی باد پای خاک پیمایش چون سمندر طبع آتش گرفته است و سمند ماهی سیرش در زر ناب تگ عرق غرق
شده است روز دوشنبه بیست و یکم شهر مذکور بلشکر مخالفان رسید سمند براق خرام را مهمیز زده چون سمندر در
میان شعله آتش انداخت   برقی گرفته بر کف و ابری بمیش و   ماهی نهاده بر سر و چرخی
بزیر ران   عساکر بهرام انتقام دو هزار نفر از آن قوم بر اوجه عدم فرستادند و قرب پنجهزار دیگر از جمله
و محترفه و ارباب صنعت که از جماعت سپیه و نوقاته و سیواس و آق شهر و ارزنجان و پایه بره و گماخ و ترجان و ارزروم

و سایر آن

و سایر آن مرز و بوم آورده بودند بقتل رسانیدند و فوجی از آن قوم ترکمان از بیم جان خود را بقلعه انداختند
و جنود ظفر ورد ورا در میان گرفتند بعد از سه روز سپاه عالم سوز بقلعه جنگ انداختند و سیلاب رعب و
هراس ساحت خاطر ساکنان حصار را فرو گرفت امان طلبیدند و از قلعه بیرون آمدند عثمان چلبی که سردار آن
اشرار بود با ششصد نفر بدرگاه شاهزاده عالی تبار آمده در اثنای ملاقات آن دیوانه صفات بی تقریب دست بخنجر
برده بر دوش طیقون بیک قاجار زد و جمعی باران گروه جرات شاهزاده عالیمقدار حکم کرده آنحضرت از غایت
جرات اصلا از جای خود حرکت نکردند بنا بر آن حکم عالی بر قتل ایشان صادر یافت و تمامی ایشان را بقتل آوردند
و قلعه را خراب نموده باردوی اعظم شدند دران اوان بهرام میرزا از همدان با سپاه فراوان و شاهزاده
عالمیان اسمعیل میرزا از قلعه فارس باردوی گردون شکوه پیوستند شاه قلی سلطان افشار را با سپاه بسیار بجانب
الوسات ناحیه دور روانه نمود و ایشان تمامی احشامات اطلاط را غارت کرده موازی چهار هزار اسب و صد هزار
گوسفند و پنج هزار گاو بدست آوردند شاه دین پناه الکای خنس را تاخته و سوخته روانه پاسین کردید شاهزاده
عالمیان اسمعیل میرزا و بهرام میرزا در پاسین باردوی ظفر قرین ملحق شدند دران اوان شاه قلی خان و محمود
خان و شاه وردی بیک کچل که بقراولی رفته بودند با دو هزار نفر که از انجا بقراولی آمده بودند جنگ کرده جمعی را بقتل
آورده سرهای ایشانرا بدرگاه عالم پناه آوردند پیر قلی بیک افشار با مردمان قانوغلی جنگ کرده چند نفر را باسیری
گرفته بنظر اشرف آوردند سلطان سلیمان الامه پاشای از روم و پاشای سیواس را با سیزده هزار سوار جرار
جهت احتیاط کار بارز روم ارسال نموده خود متوجه الکای موش شد تا خود را بدیار بکر انداز دو تفنگچی بسیار
گردانید چون خبر مذکور بمسامع عالیه رسید آنحضرت با سپاه بسیار در عقب او ایلغار نموده قبل از وصول کوک
ظفر نشان ایشان از راه بتلیس عبور کرده خود را بآمد رسانیده بودند شاه دین پناه علا سلطان ... و غنی را
با دو هزار سوار جرار بسر حد گذر بتاخت اخلاط و کرزل دره و عادلجواز ارسال نموده سپاه بحر جوش رعد خروش الکای

بوتن را سوخته چنانچه اثر از خانه و غله نماند و در خلال این احوال امام قلی خلیفه جمشکزکی چاوشلو را که از نزد سلطان
سلیمان می‌آمد گرفته بدرگاه اسلام پناه آورده و بعرض رسانید که اوله در ترجان نشسته است پادشاه ستوده خصال
عزم استقبال آن دشمن بد فعال نموده از راه سوتن ترجان روان شد ایلغار نموده بسرعت هر چه تمامتر عساکر گردون
مآثر فوج فوج در عقب می‌شتافتند
همی رفت لشکر گروها گروه — چو دریا بجوشید هامون و کوه
اوله بی آنکه جنگ بر کمر زند پشت داد و پیش از آنکه مبارزان از جا بجنبند تیغ از نیام برکشند سپر انداخت از
بیم جان ترجان را انداخته رو بگریز آورده و مانند کبک از نشیب و فراز نمی‌شناخت و غازیان عظام اتفاق کرده
جوق جوق بچپاول و یساول و روز و راه بر ایشان گرفتند و غارت کرده کسب می‌آوردند خسرو جهان از ترجان متوجه
ازربخان گشت شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا در یوم الاحد بیست و هفتم شهر مذکور با سپاه بحر جوش رعد
خروش سپاه آفتاب تیغ زن و مانند ماهی جوشن پوش چتر روانه شدند و فغان زوار و غبار کوکبه تیغ
رو از ایوان کیوان در گذشت — زمین از زوار و میان شکافت — که هر چند کرد دید چرخ کثیف
شد از نعل اسبان هامون نورد — زمین گاه آهن فلک گوی گرد — شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا با فوجی
از رهگذر رومی و غادر حوالی پای ببرد و مجیه باشاره تک و علی و جارچی و پادشاه مذکور هزیمت را غنیمت دانسته
فرار نموده و فی ناحیه قزلباش ایشان را تعاقب نموده چهارصد و پنجاه سوار از رومیان یونسار بقتل آوردند چون
بلده ازربخان از موکب وصول پادشاه ظفر نشان نشانه روضه رضوان گشته و فضای بیابان و صحرا از خیمه و خرگاه
مالامال و شهر را سوخته و غارت کرده و خاک آن بلده را بباد فنا داده شاه دین پناه و قورچیان ذوالقدر را از قفا
فرستاده و ایشان در محلی از برای استراحت نزول نموده بودند بفراغت خاطر بخواب رفتند عثمان چلبی رومی که از
از پیش سلطان سلیمان آمده بود بر سر ایشان ریخته ذوالقدران چون شیر ژیان از جا جستند بمدافعه و مقابله
مخالفان مشغول شدند ناگاه تیری از طرفی بهوای معرکه دوران تیر و نیب برشهاب شد و از غیب تیر جان ستان دل

مخالفان در اضطراب افتاده و رومیان را مغلوب کرده و انیده دو سی نفر از ایشان را بقتل آورده و سرها را خدمت
شاه دین پناه رسانیدند و گذرانیدند آنحضرت در روز چهارشنبه چهاردهم رمضان از بلده ازربخان معاودت
نموده در اوایل شوال بدولت و اقبال در رایج کلیسیا نزول اجلال نموده و شاهزاده عالمیان و عبدالله خان
و کوکچه سلطان شیروان روانه ساخت چون ذی الحجه عنوق جهان گشای بدو وصول بر کنار آب کر انداخت و ندای
قورچی باشی را با دو هزار و پانصد قورچی بتاخت تنگی روانه گردانید و قورچیان آن دیار را تاخته و رایات تسلط
افراخته و درویش محمد خان از خوف غازیان پناه بجنگل برده و ران مانا خبر آمد که القاس بعراق آمده است
و خانه کوچ بهرام میرزا را غارت کرده بنا بر آن قورچیان باردوی ظفر نشان معاودت نمودند و شاهزاده عالمیان
و عبدالله خان نیز باردو پیوستند و شاه دین پناه کوچ بر کوچ از راه طارم و خلخال روانه قزوین گردیده و شرح آن
القاس که وران وان که شاه دین پناه در ازربخان نزول نموده خوف تمام بر ضمیر سلطان سلیمان استیلا یافت
القاس را با چهار هزار سوار از طرف کردستان بهمدان فرستاد و القاس چون بدان بلده رسید خانه کوچ بهرام میرزا
را بدست آورده روانه قم شده و بر آن شهر مستولی گشت محمد بیک افشار دار و دران زمستان با لشکران جهت ظالم و
بی ایمان چون جاصفات و نور او یار نموده در موسم خزان برگ و پوشش گلستان را باد و در اثنای و ... بطریق ظلم و
رمی فرستاد و ایشان انجا را غارت کرده باردوی گیتی اثر معاودت نمودند چون قریب یک ماه در بلده قم توقف
نموده و هوای فتح کاشان بر سرش جای کرده بدان طرف در حرکت آمده بران دیار نیز مستولی گشت و در آن
اثنا ملازمان او از مردمان امرای شاه که از سیاق اوزبکان جدا گشته بالکای خود می‌رفتند گرفته نزد
او آورده ما آن اسیران گفتند که حضرت شاه دین پناه با خیل و سپاه بهزوک رسیده است بنا بر آن خوف تمام
بضمیر او استیلا یافته متوجه اصفهان گشت چون القاس بدانجا رسید مقیاس خرابی کاشان در حوالی اصفهان آمده
الکا بران پادشاه تقی الدین محمد و میر میران مردم آن نواحی را بشهر آورده اسباب حصار داری با کمال

مرتب کردانید و ابوالقاسم بخیالی که بی جنگ و پیکار دروازه‌ها را گشایند و حالا که شهریان ازین مرتبه بغایت دور بودند
و روز بروز در استحکام برج و باروی افزوده و سپاه مخالف بجنگ آمدند و اصفهانیان بضرب تفنگ مردم آهنگ آن
گروه را کاسهٔ سر مشوش ساختند و قریب چند روز آن مخاذیل در حوالی آن شهر نشستند شاه و تقی الدین محمد و میر میران
واکابر و اعیان باتفاق پیادگان میدانی لاورسی و بتوفیق حضرت باری شهر را نگاه داشتند و درین اثنا خبر رسید که
ابراهیم میرزا و امیر اسمعیل خان با جمعی دلاوران بعزم تاختن شوشتر و حربه بیلد و کاشان رسیدند بنابران عازم فارس
شد قلعه برزو خاص را گرفته قتل عام نمود و از آنجا متوجه شیراز گشت چون چهار ماهی بنا امیر را کشیده بودند از راه
قرب علی بزیربامی قلعه سفید رفت و درانولا جنید بیک برادر امیر اسمعیل خان با خانه کوچ ذوالقدران در آنجا بوده
برج و باره را مضبوط کردانیده و خاطر تحصین قرار داد و ابوالقاسم در آنجا پنج روز توقف کرده چون گرفتن قلعه محال
بود کوچ کرده روانه بهبهان گردید و مقاربان شوشتان همه سنی و بی ایمان موازی هزار نفر جمع شده و کس نزد جنید
بیک فرستادند که صلاح چیست جنید بیک گفت که امروز یاران قوم هر روز مقاومت نکنید که فردا مستعد شده با یاران آییم
باتفاق مع اهل نفاق رفته جلادت و مردانگی کنیم ایشان تحمل کرده دو جوق شدند یک جوق از عقب اردوی ایشان
رفتند و شتر و اسباب بسیار گرفتند و جوقی که در زمین هموار بی صرفه خود را بر ایشان زدند و قریب سی نفر از آن
قوم پریشان بقتل آوردند و آخر الامر ابوالقاسم با هفتصد سوار بمدد رسیده و ایشان را مغلوب ساخته و چهل نفر را کشته
باقی فرار نمودند و باز از عقب آن فوجی که بتالان رفته بودند رفت و ایشان نیز شکسته گشته خود را ساندند و چون
بهبهان رسید مردم آن دیار فرار کرده بودند انبار سوخته و ... بشوشتر نزول کرد و لشکر با آتش ... زنان
حمله آورده بودند و امیر زین العابدین علی و امیر عبدالوهاب از شهر بیرون آمدند و بزخم شمشیر آبدار جباران آن فتنه را
نشاندند و ابوالقاسم چون یقین دانست که مهم بر مدعای او صورت انجام نخواهد یافت بطرف دزفول رفت و آنجا نیز کاری
ناساخته از راه قلعه جات بحویزه و بغداد رفت **محاربه نمودن** شاه علی سلطان و علی سلطان اوزبک و شکست یافتن

اوزبکان درین سال علی سلطان اوزبک شش هزار سوار مرو را شکسته و صورت غلبه و پیشی بخیال سواد و جبل مرغاب
بر لوح خیال نگاشته بتاخت اسفراین آمد شاه علی سلطان استاجلو با هفتصد نفر از دلاوران جوشن پوش چون شیر ژیان
از جنگل جرجان بیرون آمده بعلی سلطان حمله نمود و اوزبکان نیز بعجب تمام ثبات قدم نمودند آن دو لشکر جلادت آیین
تیغ انتقام از نیام بر آورده به پیر افشانی اشتغال نمودند عاقبت مخالفان شکست یافته رو بفرار آوردند و دلاوران با ایشان
تا کنار آب مرغاب اوزبکان را تعاقب نمودند و سیصد کس از ایشان بقتل آوردند و سر علی اوزبک را بنیزه دوانیده ارسال
نمودند قاصد شاه علی سلطان در اردوی شاه عالم پناه رسید خبر شکست علی سلطان را بعرض رسانید و آنحضرت
بغایت مسرور گشت **رفتن محمد خان** شرف الدین اوغلی بولایت غرجستان و محاربه نمودن او با بیرام اوغلن و شکست اوزبکان
درین سال بیرام اوغلن اوزبک که حاکم غرجستان بود مردم بسیار از حشم قپچاق و اوزبکان با یراق فراهم آورده
باتفاق آن جنود بولایت هرات آمده چند اویماق و احشام که در قدیم الایام بحکام هرات باج میدادند کوچانیده
بولایت غرجستان برد چون این خبر در هرات بمحمد خان رسید در اوایل رجب بعزم یورش ولایت غرجستان در النگ
کهدستان نزول نمود و پس از اجتماع سپاه و مکمل شدن بهادران نصرت همراه بسوی مقصد نهضت نموده در ییلاق آقی
کنبد که از اعمال ولایت غرجستان است بایشان رسید بیرام اوغلن غافل الذهن که محمد خان بنفس نفیس خود ...
حیثیت دست قدم استوار داشته با مردم بسیار از پیاده و سوار در قله جبال صف قتال بیاراست و در ادای تمامی حسن
یک سراب که چرخچی خان بود با دو اوزبکان حمله کرده بیرام اوغلن او را شکست داده و لوای استیلا برافراخت و در آن
حال قزاق ولد محمد خان با فوجی از شجاعان بمدد رسید و حمله نمود محمد خان با فوجی از غازیان نمایان گشت بیرام
اوغلن را پای از جا رفته فرار نمود و تکلویان ایشان را تکامیشی کرده و جمعی کثیر را اجناب خانی بامداد پیکان بقتل
قلعه اشیار که تسلیحات بیرام اوغلن در آن حصار می بود توجه نمود و چون ظاهر آن حصار مقر غازیان جلادت
شعار گردید یقین محمد خان گشت که گرفتن قلعه بجنگ میسر نمیشود به هرات معاودت نمود

قزاق بود و بس سلطان و حق نظر اوغلن شکست یافتن اوزبکان درین سال خبر رسید که حق نظر اوغلن با جمعی از
اوزبکان قزاق و زوان حرامی از آب آمویه عبور کرده متوجه ولایت شده اند محمد خان ویس سلطان را با فوجی از غازیان مشهد و از
سلطان که در ان الکا بود با خبر نموده روان گردانید چون ایشان با هم ملاقات کرده متوجه اوزبکان گردیدند در
حوالی چناران با اوزبکان دو چار شدند چون حرامیان بلوچ رسیدند حق نظر اوغلن چون از توجه غازیان آگاه گردید مستعد
جدال و قتال گشت قزاق یکجا شده در پیش صف قتال باز داشت و چون از قفای ایشان متوجه جنگ گردیدند ناگاه
یک دفعه تفنگ انداختند غازیان حمله نمودند حق نظر اوغلن تاب نیاورده راه فرار پیش گرفت و دلاوران غازی
تعاقب کرده قریب نهصد نفر از ایشان را قتل نمودند و بهراة معاودت نمودند

و کشته شدن حاجی بیک دنبلی درین سال اسکندر پاشا که حاکم قلعه وان بود و بتحریک حسن بیک محمودی لشکر
کردستان را جمع آورده و بر سر حاجی بیک دنبلی که در قصبه خوی بود آمد و حاجی بیک بواسطه قلت اعوان و انصار
در دیوار بست آغاز جنگ کرده آخر سگ بچه او که همشیره حسن بیک محمودی بود دروازه را بر روی برادر خود باز
کرده بنابران اسکندر پاشا را استیلا میسر شد حاجی بیک بعد از کوششهای مردانه بقتل آمد و از رعایای
خوی نیز جمعی کثیر بقتل آمدند و اسکندر پاشا بوان مراجعت نمود بواسطه عبور رومیه
شهر تبریز طاعون واقع شد و بسیاری از خلایق روی بعالم آخرت نهادند و درین سال شاه دین پناه قلعه النجق
را از مو تا خراب کرده و هم درین سال شاه قلی میلان کرد و سلماس را غارت کرد و سلیمان چلبی چپنی که حاکم انجا
بود با امرای کردستان جنگ کرده مغلوب گردید و اکثر ملازمانش کشته گردیدند شریف تبریزی صفائی
ذهن سلیم و ذکای مستقیم طبع از سایر شعرای زمان خود ممتاز بود و همواره ابیات فصاحت آثار و اشعار بلاغت شعار
بر لوح ضمیر و صحیفه خاطر می نگاشت و قصاید و دیوان غزلیاتش مشهور و منظوماتش بر السنه و افواه مذکور است از انجمله
هجو غیاث الدین علی کمره و قصیده که در معذرت گفته و مطلعش این است نیستم مقبول یک دل آه از

تن ناقابلی

ن ناقابلی یک مرادم نیست حاصل دل ازین بی حاصلی و درین سال در تبریز بمرض طاعون بعالم آخرت رفت
چون القاص ناخت بلده قم و کاشان و بغداد رفت حکم خواندکار بطلب او
نافذ گشت القاص بطلب فتنه انگیز آن فارس و عراق و کم فرصتان ممالک آفاق بنیاد کار بر شعبده بازی و
صنعت پردازی نهاده بود و فسون سپهری از مخالفت در روی موافقت کشیده از قوت طالع شاه دین پناه
کوکب اقبالش آغاز رجعت نهاده بود و روز دولتش بشام نکبت نزدیک متوجه درگاه سلطان سلیمان گردید
و خانه کوچ بهرام میرزا را روانه درگاه عالم پناه گردانید بنابران سلطان سلیمان محمد پاشا را که وزیر ثانی بود با سی هزار
سوار بمدد او بر مرعش از سال نمود و در وسط ایام سکام استوای خورشید نصرت لوا که بر وسط السماء اوج اعتدال
بود بر سر رومی رنجیده القاص بطاق افراز معاهد طلاق بر کمر او بار بسته بر اثر القرار فی قلعه مریوان مضطر بود
رفت و بقلعه مریوان که حاکمش سرخاب کرد بود رفت شاه دین پناه چون از آمدن او و رفتن بنزد سرخاب آگاه گشت بهرام میرزا
و ابراهیم خان و شاه قلی خلیفه مهردار را با بیست هزار سوار جرار در عقب آن غدار ارسال نمود و لشکر منصور در حوالی
قلعه مذکور برومی رسیدند و برا منهزم گردانیدند القاص از بیم و افسوس که بآن طرف مریوان بدرون رفته گرد
ادبار بر رخسار القاص حق ناشناس نشست و آب حسرت و ندامت و ناامید از ملک و مال شسته مغشیان آشیان خلافت
آشیان بر آنچه متعلق بود و وعید به سرخاب مرفوع گردانید بنابران القاص به بهرام میرزا سپرده روانه درگاه
عالم پناه گردانید آنحضرت و بیا مخاطب ساخته گفت نسبت بتو چه کرده ام که تو از من رو گردانیدی و ملتجی بخواندکار گشتی
القاص سکوت اختیار کرده در جواب ندا او شاه عالم پناه او را بقلعه قهقهه فرستاد و میان من و ... بودن بکو
وضعی بهترین صورتی فتنه عظیم فرو نشست لاجرم وضع یک تاریخ گردید
عبدالله خان را بحکومت شیروان درین سال شاه دین پناه عبدالله خان استاجلو را بحکومت شیروان روان گردانید
برهان که برادر او بر شیروان مستولی شده بود فوت گشته و شیروانیان که بدن او را پنهان کرده بودند عبدالله خان او را پیدا کرده

آورده‌اند که شیرش از میان جدا کرده مردمان شیروان از ترس خان بموضع دربند که جزیره‌ایست در کنار دریای قلزم پناه برده
با اهل و عیال و اسباب و مال نشستند عبدالله خان هرچند رسولان فرستاده نصیحت نمود بصلح راضی نشدند عبدالله خان
بموضع ایشان رفته گرد ایشان کرده لشکر قزلباش با اسب در آب رانده آتش پیکار افروختند مردمان شیروان مانند ماهی که
بکنار افتد باضطراب افتادند غازیان اکثر ایشان را بقتل آورده اموال ایشان را غارت نمودند خان بعد از آن بطرف شماخی روان
شد

ذکر گریختن حسین جان سلطان و درین سال اسکندر پاشا لشکر بسیار
جمع کرده بچخور سعد آمده در آن زمان حسین جان سلطان و ملوک حاکم آن دیار بود بواسطه آنکه ملازمان او متفرق بوده‌اند
صلاح جنگ ندیده [illegible] آقا که [illegible] بود با بیست کس [illegible] و ایشان با بیست کس با اسکندر پاشا جنگ کرده مغلوب
شدند پنج نفر از ایشان بقتل آمدند [illegible] آقا با [illegible] سلطان [illegible] اسکندر پاشا با مردان آمده بازار آن قصبه را
سوزانیدند بعد از آن بقلعه وان مراجعت نمود حسین جان سلطان از عقب رفته ده نفر از ایشان بقتل رسانید چون این خبر
بشاه دین پناه رسید حضرات سلطانی و ملوک را بمدد وی روانه چخور سعد کرده‌اند

سلطان [illegible] قلعه [illegible] را [illegible] شاه و رومی سلطان [illegible] از [illegible] بقلعه [illegible] ایلغار کرده و دزدها
سلیمان بیک کرد [illegible] از نزد سلطان سلیمان [illegible] قلعه آمده بود شاه و رومی سلطان با دویست و چهل نفر از دلاوران
شب بقلعه رسیدند و غازیان [illegible] خود را بقلعه افکندند و شمشیر کشیده [illegible]
از کردان [illegible] و میان [illegible] روانه کرده‌اند و سلیمان بیک گرفتار [illegible] فرستادند
درین سال و شب چهارشنبه در ماه محرم در ولایت قاین [illegible] قریه زلزله شد و بقرب سه هزار کس از زنان و مردان
زیر دیوار ماندند [illegible] افتاد که قاضی آن ولایت مولانا [illegible] در یکی از آن قریه ساکن بود و در علم [illegible] ماهر بوده
در روز [illegible] آن [illegible] نازل می‌شد مردم ده را اعلام نمود که درین شب [illegible] اقتضای افلاک [illegible]
عظیم مسطور است صلاح در آنست که با عیال و اطفال بصحرا رفته در آنجا استراحت کنیم مردم آن ده [illegible] قبول نکرده

مولانا با عیال و اطفال بجانب صحرا رفت و تا نصف شب توقف کرد آخر از سردی هوا متاثر شده با متعلقان
بمنزل خویش توجه نمود و چون قدم در خانه نهاد فی الحال زلزله نازل شد مولانا با عیال و فرزندان در زیر دیوار هلاک
شدند و درین سال سلطان سلیمان پادشاه روم احمد پاشا را که وزیر ثانی بود با چهل هزار سوار و پیاده بگرجستان فرستاده
ایشان اولکای را که متعلق بقرقره بود [illegible] رواند [illegible] درین سال شاه دین پناه در قزوین قشلاق نمود
[illegible] و درین سال بهرام میرزا برادر شاه دین پناه در جمعه نوزدهم رمضان بخلد برین شتافت نعش او را
بمشهد مقدسه برده در آنجا دفن کردند مدت حیاتش سی و سه سال بود و از وی سه پسر یادگار ماند سلطان حسین میرزا
و سلطان ابراهیم میرزا و بدیع الزمان میرزا گفتار در وقایع سنه سبع و خمسین و تسعمایه ذکر آمدن قاآن اوزبک
بهراة و کشته شدن شاه محمد سلطان و درین سال براق خان و عبداللطیف سلطان با لشکر گران از آب آمویه عبور کرده متوجه
هراة شدند چون خبر توجه ایشان بسمع محمدخان رسید حکم کرد که بیرون شهر را کوچه بند کردند بعد از سرانجام این مهام
انجام [illegible] استحکام هر کوچه بندی و گذری یکی از شجاعان و معتمدان سپرد و در کوچه بند دروازه فیروزآباد را
بوریس سلطان جمع نمود و دروازه خوش را [illegible] سلطان افشار داده او را بحراست تعیین نمود و گذرهای
بیرون دروازه [illegible] را بقراق متعلق ساخت و تا [illegible] کوچه بندهای دروازه ملک
[illegible] محافظت برافراختند محمدخان با فوجی از شجاعان در خدمت سلطان محمد میرزا توقف نمود و در روز پنجشنبه جمادی
الاول براق خان و سایر سلطانان بهراة آمدند و در بعضی از نواحی و بلوکات رحل اقامت انداختند و جمیع سلاطین
توران تیغ و شاه محمد سلطان که بنا بر استیلای حرارت جوانی و بواسطه اظهار جلادت و پهلوانی با مردم خویش قریب بکوچه
بند دروازه خوش آمده و سپاه را برافروختن آتش پیکار مأمور کرده بود [illegible] سلطان افشار از برای دفع آن
ظالم ستمکار از کوچه بند بیرون آمده بزخم ناوک و لوله تفنگ جان سوز بسیاری از اوزبکان را براه عدم
فرستادند در آخر سپاه اوزبکیه با افشاریه غلبه کرده پنج نفر از ملازمان [illegible] آمدند [illegible] سلطان خود را بدرون

کوچه بند رسانیدند و بیچیان عساکر قزلباش شاه محمد سلطان را بضرب تفنگ از کوچه بند دور گردانیدند بعد از فرار سلاطین تکلو
در بلوکات هرات شاه محمد سلطان مزبور با اکثر اوزبکان نمی و ترکان حرامی بولایت سیستان و فراه فرستادند پس از
وصول بنواحی آن ولایت و اخذ اموال و جهات و استقاط ارضی و ازاله حیات عجزه و فقرا اکثر نمود و بعد از تخریب آن سر
زمین و تعذیب غنی و مسکین بطرف معسکر سلاطین مراجعت کردند و در حین ملاقات از روی اعراض براق خان اعتراض
کرد که مدت غیبت من چرا اهمال نموده کوچه بند را اگر فتح نکردید فردا من با دلیران صف شکن سوار شده تا کوچه بند را از دولتیان
نگیرم از اسب فرود نخواهم آمد روز دیگر شاه محمد سلطان با فوجی کثیر از اوزبکان از پی ثبوت دعوی مذکور سوار
شده بطرف کوچه بند که قریب میرزا شاه زنده است در حرکت آمد و چون بدانجا رسید لوای حرب برافراخت و با سه
چهار نفر از شجاعان چون بلای ناگهان بر سر سهراب بیک که از خارسان آن کوچه بند بود تاخت سهراب بیک طاقت مقاومت
نیاورده فرار نمود شاه محمد سلطان او را تعاقب کرده و از فرط جلادت و بی باکی و از غایت تهور و چالاکی در کوچه بند راند
و در وقت رجعت سنگی عظیم بر سرش رسید آن جوان تیز جنگ بضرب آن سنگ از بالای زین بروی زمین افتاد
در آن حال بعنایت کریم بی زوال یکی از ملازمان محمد خان خرج و را بوی رسانیده سرش از بدن جدا کرد بیت
شرانگیز خود هم در سر شر شود ه چو کژدم که با خانه کمتر شود ه و چون براق خان آن روز پنج شش اوزبک رفیق
بی توفیق او بوده دستگیر گردیدند بنابر آن خوف تمام بر ضمیر براق خان استیلا یافت روز سه شنبه
هفتم ماه مذکور از قلعه هرات کوچ کرده بطمع فتح بخارا روان شدند زیرا که عبدالعزیز سلطان بن عبیدخان
والی آن دیار فوت شده گفتار در فرستادن شاه دین پناه سوندک بیک قورچی باشی و حسین بیک
یوزباشی بسرکوبی اردلان در این سال سرخاب کرد کس بدرگاه شاه دین پناه فرستاده بعرض رسانید که بکه اردلان
که والی شهرزور بود با جمعی از روملیان بحوالی قلعه سرخاب آمده و از وزیدن نسیم این خبر نایره غضب شاه دین پناه
التهاب یافت و فرمان عالی نافذ شد که سوندک بیک قورچی باشی و حسین بیک یوزباشی و رستم بیک افشار

با پنجهزار سوار جهت دفع آن بکار روان شوند امرا بموجب فرموده متوجه شدند و از رودخانه شوار که در آن محل طغیان
یافته بود عبور نموده بجانب مقصد ایلغار کردند و هشتاد نفر از قورچیان در کنار باغات شهرزور و زنجیر که بقصد
سوار داشت و از غایت شجاعت رستم و پسران افغان که فتح و می پنداشت آغاز جنگ نمودند تا بزخم تیر و از اسب پیش
انداختند حسین چیله خود را از دست غازیان خلاص کرده بقلعه رسانید و چهل نفر از مقربان او در آن معرکه کشته گردیدند
در آن روز راقم حروف حسینی و طایفه که مشرف بقلعه زلم بود با جمعی گرد آن جنگ کرده قورچیان روملو که قریب بیست
نفر بودند از پیش کس و آن فرار نمودند گروهی که شاه علی بیک ذوالقدر را بقتل آورده بود خواست که شاه وردی بیک
ولد قونقورا سلطان را دستگیر کند حسین قلی خلفا که رفیق این فقیر بود هر چند فریاد کرد که ای جوانان بکوشید تا جان از ان
نپوشید اما چندان و هم بر ایشان مستولی شده بود که اسپان را گذاشته خود را بصد مشقت از کوه انداختند این فقیر باتفاق
حسین قلی خلفا حمله کرده او را متفرق ساخت و شاه وردی بیک را سوار ساخته روانه گشتیم و با اکراد جنگ کنان تا
تعاقب کرده بودند بعد و ایشان قریب چهل نفر بود جنگ کنان بدر آمدیم سوندک بیک در حوالی شهرزور نزول نموده غازیان
از قلعه بیرون آمده بوی ملحق گردیدند و غازیان نواحی شهرزور را تاختند و رایت تسلط برافراختند و سوندک بیک قورچی
باشی و رستم بیک افشار را با جمعی دلاوران جرار بتاخت ولایت شهرزور فرستاده ایشان آن ولایت را خراب کرده
عود نمودند بعد از بیست روز سوندک بیک مراجعت نموده بخدمت آمد و شاه دین پناه از قشلاق قزوین بیرون آمده
متوجه ییلاق سلطانیه شده کوچ بر کوچ متوجه آذربایجان گردیدند معصوم بیک صفوی و شاه قلی خلیفه مهردار و علی سلطان
تکلو را بتاخت ترگور و مرگور ارسال نمود و غازیان آن دیار را غارت کرده بسیاری از کردان بی ایمان را بضرب تیغ
و تیر سهام هلاک انداختند و چهار پایی بسیار از اسب و استر و گاو و گوسفند غنیمت گرفتند و در سلماس باردوی
گردون شکوه ملحق شدند و موکب فلک احتشام بطرف قلعه گوگرچینگه در کنار دریای ارومی نهضت نمود و
آن حصار رفعت مدار از فروغ دولت پادشاه کامکار غیرت افزای مطلع خورشید عالم افروز گشت و صورت واقعه

و در آیینه ضمیر بغایت مستحسن نمود و در عقب آن قلعه کوهی واقع شده بود آن را نیز خراب ساختند شاه دین پناه عازم [illegible]
گشت بعد از آنکه یک ماه در آن حدود در آنجا توقف نمود عازم قراباغ شد و در آن دیار قشلاق نمود

ترکمانان بقیه و کشته شدن شاه وردی بیک کچل در این سال ترکمانان بقیه یاغی شدند بسبب مخالفت ایشان آنکه شاه دین
پناه بعد از شاه قلی سلطان حکومت استرآباد را بشاه وردی بیک کچل عنایت نمود مردمان بقیه ترکمان با یکدیگر [illegible] و اوزان
نیز و آن میرزا [illegible] آمده ابا نام جوانی که سردار طایفه اوخ لو بود و در کمال زیبائی و رعنائی میبود و شاه وردی بیک
نسبت به او اظهار تعشق نمود خدمتش از این وضع [illegible] آمده از استرآباد فرار نمود و در میان الوس خود رفت و ناظر
بیک را که از اقربای شاه وردی بیک بود از قبل شاه والیه [illegible] ترکمانان میبود بقتل آورده یاغی گردید چون این خبر
بشاه وردی بیک کچل رسید بتاخت الوس ترکمانان روان گشت چون بدان حدود رسید با پنج [illegible] بالای [illegible]
گروه تمام لشکر خود را بتاخت فرستاد و در آن اثنا ایماقات ترکمان با فوجی شجاعان بشاه وردی بیک رسیده او را
بقتل آوردند و ملازمانش که هر یک بجائی مشغول بودند این خبر شنیده فرار کردند چون این خبر بدامغان رسید امیر غیب بیک حاکم
آن دیار بایلغار باستراباد آمد و آن بلده را محافظت نمود

و در این سال ولایت غرجستان مفتوح گشت و شرح آن چنانست که چون محمد خان خاطر از جانب براق خان فارغ ساخت بر تو
التفات بر تسخیر قلاع غرجستان انداخت قزاق را با جنود بسیار بر تسخیر قلعه شعار فرستاد که بیرام اوغلان با جمعی از بکاران
در آن حصار بود بیرام اوغلان از خوف غازیان پشت بر دیوار حصار باز داده و صولت لشکر قزلباش اساس جمعیت اوزبکان
استاصل ساخت آن [illegible] در معرض خطر دید و [illegible] آن [illegible] تسخیر کرده [illegible] صورت
و در آیینه [illegible] آن [illegible] ایلچی نزد قزاق فرستاده امان طلبید بعد از تاکید عهد
پیمان از متعلقان از حصار بیرون آمده بقزاق ملاقات نمود و آن قلعه را [illegible] غرجستان مسخر
شد و در این سال عبدالعزیز سلطان بن عبید خان در بخارا وفات یافت و در [illegible] محمد خان حاکم

بخارا ایلغار کرده خود را بحصار انداخت و تا آمدن براق خان آن قلعه را مضبوط ساخت بعد از چند روز براق خان آن بلده را
محاصره نموده پیر محمد خان بمدافعه و مقاتله قیام نمود و مردمان براق خان هر چند کوشش نمودند و جنگهای مردانه کردند
کار از پیش نرفت چون براق خان از تسخیر آن بلده عاجز گشت نواحی آن دیار را سوخته متوجه تاشکند گردید گفتار در وقایع

سنه ثمان و خمسین و تسعمایه

ذکر توجه شاه دین پناه بجانب شکی و کشته شدن درویش محمد خان چون بکرات
از درویش محمد خان حاکم شکی مخالفت ظاهر گشته بود شاه دین پناه با سپاه بکثرت به سکاه عازم شکی شده در بلده ارس
نزول اجلال نمود و در آن اولاد بیک حاکم گرجستان که عبودیت و خدمتکاری بر میان بسته باردوی کردون شکوه ملحق گردید
رایات فتح آیات بجانب شکی در حرکت آمده درویش محمد خان از اقامت رسم استقبال رایات نصرت مآل تقاعد کرده شاه دین
پناه او را امیدوار بعنایات و رعایت استمالت فرمود و طلب داشت و خدمتش بواسطه شقاوت روی جهالت بجاده ضلالت
نهاد و پشت ادبار بحمایت حصار باز داد و بنابر آن نایره غضب جهانسوز اشتعال یافته بدر خان و شاه قلی سلطان استاجلو را
منقلای کرده اند ایشان بقراولان درویش محمد خان رسیده ایشان را مغلوب ساختند امیر یوسف نامی را که از اقوام و [illegible]
حاکم شکی بود دستگیر کرده روانه درگاه عالم پناه گردانیدند و از توجه عساکر قیامت اثر زلزله در اطراف [illegible] و در
مملکت آن اضطراب افتاده درویش محمد خان چون از توجه پادشاه جهان پناه آگاه گشت محمود بیک برادر درویش [illegible] با جمعی از
مردمان خویش بمحافظت قلعه کیش گذاشت و خود بعضی از جبال پناه بقلعه [illegible] و [illegible] که کمند فکر [illegible]
الاشتعال بر کنگره و بروج فلک [illegible] نتواند رسید و باز بلند پرواز فهم ارباب کمال بر فراز قصر رفیعش که منزل [illegible]
گزید بیت حصاری ز عالم سرافراخته ⁂ بعرش برین سایه انداخته ⁂ گذشته سر باره اش از فلک ⁂ ز
نظاره اش خیره چشم ملک ⁂ فصیلش کم از عرش والا نبود ⁂ ز رفعت سر قلعه پیدا نبود ⁂ چو کرده [illegible] بنائیش
پیدا نبود ⁂ بسنگین تنی کوه فرسا [illegible] بود ⁂ چو از خنجر کنگرش خشمناک ⁂ زده پیرهن بر تن صبح چاک ⁂ فلکها
بران قلعه باشکوه ⁂ نمایان چو از دور بالای کوه ⁂ و سغناقی در وسط کوه البرز قایم کرده بودند شاه دین پناه سوا

شده بمیامن فتح قلعه روان کشت سوند که پیک قورچی باشی و بدر خان و شاه قلی سلطان قلعه کمیش اورجیان کرفتند
و شاه قلی خلیفه مهردار و سایر امرای رفیع مقدار در برابر سقناق فرود آمدند و عبد الله خان و الوند بیک حاکم کرجستان
در برابر قلعه کلادس و کوره‌سن نزول نمودند و شاه قلی خلیفه ذو القدر با فوجی از دلاوران نصرت اثر بسقناق جنک انداخت
و مخالفان را بتفنک کرفته باز کردانیدند اما خوف تمام بر ایشان مستولی شده عبد الله خان و الوند بیک با فوجی از لشکر
نصرت شعار بحصار کلادس و کوره‌سن جنک انداختند و ایشان نیز بمدافعه مشغول شدند چون صدمه منصور را مشاهده نمودند
روی عجز بکریز نهاده دهشاکر کردون تا نزد یک ایشان کوه و کوه‌ور راندند چون رایات فتح ظفر قرین بپایه وصول رسید
قلعه خیبر آیین انداخته و دلاوران پیش قدم سیبها مرتب ساختند و ترتیب باولیج و توپ فرنکی و دیکر اسباب جنک
حصار مشغول شدند و توپ اندازان توپ اندازی در کرفتند و شجاعت پیشکان سر بازی از سر کرفتند و از جانب قزلباش
و شلیک توپ و تفنک مصالحه و ربط کرده فوجی از مخالفان بیرون آمدند و چند نفر از ملازمان مرا بقتل آورده بجای
تمام باز کشته بحصار شتافتند و غازیان توپ و تیر بالا برده بودند و از قرغانهای کوه سیبها و سنکهای توپ از بالای
آن قلعه آسمان سا بمقتضای و امطرنا علیهم حجارة من سجیل ظاهر می شد بعد از پنج روز که از ضرب سنک توپ
فرنکی و باولیج برج و باره اختلال پذیر شده بود حسن بیک اوغلی بقرب هزار تفنکچی بر کمری که مشرف بقلعه بود صعود کرده
مخالفان را بتفنک کرفتند هر جا که مقدار انکشتی سر از برج ظاهر می شد صد مهره تفنک پی در پی میرسید از یک جانب
نیز نقب زده نقب را بستر چوب کرفتند قبل از آنکه آتش زنند برج افتاده اهل حصار را دهشت و حیرت بهم رسید
محمود بیک در میدان ضعف و بیچارکی کوی ندامت باختن کرفت و از بیچارکی بتواضع آمده تضرع و زاری را وسیله
نجات و دست آویز خلاص یافت و بکلفت زبان حال این بیت میخواند بیت غریوان چو طنبور در زیر زخم ۞ کدا نان خواه از نوی بر نوی
انکر ۞ محمود بیک کوتوال حصار از قلعه بیرون آمده بسعادت بساط بوسی سرافراز کشت و مفاتیح دروب حصار را
تسلیم وکلای شاه دین پناه نمود بیت در قلعه شد باز نابرده رنج ۞ بافسون برون آمد اژدر ز کنج ۞ و بحضرت

از کمال

از کمال عاطفت از کناه وی کذشته و بعنایت دولت قاهره انحصار نامدار که شنقار اقتدار هیچ کامکار در عرصه
روزکار در هوای تسخیر آن پرواز نکرده بود باندک روزی جبرا و قهرا تسخیر کردید و سپاه ظفر شعار حسب فرموده شاه
عالی تبار برج و باره آن حصار را با زمین هموار نمودند شاه دین پناه سوار شده روی دولت بجانب سقناق آوردند
و از هر و مخالفان از هیبت لشکر آنحضرت آب کشته مردمان سقناق چون از فتح قلعه کمیش خبردار کردیدند جوق جوق بدرکاه
شاه عالم پناه آمدند و روی عجز و مذلت بر خاک نهادند درویش محمد خان از مشاهده این حال در اضطراب افتاده از
غایت وحشت و هراس شبی از قلعه بیرون آمد بیت بعزم ورود تا ... بصواب ۞ دلی پر نهیب و سری پر
شتاب ۞ از غایت حیرت ندانست که بکجا میرود و از حوالی اردوی عبد الله خان و الوند بیک عبور کرده در میان خیام
کوسه پیر علی که ملازم کمینه چوبداب سلطان شاملو بود او را کشته سرش را بپایه سریر سلطنت مصیر آورد و چهار صد کس که
از قلعه همراه وی فرار نموده بودند دست و پا بسته و پیاده بنظر اقدس آمدند شاه عالم پناه بر جمله جلادت و سنکین دستی کشت و خطبه
سکه بشرف نام و القاب عالی حرم و آوازه و مشرف و بلند آوازه شد بیت چو شد نام شه سکه بر روی زر ۞
ز آوازه نام او یافت زیب و کر ۞ حکومت آن دیار بطهماسپ قلی بیک قاجار مقرر شده و ساروان اوغلان محمود بیک کوتوال
قلعه کمیش تو هم بی جا بیجا بخود راه داده و اهل و عیال و دیکر مال بیچاره فرار نمود **کفتار در لشکر کشیدن شاه دین پناه**
نوبت سوم بکرجستان و قلع و قمع متمردان بی ایمان در این اوان که اردوی کردون شکوه در شکی بود کیخسرو والی قرقره
چند نفر از شاه ویردی را بدرکاه عالم پناه فرستاده بود و خواستند که ... کرجی و لواسان بعضی تیمراز خان
الفامی او را کرفته بود و بند و ... شاه خبر رسید که اسکندر پاشا بکرجستان آمده قلعه ارباوج را محاصره کرده و جنابران
شاه دین با خیل و سپاه بقصد جهاد با کفار نابکار و ملاحده سیه روزکار کرجی بمقتضای مودای یا ایها النبی جاهد
الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم علقه و ولوله در رفاق متوجه کردون برافراخت از بلاد شکی ایلغار فرمودند
غازیان ظفر شعار پست و بلند دیار کفار فجار را احاطه نمودند و هر کوه و کمر که کریزکاه آن قوم کمراه بود از لکدکوب

داوران با ما همون یکسان شده و بیت متنفس ایشان شکرگزار اند دایره قهر و کین واقعه محیط بالکافرین جان بسلامت بیرون
برده و اهل و عیال و اموال و اسباب بارت شرعی از مقتولان بقاتلان انتقال نمود خوبرویان گرجی نژاد و پریوشان
آدمی نژاد که هریکی چون خیال نگار خود بر روی روزگار یگانه بودند بر مشام اهل وفاق بیزیشان که سقید زلف عنبرافشان
بود از دستبرد حوادث لیل و نهار مقید عبودیت و پرستاری شدند جمعی با کوههای بلند و غارهای آسمانی
برده بودند بعضی بقلعه بالنکوب و از قره و قلعه درزباد و کلیسیا که از بدایع صنایع حضرت آفریدگار است متحصن شدند
و لشکر اسلام روی تهور بقلع و قمع ایشان آورده و بزخم شمشیر آبدار و سنان آتش بار چندین هزار کفار خاکسار
بمقتضای ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار بجهنم و دار البوار فرستادند و قلعه لوکت با چندین حصار
دیگر و در دوره … که کبران بهر دو یان بجاهای بلند و مغارها رفته بودند و جمعی سوار و پیاده بر مثال جبال صعب
مکانهای بریاضتی و آن بر معارج آن کوه فلک سان صعود میکردند و بر در های غارها و مغارات جهت غارت و تاراج
چون سپاه و مگس انگبین به بیت النحل تیر بی از دحام میکردند دست تملک و غارت بر مخزونات مغارات
متطاول نمود … و غلامان پری سیما که از هراس سپری و درکنار اکنان و مغارها بر مثال نطفه
در بطون امهات و بکر بار و ستواری بودند بیرون آوردند بعد از تشنگی بجان رسیده به بیابان آمدند در آن
اثنا جمعی از منهیان بعرض شاه دین پناه رسانیدند که جمعی کثیر از ناوران گرجی که در قلعه کلیسیا و درزباد اند
بشروه دین تعرض نرسانند بنابران امر عالی صدور یافت که بدرخان استاجلو و شاه وردی سلطان زیاد
اوغلی قاجار و علی سلطان تکلو متوجه آن حصار سپهر اساس شوند امرای نامدار آن قلعه را مرکز وار در میان
گرفتند و قلعه مذکور بر کمری از جبال از یک سنگ یک لخت مدور تونک و رودخانه که منبع آب است واقع شده و در حصانت
با سد سکندر و قلعه خیبر لاف برابری میزند و در رفعت با گنبد اخضر دعوی همسری میکند بیت حصاری که
از غایت محکمی … بعالم نظیرش ندید آدمی … نماند ز رفعت بچرخ برین … بنوعی که گردون برابر ببین …

دو صد قرن اگر نسر طایر پرد … نپندار کو ره به برجش برد … ببالای شدی مرغ از آن برفراز … بپاهای رسیدی
سوی شیب باز … و میان قلعه مذکوره بوده کز از تقاطع جوف کوه را بریده کلیسیای مشتمل بر چهار خانه و بیست و صفه
طولانی و دیوار بیرون و اندرون آن را بطلا و لاجورد مصور و مثال اوثان و اصنام مصور گردانیده و تختی در میانه
خانه دوم ترتیب داده بتی از طلا مکلل بجواهر گرانبها نصب کرده بودند و دو لعل درخشان بمنزله دو چشم و ران که
بچان نشانده همچنین از درون کلیسیای مذکور راهی در نهایت تنگی و تاریکی قرب یکصد و پنجاه ذرع بر جانب بالا
از سمت خانهای مذکور از سنگ خارا بریده و دو کوشک مخفی بملاحظه حوادث زمان و انقلاب دوران تعبیه
داده بودند و در آهنین و فولادین در خانهای بیرون نصب کرده بودند بیت نشانیده جبه و فولاد یک در …
بسختی با دل … سنگ برابر … و یک در طلا بر خانهای اندرون مرتب ساخته القصه غازیان ظفرانجام و دلاوران
بهرام انتقام یورش نمودند بیت گرفتند گردان سپرها بجنگ … ز هر سو گشادند ره های جنگ …
بجنگ حصار از حد بیک سپاه … چو از انجم این نیلگون بارگاه … شدند اهل آن قلعه زار و ذلیل … بسنگ
تفنگ همچو اصحاب فیل … کبران از مشاهده آن سراسیمه و حیران شدند مانند صیدی که حمله شیر ژیان
بیند جنگ بر جای خویش ماندند چون نصرت شعار … بتابند بر و رد و کار بر بالای حصار برآمده سلاح غیرت و دین
اسلام تیغ جهاد و مصقل توفیق تیز کرده پوست حیات از سر ضلالت کبران برکشیده … فرزندان ایشان را
سراسیمه نمودند و شاه دین پناه با امرای عالیجاه متوجه کلیسیا شده چند نفر از کشیشان بدگهر که منظر را
براه عدم فرستادند … که از هفتاد و من … ریخته بودند چون شیشه حیات ایشان بسنگ … شکسته …
آهنین و طلا را قلع کرده بخزانه عامره فرستادند بدرخان استاجلو چهار شمع را که کبران بکار هر یک را
از شصت من موم ریخته و از پرتو آن خرمن هستی خود را سوخته سنگ و اموال بسیار و اسباب بیشمار
در قید تصرف شاه دین آمد از آن جمله و لعل بود که بجای دو چشم آن بت نشانده بودند که مبلغ پنجاه تومان

فتح آنها بود و قلعه را بزمین هموار ساختند چون حکام گرجستان بجا بجا گریختند بضرورت روی اطاعت
بدرگاه عالم پناه آوردند اول الهمان بیک گرجی و لواسان شیر امزان اوغلی و آقوش گرجی بدفعات با پیشکشان
سلطنت آشیان آمدند آنحضرت سایه التفات بران تمهرا انداخت و درین اثنا کیخسرو والده قورقره با پیشکش بسیار بدرگاه
معلی آمد و شاه دین پناه حکومت قلعه توتک را مع الحاق شهر با توابع و لواحق بوی عنایت نمود و آقوش گرجی
و شیر امزان اوغلی که حاکم آن دیار بود مطیع آوردند چون نیر اعظم سایه برج میزان انداخت و سپاه دهر و ماه
در صحن باغ و راغ و سبکساری آغاز نهاد و اوراق کار اشجار چون روی عاشقان زر نگار شد و ریاحین باغ و بوستان
برنگ کهربا گشت و از نهرام جنود گرما هوا اعتدال پذیرفت و عنان عزایم خسروانه بصوب ولایت لواسان و اوج
معطوف داشته سپاه ظفر شعار اطراف بلاد و دیار آنجا را تاخته اعلام اسلام را برافراختند و غنایم بسیار از اموال
و برده و مواشی و غیر آن نصیب غازیان شد و از آنجا معاودت کرده شکوه کوچ بر کوچ بجانب قراباغ روان گشت و در
دیار قشلاق نمود **بیت** قراباغ شان بخت ناکام بسته ∴ ز کرباس مصری شد آراسته ∴ جهان در جهان خیمه
برپا شده ∴ چو صبح سعادت فلک سا شده ∴ ز هر سوی عرشی سر افراخته ∴ بعرش برین سایه انداخته ∴
و درین سال رسول پرتکال پادشاه فرنک از راه هرمز آمده تحفهای بسیار بدرگاه گیتی پناه آورد و بعد از چندی
مرخص گشته معاودت نمود و هم درین سال امیر محمد اوزبک قول محمد را که یکی از بهادران نامی او بود بدرگاه گیتی پناه
فرستاد و اندرین سال خواجه امیر بیک بکجو که در درگاه معلی منصب وزارت داشت مقید کرد و مشار الیه سالها و
غازی خان تکلو بود بنابر بعضی حکایات که از او بظهور رسیده بود و سبب کدورت مرآت خاطر شاه دین پناه گشته او را
بخطاب و عتاب خسروانه مخاطب ساخته گرفتار گردید و مدت مدید مقید بود و بعد از آن از بند بیرون آمده مقرر گردید که
در کرمان ساکن گردد و بعد از آن وزیر امیر سلطان روملو شد آخر تولیت آستانه خوش مرتبه رضویه بدو تفویض یافت
رفت و در آن ایام بعضی حکایات که ترک ادب بوده باشد از و بظهور رسیده بنابر آن از سعادت محروم ماند و ما

منصب

منصب وزارت تمامی خراسان بدو مرجوع شد مدت چهار سال بدان مهم مشغول بود و بنابر ظلم و تعدی که از اعمال او
بوقوع آمده بود و منتجه آن حق احوال او گشته شاه دین پناه در مقام پرخاش آمده و در خلال آن حال بسامع جلال رسید که
مولانا الیه شروع در تسخیر کواکب خصوصا نیر اعظم که تعلق بسلاطین دارد نموده اراده آنکه شاه دین پناه را تابع خود سازد
کسانی که این را مشاهده نموده بودند شکل پیکری که ساده زرد روی بر سطح مرتفع در برابر آفتاب داشتن و روی آنرا خود را
اندوده زعفران ساختن و لباس زعفرانی پوشیدن مذکور مجلس بهشت آیین کردند بنابر آن فرمان قضا جریان
نفاذ یافت که او را در صندوقی نهاده و دستهای او را که در آن صندوق کرده بودند بیرون آورند و به بند بعض
از مقدمات سحر که موقوف بر عقود انگشتان باشد و رجالت بعل بنا و رود آخر در قلعه قهقهه مقید کرده بعد از چند سال
بقلعه الموت نقل کردند و حالا که سنه هجری بنهصد و هشتاد و پنج رسیده است در قید حیاتست
تسع و خمسین و تسعمایه ذکر رفتن شاه دین پناه بدیار روم و خراب شدن آن مرز و بوم چون اسکندر پاشا که از قبل سلطان
سلیمان پادشاه روم حاکم ارزروم بود در خوی حاجی بیک دنبلی را بقتل آورده و بجرم بعد آورده بازار آن ملوک را
سوزانیده بود بآنکه کسی مقابله نماید روی بدیار خود آورد لاجرم بواسطه این امور بخار نخوت و غرور در دماغ او انتشار
نموده کتابتی چند که زیاده از حد او بود بامرای نامدار نوشت بنابران شعله خشم پادشاهانه برافروخته فرمان همایون
نافذ شد که لشکرهای جهان در ظل رایات فتح آیات که مطلع آفتاب فتح و ظفر است حاضر شوند برحسب فرمان قضا
جریان سپاهی بدرگاه عالم پناه جمع آمد که از غبار مراکب ایشان آیینه لطیف افلاک بسان سطح کثیف تیره خاک گشته و
مردمک چشم از سواد آن سپاه خیره ماندی زیاده از ذرات نوربخش خسرو سیارگان و بیشتر از اعداد اختر برجی
آیینه پهناور آسمان   سپاهی چو مور و ملخ بیشمار   دلیران جنگی و مردان کار   یلان دلاور که در
رزمگاه   بشیر و ربایند از چرخ ماه   آنحضرت فرمان داد که چهار فوج از عساکر نصرت شعار بسبیل ایلغار
هر یک براهی روان شوند از آن جمله معصوم بیک صفوی و الله قلی بیک ایجک اوغلی و علی سلطان تکلو

شمس الدین خان استاجلو و شرف خان کرد و خلیفه انصار و حمزه بیک طالش و الغ خان بیک سعدلو و دیگر امرا متوجه ارجیس و
بارگیری شدند و شاه وردی سلطان زیاد اوغلی و او هم بیک روملو حسب الفرمان روان شدند و ابراهیم خان ذوالقدر
و شاه قلی سلطان افشار و حاجی اوغلی سلطان که در آن اوان در فارس بودند بتاخت ولایت عراق عرب متوجه گشتند و بیرام
بیک قاجار و طوبیقون بیک قاجار و کیخسرو والی گرجستان بتسخیر داوامی و قلع و قمع آن نواحی نامزد گشتند امرای نامدار بمقتضای
امر عالی مبادرت نمودند هر فوجی که بصوبی اشارت شده بود بی توقف روانه شدند و معصوم بیک با ده هزار سوار روز
سه شنبه هفدهم شعبان از ییلاق سغان روانه گردیدند و ایشان نیز چهار گروه گشته روانه شدند معصوم بیک باتفاق
علی سلطان تکلو متوجه ارجیس گشت و شمس الدین خان متوجه صحرای موش و اخلاص گردید و قایتمش سلطان ذوالقدر
قلی بیک اکک اوغلی با جمعی از فارسان میدان دلاوری علم عزیمت بطرف عادلجواز برافراختند حمزه بیک طالش و خلیفه
انصار و غازیان جرار بجانب بارگیری و بندماهی روان شدند چون معصوم بیک صفوی بارجیس رسید قرایلی که از قبل خواندگار
متصدی حکومت آن دیار بود روی تهور بجنگ و پیکار آورده از قلعه بیرون آمد و از طرف معصوم بیک علی سلطان
با فوجی از دلاوران بمنع او روان گردید و از طرفین در هم آویختند علی سلطان نیزه برحلق او زده و از میان بدر
آورده علی سلطان را گردانیدند و در آن اثنا الغ خان بیک سعدلو بدان معرکه رسیده ایشان را مغلوب ساخت و قرب سی نفر
از آن قوم بقتل آوردند و قرایلی زخم دار خود را بحصار انداخت و هم در آن روز خلیفه انصار و حمزه طالش با محمد بیک
و خرم آقا که از امرای معتبر خواندگار بود جنگ کرده خرم آقا و محمد بیک را دستگیر کرده و قرب یکصد و شصت نفر از آن
قوم که به منظر براه عدم فرستادند و در روز جمعه بیست و هفتم شهر مذکور در موضع دیدیم آتش کرد این اسرا با سر
و اخته مهادر بدرگاه عالم پناه آوردند و چون شمس الدین خان باخلاط رسید قرب صد نفر از رومیان که در آنجا بودند بقتل
در آورده و قرب سی هزار گوسفند و ده هزار گاو میش و جاموش و سه هزار اسب گرفته آن دیار را تاخته روانه
اردوی اعظم گردید و چون قایتمش سلطان و الله قلی سلطان با فوجی شجاعان بدیار مخالفان رسیدند سواران

روم از قلعه عادلجواز بیرون آمده آغاز قتال و جدال نموده و سپاه منصور آن گروه مغرور را مغلوب ساخت و قرب یکصد نفر
از ایشان بقتل آوردند و دوران تنا ابراهیم بیک بختی متوجه درگاه خواندگار بود بغازیان دچار گشته دلاوران شجاعت شعار
شصت نفر از آن قوم که به منظر براه عدم فرستادند و خود از روی یک خروار اقمشه نفیس و چند پیاله و صراحی طلا
بدست ایشان آمد چون شاه وردی سلطان زیاد اوغلی و او هم بیک روملو بتاخت پاسین و آگو بیک رفته بودند میان
ایشان و مراد بیک حاکم آنجا جنگ شده غازیان دلیر او را از اسب انداخته و جمعی کثیر از ملازمانش بقتل آوردند مرادبیک خود را
بقلعه انداخت امرای نامدار آن دیار را سوخته باردوی گردون شکوه ملحق گشتند و شاه دین پناه بعد از
فرستادن امرا بجانب ولایت مخالفان در حرکت آمدند بیت بخیل و حشم شاه گردون فراز ؛ روان شد
زجا همچو عمر دراز ؛ چو فتح و ظفر از یمین و یسار ؛ روان در رکابش تهمتن هزار ؛ ستوران بغبار جلوه
کرد ؛ زعمر گرامی شتابنده تر ؛ زنعل ستوران بهر جا شتاب ؛ روان بر زمین صدهزار آفتاب ؛ و از راه
سقمان کوچ کرده در روز سه شنبه بیست و چهارم ماه مذکور بکنار آب ارس نزول نموده و از آنجا کوچ بر کوچ بپای
قلعه اخلاط آمده و آن قلعه ایست که از روی متانت جبال شامخات در جنب آن توده ریگ نماید و از غایت
ارتفاع با سپهر برین برابری کند متوطنان آن قلعه با سکان سماوات راز گویند و کنگره دارها بفلک البروج همدوش
زنند و بشرطاپرها کمال بلند پروازی مخصوص و سربلند بیت یکی خاره سنگی برآمد بر اوج ؛ چو خارای سنگین بر
آورده موج ؛ چو البرز هر پاره سنگی بروی ؛ سپهر منقش بچنگی بروی ؛ مثل گر کسی آید و روبه بدی ؛ اجل را از او
دست کوته بدی ؛ متوطنان اخلاط را بواسطه عفونت اخلاط دماغ شان مختل گشته بود و بحصانت و متانت آن برج
مغرور شده در مقام مقابله و مقاتله در آمدند و از سر کلام ربانی که اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیده
غافل و ذاهل بوده در این حال که خسرو گردون جز اقدام بر مخاطرات شیوه و شیمه نشنیده و جز تقدیم بر محاربات کاری
ورزیده چون دایره حصار را در میان گرفتند بیت باطراف آن قلعه با صد شکوه ؛ کشیدند صف همچو البرز

کوه شد سپهر بر کشیده مانند پلنگ آهنگ عروج بر بروج کردند بیت یکی رفته بالا بر او رکسند شد چو خورشید بر آسمان
بلند شد وگر یک ور رو کار رفرها وکرو شد بازوی تهور کار فولاد کرد شد چند روز بدین منوال از صباح تا رواح و از رواح
تا صباح مردان شیردل و بهادران تهمتن دل مردانگیها نمودند آخر الامر دو بار از کوه چند شهر را مسخر کردند و رومیان
از بیم جان در درون قلعه گریختند و نقابان چیره دست نقب زدند   چو دیدند جنگ آوران نام
که نتوان گرفتن بجنگ آسمان   بسند بر فنخش عنان تافتند   زمین را پی نقب بشکافتند   تهی ساختند از بن برج و
دیوار   بیکدم همه برجهای حصار   برج حصار را خراب کرده اند و از نوادر اتفاقات آنکه از برج حصار تا رود
خانه که از پهلوی قلعه میگذرد و قریب بصد ذرع بوده باشد شخصی همراه برج افتاده صدمه بوی نرسیده که حوالی قلعه
مضطر گشته از در مسکنت و عجز در آمده حصار را تسلیم نمودند و از صدمه عساکر منصور آن حصار با زمین هموار گردیده قبل از
آنکه شاه دین پناه بالملاحظه توجه فرمایند که امرا را بطرف وان ارسال نموده بودند و چون ایشان بحوالی قلعه وان رسیدند
و ملاحظه آنکه مردم قلعه دلیر شده بجنگ مقابله مبادرت نمایند هزار سوار را بشتر فرستادند خود با اسکی و تانی بن
متعاقب ایشان در حرکت آمدند فرهاد پاشا در یک بخشی با دو نفر از امرای کردستان از قلعه وان بیرون آمدند و با
جنگ کنان خود را بجانب امرا کشیدند و در آن تمام امرای مامور با سپاه بواثر نمایان شدند سپاه روم و اکراد تاب
نیاورده بطرف قلعه گریختند دلاوران قزلباش ایشان را تعاقب کرده شصت نفر از اکراد بختی و طایفه رومی را بوادی عدم
فرستادند و تمامی غلات و منازل وان و وسطان و امیک و کولش و الباق و جوشاب سوخته و خراب کرده و از آنجا
گرزل در رود کوش از آن سوی دریا و [illegible] با اردوی اعظم ملحق شدند و رانالوان و قورچیان طهران و محمد بیگ
ترکمان و امیرشاه بیگ بیات برحسب فرمان قضا جریان در رکاب عالم پناه [illegible] بهر جاکه معمره و مفسدان کرد
میرسیدند غارت میکردند چون با الباق رسیدند حکام کردستان از قبیل بیگ و شاه قلی بیلبان خسری ابی طالبی
باندیشه باطل فراهم آورده مقاومت و جدال را آماده گشته بودند بمجرد آوازه وصول جنود ظفر شعار راه فرار پیش

گرفتند

گرفتند غازیان آن دیار را تاخته در وسطان باردوی همایون ملحق شدند و شاه دین پناه و اردوی سلطان باد او
اوغلی و ادهم بیگ روملو را بعد از تاخت پاسین روانه تفلیس کرد و ایشان چون بقلعه موش رسیدند غافل بر سر
سپاهیان آن دیار ریختند و جمعی را بقتل آوردند و فوجی از مردمان حرار از حصار بعزم کارزار بیرون آمدند و اکثر ایشان
طعمه شمشیر دلاوران شیر شکار گشتند غازیان الکای مذکور را سوخته روانه تفلیس شدند مصطفی بیگ حاکم و تامش
بیگ زرقی و ابدال بیگ با سیصد سوار با اراده قتال و جدال از حصار بیرون آمدند غازیان خلقی انبوه از ایشان را
باشکوه بقتل آوردند بقیة السیف از چنگال مرگ خلاص شده بقلعه گریختند امرا آن دیار را تاخته و سوخته در اخلاص
باردوی معلی ملحق شدند در اثنا خبر از گرجستان رسید که اسکندر پاشا با بهرام بیگ قاجار غالب آمده صورت
حال چنان بود که بهرام با اتفاق کیخسرو گرجی بدانوانی رفته بودند و دو سه قلعه تسخیر کرده در اثنا اسکندر پاشا
از ارزروم با سپاه بسیار بایلغار بجانب ایشان روان شده ناگاه بر سر اردوی امرا ریخت در آن ایام بهرام بیگ
یوزباشی در اردو بود نه ایشان بناچار با سپاه مقابل رفتند و کوششهای مردانه نمودند کثرت رومیان
افزونی دشمنان بیش از حد و حصر بود غازیان عنان از جنگ بر تافته فرار نمودند اسکندر پاشا قریب سیصد کس از
رومیان و گرجیان بقتل آورده و از آن مقام بارزروم معاودت نمود
عالیان اسمعیل میرزا را بارزروم و شکست یافتن اسکندر پاشا چون خبر مذکور بمسامع عالیه رسید فرمان قضا جریان
شرف نفاذ یافت که شاهزاده عالمیان شجاع الدوله اسمعیل میرزا که سر آن لشکر و جهان پهلوان آن حشر بود با فوجی
از بهادران جهت دفع اسکندر پاشا بارزروم روان شده و از امرای نامدار شاه وردی سلطان باد اوغلی و بدر خان
استاجلو و محمدی بیگ ترکمان و ادهم بیگ روملو و امیر غریب بیگ استاجلو و الله قلی بیک ایجک اوغلی و حمزه
بیگ طالش و خلیفه انصار و ارغوان بیگ سعدلو و ابراهیم خلیفه ایناوت و ذوالفقار بازوکی و قوتقرا سلطان
روملو و هزار قورچی طهران و ششصد قورچی نخجوان در ملازمت رکاب شاهزاده مشار الیه مامور گشتند و غازیان

بافغار روان شدند و شاهزاده عالمیان و شاهوردی سلطان زیاد اوغلی و محمدی بیک ترکمان و اویماق سپک
روملو را منقلای گردانیده بپاسین ارسال نمود و خود بنفس نفیس متوجه جهاد کرجستان گردیده و دلیران رو بکار
و جانبازان کارزار که بباد و هوا کوه گران سنگ را برداشتند و چو غار تیر ملک از نهان تیره برج خط کمین از
انگشتری می نهند   اگر سوی فلک بازو کشایند   بناوک خوشه پروین ربایند   و کامگار
آتش و غار برافروختند چون ناوک قبه زرنگار خورشید را ابر سرا جو روی افلاک دور زدند و عقب ایشان بطرف
پاسین در حرکت آمدند و چون خبر ورود روم کور بپاسین بود مدار از سپاه قزلباش شکست خورده سیصد نفر بقتل آمد
بقیة السیف ایشان باز بروم رفتند چون سکندر پاشا خبر را استماع نمود قولر آقاسی ارزروم را با دویست
پنجاه سوار بقراولی فرستاد ایشان و ملازمان امرا که پنجاه نفر بودند جنگ کردند مغلوب شدند چون اسکندر
پاشا از توجه شاهزاده عالمیان خبردار گردید امرا را طلب کرده با ایشان مشورت نمود اکثر ایشان گفتند   مرادیم ما
تاب میدان او   بود وایت فتح در نشان او   درین بیشه شیر ظفر شیر اوست   اگر هست شیری درین بیشه
اوست   صلاح در آنست که از شهر بیرون نباید رفت و پشت باستظهار حصانت حصار باز نهاده و قلعه را
بضرب توپ و تفنگ از تعرض لشکر قزلباش نگاه باید داشت اما اسکندر پاشا بواسطه کثرت اتراک و اکراد که از
ولایات ارزنجان و ترجانی بردو کماخ و مرعش و طرابزون و کردستان و کرجستان که در اردوی او جمع شده بود و
طبل نخوت و غرور در شیپور [illegible] ایشان او بیضه خیال محال نهاده بود سخن امرا را قبول نکرده و گفت ترتیب
حرب و اسباب طعن و ضرب بقیام باید نمود   درین قلعه بودن ملال منست   جهانا که بیچ و بدل
منست   بود مرد را تیغ بازو حصار   حصار گل و خاک ناید بکار   فلک دارد از نام آن مرد ننگ   که
باشد گریزان ز میدان جنگ   و امرای روم مزخرفات نامعقول او را بسمع رضا اصغا کردند و در چاه
و مغاک هلاک فرو رفتند و اسکندر پاشا روز دیگر با جمع کثیری از اعوان و انصار با حشم بسیار از پیاده و سوار بعزم

جنگ و پیکار از حصار بیرون آمده در نیم فرسخی شهر صف قتال و جدال بیاراست بجوانان ابا جان [illegible]
صف سپاه و بازوی مستعد از جانب شاهزاده عالمیان کوچ بر کوچ متوجه ارزروم گردیده چون در موضع پاسین نزول
اجلال فرموده او هم بیک روملو را بقراولی ارسال نمود ایشان بملازمان اسکندر پاشا رسیدند با وجود آنکه
بغایت غلبه بودند بی اندیشه برایشان تاخته یکی را گرفته پیش شاهزاده عالمیان فرستادند آن اسیر تقریر
کرد که اسکندر پاشا از قلعه بیرون آمده مستعد قتال و جدال است اسمعیل میرزا بر کمیتی که از صبا و شمال سبقت
میبرد و بمار برنیان ماند کوه برجای ایستاد و باشارت تازیانه بکردار مرغ پری آورد   تند رو
همچون سپهر و بارکش همچون زمین   راهوار همچون قضا و دوربین همچون گمان   در میان نقش خاتم
روبرو مانند مور   بگذرد بر چشم سوزن همچو مار برنیان   سوار شده متوجه میدان قتال و جدال گردید
سپاه را فوج فوج بر فعواد ارسال نمود و بار اول از امرا محمدی بیک ترکمان و او هم بیک روملو و امیر غیب بیک
استاجلو بمعرکه رسیدند و بتاختن و سر انداختن مشغول شدند الغ خان بیک سعدلو و ابراهیم خلیفه ایات و
دوسایر جانبازان در میدان نبرد در رسیدند و در تمامی میمنه و میسره جنگ درپیوست افواج لشکر و طبقات حشم از
جانبین بر هم مخلوط گشتند   بیدلان خندان چو دندان شده در کام بلا   وز همه سو اژدهای فتنه بگشاده
ظفر   ریگ بازان گروه کوته بر اجل راه دراز   نامی و [illegible] کشته بر بالای زوبین نوحه گر   جنگیان گرد بلا حلقه
کرده چون [illegible]   بیدلان در روی خنجر رو نهاده چون [illegible]   این چو حرف تا نهاده چشم از خیال تیر و آن
فکنده تیرها چون لام الف در یکدگر   گرز و سنان و شمشیر و خنجر در یکدیگر نهادند و خون از تیغ بسان باران از میغ بارین
گرفت و از تیغها گل و لاله [illegible] اجسام مبارزان همچون [illegible] گرد و تن [illegible] برق خنجر بر جان بهادران خندان
و سر سنگ تیغ مصری بر کشتگان گریان چون اسکندر پاشا جلادت عساکر قزلباش را مشاهده نمود ترک [illegible] رزم واهمه
شهرستان ضمیرش تاخت و از بیم مغز در سر و زهره در بدنش بجوش آمد پوست او چون چشم نرگس زردی برخان

کرفته خون بعرق او بسان آب در دل لاله افسرده شد از بیم جان جمعی از رومیان از قلب بیرون آمده بر غازیان حمله
کرده‌اند غرایب اندوری تمام امرا و سایر غازیان اطراف و جوانب اسکندر پاشا را فرو گرفتند بزخم شمشیر آبدار
و سنان آتشبار روزگار از روزگار آن باد پیمایان خاک بر آورده و شمشیر زبان کشیده بمضمون آیه کل نفس ذائقة
الموت رومیان سراسیمه را سرزنش میفرمود و سنان خونریز بمقتضای
غضب قهار شدید الانتقام را اعلام کرده وافی وارد رعب دران ابدان معاندان مبر روزگار رجا می‌نمود

چنان نیزه را در زره رفت نیش / که افعی در آید بسوراخ خویش / زره را ز زخم سنانهای تیز / درون غرق
خون دیده با اشک ریز / شکاف تن از تیغ الماس کون / چو جوی ولی آب او سیل خون / ز خون هژبران
تبرزین جنگ / چو خاره ز روی تتان لاله رنگ / ز تیغ ستم کرز کین چاک چاک / جو باره سپر افتاده بخاک

از یکجانب جنود قزلباش مانند شیران دست کف انداز مرجز زنان در میدان مقاتله در آمده و فارس موج عدو را
از مرکب بزین پیاده میکردانیدند و از طرف دیگر قبه باغیه و میدان عقابان منقار مهلک بر اجسام مبارزان فرود
آورده از مسند زندگانی بر خاک هلاک می‌انداختند

چو پشت زمین کران کرد سپهر / مه از بیم گم کشت و
کم بخت مهر / ز بس بر یده هوش یا ناز خوش / بدر میکوش سپهر از خروش / ز خون چشم گیتی بهم نم
گرفت / ز بس کشته پشت زمین خم گرفت

روان گشته از تن چو بخار از پستی ببالا گرفت و از حضیض
خاک مانند باد و آتش بمرکز اصلی خیر حقیقی شتافت و ز ریان قفس ز پرواز مرغ روح عالم ارواح پیدا شد

روان بروح چنان سوی سپهر / که شد غرق دریای ارواح مهر

دران تماشا شاهزاده عالمیان چون بیرون مان
و شیر زبان با فوجی از قورچیان برنشسته که مشرف بزرمگاه بود در آمده چون چشم رومیان بهوا مای آنحضرت افتاد ارکان
ثبات ایشان تزلزل پذیرفت حمله‌ای و بار بجانب فرار آوردند بیکبار از خوف شمشیر غازیان متفرق شده گذا
بطرف حصار گریختند

فتاده تنک رومیان از زوست / از آتش جدا مانده آتش پرست / عواه

درافتاده همچون رخت / ز چوب تبرزین شده لخت لخت

غازیان بجمیع ایشان را بقتل آورده و از ایشان زیاده
از پانصد نفر بوده اسکندر پاشا با جمعی و میان برو بطرف شهر آورده و جمعی و قزلباش ز عقب ایشان لجام
ریز روان شدند و هر که میرسید بقتل می‌آوردند و سنان برق آسا و را بنه و زنبارهست و از شعله غضب جگر
مجروح و تیغ سر افشان بفرق رومیان و از نزول بلای آسمان مظهر لاجرم از غایت اضطرار چندان خلق در
خندق افتاده بودند که از اسب مردمان مالامال شده بود و بستن دروازه را فرو امرش کرده بودند چنانچه
سه نفر از غازیان درون قلعه در آمدند آنحضرت خواست که بنفس نفیس بعزم دفع رومیان در میدان
رود

بتندی مر بود چست کار و شتاب / بران موج آتش بود دریا چی آب / سران سپه پوزش
انگیختند / همه در عنانش در آویختند / بصد عذر گفتند کای تاج بخش / تو خورشید ملکی مه چون
رخش

بدر رخان و شاه قلی سلطان عثمان اسب شاهزاده عالمیان را گرفته نمیکذاشتند که پیشتر رود آنحضرت
نایره غضب افروخته ایشانرا دشنام داده و شمشیر کشیده حمله نمود ایشان عنانش را گذاشتند و چهار جلو انداختند
که خود را بمعرکه رسانند اگر آنحضرت را میکذاشتند غازیان بقلعه در آمده آن حصار را فرو گرفتندی و دران روز کماه
از رومیان کینه خواه دو هزار و پانصد و هفتاد و هشت نفر بقتل آمدند سوای آن کسانی که در خندق و غیره
کشته شده بودند و از امرای معتبر کبیر عیسی حاکم مرعش و محمود بیک برادر زاده خیر بیک که در زمان سلطان قانصوه
و پادشاه مصر حاکم حلب بود و رمضان بیک برادر اسکندر پاشا و پیر حسین بیک حاکم چمش گزک و خیرالدین بیک
حاکم ملاطیه و مصطفی بیک والی طرابزون و حیدر بیک میر پاسین و علی آقا قوللر آقاسی و باجی جره محمد بیک قوللر
آقاسی غلامان خواندکار و علی بیک برادر زن اسکندر پاشا و قاضی ... روم و دستگیر شدند و دیگر امرا و معتبران
جوانان نامدار و گردنکشان یکه سوار از حد و شمار افزون بود که رخت بقا بباد فنا داده بودند و دران ... عثمان پاشا
حاکم قرامان و خضر پاشای ذوالقدر و سردار زنجان بودند که ناگاه آوازه المغار و کروانکمار در اردوی ایشان

انتظار بر فت نکرده وقت بیجان آن ماده خونریز دوار اشتعال یافته بر جستجو کرده خود را بارو رسانیدند و خبر ما تل
خوانین بهر طلایع بدو رسانیدند ما ایشان از بیم جان از آنجا خود را انداخته فرار نمودند شاهزاده عالمیان در براکه
قلعه نزول نموده بعد از چند روز روانه اردوی اعظم گردید

شاه دین پناه بعد از فتح اخلاط علم عزیمت بطرف ارجیش برافراخته فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که
بدرخان استاجلو با جمعی از امرا برسم منقلای بایلغار از پیش روان شدند و نفس مبارک کوچ کرده در حوالی قلعه مذکور
نزول فرموده بالای تپه برآمده سواد قلعه بنظر احتیاط درآوردند و در قلعه از قبل سلطان سلیمان مصطفی بیک ولد
نوار قبطی پاشا متصدی ضبط و محافظت آن مقام بود و بغرورش از راه برده بحصانت و محکمی حصار فریفته
فوجی را از قلعه بیرون فرستاده دلاوران بهرام انتقام بشمشیر خون آشام بسیاری از ایشان را بقتل آوردند و از آنجا
کوچ کرده روانه ... گردیده فرمان عالم مطاع صادر شد که جنود عالمگیر مثل و آراسته روان شوند
صفها بسته نقاره فرو کوفتند و صور ... نواختند و در مقابل حصار ارجیش قبه بارگاه گردون اشتباه ...
منزل ماه گشت و آن حصار در محکمی بمرتبه که بهر کوه ... خلل پذیر نشود و بنیان راسخ و شامخ که بهر رو استوار با
بنیاد اساس آن در استواری با گنبد چرخ ... برابری میکرد و بلندی برج او از آسمان ... اوج
کیوان ... خندقش پشت سمک رسیده از قعر دریای عمان خبر میداد و سر کنگره اش بروی سماک برآمده
از ذروه فلک الافلاک خبر می آورد   بسختی کوه و برده ... روزگار   چو دریای احسان ... ش
استوار   چو خورشید کنگره اش خشمناک   زده ... صبح چاک   بگرد ... خندق خشمناک
جو دریای عمان ... اطراف خاک   بنا باین قلعه ... خاک ... که فرستد ... سینه خیز ... چنان ...
از اکراد بسیار و دیگر باین حوار مملو ایشان آلات حصار و قلعه داری مهیا ساخته مستعد قتال و جدال
بودند امرای نامدار و قورچیان ظفر شعار دایره کردار دور حصار در آمدند   باطراف آن قلعه

صفها چو کوه ⁂ کشیدند خیل قیامت شکوه ⁂ یلان زنده و سوار نشیب و فراز ⁂ چو مژگان خوبان دو صف
کرده ساز ⁂ غازیان با انداختن توپ تفنگ شروع نمودند و مردم قلعه را از بالای برج باندا ختن ...
شروع کردند از یکجانب توپ چون ... جای ... بیل ... عالم بالا نموده و از آنجانب مهره تفنگ مرگ آئینه
بیان کار مخالفان پادشاه فیروز جنگ روی نشیب آورد ⁂ **بیت** تفنگ همچو برق آتش افروز بود ⁂ ولی
زاده آتش گرم و جانسوز بود ⁂ و بعضی غازیان بضرب تفنگ یا جمال حریف اجل گشتند طایفه از مردم حصار
صندوق سینه را هدف تیر تقدیر کرده و از سر جان گذشتند حکم لازم الاتباع نفاذ یافت که از لشکریان از هر جانب
خواله ها بنا کنند بنابر فرمان بار اول سوندیک قورچی باشی کلیسیالی که در نزدیک قلعه بود او را خواله ساخت
و حسن بیک یوزباشی و حسن بیک قورچی باشی تیر و کمان و سایر قورچیان خواله ها ساختند و توپچیان بضرب
سنگ و توپ شکاف گرد دیوار حصار را انداختند و دلاوران ده و لاور از سر جان برخاسته پای تهور از
دروازه قلعه بیرون نهادند و تیغ کین از نیام انتقام برکشیدند بسیبه که محل توپ بود شتافتند و غازیان
قریب پنج نفر از ایشان بزخم تفنگ بینداختند و بعد از آن کس پا را نبود که بیرون آید و مدت سه ماه هر چند از
عساکر جرار در اقدام مراسم جنگ و کارزار هیچ نوع تقصیری نبود اما جهت استواری حصار و از عمق نا موفور آب
خندق و رگ گردا از هر جهت مجال هجوم و عروج بر برج آن محال مینمود اهل قلعه را از غایت وحشت و هراس ...
عقل تیره گشته بود و چشم بصیرت خیره مانده و از بیم جان قلعه را نگاه میداشتند و روش یک توپچی توپ جهه دفع
استیصال معاندان دین و دولت ترتیب داده در وقت گشادن آن صورت و یجعلون اصابعهم فی اذانهم حذر الموت
نمودار شد و بجهة فرط خوف اهل قلعه ... را بعمل می آوردند **گفتار در ...**
شاه دین پناه نکمباشی ... علی را با فوجی از قورچیان بجانب اخلاط و ارا روان که شاه دین پناه شاهزاده
عالمیان اسمعیل میرزا را بجانب اسکندر پاشا فرستاده و خبر آمد که ... از ... ساکنان قلعه عادلجوز

آورده بودند چون خبر مذکور بمسامع جاه و جلال رسید آنحضرت یکباشی از قلی را با صد و پنجاه قورچی و عرب بنا و کدان از راه

بجنگ آوردند چون ایشان بحوالی اخلاط رسیدند مصطفی بیگ والد یوار قسطنطنیه که حاکم عادلجواز بود و قریب سیصد کس

مرد کارزار داشت بمحاربه ایشان آمده بود و قورچیان ایشان را مغلوب ساخته چهل و هفت نفر را بقتل آوردند و سرها را به اردوی همایون

ایشان فرستادند کار عالم پناه آوردند و هم درین سال پهلوان قلی سلطان اوزبک ناگهان از جانب خوارزم

بحوالی استرآباد آمدند مجنون سلطان شاملو که حاکم آن دیار بود با ایشان محاربه کرده بقتل آمد و اوزبکان آن دیار را

تاخته بیلاد خود معاودت نمودند ٩٦٠

چون شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا از روم مظفر و منصور مراجعت نمود از خلاط بر جبین یافته رو بجهان اردوی همایون نهاد

و جمعی از افاغنه که از جنگ اسکندر پاشا سپاه از تن جدا کرده بودند و در برابر قلعه او نخستند اهل حصار چون دانستند که بقلعه

ابنوده فیما بیش و رعب قدرت و قوت ایشان میسر باهم مشورت کرده گفتند که مخالفان شاه دین پناه محض جهات

زمین ستفاوت بنا بران ابراهیم بیگ یحیی را که حاکم قلعه بود بقتل آورده و دروازه را باز نمودند که خراب شده

بود و بالا کشیدند بیت وگر باره گردان آهن مصاف ... چو عنقا دویدند بر کوه قاف ... دویدند بر بارهٔ

مردان جنگ ... گرفتند آن قلعه را بی درنگ ... و اکثر گردان را دستگیر کرده بجایهای آوردند و پوست سرهای ایشان

کنده عزمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که قلعه را ویران ساخته از بنیاد برانداختند و قصر آرزوی دشمنان را

ویران ساختند و نامداران حصار را اخراب کردند فتح قلعه ارکیری بعد از آن رایات نصرت شعار و جنود ظفر

بجانب قلعه ارکیری روان شدند چون هوای آن دیار از غبار سم سمند ریاض شاه و دلیران کامکار رشک آسمان گشت عساکر منصور

رایات اقتدار برافراختند و روی همت بتسخیر قلعه آوردند بیت دگر باره گردان سپهر اکتفا ... کشیدند بر گرد

آن قلعه صف ... و آن حصنیست که بارهٔ آن در رفعت از ایوان کیوان گذشته و دیدهٔ انجم از افلاک نظاره آن خیره

و حیران شده کوه راسخ و در کمال رفعت و سپهر شامخ در غایت حصانت بیت عجب قلعه بر دوش افلاک ...

فرازش سماک و نشیبش سمک ... سر کنگرش خنجر برق مهر ... ز دود رخنهای حصار سپهر ... ازو بس کز فلک باورد

بود ... ازو فتنه را دست کوتاه بود ... ز نظارهٔ آن حراسان سپاه ... چو باد از او دیدن قرص خور ماه ... میر بیگ

و اکراد و علی که از قبل سلطان سلیمان پادشاه روم کوتوال آن حصار بود و دروازه‌های آن قلعه را بسته و انداختن تیر و تفنگ

شروع نمود بیت بستند در آهنین کمان ... و زفتنه بسته آسمان بر زمین ... فرمان قضا جریان بجمیع لشکریان

نافذ شد که از هر طرف جنگ انداختند و دلاوران بنا بر فرمان توپ و ضربزنها را در برابر بروج حصار نصب نمودند و هر کدام

از امرا در مقابل برجی سیبه ساختند و توپهای آتشین انداختند و گوش فلک را از صدمه فریاد و خروش سنگ و ضربزن

آوازه و آواز و قعت الواقعه نهایت وحدت ماله کلام استماع می نمودند و گوش مهر و ماه از صدمات قوارع سنگ و توپ

بقوت سامعه صدای القارعة ما القارعة و ما ادریک ما القارعة می شنودند بروج و بارو را چنان رخنه هم شکستند که صد قلعه

وجعلنا عالیها سافلها مشاهده افتاد و دلاوران جنود قزلباش چند روز از وقت طلوع رایات زرنگار خورشید خنجر گذار تا

این نیلی حصار تا هنگام اشتغال شاهد ثوابت و سیار در بروج سپهر دوار باستعمال آلات جنگ و پیکار صبر و اخفتند مردمان

قلعه نیز از سر جان گذشته بعیت بس گران که نشسته و بالای برج آمده تفنگ می انداختند و اکراد و علی و سایر رومیان از خوف

خارهای آتش و دهشت و ضربها و ایشان افتاده و وجود حیرت از سر ایشان در آمده بر سر برجها آمدند و امان خواستند شاه دین

پناه از جرایم ایشان گذشته بعنایت استمالت امین کرد و امید محمد بیگ از قلعه بیرون آمده امان خواست و حصار را تسلیم نمود

بیت برون آمد از قلعه زار و زبون ... بد انسان که جان آید از تن برون ... چو دیدش شهنشاه فیروزمند ...

سر قدر سودش بچرخ بلند ... در مرحمت بر رخش باز کرد ... ز میران و دانش ممتاز کرد ... و نسیم عنایت خسروانی

از غایت مهربانی بر او وزید و با نواع بی دریغ از زر و خلعت و اسپ گرامی بلند پایه گردید بعد از آن پادشاه جهان

بسعادت و اقبال از ارکیری کوچ کرده از عقبه در جامه عبور نموده و شاهزاده عالمیان را بتاخت ولایت کردستان فرستاد

غازیان چون مرغی که قفس حیات کند اکثر گردنان اوزان صحرا را منقار نقار برچیدند شاه قلی سلطان که حاکم آن دیار بود

سایر سرداران گردن کشان بر مثال خزان که از تیغ آفتاب گزند یابد از او فرار پیش گرفتند و چون بنابت النفس از خویش دیار
دور افتادند و بیجوز مانده هو الذی اخرج الذین کفروا من دیارهم و بعضی منکوب و مخذول و بسلاسل کُبت و اغلال
مغلول گشتند و تمامی مهمات و اموال و اثقال و خیول و بغال و مواشی و خدم و حشم و قاعده و قاعده و مصاحب و صیامین بتصرف
ظفر پناه در آمد و استیصال آن طایفه بر وجهی دست داد که ساکنان دیار و بلاد و اطراف آن مکان الی الان گفتند و از غنائم
فراوان از اسباب کالا و زر و جیمه و دیگر فتوحات عسا کر روز افزون مآثر گشت چون شاه دین پناه جمعی از امرا به ساخت حشم محمودی
ساخت حسن بیگ که سرداران ایشان بود و بوسیله فرار از دست غازیان ظفر شعار خلاص گشته بود و روی از ملازمت
اسلام پناه آورده بشرف بساط بوسی استسعاد یافته و مرتب پادشاهانه و عواطف خسروانه از امثال و اقران ممتاز و مستثنی
گردید شاه دین پناه اسمعیل میرزا را با تفاق امرای نامدار مثل سوندک بیگ قورچی باشی و محمد بیگ ترکمان و سایر امرا
رفیع مکان بتاخت گرجستان و چون در عقبه گرجیک مرحومه برف بود و بنا بر آن میرزا و امرا توانستند از آنجا عبور نمود
باز مراجعت نمودند چون خاطر خطیر شاه دین پناه از اعدا فراغت یافت بجانب دیار خود مراجعت نمود در ماه
اشناء در غایت عظمت و کامرانی در بلده نخجوان نزول اجلال فرمود **وقایع متنوعه** درین سال شاه دین پناه امیر
شمس الدین بیگ دیجهانی را برسم رسالت بروم فرستاده و هم درین سال سلطان سلیمان در حلب قشلاق نمود
متوفیات سلطان مصطفی بن سلطان سلیمان پادشاه روم درین سال رستم پاشا که وزیر اعظم بود و از روی مکر و تزویر
بعرض خواندگار رسانید که سلطان مصطفی داعیه سرکشی دارد بنا بر آن سلطان سلیمان و برا بقتل آورد و تاریخ این
واقعه مکر رستم یافتند بعد از چند روز برادرش سلطان محمد نیز کشته شد و ستم مکرر تاریخ آن گردید قاضی جهان وکیل از
سادات سیفی قزوین بود فی الواقع درین دولت عظمی وزیری که جامع قابلیت استعداد باشد مثل او نبوده و رفعت شان
او از بیان مستغنی است مرآت طبع لطیفش عکس پذیر صور ضمیر خواهی و مصباح رای حقیقه کشایش مظهر فضایل
نامتناهی فطانت و کیاست و جودت فهم و حدت ذکا و علو فطرت آنحضرت تا به بود که هر علمی از علوم که در مجلس اشرف [illegible] [illegible]

عالی در موضع مطارحه و مباحثه می‌افتاد علمای موجه در آن مباحثه میمنود و نکات مستحسن بیان می‌فرمود لطف انشا
و تحریر و حسن خط و تهذیب عبارت و لطافت تقریرش بحدی رسیده بود که منشیان مملکت و مدبران ملکداری
باختصار عبارات و او جز بیان الطف استعارات بلا تأمل و تفکر با رنج برهان در سلک بیان در می‌آورد و در هیچ
هیچ یک از منشیان فصاحت شعار و سخن وران بلاغت دثار که در عرصه فضیلت گستری گوی تفوق و رجحان از اکفا
و اقران ربوده اند در شیوه او نداشتند چنانچه مسودات احکام مطاعه لازم الاطاعه که در هر باب می‌نمود و مردم دو
دست وارند شاه دین پناه معین است و همگی او را مسلم میداشتند و پیوسته در امضای مهام سرمایه عدالت و رعیت
پروری پیرایه خوف و خشیت الهی ساخته دقیقه از دقایق حسن سلوک و نیکوئی معاش نامرعی نگذاشتی و با وجود رفعت
شان با جمیع خلایق در مقام تواضع و فروتنی بوده و در تحریر و تقریر کمال ادب ملاحظه کردی و نهایت فروتنی بکار
آوردی و حسن ادب و تواضع بر وجهی مرکوز فطرت و مکنون جبلت او گشته بود که مدلول حدیث نبوی که التواضع
لا یزید العبد الا رفعه بر و صادق می‌آمد و چند در مجلس اشرف فرصت مقتضای عرض کردن مهام بوده و حضرت
وعده‌های خلاف بمردم میداده و از آن رهگذر مردم منتظر رواج آرزو خاطر بوده و در اوایل حال متوجه ملازم قاضی
محمد کاشی بود و بعد از آن در ایام وکالت میرزا شاه حسین با تفاق خواجه جلال الدین محمد تبریزی وزیر میرزا شاه
حسین بود و بعد از احراق خواجه جلال الدین محمد منصب وزارت با استقلال بسیادت متوجه الیه تفویض یافت و در
حینی که نزاع طایفه تکلو و استاجلو پیدا شده و بقباحت انجامید منار الیه گیلان افتاده بملازمت خان احمد مجبوس
نزد مظفر سلطان ولد امیره حسام الدین بود و بنا بر عداوت قدیمی که او با آن سیادت پناه داشت از اقسام آزار
و اهانت چیزی فرو نگذاشت و چون میانه قاضی جهان و متوجه الیه و سلسله نوربخشیه خصومت موروثی تصمیم یافته بود
مظفر سلطان خود را مرهم آن سلسله میدانست و از آنجانب نیز تحریکات می‌شد و غلاوه و ایذاء و اهانت وی
میکشت و چون خانه بوم نکبت از ورق حیات مظفر سلطان درگرداب و طرقاب عقاب افتاده بود و پستکیر تقدیر

شد قاضی جهان در زمان قضیه از گیلان بیرون آمده مجدداً منصب وزارت شاه دین پناه بمشارکت امیر سعدالدین
عنایت الله خوزانی بدو تفویض رفته و موما الیه پیوسته در مقام کسر حرمت و اهانت قاضی جهان مشارالیه بود
تا آنکه از دست زمان بمکافات عمل خود رسید بعد از آن سیادت پناه موما الیه در آن منصب مستقل گشته مدت پانزده سال
بر وفق رای و خاطر اوقات گذرانیده و اختیش حضور رو داد و چون در اواخر عمر که سنش از ستین در گذشته و در حدود
سبعین و ثمانین قرار گرفته بود ضعف و پیری بصورت الشیب مقدمة العیب را نمودار ساخت و عصای نوحه
الکهل یا بس الاحال بدست او داد آن استقلال در وزارت نداشت ترک مهمات دیوانی کرده رخصت گرفت که باقی عمر
در دامن خمول کشیده در گوشه انزوا بدعاگوئی دوام دولت روزافزون و وظایف طاعات و عبادات اقدام نماید
بعد از آن معنی نادم و پشیمان شد فاما ندامت سودی نداشت و در قزوین رحل اقامت انداخت و روزی چند که در
قزوین توطن نموده بود بمسامع عز و جلال رسید که بعضی از قرای وقفی مدت مدید است که در تصرف او است و تملک
بتصرف خود در آورده و رای گیتی نمای شاه دین پناه اقتضای آن فرمود که با تمیع وجوه آن محال را از تصرف
او انتزاع نمایند و اجرت المثل ایام گذشته را که مبلغهای شد باز یافت کنند قبل از آنکه این قضیه بوقوع انجامد
خود را بدرگاه معلی رسانید نواب کامیاب همایون نظر بر عجز و بیچارگی و پیری و ضعف حال و پریشانی احوال او نموده
آن مقدمات را طی فرمود و مبلغی نیز بر سبیل سیورغالی بدو ارزانی داشت و رخصت یافته متوجه قزوین گشت در بین راه
در زنجان بدرود [illegible] شد جسدش را در شهزاده حسین دفن نمودند و در تاریخ فوتش گفته اند بیت بگاهی چو
آقا و قاضی جهان مصراع بیابی ز تاریخ مرگش نشان وقایع سنه احدی و ستین و تسعمایه ذکر [illegible]
شدن [illegible] درین سال عثمان پاشا بفرمان سلطان سلیمان بشهرزور آمده سرخاب کرد که بعد از آنکه
از ولات حاکم آن دیار شده بود در قلعه ظلم متحصن گردیده کس بدرگاه عالم پناه فرستاده استمداد نموده شاه
دین پناه سلطان ابراهیم میرزا و بدرخان و امیر جیب بیک را با جمعی کثیر از بهادران بمدد سرخاب و دلاوران

فرستاد و چون عساکر ظفر نشان چند کس از متعینان سپاه روم را دستگیر کرده خبر اوامر آوردند بنابر آن خوف تمام بر عساکر
عثمان پاشا استیلا یافته از پای قلعه کوچ کرده روانه دیار خود شدند و در این اوان اردوی گردون شکوه در نخجوان
[illegible] بود و سید شمس الدین دلیجانی که به روم رفته بود باردوی ظفر شعار رسیده کتابتی که خوانده گار روم فرستاده بود [illegible]
[illegible] در آن مکتوب تعظیم پادشاه مشرق و مغرب زیاده کرده بودند بنابر آن آنحضرت شاهزاده عالمیان ابو المعصوم میرزا
صفوی و شاه قلی خلیفه مهردار را با جمعی غازیان جرار بتاخت ولایت پادشاه روم روانه گردانیدند و سلطان حسین میرزا
و شاهوردی سلطان زیاد اوغلی را بتاخت گرجستان [illegible] شاهزاده عالمیان و آن دو سلطان و امراء [illegible]
و حاولچو زرا غارت کرده و سالماً غانماً باردو مراجعت نمود سلطان حسین میرزا و شاهوردی سلطان زیاد اوغلی [illegible]
گوری را تاخته و سوخته مظفر و منصور بغنایم نامحصور در نخجوان باردوی ظفر نشان ملحق شدند
سلطان سلیمان نوبت چهارم با آذربایجان چون در بهار آرای در کنار جویبار و دامن کوهسار جلوه گری در آمد
مرغان خوش الحان از اطراف بستان و گلستان آغاز نغمه سرائی نمودند ترنمهای مرغان خوش آواز
بدلها داده شوق رفته را باز صبا چون مطربان در پرده سازی ز نرگس بر سر جنس نوازی بدست آورده
شاخ از جار گلبن برای گریهای پیدا بخن برون آورده از هر گوشه گلزار [illegible] آتش لاله خار
ز اطلسهای خاره کرده خاره ملمع چون فرنگی پاره پاره سلطان سلیمان پادشاه روم با سپاهی [illegible]
خبر شمار بیرون و از قطرات امطار و اوراق اشجار افزون و [illegible] از زحل طلعت مریخ پیکار فلک
الکشان تیغ گذار باغراهای چون [illegible] چرخ فلک [illegible] از حلب بیرون آمده کوچ بر کوچ متوجه آذربایجان گشت
چون شاه دین پناه بدین حال اطلاع یافت با دلیران که [illegible] رنگ کوه [illegible] خاک بر باید
و بباد حمله مثل کاه کوه گران [illegible] نمود و نوک پیکان [illegible] از نخجوان بیرون آمده
[illegible] بازارهای را مخیم نزول همایون ساخت و در آن [illegible] الوند خان [illegible] روان گردید و در [illegible]

غلام سبیل بغازان بیک که قراول سپاه روم بود بسین حمله نموده منهزم و دولت قاهره بر ایشان غالب آمده و بیست
پنج نفر بقتل آورده و دو سه نفر ایشان را بدرگاه همایون فرستاد و رسانید تا سلطان سلیمان در حوالی نخجوان فرود آمد
جنود او چون از ریگ روان و مور و ملخ بیابان افزون بود و طریق اجتماع نوعی گرفت که بیاض خیمه و خرگاه و سراپرده
و بارگاه که در روز چهره از چهره خورشید انور و در شب سواد از چهره ماه منیر در ربودند ز بس پرده
خیمه رنگ رنگ شده روی هامون چو پشت پلنگ و در آن ایام ملازمان حسین بیک یوزباشی که
بزبانگیری رفته بودند بقراولان چپ کرده سی نفر از ایشان را دستگیر نموده و سی دیگر را بقتل آورده و
آوردند و اتباع او را بأمر مشغول کردند و دیگر الوند خان بیک سعدلو که از عقب اردوی خواندگار رفته
وکیل احمد پاشا که وزیر اعظم خواندگار بود با ذخیره بسیار از عقب اردو می آمد دویست و پنجاه نفر از ایشان را بقتل
آورده بار و بنه و مراجعت نمود و سلطان سلیمان نخجوان را سوزانیده بجانب ارزروم معاودت نمود و روز
دلاوران جنود نصرت اثر بر اکراد دست یافته بعضی را کشته و جمعی را دستگیر کرده باستقبال موکب جهان
می آوردند چنانچه هر روز بیست نفر و پنجاه نفر تفرقه بپایه درگاه معلی میرسید شاه دین پناه شاه وردی سلطان
زیاد اوغلی را با پیاسین روانه ساخت تا آنها را پیش از رسیدن خواندگار تاخته و سوخته بارودی
گردون شکوه پیوست چون رایت شوکت و اقتدار سلطان که با اوج استکبار بر افراشته بودند نگونسار شد و نقوش
نخوت و غرور که باستظهار احوال انصار و لشکر بیشمار بر لوح تصویر پندار نگاشته بودند زایل گشت شاه
دین پناه از بازار جالی کوچ کرده با سعادت و اقبال بطرف دیار روم روان شد بخیل و سپاه و تمامت
هجوم عنان تاب شد جانب ملک روم ز نعل ستوران صرصر شتاب روان بر زمین صد هزار
آفتاب ز شترهای جنگی روان بر شکوه بجنبش در آمد چو البرز کوه و غازیان ولایت
و اودایی را تاختند و غنایم بسیار گرفتند شاه دین پناه در موضع حافظ حاکم جمعی شاه قلی خلیفه مهردار را با جمعی از امرای

امداد

امداد بطرف اول تی ارسال نمود و امرای عالی تبار که با سیسان بیک کرد با جمعی در میان بغربان خواندگار
بتعمیر راه آمده بودند دوچار شده اکثر ایشان را بضرب شمشیر آبدار بر خاک هلاک انداختند و سیسان بیک را
دستگیر کرده باردوی همایون آوردند و چون از جانب خواندگار ایمای صلح شده بود شاه دین پناه از
صلح در آمده از سر خون سیسان بیک او را همراه شاه قلی بیک قاجار نزد خواندگار فرستاد و ایشان
معروض سلطان سلیمان گردانیدند که خصومت موجب ویرانی مملکت است و صلح رفاهیت رعایا است
چو سلطان کشاید در رستخیز دهد عالمی را بباد ستیز خصومت بود در جهان آن سحاب
که سیلش کند عالمی را خراب چو شاهان دم صلح و یاری زنند دم از یاری و دوستداری زنند
جهانی شود فارغ از انقلاب عمارت پذیرد جهان خراب سلطان سلیمان از صلح مایل شده شاه قلی
بیک را بصلح مرام و شمول انعام رخصت انصراف ارزانی داشت و از جانبین کدورت بصفا تبدیل یافت
قضیه عهد و پیمان بایمان موکد گشت و در آن اوان منهیان
بعرض خسرو جهان رسانیدند که گبران بکثرت عدت و عدد و وفور استقلال و شوامخ جبال و شواهق تلال
مستظهر بانی زوایه وحشت و سر از گریبان فساد برآورده اند و بنیان ایمان از ساحت سینه ناپاک ایشان
منقطع و سبیل بلاد و دیار مسلمانان از شومی تعرض آن بی دینان منقطع گویی مجوای آن یأجوج و مأجوج مفسدون
فی الارض در شان ایشان نازل شده و مودای وهم من کل حدب ینسلون از نسل بداصل ایشان حاصل آمده
چون خبر مذکور بمسامع جلالت رسید شاه دین پناه با خیل و سپاه برای تقویت دین سید المرسلین و از کمال
حمیت پادشاهانه بقصد تخریب دیار کفار گرج بدولت و سعادت علم عزیمت بر افراخت و در رباط علی منزل
اجلال نمود و مجموع آن دیار جنگل بود بحیثیتی که از انبوه اشجار نسیم را بدشواری گذار میسر میشد چون خبر توجه
جنود ظفر نمود بکفار فجار رسید از غایت وهم هر یک بگوشه متفرق و آواره شدند لواسان ولد داود که
والی آن بلاد بود قطع نظر از قلاع و محال و اهل و عیال کرده و بهمین نیمجانی بهزار حیله از میان بدر برد

وخود را بجامنی رسانیده و سایر گرجیان از استماع صوت کوس و نقاره زهره‌ها چاک چاک و جگرها
پاره گشته از بیم سپاه بحر جوش عدو خروش آتش خوف و خطر بر خرمن ثبات و قرارشان افتاد و دست بجز دامن
فرار زده بکوهها و مغارها و جنگلها گریختند و گروهی بحصارهای حصین متحصن شدند غازیان در میان
درختان رفته اکثر آن بی دینان را بمقتضای فاقتلوا المشرکین کافة عمل کرده تیغ بیدریغ جهاد گذرانیدند و زنان
و فرزندان ایشان اسیر نمودند و بسیاری از گاو و گوسفند غنیمت یافتند بعد از آن لوای عالم آرای عزیمت
کورگی پایه تخت لواسان بود تصمیم فرمود و از راههای سخت و بیشه‌های پر درخت عبور نمودند سپاه نصرت
پناه آن دیار را نیز تاخته غنیمت بسیار از دختران گلعذار و پسران خورشید رخسار گرفتند چون رایات فتح
آیات سایه وصول بقلعه مزروت انداخت حصاری بود که از رفعت باره آن چون قدر شاه جهان از اوج کیوان
گذشته و اساس آن چون قاعده دولت قاهره رسوخ پذیرفته و از آن از کیفیت عقده بروج از حقه سپهر بر
مینمود و حقیقت اشکال مهرهای کواکب بر بساط سمای معاینه میگشت   حصنی چو حرزش جواهر پاک
شده میخ زمین ستون افلاک   بحرش بنشیب برده ماهی جنگ   زانسوی سمک هزار فرسنگ   تیغش
بفراز برده خرگاه   زانسوی سماک سالها راه   و هرگز شعشعه رایت محمدی بر افق آن کهسار نتابیده
و مطلقا از تابش ایمان صبح سعادتی بر غره نواحی آن قلعه ندمیده و جنود ظفر شعار بحسب فرمان حصار را دایره وار
در میان گرفته بترتیب قلعه گیری اشتغال نمودند گرجیان کافر کیش باستواری حصار خویش مغرور گشته آغاز
مخالفت کردند امرای کامکار و غازیان نامدار از اطراف و جوانب جنگ انداختند آخر الامر اولیای که وعده
دین موعود بود باتفاق غیبی ندای انا فتحنا لک فتحا مبینا بگوش آنحضرت رسانید و بشر نگهبانان قلعه با سامان
از هیبت صولت دلیران گردون سطوت مضطرب گشته از در عجز و مسکنت در آمدند و باقدام عبودیت از قلعه بیرون
آمده حصار تسلیم نمودند شاه دین پناه بعد از فتح آن قلعه روانه حصار آمدین گردیده و آن قلعه‌ایست در کمال متانت
و استحکام و بال طایر وهم و خیال از پرواز بر فراز برج آن منکسر و دست حوادث روزگار از دامن خاک ریزش

کوتاه

کوتاه و قاصر   طیور وهم عمری بر پریده   بدیوار حصارش نارسیده   ز برج او کمند وهم کوتاه
بود یک روزن از دیوار او ماه   بجنب او فلک پای حصاری   سحاب از خاکریزش غباری   جهان
در عرصه بوتش حبابی   فلک بر خندقش گستر حبابی   در و گنج گرفته ربع مسکون   هزاران یک برج او بر گرد
گردون   اما چون قطان آن حصار در آن روز کارزار دلاوران بودند و لواسان مادر خود را در آنجا گذاشته بود چون سپاه
جنگ انداخته بضرب توپ و ضرب فصیل آن قلعه را خراب کردند دلاوران چست و چالاک و جوانان جنگی بی باک یکبار
هجوم کرده بقلعه در آمدند   و دویدند شیران جان و دلیر   شد آن قلعه سهمگین برج شیر   فلک
بازیچن هم سر جنگ داشت   ز بسیاره دامن پر از جنگ داشت   و گرجیان بازو جام تمام جمع غازیان
روی آوردند و یک ساعت نجومی از اطراف بروج و رخنای دخول و خروج میان مبارزان قلعه گشا و ان منکران
دشمن خدا جنگی در پیوست که دیده‌های تیز بین آسمان از نظاره آن حیران ماند از بالای بروج و باره مغزهای
بی سر و سرهای بی مغز چون اثمار اشجار از تندباد خریفی ریزان شد و از زخم تیغ آتشبار آبدار بسیاری از آن گرجیان
بدگر از راه و ما و اهم جهنم و بئس القرار فرستادند و مادر لواسان را با اکثر از نامداران اسیر کرده بدرگاه اسلام
پناه آوردند و ران ثنا بعرض خسرو جهان رسانیدند که درین حوالی قلعه‌ایست   نام جمعی از گرجیان آنرا
پناه ساخته و لوای مخالفت برافراخته شاه دین پناه شاه ور دی سلطان زیاد اوغلی را بفتح آن قلعه نامزد
فرمود امیر مشار الیه آن قلعه را بجنگ بچنگ آورده بر روی همایون عرض کرد و جنود ظفر شعار قلعه بسیار
بیاری حضرت پروردگار که در آن دیار بود در تصرف کفار فجار نابکار بود بقوت بازوی کامکار مسخر گردانیدند و اسیر
بسیار که از سی هزار متجاوز بود گرفتند با اموال نامحصور به اردو آمدند و ازان لطایف نگاران منشیان فصاحت
شعار بلاغت آثار ذکر فتوحات آن دیار بقلم مشکبار آورده خبر بشارت بمسامع اهالی بلاد آذربایجان و شیروان
و گیلی و عراق و فارس و کرمان و سواحل عمان و خراسان رسانیدند   عبدی
خان استاجلو با قاسم بیک شیروانی در ان اوان که سلطان سلیمان بآذربایجان آمد قاسم بیک شیروانی را بالنگر

کران نزاع کفر شروان و برستاد و ایشان از دربند گذشته تا آن بلاد در آمدند مردمان فوج فوج از عبدالله خان
رو گردان شده بسوی محمد کرد و بعد از جناب خانی جدا شده بر پائی جدا افتاده مقابله با ایشان روان گشته و در موضع شکه
بدیشان رسیده چند شوش فساد را بجولان در آورده و با ایشان حمله نمود و نمود اهل خلاف تیر از غلاف بیرون آورده
و بجدا افتاده مشغول شدند و جمعی غازیان را مجروح گردانیدند عبدالله خان بواسطه استحکام مکان کاری از پیش نبرده
بشماخی معاودت نمود و قاسم بیگ بقلعه بقره آمده و چهل روز در آن مقام توقف نمود و بعد از آن با جمعی مردمان کج
اندیش از مقر خویش بیرون آمده متوجه قلعه گلستان شد زیرا که عبدالله خان را انجا بود و عبدالله خان روی توکل
ببارگاه حضرت ناصرین آورده توسل بخاتم النبیین محکم کرده روی بمیدان پیکار آورد چون تقارب فریقین فی البلا
انجامید ترتیب میمنه و میسره مشغول شدند قاسم بیگ با دو هزار سوار جرار رو بنگر بان مدار مستعد قتال و جدال
گردید و عبدالله خان که دو هزار سوار همراه داشت با ایشان حمله نمود از ابتدای چاشت که آفتاب دولت غازیان
از فقاع داشت تا بین الصلوتین که وقت افول کوکب طالع منحوس آن ظلمه بدکردار بود توالی صدمات و تعاقب صولات
انقطاع یافت هزار و پانصد نفر از دلیران روز کارزار زمره اشرار در عرصه معرکه بر خاک هلاک می انداختند و در آن
اثنا آمد شد تیر دلدوز و مهره تفنگ برق افروز متعلقان مردم اردوی خان با سپاهیان باد رفتار سوار شده
پیسال آشیده بودند آمدند چون چشم سرو امیان بدیشان افتاد تصور نمودند که از جانب شاه کمک رسیده از هم فرو
ریختند — اگرچه بود کوه ثابت قدم — چو آید قیامت بریزد ز هم — و رنگ از نهیب زرد و روی
از نکبت سیاه بحال تباه و اطراف تیر سران گریختند و غازیان ایشان را تعاقب نموده جمعی را بقتل آوردند و از رؤس
منارها ساختند — و درین سال شاه دین پناه مراعات همسایگی و اظهار رعایت و وفاداری نموده
را و بیگ ایشک آقاسی را با مکتوب محبت اسلوب و رسالتی بغایت دلفریب و مرغوب بسلطان سلیمان پادشاه
بروم فرستاد و آغاز تاکید مصادقت و موافقت در میان نهاد هم درین سال عثمان پاشا تا تبریز آمده سرخاب
گرفت اگرچه جنگ کرد و ولایت را تاخته بمزاوان معاودت نمود و میان ایشان بار دستولی شدند — سلیم شاه بن شیر خان

افغان که والی بلاد هند بود و درین سال از عالم ایلاوخانی بمقیم جاودانی رحلت نمود و هرج و مرج در اطراف هندوستان
شایع گردید و از انعدام پادشاه نافذ الفرمان که مرجع حضرت جهال قیام تواند نمود و سر فرو نمود و لهذا سلطان الما
الناس سلط بعضهم بعضا ظاهر شد و درهای عیش و عشرت بر روی رعیت آن ولایت بسته گشت امواج دریای فتنه
تا بچرخ اخضر رسید و امواج فتنه و بلا در اطراف و اکناف ظاهر گردید و در هیچ گلشنی و بر هیچ شاخ بلبلی و در هیچ
جائی ملی و در هیچ بزمی ساقی نماند عاقبت چون تیغ کمان گوشه گرفت و فتنه و آشوب چون نقطه مرکز در میان آمد بیت
عاشق کجا رود که جهان از ظلم گشت ٭ شمع از کجا چو که کباب زهره شد ٭ از بس تنگ بر سر طوفان قسمه ٭
خوناب قبه قبه بشکل حباب شد ٭ افلاک را پلاس مصیبت بساط گشت ٭ اجرام را وقایه ظلمت حجاب شد ٭
هم درین سال سلطان محمود والی گجرات متوجه عالم آخرت گردید و درین سال نظام الملک دکنی فرمانروای
دکن بود رو از آن جهان کرد مولانا قاسم کاهی در آن واقعه گوید بیت سه خسرو را قران بیکسال ٭
که هند از عدل شان دار الامان بود ٭ یکی محمود شاه شاه گجرات ٭ که همچون دولت خود نوجوان بود ٭ دوم اسلام
سلطان دهلی ٭ که در هند و هندوستان صاحب قران بود ٭ سوم آمد نظام الملک بحری ٭ که در ملک دکن خرو
نشان بود ٭ زمن تاریخ فوت آن سه خسرو ٭ چه پرسی که زوال خسروان بود ٭ مولانا حیرتی عمدة الشعرای زمان
خود بود و در منقبت گوی سابقت از امثال و اقران میربود و درین سال از کوه تنگ افتاده دختر اوراق عمر را بباد فنا
داد و از منظومات اش دیوان قصاید و غزلیات و بهجة المباهج و قصیده که در جواب قصیده خواجه سلمان ساوجی گفته
و از فرد بیان سکوه نموده چند بیتی نوشته شد بیت وقت آن شد که آساید سپهر بی مدار ٭ چون زمین
در سایه ات ای سایه پرور دگار ٭ پادشاها مدت نه ماه شد کین ناتوان ٭ مانده در قزوین خراب و خسته و مجروح
زار ٭ یافتم رسم تسلی در وضیع و در شریف ٭ دیدم آثار تحرج در صغار و در کبار ٭ در مقابر یافتی نشسته
از فقیر و از غنی ٭ در مساجد دست بسته از یمین و از یسار ٭ در زمان چون تو شاهی دست تسلی بر نمار ٭ هست کاری

دست بسته امی شه عالی تبار ، قاضی این ملک هست از نسل قالید و ولید ، مفتی این شهر فرزند سعید نابکار
کشته گر دیده زتیغ شاه غازی هر دو را ، هم برادر هم پدر هم یار و هم خویش و تبار ، خود بفرما ای شهنشه
دانا که اکنون این گروه ، داعی خصمند با مولای شاه کامکار ، قتل عامی گر نباشد قتل خاصی چون توان ، خاصه از
بهر رضای حضرت پروردگار ، نیستند اینها رعایایی که باشد قتلشان ، موجب تخفیف مال و مانع خرج و کار
بلکه هر یک مبلغ از مال دیوان میخورند ، سر بسر صاحب سیورغالند و هم ادرار دار ، گفتار در وقایع سنه
اثنی و تسعین و تسعمایه ذکر فرستادن شاه دین پناه مرتضی پاشا را به روسیه و درین حال خبر آمد که آبای ترکمان سر
طغیان سوار گشته فکر خونریزی و داعیه فتنه انگیزی دارند و پیوسته صورت محال بر لوح خیال می نگارند و خابران تیغ
دین پناه کوکچه سلطان قاجار و علی سلطان تکلو و علی ذوالقدر با فوجی از بهادران جوشن پوش روانه استرآباد
گردانید و ایشان با جرنداب سلطان شاملو و مصطفی بیگ ورساق بجانب حشم ترکمان ایلغار کرده دو خانه کوچ
ایشان را گرفته رایت استیلا برافراختند و بعد از چند روز آبای ترکمان با غلبه تمام بکنار اردوی جرنداب سلطان
شاملو و مصطفی بیگ ورساق آمده صورت انداخت غازیان ورساق و دلاوران باستحقاق اصلا تغیر بحال
خود راه نداده و معاندان را بضرب تیر و تفنگ مغلوب ساختند درین اثنا سیف بیگ چاوش برسم قراولی از اردوی
کوکچه سلطان بیرون رفته آبای ترکمان با سپاه فراوان دو چار و دستگیر گردانیده کوکچه سلطان و سایر امرای
عظام برسم ایلغار از قفای آن نابکار بیرون رفتند آبای ترکمان از بیم شمشیر غازیان آتش پای گشته بساحل گرگان
باو کردار می میمون تا نزد والی خوارزم علی سلطان اوزبک رفت و از وی مدد طلب نمود علی سلطان با جنود فراوان
متوجه امرا شد چون آن دو [illegible] ستیزه خواه دست و گریبان نزدیک رسیدند علی سلطان ترک خصومت کرده
اسب چند نزد امرا فرستاد و ایشان نیز ملازم او را خلعت داده نزد علی سلطان روانه گردانیدند بعد از صلح کوکچه
سلطان قاجار علم عزیمت بجانب آخرت برافراخت و سایر امرا متوجه دیار خود شدند گفتار در [illegible] همایون

همایون

همایون پادشاه با سلطان اسکندر چون انقلاب ولایت هندوستان [illegible] مردمان افغان همایون پادشاه
رسید با سپاه زیاده از قطرات مطار بیرون از حصر و شمار از روی کمکت و اقتدار متوجه آن دیار شد سپاه جغتای
در کنار آب ماچهواره با حسین خان و فتح خان جنگ عظیم کردند افغانان مغلوب شده مسلک جمعیت ایشان از هم گسیخت بعضی
پناه سلطان اسکندر که حاکم دهلی شده بود بردند و بعضی بکوهها رفته در مقام جمع آوری لشکر باشند همایون
پادشاه با جمع امرای دولتخواه و جلال السلطنه روانه دهلی شد چون سلطان اسکندر از توجه جیش ظفر اثر مطلع شد با سپاه
بی پایان و شوکت تمام متوجه سرهند گردیده گرداگرد اردوی خود را خندق ساخت همایون پادشاه با خیل و سپاه
نزدیک ایشان فرود آمد چنانچه صف جنگ [illegible] و از انجانب سلطان اسکندر سپاه را آراسته و خاطر از جنگ
و جدال پرداخته بود و پیلان [illegible] و کوه بنیاد [illegible] صاعقه هیبت برق صولت رعد خروش را که چهره پوشانیده بود
و خود طبیعت ایشان [illegible] هندوان زاغ چهر سوار گشته سفید مهره مینمودند [illegible] بر پشت زنگ پیلان بر نشسته
ناوک اندازان   چو عفریتان آتشبار بر ملهای خاکستر   آسمان از غبار چون زمین لباس تیره پوشیده و زمین
از پوشش پولاد دبان سحاب جوشن ورشتن   وکر آسمان در سیاهی شتن   ز جوشن زمین تا بپشت
ماهی شکن   و اعلام همایون افراخته شد و شکل مصاف و پیکر پیکار پدید گشت با راول فرزند پادشاه جلال الدین
اکبر و بیرام خان و شاه ابوالمعالی و تردی بیگ و بهادر سلطان با فوجی شجاعان بر مخالفان حمله کرده و آتش
پیکار را مشتعل گردانیدند سر پیکان از خون آلوده خسته رنگ لعل پیکانی گرفت و نوک سنان از عکس جهر
[illegible] رنگ از روی کهربا پذیرفت   ز کشته ندید مرد بر دشت راه   هوا گشته چون روی زنگی سیاه
دلیران لشکر و بهادران صفدر و مردان دلاور از خندق و حصاری که اسکندر بسته بود عبور کرده و زخم تیغ آبدار و
خدنگ جان گذار دمار از روزگار آن دو پایان خاکسار برآوردند   بدیر رفته از روز نیمی فزون
کوه شد ز ان سیاهان سه بهره نگون   ز هر سو نگون هندوی بود پست   چو پی پیر گنده به پای دست تیغ

ریخته خون با گل آمیخته ∴ چو جام پر ز باده و زور ریخته ∴ سلطان سکندر بوجود لشکر انبوه و زنده پیلان با شکوه مغرور
بود و نخوت ابلیس با ملک مصر در باغ راه و داد و در از مضمون الم ترکیف فعل ربک باصحاب الفیل غافل مانده از جهتی
شان کهربائی شده چون کاه از صدمه مدهشه باد و دران متفرق و گریزان شدند بیت همه چند و ان سینه ریش
شدند ∴ چو زلف معنبر پریشان شدند ∴ بران رفت تک زراهی برگشته بخت ∴ ولی خونبها ماند از تاج و تخت
لشکر جغتای ایشان را تکامیشی کرده جمع کثیری را براه عدم فرستادند و بعضی را دستگیر کرده بدرگاه همایون
آوردند بیت همه چند و ان شده اسیر مغل ∴ بگردن نهاده [illegible] ∴ روز دیگر همایون پادشاه از
رزمگاه کوچ کرده متوجه دهلی شده بلاد هند را متصرف گردید وقایع متنوعه درین سال شاه دین پناه از قراباغ
کوچ کرده در دار السلطنه تبریز نزول اجلال فرمود آنحضرت فرمود تا در باغ شمال که از اعتدال هوا و صفای جا
و لطافت اشجار و طراوت گلزار و آبهای روان کجنات تجری من تحتها الانهار که در غایت اشتهار است
بیت چه باغی که شد رشک باغ ارم ∴ گل آتشینش چراغ ارم ∴ چنار تنش قد افروخته از زمین ∴ زده پنجه در
ساق عرش برین ∴ نهال گلش همچو خوبان تنگ ∴ بجا چند افغان کرده هر رنگ ∴ چو خط بتان سبزه اش دلکش
دلکش ∴ ز هر گشته سکانش نسیم صبا ∴ بهم سوسن و غنچه اش متصل ∴ زبان در دهان از پی کام دل ∴ درختان همه
همه دلپسند ∴ چو پیران عصاهای بالا بلند ∴ بر آورده چون بلبلانش نوا ∴ کبوتر بچرخ آمده در هوا ∴ درانجا
جشن پادشاهانه و بزم خسروانه ترتیب کنند جابران فراشان چابک دست قبله بارگاه را باوج مهر و ماه برافراشتند
بیت یکی بارگاهی چو مینو سپهر ∴ کشیدند تا زروه ماه و مهر ∴ شاه دین پناه در بارگاه قرار گرفته مطربان
خوش آواز و خنیاگران چنگ نواز در آن بزمگاه نواهای خسروانی و صوت داودی و لحن باربدی ادا کرده از صدای
قانون چنگ در فلک برقص آمده بیت بربط چو عود را به همین کالبستی دارد هی ∴ از دور روز زادن هم
دمی و رنا لدزار آمده ∴ آن آب نوشین شاخ چمن جار نکم سبو باغ چمن ∴ افسونگر بستاخ چمن لب بر لب عار آمده

نالان

نالان بر بابت تحقیق دمی در شیشه بسته دست دوی ∴ مرسا گلدش بالا و پی رگهای بسیار آمد ∴ و گریه از
اقارب و ارحام در عقد ازدواج شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا در آورده و زفافی کرد و نذکر تا میرزا بانان قضا
و رحم ماه و مهر را بر انطباق فلک جهت مجلس شبستان خصیص خاک نهاده اجلاسی جهان خوبی و طعامی بدان
در تاریخ این زفاف در ره و مقام این دو مصراع واقع شده ع وصلت مهر و ماه و او فلک ع فلک شاد و خوش
شمس و قمر ∴ چون طلیعه شاه و شهر و لشکر مهر بار صحرا انشیان صیف و خریف دست یافت و باد و زان اوراق
خزان را متناثر و بر زمین بافت بیت خزان چون در آمد بتاراج باغ ∴ ز باد خزان مرد گلزار باغ ∴ بنفشه
قد خویش در هم کشید ∴ ز سرما برخ نیل ماتم کشید ∴ خزان بسکه برلاله بیداد کرد ∴ فگندش از سر تش افسرده
کرد ∴ مرا فتاد گل از نهاد و مراد ∴ شد تیش خرمن زندگانی بباد ∴ بفصلی چنین شاه اقلیم بخش ∴ با آهنگ
فردوس بیرون براند رخش ∴ هم درین سال اثیر السیحان فی و القعده در چهاردهم ربیع الاول مغضوب شیخ
حکومت شیراز را بعلی سلطان تاتی اوغلی رجوع فرمودند متوفیات همایون پادشاه بن بابر پادشاه بن عمر شیخ
بن سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میران شاه بن صاحبقران امیر تیمور گورکانی درین سال
از عالم انتقال نمود سبب فوت و آنکه در شهر دهلی بر بالای بام صعود کرده بعصا تکیه نموده بام او در حرف بود که
ناگاه خواب بی جایگاه بیان پادشاه عالیجاه غلبه کرده عصا شکست و آنحضرت تمام از بام بزیر افتاده در حال رو از
عالم آخرت کرد و بیت دریغا که خورشید روز جوانی ∴ شد از بالا افتاده این بلا ناگهانی ∴ بحسرت برفت از جهان
راهروی ∴ که بود شش هر اقلیم دین قهرمانی ∴ دریغا چنین کامرانی که ناگه ∴ که بشکست در کام او کامرانی
ز تابوت گردش اجل تخت بندی ∴ چو سرو سهی قامت پهلوانی ∴ آنحضرت پادشاهی بود صاحب شکوه
شهریار حکمت پرور بنابر اقتضای عادت جبلی بلکه بمقتضای سعادت لم یزل همیشه ارباب فضل و هنرپروران
فضیلت گستر مشغول عواطف بیکران ساختن و تدارک ارباب فطانت بر وجه اتم و اکمل پرداختی عطای

از یک تنگه که عبارت از دو بیست تومان باشد کمتر نبودی بیت بدرگاه او کس گرد النجا . مگر آنکه حاجات او
شدی روا . نیفکند بر بینوایی نظر . مگر آنکه کردش غنی از هنر . ز اهل هنر هر که آید برش . بگسترد ظل کرم بر
سرش . ایام سلطنتش بیست و شش سال ملکش از قندهار تا وسط هندوستان مولانا قاسم کاهی در تاریخ
واقعه او گفته بیت همایون پادشاه ملک معنی . ندارد کس چو او شاه سخن‌سنجی . ز بام قصر خود افتاد ناگاه .
وزو عمر گرامی رفت بر باد . پی تاریخ او کاهی رقم زد . همایون پادشاه از بام افتاد و بعد از فوت او فرزند
بزرگترش جلال الدین اکبر را که بسلطنت نشست فرزند دیگرش محمد حکیم در کابل متمکن شد بیرام خان بهادر
جمیع مهمات را از پیش خود گرفت جلال الدین اکبر پادشاه را غیر از اسم پادشاهی چیزی دیگر نماند خواجه جلال الدین
محمود سرآمد علمای زمان و افصح بلغای دوران بود با وجود انواع فضایل و کمالات آن عالم فرخنده صفات اندیشه
عجب و نخوت پیرامن خاطرش نمیگشت آنجناب نزد مولانا جلال الدین محمد دوانی تحصیل کرده بود و درین سال از
محنت سرای جهان بروضه رضوان خرامید از جمله تصانیفش اثبات واجب در مقابل ملا جلال نوشته گفتار
در وقایع سنه ثلث و ستین و تسعمایه و ذکر جنگ کردن شاه وردی سلطان زیاد اوغلی با لواسیان کرجی در سال
لواسان کرجی از کوه‌ها بیرون آمده بحوالی قلعه کوش آمد چون خبر بشاه وردی سلطان زیاد اوغلی رسید سپاه قرا
باغ را جمع آورده متوجه ایشان گردید چون نزدیک بمساکن کفار رسید خبر آمد که لواسان فرار نموده است غازیان
یکبار از پی دشمنان تاختند چنانچه نزد شاه وردی سلطان زیاده از پنجاه کس نماند از آنجانب لواسان بخلاف
تصور غازیان با جمع کثیر از ماوران بر پشته صعود کرده انتظار جنگ میکشیدند و از اینجانب دلاوران بغرور
و عجب تمام بدان مقام رسیدند و لواسان نا قابل تقدیر بصوب معرکه دار و گیر در حرکت آورده و غازیان توجه
بصوب غازیان الی سر آفت و دلاوران بغرور و عجب تمام بعد از ظاهر ساختن مردی و مردانگی شکست یافتند
و شاه وردی سلطان نیز راه انهزام پیش گرفت سپاه کفار سیصد نفر از غلامان و بهادران بقتل

آوردند

آوردند و اکثر ایشان از دنبال غازیان روان شدند لواسان با کشتی در آن مقام توقف نمود و در آن اثنا
محمد بیک جهنی با معدودی چند غافل بلواسان دچار گردیده با کاشتی حمله نمود و دو تن از آن گروه بدست لواسان گرفتار
شد لواسان معرکه افتاده یکی از غلامان محمد بیک ذوالقدر نام با آن معدودی چند برو حمله نمود و در آن اثنا هجوم آورده
محمد بیک بر اسب لواسان سوار شده بدر رفت کبران فی الحال اکثر را با چند نفر از جهنیان شهید کردند و اینده لواسان
که مایه شر و فساد و اصل کفر و عناد بود و هشتن وهم نیز مردم شد اعلام شرک و ضلال او بدست قهر طوفان گشت
و در گرداب فنا و آتش هیجا چون با دفاکسار شده جان بمالک سپرده … مالک شد و در انجمن نور
رستخیز … بر مجمر جهنم از اعدای شه سپند … و کبران لواسان از برد پیشه متوجه دیار خود شدند
در بیان و هند و واقع شده مجادله نمودن جلال الدین اکبر با جمعی هنود و چون خبر وفات همایون پادشاه بگوه
رسید هیمو نام کافری بدولت خیال سلطنت هندوستان در دماغ جای داده مردم بسیار از هر دیار
جمع آورده علم عزیمت بجانب دهلی بر افراخت تردی بیک که از قبل جلال الدین اکبر پادشاه والی آن ملک
بود طاقت مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفت چون این خبر محنت اثر بپادشاه والاگهر رسید فرمان داد که
افواج لشکر مانند بحر اخضر بحرکت آمده متعاقب یکدیگر روانه شوند از امرای نامدار علی قلی خان اوزبک و بهادر
سلطان و دیگر سرداران برسم منقلای لوای جلادت بر افراخته متوجه مخالف شوند و شهریار کامکار با جنود
ظفر شعار از عقب امرا روانه گردید … شتابان نزد شاه منصور سپهر … چو دنبال صبح فروزنده
مهر … مقارن حال قراولان اخبار مع علیه رسانیدند که هیمو بمیر چند رسیده است آنحضرت میمنه و میسره
راست کرده روانه گردید چون مسافت هر دو گروه بسمت تقارب پذیرفت آن دو سردار در برابر یکدیگر
فرود آمدند چون خاقان شهره آفتاب آفتاب یک سواره بر لشکر چنین تاخت اضرب شمشیر مصری آن اشرار
منهزم ساخت … دیگر روز کاشغر بیرون تاخت مهر … دو سپه بیرون شد برون ها جهر

جلال الدین اکبر پادشاه و آرایش سپاه و مشغول شدن میمنه و میسره سپاه را با امرای نامدار مثل بیرام خان بهادر
و تردی بیگ و محمد قاسم نیشابوری و حسین قلی ذوالقدر سپرده علی قلی خان و بهادر سلطان را چون چرخ ساخته
ارکان سوء هیموی شوم را با اسباب و آلات حرب و ادوات طبل و ضرب چهار صد زنجیر فیل رو بمیدان جنگ نهاد
افیال در صحرای معرکه چون دریا از باد بجوش آمده خرطوم ثعبان شکل ایشان قلاده شیر فلک گشته و منطقه
جوزا و حلقه ثریا شده   صف زنند پیلان گروها گروه   چو گرد گریوه کمرهای کوه   مژه چون سنان
چشمها چون عقیق   ز خرطوم تا دم درآهن غریق   بر پشت ایشان تختها محکم ساخته هیمو یکی از آنها نشسته
هندوان در پهلوی صف پیلان پای در مرکب جلادت استوار کرده بار اول علی قلی خان و بهادر سلطان
بر کافران حمله نموده دست به تیر و کمان و شمشیر و سنان بردند   بهر سو ز آواز زاغ کمان   شتابان
شده کرکسان در آسمان   ز بس جستن تیر آتش فشان   شده آتکه دست پیکان کشان   مشبک شده سینهها
از سنان   پیلان از مشبک تماشا کنان   تیغ آبگین بر چهره قیرگون هندوان نقاب احمری بست و از خشم
نیلگون پیلان چشمه خون میکشید و بهادران سپاه جغتای بجنگ ایشان زده پیل با نامزد از قتل آن جبال باد رفتار
[illegible] ساختند و در اثنای جدال و قتال تیری بر هیموی نابکار خورده و بصد غم و الم روانه جهنم گردید بنا بر آن
هندوان رو بوادی فرار نهاده جمعی از جنود ظفر قرین آن کافران بی دین را تعاقب کرده تیغ کین و انتقام
بر اهل بهرام نهاده و [illegible] بر اهل ضلال و شرک روز روشن شب تار کرده و سرکردگان و دلاوران هنود
خاک برابر گشت تو گفتی که شمشیر قضا بر چهره شبه رنگ هندوان زر ریخته و دست اجل جوشن قیرگون ایشان
زعفران بیخته   ز بس کشته هندو زمین شد سیاه   چو زاغان نشسته ند بر روی او   درفشان
ز تن جست افروخته   چنان کآتش از هیزم سوخته   جلال الدین اکبر پادشاه مظفر و منصور در آن زمان
نزول اجلال فرمود   امرای عالی تبار قندهار را چون همایون پادشاه

بر بلاد هند مستولی شد بیرام خان بهارلو که رکن رکین پادشاه بود قندهار را به شاه محمد قلاتی و او با تفاق
پادشاه زاده روانه هند گردید بنا بر آن بهادر سلطان ولد حیدر خان اوزبک که از قبل پادشاه والاگهر حاکم زمین
داور بود با جنود جرار قندهار را مرکز وار در میان گرفت شاه محمد قلاتی رسولان سخندان نزد شاه دین پناه
فرستاده استمداد نمود بنا بر فرمان سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا و ولی خلیفه شاملو با جمعی بهادران نامی
غالب بر سر بهادر سلطان رفته بعد از ستیز و آویز بهادر سلطان رو بگریز آورده راه دیار هند در پیش گرفت
اما شاه محمد قلاتی آغاز مخالفت کرده دروازه های حصار را بر روی غازیان عالی تبار بسته جنود ظفر قرین قندهار را چون
نگین در میان گرفتند قرب سه ماه غازیان عالیجاه با آن طایفه گمراه مجادله میکردند روزی شاه محمد با سپاه بدنهاد
خود از قلعه بر سر ولی خلیفه ریخته در آن وان طلایه نمایان آن امیر عالیشان متفرق بودند اما جمعی از اهل جلادت ثبات
قدم نموده کوششهای مردانه کردند و از جانبین جمع کثیر کشته شدند چون آن گروه بی اقبال کاری از پیش نبردند
بقلعه معاودت نموده و با پیشتصواب حسین بیک ایجک و علی خاکی ظفر شعار بظاهر قندهار کوچ کرده روانه خراسان
شدند اما ولی خلیفه شاملو با سپاه و بلاد تبریز بعین او آمده بعد از جنگ بسیار بر آن حصار مستولی گشت
و درین سال شاه دین پناه و دارای جهان آرا شاهزاده عالمیان اسمعیل شفقت فرموده سلطان محمد
میرزا را طلب کرده نزد خود در ییلاق [illegible] نزول فرموده هم درین سال امرا و اعیان از کل مناهی توبه
کردند این قطعه در آن تاریخ وارد گشت   سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل   سوگند داد
توبه خیل سپاه دین را   تاریخ توبه دادن شد توبه نصوحا   سر آیتیست این مکرر مباش این را
براق خان بن سونجک سلطان بن ابوالخیر خان بن دولت شیخ اوغلان بن ایلچی اوغلان
بن قلاو اوغلن بن ابه خواجه بن [illegible] بن [illegible] خان بن شیبان بن جوجی بن چنگیز خان چون بهم قندرا از اولاد ابو سعید خان
گرفت و ولایت بیرون بخارا را از برهان سعید پسرزاده عبید خان انتزاع نموده بود و بولایت میانکال که حالا

بشاهرخیه اشتهار یافته از اولاد جانی بیک سلطان بود متصرف گشته و شهر سبز و قرشی را که با ولاد و قولاد و سلطان نیز
تعلق داشت از دست ایشان بیرون آورده و اهتمام نمود که نهری از آب شاهرخیه که میان تاشکند و سمرقند بر
دامنه بوادی وسیع پر علف که بجانب سمرقند واقع شده جاری سازد که چون در زمستان میانه تاشکند و
سمرقند بواسطه برف مسدود می شد و بیست هزار کس از مردم الوس او در صحرای مذکور قشلاق کرده با او
نزدیک باشند اتفاقاً بواسطه همین رجوع بجانب صحرای مذکور رفت و شب شراب عسل خورده و طعم سیر ناتی
نمود کرد و بیسر هیچ کار و بر روی زده در همان شب فرار کرده و نزد سلاطین حصار رفت براق خان بآن زخم در گذشت
مدت عمرش پنجاه و شش سال بود و مملکتش تاشکند و خاره و سمرقند و چهار دانگ بخارا بعد از موت او درویش
سلطان که پسر بزرگش بود خان شد با سلطان و امیر سلطان و خوارزم شاه سلطان و سایر برادران تابع وی
شدند چون خبر فوت براق خان بکاشغر رسید رشید خان حاکم آن دیار سپاه خود را جمع آورده متوجه اندجان گردید
زیرا که پدر براق خان سونجک سلطان جای از پدر رشید خان گرفته بود و برهان سعید نیز جمیع نواحی بخارا را
متصرف شده و حق نظر خان قزاق از ولایت فرق و قوبا بطمع تاشکند بحرکت آمد بعد از براق خان سکه و
خطبه بنام پیر محمد خان بن جانی بیک سلطان کردند بعد از آنکه وقتی پسران اسکندر خان صید خان و عبادالله
خان رشد تمام کرده پدر را که در کنج خمول آرمیده بامی ازدیاد بر آوردند و از بیرون می نهاده و مرکز دار بدجای خود
نایب می بود و بیاد و شاهی می برداشتند پیر محمد خان ناچار سکه بنام او زد
از افاضل سادات نامدار و از اعاظم نقبا و نجبا و علمای عالیمقدار جامع علوم نقلی و عقلی و مستجمع فضایل کمالات نفسانی
بود و مسقط الراس آنحضرت شوشتر است اما اکثر اوقات در مشاهد مقدسه با فاده علوم دینی و استفاده معارف
یقینی اشتغال داشته و چندی که در خدمت مجتهد الزمانی در عتبات عالیات افاده علوم نقلیه می نمود و در مراتب
کمالیه ایشان را حاصل شد افضل و اعلم ایشان صدارت پناه موما الیه بود بعد احضرت مجتهد الزمانی پیوسته در مجالس

بهشت آیین اظهار مناقب و فضایل و کمالات ایشان می نمودند و چون عزل امیر معز الدین محمد متحقق شد نواب سپهر رکاب
صدارت جمعی کمالات بصدد رحمان واشتند قرعه مشاورت با افاضل و ارکان دولت قاهره در میان انداخت هر کس بر
وفق مدعای خود کسی را تعیین میفرمود بنابرآنکه اوصاف او موجب توصیف مجتهد الزمانی فرع بسمع اشرف شده بود
قرار بر آنحضرت داده کس با حضار وی بشوشتر فرستاده بدرگاه عالمپناه طلب نموده منصب صدارت را بوی تفویض فرمود
فرمود مدعی الواقع کمالات صوری و معنوی ایشان را لایعد و لایحصی بود و حسن عبارت و لطف انشا نیز علاوه جامع
فضایل ساخته اند و در اکثر علوم تالیفات و تصنیفات دارند از جمله در زمانی که در عتبات عالیات در ملازمت مجتهد الزمانی
بوده اند موجب اشاره عالی آنحضرت رساله لطیفه که از مولفات ایشانست بافصح عبارات و الطف استعارات ترجمه
کرده اند و در علامات ظهور حضرت صاحب الامر علیه التحیة والسلام رساله تالیف فرموده بجلاء العیون مسمی ساخته اند
و اولاد سمعیه و عقلیه مرجو و آنحضرت احراز فرموده در این سال از عالم انتقال نمود
و تسلیه ذکر رفتن شاه دین پناه به تبریز و گرفتار شدن قاضی محمد جهد بیک انیس چون لشکر بیمار از طلیعه سپاه
رو به نهزام آورد و روزنامه قدوم این فصل طبیعت حیات گرفت   جو وی رفت و شد فصل آرد بهشت
ز دو پر ریاض بهشت   فلک سای شد سایبان سحاب   شهاب اش ز هر گوشه زرین طناب   در اوایل
فصل بهار شاه کامکار از قزوین بیرون آمده متوجه ییلاق شد چون قاضی محمد ولد قاضی مسافر عنان اختیار
نفس بر هیز کار داده و بر مسند خلافت تکیه زده و مرکب شهوت را بهر طرف در جولان آورده و درشتی اشعار
خود ساخته ترک و تاجیک را رنجانید و رمانید   درشتی همه پیش چون خارجین   سر و پایش خار
جو بیش کمین   جو بخل و حسد مایه دشمنی   جو حرص و طمع ناپسندیدنی   فرمان همایون بگرفتن او
صدور یافت و مولانا صبری در اوایل انعه گفته   سر فرعونیان قاضی محمد   که مصر ظلم را او بود بانی

۱۹۰

اگر با مدتی و دو سال و دیگران تسوم ؛ شد می تاریخ او فرعون ثانی ؛ آنحضرت از سهند کوچ کرده بجرانداب نزول
نموده و در آن اوان حیدر بیک افشن که حاکم آن جنبش بود گرفتار گشته باتفاق قاضی محمد در قلعه الموت محبوس شد
بعد از آن شاه عالم پناه با خیل و سپاه متوجه دولتخانه شدند سادات و قضات و موالی و اهالی باستقبال استعجال نمودند
و همه را بتقبیل انامل فیاض مفتخر و سرافراز گردانیدند و از کوچه خیابان خراسان در آمده در مستقر سریر سلطنت
و مرکز دایره خلافت دولت و سعادت نزول اجلال فرمودند بعد از آن بخانه فرود آمدند قزوین کرده مدتی در آن بلده فیض نشان
نمودند کامران میرزا ابن بابر پادشاه بن میرزا عمر شیخ بن سلطان ابوسعید میرزا بن سلطان محمد بن میرزا میرانشاه
بن امیر تیمور بعد از شکست برادر سالی چند در دیار کابل و غزنین سلطنت کرده و آخر بدست همایون پادشاه گرفتار
تخته مکحول گشته و در مکه معظمه ساکن شده در ذی حجه سال مذکور متوجه عالم آخرت گردید گفتار در قضایائی که در ماوراء النهر
واقع شده و جنگ اوزبکان با یکدیگر درین سال سلطان سعید بن ابوسعید خان بن کوچم خان باتفاق عبدالله خان
بن اسکندر خان بن جانی بیک سلطان با سپاه [illegible] متوجه تسخیر سمرقند شدند و آن بلده را قتل کردند
و در آن اوان شاه روش خان ولد براق خان که بوفور تجمل و حشمت و کثرت لشکر و وسعت مملکت از سلاطین اوزبک امتیاز
داشت با سپاه بسیار و عدت و اهبت بیشمار از تاشکند بیرون آمده بجهت محاربه سلطان سعید و عبدالله خان
کماشت و در موضع [illegible] سعید و با یکدیگر مقابله نمودند و بعد از کشش و کوشش روش خان مغلوب گشته
بجانب تاشکند گریخت سلطان سعید بر سمرقند مستولی گردید و عبدالله خان با سپاه فراوان روانه بخارا شد در آن
اوان برهان سعید خبر و شهید خان که حاکم آن دیار بود با جوانی [illegible] نهان بخانه جوان رفته و آن
نامرد را بقتل آورده و سرش را نزد عبدالله خان فرستاد و صباح سپاه بخارا مستعد شده خواستند که با عبدالله خان
جنگ کنند چون قتل برهان سعید معلوم کردند مجموع شهر را تسلیم کرده ملازم گردیدند وقایع متفرقه درین سال

شاه وردی

شاه وردی سلطان بیات با سپاه قراباغ عازم گرجستان شدند سلاطین از خوف بجو و عالم سوز پناه بکوههای بلند بردند
غازیان تمام ولایت کورسی و سوره و برات علی را غارت کرده مواضع و مساکن ایشان را ویران ساختند و انجار [illegible]
بامواشی [illegible] رسیده از بیخ برکندند و مظفر و منصور با غنایم نامحصور بکنجه معاودت کردند در آن اوان شاه دین پناه
در تبریز بود و [illegible] ذو القدر که برسالت روم رفته بود بدرگاه عالم پناه آمده تحف بسیار و تبرکات بیشمار که قیصر
فرستاده بود بگذرانید محمد شرف الدین اوغلی تکلو والی هرات درین سال ازین عالم انتقال نمود شاه دین پناه
امارت او را به پسرش قزاق عنایت نمود درین سال دوست خان با یونس خان جنگ کرده غالب آمد و بخوارزم متوجه
گردید و یونس خان باتفاق برادر خود پهلوان قلی سلطان بقزوین آمد روز شنبه یازدهم رجب بعتبه بوسی رسیدند و آن
خوارزمیه تاریخ واقع شده سنه خمس ستین و تسعمایه ذکر محاربه نمودن غازیان با ایماق ترکمان
درین سال ایماق ترکمان با جمعی مردمان ایلیان بحوالی استرآباد آمده و بغایت ولایت فرمان داده و جنود آن مرده و آتش
آشوب افروختند و توپ خوف و هراس بر باره و اساس قلعه ثبات ابراهیم خان ذو القدر بکار کرده آمده و تیرباران [illegible]
سپر صبر و تحمل او را پاره پاره ساخت و بعجز و انکسار احوال برای شاه دین پناه معروض داشت بنابران فرمان قضا
جریان صدور یافت که شاهقلی خلیفه مهردار و بدر خان استاجلو بالمغار استرآباد روند و دفع ابا کنند ایشان حسب
الحکم در بیست و دوم شعبان با سپاه فراوان از قزوین بیرون رفتند و سایر امرا چون یادگار محمد ترکمان و حسن بیک
اوغلی و قاسم بیک [illegible] اوغلی و احمد بیک قیا اوغلی با ایشان ملحق گشته روانه آن دیار شدند و ایماق ترکمان چون
توجه ایشان را استماع نمودند خانه کوچ را انداخته فرار اختیار نمودند و غازیان الوس ویرا غارت کردند و در ایلغار [illegible]
نمودند و در آن اثنا ایماق ترکمان با فوجی جاهلان کمینگاه انجام نمایان شدند و دست بجنگ بردند چون عساکر بهرام انتقام
بالمغار تمام آمده بودند اسپان ایشان مانده بودند فرو مانده اسپان جولان همه چو اسپان
شطرنج بی جان همه بنا بر آنکه التهاب نیران مقاتله تا شب هنگام امتداد یافت ایماق ترکمان معلوم کرده که

کاری نخواهد ساخت بقصد ایلغار رفته قطاری شتر که در راه بود گرفته روانه قبول خود گردید روز دیگر لشکران نواحی
را جمع کرده بجنگ آمد چون غازیان اسپان شان که خسته و نداخته بودند یکبار سوار شده بروی حمله نمودند وی جهت نجات
از نوک امعی تیر و اندام خلاص شده راه فرار پیش گرفت ترکمانان ازین جنگ متوهم گشته راه خوارزم پیش گرفتند نزد
علی سلطان رفته ازوی مدد طلب نمود و امرای عالی تبار بطرف اتراک ایلغار کردند در آن بیابان از تف آفتاب جهانتاب
گندم در خوشه مانند سپند در آتش میسوخت و خوشه گندم مانند عقیق می شد   هوایش چو آه ستمدیده گرم
ز گرمیش سنگ چون موم نرم   چو تابه زمین آتش افشان درو   چو ماهی شده مار بریان درو   اگر مردم
نشستی لئیم   فرو ریختی همچو سیماب سیم   در اثنای ایلغار شاه‌قلی خلیفه مهردار را که سردار سپاه بود
توپچی دست داده در شب سه شنبه هژدهم رمضان درگذشت امرا سخن مهردار را قبول نکرده هر کدام برای خود
عمل می نمودند بعد از چند روز سپاه عالم سوز در آن بیابان بواسطه تاخت الوس ترکمانان اسپان خود را مانده
کردند خبر آمد که علی سلطان برادر دین محمد حقوق انعام و احسان شاه دین پناه را فراموش کرده با لشکر گران
از خوارزم به امید مدد ترکمانان بدین حوالی می آمد مهدر خان چون بدین حال اطلاع یافت بعزم آنکه دستبردی
نماید برایشان روان شد علی سلطان از غایت عجز خندقی در کنار اردوی خود کنده بود و جوالها را از ریگ
و گل انباشته و تیر انداز و توپ انداز نهاده و تفنگچی نزاع نشانده قلعه مستحکم ساخته بود و امرا آغاز جنگ کردند جوانان تیز جنگ
و مردان با نام و ننگ حمله کردند آتش جنگ بالا گرفت چون غازیان بر کنار خندق رسیدند اوزبکان از اندرون
بتیر و تفنگ گرفتند   زانبوه تفنگ برق جستن گرفت   از آن برق تا لمعه گسستن گرفت
ز ابروی خوبان کمان یاد کرد   ز هر گوشه فتنه بنیاد کرد   ز پیکان سنان رنج بسیار داشت
چو خاری که از غنچه آزار داشت   در این اثنا اکثر اسپان ترکمانان یاد و بیست نفر از دلاوران از قفای ایشان لشکر در
آمده هر چند امرا مهدر خان گفتند که جمعی را دفع اوزبکان فرمایند قبول نکرد و ابای ترکمان از عقب کشته در آمدند

بر تیره

تنبیه نمود   کشیده کمان و ندیم از کمان   بر آمد فغان از زمین و زمان   ز پیکان خونین اله رخشان
شده و   بدینگونه بس بدخشان شده   برون جست مرغ از خدنگ کمان   عقاب شکاری گرفت آسمان
غازیان از ضرب تیر ترکمانان بر سر سواران بختنه و قلب را منقلب ساختند در آن اثنا رستم خان با جمعی غازیان
جرار از خندق گذشته بمیان اردوی اوزبکان در آمده و علی سلطان مضطرب و داعیه نمود که فرار نماید قضا را تفنگی
بر بهرستم خان خورده و کشته گردید اوزبکان چیره شدند یکبار تفنگ و تیر بر سر غازیان ریختند امرای
چون موجی و بحر زخمی رفته بودند شکست خورده خود را آب گرگان انداختند و جمع کثیری غریق گرداب فنا شدند
آب که سبب حیات است موجب هلاک ایشان شده و زلال که نهال از فیض او سبز شود درخت عمر ایشان را از پای
در آورد و قرب هزار جوان چون سرو روان و گل خندان بیک وزیدن باد خزان بخاک و خون غلطان شدند
و بسیاری از اسپان کشتی رفتار و استران نهنگ پیکار با زینهای زرین و جلهای رنگین از دست صاحب
رها و رکاب از پای راکب جدا افتاده سر در صحرا نهاده و هیچ ندیدند ابراهیم خان و بعضی سواران کشته شده و بدی
خان و یادگار محمد ترکمان دستگیر شدند و حسن بیک فتح اوغلی با جمعی غازیان بسلامت بیرون رفته بدیغان
آمدند و علی سلطان از چنان مقام بطرف خوارزم معاودت نمود   **گفتار در فتح قلعه قندهار بدست امرای**
نامدار و شاهزاده عالی تبار در زمان اوان که همایون پادشاه بدرگاه شاه دین پناه آمده قرار داده که چون ولایت
هندوستان بار دیگر متصرف وی در آید قندهار را بملازمان شاه دین پناه تسلیم نماید چون همایون پادشاه
بعد از چندگاه مبرادی باز مستولی شد هم در آن اوقات شاه بستو و صفات از دار غرور بدار سرور انتقال
نمود و فرزندش جلال الدین اکبر قایم مقام گردید بنابر آن حکم شد که سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا و علی
سلطان والی شیراز با جمعی از دلیران دشمن کش فتح قلعه قندهار را پیش نهاد همت سازند همگنان اطاعت
حکم واجب الاذعان بصوب آن دیار توجه نمودند چون حوالی قندهار محل نزول شاهزاده عالی تبار و امرای

نامدار گردید و غازیان مرد آزمای و میر جنگان قلعه گشای آغاز محاربه کردند شاه محمد قلاتی که از قبل جلال الدین اکبر
کوتوال حصار بود آغاز شجاعت و دلاوری کرده به منع و دفع مشغول گردید کوشش بسیار نمود و چون مدت مدید
حال برین منوال بود آخر عاجز گشته از قلعه فرود آمده و مفاتیح حصار را سپرده روانه درگاه گردید و سلطان
حسین میرزا در آن دیار ساکن گشته دیگر امرا به الکای خود متوجه گشتند **وقایع متنوعه** در شب دوشنبه بیست و
سیوم جمادی الاول سیل به قزوین آمده دروازه ابهر را آب برد و قریب دو هزار خانه را خراب کرد هم درین سال
شاه دین پناه از دولتخانه کهنه به دولتخانه نو انتقال نمود مولانا محتشم در تاریخ اتمام دولتخانه نو گفته در یک
مصراع دو تاریخ **ع** بهشت برین است و خیر المنازل * **قتل آتابای ترکمان** چون آتابای ترکمان بر غازیان غالب
آمد دختر خواجه محمد ولد خواجه مظفر بتکچی را در حباله خود آورده ملازمان خواجه محمد چنین می‌گفته نوکر شدند در آن
اثنا اتفاق با خواتون نمودند که وی را به قتل آورند اما بدین خبر اطلاع یافته محب علی و رفقای او را طلبیده با ایشان
گفته که شما کشتن من اتفاق نموده اید زود باشد که به غضب گرفتار خواهید شد ایشان از بیم جان قسم یاد نمودند
که این خبر که شما شنوده اید غیر واقع است بعد از آن ترسان و لرزان از پیش وی بیرون آمدند و با منکوحه وی
گفتند که وی چنین گفت آن شیر زن گفت که باید که در فلان محل اسب چند حاضر ساخته در خیمه ابا رفتند و
پاسبانان از بیم باران شدها بر سر خود انداخته به خواب رفته بودند ایشان با هم گفتند که کدام یک بر دفع آن
مرد کامی رود محب علی از غایت پردلی و پهلوانی در خرگاه درآمد ابا را در خواب یافت به یک ضرب شمشیر
سرش را از بدن جدا ساخت آن سر را برداشته با تفاق از خیمه بیرون آمده خود را به پاسبان رسانیدند مانند
برق و باد روانه استرآباد گردیدند و آن سر را در قزوین به درگاه شاه ظفر قرین آوردند
درین سال جناب فضایل مآب حاوی المنقول و المعقول جامع الفروع و الاصول شیخ زین الدین جبل عاملی شهید
گشت سبب شهادت آنحضرت آنکه جمعی از اهل سنت به رستم پاشا وزیر اعظم خواندگار گفتند که شیخ زین الدین

دعوی اجتهاد کرده و بسیاری از علمای اهل سنت نزد او آمده مطالعه کتب امامیه می‌کنند غرض ایشان رفض و مشتبه گشت
در یکی کفر محض است رستم پاشا کس به طلب آنحضرت فرستاده در سالی که آن افضل فقهای دوران در مکه
بود او را گرفته به اسلامبول می‌بردند بی آنکه به عرض سلطان سلیمان رسانند وی را شهید ساختند **بیت** او که
عالم بود که برخاست از جهان * بی کوه کی قرار پذیرد بنای خاک * تب لرزه یافت پیکر خاک از فراق او
هم مرقد مقدس او شد شفای خاک * از جمله تصانیف او شرح شرایع شرح لمعه شرح نفلیه شرح الفیه
قواعد بطریق قواعد شیخ شهید رساله اسرار الصلوة رساله مناسک حج رساله در حرمت غیبت **کشف زدر**
وقایع سنه ست و ستین و تسعمایه درین سال سلطان سلیمان پادشاه روم سلطان بایزید را از حکومت
کوتاهیه معزول ساخت و ایالت آن دیار را به فرزند بزرگش سلطان سلیم که در قونیه بود رجوع نمود و چون
سلطان بایزید اخبار سلطنت و اقتدار عنایت و شفقت پدر نامدار در باره برادر استماع نمود نقد اخوت
بشوایب بغض و حسد مشوش ساخت و مورد صفای عقیدت را به خاشاک خداع و مکیدت مکدر کرده تیغ
خیالات فاسده و تصورات باطل در عرصه دماغ او جای گرفت و شعار خلاف برادر در اطراف و جوانب
ظاهر کرد و اموال بسیار بر عامه و رجال تفرقه کرده در اندک زمانی جنود عظیم ترتیب داده چون آتش
در زمین و مانند شمشیر برهنه بعد از اجتماع سپاه و جران دفع سلطان سلیم به طرف قونیه در حرکت آمد
و غافل از آنکه هر گرا اقبال یاور نباشد دل شود و سعادت به نحوست عوض کرده و بسیاری مال و انبوهی رجال
نفع نیابد سخن مروان حمار است اذا انقضی مدت لم ینفع عدد و چون این خبر در آن دیار شایع شد سلطان سلیم
از استماع این واقعه متاثر گردیده مردمان سخندان نزد سلطان سلیمان فرستاده و این واقعه مذکور را
معروض داشت اما از استماع این ترک ادب عقوق پادشاه عالی حسب در حرکت آمده حکم کرد که احمد پاشا
امیر الامرای اناطولی که فرهاد پادشاهی فرمان فرمای قرمان و علی پاشا ذو القدر با لشکر کوچ یکدیگر گردیده

عفریت

بکار عفریت منظر اهرمن دیدار به چپیل ایلغار بدان دیار روند و سلطان بایزید را گرفته بزاویه عدم ساکن
رسانند چون ایشان بحوالی قونیه رسیدند سلطان سلیم از قلعه بیرون آمده با ایشان پیوست و در کنار شهر در برابر
سلطان بایزید صف سپاه بیاراست الکا فوجی از ره میان جلادت شعار از طرف سلطان بایزید بر سپاه
سلطان سلیم تاختند و صدای گیر و دار بدور گنبد دوار انداختند ایشان نیز بمدافعه در آمده آغاز مقابله نمودند
و از بوارق سیوف و صواعق سهام چو بهای خون میان معرکه روان شد **بیت** ز خون دشت دریا برآمد
بهم ‖ زمین از ره گرد شد برون و ابو یم ‖ آفتاب جهانتاب از سهم تیر پرتاب جوشن سحاب پوشیده و تیغ
توگوار از خوف دلاوران میدان رزمگاه سپر در سر کشیده همان روز از صبح تا رواح آتش جدال و قتال اشتعال
اما قلم تقدیر بر لوح قضا رقم خلاف سلطان بایزید می نگاشت و هشت هزار سوار و پیاده از طرفین بقتل آمده
بعد از آنکه خورشید خنجر گذار بجانب مغرب رایت عزیمت برافراشت **مث** شب تیره چون شاه خورشید چهر ‖
فرو و آمد از سبز خنگ سپهر ‖ فرو ماند در شب چراغ سپهر ‖ که نتوان ز هم نیک و بد فرق کرد ‖ فرود
آمد از دو جانب سپاه ‖ چو شیر ژیان سر بسر کینه خواه ‖ چو از کوه سر زد و لمعه آفتاب ‖ سر فتنه جویان
در آمد بخواب ‖ تنک جامه را چرخ در نیل زد ‖ سنان خنجر خورشید را میل زد ‖ علی الصباح مردان
هر دو لشکر و گروهان هر دو کشور دست بگرز و خنجر بردند آن روز سلطان بایزید تیغ خون افشان و سنان
ثعبان نشان را چنگی نمود که داستان رستم و دستان و اسفندیار در طاق نسیان ماند میمنه و میسره سلطان
سلیم را مغلوب گردانید چنانچه گریختگان تا استنبول هیچ جا قرار نگرفتند اما سلطان سلیم الکا قلب بر قول سلطان
بایزید حمله آورده و بسنگ تفرقه در شیشه خانه جمعیت ایشان انداخت و شکست بر پرچم رایت سلطان بایزید و هم
سر خویش گرفته بطرف اماسیه گریخت چون بمقصد رسید سه نفر از ملازمان معتبر خود را کشته سرهای آن را
باعرضه داشت نزد سلطان سلیمان فرستاد مضمون آنکه مرا بر مخالفت تحریک نموده بودند و از دشمنی ناپسندیده

که باعث

که باعث بران جهل و غرور بود و از آن پشیمان گشته انگشت ندامت بدندان گزیدم اگر عاطفت آنحضرت شامل حال
این فقیر گشته نقوش این جرائم را بزلال عفو شویند قدم از سر ساخته متوجه درگاه میگردم سلطان سلیمان
عرضه او را قبول نکرده و بار دیگر سپاه سنگین از روی خشم و کین بدفع وی ارسال نمود سلطان بایزید از
توجه آن سپاه آگاه گردید راه فرار پیش گرفت کوچ بر کوچ از روم آمد تا بشاکه حاکم آن دیار بود و یکی از
مخصوصان خود را با تحف بسیار باستقبال آن شاهزاده عالی تبار روان گردانید سلطان بایزید در ان حوالی
نزول نمود و بعد از چند روز اسکندر پاشا با چهل هزار سوار جرار بحکم خواندگار بایلغار رسید بالضرورة سلطان بایزید
احمال و اثقال در ان نواحی گذاشته از بیم جان با ده هزار کس از معتمدان راه فرار پیش گرفت و دو روز با
واقعی سیف الدین و سایر شجاعان جنگ کنان و گریزان از معرکه سالم بیرون آوردند اسکندر پاشا تا وان
وان نیز تعاقب نمود سلطان بایزید بعد از طی مسالک به ایروان رسید حاکم آن ولایت شاه قلی سلطان استاجلو
از قدوم او آگاه گردید قاصدی بدرگاه شاه دین پناه فرستاد و حامل این عرضه چون بقزوین آمد مضمون عرض
شاه دین پناه رسید آنحضرت حسن بیک یوزباشی را با تحفهای بسیار نزد شاهزاده عالی تبار ارسال نمود
سلطان بایزید متوجه درگاه شاه دین پناه گردیده رایات نصرت آیات بصوب عراق برافراخت و چون
بلده تبریز رسید امیر غیب بیک استاجلو که حاکم آن دیار بود باتفاق سادات عظام و نقبای کرام
و اشراف اکابر و سوقیه و اصناف از برای استقبال بیرون آمده غلبه و انبوه تمام داشت و کوه را فرو گرفت
و در مضایق طرق ازدحام خلایق چندان بود که در هیچ عید و نوروز تا غایت آن روز کس نشان نموده بود
و قیصریه و بازارها را آیین بسته بودند و مغنیان و مطربان بلطافت آوازه و نغمات و نوازش و نقرات و
تا اوج گردون بر آوردند سلطان بایزید بقیصریه در آمد بهیچ طرف نگاه نکرده متوجه میان دو کوشک
است خود و بعد از ان در چرنداب نزول فرمود و بعد از چند روز بطرف مطلب توجه نمود وقایع متفرقه

درین سال سلطان سلیمان پادشاه روم سنان بیک را که در قانون جهنی و پیشکیر شتم بود نشاه دین پناه
ویرا آزاد کرده تبرکات خوب و پیلاکات مرغوب ارسال فرمود و سخنان محبت انگیز و مودت آمیز پیغام داد و فوت
مولانا ابو الحسن قدس الله مولانا احمد ابیوردی که در فضیلت جامع علوم و اقسام حکمیات و مجمع انواع فضایل و کمالات
بود از علو فطرت خوش طبعی بود بی نظیر و در مولویت و حسن عبارت بی عدیل و کوش دکردان ایام بجواهر فضایلش مزین
بیت ز دورکه عالی علمش عجوبه مدرکه قاصر :: زکنه آیت فضلش نفوس ناطقه مضطر :: حدت فهم و سرعت انتقالش
بمثابه بود که هیچکس از علمای اعلام را با او مجال مباحثه نبود که گاهی تنگیک خاطرش بود و مدرکه موافق الزام گاهی
اشکال منطقش گشته ناطقه در مذاق افهام درین سال در روز یک شنبه بیست و ششم رمضان اعلم علمای
دوران از سرای غرور بجاوای سرور خرامید از جمله تصانیف اثبات واجب و روضة الجنان و در حکمت رساله
منطق و شرح فرایض نصیر و میراث متن شوارق و بر کلام حاشیه و بر کلام راقم حروف ذره بمقدار نزد آن بزرگوار
مطالعه شرح تجرید نمود

گفتار در وقایع سنه سبع و ستین و تسعمایه

چون سلطان بایزید بحوالی قزوین رسید
معصوم بیک صفوی که وکالت حضرت شاه دین پناه داشت با اعاظم امرا مثل سید بیک کمونه و سونوبیک قورچی باشی
و علی قلی خلیفه مهردار باستقبال مبادرت نمودند سلطان بایزید با جنودی چون سد سدید همه با اسلحه جنگ تیر و
شمشیر و تفنگ با اسبان تازی بمیدان قزوین در آمدند شاه دین پناه سپاه را در جایگاه گذاشته با قورچی
باشی و حسین بیک قورچی تیر و کمان و دو سه دیگر از مقربان الجلال از غلبه اندیشه نمود سلطان بایزید از سمند فرود آمده بر فتار
بزیر آمده پادشاه دین پناه مصافحه نمود انگاه باتفاق بدرگاه آمدند و در جنب یکدیگر نشستند بعد از چند روز
شاه دین پناه جشن عظیم در جهان میدان ترتیب داده سلطان بایزید را طلب نموده اعزاز و احترام او بجای
آورده و مقرر باشیش را در محال مناسب جای داده و بعد از اکل و شرب ده هزار تومان از نقد و جنس بدو مکرمت
نمود شاه دین پناه در صدد درخواه گناه او گشته اقچه سقال علی قاجار را همراه سنان بیک که از نزد خواندگار

اتن بود

آمده بود روانه سلطان سلیمان گردانید و از شستی آقای ذو القدر را مصحوب ورارق بیک روانه سلطان
سلیم گردانید حاصل پیغام سخن آنکه بعد ازین میان شاه و سلطان بایزید موافقت مسلوک افتد و بنیان مصادقت تأکید
یابد و آئینه ضمایر جانبین از زنگ مخاصمت زدوده آید و در اثنای این حال سلطان بایزید بسبب بخت تیره روز
بافه مردمان شریر بدآموز از طریق صواب بدر رفته خواست بدست دوستی ریاض و شیمی را سیراب گرداند
و در شربت اخلاص زهر نفاق بمذاق رساند قراغرلو و محمود جرکس که از محرمان آن ناکس بودند عذر آن غدار را
بعرض شاه دین پناه رسانیدند سلطان بایزید بران اطلاع یافته در شب ایشان را بقتل آورده و بواسطه آن از ما
شعله وحشت می افروخت و از آتش عداوت اسباب محبت و الفت را میسوخت با آنکه عرب محمد طرازونی که در خدمت
سلطان بایزید می بود در روزی که شاه دین پناه با سلطان بایزید در باغ میگردید فوراً بشاه دین پناه رسانید
گفت دو کلوب العرض در مردم نواب علی او را بدیوانخانه وعن نمود سلطان بایزید ازین خبر دار گردیده آن
فقیر را بقتل آورد چون شاه دین پناه از قتل او اطلاع یافت بالضروره بفکر دفع ایشان افتاد چون اثر ملال
انحضرت بر همگنان ظاهر گشت نماز شام جمعه عوام بدرخانه هجوم آوردند و آغاز طعن و لعن کرده سنگ بر در
بام او انداختند هر چند این معنی موافق مزاج اشرف نبود چون امرای اختیاری او واقع شده بود دیگران جماعت
انقیادی بنا برین صباح جمعه بعضی امرا منزل او را و برا بقرزندان و دستور مقرر دولتخانه آوردند و عصر آن روز
مسلوب الاختیار ساخته ملازمان معتمد او را چون لله پاشا و فرخ بیک و سنان میراخور و عیسی چلبی تنگمر و خواجه عنبر
و غیرهم را بقتل آوردند و اورخان پسر بزرگ او را با حسن بیک و سلطان محمود و معصوم بیک و سلطان محمد
بقورچی باشی و سلطان عبدالله و امیر سید شریف سپردند و خودش را در اندرون دولتخانه محافظت کردند
و قورچیان بر وکما شتند

جنگ کردن غازیان با اوزبکان و شکست یافتن ایشان

درین سال تاخ
تورخان با جمعی اوزبکان بفرمان علی سلطان بخشی بور آمدند تا آن دیار را غارت کنند بدایق سلطان قاجار

وملکان اوغلی ذوالفقار با فوجی از غازیان جوشن پوش در مبلغ آن قوم مدبر اختر از شهر بدر رفتند و دلاوران جنگجوی وامرا
شدند چون بآن جمع چون رسیدند آغاز جنگ کردند بعد از کوشش از طرفین و اشتعال نایره حرب دشمن سپاه قزلباش
بر اوزبکان بدمعاش غالب آمده سارو قور غازیان با جمع کثیر از اوزبکان بقتل آوردند بعضی از ایشان از بیم جان
خود را در کارزیرها انداختند غازیان ایشان را از آنجا بیرون آورده براه عدم فرستادند

درین سال در اوایل رمضان مزاج اقدس شاه دین پناه انحراف پیدا کرده بعد از دو ماه صحت مبدل گشته
و سوم شانزده حیات تازه و سروری بی اندازه دست داد و زنگ غم و وحشت از روی آیینه دلها زدوده گشت و رنج ناتوانی
باعدا دین و دولت انتقال کرد و عرض همایون از عارضه که نصیب دشمنان باد شفا یافت   ماه ملک
از محاق بیرون شد   روزگار جهان همایون شد   خرمی در رکاب عیسی گشت   برغمی همعنان قارون
شد   یوسف از قعر چه خلاصی یافت   یونس از بطن حوت بیرون شد   اختر سعد بخت کرد طلوع   طالع
روزگار میمون شد   هم درین سال عیسی خان پسر لوند بیک حاکم گرجستان بسعادت اسلام رسیده منظور نظر
کیمیا اثر آنحضرت گردید   ذکر جنگ کردن الله شاه وردی سلطان
زیاد اوغلی با حکام گرجستان و کشته شدن گرکین درین سال سماون حاکم گرجستان باتفاق گرکین ولد لوند بیک برجه
یورش تفلیس بحوالی گرجی آمدند و باطراف ولایت گرجستان فرستاده عساکر آن دیار را طلب نمودند باندک زمانی چندان
مردان آراسته و جوانان نوخاسته در آنجا مجتمع شدند که دیده گردون پیر در ازمنه سابقه و قرون ماضیه در آن دیار
نظیر نیاورده بود و چون خبر ایشان بسمع شاه وردی سلطان رسید از گنجه بیرون آمده با لشکر قراباغ متوجه دفع و قلع
دشمنان بی ایمان شد و فوجی را استقلال گردانیده ایشان خندقی را که گرجیان در دور بند کنده بودند پر کرده خبر را بسلطان
فرستادند و سی نفر از خندق گذشته بسرعت تمام بجانب ایشان نهضت فرمود و در موضع
باینان رسیدند غازیان نیاز خویش بحضرت واجب الوجود مرجوع گردانیده گفتند ربنا افرغ علینا و ثبت

اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین و خرجیان با ایشان جلو انداختند و از جانب سماون و گرکین از دلاوران معرکه کین
و سرهنگان تیغ صلابت آیین دست به تیر و کمان و سنان بردند   ز هر گوشه رستم دلان کمان کشیده گشادند
تیر از کمان   آخر غازیان ظفر صولت و نهنگان دریای جلادت مجموع آن گبران بی سعادت را از پشت زین
بر روی زمین انداختند درین اثنا شاه وردی سلطان و لشکر قلب با ایشان تاختند گبران بی آنکه جنگ نمودند
فرار نمودند   ولی عاقبت چرخ حالی نبرد   ز خیل مخالف برآورد گرد   در افتاده گبران جابجا
عنان   یکی از خدنگ و دگر از سنان   یکی را دل از زخم پیکان فکار   بخون غرقه چون غنچه از نوک
خار   گرکین چون روباه گرگین که از شیر غرین گریزد بوادی فرار شتافت جز بران لشکر قاجار آن سگ عصیان
نابکار را تبر ساختند یک یک را که هم روش الشیاطین بر خاک مذلت انداختند گرکین را با هزار نفر از کفار بقتل
آوردند و ضمنه بیک را که از امرای معتبر گرجستان بود با جمعی از نامداران دستگیر کرده بشاه دین پناه فرستادند و
سماون با اندکی از گرجیان از آن معرکه خلاص شده بطرف کوری رفت و شاه وردی سلطان زیاد اوغلی با غنایم
بسیار بجانب گنجه معاودت نمود و چون لوند این خبر را شنید از تنور سینه شعله آتش بفلک اثیر رسانید و از فواره
دیده آب خونین بر خاک ریخت و مجموع گرجیان پلاس ماتم پوشیدند   و درین سال قشلاق و
ییلاق در قزوین واقع شد و درین سال ایلچیان سلطان سلیمان بعد از قدوم ایشان علی پاشا حاکم ارضروم حسن آقا
قاپوچی باشی که از جمله محرمان و معتمدان او بود با مخصصه و شش و درسنه شصت و دوم رجب بقزوین آمده
تحف و ضنوقات و مرصع آلات چون کمر شمشیر و کمر خنجر و اقمشه نفیس چون خنگ و بسیاری از نفایس گذرانیده امرا
کبار و مقربان نامدار بدیدن او رفتند و تهنیت قدوم گفتند بعد از چند روز شاه دین پناه در بارگاه جلوس
که غیرت فرمای طارم گردون بود نشست و در بارگاه جهان پناه را بفروغ طلعت شاهزادگان رشید
و دیدار مشتری آثار آراسته بود و امرای حضرت و ارکان دولت در محل خود آرام گرفته   نشستند

شهزادگان کرد و شاه چو عقد ثریا بر اطراف ماه نشستند و چون بندگان کمین امیر و وزیر از یسار و
یمین همه آن جایان گردن فراز سر افکنده پیش از طریق نیاز ندیمان سنجیده خوش کلام
فرو بسته لب از سر احترام یلان مرصع کمر سر بسر بخدمت همه ایستاده بکمر علی پاشا در حسن اقدام باعزاز
واکرام تمام در آورده شاه دین پناه با ایلچیان کمین پادشاهان ذوالاقتدار و خسروان عالی تبار ملاقات نموده
بعد از نقل کلمات محبت آمیز و الفاظ مودت انگیز زنگ زدوده از مرآت خاطر ایشان بزدوده و بعد از فراغ مجلس
طعام باعزاز و احترام بوثاق خود معاودت نمودند بعد از چند ماه خسرو عالیجاه ایشان را اسپان تازی رفتار با زینهای
زرنگار و خلعتهای فاخر و انعامهای وافر ارزانی داشت جعفر بیک استاجلو را که در سلک امرا منتظم بود با ایلچی
ترکی همراه ایشان بروم فرستاد **متوفیات** میرزا اشرف ولد قاضی جهان قزوینی وکیل شاه دین پناه بود
جامع اقسام علوم و مستجمع انواع فضایل و کمالات فی الواقع بهر نوع فضیلت و استعدادی که والد ماجد وی
اتصاف داشت او زیاده و ازان حیثیات و فضایل بود با دیگر کمالات بکار شاه او نسبت بپدر زیاده و فطرتش
عالیتر افتاده و سلیقه اش بسیار شعر موافق بوده در شاعری و سخنوری یگانه آفاق گشته در زمانی که والد ماجد وی
متقلد منصب وزارت بوده وی بنیابت آنحضرت بانتظام مهام جمهور را تمام انتظام داشت و صاحب قلم بوده
بملازمت شاه دین پناه کمتر تردد می نموده و الدهشیار از رهگذار وی آزرده خاطر بوده مجملا نقیضی از ذوات فایض
البرکات میرزا اشرف جهان را بود خلطت و مصاحبت مولانا فضیل عیال بود که جانشت واتک و بر جهانیان
ظاهر است رستم پاشا وزیر اعظم سلطان سلیمان پادشاه روم که دختر زاده اش بود در یازدهم شوال باجل
طبیعی در گذشت و مال بیقیاس گذاشت علی پاشا بجای رستم پاشا وزیر اعظم گشت
تسع و ستین و تسعمایه در این سال ولی بیک یساول باشی استاجلو که برسالت روم رفته بود همراه ایلچی خواندگار
خسرو پاشا که حاکم وان و علی آقای قاپوچی باشی پادشاه وقت نعمت روز پنجشنبه چهاردهم ذی قعده بقزوین در آمدند

روز پنجشنبه

روز پنجشنبه هفدهم ماه مذکور در باغ سعادت آباد بسعادت بساط بوسی سرافراز شدند و کتابتی که بخط خواندگار
او در رو بودند گذرانیدند و انوار عاطفت شاهی بر ایشان تافت و چون فرخ زاد بیک را قبل ازین فرستاده
بودند و بخواندکار پیمان کرده بودند که هر کس از جانبین ملتجی شود او را گرفته بسپارند بنابران در روز
پنجشنبه بیست و یکم ذی قعده سلطان بایزید را با اولاد بحسب استدعای خواندگار تسلیم ایشان کرده ایشان
همه را گردن زدند و در تاریخ آن واقعه گفته اند **ع** پنج کم از زمره عثمانیان و ایلچیان مذکور با جماعتی که از آن
بروم معاودت نمودند **بیت** گر عدل و عقلت خلق را زفیان بود آسوده کی اعدای دین را سر بی تیغ
کردن کردی زسر نی دست توار و خبر تیغ تو آلوده کی **وقایع متنوعه** در این سال در هفدهم شهر ربیع
الثانی داود بیک ولد لوند اسمان با جمعی از ناموران از گرجستان بقزوین آمده مسلمان گردید شاه دین پناه
حکومت تفلیس بوی عنایت نمودند در این سال علی سلطان اوزبک بعضی از الکای خراسان را تاخته بجانب
خوارزم معاودت نمود و در این سال قزاق برادر خود حسین قلی را بتاخت ولایت هزاره فرستاده و ایشان
آنجا را تاخته کوچ شده و اموال بسیار گرفته بهراة معاودت نمودند و قرب سه هزار اسپ بسفر ایشان تلف
شد و در این سال شاهزاده سلطان محمد خان شاه اسمعیل که همشیره اعیانی شاه دین پناه بود در شب
چهارشنبه چهاردهم جمادی الاول بعالم آخرت انتقال نمود و ولادتش در سنه خمس و عشرین و تسعمایه
سنه سبعین و تسعمایه گرفتار شدن عیسی خان ولد لوند بیک وی بمرتبه ارجمند رسیده و مقدم بر تمام امرای آن
دولت می نشست و هر ساله مبلغ شش هزار تومان الکا و انعامات در وجه او مقرر گشته بود و اتفاقا باغوا و اضلال
بعضی از مشرکان مکار و خدعه و تلبیس ملحدان کفار رقم خذلان و ادبار از دین اسلام بر ناصیه اعتقاد خود
کشیده و من یرتدد عن دینه فهو کافر مکار مصداق
گردید و داعیه فرار نمود یکی از ملازمان محرم او این قضیه را بشاه دین پناه معروض داشت بنابران آن خرجیا

شنبه بیست و ششم ربیع الثانی او را دستگیر کرده بقلعه الموت فرستادند هم درین سال سلطان سلیمان پادشاه
روم الیاس بیک را که از جمله ملازمانش بود با تحفهای خوب و تبرکات مرغوب از انجمله پانصد هزار اشرفی که سی
هزار تومان و چهل اسپ بود با جلهای مخمل و زربفت و زینهای مرصع در میان ایشان اسپ کمیتی بود باد پیمای که بگاه سرعت
آتش وار ربتی بالا گیرد و آب کردار ز بالا بنشیب آید   بشکل آب بود چون فرو رود بنشیب   بسیر باد بود چون
برآید از بالا   زهر دو هیئت اندر رو غایت خرم   زدیده مهره افعی برون کشد ز نوا   مگر بپایه او برنشانده نقش
نقشاید   وگر نه کی بغبارش رسد سوار دگا   زمانه سیری کامروز بش ارمز انگیزی   بعالمیت برد کاوزه
بود فرود   وایلچیان در نوزدهم صفر بقزوین رسیده فرامراخبر وصول ایشانرا بعرض رسانیدند شاه دین پناه
در بارگاه قرار گرفته ایلچیان تحف گذرانیدند شاه دین پناه مجموع شاهزادگان و حضرات و کافه طبقات و کل
واشراف قورچیانرا اعلی اختلاف درجاتهم از نفایس منسوجات اشرفی اعنایت نمود و سلاطین اوزبکیه که در ماوراء النهر
بودند مثل پیر محمد خان حاکم بلخ و عبدالله خان والی بخارا و سلطان سعید حاکم سمرقند انواع ارمغان ارسال
نمود   درین سال امیر تقی الدین محمد از صدارت معاف گشته در ذی قعده صدارت عراق
و فارس و خوزستان با میر محمد یوسف که از افاضل سادات استرآباد بود مفوض شده و در اواسط ذی حجه صدارت
شروان و خراسان و آذربایجان با میر زین الدین علی ولد امیر اسدالله مرعشی عنایت نمود هم درین سال قشلاق
و ییلاق در قزوین واقع شد   مولانا قطب الدین بغدادی در جامعیت عقلی و نقلی از اقران
رجحان بسیار و تفوق بیشمار داشت و ذهن دراکش کشاف غوامض معارف یقینی و فهم بادرکش حلال مشکلات
مسائل دینی با وجود استجماع فضایل و دانش در فن انشا و سخن پردازی سرآمد منشیان بلاغت شعار و در شیوه عبارات
آرائی مقتدای سخنوران فصاحت آثار بود از جمله تلامذه استاد البشر امیر غیاث الدین منصور بود و پیش شاه
دین پناه تقرب بسیار داشت درین سال قزوین متوجه عالم بقا گردید مولانا نور الدین محمد ولد مولانا کمال

الدین جیلی که از علوم عقلیه عصر فرید بود و در هیچ مسئله از مسائل دقیقه که در معرض مطارحه میفتاد که از اوج ضمیر آفتاب
تأثیرش بجواهر زواهر تصرفات دلپذیر منجلی گشته و هیچ نکته از نکات در میان نیامده که چون گوهر بر و بیان در لآلی
ذهن وقادش ترصیع نیافت حدت فهم و فطانت عالی اندیشش نه در آن مرتبه بود که قلم دو زبان شمه از آن
در سلک بیان تواند آورد و مهارت و مهارت او در علم کلام خصوصا تجرید و حاشیه آن زیاده از دیگر علوم بود
بعد از ورود او بخدمت شاه دین پناه رسیده و قرار گرفت آخر الامر آنحضرت منصب وکالت را بر وی تکلیف کرد قبول کرد
درین سال در روز دوشنبه بیست و هفتم رجب از عالم انتقال نمود و مولانا محتشم کاشی در آن واقعه گوید بیت
ولا بنگر این بی محابا فلک را ∴ که شد تا چه جانب بمیدان و میل ∴ ز روی جفا شورهی کمیت آسمان ∴ که کار
زمین و زمان ساخت مشکل ∴ اجل شد دلیر آنچنین هم که ره زد ∴ بکام مسیح زمان هر قافل ∴ ازین سلاطین
جلیس خواقین ∴ سپهر معارف جهان فضایل ∴ مسیحادمی کز نفس روح رفته ∴ شدی بازو در پیکر مرغ بسمل ∴
سمی نبی نور دین ماه ملت ∴ محمد ملک ذات قدسی شمایل ∴ حکیمی که سد متین علاجش ∴ میان حیات و اجل
بود حایل ∴ چو شهباز روح بلند آشیانش ∴ بجنت فکند از جهان جهان ظل ∴ نمودند از بهر تاریخ فوتش
∴ حکیمان قم صدر و راهل حکمت ∴ فضایل پناهان پناه افاضل ∴ گفتا در رفیع
سنه احدی و سبعین و تسعمایه ذکر آمدن محمد خان اوزبک بخراسان درین سال پیر محمد خان بن جانی بیک سلطان
حاکم بلخ با سپاه زیاده از مور و ملخ بحوالی مشهد مقدسه آمد بی آنکه خرابی کند بدیار خود معاودت نمود خال خود کوک
بهادر را بعذر خواهی بدرگاه عالم پناه فرستاد و شاه دین پناه حسین بیک یساول باشی را همراه وی ببلخ فرستاد
بعد از مراجعت پیر محمد خان علی سلطان اوزبک باتفاق برادر زاده اش ابوالخان بتاخت خراسان آمدند و
طرق نزول نمودند هم از گرد راه بتعیین یورت و مقام مشغول شدند امرای قزلباش صافی ولی خلیفه روملو
علی سلطان استاجلو و ملازمان سلطان ابراهیم میرزا از شهر بیرون آمده بر مخالفان حمله نمودند آتش پیکار

زبانه زدن گرفت و شرار کارزار خرمن هستی ایشان را سوخت گروه انبوه را بقتل آوردند چون شاه انجم سپاه
از هجوم زرنگاه و بحصار مغرب در آمد چهره و گروه بستوه آمده عنان برتافته بسوی منازل خود شتافتند و تمام
بر ضمیر علی سلطان استیلا یافته طبل مراجعت کوفته روانه دیار خود گردید جاجیان خایب و خاسر متوجه دیار خود گشت

وقایع متفرقه درین سال شاه دین پناه معصوم بیک صفوی را با سپاه بسیار بتسخیر مازندران فرستاد
خوف بسیار بر امیر مراد خان مستولی گشته عرضه داشت بدرگاه جهان پناه فرستاده پیغام نمود که مرا چه زهره و یارا
که در برابر فوجی از جنود منصوره آیم اگر مقصود ولایت است هر که عنایت فرمایند می سپارم **بیت** چو شد فهم ازان التماس
تمام ◦ پناه واکسن آن شاه گردون غلام ◦ تو بی پایه کردش بطبل و علم ◦ با او کرد و تاج سعادت کرم ◦ بنا بران
حکومت مازندران بوی شفقت فرمود و درین سال ملوک آفاق رسل و هدایا بدرگاه شاه عالم پناه فرستادند
ازان جمله سلطان محمود خان والی بکر ابو المکارم نامی را با فراخ هدایا و اصناف پیلاکات ارسال نمود و همچنین
ابوالخان پیشکشهای نامی ارسال نمود شاه دین پناه رسولان را خلعتهای گرانبها بخشیده رخصت انصراف داد

متوفیات درین سال خانش خانم همشیره شاه دین پناه از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نمود نعش او را
موجب وصیتش بکربلا برده دفن نمودند هم درین سال عالیجاه ولایت پناه ارشاد مآب هدایت ایاب اسلام
ملاذ خلایق معاذ واقف اسرار جبروتی کاشف اطوار ملکوتی محرم حرم لی مع الله مرتضی ممالک اسلام شاه نعمت الله
کرمانی پهلو به بستر ناتوانی نهاده غنچه صفت از هبوط صرصر بیماری پژمرده گشته شاخ عمرش از تندباد فنا بشکست الحقیر
جواهر دامان شاه دین پناه بود و هیچ وصلتی نیست که مقتضای القدر تقطع منکم رقم انقطاع بر آن کشیده اند و هیچ
مجمعی نتوان یافت که نوای هذا فراق بینی و بینک بگوش حضار آن مجلس نرسانیده اند و کدام قصر مشید و بنا و
مهد است که بوم هلاک بر سر دیوار او ننشسته کدام سرو آزاده در جویبار نشو و نما رفته که باره ممات منقطع نگشته اما چون
نفس کل من علیها فان داغ فنا بر چهره زمره اولاد بنی آدم نهاده اند کل شیء هالک الا وجهه ابواب فوات و ممات چه

موطنان

متوطنان عرصه حدوث گشاده اند و بس حرارت که بجان ماتم زدگان میرساند و اشک از تنور افتاد نمایونی اضطراب
اجرهم بغیر حساب چشم باید داشت و حرارتی که در دل مصیبت زدگان پدید آید اطفای آن از زلال نوال اولیا
علیهم صلوات من الله توان کرد **گفتار در وقایع سنه اثنی و ستین و تسعمایه و ذکر گرفتار شدن قزاق** درین سال
قزاق که از خاک برگرفتگان این بارگاه و تربیت یافتگان این درگاه بود کفران نعمت کرده چون جهودان خیبر از
جاده اطاعت بیرون آورده پای از دایره متابعت بدر نهاد و کفران عصیان راسخ ساخته و سر جعفراو خیالات فاسد
بر دماغ راه داده و سودای سلطنت هرات در خاطر شوم او رسوخ یافت و از باد بیجائی هوا و هوس بغربال پیمودن باد
فروختن دایره بکار آب از روی کار برده از وخامت عاقبت امور و از ردات احوال جمهور اعدای دولت عبرت
نگرفت بگمان او آنکه بغیر از شاه دین پناه کسی نیست که با او مقاومت تواند نمود و تاب حمله اش تواند آورد و بنابران تجرید
هرات و تعذیب عباد مشغول گشته اکثر رعایا را از شهر و بلوکات اخراج گردانید و اسباب و اموال ایشان را متصرف
گشت و بنای جمعیت اهالی را بصرصر تعدی ویران کرده ابواب ستم بر روی خیل و حشم گشود و از مضمون این
حدیث غافل گردید الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم و ندانست که سکینی که از دست مسکینی رباید عصای
پیغمبری نشاید کرد و هر کمری که از وجه مال فقیران سازند مانع تفنگ قضا نشود و جوشنی که از وجه مظلومان ترتیب
کنند دافع بلا نگردد **بیت** برون کن ز انگشت قیصر نگین ◦ نه از دست بیوه زن انگشترین ◦ ز گنج شود خسروی
کامکار ◦ نه از کیسه کاسب وام دار ◦ چون خبر طغیان قزاق بسمع شاه دین پناه رسید آتش غضبش اشتعال
یافت و شرار خشم او چون آتش سوزان زبانه کشید و سیلاب قهرش چون دریا از شدت باد در تموج زدن آمد
امر فرمود که سلطان ابراهیم میرزا و بدیع الزمان میرزا و معصوم بیک صفوی و امیر خان ترکمان و ولی خلیفه
شاملو و شاه قلی سلطان افشار و نظر بیک استاجلو و صدر الدین خان صفوی و ارس بیک روملو و حیدر بیک ترکمان
و امیر اصلان بیک افشار و خلیل بیک کرد متوجه هرات گردند تخت او را بانقیاد و تسلیم و سلوک طریق مستقیم دلالت

کشند اگر طوق طلوع و حلقهٔ اخلاص زیب و زین گردن و گوش گردانند و بقبول قبول درگاه عالم پناه که موضع وثوق
و اقبالست اقبال نمایند پنجهزار سوار معدود فرستند که امرا متوجه باز و شدند و شمر ایطا اعزاز و احترام او بجای آورده کو
تبعیت و تمرد و اصرار نماید بدفع او شروع کنند و در ان اثنا برادران قزاق مصطفی بیک و حبیب بیک قصد او کرده کاری
از پیش نبرده و بهادران فوجی از وی و تمنوا از شهر بیرون آمده و زوریان با صافی ولی خلیفه روملو که والی آن دیار
بود ملحق شدند و در ان اثنا قزاق برادر خود حسین علی را با جمعی پریشان و اتباع سلطان بجنگ برادران و صافی و ولی
خلیفه ارسال نمود صافی ولی خلیفه قاصدی از برق و باد تیزتر با مرا فرستاده از آمدن لشکر خبردار کرد چون معصوم بیک
این خبر را شنید با فوجی از بهادران خنجرگذار بر سر ایشان ایلغار نمود و صباح روز شنبه امرا با لشکر چون کوه آهن و دریای
موج افکن بمخالفان رسیدند تا آن غایت که نزد حسین علی و لشکر قزاق خبر توجه امرا بطرف ایشان بصحت نه پیوسته
بود پس از وصول ایشان مضطرب گشته عزیمت هزیمت داشتند لیکن مرغابی از شکوه عقاب در گرداب تحیر مانده صورت
فرار بر لوح اندیشه نگاشتند اما جمعی را که از جام حمام جرعهٔ مرگ میبایست چشید بخیال محال داعیهٔ جنگ و جدال بخود
راست آورده میدان جنگ تعین میکردند صباح شنبه دهم ربیع الآخر مشعلان عساکر ظفر شعار بمخالفان رسیده و
هم از گرد راه حمله نمودند و در صدمهٔ اول دستبرد بهادرانه بهم نمودند و کوشش مردانه کردند و شرار حرب زبانه کشیده و
نایرهٔ حرب آتش فنا در خرمن جانها می افکندند و تند باد اجل نهال اعمار را از ریاض وجود بر میکند و از امواج دریای
مصاف با فواج کشتگان اطراف معورت فزع اکبر نمودار گشته دشت محشر شاهد شد   زمین از خون مردان
موج زن شد   سپر را خشت و جوشن را کفن شد   ز خون بر زمین رفت سیل تیز   ز میدان گریزنده را
برو تیز   بدان زیر زمین فتاد چون   جو از تیشه کوهکن بیستون   سپه با فتاد از تفنگ لخت لخت   بدانسان
که از ژاله برگ درخت   بهادران لشکر منصور جبرخیان آن گروه مغرور را از جا کنده بقلب رسانیدند و ایشان
خانها را بضرب تفنگ باز گردانیدند و در اثنا ولی خلیفه شاملو با جمعی بهادران شیر خو و فوجی پلنگان هیجا جو بمدد مشعلان

رسیده

رسیده بیک حمله ایشان را منهزم گردانیدند لشکر قزاق مانند تیر بر تاب آتش پای و همچون باد خاک بجای روی
بسوی فرار آوردند لشکر منصور هزار و ششصد کس از ایشان بقتل آوردند بعد از فرار ایشان قلب لشکر که بوجود امرای
نامدار مثل سلطان ابراهیم میرزا و معصوم بیک صفوی مستحکم بود بر رزمگاه رسیده نزول نمودند بقیة السیف
لشکر قزاق خود را از معرکه بیرون انداخته بعضی بمشقت بسیار بشهر رسیدند و فوجی باطراف جهان متفرق گشتند
فرزندش حیدر بیک حیران و پریشان پدر را گذاشته با جمع بقیة السیف بجانب بلخ گریخت و بنزد پیر محمد خان
رفت خذلتش دست رد بر سینهٔ امید او نهاد و ناچار روانهٔ هند گردید چون خبر شکست بقزاق رسید لشکر
اندوه و غم بر خاطر او استیلا یافته آثار عجز و ضعف بر صفحات احوال خود مشاهده نمود خواست که لشکر خود را جمع آورد
شهر را می فقط نماید میسر نشد بیت چو لشکر پراکنده شد در نبرد ۞ دگر مشکلش میتوان جمع کرد ۞ شکوفه
چو ریزد ز باد بهار ۞ دگر در وکی جمع بر شاخسار ۞ ز خارا چو بشکست مینای سست ۞ با ستادی کس نگردد
درست ۞ از روی اضطراب و اضطرار در خدمت شاهزادهٔ عالیجناب سلطان محمد میرزا و سلطان حسین میرزا
بقلعه اختیار الدین رفته کشف وار سر در دروان تار این قلعه کشید و از مهیب لشکر بحر جوش رعد خروش غریق
دریای حیرت گشته در ساحل سلامت منیر و عاقبت معصوم بیک صفوی تنها در آن قلعه رفته سلطان محمد میرزا را بیرون
آورد و آخر قزاق از روی عجز و بیچارگی ترک فضولی کرده در عصر جمعه شانزدهم ربیع الآخر از حصار بیرون آمد
امرا او را در محلی مضبوط کرده و این خبر را بپایه سریر اعلی معروض داشتند از شامت بستمکاری و بیدادی
که با اهل هرات کرده بود بآفات گوناگون و بلیات روز افزون گرفتار شده بمقتضای وعید شدید و اما من ظلم فسوف
نعذبه عذابا شدیدا او را اثنا این حال بحکم اتفاقات آسمانی مرغ روح آن مخذول بدام اجل در افتاد و دست
ایام بر صفحهٔ حیات او آیت انقطاع و انقراض نوشت و کشتی عمرش که روز چند مابین بقا و فنا بوده در ساحل فنا
رسید امرا تن مرده او را بدرگاه گردون در بارگاه عالم پناه فرستادند و در آن بلوج هنوز نشان قشلاق نمودند

گفتار در قضایایی که در دکن واقع شده در این سال چندرای پادشاه بیجانگر بسوان کاروان نزد حکام دکن فرستاده بعضی از ولایت ایشان طلب نمود بنابر آن والیان آن دیار رسل و رسایل بهم فرستاده باهم موافقت کردند نظام شاه از بلده احمدنگر با سپاهی چون مور و اقبال بسیار و پیاده های بیشمار بیرون آمده باتفاق عادل شاه و قطب شاه بطرف کفار روسیاه بحرکت آمدند چون این خبر محنت اثر برای بیجانگر رسید با جنودی زیاده از ریگ روان و مور بیابان باستقبال شتافت چون سپاه اسلام از توجه کفار لیام خبردار شدند از آب گنگ عبور نموده در برابر ایشان نزول کردند

بیت

دم صبح کین شاه چابک عنان — گرفت آسمان را بتیغ سنان

ویل تن زو از هر طرف ساز جنگ — بچرخ آمد این گنبد نیل رنگ

سرداران سپاه و گردنکشان درگاه از طرفین بکمک گشته صف سپاه بیاراستند چندرای سیصد هزار سوار و دویست هزار پیاده جرار و نهصد زنجیر فیل رو بجنگگاه دکن آورد و نظام شاه در قلب قرار گرفته میمنه میمون فال را بوجود عادل شاه آراسته داد و در میسره قطب شاه قرار گرفت بار اول پیاده های طرفین بیکدیگر مخالطه کنند و جنگ نمایان کردند در آن اوان فیلی برجسته روی سپاه اسلام نهاد و فیل قطب شاه رفته با وی مقاومت نمود و یکبار جنود اسلام صورت انداختند و بکفار حمله کردند عاقبت جنگ عظیم بوقوع انجامید از هول آن کارزار روی سپهر نیلوفری رنگ شنبلید گشته گرد و غبار بر گنبد لاجورد رسید

ز بس بر فلک رفت گرد سپاه — شده کوکب بخت هندو تباه

سپاه در اثنای قتال و جدال فیل نظام شاه بجد و فیل قطب شاه رفته هم تمام بر فیل چندرای خورده آن کافر از مرکب عزت بر خاک مذلت افتاد بنابران لشکر اسلام خیره گشته باواز تکبیر و تهلیل بر فلک اثیر رسانیده تیغ بر ایشان نهادند لشکر هندیان تاب آن نیاورده از میدان ستیز روی به بیابان گریز آوردند لشکر اسلام در عقب نهصد هزار نفر از ایشان بقتل آوردند چندرای دستگیر گردیده به نظر نظام شاه رسانیدند هر چند بروی کلمه عرضه کردند از کمال شقاوت و جهالت قبول نکرد بنابران بفرمان نظام شاه کشته گشت و اموال سپاه زیاده

(۲)

از حصر و شمار بدست عساکر جرار در آمد حکام اسلام روانه بلده بیجانگر شدند و نهب و غارت و خرابی ولایت شروع نمودند چندان یاقوت رمانی و لعل بدخشانی و زمردهای آبدار بدست آن سپاه جرار افتاد که محاسب وهم از تعداد آن بعجز و قصور اعتراف می‌نمود و آن دیار و مار نگذاشتند و بجانب ولایت خود معاودت فرمودند

و درین سال پهلوان قمری قلعه جوشان را بدست غازیان عظام داد تفصیل این مجمل آنکه قبل از این علی سلطان در آن بلده متولی گشته بود و درین سال میر شهر جمعی مردمان خود را در آنجا گذاشته متوجه درگاه علی سلطان کرد و در غیبت او پهلوان قمری دروازه را بسته و بعضی مردمان او را بقتل آورده و فوجی را اخراج نمود و مفاتیح قلعه را بدرگاه عالم پناه فرستاد و علی سلطان با بعضی از اوزبکان بحوالی قلعه آمد بی آنکه جنگ کند بدیار خود مراجعت نمود و شاه دین پناه آن الکا و کلید را بروی عنایت فرمود و هم درین سال شاه دین پناه تمغاوات ممالک محروسه را که در کل سی هزار تومان می‌شد بخشید

نشان نماند ز تمغا بغیر از آن داغی — که کرد درونه تمغاچی از غم تمغات

سبعین و تسعمایه گفتار در محاصره کردن امرا قلعه ابیورد را

چون سلطان ربیع قشلاقیان قوای نامیه را که در بطون و شعاب عروق اشجار و نبات جا گرفته بود در جنبش آورده خیام زنگارنگ شکوفه و ریاحین سراپرده های توی بر توی لاله و نسرین فراشان باد بهاری در بساتین و صحاری برافراشتند و نهال و درختان در جنابهای آب بصد گونه نشو و نما یافت

سلطان ربیع جوان دگر باره زد خیمه بر طرف دشت و کهسار — از سبزه و گل سپه عیان کرده آهنگ حریم بوستان کرد

از صفرو سنبلی علم بر افراخت — از غرش رعد صور زان انداخت

امرای قزلباش از غیبگاه در هرات کوهستانه علم عزیمت بجانب ابیورد بر افراختند الغان از توجه جنود ظفر نشان خبر یافته دانست که طاقت مقاومت ندارد لاجرم آبروی خویش نگاهداشته از گذرگاه سیل بر خاست و در قلعه ابیورد متحصن گردید امرای عالیجاه کمند همت بر شرفه کنگره قلعه انداختند پس از وصول بظاهر حصار آغاز محاصره و محاربه کردند سپاه

اوزبک نیز دوسی بمقابله و مقاتله آورده و ندا ابوالخان آثار عجز و انکسار بر صفحات احوال خود مشاهده نمود و خوف
عظیم و رعب تمام بر ضمیر منیرش مستولی گشت از تاخت خراسان پشیمان گردید رسولان سخندان که سحر بیان عقده
وحشت از ضمائر بگشایند و بلطایف الحیل مرغ رضا را از هوا بزیر نشست آورند نیز و امرای سپاه و امان طلبید
و قسم یاد نمود که من بعد ترک جرأت کرده هر سال پیشکش بدرگاه عالم پناه فرستد بنابران امرا از بالای قلعه
کوچ کرده متوجه درگاه عالم پناه گردیدند   علی سلطان بن الوش خان بن محمد امین بن یادگار
بن تمر شیخ اوغلن بن حاجی تولی اوغلن بن عرب اوغلن بن فولاد اوغلن بن ایبه خواجه بن تختای بن ملیکچی
بن شیبان بن جوجی بن چنگیز خان علی سلطان پادشاهی بود او باشی عامی مسرو ارادو روز و حرامی
نه پیری که از خاطر بیاسودی نه صورتی که کسی دوستدار او بودی   روز بروز طغیان ظلم او
بر صفحات روزگار ظاهرتر می شد و ذکر مطالبات نامقدور و مصادرات و تحمیلات غیر محصور وی در اطراف
ولایات خوارزم اشتهار یافت و دود و دهای سوخته و سوز سینهای افروخته آتش بلا در خرمن حیاتش
انداخت و درین سال باراده تاخت استرآباد و تخریب بلاد و تعذیب عباد از خوارزم بیرون آمده در موضع
نزول نمود ناگاه مختوم عمرش بختام لعن مختوم گشت و مرکب زندگانیش از صدمات حوادث ایام بسر در آمد و از
وزیدن نسیم بهجت اثر آن شهر پر آشفته چون جنات نعیم شگفته شد بعد از فوت او حاجم خان برادر او بی منازعی
کشت   سنه اربع وسبعین وتسعمایه ذکر فرستادن شاه دین پناه سلطان محمد میرزا
را بحکومت هراة   درین سال شاه دین پناه حکومت هراة را بسلطان محمد میرزا عنایت نمود و یکان شاه قلی سلطان
لله انتخاب گردانیده ایشان از قزوین بیرون رفته بجانب خراسان روان شدند چون این خبر بماوراء النهر رسید
اسکندر خان که پادشاه بخارا بود و فرزندان و امرای خود را جمع ساخته در باب تاخت ولایت خراسان
با ایشان مشورت نمود امرا و ارکان دولت آن میدولت بعرض رسانیدند که مشقت سفر اختیار کنیم و بسلطان بیجمه

بمیرزا دستبرد

میرزا پیشتر دستبردی نمائیم عبدالله خان که ارشد اولادش بود   بپیش پدر شد گشاده میان   دل کینه ور
از کین کمر بر میان   که شایسته جنگ شیران منم   هماورد سالار ایران منم   بنا بر فرمان اسکندر خان
با سپاه انبوه بسیل مهیب دریا شکوه از آب آمویه عبور نموده ببلاد خراسان در آمد چون خبر توجه آن سپاه بشاهزاده
عالیجاه رسید بنا بر آنکه اکثر ملازمانش متفرق بودند پناه بحصار تربت برده جنود اوزبک در حوالی قلعه فرود آمده
و مداخل و مخارج حصار را مسدود ساختند بعد از چند روز امرای خراسان با جنود بیکران که بانهام حسام باو دام
کتاب از شمار آن خارج آید متوجه آن قتال و جدال شدند تا به پیشیاری تیغ آبدار باد غرور از دماغ عبدالله خان بدر
بیرون کنند دران تا شجاع بیک پسر مصطفی بیک ورساق و ملازمش مراد بیک با بیست نفر از دلاوران
در روز جنگ کنان خود را در قلعه انداختند اوزبکان خایف و هراسان گشته از تسخیر حصار مایوس گردیدند
بار اول خسرو سلطان کوچ کرده روانه دیار خود گردید و روز دیگر عبدالله خان طبل مراجعت کوفته علم عزیمت بکوه
هزیمت بطرف بخارا بر افراخت چون در آب مرغاب نزول نمود بند را خراب کرده کوچ بر کوچ روانه بخارا گردید
سلطان سلیمان پادشاه روم بجانب فرنگستان چون در نوروز خورشید
جهان فروز در برج حمل منزل گزید باد نوبهار در مرغزار وزید از پرتو آفتاب حمل سبزه و ریاحین دمید
که چون فصل دی رفت و نوروز شد   هوای چمن خاطر افروز شد   فرو کوفت رعد از افق کوس جنگ
بجنبش در آمد سپهر دو رنگ   فرو ریخت تیر تگرگ آسمان   ز قوس قزح کرده زه بر کمان
بجنگ سپهر از پی ترکتاز   شد از نجم ثاقب فلک نیزه باز   ز اوج فلک تیرباران سحاب
زهیمش سپردار بحر از حباب   ریاحین بر آراسته لشکرش   سپر شد گل غنچه خیلو فرش   سلطان
سلیمان پادشاه روم سپاه فراوان و گروه بی پایان جمع آورده بطرف دیار کفار روانه گردید و در اثنای
راه پرتو پاشا را با فوج جنود جرار بتسخیر قلعه بول ارسال نمود پادشاه مذکور آن قلعه را گرفته باردوی مراجعت

نمود سلطان سلیمان در حوالی قلعه سکتوار شاه و روان عظمت و اقتدار بر اوج فلک دوار بر افراخت چون حصار آن حصار
قلعه را مرکز وار در میان گرفتند و آن قلعه بود بر بالای کوه رفیع و مرتفع و در متانت و استحکام در آفاق شایع
و در استواری آبروی سکندر برده و در ارتفاع دست و ر کرا [illegible] زده **بیت** چه کوه بر شکوه و چرخش پایه
که بر بام فلک افکنده سایه ∴ عقابش با همای مهر همسر ∴ پلنگش با نهنگ چرخ همسر ∴ فلک خون گشته بر آن
او ∴ که گرد آمد ز گرد و دامن او ∴ مبارزان جنود روم از جوانب هجوم کرده با انداختن توپ و تفنگ شروع نمودند
بیت فلک آتش افشان و زین کهنه طاق ∴ ز دود و تفش فلک تیره شد در محاق ∴ و زد و میان هر چند کوشش
نمودند اما در استفتاح الباب و علامات ظفر هیچ باب ظاهر نشد امرای درگاه و پادشاهان رفیع از عدم تسخیر مضطر
شدند آخر نقب بر زیر آن سد حدید زدند و اندرون آن زیر را نبارود کرده آتش انداختند و اجزای برج از هم
متلاشی گردید **بیت** از آن آتش افتد برج حصار ∴ برافروخته همچو گلهای نار ∴ و زان قلعه بر شورش همه ∴
چو اهل جهنم در آتش همه ∴ حصار چنان کرد در آتش حضور ∴ ز تاب تجلی فروریخت طور ∴ ز دو میان بر زخم شمشیر
آبدار بسیاری از کفار را دمار از نهاد بر آورده بستاند و مبرد و اموال بسیار بدست ایشان افتاد و قبل از فتح سلطان سلیمان
فوت شده بود و جنود ناو استه قلعه را گرفتند **متوفیات** سلطان سلیمان بن سلطان سلیم بن سلطان بایزید بن
سلطان محمد بن سلطان مراد بن سلطان محمد بن ایلدرم بایزید سلطان مراد بن اورخان سلطان عثمان بن ارطغرل
بن سلیمان بن قیا الب که بچند واسطه با اغوز خان میرسد در اواوان که در حوالی قلعه سکتوار لو عرض مرض
بر جوهر ذات او مستولی گشته زمان زمان مرض زیاده شده ساعت بساعت شدت آن حالت می افزود لاجرم آن
پادشاه خجسته شیم دل بر آن واقعه ناگزیر که لازمه ذات صغیر و کبیر است نهاده مهمات را که وزیر اعظم بود [illegible]
ملا در روم نمود و سلطان سلیم را ولی عهد گردانید و متوجه عالم آخرت گردید مدت زندگیش هفتاد و چهار سال
بود و زمان سلطنتش چهل و هشت سال بود و ملکش عراق عرب و بصره و دیار بکر و از کردستان و ولایت و [illegible] القدر

و حلب و شام و مصر و قرامان و تکه ایلی و روم ایلی و از مغرب جزایر [illegible] جزیره و حجاز و یمن و عدن و قطیف و کفه
و از استنبول تا قلعه [illegible] در تصرف او بود و چون این حادثه عظمی بوقوع انجامید محمد پاشا فوتش را پنهان کرده مردمان کار دان
بکوتاهیه فرستاد و سلطان سلیم را طلب نمود و نعش او را روانه استنبول کرده اند تا بطریق سنت دفن کنند و گویند که چهره
همین کار ساخته بود و در دفن نمودند سلطان سلیم مانند برق و باد روانه ادرنه گردید چون باستنبول رسید خطبه بنام خود خواند
و روانه اردو گردید چون بحوالی اردو رسید اکثر سپاه باستقبال تعجیل نمودند چون سلطان سلیم بسپاه ملحق گردید فاتحه
سلطان سلیمان را آشکارا کرده سلطان سلیمان بطرف ادرنه مراجعت نمود از ینجا تا قوم سیزده نفر سلطنت کرده اند
سلطان عثمان ∴ مراد غازی ایلدرم بایزید امیر سلیمان موسی چلبی سلطان محمد سلطان مراد سلطان محمد سلطان
بایزید سلطان سلیم سلطان سلیمان سلطان سلیم مدت سلطنتشان تا درین سال که تاریخ هجری به نهصد و هشتاد
رسیده دولت در نود و یک سال عبد الله خان بن قرا خان استاجلو که بخواهر زاده و داماد شاه دین پناه بود و درین سال
در شروان علم عزیمت بجانب آخرت برافراخت **گفتار در وقایع سنه خمس و سبعین و تسعمایه واقع شده** درین سال
همایون بیک ولد لواسان سوار بسیار و پیاده بی شمار جمع آورده متوجه تفلیس شد چون این خبر بوالی و [illegible] گرجی
داود بیک ولد لواسان که از قبل شاه دین پناه حاکم آن قلعه بود با فوجی از بهادران جوشن پوش بدفع برادر از شهر
بیرون خرامید و مستعد قتال و جدال گردید چون تقارب صفین روی داد ابراهیم خلیفه قرامانلی از غایت جهل و [illegible]
با مردم اندک عازم جنگ همایون گشت و داود و سایر امرا هر چند او را منع کردند مصلحت ندید که با اندک طایفه
سپاه و او این جماعت گمراه مقابله کنی قبول نکرده بر ایشان حمله نموده ضرب انام و ران کشته گردید [illegible] داود
قرار و لا طاقة لنا الیوم بجالوت و جنوده بر آورده اکثر از روی تخلف نمودند و منهزم گشته [illegible] گرفت و تفلیس آمد
بار دیگر سپاه بسیار جمع آورده با تفاق حام بیک قرامانلی متوجه میدان قتال گردید و بعد از کشش و کوشش بسیار منهزم
گشته پناه بقلعه تفلیس برد و همایون حصار را احاطه نمود و بعد از چند روز طبل مراجعت کوفته روانه دیار خود گردید

وقایع [illegible]

درین سال رسول سلطان سلیم پادشاه روم محمد نام با شوکت تمام بقزوین آمده مکتوب مشتمل بر اظهار اخلاص و استغفار
بر جاده صداقت و رسوخ عهد و میثاق آورده و بعد از اقامت مراسم تعظیم و تکریم بازگردانیدند و درین سال سلطان سلیم
پادشاه روم اسکندر پاشا را با لشکر بسیار بتسخیر جزایر ارسال نمود زیرا که ایشان نواحی بصره را تاخته بودند چون پادشاه
مذکور را جنود منصور در حوالی جزایر نزول نمود حکام ایشان رسولان کاردان نزد پادشاه بسیار روان فرستادند که حاصل سخن
آنکه والیان این مملکت که نابنده و چاکر سلطان سلیمیم اگرچه پیش ازین برهنمونی بخت بد پای از دایره متابعت بیرون نهاده
چهره وفا را بناخن مخالفت خراشیدیم اکنون از اعمال ناپسند خود نادم و پشیمان اگر پادشاه گناه ما را ببخشد بعد ازین
پا از جاده عبودیت بیرون ننهاده هر سال مبلغ هزار فلوری بخزانه عامره بسپاریم بنابرین اسکندر پاشا بعد از مراجعت
نمود **گفتار در فتح گیلان بدست امرای عظام و خانزادیان ظفر فرجام** درین سال خان احمد والی گیلان که بدمو
غایه ضلال قدم جرأت و جسارت در وادی مخالفت و طغیان نهاده و سر از گریبان معاندت بیرون نهاده و سپری
مخالفت در روی موافقت کشید با وجود آنکه شاه را نسبت الیه آبا و اجداد او باج گزار و فرمانبردار این دولت بودند
هر چند او را بامثله و احکام شفقت مشحون بنصایح مقرون و اصناف مواعظ متنبه نمودند نفع نیامد بعدها معلول
سخنان نامعقول متمسک نمود ** بنادان بود پند بس ناصواب ** نشاید نصیحت نوشتن بر آب ** بود کر
ز آواز خوش بی نصیب ** چه حظ مرده را از علاج طبیب ** چون کمر جسارت آن بیدولت از مهر اعلی فرق
بود رسید و مخالفت او را که مشاهده نموده بود معروض گردانید بنابران آتش خشم جهانسوز زبانه زدن گرفت امر
عالیشان با افواج [illegible] گمگر و شده و زیرا که خان احمد و امرا از آن دیار اخراج کرده بود با فوجی [illegible] تا کاه
بمکر و آمد در آن اوان سپهسالار سعید که از قبل خان احمد والی آن دیار بود و بتقدیم مقابله و مقاتله پیش آمده جنگ
صعب نمود و امیره بجیره بی دولت قاهره بروی غالب آمده سپهسالار سعید را با فوجی از ملازمان براه عدم فرستاد
چون این خبر بشاه دین پناه رسید صدرالدین خان صفوی را با جمعی سواران بجانب رشت روانه گردانید و در آن اوان

کیا رستم که از قبل خان احمد والی آن دیار بود بغیر خود کسی را بنظر در نمی آورد شاه را لیه غافل بر خسروی ریخته کیا رستم را
با جمعی از سواران دستگیر کرده روانه درگاه عالم پناه گردانیدند درین اوان شاه دین پناه خواهرزاده خود جمشید خان را
تربیت نموده طبل و علم و خیل و حشم شفقت نمود (بیت) طبل و علم سرفرازیش داد ** ز خلق جهان پای بیدار بیش
داد ** می سلطنت ریخت در جام او ** بر آمد بچرخ برین نام او ** رسید از شرف تا بجایی سرش ** که شد تیر
طایر پر افسرش ** و برا با جنود بسیار بحکومت گیلان فرستاد خان احمد جمع ولایت گیلان بدیس سوی کوچانید
بجمشید خان تسلیم نمود و درین اثنا شاه دین پناه بولقلی بیک ذوالقدر را فرستاد که گوسپاران ازوی گرفته بجمشید خان
دهد خان احمد بواسطه جهل و جنون سخنان مردمان دون امیره شاه منصور را با جنود بسیار و گیلانیان دیو سار بدفع
وی نامزد نمود ایشان بی خبر بر سر بولقلی بیک ریخته بعد از جنگ بسیار وی را بقتل آوردند و ندانستند که پستان خبر
نوشیدن و بخیال باطل زهر قاتل نوشیدن ... بلا گاه خود کوشیدنست چون این خبر بپادشاه والا گهر رسید آتش کینه
و انتقام گذاری از سینه آنحضرت زبانه زدن گرفت و علامات غضب بر چهره مبارکش مشاهده افتاد فرمان عالم مطاع
شرف نفاذ یافت که سپاه بسیار از بلاد آذربایجان و عراق با یراق متوجه پایه سریر اعلی گردند با تفاق امرا
متوجه گیلان گشته آن بلاد را مسخر گردانند خان احمد از آوازه وصول جنود قزلباش متوهم گشته از کرده پشیمان
و از گنجینه ندامت گردید رسولان بدرگاه عالم پناه فرستاده و از طوفان طغیان بر زورق اخلاص جسته ایلچیان
بپایه سریر اعلی رسیدند هر چند در استرضای خاطر آنحضرت کوشیدند فایده مترتب نشد زیرا که صورت فریب و خداع
در ضمیر منیر شاه دین پناه انطباق یافته بود حیله و مکرش در آیینه خاطر معاینه یافته بود بنابران ایلچیان را بی مرام
و مقصود روانه رخصت انصراف ارزانی داشت و امر عالی صدور یافت که خانزادیان از دو جانب گیلان متوجه
شوند سلطان مصطفی میرزا و امیر خان ترکمان و فرخ خلیفه مهردار و نظر بیک استاجلو و ولی خلیفه شاملو حاکم
قم و امیر غیب بیک استاجلو و حیدر بیک ترکمان حاکم ساوه و احمد خلیفه و قاور شاملو و حمزه بیک طالش و از

آذربایجان ابراهیم بیک زیاد اوغلی و خلیفه انصار حاکم قراجه داغ و ابراهیم خلیفه الماوت و زنبیل بیک و ابراهیم
خان ذوالقدر و امیره ساسان حاکم کسکر و احمد سلطان بیدشتی و کامران میرزا حاکم کوتم با جنود آذربایجان از
راه کرجیان بلاهجان رفتند و قبل از اجتماع امرای عالی شان امیر خان و نظر بیک و حمزه بیک طالش از بلده فومن
با جنود ظفر قرین بیرون آمده و بچهار فرسخی شهر فرود آمدند و استماع نمودند که خان احمد با سپاه باران عدد در
دیلمان نزول کرده امرای مذکور با عساکر منصور بر سر آن قوم مقهور ایلغار کردند خان احمد در گرداب تفکر و غرقاب
تحیر افتاده از بیم جان خود را بلاهجان انداخت غازیان خرگاه و سراپرده و بارگاه او را متصرف شده متعاقب
و در کام و در آمدند معصوم بیک صفوی نیز با سپاه خونریز علم عزیمت بطرف لاهجان بر افراخت خان احمد میرزا
جهانگیر سپهسالار لاهجان را با شاه منصور سپهسالار دیلمان و شمشنار مع ده هزار سوار و پیاده باستقبال ارسال
نمود ایشان در جای تنگ تخته بند بنا کرده مستعد قتال و جدال شدند معصوم بیک با سپاه زیاده از چون و
چند با آن تخته بند رسید مخالفان ابی استعمال سیف و سنان راه فرار پیش گرفتند همعنان یاس و حرمان بلاهجان
رفتند غازیان یکصد و پنجاه نفر از آن قوم مدابر را بقتل آوردند و سیصد و پنجاه نفر را دستگیر کرده و در لاهجان
متمکن شدند و ولایات گیلان را کوله و لشته نشا و کسیم متصرف در آوردند خان احمد چون از توجه سپاه باران عدد آگاه
شد در مضیق تفکر و طریق تحیر سرگردان گردید امارت بخت منحوس و طالع منکوس مشاهده نمود و دانست که طاقت
مقاومت ندارد و مرکب فرار بر زیر بار کشیده راه جبال اشکور را پیش گرفت تیر ترکشش چون مار بقصد کبوتر جان دشمن
پرواز میکرد و چون صعوه با آشیان جعبه پنهان شد و کمانش که در کمین اعدا و همین باز می بود از وهم خوف بیش از کیش
فرو رفت و نیزه اش که روز جدال سر افرازی علم و ثابت قدم بود سر در لحاف غلاف کشید شمشیر تیز کش که سر
خصم را مایل بود چون حرز یمانی حایل کرد بسپرش که در پیش کرد و فرو دشمن حایل بود چون توشه دان کار روان
بدیت حایل گردید صدر الدین خان و ضیا احمد سلطان و بایندر خان طالش و امیره ساسان و حمزه بیک

طالش و میرزا [illegible] با جمعی بر سر مخالفان که در راههای آن کوه پراکنده بودند رفته امیره بهادر را با چند
امیره دیگر بقتل آوردند مظفر و منصور باردوی معصوم بیک معاودت کردند و بلوک بلوک سپاه [illegible]
چون اجرام سحاب و اجسام [illegible] در حباب و در قلل جبال و جنگلهای اشکور متحصن شدند چنانچه طریق مداخلت
در آن مساکن منحصر در یک راهی بود و لیکن آن همچون کمر خوبان میان باریک امرای عالی تبار از شفقت غازیان
عروس مملکت گیلان را در آغوش گرفتند و نظر بیک استاجلو و امیر غیب بیک استاجلو و توج خلیفه مهردار و پیره محمد خان
استاجلو و امیر اصلان بیک افشار و حیدر بیک ترکمان با جمعی سواران رزم ساز و پیادگان تفنگ انداز از
طریق: روان شدند راه چون طریق هجر ارچم خم در خم بود و از صراط المستقیم باریکتر و از راه دوزخ تاریکتر
ولایتی و جنگل و سنگستان مرتبه بود که در مضیق آن یک سوار را گذار دشوار میسر می شد و بغیر از جاده مستقیم
بهر طرف که میل میکردند اسب و مرد هلاک میگشت   رهی همچو سودای عاشق دراز   چو دور فلک
بر نشیب فراز   گذرهای تنگ و کمرهای سخت   ولی سنگ خارا از او لخت لخت   سموش چو صورتگر
نگار   هوا چون دم افعیش زهر دار   عبور کرده در اثنای راه ملک اویس دیمداری را که داماد خان احمد
بود گرفته بیک سلطان ابوسعید که برادر شاه رالیه بود دادند و تمام اموال و اسباب ملک اویس را که در قلاع
بود جهت خاصه شریفه ضبط نمودند و در تنکابن نزول نمودند خان احمد قریب سه ماه در جبال گیلان حیران و سرگردان
بود بهر جانب که توجه می نمود خود را پابسته بند و بلا و خسته رنج و عنا می یافت و در اثنا شاه دین پناه و اعلی قلی بیک
الچیک اوغلی و شاه قلی بیک روملو و میرزا علی بیک قاجار را با هشت صد نفر قورچی جرار از راه اشکور
بجانب گیلان ارسال فرموده در آن اوان آفتاب عالمتاب بدور سوم در برج جدی رسیده بود و شدت سرما و غلبه
برودت هوا بمرتبه استیلا داشت که تمامی اجرام کوه ها که هموار ابره سنجاب سیاه بر دوش سطح زمین از برف
قاقم پوش   کوه قاقم زمین حواصل پوش   چرخ سنجاب در کشیده بدوش   داده نقاش

شکیبی هیچ موج آب را گردگیری و آن وادی دور رو و دراز پراز نشیب و فراز بود و جنگلهای انبوه
مخوف و پشتهای بحدیکه زمین آن چون چشم نابینا در روز از نور آفتاب بهره نداشته و نه در شب از شعاع قمر حظی
کسی نه دیده و وارش یکریز چشم ضمیر کسی نرفته نشیب یکریز پای کمان ز بیم و بیم اول در جنگلها خت
شمشیر ز باد و سرو تن در همی ضمیر و روان چو چیته پیشه و ز روزهای خار و خاک چو مار ماده و رو جاهای
ریگ روان غار یا ش و درون مار گرزه از حشرات بناه یا ش درون شیر نر و از حیوان زنگ
جیشی بر در ز یا ش مرده جای ز استخوان مسافر و شیرها می کران حسام بیک ولد بیرام بیک قرامانی
با جمعی از جوانان کار آمدنی قریب بقلعه رسیده سحر سر خان احمد آمد خدمتش از بیم جان در طویله نهان کرده بد بعضی
بسیار او را دستگیر کرده نزد الله قلی سلطان آوردند امرای عظام که بفتح گیلان مامور بودند خان احمد را با اسباب
و اموال و دفاین و خزاین در روز سه شنبه ششم ماه رجب بدرگاه عالم پناه آوردند شاه دین پناه و برادر او
چند ماه روانه قلعه قهقهه کردانید و حکومت ملا و کیلانرا به الله قلی سلطان استاجلو و اسکندر بیک افشار و حمزه بیک طالش
و زنبیل بیک ذو القدر و شرف خان کردانید و انشاء مولانا عبد الرزاق صدر که در قزوین مقید بود روانه
قلعه خرنک گردانید مدت سلطنت خان احمد سی و دو سال بود و ازین طبقه یازده کس سلطنت کرده اند بدین
تفصیل سید علی کیا کارکیا ضیا کیا کارکیا میر سید محمد کارکیا ناصر کیا کارکیا سلطان محمد کارکیا میرزا علی کارکیا سلطان
حسن کارکیا سلطان احمد کارکیا سید علی کارکیا سلطان حسن کارکیا خان احمد مدت سلطنت شان دویست و
پنج سال هم درین سال شاه دین پناه شاه قلی سلطان استاجلو را با تحف و تبرکات و مکتوب
لایق آیات که طول آن هفتاد گز بود در باب مصادقت و موالات و تهنیت جلوس و فتح بروم از سال نود هفتم
قلی سلطان با جمعی از ملازمان با یراق تمام مع خیل و حشم و طبل و علم روانه گردید و در بلده ادرنه با سلطان سلیم
ملاقات نمود و تحف را که زاینده بعد از چند گاه بدرگاه عالم پناه آمد در سنه ست و سبعین و تسعمائه

واقع شده

واقع شده و ذکر لشکر فرستادن شاه دین پناه بگرجستان و گرفتار شدن سیماون بیک چون سیماون والی گرجستان
پا از جاده سداد و قدم از طریق رشاد بیرون نهاده و دست بر عرض و مال و ناموس دراز کرده و در بلده تفلیس که در
بوستانش چشمه کلست مصرع براح اندرون لاله و سنبلست هوای آن معتدل و خوش مرغزارش تازه و دلکش
بیت بیچ تشو نیشی در و نا بوده جز در زلف دوست هیچ بیماری در و نا جسته الا چشم یار و نسیم صبا و شمال وی نشاط
او در آن و در فصل بیع لاله در تلال جبال و تقاع او چون قاوی حقیق از معادن کشایش ماه و ده رنگ آب مانان
بیت درخشان لاله ازو هی چون چراغی ولی از درد او بر جانش داغی آبهای قنات و عیون او چون آب کوثر
در نرم لطیف و خوشگوار بیت با داو چون باد عیسی جانفزا و روحبخش آب او چون آب کوثر غم زدا و کار ساز
خرابی بسیار کرده اهالی آن دیار را صغار و کبار پایمال و بال کردانید بنابر آن فرمان عالم مطاع صدور یافت که
شمخال بیک چرکس و ابراهیم بیک الباوت و علی قلی بیک قاجار باتفاق داود و بیک متوجه گرجستان گردند و سیماون
بیک را گرفته بدرگاه عالم پناه ارسال گردانند امرای عالی شان با جنود بیکران و سپاه بی پایان علم عزیمت
بجانب گرجستان برافراختند و بعد از قطع مسافت نزول نمودند سیماون بیک طریق حزم و احتیاط را مسلوک داشته
خود را بجایی که در ارتفاع با چرخ اخضر طریق همسری میکرد و در متانت با کوه و ماه دعوی برابری میزد و کمر سنگش
با سطح منطقه البروج رکاب در رکاب و هم عنانش بالاتر از چشمه آفتاب و در بلندی بجایی که خط نظر چندجا در
کردی تا بذروه وی رسیدی و وهم و خرد و فهم و تیر و باران خیال پای بر بالای قطعه سنگینش ننهادی بیت
کشیده سر بسر چرخ برین تیغ نهاده پیش پای او چنین تیغ فلک دست از بد خود را کشیده مدار انش
نارسیده ز تیغ آبدارش هر سحرگاه در یده چرخ سرکش را گرگاه جوانان نبات نو رسیده همه بر
و اسب او بر رسیده بیان عاشقان از هجر جانان روان از چشمها سیلش بدامان گرازان در نشیب
او گرازان پلنگان بر فرازش گشته نازان عیان در رفتنهایش تیر خشم زده نهان در غارهایش مار گرزه

از یک طرفش خروشان نهنگان و دیوان ؛ از سوی دیگرش غولان غریوان ؛ متحصن گردید غازیان عظام چون
بمبرم متوجه آن کوه محکم گردیدند دلیران بعد از آغاز جدال و قتال نموده غازیان دست به تیر و کمان برده آتش قتال
مشتعل گردانیدند مرغان تیر پر بر تیر بران که از تشنگی چون جانوری همه را دهان باز مانده بود و جز از عیون الصیاد محافظان
آب نمیخوردند و زاغان کمان که در گوشها منتظر چنین فرصتی می بودند خبر از اجسام مردار کبران طعمه آشیان می نمودند

بیت کلاغان ز آواز زاغ کمان نهان ؛ شتابان بمعنای استخوانها ؛ و در آن تماشا دلاوران از غایت غرور با معدودی
چند از سپاه منصور حمله نموده یکی از غازیان باز اتفاق آورده و شهوری خود تنش را از مرکب جوش بخاک مذلت انداخته و تکبر نمود
کبران راه انهزام پیش گرفتند اهل خشم و خدم بر گروه او بعضی کشته و بعضی دستگیر شدند جمع طعمه شمشیر و تیر شدند چون
بیاس توفیقات آلهی و محاسن تائیدات نامتناهی غبار ظلمت ظلم از صفحات روزگار بدست قدرت ید
بالحسن وجه سپرده شده و زنگار کدورت ضلال از مرایای قلوب کائنات بصیقل عنایت باجمل اشکالی زدوده
امرای عالی شان از غزای گرجستان مراجعت کرده سیماوون بیک را بدرگاه عرش اشتباه فرستادند **وقایع متنوعه**
و درین سال معصوم بیک صفوی وکیل شاه دین پناه متوجه حرمین شریفین شده در راه رومیان خافق بر سر او
ریخته مشار الیه را با چهل و هشت نفر از ملازم و رفقا بقتل آوردند و آوازه انداختند که قطاع الطریق عرب این کار
کرده اند بواسطه معذرت سلطان سلیم علی آقا را بجلوس پادشاهی را بدرگاه عالم پناه فرستاد و آنحضرت از کمال محبت
و برادرانه خاطر رنجیده پادشاه روم کرده اند هم درین سال مولانا اعلم افهم جامع العلوم والحکم میرابوالفتح که از سادات
عربشاهی بود و در دارالارشاد اردبیل به جانب عالم بقا گردید جناب مولوی از جمله تلامذه مولانا عصام الدین است و در
ماوراء النهر تحصیل نموده آخر در شهر مذکور متوطن گردید از جمله نتایج خجسته رقمش حاشیه بر کبری حاشیه بر آداب البحث
حاشیه بر تهذیب منطق حاشیه بر کنز العرفان حاشیه تهذیب اصول فقه حاشیه بر بحث مجهول مطلق حاشیه مطالع
رساله در اصول فقه شرح باب حادی عشر فارسی بر آیات احکام **گفتار در قضایائی که در سنه سبع و سبعین و تسعمائه**

واقع شده ذکر لشکر فرستادن شاه دین پناه بسر اسب جرون و درین سال بمسامع عز و جلال رسید که الکامی کر بسر است
جرون بواسطه ظلم و الیان و آزار و ایذای ایشان مستضر شده بنا بر آن رای عالم آرای تغییر الکای آن جماعت عازم
و جازم شد و والی کرمان یعقوب بیک افشار را با لشکر بسیار بصوب آنجانب روانه گردانیدند ایشان بواسطه شناعت
اعمال و قباحت افعال خایف و متوهم شده و قلعه متین و بزرگی مشمول که تا غایت بواسطه حرارت هوا دست تصرف
از سلاطین کامکار بدان کار نرسیده بود **بیت** گرما نشش چون حرارت محرور در تموز ؛ سهرباتش چون رطوبت
مرطوب در شتا ؛ ریگ اندرو چو آتش و گرد اندرو چو دود ؛ مردم چو مرغ و بادی مخالف چو کرد و بار ؛ در غار ها بس
یافته بار و ثبات مستقر ؛ از تماشاش ساخته غربت منکاب ؛ غازیان ظفر شعار آن قلعه را مرکز وار در میان گرفتند
و پیش از ترتیب اسباب تسخیر حصون حصار چون اعدا و اضداد رایت فتح لشکر منصور را ملاحظه نمودند از مقدمات
احوال خود ضعف و قصور را احساس کرده زنهار از بساط وی کاروبار خویش را بل بحجز و قصور رسید تا نمودند در حین اضطرار
زده و به سپه مقاومت جنگ افگندند با تیغ و کفن از قلعه بر آمدند سرهنگان درگاه گیتی پناه بدان قلاع مستولی شدند و
وقایع متنوعه و درین سال مستوی پادشاه و بیگ بیک قوچی از جنود کفار بتاخت الکای پادشاه روم فرستاد حاکم دیار بکر
قاسم بیک با اتفاق فرهاد بیک باستقبال شتافته تا آن ملاعین خاسرین و گروه مشرکین مقابله نمودند کفار بدکردار بعد از
قتال و جدال مغلوب شدند و رومیان ایشان را تعاقب نموده و پنج هزار نفر و پست تن لیان دوباره جدا گرفتند و رای تنها
خسرو ایران خرکسی بیک با چند نام لعین الی و چون با سه هزار کفار ضلالت آئین بجنگ مجاهدان دین سید المرسلین
آمد و سپاه روم بر ایشان هجوم نموده بضرب توپ آسمان کوب ایشان را مغلوب گردانیدند و درین سال اوزبک سلطان
بن رستم سلطان بن جانی بیک سلطان با جنود فراوان بتاخت بلاد خراسان آمده در قصبه جام نزول نموده
والی آن دیار زنبیل بیک و لله ابراهیم ذوالقدر قوچی بهادران جوشن ور بجنگ ایشان فرستاد غازیان با ملکان
جنگ نمایان کرده حمزه بیک تجر او غلی که وکیل زنبیل بیک بود بقتل آمد و ازبکان با اموال فراوان بأوطان خود

معاودت نمودند زنبیل بیک مردمان مخذولان بکلام خراسان فرستاده استمداد نمود وزران والی امیرحسین و حاجی
سلطان کوتوال با قرب هزار و نه صد سوار جرار بمدد آمدند زنبیل بیک بوجود ایشان مستظهر گشته از عقب اوزبک سلطان
ایلغار نمود هرچند امیرحسین و حاجی کوتوال گفتند صلاح دولت در آنست در همین مقام توقف کرده محافظت دیار
خود کنیم زنبیل بیک بواسطه عجب و غرور گفت و هم تمام بر شمشیر شما مستولی گشته همت بنده این تا او دست بسته بخدمت آورم
بنابراین غازیان مستحق آن جاهل نادان فرنفته شده روانه گشتند و در پل خاتون با اوزبکان دو چار رسیدند اوزبک سلطان
با هفت هزار جوان در کمین مجد معدودی را باستقبال فرستاد غازیان با ایشان حمله کرده اوزبکان بطریق فریب راه گریز
پیش گرفتند اوزبک سلطان بیک ناگاه از کمین گاه بیرون آمده غازیان را در میان گرفت بعد از قتال و جدال
اوزبکان ناهنجار بر امرای عالی تبار غالب آمده زنبیل بیک و امیرحسین با هزار نفر از دلاوران جلادت اثر شربت فنا چشیدند
بیت هر دو می بایدت شدن ورنکمان :: که بر تو دور از است دست زمان :: حاجی کوتوال خود را از تلاطم دریای زخار
بساحل نجات رسانید و اوزبک سلطان سرهای مقتولان را از تن جدا کرده روانه اندخود و شبرغان شد **گفتار در
قضایایی که در سنه ثمان و سبعین و تسعمایه واقع شده** ذکر لشکر فرستادن سلطان سلیم بجزیره قبرس که سالها
خراج گزار پادشاه روم بودند بنابر قوت شراب دولت و حکومت دماغ ایشان مختبط گشته سر از ربقه اطاعت و روی
از قبله مطاوعت برتافتند و قطاع طریق بادو تعذیب حجاج میکردند بنابر آن سلطان سلیم پادشاه روم با ارکان
دولت و اعیان حضرت طرح مشاورت در میان انداخته امرای لایق معقول تسخیر آن قلعه را بنظر سلطان بیان نمودند بنابر آن
سلطان سلیم پرتو پاشای وزیر ثانی و احمد پاشای وزیر ثالث و حسین پاشای امیرالامرای روم ایلی و مصطفی پاشای
لله و علی پاشا حاکم مرعش و قاسم پاشای ظفر نامی از ادول و بهرام پاشا والی سیواس با سپاه بیقیاس بتسخیر قلاع
سپهر اساس ارسال نمود پاشایان با جنود ظفر نشان با کشتیهای کوه ارکان علم عزیمت بطرف قبرس برافراختند بعد از
وصول بدان حدود اول متوجه تسخیر نواحی آن دیار شدند قرب بهفتاد حصار بچه مسخر گردانیدند بعد از تسخیر آن سرزمین با سپاه

سکین

سکین پاشا بتسخیر حصار با توپ و تفنگ بیشمار در حوالی قلعه ماغوسه نزول نمودند سرداران فرنگ آغاز انداختن
توپ و تفنگ کردند حکام ظفر قرین آن حصار را چون نگین در میان گرفتند و بضرب توپ ده باره برج قلعه را ویران ساختند
ما دلاوران فرنگ بواسطه ثبات و ننگ کوششهای مردانه میکردند و حملهای دلیرانه می نمودند قریب دو سال کفار برگشته
روزگار حصار را نگاه داشتند و مبارزان روزگار متوجه کار زار شدند افواج امواج مصاف در تلاطم آمده و سپاه
روم بضرب توپ و تفنگ و ضرب زن برج حصار از هم متلاشی گردانیدند یکبار به بالای برج حصار آمدند و سپاه
کفار را از هم حسام آبدار راه فرار پیش گرفتند و میان اهل و عیال اتباع ترا اسیر گرفتند و غنایم بسیار بدست آن سپاه
خونخوار افتاد پاشایان بعد از نهب آن بلاد از روی خشم و کین با سپاه سکین متوجه قلعه ماغوسه شدند و آن حصار سر
فلک و در کشیده و مثل آن چشم روزگار ندیده و دست تصرف ابر رعد انداز صرصر او قات آن کوتاه و چوب دو برج
و خار ابراج بروج رفیعش از خوشه پروین خرمن ماه و میان حاکم حصار پای ثبات افشرده بنابر عقیده که بشوکت و قوت
خویش داشت ابواب حصار را بر مردمان هوشیار سپرده بانداختن توپ و تفنگ شروع نمودند از سهم تفنگ برق
افروز رعد آثار در های نفط خاکسوز و ضرب زنهای پر آشوب و توپهای دشمن کوب هیچکس را مجال نمیداد و دور بحوالی
قلعه گردند و سپاه روم نیز مرکز وار در گرد آن حصار در آمدند و نقطه وار در میان گرفتند در آن اوان والی
فرنگ هجده کشتی پر از باروت و بسیار قوت برای شهریان ارسال نموده قلیچ علی کشتیها را گرفته و فرمانبردار
بقسطنطنیه آورده و بضرب ترغانهای سنگین برج آن حصن حصین را فرو آوردند اما فایده بر آن مترتب نشد لعین
نقب عظیم در زیر خیام جنود اسلام زدند و اندرون آنرا پر از باروت کرده آتش زدند جانبازان جمعی در میان
بر خاک هلاک افتادند چون ایام محاصره بیکسال کشید باروت کافران تمام شد و حاکم حصار علامات عجز و انکسار
در احوال خود مشاهده کرده و یقین دانست که مقاومت با جنود روم نمی تواند کرد و بعد از عهد و پیمان و سوگند قرآن
قلعه را تسلیم کرده بدرگاه پادشاه آمده و خان قرار داده که اموال و اثقال خود را در کشتیها انداخته متوجه فرنگ

گروه دوران تا شخصی از اسیران در میان فرار کرده آمد و معروض گردانید که کفار لعین از غایت خشم و کین و تعصب در حق
مسلمین را بقتل آورده بنا بر آن آتش غضب مصطفی پاشا اشتعال یافته پوست و تن را کنده باقی کفار را بقتل
آورد و بعد از فتح آن دیار سلطان سلیم مرتضی پاشا و علی پاشا با لشکر آراسته و سپاهی بکلیه جلادت پیراسته با جلیل
کوشش تسخیر گرجستان پس از سال مود روم میان جزیره کرقوس و آگیه و کفاله و کیفیت را تا قلعه چهار قاورغه و سه پاره جدا از
فرنگان گرفته مظفر و منصور با غنایم نامحصور باستنبول مراجعت نمودند **وقایع متنوعه** درین سال عسکری خان
تاتار با تفاق پاشای کفه بامر سلیم پادشاه روم با لشکر بسیار و دو هزار بیلدار بقربان تاز می آمدند و شروع بکندن نهر کردند که
تا آب اتل را بآب تن منضم سازند بعد از اتمام آن بکشتی نشسته روانه حاجی ترخان شده آن بلده را مسخر کنند چون از خبر
نوای آن دیار که از قبل کنار پادشاه روس والی آن بلده بود رسید مضطرب گشته تحفهای خوب بکمان
فرستاد و چون خاطر اکرفتی مرضی طبع حاجی ترخان نبود عرضه داشت بسلطان سلیم فرستاده معروض
آنکه آب اتل بهر تن ملحق شود و آب بقراوا کیز متصل است بیم طغیان دارد و خرابی تمام باستنبول راه می یابد
بنا بر آن ترک کندن نهر مذکور فرمان داد و خان و پاشا باز بجای خود مراجعت نمودند

ورین سال سلطان سلیم پادشاه روم سنان پاشا را با جنود مصر و بیگلربیگیان درگاه و امرای عالیجاه بتسخیر
بلاد یمن فرستاد و بنا بر آنکه مطهر لنگ بر آن بلاد بعد از فوت سلطان سلیم مستولی شده بود و پاشای مذکور بعد جنگ
منصور در آن دیار نزول نمود و بعد از جنگ فراوان بر قلعه کوکبان مستولی گشته قریب چهل حصار را مسخر کرد و درین
سال دولت گرای خان تاتار والی ولایت کفه بامر سلطان سلیم علم عزیمت بطرف روس برافراخت و والی
آن دیار ایغ بیک از توجه جیش ظفر شعار خبردار گردیده دیوان بیک که امیر الامرای روس بود با فوجی از کفار
نامدار باستقبال ارسال نمود و ایشان کنار رقعه مولد را گرفتند و مانع عبور تاتار شدند مدت نوزده روز جنگ
و جدال و حرب قتال میان دلاوران برین منوال گذران بود و روز بیستم دولت گرای خان مانند برق و باد

در حرکت آمده گوشتهای مردانه نمودند ایشان بعد از قتال و جدال راه فرار پیش گرفتند چون غلبه لشکر تاتار
بر ایغ بیک را نگار رسید بارگاه و خیمه و خرگاه را انداخته عنان باس و حرمان بیم جان فرار نمود و سپاه تاتار
یکبار بشهر مسکو ریختند اهل آن شهر را از پیر و جوان و قوی و ناتوان و شیوخ و اطفال و نساء و رجال را بسیری گرفتند
و کافران بجهت ساعها اندوخته بودند از زر و جوهر و زر و زیور بیجا و بیغما داده لشکر تاتار آتش در شهر زدند چون
خانهای آن ملک ایشان از چوب بود بسوخت و ایوان ملکها تا قرب دویست هزار کفار بیدا اختر قبل از آتش و دود مرده شدند
و شناسوختند دولت گرای خان بعد از فتح جهان مظفر و منصور با غنایم نامحصور که از آن جمله نود هزار اسیر بود
بدیار خود مراجعت نمودند   توجه جهان استاجلو و غیرهما با کیلان چون شیخ
و دین پناه حکومت گیلان را با مهدی قلی سلطان استاجلو رجوع کرده و او خدمتش معهود و می چند در لاهیجان
گذاشته متوجه ییلاق گردیده و سپاهیان گیلان آغاز مخالفت کرده سید حسین نامی را بر خود حاکم ساختند و وی
و اجاج را سپهسالار گردانیده حضرتش با وجود لشکر بسیار و علت و ابهت بیشمار مغرور گشته در کمینگاه ظلم
و غدر نشست و دست جفا برگشاد و نایره فتنه و شر را اشتعال داد و موج بغی و عناد در ساحت ضمیر او از امیخ
شده نهال ظلم در صحن سینه او شاخ زد و با لشکر بسیار گیلان و دیوسار بر سر صوفیان که در قلعه لاهیجان
بودند آمدند بعد از جدال و قتال بر ایشان غالب آمده نساء و رجال و اطفال ایشان را بقتل آوردند بعد از آن
بکتاش بیک ولد امید قلی بیک مذکور ریختند و می جنگ ناکرده گریخت و گیلان ایشان را بضرب تیغ و دوم
بر او عدم فرستادند و در آن وقت امیر ساسان با سپاه فراوان از لشکر جهت دفع آن قوم بدا اختر آمده بعد از
قتال و جدال فراوان منهزم گردیده و گیلکان اکثر طلازمانش را بقتل آوردند خدمتش مشقت بسیار دید از تلاطم
دریا بحار خار بساحل نجات رسیدند شاه دین پناه درین باب با خواص و مقربان مشورت نموده رای جهان آرای
قرار گرفت که جمعی از امرا جهت دفع ایشان فرستد آنحضرت فوج خلیفه مهردار را با امیر غیب بیک و دیگر سرداران

بر سر مخالفان ارسال نموده و قورچیان استجلو و غیره نیز با ایشان رفاقت نموده در آن زمان در میان قورچیان
سخندان بهادر زد و خورد واقع شده صد و سی نفر از ایشان لی اون امرا متوجه گیلان شده و رخ
نزول نمودند چون گیلکان از غفلت غازیان خبردار شدند با یکدیگر گفتند که فرصت غنیمت شمرده کار از پیش باید
برد اگر با خود راه دهیم و تیر با ایشان رسانیم اکثر ایشان را دستگیر خواهیم کرد و آثار شجاعت و جلادت ما بر صفحه روزگار
خواهد ماند با این اندیشه باطل متوجه غازیان شدند قورچیان دست توکل در دامن عنایت پروردگار استوار کرده
و مضمون کلمه کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله در خاطر گذرانیده مانند بحر اخضر جوشان و خروشان
روی به دشمنان نهادند لشکر گیل موج موج در پی هم رسیده حمله کردند سپاه قزلباش را که به تیر انداختن مشغول بودند
از جای نتوانستند برداشت جویهای خون در آن معرکه جریان یافته سرهای مبارزان چون گوی غلطان شد
بیت ز بس خون که گرد آمد اندر مغاک ❁ چو گوگرد سرخ آتشین گشت خاک ❁ ز تنهای صد پاره و پاره شاخ
شاخ ❁ شده طعمه گرگ و روبه فراخ ❁ غازیان به ضرب تفنگ برق افروز گیلکان را در روز را به جای هلاک
اندوخته شده را انداختی بد شد تیر ولد و زرد و سهام آتش افروز تفنگی بر ... [illegible]
عزت بر زمین مذلت افتاد و قورچیان خیره شده یکبار دیگر حمله نمود و تیغ بیدریغ در ایشان نهادند شمشیر
درخشنده در ظلمت گرد و دخان چراغ امید درخشید و مانند شعاع آتش در غبار دخان می تافت بیت درخشیدن
تیغ در تیره گرد ❁ چو آتش پس پرده لاجورد ❁ سر سرفرازان و مهر و گردن زنان عصر را از تن می درود
بیت پر جان و رست و آهن را کند چون پرنیان ❁ کند مار گشت و تنها را کند چون کند نار ❁ کوه هر جنس پیدا
ذره اندر آفتاب ❁ یک رخش تابنده همچون آفتاب اندر سما ❁ عاقبت قورچیان به نیروی دولت روز افزون
دشمنان را منکوب و زبون گردانیده قریب هزار نفر از آن قوم بداختر به قتل آوردند لشکر مخالف که عدد ایشان
زیاده از بیست هزار بود از ترس ایشان اندک نفری فرار اختیار نمودند غازیان مظفر و منصور در لاهیجان نزول اجلال

فرموده سرها پیش آمد رکاب عالم پناه فرستادند گفتار در وقایعی که در سنه ثمانین و تسعمایه واقع شد
درین سال سلطان سلیم پادشاه روم پیرو پاشا و علی پاشا را با کشتیهای بسیار و توپ و تفنگ بیشمار و طبل و کوس
به تسخیر جزیره و کز قبرس ارسال نموده ایشان با قریب سیصد کشتی روانه قلعه مذکور شدند و اطراف آن بلاد را
تاخته لوای استیلا برافراختند بعد از نهب آن دیار با سپاه زیاده از قطرات امطار متوجه کبرس شدند بعد از
خرابی آن دیار به تسخیر ... منکر اقامت انداختند و از آنجانب والی مذکور و حاکم اسفانیه داریس قلی لی سدکو
از جمیع سلاطین کفره و حکام فجره بواسطه وسعت ولایت و کثرت سپاه امتیاز داشت و آن جوانرا با صد و هشتاد
عراده عدو شش ... و ده هزار توپ و بادلیج و دور دایره دهان هر غرقانی توپی نهادند که مقداری اندازه دایره عظیمه
افق است که کره زمین بجای سنگ ... می‌دارد و با آنکه تقیه و تسبیح صحت که حجر المنجنیق آفتاب را بدوا آن
چرخ گردون تابان ... برون جاه مغرب برون می آرد و قادر انداران دران سفاین سوار بودند و توپ
اندازی چنان ماهر که ... میل راه کشتی حباب را در روی دریا به سنگ ... زند گوی البرز را به ضرب بادلیج
قطعه قطعه سازند به جنگ رومیان فرستادند ایشان در حوالی جزیره انجیل لنگر انداختند چون پیرو پاشا
و علی پاشا روزی چند در آن جزیره مکث نمودند قراخواجه را با چند قادرغه به قراولی فرستادند تا از گردش
هفت اختر و نه سپهر حادثه از خیر و شر و نفع و ضرر پدید آید خبر دهند قراخواجه از دور سفاین سپاه ونیدیک را
دیده وجود اسفانیه را معلوم کرد که همراه ایشانست ناچار معاودت کرده به عرض پاشایان رسانید که صلاح
دولت در آنست که متعرض ایشان نشویم زیرا که لوندان ما به اوطان خود رفته و یراق جنگ و توپ و تفنگ
کم شده و غنهای ما در جنب ماونه فرنگان چون ورق هلالیست در جنب دایره افق علی پاشا قبول نکرده گفت
بیت که ای شیر مردان رستم شعار ❁ مدارید اندیشه از کارزار ❁ چرا ما کشیم از رو کینه پس ❁ نخیده نشیب
نورد و رنخانه کس ❁ ز رومیان سخن وی را به سمع قبول اصغا کرده و لنگر ... [illegible]

کشتیها را بحرکت آورده بطرف محال افغان روانه شدند بار اول علی پاشا بفرنگان حمله نمود و از جانبین چون
بهاران بجای قطرهای باران سنگ عرقان و فرنگی و تفنگ ریزان شد بیت چو سنگ توپ از کشتی جهان
گشت ** هزاران کوه در دریا روان گشت ** تفنگ شد ز خون ساقی بزم جنگ ** که در آستین و دست تفنگ
فرنگ ** و از آتش قرنفانهای بطره همواره از صداهای توپهای صاعقه کردار حالت موعود و اذا البحار سجرت
بظهور آمده و از تصاعد بخارات ضربزن و توپهای گوناگون بحر نیلگون در زیر فلک بوقلمون نمایان شد بیت
ز دود تفنگ اندران رزمگاه ** سیه گو چو ابروی خوبان سیاه ** و سرداران مشرکین و دلاوران کفار
لعین بضرب توپهای سنگین سفاین و سیاه را پاره پاره گردانیدند و در اثنای دار و گیر جمعی از فرنگان بی دین
گرد کشتی علی پاشا محبوس نموده خلاص گشته سر علی پاشا را از بدن جدا کرده و بر سر نیزه آویختند بنا بر آن سپاه روم
راه انهزام پیش گرفتند فرنگان کشتی پرتو پاشا را شکسته پاشاهای مذکور روز آب فنا [illegible] فرنگی از غایت چستی
و چالاکی بچنگال و براکشتی خود در آورده و قمع علی سه عدد کشتی فرنگان را سالماً غانماً از آن معرکه بیرون [illegible] کافران
رومیان را تعاقب کرده و توپ صد و هفتاد کشتی را گرفتند قراولخانه و رئیس قاسم و رئیس صالح قرامانرا با جمعی کثیر از
رومیان بقتل آوردند پرتو پاشا سرگردان و بدحال باستنبول آمد

محاربه نمودن عسکری خان با کفار اوبلستان

در این سال عسکری خان والی قرم باتفاق فرزندش دولت گرای خان با طبل و کوس متوجه روس در حرکت
آمدند والی روس کمانداران که [illegible] جنگ [illegible] استماع یافته بود جنود آن دیار را جمع کرده بجانب ایشان توجه نمود
از آب [illegible] عبور کرده در بلده [illegible] نزول کرد و خاطر به رزم و پیکار نهاد و چون خانان بدین حوالی رسیده بود
دو فوج آراسته از دو جانب حمله نمودند آتش حرب افروخته گشت عسکری خان با جمعی تاتار و اندازان فرود آمد
آغاز تیراندازی نموده [illegible] و چون نور بصر [illegible] و چون عقل در [illegible] جای میگرفت فرزین صفت پیاده را
بر زمین سوار را بر زمین میزد بیت [illegible] خدنگ [illegible] ** ز خون دلیران شده [illegible]

تفنگ مرگ آهنگ با آتش زخم شرار از زمین تا اوج بیرون میرسانید و در اثنای ستیز و آویز دولت گرای
خان نیز کوششهای مردانه و حملهای دلیرانه نموده رومیان هجوم کرده [illegible] گرفتند بنا بر آن عسکری
خان فرار نموده کفار ایشانرا تعاقب کرده جمعی کثیر را بقتل آوردند

گفتار در قضایائی که در میان اوزبکان واقع شده

در این سال میرزا علی بیک از تیم خان [illegible] شده بخارا نزد عبدالله خان رفته تسخیر بلخ منظور او
گشته [illegible] خان با سپاه فراوان از آب آمویه عبور کرده در حوالی بلخ [illegible] عظمت و اقتدار
[illegible] خان بعد از عهد و پیمان و سوگند قرآن از قلعه بلخ بیرون آمده با خان ملاقات [illegible]
حکومت بلخ را بمیرزا علی [illegible] رجوع نموده با سپاه زیاده از قطرات باران متوجه [illegible] خان گردید
سلطان [illegible] از توجه آن پادشاه عالی تبار [illegible] استعمال سیف و سنان [illegible] آن مملکت را
طلاق داده بخدمت خان [illegible] خان [illegible] آن قصبه را بیکی از ملازمان رجوع کرده روانه بخارا گردید

وقایع مشهوره

در این سال آتشی در آسمان در جنب قطب شمالی ظاهر شده تا مدت سه ماه امتداد یافت و باز
نظرها غایب شد قبل از این در زمان انس پادشاه روم که معاصر قباد و پسر نوشیروان بوده این نوع علامتی در
قطب شمالی واقع شد مدت هفت ماه امتداد یافته آخر بطریق خاکستر فرو ریخت بعد از آن علت طاعون در بلاد
روم واقع شده و هم در این سال در بلده قاین شبیه گندم چیزی باریده که مردم از آن نان پختند و در این سال [illegible]
افاده مآب [illegible] العلماء المتبحرین مولانا مصلح الدین لاری از عالم فانی رحلت نمود ایام حیاتش قریب نود سال بود
و جناب مولوی در خدمت امیر غیاث الدین شیرازی شرط تلمذ بجای آورده و بعد از آن ببلاد هندوستان رفته [illegible]
همایون پادشاه گشت بعد از فوت آن پادشاه عالیجاه بزیارت حرمین شریفین متوجه گردیده و در اثنای راه کشتی
شکسته قریب چهار صد مجلد کتاب تلف گشته مولانا بمشقت تمام از تلاطم دریای زخار بساحل نجات رسیده
ببلده استنبول شتافت و سلطان سلیمان پادشاه روم ویرا رعایت کرده آخر ببلده آمد [illegible] فرستاد و از جمله

تصانیفش حاشیه بر شرح مواقف حاشیه بر حاشیه قدیم مولانا جلال الدین محمد دوانی و حاشیه بر شرح جامی و حاشیه
بر انوار فقه شافعی و شرح شمایل ترمذی در حدیث و تفسیر سوره انا انزلنا و تاریخ آل عثمان که الامان پادشاه روم شد
و رساله در شطرنج و رساله در بیطاری **گفتار در وقایعی که** در سنه احدی و ثمانین و تسعمایه واقع شده قتل اجلاف
تبریز در این سال اجلاف تبریز واقع شده سببش آنکه شاه دین پناه حکومت تبریز را با صمد قلی بیگ استاجلو
رجوع نموده مردمان درب دیجویه ملازم او را گرفته ایذای بسیار کردند خدمتش بواسطه قلت اعوان و انصار
تنزل نموده بتضرع و زاری ملازم خود را خلاص نمود بعد از چند روز نوکری را بقتل آورده اقربای مقتول و برادر
مزارات تحمیل دفن کرده بدر جناب حاکم مذکور راه کرده که نعشش قبر او تمام جمع ارز نموده او با نعش منع آن بد
معاش مشغول شده حضرتش از استعمال سیوف و رماح را او فرار پیش گرفته در خانه خود متحصن شد اجلاف تبریز
کین از غلاف بیرون آورده بعضی از ملازمانرا مجروح و بی روح ساختند چون شیاطین اجلاف از تنبیه و ضبط ایمن
شدند دست بنهب و غارت دراز کردند از نوادر پیش شوهران و اقربا و علی فراز برابر آبا و امهات آلوده
و زنا و لواطه در رسته بازار مباشرت نموده سادات و قضات و اعیان اشراف و وضیع و شریف و قوی و ضعیف
توانگر و درویش مغرب و شهر بی حاجیان از بیم ایشان هراسیمه گشتند که شرح آن نوشتن و گفتن راست نیاید و آب
و مدارا در میان مردم نماند و در هر کوچه یکی از اجلاف لوای استیلا برافراخت پهلوان یاری در درب سنجاران
و شتر درب و بجویه و شرف پسر مصطفی در درب سرو و پسر شالدوز در نهاوامن و آقا محمد در درب تقربه پهلوان
عوض در میدان و اصلان در درب اعلی و میرزای ملکانی با گوکجه در محله شتربانان و ملا حسن جان در
سر پیش کیلان قریب دو سال در میان این قوم مواخذه جدال و قتال بود با آنکه چند نوبت امرا و ارکان دولت
بعرض رسانیدند که دفع این طایفه بیدولت از واجبات شاه دین پناه گوش بسخن ایشان نکرده با وجود آنکه
آنکه شاه دید که ترک فتنه و فساد کنند تا رعایا مستحق قتل نکرده و ملک خود را ویران نکرده و آخر زمره گشتگان مطلع

مستنبه شدند و از کمال شقاوت و جهالت بر طغیان و عصیان اصرار نمودند تا آنکه شاه دین پناه یوسف بیگ استاجلو
را که بعقل و کیاست و فهم و فراست از اقران ممتاز بود   چو فکر اهل حکمت دوربینی   چو طبع آخرالزمان
امینی   چو رای غرده وان در کار بستی   بیک تدبیر صد لشکر شکستی   بدید او در نظم لطایف
چون در خوشاب و نظر او در حل دقایق آتشی بود در حین انتصاب بحکومت تبریز فرستاد و حضرتش اجلاف را قسم
داد که دیگر مخالفت نکنند و ایشان را کدخدایان ضامن داده بعد از چند ماه پهلوان یاری آغاز مخالفت کرده دو
نفر از ملازمان حاکم را بقتل آوردند بنا بر آن اجلاف بنیاد فتنه و فساد نمودند   زریک فتنه اکبر شور شده
کار   بنی فتنه برخاست از هر کنار   هزاران غذایی بکوشش آمدند   چو پیل دمان پر خروش آمدند
بنابراین یوسف بیگ عرضه داشت بپایه سریر اعلی فرستاد که عدد آن قوم زیاده از چهارصد نفر است و بعضی
و تیراندازند و اهالی آن بلده از جنتشان شکوه کردند و گفتند   که ای عالم آرای اقلیم گیر   ز بیداد اوباش
تغییر   از ایشان جهانی پریشان بود   خرابی این ملک از ایشان بود   علما نیز بقتل ایشان فتوی داده اند
بنابراین فرمان همایون شرف نفاذ یافت که سهراب بیگ ولد خلیفه انصار با جنود بسیار بمدد یوسف بیگ
روند و از صلاح او تجاوز نکنند چون آن سپاه و بیایی گروه میدان صاحب آباد آمدند یوسف بیگ نیز
با جمع اهل ستیز با ایشان پیوسته و و و حیرت و دهشت بر دماغ اجلاف راه یافته اجامره و سرداران
یا زمی چون وحوش شکاری بهر جانب که رو آوردند راه خلاص و مناص مسدود دیدند از بیم جان در سوراخها
و نقبها خزیدند و یوسف بیگ خانمانها گرفته آغاز تشدد نمودند ایشان تفحص نموده اکثر را بدست آورده
بقتل آوردند و از سرداران زیاده از نود و اوباش قلاتش که معاش که از دار غیرت آ و نحنند مثل کوکجه
و شمی و شرف و شیخ کاه و حسن حکمه دوز و حاجی دارند وزیروار شاه علی بیگ جرمک و میرزای یادبان قتل
و جیپین سبزی فروش سوای بهما موازی صد و پنجاه نفر بقتل رسانیدند و یاری و پهلوان عوض را

و علاء حسین خان در خانه سهراب بیگ محبوس بود ندایشان سهراب بیگ را تطمیع کرده حمایت ایشان نکرد
آخر یوسف بیگ بدلایل عقلی و نقلی سهراب را ملزم ساخته ایشان را تسلیم ملازمان یوسف بیگ نمودند بعد
کشتن سر با ایشان ما و سیدان تبریز را زر زدند بنا بران آتش فتنه آن قوم فرو نشست از نوادر اتفاقات آنکه
پهلوان عوض قلاتی را که دست نه سال نگاه داشته بود وقتی که چوب دار را مهیا ساختند آن قلاب را آورده در دار
نصب کردند و روزی که سر او را به دار زدند بهمان قلاب بند شد
جلال الدین اکبر پادشاه عزیمت دیار گجرات و گوشمال حکام آن بلاد و بالغ وجهی تصمیم داده و با امرای
عالیمقدار و طایف از بهادران شمشیرزن و نیزه گذار ایلغار فرمود و در اثنای راه محمد ابراهیم از بیم دلی جه
بیم راه فرار پیش گرفت پادشاه ظفر معتاد در بلده احمدآباد نزول نموده حکومت آن دیار را به میرزا عزیز کوکه رجوع
کرده بشهر آگره علم مراجعت برافراشت در غیبت پادشاه ستوده صفات محمد حسین میرزا والی گجرات با سپاه
بسیار همه پیل افکن و شیر شکار عزم قتال و جدال بحوالی احمدآباد آمدند چون این خبر بپادشاه والا گهر جلال الدین
اکبر رسید بیکدم تا بر و بار و ران سپاه نابکار را انداخت و صاعقه شمشیر آتشبار آتش لشکر او را نیستان وار در هم
سوخت و محمد حسین میرزا بقید بی اخلاص و قهر بلا مناص گرفتار شد و درین فتح غنایم فراوان و نعمت بی پایان
از درهم و دینار و جواهر بیشمار در دست جیش ظفر شعار افتاد پادشاه حکومت آن دیار به میرزا عزیز کوکه
رجوع نموده بآگره مراجعت کرد منشیان بلاغت شعار موجب فرمان فتحنامها نوشته باطراف هندوستان
فرستادند هم درین سال در دار الارشاد اردبیل علت طاعون واقع شد قریب سی
هزار کس از شهر و نواحی نقاب تراب بر روی کشیدند هم درین سال شاه دین پناه وزارت دیوان اعلی را
به سید حسین فراهانی و خواجه جمال الدین علی تبریزی رجوع فرمود و استیفای دیوان اعلی را به میرزا احمد آ
اصفهانی قرار داد و مبلغ پانصد تومان بواسطه مرسوم هر یک مقرر شد و درین سال قدوة

المحققين

المحققين و افضل المتاخرين مولانا عبدالله یزدی در عربستان از عالم انتقال نمود و جناب مولوی نزد خواجه
جمال الدین محمود و شرط تلمذ بجای آورده بود و از جمله نتایج خجسته قلمش حاشیه بر حاشیه قدیم مولانا جلال الدین محمد
دوانی و شرح بر تهذیب منطق و در سنه احدی و ثمانین و تسعمایه واقع شده درین
سال مزاج شاه دین پناه از جاده اعتدال بسر حد اعتلال انتقال نمود و تب محرق بر ذات پسندیده صفاتش
عارض شده و لهام هراسان و خاطرها پریشان گشت میان امرا و ارکان دولت خصومت و نزاع چند نوبت واقع شد
مولانا غیاث الدین علی حکیم که بکمال علم و معرفت از چهره ماه برص میبرد و بوفور تجربه و مهارت از جگر
خورشید یرقان میبرد بشربت ملایم و موافق رفع مرض کرد شاه شرق از بهر آن خوردست پیمان
شربتی تا شود صافی دماغ قالبش مثل روح این که شاهنشاه حاجت چون بلاد بخشیده اند قالبی چون
جان عیسی مدتی چون عمر نوح خلایق بجای آن وظیفه نذور و صدقات بارباب حاجات رسانیدند هم درین
سال پادشاه فرنگ والی پرتکال استیلا و بر بلاد ایلچیان بیلاکات و تیرکات کو دیده اهل ابصار
از رویت آن خیره می شد بدرگاه عالم پناه فرستاد و چون از پیش ایلچی چند از ایشان سر زده بود مثل
انهدام مسجد و احراق کلام مجید بنا بران ایلچیان منظور نظر التفات نگشته جمعی از امرا و ارباب آن قوم بیداد
نامزد کردند بیان وفات سلطان سلیم بن سلطان سلیمان بن سلطان سلیم بن سلطان بایزید بن سلطان محمد
بن سلطان مراد بن سلطان محمد ایلدرم بایزید بن سلطان مراد بن اورخان بن سلطان عثمان بن ارطغرل بن سلیمان
بن قیا الپ بن قزل بوقا بن ایمیدر بن طوغای بن طغیان بن قید سون بن بوتیمور بن ماقی آقاب بن صوبخی
آقا بن تختمور بن بوساقی بن کک علی بن اوغوز بن قراخان درین سال در هشتم شهر رمضان در بلده استنبول
متوجه عالم بقا گردید وزیر اعظم محمد پاشا فوت او را از امرا و ارکان دولت پنهان کرده سلطان مراد را
از مغنیسا بشهر آورده بر تخت سلطنت نشاندند و برادران او را هلاک کرد و ازین طبقه چهارده نفر سلطنت کرده اند

عثمان اول ولادتش در ششصد و هشتاد و نه وفاتش در هفتصد و بیست و هفت ایام سلطنتش سی و هشت سال
ولایتی که مسخر کرده قراحصار بلده اونک شهر بورسا اورخان جلوسش در هفتصد و بیست و هفت وفاتش
در هفتصد و پنجاه و نه مدت سلطنتش سی و دو سال ولایتی که مسخر کرده اتنه بازی بولی مدونی نوکر یداونک
مدی طرقلی کسری اولو باطلی بولی سلطان مراد جلوسش در هفتصد و پنجاه و نه وفاتش در هفتصد و نود و یک
ایام سلطنتش سی سال ولایتی که فتح کرده بلده انکوریه سلطان کولی ونمه توقی الصد بلده اورنه ولایت کاشان
کوتاهیه بغاولایت خجند کرمیان مسرتره قره ناصره ولایت سلک بلدرم بایزید جلوسش در هفتصد و نود و
یک وفاتش در هشتصد و پنج مدت سلطنتش چهارده سال ولایتی که فتح کرده وقت او که معدن نقره است
ونی آق شهر خان ایلی ایدن ایلی نیکی بولی سلی شهر سوار بلده ملاطیه نصف قرامان طرقلی دره امیر سلیمان
اول وفاتش در هشتصد و پنج قتلش در هشتصد و دوازده مدت سلطنتش با شرکت سلطان محمد سال
سلطان محمد سلطنتش سیزده سال وفاتش در هشتصد و بیست و پنج وفاتش در هشتصد و پنجاه و پنج ایام سلطنتش
سی سال که گرفتار هشتاد ایلی سرخان ایلی حمید ایلی ایدن ایلی استوریه حصار بروج سخره و نواحی توجه کوج
حصاری سلطان محمد جلوسش در هشتصد و پنجاه و پنج وفاتش در هشتصد و هشتاد و شش ولایتی که مسخر کرده
بلده استنبول ولایت نفیه ولایت ارناوت بلاد قرامان که هفت شهر است ولایت اسفندیار قطمونیه وسنوب
وجزیره وفاقست ولایت خرسک بلده کفه و موره اقرتوره جزیره مدلی قراحصار جانک اعلی وجانک سفلی
بلده علائیه قلعه طرول تونیلو حصار ولایت ایحوس ولایت زنوق ولایت اماجره ولایت غزنوا اعلی و ولایت
شکوت تفصیل ولایات در مجلدات سابق نوشته شده سلطان بایزید جلوسش در هشتصد و هشتاد و شش وفاتش
در نهصد و هژده مدت سلطنتش سی و دو سال ولایتی که فتح کرده آق کرمان جزیره جینیه نجبتی قرون
سطون قلعه کلی سلطان سلیم جلوسش در نهصد و هژده وفاتش در نهصد و بیست و شش ایام سلطنتش هشت سال

ولایتی که

ولایتی که فتح کرده شام علیا و سفلی که آن نه عدد شهر است ولایت مصر که بیست و هفت شهر و آن ولایت
دیار بکر هشت شهر است ولایت مرعش و بعضی از آذربایجان تا اخلاط و حرمین شریفین زادهما الله
تعظیما و تکریما خطبه بنام او خواندند سلطان سلیمان اول جلوسش در نهصد و بیست و شش وفاتش در
نهصد و هفتاد و چهار ایام سلطنتش چهل و هشت سال ولایتی که گرفته عراق عرب بصره و شهر زور قطیف
بلاد لحسا بعضی از بلاد یمن ولایت سوا کن از گرجستان والی از آذربایجان قلعه وان اخلاط با تواج
و لواحق و از کردستان تفلیس و از دیار فرنگ انگروس بودن که پای تخت پادشاه انگروس
بوده جزیره سفر از مغرب زمین بلده طرابلس و بلده جزیره و بعضی از جزایر عرب سلطان سلیم دوم ولادتش در
نهصد و چهار وفاتش در نهصد و هشتاد و مدت سلطنتش هشت سال ولایتی که فتح کرده جزیره قبرس و
حصار حلق ... و از اتفاقات آنکه سلیم نام و اشت سال سلطنت کرده و مراد نام سی سال و بایزید نام
دستگیر شد ایلدرم بایزید بدست امیر تیمور سلطان بایزید بدست سلطان سلیم و بایزید ثالث که پادشاه
بود در قزوین گرفتار شد هم درین سال لوند بیک گرگین والی گرجستان که مدتها در بادیه کفر و ضلالت
سرگردان بود وفات یافت کیخسرو ولد گرگین بن لوند بر قالیچه امارت نشست ال اسکندر بناء بموضع
قزق بر کیخسرو با سایر ازناوران متوجه قزق شد ال اسکندر با جنود و حوشنان و برای آن قوم بر اختر حرکت
آمد آن دو سپاه کینه خواه بهم رسیدند تیغ جلادت از میان کشیدند قتال فاحش میان ایشان واقع شد کیخسرو
دران معرکه بقتل آمد ال اسکندر بجای پدر بر مسند حکومت قرار گرفت ملازمان خود را بدرگاه شهریار
بحر و بر فرستاد و شاه دین پناه سید معصوم بیک صفوی بخلعت و تاج و کمر و اسب و زین زر ارسال فرمود
حکومت گرجستان را بوی عنایت نمود میرزا قاسم گونابادی از مشاهیر زمان خود بود در آن
سال مرغ روحش قفص قالب شکسته بریاض قدس پرواز نمود و چون جایزه شاه نامه نیافته بود این چند بیت

در شکوه گوید بردیم زبان طبع غلط را که خاصیت این است تبه‌شامه را زود آمدن طبع جهان
بیدولتی است کمال زبونی و دون همتی است درین باغ دوران گلی بی‌خار نیست عطای لئیمان
کم از مرگ نیست در سنه ثمان و تسعمایه واقع شده چون خسرو انجم منطقه
اعتدال ربیعی رسید گل و لاله و سبزه در باغ و راغ دمیدن گرفت نه از لاله بر دمن سبزه
سر چو سلک پر شبنم عقد گهر عیان صورت گل در آب زلال چو دیبای هندی و تمغای آل
شد آب را عکس غنچه حباب ولیکن حبابی نگون زیر آب در اوایل این سال عبدالله خان اوزبک
عساکر بلخ و بخارا و حصار شادمان را جمع آورده کوچ بر کوچ متوجه کرهستان گردیده و در کنار آب کوهک نزول
نمود و از انجانب بابا سلطان ولد براق خان باتفاق برادران با جنود الدجیان زیاده از ریگ روان
و مور بیابان بصوب او می نهضت نمود چون کنار آب کوهک محل نزول سپاه نصرت پناه گردید اوزبکان
بامر بابا سلطان جسر بسته عبور نمودند چون این خبر محنت اثر بعبدالله خان رسید پای استقامت نفرالان گذشته
راه فرار پیش گرفت و از ترس سپاه ظفر سطوت در وجه مور راه سپهت و از هراس لشکر ... شما
بکردار مور پر بر آورده نهاد دیدن او از روی او ... جهان پری وار در دیده باشد نهان
و بابا سلطان بنابر نفاق برادرش درویش خان بدیار خود معاودت نمود باستصواب امرا و ارکان دولت
درویش خان را گرفته ولایت تاشکند را متصرف شد درین سال جانیم خان والی خوارزم
که بزیور حسب و حلیه نسب و قدم خاندان و شرف دودمان آراسته و پیراسته بود فرزند خود محمد قلی سلطان
را بپایه سریر اعلی فرستاد و شاهزادهای عالی منزلت و امرا و ارکان دولت باستقبال استعجال
نموده ویرا با عزاز و احترام بدرگاه شهریار گردون غلام آوردند شاه دین پناه خلعتهای طلا دوخته
و ثیاب زربافته و تاج و کمر شمشیرهای بند زر و اسپ و استر و درم و دینار بوی کرم فرمود

در سنه

در سنه اربع و ثمانین و تسعمایه واقع شده ذکر انتقال شاه دین پناه از عالم فانی بجهان بقا و جاودانی
درین سال عرض مرض بر جوهر ذات شاه دین پناه مستولی گشت و قهرمان طبیعت که مدبر مملکت بدنست
از اصلاح مواد و تعدیل مزاج عاجز گشت و روح حیوانی که حامل قوای جسمانیست فتور یافت هر چند حکمای
مسیحادم و اطبای حذاقت شیم مثل مولانا غیاث الدین علی کاشی و ابو نصر ولد صدر الشریعه گیلانی که
معالجه کوشیدند فایده نداد و مرض یوما فیوما چون اندوه مسلمانان زیاده می‌شد و قوت روز بروز
سمت تناقص می پذیرفت درین وقیقه یاد جمله حکما که آدمی چکند با قضای کن فیکون
اصول نبض چو شد منحرف ز جنبش اصل بلای عجز فرو رفت پای افلاطون صلاح طبع چو سوی
فساد روی نهاد بماند تیره در دست بوعلی قانون ارضهای فلکی و ندای ملکی بگوش هوش او
میرسید زین سند ربی نبات فانی رو آر بملک جاودانی بر طارم آسمان علم زن
در رواق لامکان قدم زن در مملکت قدم قدم نه هوش دل و جان دران حرم نه لاجرم
صاحب تاج و سریر دول بر واقعه ذکر بزرگ از مدبر ناو بیراست نها و در شب سه شنبه پانزدهم شهر صفر
شاهباز روح پر فتوحش ازین تنگنای قفس ای جهان و پرواز نموده بعالم قدس قدم نهاده رفت
زونیای دون شاه سلیمان مکان گشت دلیل رهش رحمت پروردگار با خلف خود گذاشت مسند
شاهنشهی کرد رها تخت و تاج ما حضر در نهار کردم از اندیشه پرسش تاریخ سال گفت بگو سال
نهصد و هشتاد و چهار چون ابونصر در معالجه خیانت کرده بود اوراق بقارا بباد فنا داد ایام زندگانی
آنحضرت شصت و چهار سال و یکماه و بیست و پنج روز بود و سلطنتش پنجاه و سه سال و شش ماه و بیست و شش روز
به نیابت حضرت شاه اسمعیل هشت سال سلطنت خراسان کرده بود اگر صد سال مانی ور یکی روز
بباید رفت ازین کاخ دل افروز در اسلام غیر از مستنصر ابن علوی کسی باین قدر سلطنت نکرده است
در ایران از زمان بهرام گور تا تاریخ هجری که نهصد و هشتاد و پنج بوده قریب بهزار و دویست سال کسی

اینقدر سلطنت نکرده شهری که بعیش و طرب چون صحن ارم خندان و خرم بود یک صدمه صور صفت چون صور
قیامت در جوش و خروش آمده فروغ روز اکبر علامات دشت محشر در میان طوایف بشر مشاهده شد خروش و ولوله
دران منازل افتاده دیده خلایق از فراق او خوناب میباشید و روزگار بناخن حسرت چهره آمال میخراشید
و مردمان در بحر حیرت افتاده و تواتر غم و الم در فضای ضمیر پیر و برنا یکتا و سادات و قضات و علما و عامه رعایا
و کافه برایا چون زبانه شمع بر حیات خویش لرزان بودند تا ذره و رشته زندگانی از مقطع مقراض سیاست رزو
واو باشش خلاص خلاص یابند اما شمخال سلطان چرکس با بسیار کس باراده آنکه دستبرد نمایند بمیدان ملوطلب
آمدند و امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت منازل خود را محکم گردانیدند تا زمانی که شمشیر لعل پیکر از نیام
برکشیده و بیرق شبگیر از روی سپهر زنگاری بر بود و تبیره زمین از میدان فلک حقه سیمین بر بود

دم کین صبح شاه چابک عنان   گرفت آسمان را بتیغ و سنان   روان شد ز بیدروی تیغ مهر
و صد جوی خون از کنار سپهر   دمان تن زد از هر طرف ساز جنگ   بچرخ آمد این گنبد نیل رنگ

با سباب جدال و قتال اشتغال نمودند و منتظر ایستادند تا از غیب چه ظاهر شود و دران اوان سلطان حیدر
باستصواب مادر در بالین پدر جا گرفته بواسطه تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی دعوی سلطنت کرد
بگمان آنکه لشکر استجلو و کرجیان که مرج البحرین متقیان فراهم آمده اند هنگام کارزار معاون و جانسپار
خواهند بود بنا بران زره چندی که در روز ... بود بقصور جهانی که هوا خواه او بودند بخشیده انتظار آن میکشید که
عروس ملک را در کنار کشد ازین غافل که چهار تکبیر فنا بر سلطنت خواهد خواند و سه طلاق بر گوشه چادر عروس
مملکت منوعی خواهد بست که رجعت ممکن نباشد خواست که بشعبده و نیرنگ افسر پادشاهی بسر نهد و در اورنگ
خسروی نشیند و کاغذ تزویری که نوشته بود و بمهر رسانیده بود مضمون آنکه شاه دین پناه مرا ولیعهد خود ساخته
بعضی از مردمان کوته نظر تابع او گشتند و اظهار مخالفت کردند منتظر آنکه زمان تا زمان از دست
ساقیان سیمین ساق ترکان جام می ارغوانی بر کف گرفته سر بر خط سروری و شادمانی نهند و از آن

فاقد

شامل کرکان بتان مجلس می و زهر سهام ولاه ساران جگر دوز مبدل خواهد شد و نیل آمال و امانی بتیغ مصری
معوض خواهد گشت بجای شراب ارغوانی و لعل مانی سم قاتل و زهر هلاهل در کام جام ایشان خواهد ریخت اما جمعی
از روملو و افشار و قاجار و بیات و ورساق که در کشک بودند در دولتخانه را مضبوط ساخته کسان نزد امرا فرستادند
و همه را ازین قضیه آگاه گردانیدند و دران اثنا حیدر سلطان ترکمان و امیر اصلان بیک افشار و محمد بیک قاجار
و سلیمان بیک ولد سهراب خلیفه ترکمان و دیو بداق روملو و خان لی بیک بیات ... لو با سپاه فراوان و سایر امرای
امرای عالیشان متواتر و متعاقب نزد خلفا آمدند و دران اثنا خبر رسید که امرای استاجلو داعیه دارند که
سلطان حیدر میرزا را بیرون آورده بسلطنت نشانند امرای عالیشان رسولان سخندان که بسحر بیان
عقده وحشت از ضمایر کشایند و بلطایف الحیل مرغ رفتار از هوا بزیر نشست آورند نزد نواب سلطان
حیدر میرزا فرستادند و گفتند معلوم است که صانع لطف آموز کارزو بدایع فضل کرده کار نسبت بشاهزاده عالمیان
اسمعیل میرزا زیاده از آنست که نطاق نطق محیط تشریح آن تواند شد و قوت فهم و ادراک کیفیت و کمیت
آن تواند رسید و نقش نفیس جبین ترکیب آسمان از جیب مصون رمانده چهره آفتاب از کلف مامون ...
همایون آنحضرت بمهر صواب که توجه فرموده جنود فتح و ظفر از یمین و یسار عنان بر عنان همراهی نموده و عقاب
رایات اعلام نصرت اعلام او را در هر معرکه افراخته عنقای سعادت و اقبال و همای فیروزی و اجلال در ظل
ظلیلش آشیان ساخته با جنود نامحدود و دولتهای ممدود بهر طرف که روی نمود حضرت معبود ابواب فتح و فیروزی
بر چهره اقبالش کشود و جنگ بدران پادشاه شروان و علی پادشاه بهادری آنحضرت چهار شاه عدلند از عجایب
چرخ مصون عما و بالله اگر آنحضرت بر سریر سلطنت بنشیند سپاه قزلباش ضامن باشند از مهربی شبابان
و کشتی ... و حاسدان و قاصدان در آرزوی چنین روزی بوده اند که قصد بلاد ایران کنند ...
بواسطه جهالت و غرور گفتند ازین دیار تا قلعه قهقهه مسافت بعید است سلطان حیدر با سپاه بلا اثر در

باقی تحفه جهت توهم نسیه نقد حاضر را گذاشتن به موهوم و ذهنی را بر موجود خارجی مرجح شمردن کمال بیخردیست رسولان
گفتند که وقت مراعات احیا و وقت مکافات اعدا ماست اگرچه در مملکت بتاختن [illegible] خراشیده شود امواج
بحر غضب آنحضرت چنان متلاطم گردد که سفاین امن و سلامت در جهان نایاب شود   و و شعله تیزی شمشیر
دارد دو نیک   یکی نور صلح و دگر نار جنگ   بود نور صلحش شبستان فروز   ولی نار جنگش بود خانه سوز
امانی هیچ بران مترتب نشد زیرا که از نشاء شراب جاه چنان مست شده بودند که راه از چاه نمیدانستند و خیر از
شر و نفع از ضرر تمیز نمیکردند و باوجود بلاغ و بلاغ راه وداد و رقم نسیان و کفران بر صحایف نعمت و احسان [illegible]
عالمیان کشیده فرعون وار الیس لی ملک مصر و هذه الانهار تجری من تحته گفته طبل عصیان و طغیان کوفته
روانه شدند ناامید و صلاح چون دامن از پای در افتاد و تدارک کار مانند آستین از دست در گذشت
رسولان بی مراد و مقصود از جنب ایشان مراجعت کرده نزد امرا آمدند و ایشان دانستند که حل این مشکل جز
به بنان قاطع تیغ تیز منفصل نرسد و دفع این حادثه بغیر از خنجر تیز سر انجام نیابد بنابران مستعد جدال و قتال
گشتند بعد از آن آراستن سپاه و مکمل شدن جهادران زره خواه با لشکری که کوه و صحرا را گرفته از نفس [illegible]
سینه فضا تنگ شده   زیاد و از صفوف یاجوج و کواکب بروج   زیاد و ز امواج بحر محیط   فزون تر ز باران
فصل بهار   چو برگ درختان فزون از عدد   چو ریگ بیابان برون از شمار   بعضی ایشان در زره
پوش و گروهی مانند ماهی جوشن پوش و همه ایشان اژدرها و در زمین هیجا چابک و ایشان سمندر آتش
و تا همه غلطان بصفت نهنگ زره و آهنگ و زره و حرکت و اقتضای [illegible] و بلند همت او [illegible]
شمشیر شعار انگیز و زره خواه و برمثال ببر خونریز و تندخو مانند گرگ درنده سطوت‌ها و آتش جوشن و بکردار پیل
زخم زن و رعد خروش علم غریب بجانب دو نقاره بر افراشتند غازیان جرار یکبار باتفاق امرای نامدار
خود را میدان طولیه انداختند فضای میدان از سواران کچیم پوش حصار آهنین شد زمین معرکه از جوش

دران چون عرصه زره تنگ حلقه پولاد پوش گشت   گره بر گره دست پیکان زنان   زره بر زره
پشت رویین تنان   سواران سرکش عنان بر عنان   چو مژگان خوبان سنان بر سنان   کمر بسته
گردان بعزم ستیز   چو کوهی ولی بر کمر تیغ تیز   زمین شد غبار و فلک گرد ناک   زمین در هوا و آدمی
زیر خاک   علم غریب بجانب دو نقاره برافراشتند آن به اختر بر اجتماع لشکر فرمان داد و از وخامت عاقبت
و شامت کفران نعمت نه اندیشیده و ثمره شجره بدکرداری و ربیع برنج جفاکاری از وی پوشیده ماند
به هنگام شادی از رفتی مکار   که زهر آورد بار او روزگار   که هر کس که تخم و خار اکشت
نه خوش روز یابد نه خرم بهشت   و بعضی از بدبختان بی حمیت و کوته نظران بی بصیرت مثل حمزه بیک
طالش و علیخان کرجی و زال   نزد آن بدولت آمده و قرعه مشاورت در میان انداختند در آن
اثنا که غازیان عظام سلطان حیدر میرزا را در دولتخانه نگاه داشته و از خروج او ناامید و ساخته چنین
مردود این مقالات گشت و جهان فراخ بر چشم تو تنگ از حلقه میم شد و از قهر مرغ روح ایشان کبوتر در چنگال
باز طپیدن گرفت رخسار نسرین بوی زردی زرنیخ و زعفران پذیرفت و خون در عروق ایشان تیره از [illegible]
آمد اما حیدر رعایت ناموس خار خور السیلی روزگار سرخ میداشت و یکبار عنان اختیار بدست دوستان داده
و انکار نکرده است بنابر دلاوران گفتند که مرد ثابت رای آنست که چون برگ چیدنا شد که بوزیدن هر
بادی ترک سکون و قرار گیرد و که جز سکان گفته اند   اگر خواهی چو هشیاران طریق حزم ورزیدن
نمی باید بهر بادی چو برگ بید لرزیدن   اولی آنست که ما با جمعی از اهل جلادت متوجه دولتخانه گردیم و نقض
شمشیر آبدار و سنان آتشبار دمار از دشمنان برآریم و سلطان حیدر میرزا را بیرون آورده بر تخت سلطنت
نشانیم بنابران سلطان مصطفی میرزا و حسین بیک با لشکر گران بدفع قورچیان و قلع و قمع ایشان تیغ
درخشان از میان برآورده و سنان فتنه نشان بر کوشش تحاور راست کرده جمعی مانند صواعق هند[illegible]

تا بهن مستغرق بجانب دو تنخانه بجنبش و روش آمد که نام جرادو مختر دران اثنا ابراهیم میرزا نزد چنین بیک
آمده گفت که صلاح دولت آنست که ترک قتال و جدال کرده در خانه خود مقیم شوی که درخت دشمنی میوه پشیمانی
و تخم نزاع ثمره انقطاع دهد   بود و دوستی شمع مجلس فروز   خصومت بود آتش خانه سوز
فروزان مکن آتش رستخیز   مبادا شراری جهد در تو نیز   آمدن من نیز و شما بنا بر صلاح مسلمانانست
مرا با سلطنت کاری نیست و همگی همت بر تحصیل فضایل نفسانی مقصور است و بر ترتیب مقدمات مبیح دون
محصور در ظاهر اینچنین سخنان میگفت اما در باطن چنان شیفته جمال عروس مملکت بود که هیچگونه خبیثم از
سطالعه غنچه و لال او بر نمیداشت چون نهال خلاف بر جویبار خواطر ارباب نفاق بالا کشیده بود و از تخم
عناد نکهدا نشتند و سخنان سلطان ابراهیم میرزا را بسمع رضا اصغا نمودند و روانه شدند آن بی سعادت
ازلی بدروازه بنجه علی رسیده و بعضی از دلاوران مجدد بهادران متکلد آغاز قتال و جدال نمودند و با تیر و
انکن و سنگ و شمس تکن آن گروه بی شکوه را کالعهن المنفوش ساختند   تفنگ نغمه در تن چو بیکان
زده   هزاران گره بر رگ جان زده   تفنگ آتش افشان چو نخل کلیم   ز آتش بلان در عذاب
الیم   برون جست تیر از کمان برق وار   گریزان شد از اژدها تیر مار   کشیده کمان تیر باران
رسید   صدا از پا صد نمود و باران رسید   ز گردی که بر چرخ افلاک شد   خلا و ملا عالم خاک شد
ایشان از بیم جان متوجه دروازه علی شدند محافظان آن باب با مخالفان همدستان گشته دروازه را بر روی
ایشان گشودند چنانچه ایشان با علم فراوان از دروازه که معروفست بعراق افغان شدند حسین بداخبر بنگیکن
در فرمان داد و بعضی از قورچیان جرار و دلاوران شمشیر گذار و حسب تهور از آستین جلادت بیرون آوردند
مخالفان را بتیر و تفنگ گرفتند و مهرهای تفنگ مرگ آهنگ بعد و قطرات امطار باریدن گرفت
بلا شد تفنگ غنچه باغ دل   وزان غنچه حاصل جهان داغ دل   نی تیرها از تفنگ یک بیک

تهی گروه قالب بیاں تنگ   خدنگ بلا در کمان شیر و   نشسته اجل در کمین کاه مرد   تفنگهای زنم
آتش افروز تر   ز احسان مدخل جگر دوز تر   سپر در نظرها ول کینه را   فشان کرده چون عاشقان
سینه را   زره زلف بر حلقه انگیخته   ز پیکان و در وصد دل آویخته   لبالب شد از خون پستان جنگ
خم نه سپهر از می لاله رنگ   ز بس خست هر سو وران ار و گیر   ز پیکان شده آبله پای تیر   شفق گون
شد از خون کنار سپهر   رخ پرده والاله گون بسته مهر   خروش بهادران پر جوشن و مبارزان آهن
پوش مثل صیحه سروش بگوش کروبیان افتاد   خروش سواران پیداد کوش   چو صحرای
محشر جهان پر خروش   دارو و دود تفنگ مرگ آهنگ روی هوا چون مار پیچان شد و کسوت عیاریان
و لباس سو گواران پوشید و زمانه ردای بهار زنان و طیلسان برهمن بدوش افکند و خانه ابکینه گردون
از خون لاله گون گشت و گنبد شیشه فام چون آبگینه حجام بخون شبگون شد   بخون لاله گون گل رخانها
لباس   چو زیر شفق مهر گردون اساس   آن قوم بی هنر بضرب تیر قریب یک شبرد در را بنگا فتند و فوجان
ستونهای که در آغوش گنجد در پس در انداختند و از آن سوراخ آن گروه بی راه را بتیر و تفنگ مجروح و
بی روح گردانیدند مخالفان از هول جان کوششهای مردانه نموده چنانچه پیران سال دیده انگشت تعجب
بدندان گرفتند چون سعادت یار نبود کوشش بسیار چه سود دران اثنا قورچیان ذوالقدر و سایر بهادران
ظفر اثر مدد رسیدند چون آن گروه بی اقبال جهد بسیار در کارزار نمودند اما از اثار سپاه بختی ایشان
بغیر از روسیاهی چیزی دیگر روی ننمود و همنان پای سپاه و حرمان بسر منزل تمام بزروده کرشته فتند
آنها نیز بجان ابواب دولت بر روی خود بسته دیدند از روی اضطرار از سقف خانه خود را بجوانب
انداختند و هفده نفر از ایشان از وفور جلادت و بی باکی و از غایت تهور و چالاکی خود را بینجه جرم سپاه ساختند
و یک نفر از قورچیان شاملو را بقتل آوردند دران دوان خلفا و شمخال سلطان و غازیان و امرا که

در میدان طمع یله بوده خود را با غم حرام انداختند سلطان حیدر از خوف عساکر ظفر قرین خود را در میان خوانین انداخت
غازیان دلیر از میان نان بیرون آورده نهال آمالش که در جویبار خلاف بالا کشیده بود از تندباد حادثه ایام
منحنی شد آتش اقبالش که بر اوج فلک اثیر رسیده بود به آب تیغ زمرد فام منطفی گشت   فلک را سر انداختن
شد سرشت   نشاید کشیدن سر از سرنوشت   هر آن کس که آخر گشت   که در دهر برخاست و در کین
برشت   و غازیان سر پر نخوت او را از بدن جدا ساخته لشکر مخالف نمودند بالضروره ایشان دست عجز به
دامن فرار زده اکثر آن فرقه ضاله را در روش که بر شاهراه متابعت شاه عالم پناه کج میرفتند از اسب جبل پیکر پیاده
گشته رخ بر بساط خاک نهاده و از دو ستبر و منصوبه مات شده ماندند و سو بسو گریزان گشتند
سپاه مخالف پریشان همه   پریشان تر از زلف خوبان همه   همه کشته و خسته و دستگیر   گرفتار تاراج و قتل و
اسیر   نشد انس در عرصه‌گاه جدال   کسی ماتم کشتگان جز اجل   زبس جان بهر گوشه بر باد شد   فضای عدم
جو آباد شد   زمین بسکه از سر شده بهره‌مند   رسانید سر را بچرخ بلند   چون سیمرغ آفتاب در پس کوه
قاف مغرب متواری گشت و باز اشهب روز در آشیان ظلمت نهان گردید و زاغ شب رنگ شب بیضه زرین
چرخ در زیر بال گرفت و هوا از فراق خورشید برنگ پر غراب جامه سوکوار پوشید   چو دریای قیر از
زمین بر دمید   در و چشمه روز شد ناپدید   حسین بیک سلطان مصطفی را برداشته افتان و خیزان
ره بیستان پیش گرفت از بیم جان بهادران بکردار تیر از کمان بیرون شده از ترس تیر غازیان صفدر مانند
کبوتر از صولت عقاب رمیدن گرفت جنگل و دره را باغ و بستان دانسته شوره و خار مغیلان گل و ریحان
شمرد و گفتی آن لعین از بیم دلاوران کین یکسره روز بساط خاک را طی خواهد کرد و از بیم شمشیر غازیان هزیمت آن
زمین آورد و کار بفلک ماه برد و از هول جان سلطان مصطفی میرزا از ملازمان و معتمدان جدا شده کنبک
و دوالی بر دوش روانه بدست خواجه فرخ دستگیر گشت خلفا و غازیان بعد از قتل سلطان حیدر میرزا هراسان

تاریخ

شد

شده بجای استعمال سیوف و سنان در آمدند سهام جانستان مضمون لا تقرأ فی وقته ظفر غنیمت موفور دانستند و با
جیل و خشم از باغچه جرم بیرون آمدند و در این خلفا بران قرار گرفت که بجانب استیا بهاعمان عزیمت منعطف سازند
اما بعضی از قورچیان گفتند که بهر طریق توقف باید نمود تا معلوم شود که حال مردمان استاجلو چیست و در این اثنا سوای
بسید تفحص بکرکر و کاز ایشان در این دیار نماند بنابران خلفا و سلطان محمود میرزا بمنازل خویش فرود آمدند
چون سیاف گردون آیینه گون شمشیر خون آلود از قراب قیر اندود برکشید   که چون از پر صبح سعادت
نشان   ور آن کاکلش تازه و شد درفشان   شد از روی کین شاه مشرق هجوم   تنگ زیر از مهرهای
نجوم   فلک تیغ صبح را تیز کرد   ز تندی براهش عرق ریز کرد   ز خط شعاعی خور روزمان
کمان ستم حلقه کرد آسمان   ولی زان کمان ستم بی درنگ   فرو ریخت پیکان بجای خدنگ   حمزه
طالش و زال و برادرش فوج فوج دستگیر گشته بقتل رسیدند علیخان کرجی و بعضی از روز برگشتگان از بیم حدید
غازیان تو ماره چون اجزای صغار با رور سنگ آهن کاهن گشتند و بقیه آن مخذولان خراب جبال و بریان
روزگار بهر توشه آواره شدند بعضی اسیر و فوجی طعمه شمشیر گشتند و معدودی چند که بنجا براسته و نقد راح
را بهجال خود تصور کرده فرار نموده در جبال و بیابان گرفتار شدند و اموال و احمال و امتعه و ناطق
مفسدان بتحت تصرف غازیان در آمد گلبن مملکت از خار مفسدت آن بی باکان پیراسته گشت و چمن مملکت
بگل معدلت آراسته شد حیدر سلطان ترکمان و سایر غازیان و اهل مناصب متواتر و متعاقب روانه قلعه
قهقهه شدند در مصنفات متقدمین و مولفات متاخرین چنین حادثه غریب و واقعه عجیب مروی و مسطور نیست
زیرا که شاه عالم پناه با معدودی چند در قلعه قهقهه بود و جمیع لشکر هواخواه سلطان حیدر بود و خزانه و جبه خانه
در دست وی و چون خبر شاه دین پناه به پیرقا بیک که در ان اوان در ری بود رسید از روی خشم و کین
متوجه قزوین شده در آن شاه را بعضی از کشتگان مدد رسیده خبر دادند ایل چون از زهر اهالی هرو رسانیدند

سلطان حیدر میرزا از جام ناگوار زمانه شربت نامرادی چشیده واست و رخت هستی بدار بقا کشیده فغان
زیاده از نهایت آن بد نهاد و برآمد و از بیم جان با توجهی معتمدان مراجعت نمود چون کور از صولت شمشیر زبان و
بیرون مهر سید و از هراس لشکر مور شمار چون مار در سوراخ می‌خزید و از شکوه شمشیر سیم سیماب وار
میلرزید و از نهایت مذلت بر جای خود سکونت میکرد　تا دید خازن و برق شمشیر　بگریخت چو کوه
روبه از شیر　با جمعی مسکین خود را بر راه فرار انداخت با تفاق الهی چند کوچه بند کرده و زال شاه میرخان ترکمان
و چند بیک خلو بالسلامه که از شکوه ایشان دل رجل بر اوج فلک محترق شدی و مغز در سر شیر چون نقره و گاو
بگداختی جان در تن و جگر لبان کبوتر در اضطراب آمدی　زمانه سپهر و دریا فیت چرخ توان
سهیل رایت و مه چتر و مشتری فرهنگ　در حوالی ورامین نزول نمودند و رسولان کاردان نزد آن جاهل
نادان فرستادند و گفتند که باید ترک خصومت کرده متوجه درگاه عالم پناه گردی　که آمد بدین در ز روی
نیاز　که بر هر دو عالم شد سرفراز　برین آستان هر که ساید جبین　با قبال و دولت شود همنشین
و اصرار نمودن بر مخالفت پادشاه مشعر بعذاب و وبال بود که علما گفته‌اند من لج الملوک عارفی العاجل و عار فی الآجل
اگر عیاذاً بالله طریق مخالفت سلوک خواهی و نقش الی از دیباچه یکدلی که شعر حادهر فاد موست نسترن فرمانی فرمایم
تا موجی از دریای محیط یعنی فوجی از لشکر نصرت اثر از روی قهر متوجه رود و ترا با متابعان و دست بسته
بدرگاه خلایق پناه آرند چون دماغ او بغرور سروری چنان فاسد شده بود که بایارج پند و معجون نصیحت علاج
پذیر و ناچار نصایح ناصحان از آب زلال و سحر حلال نزد او بسان خاک و خار بی‌مقدار شده و مواعظ روشنتر از نور روز
پیش او چون باد بی‌وزن و بی اعتبار گشت جواب داد که چون چهره مروت بواسطه مخالفت خراشیده شد در این ایام
آمدن من متعذر است بار دیگر کس فرستاده پیغام دادند که جماعتی که داغ عداوت این خاندان سلطنت
آشیان بر ناصیه احوال ایشان کشیده و در کنف رعایت و حمایت گرفتن کمال بی‌خردیست پوشیده نیست که این

طایفه مطرود رانده حضرت پروردگارانند بعواصف حوادث بنیان دولت ایشان با خاک برابر گشته
و از صرصر ایام نهال اقبال ایشان از پای در آمده صلاح دولت در آنست که آنها را گرفته تسلیم ما کنی و خود متوجه
درگاه عالم پناه گردی چون کشتی رای خطا گرای او شکسته بود و در گرداب اضطراب و اندیشه‌های ناصواب
افتاده بود جابران ابواب اجابت بر روی دعوت دولت جهانگشا مسدود ساخته متوجه درگاه اسلام
پناه گشته از سعادت دو جهانی محروم ماند اما محمد بیک قورچی جای خلی را گرفته تسلیم امرا نمود و بنابرین امرای
عظام با سپاه بهرام انتقام بر سرش آمده بضرب شمشیر آبدار و سنان آتش بار دمار از خویش و تبار آن نابکار
برآوردند و قریب بیست نفر از اقوام آن بداختر را براه عدم فرستادند و چند نفر دیگر را دستگیر کرده بدرگاه عالم پناه
روانه نمودند میرزا بیک مانند ماهی که در شبکه اضطراب و اضطرار میشود تا دو سه نفر غازیان بر اتفاق آورده
آخر الامر بضرب شمشیر یکی از غازیان و بهادران نصرت نشان کشته گردید و هم در بیست و ششم صفر جماعت
غازیان تکلو الله قلی بیک استاجلو را با جمعی بقتل آوردند　شاه اسمعیل
ثانی بر سریر سلطنت و جهانبانی چون قلم تقدیر سکه سلطنت ایران را بنام جمع جهانیان نامی شاه عالم پناه
رقم زده بود قریب بیست سال در مبادی احوال بمقتضای حکمت کریم ذوالجلال در قلعه قهقهه بود و در آن اوان که
شاه دین پناه بجنت اعلی انتقال نمود اتفاقاً این خبر را رسانیدند در آن اوان زیاده از هشت نفر از هواخواهان
نزد آن شهریار کرده دون غلام کس حاضر نبود و بیست و پنج نفر از قراجه داغیان در قلعه بودند آنحضرت هر یک
از ایشان را پیش نزد خود طلب کرده گرفت و چند نفر از محبان که در بیرون قلعه بودند درون آورده لوای استیلا
برافراخت خلیفه انصار با لشکر بسیار در حوالی قلعه مسکن داشت و نقش مخالفت آنحضرت را بر لوح خیال می‌نگاشت
نوکران خود را یک یک دو دو درون قلعه فرستادن گرفت تا جمعیت ساخته یکبار هجوم کنند و او با سایر محبان
بحرکت آمده در قلعه درآید آنحضرت از این مکر اطلاع یافته ایشان را گرفت و بجایی محبوس و مقید ساخت خلیفه

انصار چون دید که از فرستادگان مانند مسافران طریق عقبی مطلقا خبری نمی‌آید و دیگر کس بقلعه نفرستاد و امرای عالی
شأن سلیمان خلیفه شاملو و فرخ زاد بیک گنگرلو و احمد بیک ایشک آقاسی و دیگر غازیان جرار و قورچیان نامدار
از چهار جانب بخدمت شهریار عالی تبار می‌آمدند و بملازمت مشرف می‌شدند خلیفه انصار با خویشان و تبار از خوف
آن سپاه بسیار خایف و هراسان گشته روز بخت او تیره و سیاه شد و از خوف و هراس رخ او رنگ یرقان
گرفت و از تف و تاب غضب پادشاهانه پوست بر اعضای او چون مار شکاف از کردار ناصواب خود نادم شده
رسالتی مشعر بر عجز و انکسار و مشعر بر افتقار و استغفار بصحبت   بدرگاه عالم پناه بدرخواست فر
وی معروض رای منیر گردانید که خلیفه انصار بر جرایمی که از غایت از وی صدور یافته نظر آفتاب اثر شهریار دولت
و اقبال نداز و اگر مرحمت و عاطفت شهریاری او را بجان امان دهد از مکارم خسروی بعید نمی‌نماید آنحضرت
پیغام محبت آمیز بوی فرستاد و خلیفه انصار با تیغ و کفن بدرگاه خسرو صف‌شکن شتافت   بامید
لطف شه کامکار   امان خواه آمد سوی شهریار   کفن را بگردن درآویخته   سر از ننگ ندامت فرو ریخته
بروی نیاز بخاک راه سوده و گرد انفعال بر جمال حالش نشسته و با لطف و مرحمت آن مهر سپهر سروری دل
بسته از حرکات ناپسند خود و شرمسار و بعنایات خسروانه امیدوار آنحضرت از غایت کرم و عاطفت از جام
خانه رحم و بخشایش خلعت انعام و احسان بر قامت قابلیتش پوشانید   شد از تاج عفو سر
افراخته‌اش   کرم کرد و بسیار بنواختش   آنحضرت در روز سه‌شنبه بیست و دوم صفر با عساکر ظفر اثر
بر قلعه بیرآمد و در آن حوالی نزول اجلال فرمود   آفتابی روی نمود از سپهر جسم و جان کز
فروغ ماه رخسارش منور شد جهان   صبح عیسی دم جهان مرده دل را زنده ساخت   گوییا روح القدس
آمد بزمین از آسمان   مهدی آخر زمان آمد برون یارب که شد   گنج شادی آشکارا از دهای غم
نهان   در آن اثنا حیدر سلطان ترکمان با قورچیان تیر و کمان و فوجی بهادران باردوی همایون ملحق

گشته بعز بساط بوسی استسعاد یافتند و از طرف صحرا هر روز فوجی و از جانب دریا هر دم موجی ضمیمه باقی افواج علا
سایر امواج می‌شد و در زمان اندک جنود عالمسوز بیست هزار رسیده آنحضرت بر کمیت کوه پیکر پلنگ هیات و عقاب بال
کوه سرین عقاب طلعت عنقا تنگ و طوطی پر سوار شده روانه قزوین گردید   دو صد کوه گردان ز شاه
گذشت   زمین را سراسر ز جوش و الا گذشت   در روز پنجشنبه موضع یافت محل نزول عساکر گردون مآثر
گردید از کثرت آن سپاه عرصه آن زمین فراخ تنگتر از حلقه خاتم و تنقیه موزون نمود از مصادمت جنود و سپاه
صحرای آن صحرای بزرگ خردتر از چشم مور و صد قدها در نظر آمد و روز جمعه در ارشق قزوین فرود آمده و در روز شنبه
چتر همایون فال سایه اقبال بر فرق ساکنان بلده اردبیل انداخت چون آیت رحمت بر ایشان نازل و لطف
عامش آن جمع پریشان را شامل گشت بعد از چند روز متوجه زیارت حضرت ولایت پناه فردوس دستگاه
نغمه‌سرای گلشن توحید خلوت‌نشین انجمن تفرید   سرای خانقاه ترک و تجرید   امیر بارگاه
عدل و توحید   بصورت سرو بستان طریقت   بمعنی شمع ایوان حقیقت   مورد انوار اللامعه
جعفر الجامعه سپهسالار جیش ملک قطب دایره فلک خلیل زمره اولین و فرقه آخرین خورشید درخشان سپهر
ولایت مهر درفشان فلک هدایت   ای روضه جان پرور تو منطق شاهی   وی شعله روضه
نور الهی   حق ساخت ترا قاسم ارزاق و تو قادر   بر هر که بخواهی و از هر که بکاهی   رافع لوای شرع
مبین وارث علوم سید المرسلین شیخ صفی الدین گردید   در آمد بآن روضه جان سرشت
قیامت ندیده شد اندر بهشت   چو گرد آسمان قدر عالیمقام   بطواف چنان کعبه را اتمام   بروی آمد آن
ماه ناکاسته   لب از آستان بوسی آراسته   و با نثار نذور و صدقات باصحاب استحقاق و ارباب حاجات
ارشاد نمود   بداد آنقدر نقد و جنس و برات   که شد فرض بر صدقه خواران زکات   در یوم
الجمعه سیوم ماه خسرو عالیجاه بطالع سعد و کامکاری و بساعت فیروز و بختیاری از اردبیل روانه گردید

برآمد ز کوس سوار و غریو — غریو می گران شد سر اسپیه دیو — ز بانگ دهل گوش گردون گرفت
ماه — ز گرد سپه مهر گم کرد راه — ز نعل اسپان کواکب فشان — زمین داده از چرخ گردان نشان
ز بی پرچمی تو تمام شکبار — چو مجنون ز ژولیده هوشیار — و قریه خارنه شیر را از فر نزول موکب ظفر محیط غیرت
افزای گلستان ارم ساخت و دران مقام امیره سیاوش ولد امیره ساسان حاکم لشکر با روی گردون شکوه
ملحق شد و در انجا خبر گرفتاری سلطان مصطفی میرزا و برادران حسین و روسیاه از ملازمان حاجی اویس بیگ
بیات بسمع شاه رسید ... آن خدمت نمایان کرده بمرتبه امارت سرافراز گردید صباح از آن یورت
نهضت کرده و از تو تو سر گذشته نزول فرمود روز دیگر عساکر ظفر اثر روانه شده چمن یار روقمش مخیم سرادقات
عز و جلال گردید و دران مقام حاکم همدان نوالا و خلیفه شاملو بعسکر ظفر اثر پیوسته در سلک امرای عظام منتظم گشت
شهریار یکروز دون غلام یکروز دران مقام توقف نمود و دران وقت حکم قضا جریان شرف نفاذ یافت که مراد
خان بیره و منشا سلطان استجلو چون حق را ندیده و دیده بر باطل گماشته چشمهایش را از کاسه سر بیرون آورند
بنابران بیره و محمد خان استجلو که رفیق او بود و برا کور ساخته روانه اردبیل گردانید و در هفتم ماه مذکور قصر مویه(؟)
منصور کوچ کرده و در اثنای راه سلطان ابراهیم میرزا بقشون همایون ملحق گشته بتقبیل انامل فایض مفخر و سرافراز
گردید فاخته وار گردن بطوق عبودیت در آورده بلبل صفت بر گلبن خدمت سرایندن آغاز کرد — که از جان
ز انبده و چاکرم — ز خاک در تو گرد بخت افسرم — بگو تو باز دولت آگاهیم — گدای کوی تو باز شاهیم
ز تقصیر خدمت سر افکنده ام — وزین جرم تا زنده شرمنده ام — بجای بدی نیکی آور به پیش — که آخر کند
نیکوی کار خویش — روز سه شنبه خسرو عالیجاه و فرزانه در چمن میانه قبه چمن و خرگاه و سراپرده و بارگاه باوج
مهر و ماه برافراخت روز پنجشنبه حوالی پرچم مخیم سرادقات عز و جلال گردید موکب علی پس از قطع کوه و صحرا
بحوالی تنک لی فرود آمدند روز سه شنبه عساکر ظفر ورود در زنجان نزول اجلال نمود و در اثنای راه سولاق

حسین

حسین بیگ و بیره محمد استجلو و امرای طالش همراه امام علی میرزا بقشون همایون ملحق گشتند روز دیگر بلده
سلطانیه از فروغ طلعت آن خورشید اوج کشورستانی غیرت افزای بروج آسمانی گشت بعد از قطع مسافت
حوالی صاین قلعه محل نزول سپاه بحر جوش رعد خروش گردید و چون ییلاق ... از غبار موکب شهریار بلند
رایت تفاخر بر زین کشیده و از برا ... اکابر و اهالی قزوین با بروی همایون ملحق شدند صباح روز چهارشنبه
کوچ کرده وقت الظهر بیابان آق ساق اوزن فرود آمدند و روز پنجشنبه حوالی بلده قزوین از فروغ طلعت
همایون غیرت افزای گردون شد چو آفتاب عاطفت آنحضرت از اوج برج مرحمت پرتو امن و امان بر اهالی آن دیار
انداخته و در سایه عنایت و حمایت آن شهریار گردون غلام باز در هواداری کبوتر در پرواز و از ترس سیاست
پادشاهانه سیمرغ در پس کوه قاف اعتکاف عزلت و انزوا اختیار کرده و تدبیر بیان چند از معموره عالم رو بخرابیها
نهاده آنحضرت در اقامت جمعه و جماعات و انقیاد احکام صیام و صلوة و استدعات امر بمعروف و نهی منکرات و رفع
بدع و مناهی و زجر منافی و رفع ملاهی بدینه انموده چه استقامت امور مملکت بی استحکام قواعد شریعت صورت
نمی بندد و نظام اعمال دولت بی قوام اعمال ملت میسر نشود چنانکه کلام معجز نظام سید انام علیه افضل التحیة والسلام
مشعر است بدان که الملک والدین توامان — تا دل تو امان نبود غیر از آنکه ملک — آنرا و به خدای
گو دین را شعار کرد — و تعظیم علمای اسلام که حافظان ممالک ملت احمدی و حارسان مسالک شریعت محمدی اند
بر موجب گفتار رسول مدنی — من اکرم عالما فقد اکرمنی — چون اکرام ایشان موجب اکرام سید انبیاست
از لوازم شناخت و دین لشکر را بر آنکه استقامت کارخانه سلطنت بوسیله جانسپاری ایشان مقرر است
سرور نگاه داشته دست سخا و بذل گشاد و عین المالی که در نظر مردم چون مردمک عین نور چشم می افزود
و صرف جنود ظفر شعار کرد و مرسوم قورچیان را که شاه دین پناه مدت چهارده سال نداده بود شفقت فرمود
چنانچه مردم مجهولی صد تومان و دویست تومان گرفت جهانبان کرم حاتم و عدل نوشیروان را بر طاق

نشیمان نهاده ریاض دین محمدی از نسایم عدل احمدی بوبا نشو و نما تازه تر و خرم ترگشت و رعایا از ظلمات ظلم بسرچشمه
حیات رسیدند و خلایق آرمیدند   آرام یافت در حرم امن وحش و طیر   آسوده گشت در کنف عدل انس و جان
گردون فرو گشاد کمر از میان تیغ   ایام برگرفت زه از گردن کمان   در آن مقام حسین مردود را
گرفته بدرگاه عالم پناه آوردند با وجود آنکه مستوجب انواع غضب و سیاست بود آنحضرت بقتل او رضا نداده او را
زمان قصاص جریان شرف بقا دریافت که هیچ آفریده از خواص و عوام تیغ تعرض و انتقام از نیام بیرون نیاورد و
دست توقع از تصرف نفس و مال و اهل و عیال تابعان سلطان حیدر میرزا کوتاه و کشیده داشتند بعد از آن قوم
از بیم جان در خانه‌ها و سوراخها مخفی بودند خود را بدرگاه عالم پناه رسانیده از تعرض عساکر قیامت اثر ایمن
گشتند چون سریر سلطنت و جهانبانی و تخت و مسند گیتی ستانی و قبای مملکت و تاج شاهی از مکامن غیب
و خلوت خانه تؤتی الملک من تشاء بآنحضرت ارزانی فرموده بلده قزوین که مشرق آفتاب دولت این دودمان
کرامت مخیم سرادقات جلال گشته و حق در مرکز خود قرار گرفت سرداران سپاه و گردنکشان درگاه مثل کوچ
خلیفه مهردار و قلی بیک افشار و شمخال بیک چرکس و میرزا علی بیک قاجار با سپاه بسیار و ران گل زمین
با روی ظفر قرین آمدند بعد از آن شهریار ظفر لوا از خانه خلفا بنزول اجلال فرمود ترک و تاجیک از دور و
نزدیک مراحم و عواطف پادشاهانه روی بدرگاه جهان پناه آوردند و هر یک بپایه قدر و انعام و افر و اکرام
فاخر مفتخر و سرافراز شدند خاطر آفتاب تنویر و ضمیر منیر از جمیع تیربا انتظام احوال طبقات سادات عظام
و طوایف قضات اسلام و مشاهیر علمای اعلام و جماهیر شعرای ایام و ارباب فضل و کمال توجه داشت از نسیم
فیض انعامش غنچه آمال این طایفه در گلزار اقبال بشکفت و از ترشح زلال افضالش نهال امانی این طبقه در چمن
مراد مثمر گشت آنحضرت با جنود بهرام قهر روانه شهر گردید خراسان خرامان از کوچه و خیابان در آمده و در باغ
سعادت آباد نزول اجلال نمود آن باغ نمونه گلستان ارم است عمارات عالیات جویبار الطباق فلک نمایان

وانهار حیات بخشش رهر گنجی روان آب حیات از زلالش منفعل و چشمه خورشید از طراوتش خجل
زلالش آب بر و کشته زمین را   فکنده بر زمین باد معین   و از نسیم روح بخشش دماغ معطر و از تماشای
گلهای گلستانش چشم همگنان منور   شمیمش جعد سنبل شانه کرده   هوایش اشک شبنم دانه کرده
در آن دوران حاجی اویس بیک بیات سلطان مصطفی را گرفته بدرگاه عالم پناه آورد و بشرف دستبوس شهریار
کامکار برادر بزرگوار مشرف شده بعین عنایت و تربیت او محفوظ گشت و رقم عفو و اغماض بر جرایم او کشیده
و کلمه سعی بامضی بر زبان شاه عالم پناه گذشت و سلطان مصطفی میرزا در سلک دیگر شاهزادها انتظام یافت
در آن ایام شیخ قلی سلطان برناک و حاکم شیراز ولی سلطان با جمعی بهادران و شمن کوز بقزوین آمدند
و منظور نظر شهریار فریدون فر گردیدند و همچنین اعیان دولت و ارکان حضرت و حکام و داروغگان و سادات
و قضات و موالی و مشایخ و صدور و اهالی و کلانتران و سرداران و سرخیلان اعراب و احشام و مستحفظان
حصون و قلاع و مقیمان صحاری و جبال و سایر سکنه و عموم متوطنه ممالک محروسه بدرگاه اسلام پناه آمدند
در آن اثنا حسین قلی خلفا از منصب معزول شد تفصیل این مجمل آنکه بعد از وفات شاه دین پناه و رفتن قاتلان
آن بیچاره بقلعه قهقهه و خبر اراجیف از اعدای دولت قاهره بقزوین رسید چون عادت مستمره آن خبیث بنیاد
بنای ظلم و فساد و ترصیص ارکان فتنه و عناد بود و جمعی از اوباش و قلاش در معاش او اکراد روم که مرید و بیش
جمع آورده خیالات فاسد بکاخ دماغ راه داده امیراصلان و جمعی دیگر از بدبختان خواستند که قبای شهریاری
راست قامت کی از شهزادها پوشانند از این غافل که مگسان حیران سر گرداند اگر چه دست و پای که در فضای
عظمت و هوای جبروت بانشا هباز بلند پرواز توانند پرید و ذرات حقیر مقدار منکر الآثار را کجا آن تاب و توان
که آفتاب تابان کوه بلند دولت جهانی را زیر سایه آن باشد رشته برابری توانند تابید در آن اوان منهی
اقبال بر رای خورشید ضیای فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة و آتیناهم ملکا عظیما مشتمل بر ان دولت خجسته

تال رسانیدند و همه مسرور و خشنودان و یکدل و یکزبان بشکر حضرت سبحانی اشتغال نمودند و از ورود این خبر
بهجت اثر چون نسیم روح بخش آن شهر برآشفت و چون جنات نعیم شگفته شد و خلفا و امیر اصلان خایف
و هراسان شدند و خیالات فاسد آن بدبختان از منهیان بعرض خسرو جهانیان رسانیدند بنابر آن آنحضرت
خلفا را عزل نموده روانه و اصفهان گردانیدند و جای او را بنور علی خلیفه ولد بنیاد خلیفه روملو شفقت فرمودند
و امیر اصلان از روانه شدن دست کردانیدند چون بجانب علیه عالیه از خیانت متولیان امور شرعیه آذربایجان رسیده
بود محمود را معزول ساخت و در سلخ ماه ربیع الآخر میرزا شکرالله که دبیر لیست روشن ضمیر که ماه نوروز و سیر از
سرعت کتابتش انگشت تعجب گزیدی و تیر راست تدبیر از غیرت قابلیتش بنان تحیر بدندان تفکر گرفتی و دیوان
وزارت مقرر ساخت و زمام حل و عقد امور و مصالح جمهور را بکف اقتدار او نهاد و او مقرر شد که در جمیع اوامر
و نواهی خوف حضرت الهی را نصب العین داشته در تادیب ظالمان و ترفیه مظلومان کوشیده و میل و محابا نکند
و در تنقیح حال دیوان و استیفای مهمات دهاقین و مزارعان که سبب ارزاق عالمیانند سعی نماید نه بیان عادل عاملان
کامل تعلین نماید هم در آن اوان منصب استیفاء ارباب و ممالک که از سادات قسیح الدرجات اصفهان بود
عنایت نموده هم در روز چهارشنبه بیست و هفتم جمادی الاولی شاه دین پناه بدولتخانه همایون در ایوان چهل ستون
بطالع سعد و بخت ارجمند بر تخت سلطنت نشست امرای حضرت و ارکان دولت و محرمان درگاه گیتی پناه
و ملازمان کعبه آستان و ارباب مراتب و اصحاب مناصب علمای عالی رای و وزرای کفایت نمای در محل خود
قرار گرفتند در پیش مجلس جمع حجاب چون ماه و آفتاب ایستاده دست بقبضه شمشیر برده و چشم و گوش
باشارت و لب بسته   بخدمت پری پیکران پیش شاه   کمر بسته از هاله مانند ماه   شده از خیل خوبان
وز آن بار درگاه   زمین آسمانی پر از مهر و ماه   محمد قلی سلطان ولد حاجم خان اوزبک والی خوارزم و ایلچیان
ابوالخان و الوند و محمد و ایلچیان پادشاه فرنگ و ... شمشیرستان که بهر تکالی اشتهار یافته و حکام گرجستان ...

ولد لوند و سماون بیک فرزند لواسان و حاکم ارسپستان شاه رستم را بپایه سریر اعلی آوردند ایشان شرایط
عبودیت بجای آوردند و بزم بهشتی ویدید از آراسته و اطباق زرین و سیمین و فرشهای ابریشمین گسترده و شاه عالم پناه
بکلمات محبت انگیز و الفاظ مودت آمیز زنگ اندوه از مرآت خاطر ایشان بزدود و بعد از فراغ مجلس طعام باعزاز
و احترام منزل خود معاودت نمودند در روز شنبه تمغاق سلطان ولد شاه قلی سلطان استاجلو که در زمان
شاه دین پناه برسالت روم رفته بود سلطان مراد تبرکات موفور و تنسوقات غیر محصور از غلامان پری وش
با خیمه های زرکار و اسپان تازی و بادپایان شامی و حجازی و خرگاه چهل سری و بارشتری و صندوقهای
سیم و زر و کتب نفیسه و اقمشه شریفه بوی عنایت کرده بود با چاوش سلطان مراد بدرگاه عالم پناه آمده بوسیله ارا
بساط بوس حضرت اعلی مشرف گشت مکتوبی که مشتمل بر اظهار محبت و وداد و ارتباط قواعد مودت و اتحاد بود گذرانید
و در آن اوان بیکر بیک قاجار که از شاه جنون بهره تمام داشت بی تقریب بر سر یوسف خلیفه زیاد اوغلی که
حاکم گنجه بود و آن بیچاره را در حمام بقتل آورده و بدین اکتفا نکرده مادر و برادر او را نیز براه عدم فرستاده چون این خبر بشاه
والاگهر رسید بسیار بر رای عالم آرای گران آمد فرمان همایون بگرفتن او صدور یافت خدمتش گنجشک وار
اسیر قفس بلا و بسته دام عنا گردید و کبوتروار در مضراب اضطراب افتاد روز سه شنبه هفتم شهر شعبان سلطان سلیمان
میرزا و سلطان مصطفی میرزا علم عزیمت بعالم آخرت برافراختند در آن اثنا قاصدی از قندهار آمده چنان تقریر
نمود که سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا نقد بقا را بقابض ارواح داد و شاه دین پناه بمنزل فرزند حسین میرزا
شتافت پرسش نمود حکومت قندهار را بقولاد خلیفه شاملو عنایت نمود در آن اثنا ایلچیان ابراهیم خان والی لار
از جانب دریابار بدرگاه خسرو عالی تبار آمده برسم پیشکش اموال بسیار از نقود و جواهر و اسپان تازی رفتار
باسباب زرنگار گذرانید   دیو نژاد و آن بصورت پری   در بر و در بحر بجولان گری   شاه
صحرا طلب خانگی   بسته بزنجیر ز دیوانگی   چابک و رقصنده روان موج موج   مختلف الوان چو کبوتر براوج

وهمچنین ایلچی محمد خان بن مراد خان والی مازندران پیشکش فراوان گذرانید و همچنین رسول جمشید خان حاکم رشت
و قاصد سید سجاد والی حویزه بقزوین آمدند و در ایوان چهل ستون باتفاق ایلچی روم بشرف زمین بوسی مشرف شدند
و از زبان حکام خویش اظهار الطاف نمودند و در روز چهارشنبه بیست و هفتم ماه شعبان نعش شاه مغفرت پناه
را که در بقعه حرم بر سبیل امانت مدفون بود بیرون آورده باراده آنکه در جوار امام جن و انس علی بن موسی الرضا
علیه التحیة والثناء دفن کنند شاه عالم پناه نوحه و زاری بر سپهر زنگاری رسانیده چند تن نعش را در شاهزاده حسین
گذاشتند آنحضرت بترتیب آتش عظیم فرمان داد نعش نفیس بپارگاهی که در خارج شهر نصب کرده بودند
بردند شاه عالم پناه از صباح تا رواح بر سر پا ایستاده بود و خدمت میکرد و خوان سالاران اطعمه لذیذ بیاده و از حد
چون وهم چه در حوصله خیال گنجد افزون در آوردند / هر جای چو سفره گشادند / اندر خور پایه خوان نهادند
از کثرت خوان رنگ در رنگ / گردید فراخی جهان تنگ / این هفت طبق سپهر گردان / آنجا شده همچو یک
نمکدان / اصناف خلایق را از آن مائده پر فایده حظی وافر و نصیبی وافی محظوظ و بهره ور گردیدند در آن
اثنا سیاوش سولاق حسین تکلو و مرتضی قلی سلطان ترکمان جنگی بوقوع انجامید و از نسب این ترک او بعرض پادشاه
هجوم و شور در حرکت آمده بر کمیت خوشخرام سوار شده سه نفر از متغلبان را بتیر زد و بجابان آتش آن فتنه فرو نشست
شاه گردون غلام بعد از اطعام و ختم کلام ذوالجلال والاکرام روانه و وقتیکه گردید در آخر ماه رمضان از خراسان
خبر آمد که شاه قلی سلطان استاجلو را که امیر الامرای خراسان بقتل آوردند سبب کشته شدن وی آنکه خودمنشی و
سرکشی و بی روشی داشته حسین سلطان افشار و خسرو سلطان گورا و غلی و امیر حسن خطیب و سایر غازیان
که در بلده جنت نشان هراة بودند یکی نشسته و قدم مشاورت در میان انداختند و گفتند که مخالفت شاه دین پناه
محض جهالت و شقاوت است زیرا که هر کس همراهی بخت نگون علم مخالفت و دشمنی آنحضرت افراشته علامت
روزگار حرف نگونساری و ادبار بر صحیفه کار و بار او نگاشته و شاه قلی سلطان مردی حق ناشناس و موافقت

و دفع حقوق تربیت شاه دین پناه و باجلاق نسیان نهاده طریق مخالفت و عصیان مسلوک میدارد و فرصت از
دست نباید داد و خاطر از جهت عقیدت و حسن عقیدت او پاک باید ساخت و عدم چنین شخص بی باک را نوید
شادمانی و سرمایه فتوح زندگانی باید شمرد و بنابران مسلح و مکمل گشته بدر خانه او هجوم نمودند و ملازمانش پای استعمال
سیوف و رماح چون رو باور دیگر نیز آوردند غازیان دست و الی حیاتش را از تصرف بدن کوتاه گردانیدند
و غبار فتنه و فساد او که در آن بلده بهیجان آمده بود بآب تیغ آتشبار فرو نشاندند و جهت ایصال این خبر
بهجت اثر قاصدی چند همعنان برق و باد بقزوین فرستادند و چون این خبر بسمع شاه والاگهر رسید حکومت
بلده فاخره هراة را بابرس سلطان که والی شروان بود ارزانی داشت و در آن اوان حسین قلی خلفا که آثار
علامات غدر و نفاق بر صحیفه احوالش ظاهر و لایح گشته بود گور گردیدهم در آن اوان سعید بیک کمانکه در سلک
هواخواهان سلطان حیدر میرزا انتظام داشت بتهمت حبس و قید گرفتار شده و در روز یکشنبه ششم ذی الحجه
علی خلفا ولد بیگی خلیفه گرفتار گردید شاه عالم پناه او را از پایه ولی و حقارت بمرتبه امارت رسانیده بود و
بواسطه جهالت گمان برد که فلک رای خصمت او دوران و باد و سایه دستوری او در میدان هواخواهان
نتوانسته بود و بر حرکاتی چند اقدام مینمود که موافق مزاج اشرف اعلی نبود هم در آن روز قلم تقدیر نقش وجود سلطان
محمود میرزا و امام قلی میرزا را از لوح هستی محو ساخت و مقارن این حال سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا
که مشمول عاطفت و احسان گشته بود چون امارات غدر و حیله کرات از وی صادر و دریافت بجزای عمل خود
گرفتار آمده دست قضا سجل حیاتش در نوشت هم در آن روز فرمان قضا جریان بقتل صوفیان جرایان
سبب آنکه جمعی از آنها و بار دیگر بدفعات ببلده قزوین آمده بودند و در کنار شهر منازل ساخته بکثرت
مغرور شده بکثرت مغرور شده بودند در زمان شاه دین پناه بواسطه کم آزاری متعرض ایشان نمیگشت در این
روز آن گروه بدروز در روغه بازار را رونق دادند منهیان بعرض خسرو جهان رسانیدند که ایشان بالاراده

اطاعت و گردن از طوق متابعت بیرون نهاده بودند و جلابیب عصیان و طغیان ملبس شده قطع قلع و قمع
ایشان بر ذمهٔ همت از قبیل واجبات و در طریق سهولت از مقولهٔ متعذرات بنابران فرمان قضا جریان
شرف نفاذ یافت که سیب خان ولد محمد خان تکلو و مرتضی قلی سلطان پرناک با فوجی دلاوران بی باک دفع آن
قوم ناپاک روند ملازمان امرای عالیشان تیغ در ایشان نهاده و شمشیر یمانی آغاز سرافشانی کرده و لال اجل صغیر و
کبیر و برنا و پیر را بیک نرخ میفروخت و در نایرهٔ غضب غنی و فقیر بی تفاوت میسوخت قریب پانصد نفر
از آن گروه بداختر بقتل آمدند غازیان جمعی را دستگیر کرده بدرگاه اسلام پناه آوردند و بعد از آنکه سورت
غضب شاه عالم پناه تسکین یافته بود بر ایشان ترحم فرموده حکم کرد که دیگر کس متعرض ایشان نشود و درین
اوان منصب مهرداری را بشمخال سلطان که آثار حسن و مساعی جمیلهٔ او کالبدر فی الدجی او الشمس فی الضحی
وضوح و اشتهار دارد عنایت فرمود و روز سه شنبه پانزدهم شهر ذی الحجه شاه علی ذوالقدر حاکم شنبانکاره
بقزوین آمد روز دیگر خلیل خان افشار والی کوه کیلویه حلقهٔ عبودیت شاه عالی منزلت در گوش کرده روی
نیاز بآستان اقبال آشیان آورده و در ایوان چهل ستون بشرف بساط بوسی مشرف گشته سر بر خط
و قدم در دایرهٔ فرمانبری نهاد و قریب دو هزار تومان از نقد و جنس پیشکش نمودند و هر روز فوجی بسایهٔ
چترهای آسمای استظلال میجستند و هر زمان جوقی روی بعتبهٔ عالیه می نهادند ذکر نسبت شاه طهماسب
شاه طهماسب بن شاه عالم پناه اسمعیل   هادی دین ذوالجلال جلیل   پدرش شاه حیدر بن جنید
قطب درگاه کبریای مجید   پدر اوست شاه ابراهیم   در کعبهٔ وصال مقیم   پدر او که بود شاه علی
داشت مرآت دل چو مهر جلی   باز شاه زمانه صدرالدین   پسند شرع را امام و امین   پدر او صفی
صافی دم   دل او سر غیب را محرم   باب او شاه جبرئیل امین   جد او قطب دهر قطب الدین   صالح
بن محمد بن عوض   شاه فیروز کش نبود عوض   باز مهدی بن علی حسن   پس ابوالقاسم آن امام زمن

ثابت ابن حسین بن احمد   باز داود بن علی آمد   موسی ثانی ابن ابراهیم   صاحب طور دل ز قلب سلیم
پدر او امام دین کاظم   عرش شرع از قیام او قایم   پدر اوست جعفر صادق   صبح را نور مهر او
فالق   پدر او محمد باقر   گنج عالم از او ذاخر   پدر او امام پاک نژاد   علی بن الحسین زین عباد   آن
حسینی که باب اوست علی   آن علی کش خدای خواند ولی   وصی مصطفی و زوج بتول   جانشین نبی
ز بعد رسول   شاه یزدان و صفدر غالب   شاه مردان علی ابوطالب   نسب شاه دین پناه اینست
عارف شاه شو که شاه اینست   آنحضرت در اوایل شباب بخط و نوشتن و نقاشی و تصویر میل تمام داشت
و بعد از آن بکرهای مصری سوار می شد و بهم پیشان بازی میکرد و بنابران خرها را بزینهای طلا و جلهای
زربفت میکرد و اند بواسطهٔ لوق العشق این بیت گفته   بی تکلف خوش ترقی کرده اند   گاو و
نقاش و قزوینی و خر   و در ایام کهولت از صباح تا رواح و عمر را بعیش گذاشته در کار ملکی کم میپرداخت
و بمجموع مهمات خود میرسید چنانچه وکلا و وزرای او در آنحضرت مطلقاً دخلی نمی توانستند داد و قاعدهٔ آنحضرت
آن بود که یک روز ناخن میگرفتی و دیگر روز دیگر صباح تا شام در حمام می بودی اکثر اشیا را نجس میدانست
و هیچ خور و خود را بآب و آتش میریخت و در مجالس طعام نمیخورد و در مرتبه شراب نخوردن غلو داشت و
قریب پانصد تومان تریاق فاروق بآب حل کرده و جمیع لذات را ترک کرده بود و قریب پنج سال سوار نشد
از آثار اوست باروی طهران و باروی مشهد مقدس رضویه و دولتخانه که در بلدهٔ قزوین واقعست و حمامات
عالی هم در آن بلده ساخته و مسجدی که در بلدهٔ تبریز واقعست و رباطی در ما بین زنجان و سلطانیه بنا کرده است
و دیگر قامهٔ آتش بلند بالا کشیده و دستهای دراز زرد چهره محاسن تمام سفید و در ایام آنحضرت رفاهیت
رعایا بنهایت رسیده بود آنحضرت میلاد و اروقه مقفر بسته و بنابران میان رعایا آذربایجان پیوسته جنگ
بود و لشکر جنان چو امان او بود مدت چهارده سال مواجب نداده بود و هیچ احدی شکوه نمیکرد و در وقت

بجد بود نداما تلافی آنرا پادشاه جاودان سکندر زمان خاتم دوران بیت بعلم و عمل در زمانه علم سیر دوران
فنون حکم بحکمت رصد بند و مشکل گشا دقیق النظر در علوم سما سلطان محمد خدابنده پادشاه چهار بالش
مواجب سپاه را آنچه ضرورت نمود آنحضرت در ایام سلطنت دو جنگ کرده بود جنگ اول با امرای استاجلو
در خوی که شرح جنگ دوم با عبید خان و کوچم خان و سایر سلاطین اوزبک در رود جام فرزندانش مدتی تفصیل
اول شاه دین پناه سلطان محمد خدابنده پادشاه دوم اسمعیل میرزا سیوم سلطان مراد میرزا که شاه دین پناه او را
همراه همایون پادشاه بقندهار فرستاده بود در آن بلده در صغر سن از عالم فانی بجهان جاودانی شتافت
چهارم سلطان سلیمان میرزا که شاه دین پناه او را خادم باشی امام رضا علیه التحیة و الثنا کرده بود درین
سال بفرمان اسمعیل میرزا در بلده قزوین کشته شد پنجم سلطان حیدر میرزا که شاه دین پناه معصوم بیک صفوی را
که وکیل بود لله او ساخته بود بعد از وفات پدر دعوی سلطنت کرده در آن غوغا مقتول شد چنانکه مذکور گشت ششم
سلطان مصطفی میرزا درین سال بموجب فرمان اسمعیل میرزا کشته شد هفتم سلطان محمود میرزا که شاه
دین پناه حکومت شروان بوی داده بود بفرمان اسمعیل میرزا کشته شد هشتم سلطان علی میرزا که شاه دین
پناه حکومت گنجه را بوی عنایت کرده بود و درین سال بفرمان اسمعیل میرزا مکحول شد نهم امام قلی میرزا
از قبل شاه دین پناه حاکم لاهیجان بود درین سال او نیز بفرمان اسمعیل میرزا شربت فنا چشید دهم سلطان
احمد میرزا او نیز درین سال بفرمان اسمعیل میرزا اوراق بقا را بباد فنا داد یازدهم زین العابدین میرزا که
در صغر سن در بلده قزوین فوت شد دوازدهم موسی میرزا او نیز در صغر سن در بلده قزوین متوجه عالم بقا شد
اولاد اناثش **متوفیات** در شب دوشنبه نهم ذی القعده مولانا معظم جامع الفضایل و الحکم جلال الملة
الحقایق کشاف معضلات الدقایق امیر فخر الدین سماکی صیت زبان دانیش را از دوحه حرمین جاری و عاطل گذاشت
مدتش از جمله تلامذه استاد البشر امیر غیاث الدین منصور شیرازی بود و از جمله نتایج قلم محققش حاشیه شرح الهیات

شرح تجرید **گفتار در وقایعی که** در سنه خمس و ثمانین و تسعمایه واقع شده درین سال مردمان شروان
آغاز مخالفت کردند کاوس میرزا که جوهر شمشیر جلادت را وی برهان بود و امارت شماخی و قبای تقدم در بالای
بالای وی بریده بود صلاح و فساد سپاه در قبضه اختیارش نهاده خدمتش را با نیت تمام و عجب و غرور
بیرون آن دیار که وادو امام روی شتابان نهاد و والی آن سلطان روم لشکر هفتصد نفر ز جهاد را با تمامی آن
مهمان فرزند نمود غازیان چون بلا ناگهان در رود و خبر شتابان بمخالفان رسیدند و میرزا کاوس با جمعی از
معتمدان که هر یک دعوی انا و لا غیر میکردند حمله کردند غازیان اعتماد بر آیه کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله
کرده جنود را بر قلب مخالفان زدند ایشان طاقت مقاومت و قدرت استقامت نیاورده پشت انهزام بحال اطاق من
سنگر سلاطین عمل نموده روی بهزیمت نهادند میرزا کاوس با یوسف بیگ ناموس بود او می فرار شتافت غازیان
وی را با چهار صد نفر از آن قوم بی ایمان بقتل آورده رؤس جمادی آن را بدرگاه اسلام پناه فرستادند در روز
چهارشنبه بیست و ششم ربیع الاول میرزا شکر الله از وزارت معزول گشته شاه جهان پناه منصب دیوان اعلی و
مرتبه وزارت کبری بمیرزا سلمان که وزیری روشن ضمیر و صاحب کفایتی خردمند و صاحب تدبیر با نوار
عقل و بعبارت متجلی و با آثار ضبط امور و حسن اعتقاد متجلی است عنایت نمود و زمام حل و عقد امور و اهتمام مهمات
و مصالح جمهور بکف اقتدار او باز داد و آنچه در ضبط ممالک و حفظ مسالک و مفاتیح ابواب ملک و دولت و مناظم
اسباب دین و ملت بقبضه سداد رشاد و انامل اهتمام و اجتهاد او موکد گشته چون فواره و واعی باطن سعادت
سیما مگن قانون شفا و امراض و حاوی کلیات اعراض است برای تاسیس مبانی علوم شریعت اثر مصروف داشت
ضمیر کیمیا تاثیر مجمع مجمل و مفصل آیات سعادات بر ترتیب جملات فضیلیات گستر موقوف شاه عدل آیین و عموم مکرم
صدق انضمام آنکه در روز چهارشنبه بیست و ششم ربیع الاول منصب صدارت علیا را بمولانا اعظم اقدام حافظ مولانا
الحکم شاه عنایت الله که از سادات رفیع الدرجات اصفهان بود ارزانی داشت و حل و عقد و قبض و بسط و نظم

ونسق این امر خطیر بدو تفویض فرموده مقرر شد که در رواج اوامر دین و تمشیت امور شرع سید المرسلین صلی

بقلع خیرات و ترفیع زروع و ربوع موقوفات مساعی مشکور بظهور رسانید

گفتار در فتح قلعه پیکان

در اوقات فرخنده ساعات بمسامع عزه جلال رسید که اسکندر والی قلعه پیکان گردن از چنبر اطاعت بیرون

نهاده زیرا که چند نوبت با حکام کردستان در مقام محاربه آمده و سرپنجه شجاعت و اقتدار ایشان بر تافته اکنون

نیز همان داعیه در ضمیر دارد بنابران رای عالم آرای همایون بقلع و قمع او عازم و جازم شد امارت مآب

سولاق حسین تکلو را بصوب آن جانب روانه گردانید سولاق حسین با جمعی دلاوران با یراق و زین چون

اوراق اشجار بیکران و از عدد ریگ روان و امطار بهار فراوان **بیت** سپاهی که دریای کین [illegible]

کروه اکند چون بیابان مرو زنبرو : علم عزیمت بدان جانب برافراخت اسکندر از خوف عسکر ظفر اثر خایف

و متوهم شده طریق حزم و احتیاط مسلوک داشته خود را بقلل جبال آنجا که نشیب و فرازش تیر و تیز بار رسیده

و پایان خندق و سر کنگره اش بماهی و ماه پیوسته تا غایت کنه اقتدار خسروان عالیمقدار کنگره فتح آن سپرده

و باز بلند پرواز همت سلاطین کامکار در هوای تسخیر آن طیران ننموده **بیت** ز برهای گردنکشان زمان :

چو طوطی برآورده پر آسمان : بر فرق شان سوده بر ماه و مهر : شده تنگ بر پیرها سپهر : نموده کمان

کوشهها پر شکوه : بشکل همه نور بالای کوه : ز دیوار صد رفته در کار او : بنان همچو صورت بدیوار او :

چون حوالی محل نزول قزلباش گردید هراس بیقیاس در دلهای متوطنان انجا راه یافته اما والی آن دیار

امارت شعار اسکندر سپاه را با فروختن آتش جدال و قتال مامور گردانیده غازیان جرار یکبار چون آتش از

پستی از روی [illegible] بالا نهادند اسکندر با دلاورانی که بنوک ناوک جوشن گذار نقطه از دایره سایه دارند و بزخم

قضا گردار نور از چشم خورشید بستانند **مث** چو طاق جفت زنند از طریق نقب زنند : جبر سر با طاق

تیغ تیغ جفت : بقدم مقابله و مقاتله پیش آمده دست بر انداختن و راندن تیر و تیغ بردند **مث** کمان

کج ابرو و مژگان تیر : ز پستان جوشن برآورده تیر : هر آن شیر تا رگ شکاف : شکاف اندر آمد

بنا رگ جاف : و دست اسپیان ارغوان گشته رنگ لعل بدخشان گرفت و سنگ میدان از خون جوانان بهنگ

یاقوت مانی شد **بیت** ز خون خودها جام صهبا شدن : اجل ساقی بادپیما شده : ز سینهای تن چون برآورده

سر : ز دریای خون رسته مرجان تر : و از بیم تفنگ اجل چون سنگ پشت پر خار پیکان می شد چون اعدا

وانصار آیت فتح جنود منصور را برای العین مشاهده و ملاحظه نمودند و از مقدمات احوال خود ضعف و قصور

احساس کردند دست در دامن فرار زده بطرف دره که در حوالی قلعه بود گریختند غازیان بقایای ایشان

را بزخم شمشیر آبدار دمار البوار فرستادند چون معارج تخت بلند بر قوام قلعه بر آمدند اسکندر بواسطه حرکت

ناهنجار ابلق توسن ایام که مرکب مراد اوش چون عذر لیمان لنگ بود و عرصه جهان بر روی مانند حوصله بخیلان

تنگ با دو سه نفر معادلیک از آن مهلکه خلاص گشته سولاق حسین این خبر را بدرگاه شاه عالم پناه و حکومت آن

قلاع را بسولاق حسین مرجوع نموده جمهور سپاه و عموم متوطنه آن دیار در مهد آرایش و بستر آرامش مرفه الحال

و فارغ البال غنوده بدعای دولت آنحضرت که موجب آرامش بلاد و سبب آسایش عباد است مشغول شدند

و داروان جام بیگ ولد بیرام بیگ قرامانی بواسطه جهل و نادانی فقیر بیر را بقتل آورده و در شهر مخفی گشت

آخر در دستگیر شدن مصلوب گردید و در این اوقات فرخنده و ساعات آرزو خدمی خلیفه تکلو حاکم ری مقید گرد

شاه عالم پناه از قورچیان عظام چهل و چهار سوار که امیرزادهها و یساقات بودند بجهت تمام بطرف طهران

فرستاد تا سلطان حسین میرزا را بقتل آورند آن قورچیان بیست و دو از یکطرف و بیست و دو از یکطرف

طناب را در گردن آن شاهزاده مظلوم کردند و او را مقتول گردانیدند و در آن اوان شاه عالم پناه منصب حکومت

و والی گستری و مرتبه ایالت و رعیت پروری ولایت هرات را برکن الدوله القاهره و عضد المملکه الباهره علی

خان شاملو که از نبایر دورمشخان بود عنایت نمود و ویرا با جنود بسیار بصوب آنجانب روانه فرمود و در آن

بوان منهیان دولت عرض کردند که ابو القاسم و برادران که گمراهان راه ضلالت و سرگشتگان دشت جهالت بودند
پای از حد بیرون نهاده و نواحی قندهار را تاخته اند و فوجی از روز برگشتگان اکوار بودند قوت علی
در حرکت آمده و ولایت را تاخته لوای سلطنت بر افراختند و چون بیک و الد سوندک بیک افشار با قرب
پنجاه نفر از غازیان جرار اجل کردار از عقب او ایلغار نمودند و در حوالی آن مدبران نابکار برگشته روزگار
رسیدند و غازیان ظفر قرین که زبان تیغ بیدریغ شان مفسر آیات فتح و ظفر و لمعان سنان فتنه نشان شان
نگاهبانان دین و دولت است بر سر مخالفان ریختند بعون عنایت ربانی قریب صد نفر از آن قوم بی هنر را مجروح
و بی روح کرده روس مبارک ایشان را بدرگاه عالم پناه فرستادند و در روز سه شنبه پنجم ماه رجب ایلچیان نظام
الملک پادشاه دکن ببلده قزوین آمدند برسم پیشکش نقود بسیار و جواهر بیشمار آوردند و از زبان پادشاه
خویش گفتند بیت که هستم بصدق و نیاز تمام ∴ مقیمان آن آستانرا غلام ∴ زمهرت کرم سر شود
خاک را ∴ نرویاند از غیر مهر گیاه ∴ فلک گرکند پیکرم را غبار ∴ بدر بان لطف تو گیرم قرار ∴ گلی کز
گلم سرزند سال و ماه ∴ درو سر در عدو بوی احسان شاه ∴ در روز سه شنبه سیوم ماه شعبان شاه عالم پناه و فرزند
خود شجاع الدین محمد بولی سلطان والی شیراز سپرده خدمتش جشن عظیم ترتیب دادند و در شب جمعه بیست و چهارم
شعبان نوذ و ذوابه ذو ذنب که طولش نصف قوس فلکی بود در برج قوس ظاهر شد شاه عالم پناه در شب یکشنبه سیوم
رمضان سوار شده با حسین بیک حلواجی اوغلی و چند نفر از مقربان در کوچه و بازار سیر نموده قریب بسحر و خانه
حسن بیک فرود آمده استراحت نمود که ناگاه از دیوان قضای آسمانی نشان عزل حیات فانی بطغرای هو الذی
خلق الموت و الحیوة و مضمون انک میت و انهم میتون دست ایلچی اجل بدو رسید و حکومت عالم را بنقش
نامراد بی بنیاد فنا داد بیت اگرچه یقین است در خانه رحلت ∴ و لیکن نبود این کسی را گمانی ∴ جهان
بی ثبات نابوده دایم ∴ چنین بود آری سرای فانی ∴ از بعضی مردم چنان استماع افتاد که حسن بیک

حلواجی اوغلی با دشمنان او همداستان شده معجون قتل بخورد او داده و بعد از آن خبه کرده از نوادر اتفاقات
انکه اسمعیل بن حافظ الدین الله پادشاه مصر او نیز بدست جوان خود نصر نام باین طرز کشته شد احوال ایشان
در جلد هفتم بتفصیل مذکور گشته است اما اصح اینست که مقتول گشته زیرا که وی تریاق میخورد و افراط و قولنج
عظیمی داشت هرچند روز یکبار قولنج می شد چنانکه مردم مضطرب می شدند بعد از فوت او امرا و ارکان دولت
بر در دولتخانه جمع شده طرح مشاورت در میان انداختند بعد از تاکید عهد و پیمان و سوگند غلاظ بقرآن قرار
سلطنت شاهزاده عالم و عالمیان سلطان محمد خدابنده دادند و فوج فوج روانه شیراز شدند ذکر احوال شاه
عالم و عالمیان سلطان محمد خدابنده در سنه نهصد و سی و هشت قدم از کتم عدم بعالم وجود نهاد و روی مبین را
از طلعت ماه سیما غیرت افزای سپهر کبود گردانید بیت گل غنچه از باغ دولت دمید ∴ کز ینسان گلی را چشم
گیتی ندید ∴ گرامی دری از دریای شاهی ∴ چراغ روشن از نور الهی ∴ مبارک طالعی فرخ سریری ∴
بطالع تاجداری تخت گیری ∴ در اوان نشو و نما علامات سلطنت و شهریاری و امارات دولت و جهانداری
از چهره جهان بینش ظاهر و لایح بود و خوارق عادات از وی سر میزد و شاه دین پناه حسین خان شاملو را که امیر
الامرا بود و لله آن جناب کردانید بعد از آن منتشا سلطان استاجلو که رکن رکین این دولت ابد پیوند بود
لله گشت و در اواخر سنه اثنی و اربعین و تسعمایه سلطنت خراسان انتساب یافت محمد خان شرف الدین اوغلی
تکلو بنابر فرمان واجب الاذعان برتق و فتق امور ملک و مال و رونق هراة نگهبانی لشکر آنحضرت اختصاص
یافت تا زمانی که نهال اقبالش در بستان جلال آب زلال بالا کشید و طفل رضیع دولتش از مهد امان بمیان
تربیت احسان سبحانی و حضانت لطف ربانی بر سریر بلوغ و رشد در آمده بتاج عقل و خلعت عدل و داد سر بلند
و عزیز و ارجمند شده و در دار الملک سروری ابواب رعیت پروری مفتوح ساخت و بلاد خراسان که هجوم
فتن و هموم محن واژگون گشته بود بفر دولت آنحضرت آباد شده و چهره ملک و ملت که بغبار فتنه و آشوب

مکدر یافته بود وجباران معدلت آنحضرت پاک گشت و شرار آتش مملکت سوز که علم ببام افلاک کشیده بود و باد غرور
اوزبکان مدتها مشتعله مشتعله آفتاب می انداخت بآب تدبیر او فرو نشست و عبید خان اوزبک که دایم خیال تسخیر
تخت میکرد فوت شد و در سنه ثلث وستین وتسعمایه شاه دین پناه حضرت را طلب نمود بنابر فرمان در غره
جمعه چهارم شعبان از بلده فاخره هراة بیرون آمده بعد از قطع منازل و مراحل بتوفیق ذو الجلال در آخر شوال
بدرگاه عالمپناه رسیده و بانواع نوازش خسروانه و لطف پدرانه مخصوص شده و در سنه اربع وستین وتسعمایه
بار دیگر حکومت هراة بآنحضرت عنایت شد و در روز شنبه نهم صفر با عساکر ظفر اثر بدان صوب توجه نمود چون حوالی
مشهد مخیم سرادقات عز و جلال گردید و پرتو آفتاب عظمت و کامکاری و لمعات انوار ابهت و شهریاری
بر اطراف و اکناف بلاد خراسان افتاد در آن اثنا هاتف غیب بلا شک و ریب نوید منزل و مژده ماوای واللّه
يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ بسمع آن حضرت رسانید و متوجه
زیارت روضه منوره و اقدس پر نور امام علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا **بیت** سپیده دم عنان دولت
قضا :: روان شد بطرف علی رضا :: امام بحق کعبه اهل دین :: شهید غریب خراسان زمین :: حریمش چو
فردوس عنبر سرشت :: ز هر جانبش روزنی در بهشت :: درش کعبه قدسیان را مطاف :: سر ذکر
کند کعبه و بیرالطواف :: مسیح و خضر رو بدرگاه او :: و هر جان نسیم سحرگاه او :: درش رفته رضوان بمژگان
حور :: ز خورشید گسترده فرشی ز نور :: باندرون مزار متبرک در آمده شرایط زیارت بجای آورده هر
نیتی که در خاطر دریا مقاطر قرار گرفته بود در آن روضه ابرار از تتبع انوار و مطالعه اسرار دست داد و سادات
عظام و مجاوران کرام را مشمول عنایت و رعایت گردانید بانتیاز نذور و صدقات ارباب استحقاق
و اصحاب حاجات اشارت نمود و در سه شنبه نهم ربیع الثانی بعظمت و کامرانی بهراة آمده بساط نصفت
و معدلت مبسوط ساخته بعد از قتل قزاق بموجب امر شاه دین پناه بصوب بلده قزوین روانه گردید بعد از

قطع منازل و طی مراحل با جنود نصرت قرین در بلده قزوین در آمده و بوضوح پیوست که امیر غیب بیگ
استاجلو عهده حکومت بیرون نمی تواند آمد بنابران شاه دین پناه بار دیگر زمام حکومت ولایت خراسان را در قبضه
اقتدار آنحضرت نهاده بدان صوب انجانب روانه نمود و شاه قلی سلطان یکان در خدمت آنحضرت بود در آن
اوان عبد اللّه خان بن اسکندر خان بن جانی بیگ سلطان و خسرو سلطان با سی هزار سوار جرار بولایت
خراسان آمده بود آنحضرت اصلا از ایشان اندیشه نکرده با پانصد سوار متوجه آن لشکر بسیار گشته هر چند
نیکخواهان بشاهزاده عالمیان رسانیدند که چندان توقف باید نمود که امرای خراسان با جنود فراوان
باردوی همایون ملحق شوند نقد آن گفتار بمحک رای اصابت شعار آنحضرت تمام عیار ننموده بجهورانه
روانه گردید بقاعده تربت در آمد عبد اللّه خان و خسرو سلطان در آن نواحی نزول نموده هر روز جنود
جرار با اوزبکان نامدار می دلاوری و مقاتله میکردند بعد از چند اوزبکان خرمن سوز همعنان یاس و حرمان
و شرمندگی تمام علم عزیمت بلکه هزیمت بجانب بخارا برافراختند چون رایت شوکت اقتدار عبد اللّه خان
و سایر اوزبکان که باوج آسمان افراشته بودند نگونسار شد و نقوش نخوت و غرور با ستظهار اعوان
و انصار و جمعیت لشکر بیشمار بر لوح تصور و پندار نگاشته بودند زایل شد آن سرور کوچ کرده از گوجه دیبان
خرامان خرامان بدولتخانه در آمد و بعد از چند سال بامر شاه دین پناه علم عزیمت بجانب شیراز برافراخت
و حکومت هراة را بفرزند دلبند خود عباس میرزا عنایت فرمود و متوطنان بلده خراسان یکبار در تاب
و تب افتادند و بسموم و غموم مهاجرت گرفتار شدند خواطر بتجرع ساغر فراق زهر مذاق در داد آنحضرت
با جنود و حشم گداز دور شهر بشهر بشیراز در آمد **بیت** خرامان شد میدان سعادت :: بفر دولت
زیب جوانی :: زدو و از جنبش چرخ تیز رفتار :: بچوگان کرم گوی معانی :: و چون خبر فوت شاه دین پناه
بشیراز رسید داعیه سلطنت بخاطر عاطر آنحضرت رسید اما ولی سلطان و الی آن دیار پشت بر دولت کرده

و از موکب همایون تخلف نموده رو بقزوین کردید افواج حشم و طبقات لشکر و خدم هم موافق سلوک کذشته
روانه بلده قزوین کردیدند بنابران آنحضرت که سلطنت شرعا و عرفا بدو میرسید ترک کرده در خاطر شریف خطور
نمود که اکر دعوی سلطنت کند خونهای ناحق ریخته شود بنابران در شهر متوطن کردید و انتظار لطیفه
غیبی میکشید چون بر طبق تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء الخ ماه جاه
اسمعیل میرزا بمغرب فنا رسید بمقتضای کلمه کریمه تؤتی الملک من تشاء آفتاب دولت و اقبال شهریار عالم
تابدار از افق عز و جلال طالع کردید امرای درکاه و سران سپاه و وزرای عالیجاه و اکابر و اعیان دین و
ارباب دولت و اصحاب جاه و حشمت روی بدرکاه آوردند با اول اسکندر نامی و سعادت فرجامی خبر
در آمد و خبر بهجت اثر را بشهر و رعیت کشور رسانید آنحضرت باول قبول ننموده حمل بر مکر اسمعیل میرزا
کرده روز دیکر علی بیک ولد محمد خان سلطان ذوالقدر قبل از عساکر ظفر اثر بشهر در آمده خبر فوت اسمعیل
میرزا را بعرض رسانید آنحضرت بطالع سعد و بخت ارجمند بتخت سلطنت جلوس نمود بعد از اجتماع سپاه
و تکمیل شدن بهادران رزمکاه علم عزیمت بجانب قزوین برافراخت بیت برآمد ز کوس رواروغریو
غریوی که شد زان سراسیمه دیو و صد کوه کرد از ثریا کذشت زمین را صدا از عرش والا کذشت
بدست سواران عنان تنک برانجم ناقب زمین چون فلک حکومت شهر شیراز را با
توابع و لواحق علی بیک ولد محمد خان ذوالقدر عنایت نمود و کسان بکرفتن ولی سلطان ذوالقدر
و شاهقلی بیک ولد بیت آقا فرستاد چون چتر همایون سایه اقبال بر سر ساکنان اصفهان انداخت
حسین قلی سلطان شاملو بدرکاه عالم پناه آمده خیمه و خرکاه و سراپرده و بارکاه آورده در خانه همایون را
نواحی ضبط نموده از آن روز بتوجه رایات نصرت آیات شاهی و فر دهیم سلطنت و اقبال شاهنشاهی
دین و دیار را برسانید و انوار افقا و آفتاب دولت ابدی الاتصال آنحضرت اطراف و اکناف آن دیار را

منور کردانید راقم این حروف احرام ملازمت شاه عالم پناه بسته در بلده قم بشرف پابوس اقبال شرف
شد و رعایت تمام یافت و در سلک مقربان منتظم کردید چون رباط ولنک مخیم سرادقات عز و جل کردید امیرخان
ترکمان و خلیل خان افشار و قلی بیک قورچی باشی و سایر امرای رفیع الشان بدرکاه عالم پناه آمدند چون
از رباط حجب عبور نمودند میره و محمد خان استاجلو و خلیفه انصار و جمعی کثیر از امرای عالی تبار بار روی ظفر
قرین ملحق شدند چون موکب همایون زمین بلده قزوین را از کواکب مواهب اقبال مزین ساخت و سلیمان
پادشاه بن سلطان اویس بن سلطان محمود بن سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد میرزا میرانشاه
بن صاحبقران کبیر امیر تیمور کورکان بدرکاه عالم پناه آمد این ابیات را ورد زبان خود ساخت بیت
شاها در تو قبله شاهان عالمست کردون ترا اسیر و کیتی مسلمست یکتا شدست رشته شاهی بعهد
تو الحمد لله راچه که یکتاست محکمست رعایت تمام یافته بمنازل خود شتافت در ان اثنا خبر بجان
پریخان خانم و شمخال سلطان رسید تفصیل این مجمل آنکه نقشبندان تصویر امانی و آمال سلطنت ابد را
در آیینه خیال ایشان باحسن وجهی جلوه داده و خانه پریخان خانم را مضبوط کرده جمعی از ربوده او باش و فلا
و معاش مشتی بجان آمده شمخال سلطان بوجود ایشان مغرور شده پریخان خانم باتفاق آن ابلهان قرار
داده بودند که در روز جنک و پیکار از ابر طوفان بلا باد و از خنجر آبدار آتش فنا جهد رشته بعطف دامن
و شرری بخرمن حیات ایشان نرسد و از تندباد حوادث کرد مرطاز آستین و دامن بطرف آستان
نشینند مصراع زهی تصور باطل زهی خیال محال آنحضرت از غایت مروت کسان سخندان نزد
ایشان فرستاده پیغام داده کفت بدانکه حضرت ذو الجلال والاکرام اعلام سعادت انجام دولت ما را
رفیع الشان و راسخ البنیان کردانیده و اساس معدلت لباس حشمت ما بر بساط بسیط غبرا کسترده و
تهربان غیرت ما هر که رقم خذلان کشد نقاش قضا بکلک قدرت هستی او را از اوراق بقا محو سازد

و خورشید دولت و اقبال و اختر عز و جلال با پرتو قهر بر هر که اندازد او را با اهل و عیال و خویش و تبار نابود
سازد و باید که ترک مخالفت کرده به درگاه شتابی و در سلک امرای عظام منتظم گردی و از در وازه کن و لن
و لیستن فایده بران مترتب نمیشود   به بستن اکنون نداریم دست   که گرد در چندی ره بام بست
در خانه بندی چو بر آفتاب   درون آمد از روزنت بی حجاب   ایشان بنا بر قلت عقل و کثرت جهل متنبه
نگشته چون زنگ غفلت بصیقل نصیحت از لوح ضمیر ناپاک شان زدوده نشد و لطف و عنف و تنبیه و
تهدید و کلمات و وعد و وعید موثر نیفتاد بیت ز روی غضب شاه عالم پناه : بر آراست لب با سران
سپاه : که آن سفله را نیست رسم وفا : نباشد بجا در مقام صفا : فریب است و لبس قیل و کردار
او : نباشد کسی آگه از کار او : زبان برگشا و ندر رشت مهلان : که ای درگهت قبله مقبلان :
تویی بر سپهر فلک آفتاب : ز فیض تو عالم همه کامیاب : بصد دل نخواهد ترا گر سپهر :
دلش صد پاره از تیغ مهر : لبی کو نخواهد ترا خاک به : دلی کو نخواهد ترا چاک به : همه انتقامت
ز دشمن کشم : ز حکم تو حاشا که گردن کشم : اما شمخال سلطان و پری خان خانم اگر چه از خود
نادم بودند لکن مخافت اندیشه‌های فاسد ایشان از درجه صلاح گذشته بود مانند ماهی که در شبکه اضطراب
میکردند از خوف خون در مجاری عروق بسته شد از هیبت پادشاه نه مفر و ملجا و نه بعض عظام کلاه سر ایشان
گداخته شد از ترس راه نفس بر ایشان بسته گشت بیت که همت دم زدن دشمنت بدشواری : بعد از آن
از روی کردون شکوه بجانب قزوین در حرکت آمد چون ماهچه طوق زرنگار شهریار بادا و دین از افق
بلند قزوین طالع شد شمخال سلطان سایه وار تاب خورشید تابان نیاورده ظلمت آسا از شعشعه لمعات
روگردان شده بر مثال شام تخت خیره خود در مغرب نول متواری و پنهان شد از روی اضطراب و اضطرار
در گوشه‌ای که رفته دست آور و دامن امیر اصلان بیگ افشار زده حضرتش سر پر شیر او را که بار ستم زمان

و اسکندر

و اسکندر رویان همسری میکرد از مرکب بدن جدا ساخته به درگاه عالم پناه آورده بر خاک مذلت انداخت
و پری خان خانم با صد غم و الم خود را بجرم انداخته آنحضرت و پیر اسمعیل خان افشار سپرده به خدمتش او را
روانه عالم دیگر گردانید روز پنجشنبه پنجم ذی الحجه آنحضرت بر کمیت دولت سوار شده به دولتخانه همایون
نزول اجلال فرمود و جوق جوق امرای درگاه و مقربان بارگاه سادات و موالی و حکام و کلانتران و ارباب
دانایی به درگاه آمدند فرا خور حال خود رعایت یافتند و منابر و دنانیر بنام مبارکش زیب و زینت یافتند
و منصب وزارت را به میرزا سلمان رجوع فرمود و زیر نامدار عالی تبار از وفور کیاست و دانایی حراست ملک
مینمود و از دوهار زنگ تالیف و زنگ بصیقل احسان میزدود و بلوازم این امر بزرگ و مهم نازک قیام و اقدام
نمود از جمیع اوامر و نواهی خوف و خشیت حضرت الهی را نصب العین داشته و عموم خلایق و کافه انام در اقامت
قواعد حکمت و اجرای احکام معامله بر وجهی که مزیدی بران متصور نبود در تادیب ظالمان و ترفیه مظلومان
کوشیده و میل و محابا بادا رجال و افضال جایز نداشت و توفیر مال دیوان و استمالت دهاقین و مزارعان
غایة الامکان سعی بسیار نمود و در وصول علوفات لشکریان و محصول اورارات مستحقان دقیقه نامرعی
نگذاشت شاه جهان پناه بر سر سریر زرین چون آفتاب که بر سمت الراس آمده درهم و دینار را چون اشعه
انوار بر سر خلق پاشیدن گرفت بیت در گنج نعمت گشودن گرفت : همه خلق را دل ربودن گرفت :
هوا صیقلی شد ز انفاس او : سواد غم از دل زدودن گرفت : خزاین شاه دین پناه که در قرون
بود از جواهر و نقود و اسباب و آلات حرب بر امرا و علما و سادات و فقرا و لشکری و سفری و حضری
قسمت نمود مواجب لشکر را که شاه دین پناه مدت چهارده سال بود که نداده بود آنحضرت مجموع شفقت فرمود
چنانچه مرد مجهول دویست تومان و صد تومان زر گرفت جهانیان کرم او کتابی قاآنرا در طاق نسیان
گذاشتند چه از زمان آدم تا این زمان که سال تاریخ بنهصد و هشتاد و پنج رسید هیچ پادشاهی ذو الاقتدار

بشکرانه قدر زر داده چون زمزمه نفیر عالمگیر معدلت گستری و طنطنه کوس اسکندری باطراف و اکناف
رسید حکام بلاد اسلام و رسولان خجسته دم و فرستادگان فرخنده قدم بدرگاه پادشاه عرب و عجم فرستاده
اظهار بندگی و سرافکندگی نمودند هم در این اوان حکومت بلده تبریز از شاه جهان پناه بامیرخان ترکمان شفقت
فرموده ایالت اردبیل با توابع و لواحق بمیره محمد استجلو عنایت نموده علی قلی سلطان تکلو را حکومت خوی
ارزانی فرموده در آن تاخیر از آذربایجان آمده کردان بلده خوی را تاختند و شرح مخالفت ایشان آنکه چون
اسمعیل میرزا بسلطنت نشست قاضی بیک ولد شاه قلی میلان کرد سلسله محبت و مودت را در حرکت آورده
رسل و رسایل برای تهنیت بقزوین فرستاد و اظهار بندگی و سرافکندگی نمود و از اینجانب پروانچه حکومت
سلماس و تسوج فرستاده شد چون خبر انتقال اسمعیل میرزا استماع نمود از مسابقت پشیمان گشته پای از
جاده سداد و قدم از طریق ارشاد بیرون نهاده با جمعی کردان بر سبیل ایلغار بخوی آمده در آن اوان
محمود بیک روملو والی آن دیار با دویست سوار باستقبال شتافته در حوالی قریه ولدیان بکردان دوچار شده
بی استعمال شمشیر و رماح روی بگریز آورد و کردان بقدم تشرع با فرزندان کشته و آن بلده را تاخته لوای استیلا
برافراختند هم در آن اوان جمعی کثیر از کردان باتفاق فرزندان غازی قران بر سر حسین جان سلطان
در قریه متحصن گشته با قرب هزار و دویست سوار دل بر هلاک نهاده قریب یک ماه با آن گروه کراه
مقابله نمودند در آن اوان سپاه دادن و سلطان و قاضی بیک و الله شاه قلی میلان غلبه تمام بهم رسانیده کردان
آمده از روز صباح تا رواح آتش قتال و جدال در غایت التهاب و عین اشتعال بود و از طرفین جمع کثیری
بر خاک هلاک افتادند چون سهم غرض ایشان بهدف مقصود نرسید و آثار روی نکرد و تدبیر رسولان سخندان نزد
حسین جان سلطان فرستادند و سلسله موافقت را جنبانیدند قلعه بان بعد از تاکید و پیمان بسوگند قرآن نزد
کردان رفتند ایشان اکثر غازیان را بقتل آورده فرزندان صغار و کبار ایشان را پایمال وبال گردانیده هم در آن اوان

پاشا حاکم ارض روم سپاه فراوان جمع آورده بود که بشوره گل آمده میرزا علی بیک ولد غلام علی که از امرای معتبر ایشان بود و از روی
غرور و نخوت که آن تمام اعتنا نمی نمود بعد حاکم شوره گل را دست بسته بخدمت آورده بنابر آن پاشا وی را با هفت هزار سوار جرار
جنگ گذار بتاخت شوره گل روانه ساخت رومیان با سامان تمام و تجمل غرور بیرون از ادراک و اوهام از راه غیر متعارف روی
بقراخان بیک بهای ایو غلو آوردند تا گوی دولت را بچوگان صعوبت از میدان سعادت ربایند چون ایشان غافل و از حال آگاه شدند
قراخان بیک والی آن دیار با چهار هزار سوار جرار که هر یک خود را قرینه ثالث رستم و اسفندیار میدانستند بیت همه بحور ستم
بکاه نبرد ۞ بمعنی همه پهلوانان رد ۞ چو دریا بتارک کشاده کف ۞ بهیجا چو شیران دشت نجف ۞ در برابر رومیان
صف جدال و قتال آراسته تیرها می انداختند کردار بر کوشش تکاوران با درفتار گذاشته اجل که دارد خود را بر آن لشکر بسیار زده
قرب بتحاه نفر را بیکدفعه از زمان حرکت بر خاک مذلت انداختند بیت شد از تیغها بر بدن شکاف ۞ شکاف بدن
تیغها را غلاف ۞ یلان از زره گشته بی ساز و برگ ۞ فرو برده سر نیزه میان مرگ ۞ جمعی از غازیان که بواسطه اسباب
از دست رفته و آمده بود در میان ایشان از غازیان را از جا می کندند تا بقریه رسانیدند خیمه قراخان بیک را که
بر پا بود آتش زدند و قراخان بیک دم خود را استمالت داده بمحاربه ترغیب نموده گفت اکثر مردمان کار آموده این روزگار
رومیان کشته شده اند از حرکت المذبوح ایشان بترسید و یکبار دیگر حمله کنید جنود ظفر شعار استماع این کلمات قوی
دل گشته یکبار حمله بر آن سپاه بسیار کردند رومیان تاب صدمت و صولت غازیان نیاورده روی از میدان بگریز آوردند
با تیر و باشش روی بر عقب ایشان را تعاقب کرده قرب سه صد نفر بقتل آورده ایشان از بیم جان باطراف
و اکناف پراکنده گشتند و قرب چهار صد نفر دیگر از کثرت برف هلاک شدند میرزا علی بیک پریشان و بد حال

خود را بارزروم انداخت ۵۵ ۵۵۵

تحریرا فی التاریخ بیست و چهارم رجب المرجب سنه هزار یکصد و سیزده تحریر یافت

در ایام ...

۱ ۱

